

صاحبزادہ



3799

2725

8316



Süleyman	İstanbul
Yeni	İzmir
Yeni	
Es	345

— ۱۱۹ —

$$\begin{array}{r} 191 \\ \times 50 \\ \hline 9550 \end{array}$$

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

Superstition / 70

2/19
омаго 13

اولی
۱۶۵۰

This image shows a close-up of a manuscript page. The text is written in a cursive script, likely Arabic or Persian. There are several lines of text, some of which appear to be numbers or symbols. The ink is dark, and the paper is aged and slightly discolored.

[illegible]

[illegible][illegible]

شاه کرمقاز

مغنی

[illegible]

۱۰۰۰

[illegible]

انجامی استماعدن امتناع و اقرار الیه که هر که که مقترب سلطان ادلور البه محسود افوان ادلور و

بیت زافی و دش کبل در بی بی بوخت اندست نداد و راه او رفت ز دست او ان کی و سب
اوله که چهره جلالی جلوه حکله ارسته قلعه که طلب علم و کمال و کمال ان کون نبیا حدیث صحیح
بیت نیمه علم ازینج است برتر بل نه صد لشکر و کافر از او ان کی و سب اوله که ملازمان انسانه
امین و مستم که لوا ولوب ارباب غدر و خیانت ان جناب اکل کرک چون جباران عیبه سلطنت صفت
موصوف و سب و بانه موسوم اوله که هم اسرار ملک شود و انفرادن مضمون و هم چهره خلق شرف و کرم
ماثون اوله که واکر عیاد با بانه جبر و جلالی حال و خیال و ادب و باد شاه حضورین کلامی شرف
بوده شاید که بر کبیسی مرضی کتون و و نایب به عاجلا و اجلا اکامرتب اوله نظم خادم با دین
نادان ملک دوفی افزایه و رکنه جانب خیانت در ملک و بران شود و زغومی با و ان در درخت و
اوله که تحت روزگار و تقلب و وارون که کور که چهره خایه اخبار انفعاله مغیره و مشرب می کرد ملا لاله
مکدر اوله که مرد عاقل و ایمان به بند با و شخص جاهل همیشه مستغرق ذوق و معاد
شیر و اسلحه در کردن و ربه همیش قانع البال در اطلال و دمن می کرد عاقل از کلبه
اخران نه پایی برون عاقل از روی طرب کرد و چین می کرد و یقینا بیکدی بی مظاهر لطیف
ازل و فیضی لم یزل هم سعادت به رخ مراد و اصل اوله و بی ابیاری قضا و قدر نهال فضل و
همیش غن ظاهر اوله بیت دوله با بکنار فضل و نه سب و ابسه با حکام قضا و قدر
بودن درت و سب که ذکر ادله بی بر و بیس چون بود کسان غریب و بوفاسانه عجیب براد اوله
اکو رای اعظم اول حکایات و روا با بکل تفهیم سلطنت اطلاع صد ایدر بی جانب که مرا اندیم که مهبط
ابو البشر در توجیه ایسون که بوعد ان منخل اولوب کل مطلوب کلی اول رونده اما بیکشته اوله که کل چون
حکیم و کلام جواهر انسانی کوشش موش رایه کو شوار و بو کج کو هر که لای محالیه مالید و فرق نیست
با و شاه ناز اندل و اسلیم انی نواخت ایدوب صحنه شریفه و عظیم و بجل الی تفصیل ایدوب و بجمه بازوی
عفت و توبه کردن اقبال و دولت ایدنی و ابندی الان معلوم اوله که اول کج شریکان

دست

احاده

اعوان

اندن بکشان و ورد بلور درم و دینار و کل بلکه حکم و امر از من و کجینه زخارف و کل بلکه خرنیه
معانی امیش نیم مجرایه تعارض و بیاد اول مقدار اقتدارم و ارکه زیادیه اقتدارم بقی لازم
اوله که بتواند پنداره که کج حقیق اوله بود و فیه دن حاصل اولانی ارباب استحقاقه بروجه صدقه
اتفاق ایدم تا میده نوابی روان هوشک جهانان و اصل اولوب بکا و انی حکم
المال علی الحینر کما علمه مخفه و جراسدن بهر حاصل اوله پس نواب خرفت فومان عالیله اول
نفوذ ولایه در راه رضای لاز البین متخذه البیال طبعی بیت خاصه ز بهر کرم اید درم
برگزیده قاضیه ایس کوم چون و حالدن فارغ البال اوله دار الملکه متوجه اولوب
منه لطفی شکوه سیله غریب قلدی نام با نام و انر به دایدی که جانب سرانیده بهر نایب
اندن و مقصود اقام و بوطوبه کجایم بول و تفصیل و هیایه و قوف تمام میر اولوب انی رکنی بانی
سلطنت و قاعده نظام و انتظام ملک و علی التحرک انقب نوردانی چون با قوت روانه کوشه
کوه سوانیر بدن انکار اولدی و جرفه المال کون خرد و لعل بکانه اطراف جهانه ناز قلدی
بیت فلک خنیه چون سلطان خورشید جلوس اندی نه یا نند مجتهد مترابن خفیدن اکی در اصف
نظیر که صدق و مشاورت و فایده حسن بدیر و موارد رتق و ایدر بایه سر بر اطلاع جاف نایب و خوا
خروانه ایدر مخصوص قلده که حال خیال بنایه بی میانه کور و ب ایدل سودای غیر از نرسیده
جای کیر اولمشد و اول دیان خرمه ایدر مسخران اختیار بی قبضه اقتدارون بیرون قلده
بو فصوصه نزهت صلا کور و بوباید فکر و بدیر و بولور سز مدرت مریں در که عقد مکتبانی انال
بدیر کوا لمل ایدم و احوال مهمات ملک مالی رای صوابی ناکره حواله ملودم حالا و انی اووم
که بوباید شولکه مقصبات بای صاب و مصلحت فکر و تفکر در حضور فایض النورم عرض ایدر
نابن و انی اطراف جوانی ملاحظه ایدم و بهر تیر که اتفاق بیدر اوله اصل الباب عمل قلم
بیت نایب کار با بدیر باید که بی بدیر کاری بونایب و ذرا ایدر بدیر و بدیر و بدیر

بیس

[illegible]

و ازینج ابدی ای دوز برنگوار اگر چه نداید بنویسید و در فواید و ارفی با شمار در مصالح
عجب بی حیا جو گفتی هنر بی نیکویی **نثر** هر گشته که گمیت غریبه و در طه فحشه بطلد اوله قاصد
و هندی در اولور و بجه بخیر و حاصل قلع که متع الحور که انوار فضاغ متزع و متو اولور
با شبهه در باض غول **نثر** گایه و تن رسی اولور فواره راه صورتده و فواره راه
مقتده کور و زمین که بیار شش نوله نوله فواره لکده فزین لکری نه بینه اری **نثر**
الم تو فی رفته بد قافا اذاجدی پس فزنا **نثر** و ماه بیکر و ارفی و تن یکجی سیله متول
هلل ماه و درجه کماله **نثر** ریت به خوشا اولور فی عالم کبی به سوما اولور فی **نثر**
و هر گشته که کوشه ممکن و در اصل اولور و طنده قطع بیرون قلیه فاضل عجایب لور
و ملور خلد کای عیادون نور اولور و لایحیات لور لقطار و قبا یای احوال
روز کار و نوح و موی قانور باز اولر لیسده ساعده طینت مقام کای کاشانه **نثر**
قوار انور و جده اولر لطله و رلی و یوار فتلده قالدی که کوشه و و راده سده طش
کتمو اخبار و کلکده که فایح کای روه بی بر سید نول لقی و بر لیر نور جاییه نوح نول
ایر روی **نظم** هر کسی که نوله پسند بنوشد و زعی کمال نور هر وین شود با کای
از این نباشد هرگز بهر جا که فقا کعبه **نثر** اولر کاول باز نگار کای زغی بی کاول
و نایوطند لیسده از ارفی قلوب سولای سوره پروان کلیدین هورینه و سن یوس سلطانله
مشرق لوطی میرا و طبعی و زیر کبوتر مار کایار شهر یان و عا جولوه تشارت و کره
تقصیر غش و صورت و ارفه با استغفار ابدی **حکایت** رلی و ازینج ابدی و ارفی
ایر لکه ایجا باز تیر پروازش و در دوزیر یلم و حصار لوطی و ویر قلد کویس
عقاب سهر بوخت طیر لکه کمره اری **نثر** و سوطایر بولند و در لند و روست
فرس سن کور و فوی لایه فلتای **نثر** ده که کوی لور کازر و زمین و نایه

[illegible][illegible]

و توکل مقبول بود که با وجود فساد استیجاب مقام توکل ثابت بود و کون تا فیض
الحاکم عیسی و نه پس بود که بعضی از کار بود که کسب و کار قتل تا کامل
 او یکس نفیس که خدایه است تا جاهل او یکس **سبت** از توکل و طلب کامل
 رفر **الحاکم عیسی** که کسب کن پس یکس و چهار کن که توکل میکنی و کار کن **نشر**
 سن مگر اول و در وین فتن استماع از کد که احوال باز و کله غنی است
 سبب جانین بر طرف قلدی اول سید منظر عیان سبب الکسایب اوله پس سوال از یک
 نه سوال از دزد و دزد اول **هکایت** بدر ایستاد و در این بود که بر ویش بر
 کبد **و** انا قدرت و اطوار حکمت اندیشه بود و کد کور و کد برش چهار تیز باز
 بر مقدار است با آن منقاری و تو بر بروخت اطرافت پرواز **و** استوار عالم
 بر اشیاء و طواف اید و شغفت از دزد اید و در ویش بود و تره زبال مشغبت
 اولوب بر تاه نظان قلدی خودی کور و کد بر کله غنی بال و در اول کتباته
 زیر و زبانه و اول باز منقاری اوله از حوصله کله و مقدار اید به لبوب
 و تانه استوار غنای قلدی و در ویش ایستاد سجد الله عیان الهی و موقع منقاری کور که
 کله غنی بود و بال که نه قوت منقاری و در ویش توکل چنگی دار کوشه استیانتین
 قوماز و باز سخت چنگال و نیز منقاری خلوف جنسی از کد کد بود و در ویش
 و ما و در ویش اوله و بود و اول **نظم** اوج زمین سنه عام اوست بر ویش
 چه ویش چه ویش چاهه بن خواجه کم کد و که سیم و ورقاف روزی خور و
نشر پس بن که طلب از قله و در بای و در غن اولوب بر ویش شغفت جانله بر بان تاه الله
 کتور لوج سبب ضعف اعتقالات و نقصان اعتبار اوله که **نظم** خاضی روزی شد و در ویش
 چند بر سوب و در ویش خاه از اوله و در ویش **نظم** کاچه در ویش و در ویش

کلاغ

نشر اول بود که من بعد سر فر غنی زانو غزلت اوزن قوی و صحنه و لدن خلی کسوب
 و و فی و فنی از بطلان بود **نظم** **الحاکم عیسی** که کسب و طلبیدن از کسوب
 بر کوشه و اول و اول به غنی سبب لایب به بند اید و در ویش **نظم** و در
 سبب سبب و سبب را کسب **نظم** و در ویش کد کد با کار و در ویش غزلت قرار و در
 پیچ و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 بدنه ضعف قات متطرق اولوب کید که قوت ضعف و ضعف قوت بر ویش و در ویش
 موزاد و قوی ضعف اولوب اول و در ویش طاعت و عبادت و تاه قلدی حق جل
 و علا اول و کسب سبب لایب لک اول و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 جهان را سبب و کسب و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 تا بسبب قاعد و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 بود و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 توکل و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 سبب و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 بر کد که غنی و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 که **الحاکم عیسی** و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 یکد که غنی و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 مو چون کله غنی و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش
 از غار کله و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش و در ویش

در سوره و بجا آمدن حدیثی موجود است متنی غایب است در این سوره و هیچ مملکتی
طاری اولوب اول حالش شایسته شاه و رعیت ماری اولوب **بیت** ساری کو ممکن ساری نون
براق و بار که طوی که از رخسار باشد **بیت** چون و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
ارباب مخصوص فلور جمله خور و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
فهم و درستی فهم و یاب و حکمت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
مملکت در ارباب و در ارباب اولوب رتبه وزارت اولوب بر کون و قی و در مایه صحت
خلوت طریقی و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
بر بر رتبه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
مستقل اولوب شیرازی لقا شایسته
بر مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
بر مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
اظهار اولوب رتبه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
باینیب و در که فایده در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
اوازه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
بوندان غیر توفیق و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
کفایت اولوب و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
اولوب جدا نامعقول در اوازه اعتبار و نفی مکر مقدار و در که موجب ترک و بار اولوب
اصحاب تولد عمو و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
ول و اوازه خاطر اولوب و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته

اولوب کلبه **بیت** راکا بر مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
ولوت قلی و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
و کلک نقر که عظیم و جیم اولوب چنگال باز ضعیف بخفله و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
اعتبار فلور اولوب و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
حکایت و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
اروازی کشت اولوب و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
رسمی بدین و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
رکنت یکس طایوس بر چن زار و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
کینز اولوب و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
اروی کوروی که بر چن زار و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
بوخیان اولوب که بر چن زار و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
جیقوت جانب و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
رو باه و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
و فوژان و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
اریدی و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
بصورت موغی کان و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته
مفضل اولوب و در مایه صحت و غنای صحت و خایه اولوب شیرازی لقا شایسته

[illegible]

[illegible]

زخم پیش سترده و بجه قد ندر که مسدود راحه و صفا سورع حالیا وقت بخت و رخ دور
میت ای دل فرخ و صد جندی بکند اکتون لیم و ذراق بی باید ویر **سور** ای وقت
المعینه احد که باغ و تو ب کثه کثه بوبیشه به کتوروی و رتوبه بنیرله مصاصه
نه باقی و درارید و زیر امیر سباع و اولوی ندر اشع و بوجه دراروی بر شخص که
بنم خونی شیر ماور و نه حله له بله و بنجه و جفا له طاقت محاله اوله بندرفی رنوه
حوصله سته مورق و اکاظم اوله لوبق و ولع که که اید که هر در کتور لیم بنی لوبق
و صد ندر رصیل و بندله ولع مصاصه که قنار این میله لوبق من کیم تا دولت
وصلی بوس باشد و در این از حورش می بیند پس باشد و در **سور** اما نقد بر لیس
و سلف و صد کلایه بن بو و رطبه و شو شع حالیا وقت بدی و راضی ندر که نه **سور**
و در که خون و نگر عورت سبیل باره نوازیست و بن طمع قاع و فکر ناما مده
کندم ر بکون براتش رفو و خسته فلع که هنوز حوی بتیغ بن تن لند و تاب ملولده
یا ندم با فلع بدست بن ادم کند و کلایه بر بن خار و یری و در که ولع بیلیست
ع چون کیم خون که ولع خون که در رتبه بر جیت **سور** حکما و خلف و اکا بر سلف
ارباب و ص و طمع فلع حالیا و آله غشلات و راضی لیم بتیغ ایام و و نیا و نه قرر
کفا فلع اکتور ایوب زیال طلبی قلنی نوله شخسه تشیه زنگار که بر کوه اما ساری ویر
نایم که شخسه زین رنوه خوش و راضی راعلوس کون کون قیمتی خیال لیم طوع اید
و راضی راید و در کیدر که بر رتبه به و اصل لیم لیم که مطلوبی حاصل و لوبق اید
اما سلم پای و زرش و در لیم و راضی سبت و در راضی مستعد لیم و در لیم
غماند ندر ب حوصله منت و لوبق فلع لوبق کیفیت حالیه جز و در لوبق لوبق
حسرت تمامه لول کوه و ولع و مار و شاکه ملوک که کفادر لیم و حوصله طبع

[illegible][illegible]

نما اندازد بر مندر معلوم اولدی که ارباب غافل که می مرو خندند تروری خصوصاً کاکا آقا قن
کناد بوله تا اثر آنکه اولمزد منه ابتدی بوقدریچه نمدیدی ایدرسن وار باب غدرک دفع کردن
نه فکر قلو رسن شنن بجواب ویدی که حالیا بوباید اندیشه صوب صوابدن منحرفد اما چون بفر
حال چنگ هلاکدن خلاص احتمالی بود جنک و جدال و حرب و قتال ماده اولمزلارم در زیبا
هر نفس که حایت مال محافظت نفسیای چون قتل اولمزد زمر شهادت داخل در فیض حدیث
سرقیل و ناله منو شهید اکاشامل اذن صکره اجل مقتدر پنجه شیرد مقرر لورسه
باری ناموس عاریت ایدرم و غیرت و حقیقتی الدن قویوب کیدرم **بیت** بنام کوریم
رواسته مرا نام باید که تن مرکب است دمنه ابتدی عقلا وقت جنک ده مسابقت و هنگام حرب
مسارعت روا کورمزلر که بادی ظلم ده و مباشرت اختارده عدم مباردت طریقی اسلام ده
بلکه ارباب حزم اتمام امر خصم مدارا روا کورمزلر و دفع مناقشه ده رفق و ملاطفت و ابور
بیت فریب خوش از خشم ناخوش است برافشاندن اید از تن خوشست مرادی در لطف کرد
تام چه باید سوی قهر دادن لکام وار باب غرور و شیر مردان پشه نبرد عدوی ضعیف عدایله که قوت
وزوره قادر کلسه ده شاید که مکر و چله ده قاصر ولیله و زرق و زویر بوله انشوری که ضرر
خری آب تزویر سکون ولیله سرخند تسلط شیر نمرته در بلورسن و آنکه استیلا کند
که خرچ و وصفدن مستغنی در واقعه لوبد رسن پس آنکه ضرر عداوتدن تمام حد و زور
اول غائله حریفدن غافل اولم که هر کسه که عدوسن تحقیرانیله و تبعات محاربه در اندیشه
قلیه بریشان اولم فتنه کرموج در اولدی طیطوی و تحقیر سبیل شتر بر ابتدی بخیر اولم اول
حکایت دمنه ابتدی حکایت ایدر که سواصل درای هند طپور دن بر نوب اولم
اکا طیطوی در آنکه بر جفتی در اید مسکن طوطی و لب آبد نشین انشردی چون بیضه
موی کلدی ماده سی نر ابتدی بیضه ایچون بر محل قنارک ایلکه که فراغ خاطر مسکن و خوش
خطر دن آمن اولم نر ابتدی بوجوز بیضه ایچون غایت جوشد که موضع دکنش مقام
فرج بخش در بوجل جنت فالدن حالیا بوجل محال ده ماده ابتدی بوسوز محل تا املد که اگر بوج
دیرا حرکت کله و بچه لورمزی نر دامنده نه پنجه رنج اوقات و ایامی ضایع قله اگاهنه

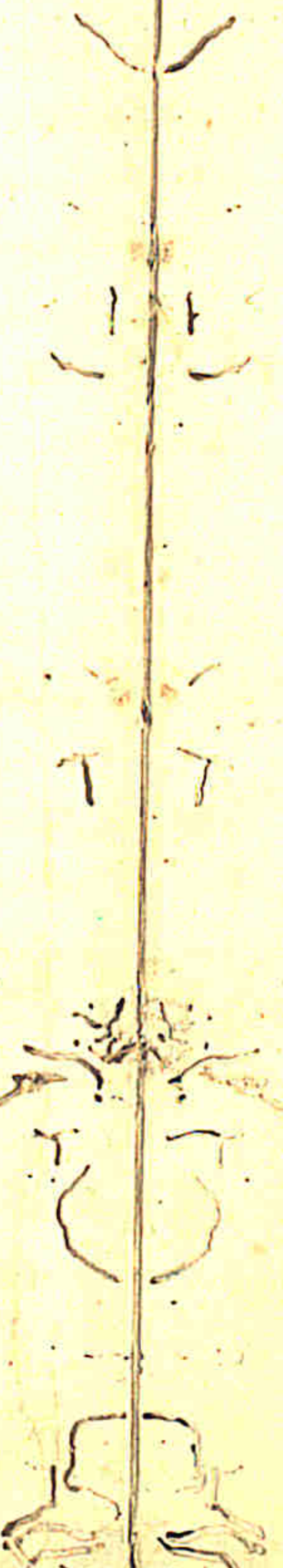
نمدیدی تصور در و نه چاره میسر نر ابتدی بن کان انتم که موج دریا بوجرانی اید بله و بر ناله عداوت
مقرر قله و بز بوا هانت و اساتجایز کور شویله که اندن بی سبب بوجوله حرکت کله و واکور
بزم بچه لورم غرق بحر هلاک اولم اندن انصافی اله بلورسن و تیغ انتقامله آنکه حقتدن
کله بلورم **بیت** چرخ برهم نمر غریر ایدم کرد من انم که زبونی کشم از چرخ فلک ماده ابتدی
کند و جددندن نقدی اهل خرد لایق دکلدن و طور ندن زیاده لاف و کثافت ارباب انصاف
مواضع دکلدن صور مقعیب المسون سنن قوت و قوتله موج دیرای انتقام کله نه
ایدرسن و شکو شوکتله انکله مقابله و مجادله مقدمان تمهید ایدرسن بوفکر قو
هان بیضه ایچون بر محل رصین و موضع حصین اختیار ایلده و استماع نصیحتدن امتناع
ایله که هر کسه که خیر خواهر لک سوزن اولمیر و ناصح لک کلان قولا غنه قوییه اکا اول
بلا بشته که اول سنک بشته بشته نر ابتدی بخیر اولم اول **حکایت** ماده ابتدی
مکبر ابکیر ده که ای صفای خیر دن اینم که عکس بر ایدری و لطافت و حلالتدن عین حیات
و سلسبیل نظیر ایدری ایکی خط و بر سنک بشت ساکن اولم اول ایدری و مجاورت سبیله نصیحت
مصادقته بشتی و همسایه لک عخان لکه و بیکان لک یکان لکه بشته نر **بیت**
خوشت عمر باروی دوستان کندن خوشادیمی بیاران دستان کندن ناکاه دست روزگار
جفا پیشه ناخن هرا ناله رخساره حال لرین خراش و تخمیشه باشلادی و سپهر پنا خام
مرآت اوقات لرندن اظهار اغاز قلدی **وای نیم لیکلر الدهر بیت** خوشست
ارجام و ضل لیران می ولی هستی خوار مجر بری بران خان کس خایند لیران که سکی نر ایدرسن
نیر و ندان اولم این که اندر ناده حیات و مدد معانی ایدری روز بروز تفاوت ظاهر و نقصان
فاحش بروز اندی بطرحون مال حال و حال آله واقف اولوب بلد و وطن اوفدن فراغت
ایدوب غریت جلالتی مقیم قلدر **بیت** سفر بهتران را که در جای خوشت دلش از غم و این وان
ایرست که هر چند رنج سفر بد بود ولی از جای وطن بهتر است **بیت** برین لنگین و بدین نکلین ایلده
سینک بشت فاتنه کلدلر و سخن و داع و کلام هرا بی ایدوب ایدلر **بیت** ماد از تو
چشم بدایام جدا کرد چشم بدایام چه کویم که چها کرد سنک بشت چون ساز مسافر بیایانی

ایستد سوز مفاد قدن نالشی ایدی و درد درودن فریاد اید و بایستی بوز خجک و زخیر
اولور و نه جان سوز سر بکاسنر سبایت بجه میسر و زندگانی و جهله تصور **بیت**
ایق تو حرار زندگانی خود و یق کدام زندگانی هر زن که می توانی شد مرکبیت بنام زندگانی
سراید که بجا طاقت و تصور متع در ایام تل بار فراق نه کیفیت که ممکن **بیت** هنوز سرور و نام
نچشم باشد دور دل از تصور دوری جوید لزانست **بیت** بطل جواب و در که بزم دخی
جگر منیش خار فرقدن ریش در و سینه من سوز غی نار غریب دن پر تشویش اما قریب
در که سیلاب عذاب قلته آب خانه وجود منی آتش عده اوره و خرمن جیانی با د فایه ویره
لاجرم محکم **ضرورة الفرقة** حرکت غریب و کربت اختیار داید و ز با چار بار نکسار و دیار
بهشت اثار ایدی و ب کیده و ن **والا بیت** کشتی هیچ پایل آدوری جدا و الماعه یارندن
کدری اختیار یکه کشتی کند و دیارندن **بیت** بکام عاشق بود ز کوی یار رفت کسی ز رفعت خست
بانتیاز رفت **بیت** سنک پشته ایدی ای یاران مصرت نقصان بزم یامده صد چندان در که بزم بیاب
حالم غراب در که اید و ک حق صحبت قیدی رعایت ایدک بود ماند محنت آباد هجران زار و
سرگردان قومک قند کیده سکر ال کیدک **بیت** تو جان منی و غم رفتن داری چون جان بود
این تن و جان چه کند **بیت** بطل از ایدی لای یار کیم بزم شدند مفارقت عذاب الیم و محنت عظیم در هر
مقام ده که ارام اید و ز اسباب حضور و مجور نه قدر و وفور او و رسته شرق و بلاد کن دور
و تماشای جا آمدن محجور و لیجی نه دیدن مرده نور و سینه مرده حضور قالور **بیت**
کشتی فردوس سحر جاه زندان در بزه کلخن و زخ جاکله کلستان در بزم **بیت** سنک و صاحبک
دن غیر مطلوب و مراقتک دن غیر مقصود من یوقدر اما آنچه اید لوم بزم روی زیاده
ده سنکله یور یوب کتمک و بوجنه کران و پای نا توانه وادی و بیابان قلع اتمک متعسر
مکادخی بزمه دسان لوب فضای آسمان در و زان اتمک متعسر در بو تقدیر بزمه سنکله افتد
و سکا بزمه بزمه موافقت بجه میسر اولور کشف ایدی بوز ایر چاره بزمه سکر رای صایکونه
منوط در و بوشکلک حتی بزمه سکر فکر ناقب کوزه مربوط بزمه بزمه خاطر فاتر که خیال در هجران
خسته در و بود هنر قاهر که بار فراق یارانه شکسته در نه تدارک قله بزم و نه تدبیر ماکر ادم

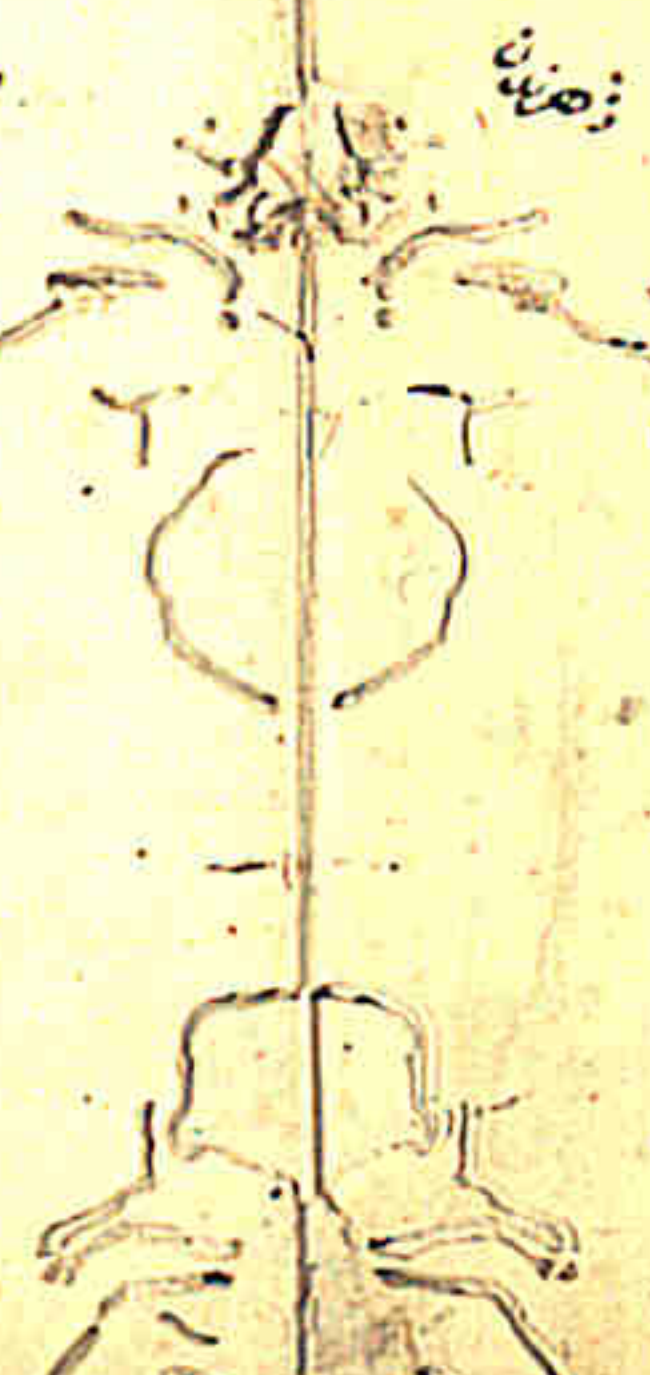
۱۴
مصراع دل شکسته اوله رأی تدبیری درست **بیت** بطل از ایدی لای یار عزیز بویایه رحله
فکر اتمک اما سنک خفت علامتن کور و روز و منی منتهک و سبک سنک اولی احتمال و پرور ز
شاید که بزم فکر بزمه غلقلیا سن و قرار اند و کله عهد اوزه استوار اولیه سن سنک پشته
ایندی بزم میسر میله که سزیم صلاح همچون بر تدبیر اختیار اید سزیم بزم جسیله کار قلم و
کند و منفعت و مصلحت همچون عقد اند و کله عهد اوزه قرار قلم **بیت** عهد بستم سراز
عهد بستم هرگز شرط کردم که از شرط تو تجاوز نکم **بیت** بطل از ایدی لای یار عزیز بویایه
کتوره و ز اصلا الک و باغک دپرد با اضطراب ایلیمه سن و مطلقا نه کلام اید و بویایه سن
زیرا هر حریف که کوزی بزم راست کله بر رخا شسته که و نصیر و تعریفه دخل و تو من اتسه
کرد واجبه که چندان عبارت و اشارتله بزم اید سن راه جوابی بنداید و بحق
دهان مهر سکوت اوره سن و نیک و به نقرضدن نام احتیاط اوره اولاسن **بیت** اید سن
خنده که اغرو کی بند اوره سن مهر بر لب کیده مانند سنک پشته ایدی فرمان بردارم **بیت**
بخاک پای عزیزت قسم که در هر عمر خلاف رأی من یوبیک نفس بزم **بیت** عهد ایدی که اضطراب لیتوب
همچ کوبنده به جوابه متصدی ایلیمه و ساکت صامت و لوب هیچ آفریده نیفا و اثبات هیچ تفرق
قلیه **بیت** به پیری رسیدم در اقصای مغرب بدو کتم ای آنکه با عقل و هوشی و زدم چه
بهتر هم حال گفتا خوشی خوشی خوشی **بیت** بطل از ایدی لای یار عزیز بویایه سنک پشته
دهانند و در دل و کند و لایکی جان بنه یا پشوب کتوردل چون اوجوب اوجه چقدر کدرک بر
برده مقابله سنه کلدر اهل قریه دن بونا و پیر و زن و فرزند و صغیر و کبیر بوجالک
بنا و لار و لار و تماشای چون طشره جقوب زبان تعبیه هر پیری فریاد اید که کورک بطل
کشتی کتوردل چون بوضو رتک مثالی اول قومک مرات خیالند ارتسام بولما مشدی کدرک
غریب و غوغای زیاد اولدی سنک پشته بر ساعت سکوت اندی عاقبت ایدی بلی **بیت**
تخل ایتوب خنک سوزینه رقیبک کور لکینه کور کوزینه هاندم که جوابی همچون اغزن ایدی اوج هوا
ایچدی روی زینه دشدی بطل از ایدی لای یار عزیز بویایه سنک پشته ای خیفه دارک و خفیف
دماغ و ماعلی الرسول الالبلاغ دوستلردن نصیحت اتمک و نیک بختلردن مرجع اید ایش اتمک

بیت اکا دیر عاقل اولن لر خرد مند که کوش هوشله اصفا اید بیدر بونشک نتیجه ی اولد که
 لکه اجناسک نصیحتی سم قبولله اصفا ائیه کند و هلاکنه سعی عشق اولور و چهره و قاحت
 و قبا حندن نقاب فحشیمتی کتور مشرا ولور **بیت** انگس که عزیزان سخفای نکند کوش بسیار
 بخاید مرگشت ندامت **نرایندی** بونشلی استماع قلدل و مصونته مطلع اولدم اما خوفاته
 یرک بکله که وهام عالمده الامدن غیری سنه کور خر و ببدل و رسدن هر کز مرانده از
 سوز هان بود که موج دریا بزم جانیمز ری رعایت قلور و بزطر فدا عیبی کدو لوازمندن
 بلور بالضروره ماده اکا اتباع ایدوب مهم بیضه اوله مقام ده اتمامه بشتند دی بر زماندن
 صکره چون پیر پیراهن بیاض بیضه چاک ایدوب کویان حیادتدن باغ چقدرد دریا توج
 ایدوب اندری زبرد امین هلاک کجکی ماده چون بودا قمری مشاهد ایدوب غرقا باضطرابه
 دوشوب ایدوب ای خاکسار تبه روزگار بن بلور دم که ابر اعتماد دهوایا استناد جایز دکدر
 ایشتمد کی که دیشلرد **بیت** بو عمر و روز بازو بیایانده یله الدنه و صویر دایمنه
نیرنجون جانمزا تشنه هجرانله کونیده دک و خانما نمزی سیلاب عذابله خراب ایدوب چواغ
 عمر می باد هلاکله سویندر دک باری براندیشه ایلکه که اندک سببیله دل ریشد بر مرع
 ایشنه **نرایندی** سوزک بلوب سویله بن همان اول عهد دوزم مقرریم دقلمک عهد شد
 کلوب موج دریا دن انصاف الی بلورم بونی فلحال دیری و سایر طیور حضوره واردی و هر نوک
 ریس و پیشوا سنج ایدوب قضیه غصه سن انلر شرح ایدوب و انلردن معاونت و مضاعفت
 التماس قلدی و زبان نیارله بو ترنمه آغاز ایدوب ایدوب **بیت** احوال دندی بلوقا تست
 هنگام دستگیری و وقت غنا تست **نیرنجون** اگر عزیزلر بو واقعه هم پشت و یک جهت اولمیلر و واقعا
 ایدوب بنم دادی بوج دریا دن المیلر آنک جراتی زیاده اولوب من بعد سارلرله بچر سنه قصد
 اتسه کک چون بوسم اوزره مضر و بوقعه مستر اوله لابد توالد و تناسلدن قطع ایدامک
 کک یا باشمز آوب هر بریز و جایشه ککله **بیت** بابصد خواری ببا بد سلخت یا خراش
 یا قدم در محنت آباد عدم باید نهاده طیور مختلفه الطباع **اولی اجتماعه شنی و لالت و رباع**
 بو واقعه فجیع استماع ایدوب شکسته دل و پریشان حال اولدله عاقبت پراندر

سراندر سر ستر ملازمت حضرت سیمرغه عزیمت آندله و صورت حادثه یی عیونه عرصه
 بتشدرب ایدوب اگر عایا غنندن پروایرسک و ستم دیدلرک ستم کارلردن حقن آلی
 و یررسک فرمان فرمای مرغان و قهرمان جنود سلیمان اولغه ازنای سن اکو مظلوملر
 حالندن فایغ البال اولوب دفع ظالم و رفع مظلومده امهال و اهال داکو درسک محقق بل که
 رقم سلطنت سلیمانی صحیفه دولتکدن سترده اولوب منشور سلطانی ویرلیج قهرمانی
 غیرک دمت همت حواله اولسر **بیت** غم زبردستان بخورد زینهار بترس از زبردستی
 روزگار سیمرغ انلر استمالت و ربوب خلم و خشمه دار السلطنت دن اولغالله نکه دفعنه
 توجه ایدوب و مرغان انکه معاونت و مظاهریتله جری بلخان اولوب ساحل دریای هند
 روان اولدله چون سیمرغ بر سپاهله که حد و عده هیچ بوستوفی نکه حوصله حسابی و قاتلر
 و اعداد صفوفی میزان کان و مکان امکانه صغری **بیت** هه مبارز و تند و دیرو خون اشام
 همه دلاور و دزم از مای و کینه کنان فکند در بر خود دبع جوش از پر و بال کشیدن نیزه و خنجر
 ز پیچ و منقار حواله رایر بشتلر برید صبا که سلسله جنبان موج در اول خبری دریای
 بشتند دی چون کدو حوصله سند سیمرغ و لشکر طورله طاقت مقاومت کور مدی
 ضروری طیطویر بچر لوینینه ویدی بواضانه بی کلم و تانیه و ترندن غرض بود که دشمنی اگر چه
 بغایت حقیق خنجر اولور سه خوار عدا اتمک کوله که سوزن کوتاه قامت و ضعیف بنیت در اشلر
 نیرته دراز قد و قوی خلقت اندک عاجزدر حکا بیور مشلر که هزار دک صداقتی بر فردک
 عداوتنه مقابله اتمک غیر جائین در **بیت** دوستی با هزار شخص کراست دشمنی دیکو بود
 بسیار **نیرنجون** ایدوبی چنکه بن بادی اولوب حضومتنه بن باعث اولمزن تا کفران نعمت
 و عدم مروتله موسوم اولیم اما چون شیر بکا قصد اید صیانت نفس و محافظت سن مقدار
 مقدور می رنج قلزن تا حال می رقم خشیتله مرقوم و مو غیرت و عدم حیت ایلد موسوم
 قلمیم دمنه ایدوبی چون شیر کوه سن که یا نور که او تور و کاه قانقر و کاه او تور
 و پنجه میلر و و خاکی خراش ایدوب دنبالی زمینه او در نخیری و شخیری فلک انیر جوش
 و شعله خفتی آتش که علی کلش بدس که قصد ایلشد و سنوک قتلو که بیل بغلش در شازنه



ایندی معقول بورد که اگر بوالایک برسی ظاهر اولور سه هراینه رخسار یمن دن جابطن
و تخمین مرتفع اولوب شیرک قصد عذرین شک و شبهه منفع اولور که چون آتش فتنه
بوجابندن اشتعال بولدی دمنه خندان و شادمان کلیده جابینه روان اولدی **بیت**
فی خردی که شاد یسز از غم دیگران بود صدق و وفای مجاور و کریم بر کران بود کلیده ایندی کار نه
مرتبه واردی و مهم نه درجه بر ایردی دمنه جواب و پردی که از بخت شکر دارم و از
روزگار هم عذالله که اسباب حضور مکل و فراغت تمام محصل در بوکار دشوار کالد فو و
سهولت یسز لیدی دمنه بوفدی و روزگار زمان مکافات له بویستک مضنون کوثری شاد
مخمل بصیرت یسز دمی **بیت** خوشی گرفت در حریان سز کف ساقی کو فک شان نگذازند که
قرار یگیرند پس ای کسی خدی خدمت شیر و وارد اتفاق کاودخی انلاک عقبی کلدی شیر چو
اراقدن کوردی دمنه دمنه در کار اولوب غریشه آغاز قلدی و چشم پر خشمی مشتعل اولوب
هم استیلای روی دمنه آوردی و غایت غضبندن چنگال یسز ایدوب دندان بر بر نه
سور دی **بیت** صیوب او که اغریدن آتش غضبندن اولدی آتش که سرکش یا نوبی قری
ایچی حاسر دندی کوزی خشمه رنگین جامه دندی شیر زبانی واریج عین الیعتین
بلدی که شیر کا بتر قصدی راست اندی کند و کند و نه ایستی حکما راست دمنه که خدنگا
ملوک خوف و جیرت و ملازم سلاطین بیم و دهشتند هم خانه مار و هم خانه شیر
بکون که اگر چه شیر غایب و مار خواب اوله نالک غر زدن رها میسز و نه بونک ضرر خلاص
متصور در که گفته اند **بیت** مکن ملازمت پادشاه کزان ترسم که همچو حیثت منک و سبوس شود
شیر ناچار اسباب کار زاری در کار اندی چون جابین دن اول علام که دمنه نشان در مشندی معاینه
اولدی میانلرند آتش جلال اشتعال بولوب حریب و قتال اشتعال الدن و خروغ و افتخار عرصه
دین دن کوثر آسمان یسز دل **بیت** اولور دی زهر جاک او غریبی آتش کوه قازان بوی
سر کلیده چون طلی بونوالی اوزره کوردی دمنه متوجه اولوب ایستی **بیت** صید یسز و بو
برافروخته نواکه زمان کار دیگر خسته نایان و خاست عاقبت کی کوردی و ای نشان شاست
خاست که نظر کوردی دمنه ایستی نه خصوص عاقبت و خیمه ملاحظه قلدی ایندی بوقته ده که



سنا وینده که بواستز بلا که سن یکلاند که بواکه بدی ضرر ظاهر وارد برسی بود که بی
ضرورت ولی نعمتی و رطه زحمته اندک و نفس ملکی بلا عظمه مبتلا اندک ایکنی بخد و ملکی
بوفالق و نقض عهد لم موسوم قلدی و بوبد نام لکی کار واکوردن او بخی بی سبقت کار
سعی اندک وانی و رطه هلاک اندک در بخی اول بی کنا هله خون کو دنگه لک بشخی
جمع سپاه باجی پادشاه حقت بدکان اندک یکن که انک خوفندن ترک دیار ایدوب بر
منزله دخی اشتغال قله و خانان دن اواره اولوب محنت غریب و بلا جلاد و فرمانده مکر
التبخی سپه سالارک اولای هلاک اندک لاجرم اولرک عند جمیعی من بعد نا منتظم
کرک یدبخی کند و عجز و ضعف کی اظهار اندک اولد عوای که بوکار دنی و تطفله اتمام ایدم
درک پایانه یسز مدک غایت غیاب و غایت غیاب کی کورک **الفتنه نایمته لعن الله**
لمن یقضها و عید و تهدیدندن تحریر اندک دمنه ایستی مکر شایسته کاد لایعشاره
بیت کاری که بقل در بنیاید دیوانه کدر و سباید کلیده ایستی سن بویاید دستور خرد
اوزره نوضع اندک که وقوع بولدی و دستاری معارف کلمه طرح ایلدک که راست کلدی طریق
دقی و لطیف بر طرف قلده سن و خفونت و عنقه محتاج اولاس بلز مدک که رای راست و اندک
درست جرات و شجاعت دن مقدم در **مصراع** الزای قبل شجاعة الشجمان **بیت** کارها راست
کند عاقل و دانا بسخو که بعد لشکر جزا میسز نشود که بکاهیت سنک اعجابک و غرور رای
ناصوابک و بود نیای غدارک جاء و دولت که عشق سرب کی پیداد مغنون اولور و غک
معلوم ایستی اما فی سکا اظهارده تا مل ایسز دم که شاید کیدرک کندک متنبه اولایدک و
خواب غرور و غفلت خار بنیدار و جهالندن دور اولوب افاقه بولایدک چون اولادیه قدم
باصدک و دایم بادیه ضلالت و هاویر غرابند حایر و هانم سن دمدر که کلا خرق حاک
و نام حق و غنا و نکدن بر شمه اظهار ایدم و قبایح اقوال و معایب افعال دن بعضی اگر که
بجودن قطره هاموندن ذره در **کالتش فی وسط النهار** اشکار ایدم **تنظم** تابانی که جها
کرده نقش و غایب خطا کرده از عهد جمیع غاری نه و رهم هستند تو باری نه دمنه
ایستکای برادر بلایت عمریدن تابو غایت در کان انمزم که بندن بر قول مقبول و جود کلش اوله

شود که بر قیامت کوره سن و بر ناستود صفت کوره سن مقتضای مروت و اخوت بود که نفع
 تنبیه و تقصیر بپوریه سن و حسن نصیحت و مسامحه و احوال کوریه سن کلیله استدی
 سنوک معایب ذات و قیام صفات اول قدر چقدر که مفاصل حصر و ضبط و بسط و باطل
 بود و اولی که کس و کس و عیب بقور ایدرس بر دخی بود که گفتار کی کردار که اوزره راجح طورین
 باد شاهه بوندن ضرر و واضح نشه یوقدر که وزیرنک قوی خلی یوقدر که بر بوندن راجح اولاد
 دینار که اهل عالم قول و فعل در مرتبه منقسمه اول اول طایفه در که ایلیم سولیمیه
 پوشیده منافقان و صفت بخیلان در ایکی اولدر که سولیدن ایلیم عادت جوانان
 و خصلت ارباب مروت احسان در ایچین اولدر که سولیمیه اندن ایلیم بوسیرت
 اهل معاش و سمت اشخاص نوع انسان در در دخی اولدر که نه ایلیم نه سولیمیه بو خصلت
 دونان در و صفت دون همتان سول اول طایفه در که سک کردن احوال برین زبور افعاله
 ارایش قلم برین هر باری که سنک احوال کی نفس و اوضاع کی ترن قلم قول کی فعل که اوزره راجح
 وجه کی ضلک اوزره غالب بولدم شیر سنوک قول که بوفل خطیر مباشر اولمشدر شویله
 که عیاذ الله اکبر آفت یمنه بولایت هرج و مرج ظهور ایدوب شورش واضع ایدوب
 رعایا نل حضور ای و جسر و تمام نفوس و اموال مخاطره تلف و ورطه تا راجح دوشوب کلیا
 بوافعالک و بالی طوق لعنت اولوب که دنکه کچر **نظم** هر که بدکار یا بداندیشست
 روی نیکی که کجا بیند هر که شاخ مضر که کاره میوه منفعت کجا چینه **نظم** استدی وزیر راجح
 ایدم ملک بوستان حالند نفل نصیحت کی عیذی نسته دکم و تخم اندیشه منفعت دن
 عیذی جنبه ایدم کلیله استدی بر نفل که اندن بونوع غره ظهور که که کور رس ایچی بر کند اولوق
 یکدر و بردها که بومقوله نصیحت قلا که نتیجه سر مشاهد قلو رس خاکله طولوق یک اول سنک
 قولکن نجه منفعت حاصل اولور که حلیه علان عاظم در و علم بی عمل المثل موم بی عمل در
 و گفتار بی کردار درخت بی برک و بار کج لا یوقار در **نظم** علم کز اعمال نشاینش نیست
 کالبدی دارد و جانیش نیست خاصه زبهر غرامد شجر علم درخت و عمل او را غر شاخ
 که بی میوه بود ناخوشست مطبعا نراند دانش است اکابر فضایل شیم صفات دفا نرند

قلم کور برله رقم بپور مشکر که بشویننه دن فایده میسر کلدر و ذلی عمل و مال بخرد و علم بی
 صلاح و صدق بی نیت و زندگانی بی نصیحت باد شاه اگر چه فی حد ذاته عادل و کمر آزار اولاد
 و وزیر بد نیت و ناپاک طینت او نلک منافع عدل و رافتن رعایا دن منقطع قلو و وانوک
 خوفدن مظلوم ملک قصه پر غصه سی عرصه عرضه سلطان به یقین اولور ننه که بر
 چشمه پاک و آب تابناک صورت نهنگه معاینه اولونسه هیچ برشا و رشتنه فضا که
 انش عطفی خاک وجود به نشه اکال او را تزیینت رسیدن ام مرتبه جگر بچشمه صاف
 دلچه سود که یارای بخوردن نیست **نظم** استدی بنم بوطر قه سلوکدن مقصودم شرف خدمت
 ملوک ایدی بچند الله که ماملو احسن وجه اوزره حصول بولدی بعد بندیه لایق اولان حسن
 خدمت و حسن استقامت و صیانت حق و بی نیت ایدی اول دخی بقدر اطا قدریخ اولنری
 کلیله استدی ارکان کار و وزرا و اوقار کارزار زینت بارگاه ملوک در اتاسن
 در بر که غیر ملازمت ملوک دور و محجور اولاد و سن ملوک علیه سلطنت و مشار الیه
 مملکت اولوب تقریب حضرت سکا محصور اولاد بو خصلت غایت غیاوت و فوط حاقدن
 ناشیدر که سلاطین هیچ بر نشه ایلیم و برکت مایله مقتدا و ملوک ممکن دکلیم مرتبه سلطنت
 مشابه حسن و جلال ننه که بر محبوب دلاویزک عاشق افتاده می زیاده اولد قه ظهور جلوات
 حسی افزون اولور سلطانک دخی هر چند که اعوان و انصاری و خدمت کار کارگذاری جوق
 اولاد کثرت خدم و وفرت چشمه میلی متر اید اولور بوسوای خام که عرصه دماغلک
 مقام امتداد امارت نهایت بلاهت در و علامت غایت سفاهت ننه که حکام بپور در که
 علامت حق بشویننه در غیرک مضر تند کذویه منفعت بقور قلی و بی ریاضت و عبادت
 نواب امرت رجا اتمک و خشونت و خصومت ایلیم معاشقت نسایه مباشرت اتمک و راحت
 و حضور دقایق علو موقوف و وصول قضا اتمک و نقص حقوق و بغض عقوبه ناسدن
 صداقت توقع اتمک اید منه بن بوسوزری سکا فوط شفقت و وفور محبت دن
 سولیم عین الیقین بلورم سنک شبیه شفا اتمک بنم ضیا شمع موعظه و روشنائی ملوک
 دکلیم و ظلمت جهل و کدورت حقد و حسد که طینتک سرشته اولمشدر بنم بپور اوزار نصیحتیه

مرتفع اولی متع در بیت باب کوثر و زمزم سفید فشان کردیم بخت کسی یافته اند
سیاه **بیت** سنوکه مثلک همان اول شخص مثلی در که اول مرغی ایندی ریخ بهیوده چکه و نم نصحتی
زمین شوره ده آکه و صد استماع اولیا نلره کاتک ضایع آته اول قبول آندی وعایت
انک سراسر بولوی دمنه آیتدی بنجه اولمشداول **حکایت** کلبله آیتدی دوایتایدی که
پوزینه جنسندن برکوه برکوه ده اولور لردی وانک میاه وکیا هیله دوزکار کچور لردی
قضای الهی بر شب تیره ده که بخوردر بر صبر تیزون خیره آیدی لشکر سرما اول میونلرک ارام
وسکون یغا وکشور درون بیروننه استیلا قلدی و صدمت صهره زهر پیردن رک لردی
قان لری و تن لرد جان لری افسرد اولدی **بیت** الی دشمنی سرمدن چنارک ایاغی
طوکشدی چشمسارک اولوب بردنشان بخوراب بو قورقودن هوا کیمشدی سنجاب بچار
شد هوا و قوت سرمدن زیاده آزرده اولدر و آسب برف باران و تکرک و طوفان دن پناه
طلبایدب اطراف کوهی طواخ آیدرکن ناکا بر طرفه بر مینا پاره سن بولدر و بریق و لمعان
سبیله آتی انش کان قلدر و حلاله الخطب وار هیزم جمع آیدوب انک کرد آکر دن اوردر
و لغز لریله دمیدم او فوردی مکر اول حوالید بردخت او سندن بر مرغ بواحوالی مشا
آیددی قریب آندی که یاران بواتش کلدر کچک بو هوادن دم سردله انی کره آید مرسن
صوق دمورد و کوسر ریخ و درله اول سنک سختی دم آید مرسن انلر بونک کلان استماع آندلر
اول کار بی فایده دن امتناع کوستمدیلر اتفاق بوانشاده برآمد چقه کلدی انلری بوجال اوزو
و حال لرین بومنوال اوزره مشاهده آیدیلر مرغ بند و نصیحتیه قصد آیدوب آیتدی ای میکن
دخت چکه و نم نصیحتی بهیوده بر آکه و نفسکه عذاب آته که بونلر سنک نصیحتیه مستمع
اولر لرد سنک گفتار کلاه بوکاری هنجاردن فراغت قلدر سوزیخ بهیوده چکر سن و نفسکه تندی
حیوان بلا فایده آید سن **بیت** چوسندان زیاندن میز اولدر در نطکر دو که سن آهن سرد
بو مقوله کسک تربیت و تقویت سنی املک وانلردن رشد صلاح و فوز و فلاح رجاء اتمک
اکا بکر که تخم خنظلدن فی شکر اومد سن و زمر هلاهلدن خاصیت تریاق فاروق طلب آید سن
بیت هر که در لیل بنهاد افتاد هیچ نیکی از و مدار امید زانکه هرگز بجهت نتوان ساخت



از کلام سیاه باز سفید **بیت** انک کلماته المتفات آیتدی کلامی بعد مسافرت استماع آیدر
صوب غایت شفقتدن بالای درخت دن اشغه انوب تامضمون نصیحتی انلره تفهیم
زیاده اهتمام ایلیه وانلری اول ریخ بهیوده دن خلاص ده سعی تمام کوسره فی الحال میونلر مرک
اطرافه جمع اولدیلر و یاغن بر باصدر میوب باشن تنندن جلا قلدر بنه سنک حالک
همان اول منوال اوزره در که بکند و او قاتی ضایع ایلم و بی فایده کلام سولیم باوجود که
سکا منفعتی یوق بکا مضرت احتمالی واردر **شعر** کوسمق قبول نصیحت نیکنده بهیوده بار بردل
نازک چرکنه کفتی که بر براق سعادت سوار شو تادر سی بنزل لاری ریخ وارهی نشنید و همچنان
بر خویش میروید بکدر که تا پیاده بماند زایل می دمنه آیتدی ای برادر اکا بر فضیلت کسره و عظم
و نصیحت بایند شرط امانتی بر نه کتور مثلر و میل مدهنتدن احتیاج کوسر مشلر اهل
فضله اقامت مراسم و مواعظ لازمه خواه مستمع سمع قبوله اصفا آید و خواه ابا ایلیه
نظم مدار بند خود از هیچ کس در ریخ و بکو اگر چه از طرف مستمع بود تعصیب سحاب قطره باران زکوه
و انکرفت اگر چه درد لختانی کند تا نیر **حکایت** کلبله آیتدی بن منافع نصیحتی سندن در ریخ ایلم
امانه فایده که سن اساس کار کی مکر و حیلله اوزره بنا قلوبدر بر سن و افکار کن استقلال و استبداد
بیش نهاد آیدد در سن **بیت** لا سقداد الاستبداد بروقت نادم اولاسن که ندامت
فایده و بریده و طاعنه در کتوب ناخن بلامتله روی سینه کی خراش آید سن سودمند اولیه
هر که که تبعات مکردن اندیشه امتیوب حیلله و غدری کندوب پیشه ایلیه عاقبتی وخامته و
خائنی شامته بنشه و اخرا لمر کرداب ملامت و غرقاب ندامته دوشه نکه اول شراب عاقل و فکی
وجاه حیلله سی حلقه حلقه دام بلا اولوی سزیک غافل صدق و استقامت و کایتله مراد و مقصود
بیتدی دمنه آیتدی بنجه اولمشداول **حکایت** کلبله آیتدی روایت آید که ایکی شرایه
واریدی بری عاقل و بری غافل بری فطر زکا و کمال فهمله بر مرتبه آیدی که سحر توبیر و مکر
و تزویر لر آبی جرباندن و مرغی طیراندن قور و دیر عقلله صحیفه امروزدن احوال
فردایی بر بر او قوردی اکا نیز هوش در لردی و بری دخی کال نقصان و غایت نادانلغدن
سود و زیان میانندن تمیزدن عاجز آیدی اکا حازم در لردی بونلر سیاحت سودا سی و تجارت

هوام و شوب مراقت و موافقتله سفره توجه اندر و مراحل و منازل قطع ایدوب کند لفضای
 الهی کند کن یولن بر بدره دینار خالص یولدر وانی غنیمت غنمی و نفعت مستوفی بلوب متوقف
 اولدر و شریک وانا ایتدی ای رفیق عکسار **مصراع** سود ناکرده دیجهان بسیار اولی بود که
 سودای سفر دن فراغت ایدوب بوبد زایلله قناعت این وز و بونفق غنیمت بلوب صحت
 و سلامتله کوشه کاشانه مزه کن وز **بیت** چند کردی که عالم بهر رز پیش کردی غم نشود
 هم بیشتر کاسه چشم حریصان پر نشد ناصدق قانع نشد پر نشد بپر کردی و دندیل
 و شهره قریب بر منزه اندر و شریک غافل ایتدی ای برادر کل بر غنیمتی برابر قسمت این لوم
 و دغدغه شرکت دن خلاص و لوب حصه لومری مصارفه شرکته صرف ایدوب شریک لک
 بلاسندن قوت تلام شریک عاقل بلک تزویری اتش زبیله قایندب جواب ووردی که حالیا
 فکر قیمت سمت استقامتدن منحرف در بوباید رای صواب بود که خرج ایچون محتاج
 اولدر و غم قدر اخراج ایدوب باقیسن احتیاط عامله برجاهد و دیعت قوی وز بر قاج
 کوند بر کلوب بوموال اوزر و بمقدارن الوب بقیه سنان محفوظ قلاوز تاافت دن
 بعید و سلامته قریب اولا شریک غافل با فضوله خرفیه اولوب افسانه سنج سن
 قبوله تلقی قلدی و وجه مذکور اوزر بقدر الاحتیاج بمقدارن اخراج ایدوب
 باقیسن بر درخت دبنده دفن اندیل و شهره کلوب هر بیسی مقابلنه کند **شعر** و بحر
 که برج شعبان با حیلله صندوقن ایلدی سران **شعر** اول شریک که دعوی زکاوت حسن تدبیر و لطف
 تزویرله بنینه اقامت ایددی اول درخت طرفه واردی و اول دینه بی تمامها قبضه نقره ایلدی
 شریک اخبر بوالدین بخبر الله اولان نقد خزینه مشغول اولوب کدر اخر خیر جلعن تلام ایتدی
 ضروری اولوب شریک عاقل قتله واردی حالیه لام ایدوب ایتدی ای برادر کل اول دینه دن
 خرج ایچون حصه اخراج این لوم که ضرورت جانده ایتدی نیزهوشن بجاهل ایدوب نه محل ضرورت
 و نه محل منت دریا که نام ددی ای کسی خنی معیتله موضع معهوده وارد اول قدر
 بخشش و تقصیر در کج دن زنجدن غیری عین و از کور مدله نیزهوشن خروش ایتدی و کربا
 حانی حکم طورتی و بوزری البت سن الدن سندن غیری بر فرد بکه مطلع دکلدی بچاره

برود و بیکه

هر چنده فریاد ایدوب ایمان غلاظ و شداد ایلدی مفید اولدی القیه قضیه مجادلر دن
 محاکمه و منازعه دن مراغه بریتشدی شریک عاقل غافل بحکمه قاضیه کتوردی حازم
 معاذ الله دیکل قاضی نیزهوشن صدق دعوا و صحت مدعا سنه بین طلب ایتدی
 ایتدی ایها القاضی **بیت** بر خور ز غم خورش که در مسند قضا احکام عمر قوبد رازی
 مسجل است **شعر** اول درختدن غیری که در انکه دبنده مدفون ایدی شاهدیم یوقدر امید واریم
 اول قاهر بر کال اول درخت که حافظ مال در اقم ما در زاد کجا کیم لال ایکن شجر حکیم انکه کجی قوت نطق
 و بحال اقبال و یرو و بوخاین بی انصاف که مجموع دینه فی الوب بخروم ایتدی خیانتنه اقامت
 شهادت قلا قاضی بوسوزدن متعجب اولدی و قال قیل بسیار دن صکن بونک اوزر نه
 قرار قلدر که علی الصباح قاضی بالذات پای درخته حاضر اولوب درختدن اقامت شهادته
 ناخر اولا و شهادت قید غای نیزهوشه موافق واقع اولور سه موجب حکم ایدوب قضیه قبول اولا
 بپر شریک عاقل خانه سنه کلوب قضیه بدنه عام غرض ایتدی و روی کار دن رخ مجاب ایدوب ایتدی
 ای پیر بن سکا اعتقاد ایدوب خیال شهادت درخت ایتدی و موافقتک امید یله بونفال حیلله
 بوستان قضا ددکم و بومتمک اعای سنک حسن ایتما موک وابسته در اگر موافقت بیور
 بوقدر دینار و بوندن غیری بر مقدار دخی الی کتوره وز و بقیه الی فرائض و رفاهیتا
 بکوره و ذبدر ایتدی بوامر بکا متعلق خدمت نده و بنم اهتمامه وابسته نه نشنه در **شعر**
 ایتدی اول درخت معتدل خلال اجوف مثال محوف در و تجوین حروفی بر مشابره در که
 میانده ایکی شخص پنهان اولوق مقدر در بویجه لافدر که وار سن اول درختک در و نشنه کون
 ایتدی که قاضی کله درختدن شهادت طلب قله سن رسم شهادتی کاینی پیر کتور سن بدل ایتدی
 ای پیر حیلله و مکدن و از کل و زمانه خلق فریفته قلدر خالق نیلر سن و بر تقدیر که سحر و تزویر
 قاضی شهره تاثیر این حاکم حکم دهر حیلله تدبیر ایلر سن **رباعی** سوه داری فلک میداند کو
 سوی عیونک برک میداند کیم برزق خلق را بغیری بی با و چکی کیم بیک میداند ای بسا مگر
 و حیلله کینه صاحبنه و بال اولمشدر و جزای بینه اکا عاید اولوب افر سوا پرده درین قلشد
 بنخوف ایدرم که سنک مرکب هان اول غوک کیم کج اولا پسر سفار ایتدی که بخدا اولمشدر اول

حکایت پورایتی درایت ایدر که برغوک بر مار جوارند وطن طوئندی و اول افغی خوشنوار
مسکنی دیند نشین اتمندی هرگاه که غوک بچه پیدا قلسه مار بچه لرین بر بر شکار ایددی
و دل غوک انش حرمانه بریان و خنجر جهانله افکار قلمشدی مکر بوغولا بر خرچند میانند
سر رشته مصداقت مبرم و مستحکم ادمشدی بر کون غوک خرچند قاتنه کلوبایتدی
ای رفیق موافق بکار بند بی لایق کز ایله که خضم قوی و دشمن غالبم وارده نرا نکه مقاومت
ایدوب بومقام ده اقامت متصور و نه بود یار دن فراغت ایدوب بر جانیه رحلت میترا
زیرا که ساکن اولدغم فعنای فرح بخش و مافای دلکش بر مرغلار در که مواد مینارنگی
روضه مینو که روح افزاده و بر چشمه سار در که نسیم دلکشای طر حوراکه عنبر بوی
و عطر ساید **بیت** حوالیسی لر کستانند کستان جا بجا اب روانده اولوب رشکلام
هر کستان صوبینه تشنه اب زندگانی هیچ عاقل اختیار یله بونله کوی منزل بهشت آینی قوس بکتر
واراد تیله قلبن بونونه فردوس بریدن تیروق اتمز **بیت** جلی می کوی مغانست چه زیبا جاست
هیچ عاقل بجهان ترک چنین جانکند خرچند ایتدی غمیه که خضم با تواف کند جله ایل به بندک بند
و دشمن غالی دانه فکر له دام مکر چکله ممکن در **بیت** که هیچ دنیا ده بر بتمزایش اولمزه نو که کم
اکا چاره بولم غوک ایتدی سنک بوباید کتاب حیلل دن نه یار د اشتک وار و بو خضم
بباند سنک دفع غائله سند نه چاره فکر ایدرس خرچند ایتدی فلان محله برادرها
کودار بر سوسمار مار خار وارده کو که بر قلع ماهی طوئ سن و سوراخ سوسمار دن منزل
ماره دک بر بانه سن مقرر در که سوسمار ماهی لری بر بر افطار انسه کرک و چون
سوراخ ماره یته اولدخی بن دندان سوسمار اولسه کرک و سنی انک شر شر نرند
و ضرر زهر بن خلاص قلسه کرک غوک بوند بیله که موافق تقدیر ایددی ماری هلاله ایتدی
و چون بوقضیه اوزره برایکی کون کچدی سوسماره بوداعیه دشدی که طلب ماهی انچون
حرکت کله و اول صورتی که عادت قلمشدی اعلا قله پس جهان اول طریقه که بوندن سابق قدم
مراده اکا سالک ادمشدی روان اولدی و چون مار و ماهی دن اثر بولیدی عاقبت غوک
جمع بچی ایل افطار ایتدی **بیت** توان چنگال کو که در بودی جویدیم عاقبت کو که تو بودی

نثر بونلی کوتودم تا بلده سو که سرانجام حیلله گرفتار لک ده و عاقبت مکر فدر و خاکسار لک **بیت** قوس
مکر و حیلله وادینه کام بلاد امینه دوشرس سرانجام **نثر** پورایتی ایدر سوزک اوزنه و دو
و دراز اندیشه اتمه که بوکار اندک مؤنت و منفعت بسیار در عاقبت پیر بجاده یی حرمان
و حبت عیال سرینزلدین و دیانندن بادیه جور و جنایت چکدی بحکم قوله تعالی
انما سوالکم واولادکم فتنه ظهور یتمشدی طریق مروقی بر طرف قلوب بساط فتوی
ددی و بومقوله امر که شرع و عرفن مظهر و منکر ایددی از کافور و کوردی و اول شب مظالم اول
پیر ظالم پای درخته فار دی و میامن محو بولوب جوفته کردی علی انصاح که قاضی روشن
دای افتاب محکمه آسمانده بدیدار اولدی و خیانت صبح کاذب روز روشن کیم عالمیا
اشکار اولدی قاضی و سایر مشاهیر شهر پای درخته حاضر اولد و خلق انبوه گروه گروه
صف بغلیوب دین تجبله طور دله قاضی جانب درخته خطاب ایدوب صورت دعوی
مدعی و انکار مدعی علیه شرح اندک نصکر کیفیت حالی استفسار قلدی در و درخت
دن بر آواز کلدی که مالحانم الدی و اول ظالم تیر هوشه ظلم صریح ایلدی قاضی مختار
اولوب بر دفان تا تل اتری و فراستله جنم ایتدی که میان درخت ده بر شخص پنهان لند
افی اخراج تدبیر صایبه محتاج در **بیت** ستر نقش که از چشم خرد پنهانست جزیر
آینه تدبیر نکند دظا هر نفس فرات ایتدی تا هیمنه فراوان آورد و اطرافه آتش سوزان
درد و پیر حریص بر زمان غیر ایتدی چون کوردی که کار جان و کار دستخیز ایتدی مان طلب
ایتدی قاضی امان و پروبطه جتی استمالت وردی و حقیقت عالی صوری پیر نیم سوخته صورت
واقعه بی کاهی عرض ایلدی قاضی کیفیت قضیه به واقف اولوب خرم دلک برأت ساحت ذمت
صدق و امانت و تیر هوشه جور و جنایت و عنده خیانت خلاصه اعلانا اعلام ایلدی
اتفاق بوانناده پیر باتر ویر در درخت خجسته تحمل این میوب رخت جانی جهان فاندن کتور برای
جاودانی بر رحلت قلدی و حرارت نایزه دنیا یله شربت شراره عقبی بر اتصال بولدی پسر بد کهر
ام ببلنج کورب و زجر عنیف چکد که نصکر پیر مرد سن کرد نه اوب کتدی خرم دل بکت صدق
وامانت و میامن حسن تقامت ایلله اول الدن حصه سربوب سرانجام مهاسنه قیام کوستردی بونی

کوتاهم تا به سون که عاقبت مکرنا پسندید و خانت غده شوم نکوهید در **شعر** هر که دارد
مضیق مکر نهاده عاقبت سر ساد خواهد داد حیلله ماریست کوه و سردارد هر کی کوه کوخ
دارد ان سرش خشم را کند دریش وین رساند ضرر بصاحب خویشی **دمنه** ایتدی
مکرین بنم فکره مکر نام وردن اوله و تدبیر حیلله و تزییر لقب قدک اوله اما بن بومی تدبیر
صایله بود چه به کتوب دورورن و بواسطه کار دشواری فکرنا قایل به بولماسان قلوب دورن
کلبه ایتدی سن عجز رای و ضعف تدبیر ده اول مثابه ده سن که زبان انک تقریر نوزن قاصد
و خبث ضمیر و غلبه حرصه بر منزل سن که بیان انک اداسند مقصر محذوم و ولی مفتوح که
منفعت مکر و حیلل بود که کور سن کور سن عن قرب انک و بالی و تبعی سکا بخزار سر کرک
و منقذات نفاق شقاق نه نتیجه و رسد کرک **دمنه** ایتدی دور و یکدن نه زبان که کل رعنا
دور و یکی سبیلله زیب و زینت بستانده و دور زبانلکدن نه پاک که دبیر دور زبانلک و کلام
سیله مار و ملکه با سبانه **بیت** تیغ کم یک روید رخو خواره لاله و صنعتی شانه ایکی یوزلور
کیسوی دیر دری **نظم** خون بخور و چو تیغ درین دور هر که او یله روی و یک زبان بوداز
پاک کوهی ان کسی که همچو شانه دور و یست و صد زبان به رفیق خویش جای نهندش ز سروری
کلبه ایتدی ای دمنه زبان آدکی تو که سر اول کل دور روی دلسی که مشاهد جلاله کشن
دین روشن اوله بلکه اول خار دل زار سن که اذن خلقه ایند و اضار دون غیری نسنه و اصل
اوله اول قلم دور زبان دلسی که اسرار مکر و ملکوت دن خبر ویره سن بلکه اوله مار دور زبان
سن که زخم زبانلکدن زهر زیادن غیری نسنه حاصل اوله **دمنه** ایتدی بتر تغییر تقریر انک
شاید که شیر و شیر به میانده بنای مصادقت بنه بنیاد و خانه مصلحت نیاباد اوله
کلبه ایتدی و دکل احتمال الحلاج سنک معلومک دکل که اوج نسنه بر قلم و اوج نسنه
واقع اولمدین اما بعد الوقوع قراری قبیل متغایندند و شاقی مقول مستحیلا تندند اول
ابجشه و کارین اول زمان شیرین و لذیذ اولور که بجز واصل اولیه چون دریایه انصاف
بوله بردخی اندن لذت و عذوبت ایتدی محال اوله ایکنی حال متعلقات و خویش چندان صلاح
بزیار اولور که شری و بداندیش ^{میان} املک تغییر و تشویش و رمیه اما چون ارباب شقاق انک

میاند نفاق و محضت بولاله و بعدا نلردن امید وفاق و اتفاق منقطع اولوب
بر بر نون متغیر اولاله و **آنجی** مشرب مصادقت مصاحبت اول وقتنه دلسانی اولور که
مردم سخن چین فتد انکیز کلام نفاق امیز فی استماعدن امتناع قلال چون مردم دوری
و دور زبان ایکی صدیق صادق میاند افساد مجال بود بعد انک دعوی محبتنه اعتقاد و ادعا
صداقتنه اعتقاد جایز دکل من بعد کا و فرضا که سرخه شیردن خلاص اولامکن مدرک انک
تلفظ و تلقنه اعتماد اولیه و یا مصاحبت و مصادقتنه رغبت کومنه فرضا که بالغرض
ما بینلرن لبوای محالطت مفتوح اوله هر مینک قلبلن اوله اعدا و تدن کدر و اول جرحلن
اثر قلعه کرک **بیت** چون رشته کست می توان بست لکن بیان کرد نایب **دمنه** ایتدی
بر ملازمت شیردن فراغت ایدوب سر غلغلی کریان خلق به کسم حضور کد مقبول مدله کلبه ایتدی
حاشا که بن دخی سنکله مصاحبت و نفسیه رخضت ویرم و یا سنک ملافتکه مزید رغبت
کوسنم بن همیشه سنک مجاد رنگدن ترسان و طرامم و پیوسته سنک مصاحبت که قلبله
انکار ایدم علامیو ثلر دکل مصاحبت جاهل و فاسق دن اجتناب واجبده و خضرت عاقل و صالحه
الزام لازم محالطت اهل فسق و مجور تربیت ماره بکرز که هر چند مار کیم آنک تعهدن زحمت
آخر لب دهان و زخم دندانن چاشنی داشته کرک و ملازمت اهل علم و صلاح طبله عطاره
مشابه کرک متاعیله منتفع اولنرند باری و رای فوایح مشام جوی معطر آتسه کرک **بیت** هر که کم
رفیق نایب اوله نه قدر طایفه صالحه اوله **بیت** یا شرع عطار که بهلوی اجاره معطر شود از بوی او
چند چو اتش کا هنکران دور و شراری دخی هر کران **دمنه** ایتدی نظریه اید و فایده و خلو و معاشقو
دیر که بویاد شاه که سنی بر مرتبه و عزیز و مکر و نامی و محترم قلده که انک سایه دولتش افتاب وار
لا اذتفاع او روشن و آستانه آسمان نشانده اختیاله پای افتخاری فرق فرق دانه قویاسن بوی معطر
دو کور دن و حقوق کرام و عاظمی عتوق کمران نعمه مبدل قدک **بیت** ناز حق از خد ترا
شر باده نازم دمت بزارم **بیت** بن اگر سن اهل کسدن انقطاع اختیار ایدم خراب جند معذره
طوبه کرک و اگر سن مقول ناکسندن بعد المشرقین فرار ایدم عقل صواب
بین استصواب آتسه کرک **نظم** قطع صحبت کردن از یاران صوری خوشتر است

و زعفران را موافق و حضور خوشتر است همدیگر صحتش ختم نکرده و خاطر از آنچنان
هم بصدر فوسنک دوری خوشتر است **نقته** که مصاحبت اختیار و ابرارک منفعتی بسیار در
محالست اشراق و فخر آنکه مضر قی بی شمار در نی نزل له صحتک تا نبوی نینا دور و ضرری از
مندن وجود یولور پس اول که عاقل و کامل اول که کلد که مصاحبت مردم دانا و ستود و معاش
و راست کوی و نیک خوی ایل اوله و هدم کذاب و خاین و بدخوی و فاسق و فاجردن اجتناب
قله **نقته** چو فخران در بروی خلق بستان غلوت خانه ننهانشستن رفیق نیک باید کرد حاصل
که صحت را نشاید هر سید دل مرهست این سخن از عاقلی یاد که رحمت بر روان پاک لوباد که بابی
دانشان هر که می شنیدار **نقته** بزم زندیاریشان گرفتار هر که که یاران نا اهلله مصاحبت اختیار قله
و بار نادانله مستظهر اوله اکا اول واقعه بنفشه که اول باغبان بنفشه **نقته** کلیله ابدی
قیم از زمانه بر باغبان و اردی که سر بانه عرفی عمارت باغ و بستان صر خاتمش و بضاعت قدرتی نیک
کل و گلستانه بذل انحراری عمر حاصلی بر بوستان فردوس مائلی و اریبری که نزهت اغیار و دیدن
باغ ارمه خاک حسرت بر نشاید و لطافت از هاری سینه باغ خور نفعه داغ غیرت با نشندی
اول انوار انجمن از جلوه طایبی ظاهر و اورا قازهار کلزاردن فروغ تاج کاوسی باهر عرصه زمین
چهره شاهد جلوه بوش که نور نسیم هوایی کلبه غنچه فروغ که معطر درخت جوان نخستن کثرت انتقال
انگاردن بر کر که قائم دال و سیوه شکر آمیزی رشکدن حلوی بهشتی نیکالیه انواع انار ربی و
خریفی به عایت لطافت و نهایت حلاوت سینه اسبی ذقن سیمین بلور که دلر صید دانش و رنگ
زیبا و بوی لحت افزایله علمی قید دانش درخت امرو در هر شاخ اب حیات ایل ملوکون و جلالت
نباتله ملو صراحتی را صفتش و سمع کاهلان بی مایه و سوده صلا ی حلوی بود و دیدن مش **نقته** شیشه
بوش صوفیان شب خیز که رخساره زرد له پنجره خانقاه ابداعدن با شجر مش و روی کرد
الودی اصل درک چهره زرد زعفران اندودندن نشان ویریش کوی زرین نارنجی میان
برک سبز دن کره مهر لوز که بهر اخضر دن تابان و مجمر طلای تری نیکت دلارا و رایحه روح
افزایله صحن بوستانه درخشان زرد الو و شفتا لوسی دهی یار که ابدار بر طرغ نمونه کونه عاشق بر چایه
نمودار رخسار دلارا و کوشه سندن انجمنی نظیر کجا شتی کبر قدرت نعمت و صف جمال و انیس طیفه

قویش و خشتا شوقند دن بر حلوی زیبا مهبیا قلش بر طرفه دخی انکور بر نور که دبیر حرکت
شرح لطف و کمال **نقته** **نقته** حاشیه سنه یا زمش و کف برك اخضره ابله تر و صفا
ز مرد بند لعل و کوهر و یاقوت امر که ظهور انش **نقته** چو یاری کنارند کوی زرکار جریب سب خط
و طرغ عذار ماه تمام که افق سپهر مینا فامدن یوز کوستر و جلوه قلش دهقان در درخت اول
قد پیوند استدی که قلبندن پروای پدر وزن و فرزند گمشدی و اول بوستانه نچیدان
ایدی که یل و نهار تک و تنهار و زکار که چو دی احرال امر کوبت غریبیدن دلتک اولدی **نقته** و
و صد دن کوکله دهشت یول بولدی کل و بنفشه صدمه ست و یار نیست چه سود **نقته** القصه تنها
غمندن دلخسته و خاطر شکسته بجایب دشته کشته چقدی بر کوه دامندن که عرقه مل که
فضا سیه نایب یزد کل ایدی **نقته** تفرج ایدر کن قضای الهی بر خرس زشت سیرت قبح صورت نایک
طینت ناخوش خلقت دخی تنها لک و حشمتدن فزاکم همدن جانب دشته متوجه اولش ایدی
فی الحال که مایلند ملاقات واقع اولدی طرفین دن رابطه جنسیت واسطه سیله سلسله
محبت حرکت کلدی و دل روستای جان و دلله مصاحبت خرسه مایل اولدی **نقته** ذره ذره
کانه بین ارض و سمات **نقته** جنس خود را همچو کاه و کمر باست **نقته** خرس چون روستا بیدن بو تعلق و تعلق
مشاهد کلدی با کلبه اندک وابسته صحبتی اولدی و ادفا اشارتیه عقبه مدد غریب اول باغ
بهشت آسایه کلدی باغبان دخی بر موجب **نقته** **نقته** اول حریف شریف و طیف ظریفی
غار لطیف ایله تکریم و تشریف ایدوب اول واسطه ایله میانلرند علاقه محبت مؤکد و زمین
در و جانلرند پنج نهال مودت برومند اولدی **نقته** بکج باغ می بودند یکجند **نقته** بصل یک دکر
پیوسته خرسند **نقته** هرگاه که باغبان فو رطاری اولوب بر درخت سایه مند بستر استراحت حضور
استه خرس غایت شفقت و نهایت هوادار لغندن باغی او چند طور ب مکس رانلک ایددی
نقته مکی نریختی که کند سایه بران لب بر کون باغبان عادت مهوری او زر خواب و اردی
خرخ می مکس را نلغه اشتغال ایدوب هر چند که طرغ ذباب ایددی بواسطه ماخذ اشتقاقی
موجب که **نقته** **نقته** لفظی در حالینه معاودت قلور دی و هر طرغدن که دفع و منع استه بر
جانبدن دخی قدوم و هجوم ایددی احرال امر خرس اشتقه اولوب بر سنک شکلی قل کس قصد

قاله د هقان مسکنک باشنه اوردی مکمل و نهیب سنگد اسبب یستندی اما سراغبان
بریشان اه لوب خاک یکسان اولدی بواجلند که دشمن در دشمنی با نا بهر حال دوست نداشتند
اولی **بیت** دشمنی انا که غم جان بود بهتر از آن دوستی نادان بود **امثال عرب** کلمه که
عدو عاقل خیر من صديق جاهل بومنی کتوردم تا بله سکه مصاحبت و صداقت بجهان
بونیق اولور که سر عرصه تلف و سینه خدنگ بلایه همداد اولور **بیت** صحبت ابلهان چو دیک
تبیست کرد درون خالی از برون سیهیت **دمنه** ایتدی بن شو به ابله دگم که دوستک
نفع و ضرر بلیم و خیر و شر درون غیبه قلم کلمه ایتدی بلی سوجاقت اولمبار ده دکلن انا غبار
غرض بد بصریک تیر و خیره قلمند یکن بر غرضه بنا دوستک جانبندن و از کلمه من بعد
اعتذار ایچون هزار نوحیهات ناموجه تشبیه قلم من نه که شیر و شیر به باند انواع قلمه لر پیدا
قلدک و هنوز دین و دیانت و صدق و صداقت دعوی ایتدی دوستک کلمه منک اول بازگ
منلی که ایتدی بر مشهوره موش صد من آهن بیه جمعی که موش کور بر کور کتور **دمنه** ایتدی
غبه اولمشد اول **بیت** کلمه ایتدی روایت ایتدی که بر بازگان اندک مایه تجارت ایچون
سفره نیت ایتدی و دور اندیشک یوزندن بر دوستک صد من آهن و دیعت قودی کتدی تا وقت
مزورده افی مایه روزگار قله ورشته معانی انکه استحکام بوله بازگان جو غصه وار و مقصود
ایروب دونیک بر مقام معهوده کلدی بر نماندن صکر اولاهه محتاج اولدی مگر که امین
ستین آهنی تمام صاعش و غنن لوانته صرفا غش دی بازگان کلوب و دیعتی مودعد طلب
ایدیک مرد امین ایتدی ای خواجی بر اولما نیتی صیانت ایچون مخمخه قویندم بوند غافل ایدم که
اول گوشه بر موش اشیانه قلشیش واقف اولمجه موش فرستی غنیمت بلوب اهلی تمام دشدن کتور
بازگان حقیقت حالی معلوم تدی اما غافل ایددی راست بوردن موش کل آهندن قوی
حظ ایددی و اولمجه ترو شیرینی صابونی جلوار کی بود **بیت** موش القه هلی آهن هست مجرور
راحه الخلقوم مرد امین بازگان بوسوزی ایتدی یک شاد اولدی و کولندن ایتدی که بازگان
نادانی کور که کفشار وار بو کفتار له فریفته اولدی و آهندن بالکلیه با ایدوب مطالبه دن فراغت
قلدی پس اولی بود که آنی حجره دعوت ایدوب رسم تکلفاتی و نه کتورم تابو واسطه ایل بر اساحت

دتم مؤکد و بنای دعوی صدق و امانتم شیدادله پس خواجی خانه بنه دعوت ایتدی و صلاهی
ضیافتی جمع بازگان تیشده بایندی **بیت** کونهای قدم در کلمه مایه لطفی فریادی و چشم
ما باحی نفی خواجی ایتدی معذور بورد که بکون کجا برتم ضروری واقع اولدی اما ان شاء الله علی
الصباح که خدمتی در میان ایدم چون مهمان منزل میزبان طشر جتدی قابوی او کندن اندک
ببرلندن برین او بکوردی فی الحال ریزد امنه الوب خانه ایتدی و علی السحر خانه
میزبانده حلقه کجی حاضر اولدی و میزبانی بریشان حال کورب سبب تفرقه خاطر ن صورتی میزبان
دختر بای و غریبان جواب ووردی که دو کون بند زاده لر کردن برسی غایب لادی بجنوبت
شهر ککوچه لون گوشه بکوشما ایدم اول کوشندی بولیم و بجه کت شانه جسته و جوی ایل
هر کوی دهر کناری طر یار و کیسوی کار کجی طراطم حالندن خبر بولیم **بیت** بقوب صفت
ناگهان میکم افغان کایا خبر یوسفم کشته که دارد بازگان ایتدی دون که بن بوند کتدم بی
صفت که بوردن بر کونک مشاهد ایدم که بومنی کور کتور ب کیدر **بیت** رهواده بوزان ایددی
مرد امین آواز حزینله ایتدی که ای بختی بختی نامعقول سویلرسن و محال کلمات ایلرسن و بو کذب
صریح کتد که نسبت ایدرسن مگر بختی بخور و استهزا ایلرسن بومنی کور بوجنده صغیر ایلر که نصف من
انجی بیکر بر جسم کیری که اون من د زیاد اولمجه کتور ب هواده او جی بازگان تبسم
ایتدی بوز محل تعجب اولیده که موش بوز من آهن بیه موش کیر ایدن من جتدی بختی بختی هواده کتور بیه
مرد امین بلدی که حال ایتدی غم بیه که موش آهنک میمشه خواجی جواب ووردی که موش کیر بپرک
کتور عمد آهنی کتور کودی کتور بومنی کتورم تا بله سنگه بر مشرب که کند و وطیختنه غلامک
جایز اولم ظاهر که غیره نسبت زخیر لاندیشه قله چون سن ولی غم تو که بونی واکوردن من
بعد کشته نکه سندن امید وفای و سکا خلوص صفای قالدی و بکار و شن اولدی که سنگ ظلمت
صحتکدن بر هیولانده و خشت طبیعت و لون عقیدتکدن احتراز واجب **بیت** پیوند دولت
آمد از چون توی بریدن سر بانه سعادت روی ترانیدن چون مکالمه کلمه و دمنه بومقامه
یستدی شیکار شتر بر دن قانع اولدی وانی بختی سیاستله قتل ایدوب آلوده خاک و خون قلدی
اما چون کار کاوی بر طرف قلدی و قوت خشی ساکن اولوب حدت غضب تکین بولدی بر زمان باشن

اشعه اندی و تامل بجز تو غل ایدوب کند و کند و استدی درین شتر به بویال و بال و وحی جلاله
و بهیروز کماله بلزم بویابن اصابتی اندم و یاراه صوابی قیو بطریق خطابه می کشم و انک حقتد بکا
انکلی کلمات جهت امانتدی ناخند و یا طریقی خیانتدی متشی باری بنقد می کند و المله باد تاراج
ویردم و یار و فادارمه کند و المله شربت هلاک ایچوردم **سبت** یار یار خود اخر این کند کافم
که هیچ کافر این کند **الفصله** شتر سرنه امتی زانوی ملالتیه قیوب کند و زبان ملامتی دراز اندی
و نفسنک تلون و تهور و خفت و شتاب زده لکن تمام کوهش قلدی و خیال شتر به لسان جلاله
بورباغی جان کدازی سامعه شیر به مشه دی **رباعی** ای دوست کسی بهی باری کند و انکه چوینی
یار و فادار کند و دوست مکر و دشمنی کیر مرا کس دشمنی خویش را چنین زار کند شتر کشتند
دائمی بو واقعقا و سندن کوییه مبتلا و لدی و تب لازمی بونا نره حرارتند تراید
بولدی **سبت** دست جهانت مرا مینه خار غم نشاندا تا ازین خار غم دیگر چکل خواهد شکفت
دمنه چون انار ملامتی جبین شیرد ظاهر و مارت ملامتی سیمای جالند با هر کوردی کلیلایه کلماتی
قطع اندی و فی الحال حضور شیر و وار و بیایندی **سبت** منها اقبال بخت و لسون سکایان همیشه
دشمنک اولسون نکوسار **سبت** و سبب فکر و تامل نشسته در بوند خرم زبان و بوند
فرخند او ان اولوری که ملاک میدان فرصت و ضررت خرامان و شتر به بدسکال خاک هوان
و خون مذلت غلط اند **سبت** صبح امید تیغ ظفر بر کشید بین روز عدو بشام هلاکت رسید بین
شتر ایندی هرگاه که ادا ب خدمت و اطوار صحبت و انار دانش کفایت شتر به یاد مد کله وقت طبعه
غلاب و لور و لشکر اندوه و حیرت کشور شکلیه صبر می غارت قلعه الحق پشت پناه سپاه ایدی و مضایط
کشور و قاید لشکر و اتباع و اشیا عم انک زور بازو سیله استظهار ایدردی **سبت** رفتان که داشت
کار جهان قرار دارف رفتان که بود خانه دلاستوار از **شتر** دمنه اندی ملک اول کاف نعمت ایچو قیت
و محبت انک محلی کلمه بلکه بو ظفر مقابله سنگ که میسلو لدی و ظایف شکر الهی قیام قلمی کرت
و بو ضررت سبیل که ال ویردی ساعده لدی ابواب مسرت کشاده اولدی که **سبت** صبح ظفر
از مشرق امید بر آمد اصحاب غرض را شب سودا بر آمد بفتح هایونی که روز نامه دولت انکه ریب
وزینت بولور و بو ظفر مبارک و میمونی که کا و نامه سعادت انکه مطر زرد و موخ اولور صفات آید

دیاخه معلی و عنوان مفاخر بک کوله **سبت** اروز بخت نیک بشارت رسان ماست اقبال با پرده
امید صدیواست روزیست این که دل بهزاران دعا منجست عمدیست این که دل بهزاران روش خواست
شتر ای پادشاه عالمپناه برکنه به عفو و احسان که احتمال خطر جان اولاه خطا در و ختم بداندیشی محبوس کرده
محبوس قلق کار عقل در انکشت زینت دست و آلت قبض و بسط در هراری که اکارا رفت طاری اولاه
بقای جنت باقی ایچون قطع ایدردی دندان که زنب و زیوردهان و آرایش صورت انسانند هرگاه که اکارا
عاضه جان کاه راه بوله زحمت جراحتی عین راحت بلوب قلع ایدردی **سبت** عدد یکم که انی قلعه اید
هلاکیده ایچون اطمینان شاد اگر چه شتر بولکامه فی الجمله ایدم اندی اما کوردن کا و ک داد فی عاقبت
دمنه دلت الوب سراغام کاری فضیخته بتدی و تخم کفتار دروغی بوبری و نهال کرد ایدردی بولدی
ویردی که قصاص کا و لم قتل اولدی **سبت** فلک استدی کو سوره کینین مصفی قله کینه دن سیندین
سبت معلوم اولدی که عواقب جیل و غدر همیشه مذموم اشدر و خوابیم خدعه و مکرنا مبارک و شوم اوله
کلمشده **سبت** بداندیشی هم در سر شتر شود چو کزدم که با خانه کز شتر اگر بیک چشم بیکم را که خنظل
نماید انکور یاب سپنداری در خزان کشته جو که کندم ستانی بوقت درو مثل اینچنین گفت آموز کاره
مکونید که بد بینی از روزگار کسی نیک بیند بود و سرای که نیکی رساند بخلوت خدای **باب دوم**
بکار لولک بکر دار لری مقتضای سخته شرا و جزا لور بولوب شامت عاقبت و و خامت خاقتلورین بیان
ایدرای ایدی استان ساع و غامه اطلاع تمام حاصل اولدی که حیل و مکر به حال یقینی جواب شیهه
ایله ستر ایدوب ولی بختن جاده هر وقت مخوف و وفو و با و بد عهدک صفتیه متصف قلدی
و کلام فیما یوز و قسه انکیزی مؤثر واقع اولوب بوکاباغ اولدی که شتر کند و کن دولتی دمنه
و پنج شوکتی قلعه سعی ایدردی حالیا حکیم سخن دانند متوقع در که احسان ایدوب بیان
بیور که عاقبت کا و دمنه نه مرتبه به واردی و شتر اول جاده نیک و وقوعدن صکر چون
کند و عقلنه رجوع ایدوب دمنه حقتد بد کان اولدی انک امرن فوجیهام تدارک قلدی
و حقیقت غمده نه طریقاه و قوف بولدی و دمنه نه بختله متفک اولوب نه جهندن کذب
غلطی تصور ایدی و سراغام حالی نه مرتبه بهی حکیم ایدی **سبت** شها لطف خدا اولسون پناه
چراغ عقل اولسون شمع داهلک حقیقت ختم و عاقبت اندیشک مقتضای بود که سلاطین

عظام مجرد عذوبت کلام و ظرافت متکلمه اعتماد ایدوب بر فعله اقدام ایلیمه و تا دلیل قاطع و برهان
 ساطعه بر امر حقیقت مطلق اولیمه انک با بند بر یکی مضایقه بشنودیمه **بیت** ز صاحب
 غرض تا سخن نشنوی که کار سبزی پشیمان شوی اما شوی که اتفاق کلام اهل لغات موعض قبول
 واقع اول و عمل ناپسندین و قول ناسوده وجوده کله انک قدارک و تلافیسی بونکله میسر اولور که
 صاحب غرض بر وجهه کوشال بود که ساینده سبب عبرت اوله و اول عقوبت و همدن هر احوال
 فعل بد و ناشایسته حرکتدن امتناع قله **بیت** بر انداز بجای که خارا آورد دختی پرور که بار
 آورد جهان سوزدا گشته بهر چراغ یکی بر درانش خلق بد راغ بوقولک مصداق حکایت مشیرو
 دمنه در که چون حیل و غدره واقعا اولوب افساد و مکره مطلق اولدی اکابر و جهله سیاه
 بیوردی که سائر لک دین اعتباری روشن اولوب **فاعقب و ایا اولی الابصار** آیتنی
 تکرار اندر و صورت واقع بوضعت اوزره واقع اولدی که چون شیر کار کاوی بر طرف قلدی
 و انک امرن تعجیلدن پشیمان اولوب انکشت ندانمتی ندان ملا متله چیتدی و دیک
 غیر فاش حسرت و حیرتله **تنبیه** می کشید از حسرت و غم سرده کاجه من کردم درین عالم که
 کور حواره کندویه عتاب ایدردی که بچون عقاب شنوده شتاب ایلدم و بومتم خطیره بچون
 تانی و تدبیر یوزندن نظر انقد **بیت** عنان نفس بدست هوارها کردم خلافت عقل و خرد
 کردم و خطا کردم کون بدانم و دانستم ندارد سود چه سود کنفت بسیار کین چرا کردم **بج**
 شیر بر مردت بوموال اوزره غصه و ملالده بکدی و توجع خاطر و توزع ضمیری سببیه
 عیش چشم و سیاه منغض و تبا اولدی و مصالح رعیت مهمل و معطل قلدی و ترا **الاسرار علی بن یحیی**
 اولدیش اهل سینه سرایت قلدی و جمله سی شکسته بال و پر کند حال اولدر **بیت**
 دل همچو لاله سوخته و ز سوزاه من در هر کسکری بهمین داغ مبتلاست هر باری که حقوق
 خدمت و سوابق ملازمت شنوید یار ایلردی ندانمتی اشتداد و ملالتی از دیاد بولوردی
 و شب و روز انک حدیثی اینسر دل و ذکرن سمره ضمیر قلوردی **بیت** از یاد تو نیستم
 زمانه غافل یای کیم نام تو یای شنوم و خوشدن هر بیسینه خلوتلر ایدوب تسلیمی بچون
 اندر که کا حکایت و کاه نصیحت طلبا ایلردی بر کججه پلنکه دخی بوقوله کلام سولدی

و سوز سینه و درددرون اعلام ایلدی پلنکه ایستدای ملک افکار بسیار بر کارده که دست
 تدبیر انک دامن تدارکندن قاصدونه جنونه مؤذیدر و بر منله تلافی منه قصه که جمله مقولعلا
 داخل اوله دایره روشن عقل و دانستن خارج در **بیت** انراخته تیر را بشصت آوردن
 بتوان نتوان تیر بدست آوردن هر کسه که بر مرادک حصوله که عدم حصولی ظاهر و غالب
 اوله ساعی و طالب اوله یکن که مطلوبه واصل اولدن غیری حاصل اوله دخی ضایع قله منه که
 اوله و باه قصد صید مرغ ایتدی اول پوست یاری که انکله استظها را ایدردی الدن چو دی
 شیر ایتدی بجه اولمشدر اول **حکایت** پلنکه ایتدی مکرر و باه کوسنه طعمه طلبسته
 سوراخدن چقوب جانب دشتی کشت ایدردی و لوقه کسینه اطراف بیابانی قدم حرص
 و غره ایلله طواف ایدوب کوزدی ناکاه بر جانبدن بر رایحه که مدد قوت جسم و ماده فتوح
 روحی ایدری مشامنه بشو با ایتدی **بیت** بوی کیاب یرسد از مطبخ بدل بیغام آشنانفس
 روح پرورست پس اول جانبه توجه ایتدی کدرک بر پوست یار سی کوردی که سباعدن بری
 اتم یوب پوستن انه قوسن کنش ایدری چشمه دبا به بچاره اول پوست پاره بر راست کلجک
 جسنده حیات تاز ظاهر اولدی و اول قدر قوت ایلله اندامنه قوت تمام مشاهد قلدی **بیت**
 مرده بودم بوی یار دلفوانا آمد بچون یاد کو جای که ازین رفت باز آمد بمن **بیت** یسغم جماعتی و ازین
 ایدوب اول پوست یاره دی در اغوش ایتدی و غانم و سالم دونوب ما و اسبی جانینه کتدی
 و ایتدی **ع** چون یار بدست ایدخلوت زده خوشتر اتفاق میان راه گذارده بوده کنارند
 کلدی کوردی که فربه ماکیا نرطاوس جنان کبه عرض فضا و منصفه صحرا ده جلوه کلش و زینک
 نام بر غلام اندر لکها تلفند که اجماع در میان آتش لاجرم عرق اشتهای روبا حرکت کلدی
 و اندر خیال مغزی و گوشت نفی ذوقیله پوست یاری فراموش قلدی و بحال انناسند ناکاه
 بر شغال کلوب روبا هله مرجبا ایتدی و بر سینه علامت حیرت مشاهده ایدوب ایتدی ای یار در سخی
 غایت اندیشه مند کورم سببینه روبا ایتدی ای عزیز بوشکار لری کورم مسکه هر برینک زبانه
 حالی **طیر می آیشته یون** معنا سنک تکرار جاری و برایت **و کم فیها ما تشتهی انفسکم** سر تا پا
 انک اعضا و اجزای ساری **بیت** سر تا پای او هر روح مجتست روحی بدین لطافت و

با کیز که است **مدت** متادی بلیه مجامعتن طاق اولمکن اتفاق کجوز خراب از راق بوکوت
 پانی بکا از زانی سوردی **حالی** جاذبه اشتها به بود اعید و شدی که بو مرغان کبک خرامن برین
 دام چنکه لم و کام از روی انک کوشی لذتی و خوشی شربیه شیرین قلم **بیت** عیش من تلخست
 کویار از لب شکر فشان **شربت** بخشد مرا کام دلم شیرین کند **شغال** ایتدی هیاهات هیاهات
 مدت مدین در کینه بومرغ لورک میسند او نورم و اندرون برونک صیدی کانی قور خضدی
 تیور فرورم **فاما** اول غلام زبیرک نام کمالک با سبانی در طریق محافظه ده و وجهه جزو اهتمام
 اید که نفاش تخمیه انک حراستی خوفدن انک قصدی مثالن لوح تنگ و چکر و دهقان
 متفکره انک سیاستی و همدن انک صیدی نهان زمین خیاله دگر برین بو معامله ده نقد عمر
 صریا بدوب بو از زوده روز کار کچورم و مجرد بو الحولیا ایله کجیختی کوندوز و کوندوزی
 کجی ریتورم **سکه** بقیع بین دی و قجین بر پوست پاره الکتور شسین غنیمت بل و بورد
 بی سود و طمع خامدن فراغت قل **بیت** دلایمی که داری لب و بند **دگر** چشم از هر عالم فرو بند
 دوباه ایتدی ای برادر تا اوج مراده کام دله عروج مقبوله خضیف خست و دانند نامر دلق
 غیو فاحش **بیت** تا توان بومسد عزت نهادن بای خویش از چه با بد کرد بر خاله و ناله
 خویش **حق** عالی بکا مانع در که بو محترقه قانع اولم و لذت کوشش غریب دن فراغت ایدوب بو پوست
 لاغری غنیمت بل **شغال** ایتدی ای خام طمع هر مندموده علوقه نام و یوشن و شرم نامحورده
 علامت دولت لقب قوشن **بوندن** غافل برین حضور فراغت و راحت قناعت در **بیت**
 درین باز در سودست بادر ویش خورستندست **خدا** یا منعم کردان بدر ویش و خورسندی **بیت**
 مناسب بود که اول نصیب ایلکه **الرزق مقسوم** دیواندن نامر دالمشین خورسند اولم
 و تعب و فایده و طلب الدن که نتیجه **من طلب الایضیه فاما** یعنی **اکامرب** در اجتناب و انشاء
 قله سن **بیت** رزق مقسوم است و روزان مقرر کرده اند پیش ازین و پیش ازان حاصلی که بکشد
 سکه بو طمع کن قور قورم که اول پوست پاره تیخی الدن چتر من و خایب و خال و لوب **الربیع** محرم
 رقیله ناصیه طالع مر قلم قدس خوش مشاب در سکه حاله اولد از کوشه حسب حاله که **مراع**
 قلعتن جقدی قورق استریکن **انک کل العی و طلب العزین وضع الاذین** **رواه** ایتدی نه کیفیتله

اولمندر اول **حکایت** شغال چون حیوانات همدن ایدی **نیل** عجز ایله بو حکایتی سلاک روایت نظم
 ایدوب ایتدی **شغلی** بودست خری که دم نبود شی روزی غم بیدی فرودنی **درم** طلبه قدم می زد
 دم می طلبید و دم می زد **ناگاه** ز راه اختیاری بگذشت میان کشته ناری **دهقان** مکرش ز گوشه
 دید **برجست** و از دود کوشی برید **بجای** و خراز روی دم کرد **نایافته** دم دود کوشم **کود بیت**
 هر که ز حد برون نهد کام **اینست** برای و سرانجام **زوباه** غایت حرص و طعندن یوزنی درهم
 و شغال و هم ایدوب ایتدی **بیت** من خیال بار دارم کو کسی را در دست **کرنی** خیال او شوم خالی
 خیال باطلست **نیز** تا شا ایلکه که لطف جیله ایله بونلک برفی حباله صید بجه کورم کوک و کند
 بند اول صید هایونی دام قید بجه حکم کرلد **بونی** دی و هان تیور باب کی جانب مرغانه
 شتاب ایتدی و پوست پاره بی اول مقامه قور کتدی **شغال** چون کوردی که انک نصیحت
 بهر خود لستکین دوباه ده تاثیر ایتدی **انک** اعراض ایدوب دوندی ماوی سده متوجه
 اولدی قضای کور که بواشاده **برزغن** فضای هوا ده پرواز ایدکن نظری اول پوسته
 راست کلدی **انی** جانور مرده خیال ایدوب نشاط تمامه حوزه **تلاک** کوردی **واج**
 هوا به کورتوری **اول** جانبدن دوباه و انتباه هنوز در غلر قریبه وارمدن زیر کاکین
 کاهدن جقوب بر سکه سکینه دوباه مسکینک باشنه **برزخم** بشدردی که بیچار
 بیم جانندن صحبت مرغانی اوستدی **وتجیل** تمامه افتان و خیزان پوست پاره جانبدن **توجه**
 ایتدی چون موضع معهود **کلدی** پوستدن اثر بولیدی **دوستدن** خبر بلیدی **بسی** قبله
 کاه دعایه متوجه اولوب **دلیدی** که بر سبیل نضرع حال ادا ایلید **جانب** سامه نظر ایدکن
 کوردی که زغن بر پوست بردوست جیوب کبک **پوست** پاره بی چنکالند **طوبی** بان حاله
 بوابیا **تک** معافی من جمع دوباه آنها اید **قطع** مد قجام جم بدست تو بود **چون** بیندا ختی
 کسی چه کند **کوهر** شجراغ بودت لیک **چون** تو شناختی کسی چه کند **برده** بودی و داد آمد بود
 چون تو کج باختی کسی چه کند **دوباه** المهرمان مرغان و حشر فعدان پوست حیواندن اول قدر باشنه
 طائر اوردی که مغزی پریشان اولدی **بوشلی** ایراددن مراد اولد که **ملک** کند و ایلله ارکان دولشد
 برکنی خراب ایدوب باقی ارکانک تعمیر ندن و از کلدی **مقران** دگاه و سرداران سپاه و سرداران

و خوشک بقیه حال و تفقد احوالی بالکلیه فراموش قلدی با وجود که شتر بز کشته دت
رشته امید منقطع در و من بعد مد تدارک و تلافی تنفع یکن که بر سبیل خدمتکاران قدیم
دخی شرف ملازمت در دور و مجهور قلدر و شاید بواسطه واسطه سیله باقی ارکان دولت دخی
خدمت استانه سلطنت در اعراض و غفلت قلدر و غیره تا تمام شدن حکم ایتدی اگر چه که بولام
عین مصلحت و محض نصیحت در فاما شتر به بایند بدن خطا واقع اولمشده اکثر نیم خطرایم
انک تلافی سی جفتند در پلنک ایتدی ای ملک غم بهیوده و اضطراب بوفایند دن نه حاصل اولد
که انک تلافی سی دست حیرت و ضحی تله میسر اولد بلکه رای راست و تدبیر درسته وابسته در
چود طاس رخشنه افتاد مود رهانند راجار باید نه زود صلاح بود که ملکه سباع
جزع و فوجی قیوب بنای کادی اساس تدبیر اوزر و بستی قلدر و تحقیق احوال شتر به ده بر وجهله
تدقیق بود که انک غش و سیمنی خاطر نازینه روشن و ظاهرا ولا اکر واقعا اول احوال که شتر
دن سم شربیه ایصال التشر در واقع اولمش اولد سزای غده و کزان و جزای ظلم و عدوان
بولش اولد و اکر انک حقیقت افترا ایدوب غیر واقع مفاصل اسناد امتحان اولد که کورده مفید
بد فرجام علف شتر تلف و نیام انتقام اولم و کزن انک که بدست دفع کردن نیکو ست
شیر ایتدی وزیر مملکت سکن بودندانه دن سنک رای اصابت شعار کله استظهار ایدوب فکر دت
اندیکچی منافع و رفح مکارده پیشوا ایددم حالیا دخی اعتقاد سکا در بوابید هر طریق که رای
روشنکه موافق کله در ربع اتمه و بنی شرطه تدبیر صوابکله و ربطه کوردا باضطراب بدن مظاهر ابله پلنک
متفق اولوب ایتدی ملک هفتند او رم که عن و ترب بو مهمک حقیقت حجاب خندان منصفه
ظهور کورم و ادنی بدقیقه برده تعویقی چهره تحقیق کورم هر حالها را بر برای منبر
برون آورم هجومی از خیر شیر بو و عدیه تسلیم بولدی چون وقت کچ اولوب که دن خیلی زمان
بکشدی پلنک اجازت طلب ایتدی و بومیناق اوزر قرار ایدوب و تاقی جانبند کندی قضای الهی
کدر کن کندی کلیده و دمنه مسکنه راست کلدی کوردی که مابینلرند مباحثه و جانبیدن زحمت
محاوره و اردی پلنک پنجه رفان ایددی که دمنه به بولکان ایددی بو وقت که ازان مخاطبه و معاتبه انک
منزلدن کوشنه بستدی غنچه سی زیاده اولدی ایلر و وار و ر و راد دیوارده طور دخی کوش هوش

انك كذا طرما استماعه اوردی كلیله ای تدای منه عجب کار اندک و عظیم فتنه خفته بیدار اندک و ملکی
نقض عهد ابرویم و ناصیه خانی غدار تو دقیده مرقم قلک بچاره شتر به بیر خیانت نامنی طردک
سباع و حوش بیند برق فتنه و آشوب بر قلک ظلم بود که انکه تبعه و بالی سکا لاهو اولوب دام افات
و مخافات کافاته گرفتار اولوس و اولاد تو فکله سینه نک جزا و نرس بر موجب **جنا سینه سینه تنها**
عزیم بولوس **بیت** هر که تیغ ستم کشد بیرون فلک تو هم بران بریزد خون **مقرر** در که چون بویسته
اهالی کی کیفیت حکله واقف اولار هر بریسی خلا فکه مدد کار اولوب سخی و آستانه دن رد اید لر
بلکه جله می کا ایتو لولایوب سنک باشکه قصدا این لر ایله اولسه موید بکا سنکله مخانه اولوق
طریق هلاحدن دور در و سنکله مصلحت و مجالست دایره حزم و احتیاط دن بغایت معجور
نظم بایان کم فشیس که صحبت بد کرد چکی ترا بلید کند افتابی بدین بزرگی ذره ابرو نابید کند **نفر**
لطفا ایله وار شمدن مکر بریار از اختیار ایله و بنه اختلاط و امتزاج دن هزار رحله کنار ایله
که من بعد بکا کا موافقتن امتناع و لجب در و سنکله مصلحت و مراقت خلافتی صائب
دمنه ایتدای یار عسکرم وای اغیس روزگارم **بیت** کو بر کنم دل از تو بود ارم از تو مهر این
مهر بر که افکنم این لکجا بر **نفر** بنی نظر مرا فتنه دن دوراته و شرف مصاحبتن محروم و معجزه فکله شتر به
امرنه بکا زیاد ملامت جورمه که **معنی مانع مانع مانع الله وقضی** فعل گذشته تذکره سبب
ملالدر و بر امر کند بری که حیرت دار که کلیه خیال محالدر سودای فاسدی دماغ کن کند و شادمانی و
فراغت یوز دوند که دشمن عالم عدمه کندی و ساقی خویان ساغر حضوری شرب برورد بر اندکی
ابواب فتوح بجا الله که مفتوح اولدی هوای ارزو غبار دن صفا بولدی غنچه امید چمن نوید شکفته
در دیدن غم و الم خوابکا معدوم خفته **بیت** سایامی بد و غم بخور از دشمن و دوست که بکام
دلها ان بشد و این آمد **نفر** کلیله ایتدی با و جی که جاده مرز قدن طشره کنک و بنیاد فتوی به غدار
زیر و زبر اندک هنوز دل پر غلغلن داعیه فراغت و ارجمی و امید وارس که اوقاتک سلامت کجا المی
هیاهات هیاهات **ع** سودای خامی پخته فکر محال کرده **نفر** دمنه ایتدی بویله دکله که شامت خیا
و سوء خلقت مکر و خد بیعتن آگاه اولیم با قباحت نغمه و کراهت اخلاق ذمیمه بند پوشیدن
اولا اما حجب جاه و حره مال بکا امدن مالکدن مانع اولوب طول المل غیبه بر مقوله عماله **نفر** ایلدر

چند راه نجاف بخواست جام می گفت راز پوشیدن پادشاه عالم را که داری فاش اتک عیب تمام در
و افشای اسرار نفسی الاکلامه علم فضیلت نصاب بخصیصه اجتناب تاکیدات بی حد و تقدیرات بی
حساب بیوردی و روال تمامه شریفه انما ایدرم و خاک اندوهی ماحه سینه فزوده بسندیدن کدریم
شیر ایدری بویابد تاویل علم اوج قدر و اقاویل حکما به نیات یوقدر بعضی که افشای رازدن احتراز
بیور مستدر قائله صلاح حلال و سلامت ذاتی غنای قلمش در بعضی خبر بر مصلحت کلی نه بیا که اند
نفع عام مقصور اوله اظهار اسرار رخصت و بیور مستدر در فضا که بر انسان ناحیه بره بر سلامت
قلعه قصد استسه و بوسه بر عهد می محرم ایدوب کتمان بهمان و ایمانی حدود کجور اول
محرم اول مسلم صیانت نفسی و می چون اول رازی اظهار ایدوب اول مردن خبر دار ایست ظاهر
بود که بحسب الشریع مواظب اولوب عندا فقه معاتبه و لباسه کون بکدر بصورت منته کتمان راز
اهل ضاده مشاکدند و ممکن که بوجوه مخبری سکا اظهار انگله کندوی میاندن جتار باقی سنگ
عمن اهتاکه حواله قلمش اول و میاندن دهشتاید و بسنی بوسه افشانه واسطه انش اول
توقع ایدم که بی توقف بی بوسه خبر دار ایست و شفقت و نصیحت که لایق اولانی درین بیور
نیت رازت بیان که محرم رازیم بکند سرناز که ما اهل نیازیم مادر شایسته می باشد که
بیور دک نیات ستوده و بومعانی که بیان قلعه زیاده بسندیدن در فضا اظهار سرده ایکی تر غنیمت
اولا اول کسبه بکه که اکا اعتماد ایدوب محرم اسرار اید نشود عداوت لاریم کلود نایب خلق اند خند
بدکان اولوبانی محرم رازانه دن احتراز ایدیم هم اجناس نظردن مردود و مطرود اولور و هم مظهر طین
لعدا و گرفتار طین حسود اولور کلمات حکمت کلمات حکماء کلندر که **نیت سرقه نیت** یعنی هر
کس که خفه ضمیمه کوه اسرار اسرار ورمیه لاجرم سرانک قصد ترهن که بر میان ایدوب عالم
سلات یوزن کورمیه اگر چه که حق سر و صدق نهان ایمل اولمز اما میسر در که **مصرع** سرور و کور
سری عیان ایمل اولمز که ملک اولر که بار حکایت استماع بیور ماضی اول چون ناخوش فاش
عهد و میثاقی طر ایدوب سر بار شاه فاش ایدی دست و زکار سر و دلق تیغ خون باش بوار لم دار
خاوازی شیر استفسار اندکی که بخدا ملشد راول **حکایت** مادر شیر ایدی سوا الفازمان
بر پادشاه عظیم الشان واردی که مسند تخت سلطنت زیور بیدل و معد لقیله زیب و

و بهای بولندی و اطرافه اکناف مملکت ششمه تیغ سیاه تیله بر نور و ضیا ادمندی **بیت**
نیمین قلمشیدی عدلی معور دمانی اتمشیدی بدلی سرور **نیت** بر کون اتقانی غم شکا داندی و قصد
صیدا ایدوب جانب مرغزار کندی اول محلله که اشیانه هوا انواع طیور له طولدی و عرصه
صحرا اجناس و حوشله خودار عرصات اولدی ملازمان رکاب سعادت انساب له هریری
بسطد قبض و جرد کف و هتک و فتک و طعن و سفک مشغول اولوب پادشاه خشمندن رکابند
مزید اختصاص ایلد ممتاز اولان خواص خدمتله قالدی رکابدارنه تشریف خطای بیور ایدی
کل سنگله سوار اولد و غم خیل سیل رفتار لره بر مقدار عنان و یوب میدان کوسه لرم که بکوداعیه
دشمنده که یلم زیر عنان اولان رخش می بیند و یاسنک زیر رانکه اولان اوش می سبک خیز
رکابدار فران جهان مطامع سمعاً و طاعاً دیوب باره باد بجای میدانه سوردی پادشاه
دخی سمند اتش سرعت عنان و سوردی چون بر مقدار نجبیر کا هدن مفارقت ایدی
عنان باره اتش باره چکوب رکابداره ایدی بومسافتی مساحتدن غایت عرض بود که
حالی خاطر به بر خاطر خطراتی تند باد شروری بنیاد حضور و بنیان سروری هبا مشور ایدی
سایه خواصک بوسه محبتله اختصاص ایلد و غی اجلدن دلدم که بویانه ایلد خلوت میسر اول
و بر وجهه که کسه کان ائمه بورازی اظهار ایدیم رکابدار چون شاهدن بوکامانی ایشندی
زمین خدمتی لب عبودیتله تقبیل ایدی و شرط مدحت و محمدی تقدیم ایدوب ایدی **بیت**
خسر و اهر رخک تابند اولسون دایم روزگار ک فرخ فرخند اولسون دایم اگر چه بود زبانی تاب
کند و ده مظهر انوار تشریف خطاب و ملفه لیاقت بلندی انا چون بد تو افتاب عنایت شاه
کامیاب التفات ارزانی بیور دی امیز در که کوشی نسیم صبا که محرم اسرار حقایق بهار در
بوجون ازهارندن شمه رنگ و بواشته میه و دل که کجور خرابین جواهر اسرار در بورازک سرحد
اظهار نرقم درازا عینه **بیت** صنفه پیمان کبی کاسه سر دیم کسبه بوسه انز پادشاه چون
رکابداردن بونوع کلمات استماع اندی تحسین و آفرین ایدوب ایدی اکاه اول که بر براندر
باد نخوت و اتش کینه سندن برآذریم نجبه کون ایدی که اندک احوال درون و بیرون ترن ایدیم
بوکون صفات حرکات و سکنات دن سکون سلطنت و نیزنک هوای ایلالت مشاهده قدیم

دینم هلاکه قصد و کین و مکر و کین عین الیقین بدم پس بکا بود اعیه دوشدیم اندن آسیب
 مضرت یستند خرنه و جردن شاه راه سلطنت **کاماطه لادی** کو تو دم و جمن زار و لایق
 او زخاردل ریشده پاک و چشمه سارایا لقا خاک تشویشند صافی و تابان ایدم ایلا و لسه
 کالانم اولدی که دایم انکه احوالند خبردار اولوب بخافظت خدمتند قائم اولسن ایضا افه
 نقالی چون مانول حصول موصول اوله استانه کوردون رفعت در خط افتاب دولته بمرتبه
 ارتفاع بولکه بای مباحاتی فوق فرقدانه قویسن رکابدار فرمان بردارم دیو خدمت
 اندی و اول عهدی عهد سنه الوب او مهمتی خدمت حواله قلدی وایان فوادلله مبهم
 و ناکیدان و پایانه منجی المدی هنوز منیل معبوده واصل اولما مشدی که جریزه احوالنه بی
 وفاق رقت چکدی و زمین عصبانه غدر و نقصان تخن اگدی و رشتنه مبتلا قیام فریاد
 و شقاقله کسدی و بوجده عهد و حقوق قدم عقوبله بصدی القصد رکابدار فرصت بولکه
 برادرشاهه ماجرای علی جاری حکایت اندی برادر پادشاه چون کیفیت حالن اگاه اولدی
 منت پذیر اولوب رکابداری مواعید بسیار تسلطی قلدی و تدابیر صیانتیه ایله کند و سول
 در طمدن خلاص ایلدی اتفاق از زمانه نتم که عادت انقلابات دوران و تحولات احوال
 حضان در پادشاهک بهار دولتی نکبا نکبتله خزان و نهال زندگانی دن شکوفه کارمیزی زبان
 اولدی **بیت** قویسیر لورین زخمت و غمتی دکنش تخت تابوته غمتی **نظم** کدام باد بهاری وزید
 در افاق که باز در عقبش کینه خزان نیست دوام پرورش اندکنا یاد دمی طمع کنی که در روی مهر بانی نیست
 چون سندانهای شکوه براده مهر درون خالی قلدی برادر که پادشاه تخت سلطنته قدم بصدی و شهریار
 تاجن کامکاران و قبه اصدی **بیت** در راجن ملکه دولت غنچه شادی شکفت بوستان لطنت
 زاناره شد از سر نهال اقل و فغان واجب الاذعان که زبان پادشاهه جریان قلدی قتل رکابدار
 اولدی بجایه زبان نضرع و نظم ابله فریاد و فغان ایدوب ایتدی ای معدن مروت وجود
 وای سایه واجب الوجود **بیت** کناه من بجز اخلاص من چیست جزای آنچه بر کوردم نه این بود **نظم**
 پادشاه ایتدی رکابدار اعظم جرایم خدمتکار افشای اسرار در برادر ملک پرورده لغتی
 و برآورده دست قهی لیکن بو شری که جملہ خواصن اکامحه متله سکا اختصار ویر مشدی فاش

انگیزد و کوردن و وسیله حقوق بکا سندن عقودن غیری نه میسر و من بعد سکا بجا اعتماد
 ایدوب اخلاص که بجا اعتقاد ابلک متصور **مصرع** از عدم و وفایا خوشتر رکابدار اولقد که
 استعفا و استغفار ایدوب جنج و زاری ایتدی کار ایتوب بردار اولدی و عاقبت مرغ جانی
 دلم سیاست سلطانی به گرفتار اولدی **بیت** کوربان تو را ز دار بود تیغ را بر سرت چکار بود
 تو مثلن ظاهر اولور که افشا اسرار مورث شرور بسیار در و ارخا عنان زبان منم
 مضاری شمار در بو معنی اشعار ده بواشعار کانی در و بود عیالی ایتان بویات وافی
نظم بلورن سر که در صقله آبی که جقایه الگدن رایگانی صقن هر سوزن اظهار اقبه و پاک
 که اولور کوه اظهار خطر ناک نهان ایت سینه اصدافند آبی دکره اکا الماسی بانی بچرخ
 کشف سر در چقردی بچرخ سرداری افسردن چقردی **نظم** شایر ایتدی ای مادر مهر بان سرن
 آخر اعلان ایدن غرضی الحقیقه انکه شیوع اولم کرک والا کرکدی که محرم اسراری
 هاه کند و اولیدی چونکه غر و اظهار اتمی جایز کوردی اولدی اخراشکار ایتسه معذور طوق
 کرک زیر که کشتی کند و باره متحمل اولیجی آخر تحمل ایتسه بعضی در نتم که دیشلدر **بیت**
 راز خود را چون تو خود محرم نره دیگری خود محرم ان چون بودی بدخی بو که کشف سر اگر چه
 افشای راز اولدوغی جهندن معیوبدر اما اظهار حق متضمن اولدوغی سبب رضا ایلدن
 محسوبدر جناب شفقت ماب مادر کامیاب دن نضرع ایدم که بو سترک افشاند اظهار
 حق نیت اتمکله کردن حمامه جانی طوق منت جاودانیه مطوق ایدوب بوبار کانی دل
 نا تواندن کتوره اگر صریحه قادر اولم زنه کنایتله اعلام بویه اگر عبارت کتور زنه باری
 اشارتی دروغ بوییمیه **بیت** دکل اظهار نه لازم عبارت که عارف اولدوغی بسدر اشارت **نظم**
 مادر غیری ایتدی فرمان بردارم اما بشرط انکه کناه کارید کردار که بو فتنه عیارن قویا مشرب
 جزا سزاسن بول و جمال صغ جیل انکه دید علیلندن که رویت طریق صدق و مروتدن
 دوردر مستور قلله اگر چه علما دین و ایمه حق الیقین صفحات دفا تو ما نری فضیلت
 صغ و منقبت عفو له مشحون قلند و شیوه اغضا و اغاضه تخصیص و تحریص بوییمیه **نظم**
 اما اولجایم ده که انک انی اهل عالم سائر و ساری در و ضرری نهاد بخی آمده منابع و طاری

عقوبت نمودن اول در بونا مقابله سنده که منافسی فی الحقیقه نفس با نفسا هه عابد در اگر عقاب
و انتقام ظهورا نموده و باد شاه بوباید طریق مساحتی قویب شاه راه سیاسته کمر نه سایه
منفصل دخی موجب جرات و اقدام اولور و ستمکار لرک بحق انکاره قوت بولور و هر برسی دل
ازارلق و بکر دار لوده انی دستور معتقد و و نطقه معتبر بلور پس اند عفو و اغماض راه
بحال اولمق کرک و نص قاطع **و کم فی الفصل حیوة** موجب بخت اندک تدارکند ساهل و اهل
قلمی کرک **سبب** هر آن کست که بازار خلق فراید مدوی ملکست از بختش فرماید بوشیب
غرض بود که دمنه غدار و نگار که ملک روزگاری بویار عزیزه اتزی بغایت غام و غار و شریر
فته سازد شیرایتی بوظایف خاطر فانه خلی زمانه که خلیان آید ایاد و غمخواره **الحارف**
بکفیه الاشاد سن فارغ اول که بورد تا مل تمام انتم کرک و بوقضیه ی تحقیق به طریق
نالی اوزره کتم کرک مادر بنیر منزله کنیدی و غیر تفکر بسیار دن صکر صغار و کبار
حشمتدن کم واریسه احضار اتمک امراید و بامرا و ارکان و وزیرا و اعیانی دیوانه
دعوت اتزی امتثال الامر العالی رعایا و اشراف و اعلی درگاه شیرد مجتمع اولی بقرضا
فرمان دمنه یکنان کشان دیوانه کتور دیلر چون دمنه کلدی شیرانک جان بندن
اعراض ایدوب فکر دود و دراز طالیدی دمنه کوردی که در بلا کشاده و راه رهاسته
و اسید خلاص منقطع و رشتنا غاض کست هه آهسته خواص ملکردن برینسه صورتی که
بوجاعتک اجتماعه حکمتی و ملک کرباب تفکر و دو شکم با غش و علت نه مادر بنیر ایدی
سنگ قید عیانک متفکر کشند و تکبا تکلیف وجودک انی کربا جیره صالمشدر چون سنگ
غدر خیانتک ظاهر و جرم و جنایتک واضح اولدی و اول افرا و بهت اندرک که انک وزیر
مهربانی حقدن سندن وقوع بولمشدی عرض خادان منصفه ظهوره کلدی و روی حیل و وکر
و جهره خیانت و غدر کردن برده غفلت مرتفع اولدی جایز دکلر که سنگ اتش تفریر
و سبایتک آب ششیر سیاسته سویند لیه و سنجلین مظهری **الوجود خیر محض**
فضا سنده قویب بکنای عدمه کوندر لیه دمنه ایدی ای کافله دولت و عاقله ملکات با مقتدرین
حکمتدن بر دقیده مهمل قوما مشرجه و سایش متاخرین ایچون مساله واضح و مضن مسای

جمله لون در بیور ما مشرجه **انکر** جمله کلمات دلاویز و حکمت امیزندن برسی بود که هر
کسه که خدمت پادشاهد یکدل و یکجهت اولا مرتبه تقریب نیز وصول بوله و اول کسه که مقرب
سلطان اولم محمود جهانیان اولم ملکه دوستی و دشمنی اکا عداوت قله دوستلری انکه
جاء و منزلت همد قلدر دشمنلری مصالح ملکتن انکه تدبیر و مناصحتدن بحضور
اولم **سبب** هر که نزدیک بپیشا خطروی عظیم تر باشد **و المخلصون علی خطر عظیم**
نوبتدند که اهل حقیقت دیوار امن و راحت بهشت و یروب دینای پایدار غداردن یوز دکلر
در وضعت مخلوقدن فرار و عبودیت ملوکدن عارایدوب عبادت خالق و اطاعت مالک اذمه
خلایق اختیار متضرر که اولم کاهدن ظلم و ستم و سهر و غفلت اولم و اول استانه جز احسنه
سینه و پادشاه طاعت عقوبت اولم **رباعی** ان عدل الهیست که بریک غلط است باقی همه کر رضا
و کاه غلط است باغاستی نیست کرا بجا ستمست و باغ غلطی نیست کرا بجا غلط است **نثر** اکثر
خلایق خلایق و صا خالق اوزره مفعول اولوب جاده عدالتدن که رعایت حاق و سطر دن
عبارت در دور و عین اعتبار لری ملاحظه جانب استحقاقدن محبوب و مستور **کاه**
مجرمان لازم العقوبه اخلاص مخلصینه لایق جزا کوردر **کاه** ناهیان واجبه التقریبته رباب
خیانتک جنایتنه مناسب عذابله مواخذة قلوردر **نثر** که در منج اللری لوت هو الیها لوده و کالای
افعال لری دست خبط و خطایله فرسوده در غان غرضه عارض اقول لری کلکون و کوندر
ریایله چهره اعمال لری کور کوندر **سبب** مساوی قنترین خیر شر و بر بیکه یکدل رفعدن **نثر**
لایق بودی که بوملکون ملوک طریق ملازمت ملوک رغبت الیوب کوشه عولت و کاشانه خلوق
عالم و بر مییدی و خدمت سلطانندن که غور اتش سوزاندر احترام ایدوب کند و یا عیله
بوجاه بلایه کومیدی هر کسه که قدر فراغت ملدی و خدمت مخلوق اوزره طاعت خالق اختیار
قلدی اکا اول بلایشدی که اول زاهد کوشه نشیند ابرشدی مادر شیرایتی نه کیفیتله اولمشدر اول
حکایت دمنه ایدی روایت اید که بزاهد و اید که اعبا تکلفات دنیادن قبا
عبایله اکتفا ایشدی و مشتهیات نفسانیه دن کوشه و توشه ایله فراغت و کشکینه و بشینه
ایله قناعت ایشدی **سبب** هر کدم و ریای فرار و کسوت **کاه** اطلاق بدقتدن حاجت ایمان خلوت **کاه**

کشکینه ایدر و در هر جگه که
نعمه

اول بر صلاح شعار کمال زهد و تقوا باده بین الناس اشتها بولجی و وصیت و صدای دروغی مسامح
جهانیا و اصل اولجی اطراف عالمی اصناف بنی آدم قدم غزله جنابا بارشاد مانبه متوجه
اولور چون نورانیت عبادت جبینند لایع و روحانیت صلاح و طاعت ضیعی بینند
واضح ایدی انک حقند معتقد لک اعتقادی کوندن کونه متزاید اولدی اولر لایسک برشا
صورت درویش سیرت پادشاهی و ایدی که طلب رضای الهی متابعت هوای پادشاهیدن
نقدیم ایدی و احوالند کلنا منبج اخلاق انبیا و مذهب سیرت اولیا اوزره کوردی
بیت که عظمی سیم سلطنت باغی پدی شاهلور ویشی درویشلور شاه پدی چون پر کونه نشین
احوالند خبردار اولدی **نعم الامیر علی باب الفقیر** کوایان ملازمت خدمت پیره سیل غلدری
واحوال عاقبت و احوال آخری آکوب زار و زار غلدری و انفس متبرکه سندن استمداد ایدوب
ملوک لایق ضایع الناس اتدی پیر زاهد استدعی ملک خوتعالی که یکی بری و اورد بریسی فانی در که
اول دنیا در و برود غنی باقی حرکت اول عقبار مقتضای حق تعالی اولد که چون سلطنت جهان
فانی دن ان نویسن سر بر سلطنت عالم باقی به قدم قویسن **بیت** ملک عقبی خواه کانا خرم
بود ذره زان ملکه صد عالم بود جهمکن تادر میان این نشست ذره زان عالمی اید بدست
پادشاه اتدی ای پیر صافی ضیعی نه چاره و پیرله اول ملکیتی تسخیر میسر نه زاهد اتدی بیچاره
چاره ساز و مظلوم سوز و مظلوم نواز اولمخله منصور حره پادشاه که اخیل حضور وجود
در لحت و رفاهیت دلیه واجب که دنیا ده آسایش رعیت کوشش ایلیم **نظم** کسی خستد بود
در زیر کل که خستد از مردم اسوده دل کسان بر خورند از جانی و بخت کم برزیدستان گیرند
مخت چون زاهد نصیحتدن فارغ اولدی و خزانه دل پادشاه جواهر زوهر زوایا طوری
ضایع دلیذیر پیر صافی ضیعی قلش لعل بر مشابده تا نیر اتدی که دست اراد تله دامن همه تشبث
ایدوب شرف صحبت لایع مشرق و مقنن اولور دی و لجام کلام نصیحت انجاسیله توسن
هوی بدو جای یلم قلور دی اتفاق بر کون پادشاه صاحب درویش کا هله مشرق ایکر ناکاه
داد خواهلردن بر جمع کثیر و جم غفیر فریاد آتش نایی کره فلک انیر و چقدر زاهد چون
بوکل کوردی اندر حضور نه دعوت ایدوب هر بک حافی علی حد صورتی و پادشاه

۱۰۱
انک همامه مناسب احکام تلقین میوردی پادشاه بودند زیاد حظ ایدوب التماس ایدی بعضی
وقته دیوان مظلوم دعیت انک نظر ندن عرض اولنه زاهد دخی مهمات رعایا و مصالح برایا عدل
و انصافله فیصل بوله و اکادخی **الدال علی الخیر کفا عله** مفهومی موجب خیر مشوایات جمیله عاید
اولا دیو مسؤلن قبول و ملتقی میبذول میوردی و دفع مظلوم مرجع الودال اوزره زیارت
زاهد هر فریاد که جریان بولور دی پادشاه طبع و رغبتله اصفا و استماع ایدوب تنفیذ و امضا
قلور دی ناقضیه بر مرتبه به واردی که اکثر مهمات ولایت بلکه کلی مهمات سلطنت اول پیر صاحب
کرامتک کف کفایتنه مفتون اولدی عاقبت سودا حجب مال و طول رشته آمال سوادای
دل زاهد یول بولدی و دیوار زهد شیخ صلاح شعارده رخنه بدیدار اولدی و سر درویش
هوی توکلدن فارغ اولوب تشویش تنای سبب تجمل ایل طوری **و هذا الی فی افار و و کثرش الا لاه**
بونک امثالی هذا الان هزار هزار اولدی **بیت** پیر زاهد هر کم مفتون و سحر اولدی جرمه دنیا یلم
کم مست و محمور اولدی در دنیا پر پر زان کاره در کجه شیر مرد لری کند محنت محنت کوفتار امتشدر
و برزاق غدار در کجه تهمین لری پیرت وار چاه بلا و غار عنایه امتشدر **نظم** رستی نال ستم
دستند امتشدر زبون بیش و چاه الم قمرند قلش نر کون طاعنک هر طایع با سفند یارک باشی
بر سیاوشک هراق صو کوزی نیک باشی در لاله سی بر یوسفک پیرا هوشی نینی در بوزلی خاک کل
رخساره رنگینی در چوت زاهد شور بخت شورا پر ریاضت یون شوربای ریاست و شرب لونه
سیاست نونش اتدی و ذوق چاشنی عبادتی بالکلیه فراموش ایدوب **حج الدنبار اسر خطبه**
بلکه **حج الدنبار خطبه** حلقه سخن در کوشش اتدی پادشاه کوردی که زاهدک نظر فانی موجب
صلاح مملکت و تدبیری سبب نظام مصالح سلطنت در زمام مهام انانی علی التمام انک کف اهتمامه
تفویض اتدی درویشی که سابقا ناه غنی پردی حالیا جهان غنی بر اولدی و خیال تحصیل کلیم ایدرکن
مزیر تسخیر اقلیم ایدر اولدی **بیت** جهان بر خانه در ایشی چوق ایچیند کرونک اسایشی یوق
دو شرم و پشیمانه تشویش نامه و کسلطان کجه جهان اتفاق بر کون اولد ویشلردن بریسی که احیاناً حد
زاهد کلور کوردی و انفا و نفیسند زاستمداد ایدر دی زاهدی زیارت کلری چون اوضاع
و اطوارن احوال سابقه بر ناموافق کوردی زیاده تعجب اتدی و آتش حیرت قلبند مشتعل

اولوب کند و به ابتدای بیت آب جویان بر کون شد خضر فرخ بویکاست خود چکید از
شاخ گل باد بهار از اجنه شد چون زاهد لباس عیاسیله گوشه افتدن بدیدار اولدی و ناسک
قوا و حواسی کویان خواب با شو کوب غوغا و حرکتی سکون اولدی زاهد زبان اعتراض دراز
اید و با ابتدای بیت دران چمن که بودی کلی بار غنای خزان در آمد و سر سبزی بهار غنای
طایر سده مقام خضار قدس و فرا دیس انسد خرام ایدر کن غایت الحبت حبه جاده دو شکله
یعنی سبب وای شاه باز بلند پرواز اوج هوای استغناء عنقای قاف قناعت شکار ایدر کن
بغات الطیور دنیا دونه بویچه طلب نه بیت مجموع روزگار تو روز امید بود اندوز خوش
بکاشد و آن روزگار کور زاهد اولقد زبان اعتداری پر کار اتدی بر کلامه که محله اعتبارده
تمام عیار واقع اولا قادر اولدی مهمان ایتدی ای زاهد فرزانه بوفسون و فساد میل هوا
نفسه محضا بهانه در محصل کلام و خلاصه مافی المقام اولدر که خاطر مبارک دام دنیا به مبتلا
اولوب ضمیر اثرن چنگال حروجه و اله گرفتار اولمشد بیت های چون تو عالی قدر و حریف سخنان
سهلست در بیاض ایخت که بر مرید افکندی کل کرم ایله دامن تحریدی غبار اغیار لم مغیر
و مشرب قریبی خیر و خاردنیای غداره ملکه اته و غمان نفسی دست هوا به ویرمه و
ناله زهر لود علاقی کام دله بشده به بیت برخوان دهر و شداید کن دراز که الوده
کرده ندین هر این ناله را زاهد ایتدی ای مرید معتقد آمد شد خلق توجه حقه چندان
مانع اولمادی اگر چند ظاهرا تو جهم جانب نفسه و مصالح انسه در اما معنی مقام انسه
و جناب قوسه در قلم اول شغل در زره که بشناید و عالم اول سوال در زره که مشاهده
قلمشد مهمان ایتدی ای سلیم دل سنجالیا حال کدن غافل سن و شراب غرور لمست
ولا یعقل سن بصیرتک پرده غفلت به بسته و مزاج طبیعتک امراض غافل خیسبه ایله
خسته در بیت چکلی چشکه که چون میل غفلت دلو که طولی میل جاء و دولت طوبی غفلت او بخوی
کودکی اکنون اکل من کوز و کی انا اذمان که خار غفلت باشکدن کوب غرض من غرضدن
افاقت بول سن حقیقت حال مطلع اولوب اندو که افعال بهیشان اولسن لیکن بهیمان تلق
فای ویرمه و ضایع اندو که کجینه هر چند که ال کورمک دلیه سن ال کرمیه نظم

کارها کرده و آخر کار چون پشیمان شوی ندارد سود سنک مثلك همان اول کور شلید که اول مار تازیانه
تصور ایدوب کند و در اندک سبدن ضیع حفره کور و طعمه مار و مور ایددی زاهد ایتدی
نه کیفیتله واقع اولمشد اول حکایت مهمان ایتدی بر کور و بر بینا مافتله سلفه
نیت ایدوب بر طرفه کتد و وقت شام قریب اولیجی بر مقامه نرول ایدوب اول کجه اند
یاندیلر جو زقت شبگیر اولدی و تبا شوی صبح طلوع ایدوب کاروان صبا آمد شده اغاز
قلدی همراه روی به مقتضای شعر بکر اصاحی قبل الهجیر مان ذاک البجاح فی التبیور
اول منندن رطنه ساق جدی تشییر اندلر اعمی که بر تازیانه سی واردی اتفاق اول حاله
یعنی انشای حلو و حاله الدن دو شرمی چون سوار اولد و غی مرکب حرکت و کاه کاه فی
کوشال و تعریکه اکا احتیاجی واریدی باب تفحصه مبالغه قلدی قضای الهی مکر که
بر مار زشت دیدار نقیان کورار برودت هوان او شمش و انوسرمان عصای موسی
کبی منجه اولوب ان دو شمش ایدی الله راست کلدی تازیانه سی تصور ایدوب ایدی
کور دی که کند و مرقعه سندن نرم و استحکام اندن محکم شاد و خرم اولدی و حق تعالی جل و
علا یکر و ثنا ایدوب بیو که کوردی رفیق بر بر یله مصاحبت ایدوب کیدر کن و خفت محبتله
شدای بطریق تخفیف ایدر کن ناکاه مرد بینا نگاه ایدوب کوردی که اعمی اندن بر ملا از در سیما طوب
کیدر بلدی که انی مرقعه سن خیال ایدر فریاد اندی که ای رفیق اول تازیانه تصور اندو کل انی
ندم زهر زبانندن عین سکا نفعی ندن زهر دها نذن ضرر کورمدن بت دندانندن
چاشنی میدن الکدن کدن اعمی چون بوسوزی ایتدی جزم اندی که بصیر لطایف الخیل ایله
مقرعه سن الماغه عزم اندی ایتدی ای یار حیل کاه حصول دولت و جده و جهلانه مدخلی وار
طالع و بخت کدر کار حضرت پروردگار مقرعه مقابله سنده فم البدل تازیانه اندلانی بیوردی
سزایع می اولوسن اگر طالع مساعدت و بخت موافقت قلور سه سنده بولوسن بیت طمع مستی
کم قل ایله کوتا سکا نخی بکت سن ویرا الله بن که حدت ذهن و ضکت ضمیرده فخره العثمان
ای العلاء ضریردن دعوی تقاضل ایدرم ممکندر که ضون و ذنیر به خزانة غیبدن حواله
اولان تازیانه المدن کیدرم بینا ایتدی ای هدم بن سن تازیانه که طمع ایدوب ندنم

اما مقتضای حق مراقت بود که سنی بوخاطر و دن اکله ایدم ای برادر کرم ایله تر باک نصیحت کار کرد
و داروی مو عظمی دن تا بر میسر آیدن اولیاد زهر ناک الکلون کدر تابینا کوردی که ابرامی زیاد
اعتلم اندی انده اعراض ایدوبایتدی **بیت** ایدم ای برادر کرم ایله تر باک نصیحت کار کرد
مقررست **بیت** بصیر هر چند که باب بلاغه تقصیر یا قیوب سرحد مبالغه در طشهر کندی و مدعاسن
ایان فراوان و تائیدات و پایان ایله مؤکد و مؤید ایدی اصلا فایده ویرمدی اعلی نگ
نصیحتنه التقات ما کوسترمدی چون تف و تاب قتاب عالم تاب دن کوره هوکرم اولدی
واضحه لک بغداد مار دن کیدب درشت ایکن تمام نرم اولدی انشای هر کندن دندان زهر ناکله اعای
باد را کک الله بر زخم اوروب فی الحال هلاک اندی بو منی اول اجدن کوردم که سرح خنی دنیا به
اعتمادی جایز کور میه سن و انک صورتنه که مار منقش هشتی هر کوهل ویریده سن و انک
ملایت و ملاطفنه میل و محبت کوسن میه سنی که زخمی قاتل هر و زهری هلاهل **نظم** شربت
اکبین مجوی از دهر که برایت نیست شهید بر هر تو تصور کن که آن عمل است ان عمل نیست شربت اجل
است زاهد چون درویش خیر اندیشدن بو کمالی شندی زمان تجرد و فراغه تذکر ایدوب
و پرده اعتسافی عین اضافدن کتوروب احواله نظراتی کوردی که واقعا دامن حالی طهارت
اصلی دن خالی و لوت تعلقات جاء و مالله مالی بلدی که اول دوستک نصیحتی محض شفقت دن ناشی
و عین محبت دن منبعث ایش فواره دیدن سندن انک ندامت متواتر و متوره سینه سندن
شاره ملامت متطایر اولدی و اول کیمه شمع سوزان که زار و زار اغلری و کار و بار خلائقی
قیوب مضرت خالقه بل بغلری چور زاهد سفید لباس صبح سجاده نورانی شعاعی **والصبح اذا تنفس**
محاربه یادی و راهب سیاه پلاس روح **واللیلا اذا عسعس** صومعه سندن ستوری اولدی **نظم**
چون هر چون که زاهد خورشید اولدی نورانی کسوتیله بدید نورایان که چون اندی ظهور کفر
دیجورن ایلدی مستور **نظم** وضع سابق اوزره صومعه زاهد سابق که مزله علایق و عوایق ایدی
ارزال خلائق ایله طولدی سوره زار قلبندینه عواصف غیوت و عواصر کبر و رعوت اسدی
و بینه هوای محرکاهی بنج درخت اندیشه شبانه کسدی و احکام قبض و بسطی موجب کرامتی
کوبیدی **بیت** هر که دردم که یارک ترک ایدم سودا سنی صبح ایلچی تازه لر عشقکینه غوغا سنی

نظم هر شبی کوم که فوذا ترک این سودا کتم تازه میکرد هوا این هر محکام ذکر الفقه زاهد
جان و دل ایله حب یاسته مایل و عوایم القلب حکم سیاسته قایم اولدی و امور ملکدن
استقلال قصدا یدوب امر او وزیرای عمل کردند هر طری و کدره فصل قضایا د جاده عدالته
عدول ایدر اولدی اتفاق رعایا دن بعضی که قتلنه که بحسب الشریع ممنوع و حرام ایدی اقدام
ایلدی ورنه مقتول دیکه پادشاهه زاهد کرامت نظم اندر پادشاه حضورند
اول نطلول ملک عالی معلوم و الحق قضیه لری دارالقضایه حواله اولندی و حکم قضایا قضات
بو منوال اوزره نفاذ بولدی که زاهد طریق قصاص ایل قتل اولمنی بولدی اول قدر که شفعا
کتوردی و مال و مال الله و عیال و بریدی مفید و لمادی خدمت خانی صحبت مخلوقه فدا اتمک
شامیله و رطه هلاک کرفتار اولدی نعت دنیا دن ایلدی دولت عبتی دخی میر اولدی
بو منوال اجدن کوردم که چون بن دخی جناب محراب الهی دن یوز دوند و روب جانب بارگاه
پادشاهی قبله کاه اندند و خط فزبان خالقدن باش چکوب خدمت استانه مخلوقه باش
اندردم هر عقاب و عنایه لایتم و هر بلا و عنایه مستحق **بیت** هر بلا که دیسک سزاوارم
هر در سیک یوز اولدم وارم دمنه چون بوفصل بر اصلی تقریر اندی حصار مجلس انک بلاغت
بیان و فصاحت لساندن متعجب اولدر شیر دخی سر آملی زانوی تفکر قویب متحیر اولدی
که دمنه بهر وجهه جواب ویر و بوازم بجز مردن شروع بویه سیاه کوش که جمله طایفه و خود
مزید تقریبه اختصاص بولمشدی چون اهل مجلسی متحیر و مدهوش کوردی دمنه به
متوجه اولوب ایتدی ای مفلوک خدمت زمره ملوک سنک نه حد کدر بل فرسک الملک
فوق قدیایا **السلطان ظل الله فی الارضین** تاج کرامتیه افراز در و اول پادشاه که دادگستر
در عیت پرور اوله بر ساعت عمری التمش یلق عبادته برابر در سجاده نشینان محراب عبادت
و تاجداران ولایت کشف و کرامتدن جو کندنه بر مقتضای **خدمة الملوك نصف السلوک**
خدمت سلاطینه بل بقلشرد وانی بسبب صلاح خانت و وسیله فلاح عاقبت اکلامشرد و اول
جمله دن حکایت بیوروشن ضمیر بو حاله شاهد عدل دمنه استفسار اندی که بجز املند اول
حکایت سیاه کوش ایتدی روایت ایلدر که شهر فارسد بر شیخ واردی که میان فارسان

میدان ولایتدن کوی کشف و کرامتی چون هفت کور مشدی و گوشه ترك تاج تركن
 تارك سپهر برینه و فوق ذلك هفتینه یقور مشدی **بیت** پشت پای آور مشی عالم خاکه
 ترك تاجی بتوروش افلاک **بیت** اکا پوروشن خبرد بر لایدی چون طنطنه کرامتی اطراف روم
 و شام و حلبه منتشر و دبیده مقاماتی کناف دیار ترك و عجم و عرب مشتهر ولدی **بیت**
 کون کجی طوئدی دهری شهرت شیخ نور ویردی جهان طلق شیخ **بیت** عرفای عراق طوفای خراسان کجی
 خط محبتنه با نایند دل و صادقان ترکستان عاشقان هندوستان کجی صدق و اخلاصه دامن
 اختصاصه لا آوردن اتفاق ماوراء النهر دن برد ویش غریب احرام زیارت جرمی تصیم
 ایدوب محنت عظیم و بلاه الیم ایله نواختی سمرقند دن دار الملک فارسه کلدی لاجوم هر کس
 پای طلبنی خار تعبیه افکار اتمیه دست ایددی کل مراده یتیمه **بیت** جور خار فقی بلبل
 تحمل اتمیه که لازندر کسب محبت کل اتمیه در ویش مسافر قطع بادیه جرم اندن صحر کعبه امانه
 یقین یلاید به خاک استانه شیخی تقبیل ایدوب دست طلبه حلقه باب کرامت مابنی تحریک اتری
 خادم خانقاه جعوب کوردی که در ویش غریب ایددی بر لحظه غم ایله که حضرت شیخ
 ملازمت سلطانه کندی قدیمی و قوی قریب در ویش چون ملازمت سلطانه ایددی ایندی
بیت دریا بویج راه دور و دشوار دریا بویج در ویش بسیار شیخ که اهل دنیا
 سلکته سلوک ایدوب هوای مصاحبت ملوک ایددی و مسجد و خانقاهی شی عبادت خانه مالمی
 قوی خدمت استانه پادشاه کین بکا اندن نه فتح الباب میر ایدوب نه وجه صواب ظهور **بیت**
 ادر و بود که میرم چوسکان در قدش خاک شدان همه امید بیکبار در ویش شیخ خانقاه جانب
 بازاره فاردی و کدورت قلبه مغشوشندن که کور و راضیه تاب و لمشدی کم عیار کرسکه
 شیخ نقد و قتنه اوردی و سوظنی سببیه کوکلدن انکه حاله اعتراض و شرف ملاقات دن
 ابا و اعراض کوستودی **بیت** ایمنی میگذری بر کنار اب مارا که غریبه ایم چه دانی که حال
 چیست اتفاق در ویش سواق شهره گذر کن و هنگامه بازاده کشت و کزار ایدکن ناکه
 شهنه شهر کوزی کار است کلدی قضای کور که مکرانله شکلدن بر دزد اول کجی زندانی
 ایدوب قاجم لایدی و پادشاهک جاشنی غضبندن شهنه و عسلک جانی اجمش ایددی

بیت

و دزدی بلوب جرمی موجب سیاست و نفوذ امرن اهتمام تمام کومتز لایدی شهنه مزبور در ویش
 مذکور کوری کوریک دزدی کینه خیال ایدوبی لال طونوب سیاستگاه کوردی در ویش در ویش
 خندان که دعوی صدق و استقامت ایدوب برات ساخته برهان اقامت ایددی مفید امدادی و قطع
 یددن غیری صورت ال ویرمدی جلاد بر دم کار دانداری دست در ویش ادره قیوب و محابا
 قطع اید جان محله شاهوی بر ویش غیری کلدی ایددی و شیخ بر مرکب عظیمه خضر کیه اول حلقه
 کلوب کیفیت عالی استفسار ایددی و حالت در ویش اکا منکشف اولوب شهنه یتیمه ایددی بوزم لمانه
 در ویش لوندن در بوته متا و لمانه جرمی در ویش خبر در ویش و دامن عمیق بو مصیبت لوندن
 مطهر اندن ال جلد و تخم ظلمی بریره داعی اک شهنه چون شیخک بر التفات کوردی
 مرکبک یا غنه دوشوب رکابنه یوزن سوردی و فرمانده اطاعت جانه منت
 بلدی و در ویش اعتذار ایدوب بند بلادن رها قلدی بیچاره مایل صد پاره دست
 جلاد و قید سیداد دن ازاد اولوب شیخ پاک نهاد و پاکیزه اعتقاد رکابنه دوش کلدی
 شیخ کرامت پیشه دست مبارک دن دوغور ویش قیوب ایددی ای در ویش در ویش در ویش
 اعراض و سواندیشه مناسب دکلر که اک ملازمت سلطانه مرکب و لویه لودی سنک که
 مظلوم نظام لرا اندن خلاص بولیه لودی **بیت** قله لودی طلام ظلم ایدوب رهبر و لباسه نور کشت شیخ
 در ویش بیکانه اعتراض کمال جهالت دن ایمش و ارباب فقره سوظنی **بیت** ان بعض الظن انهم
 مقتضای غایت غنا و تدن ایمش زیرا که ارادت انسان کامل ارادت حقد مضحک در پس اهل
 کالبدن بر فعل وجود کلمه که مراد حق اولیه و بر جزوی حدود را یکه که اگر ظاهر مخالف عقل و منافی
 طبع اوله ضمنت بر مصلحت کلی ملحوظ اولیه **بیت** ان پسر اکتی خضر برید خلق متراد در نیاید
 عام خلق در درون بحر کشتی رانگست صد درستی در نکست خضر هست کاملی کواکیر در شود
 ناقص در در ویش کاستر شود و مثنی ایددن غایت غرض اولد که سلف صالحین ملازمت سلاطین
 دن اکا بردن و ایتمه مهدتین ایکن عار اتمش در ویش ای خود بین سوب دیانت و ذیله نادمی
 ایدرین **بیت** بحال الله او نایه کلب سندن در ویش در ویش ایددی بعض اکا بر اهل سلوک ملازمت لمانه
 ملوک اختیار اتمش در ویش حقد را اما اول بر مصلحت کلی متعین اولجی در ویش انکر که بطریق

خطا که گفتند در الهام الهی اقدام انتم شد و در امر حقارت مطلقا اغراض نفسانی به الوده قیام
در و لکن بزمایه لیکن به اول باب به حق میسر در و بر نوبه لیکن به اول به به منظور و بوزن مقدم
پادشاه ظل الله در دکل مقدمه دخی مسلم در اما اول پادشاه حقند در که ناظم مصالح خلایق
اوله و احوال و افعالی احکام حقند مطابق و رضای خالق موافق اوله نه کسی به استحقاق تربیت
بوره و نه به بیعت عقوبت روا کوره و ملازمان ستوده خصای مقرب و مقبول و درگاه
بدستگاری غل ذلله مقید و مغلول قله **نظم** کلین حال نیک مردانی ایلیه تاز
آب رحمتله اوله که غدار اوله و دل آزار کوکبه تاز به بیعت هیبتله **مادر** شیر ایتدی و
سوز که سوزلر سن حقند اما سنک حقلک فایده سی یوقدر زیرا که جمله عالم بلور که شنبه
ملک ستوده سیرت مقرب لرندن و پسندین سریرت مصاحبلرندن ادی و مره به یقینه
اردی که خرمی خانان سنک امش سقایتنک باد فزایه وردی و شامت غلر و مکر کله
قواعد عهد و مواعید ملک ده رخنه ظاهر اددی دمنه ایتدی ضمیر منیر ملک شنبه
دکلر که بنمله شنبه میا نند اسباب منازعت و دواعی غیاضت دن جری و کلی نند
واقع اولما مندی با وجود که آنک با قصد قدرتی و درگاه پادشاهی دن رندانده دستگا
واردی بنم حقند لطف و مردن و کمال شفقت و مروت عیسی سنه کوردی فیر دخی بهر الله
نظر ملک اول قدر خوار و بی اعتبار دکلدم که آنک حاله حسد ایدوب آنک دضنه مشغول الوم
لکن سنک خیر خواهی ایدوب حق نفی بر نه کوردیم و اول کلمات که اذن اشدیم ایدی بعد
اتارن دخی مشاهده ایدم ایدی بی عرضانه ملک سم اشرفه یستند درم با و اجاب ایدی که
حق نفی ملکیم و کاول صورت غلر و خیانتی بلدکم اوزره ملک بلدیم و ملک دخی لازم ایدی
که استماع کلام ناصحی کنیزه واجب به و تصدیق و تحقیق اذکدضکم مقتضای مضمونیه عمل قله بون
ملک بنم کلام نصیحت انجاءه شرفا صفا بیوردی و مصداق دعوا و برهان مدعای عین یقینه
مشاهد قلدی مقتضای دای شریفی اوزره نفاذه یستدردی فرمان پادشاه کدر بنه
دولت خواهلقدن غیری نکاه و ارد اما ارکان و اعیانندن نفس انحصار ملک کبیتس حالندن
عیان لولندر و قریب و بعید دن دعوی اخلاص و زیاده فرید بکنلردن بهر حق کسه ل

کوله و داد و شریک لر در حالیا بندن که تمام صدق و کمال استقامت شعار حسب جلالدر و هم
ایدوب با ختم او مشلدر و علی الانتاق نفاقله بکایاق طوایب باشه قصد انشدر
بن کان انترم که بنم نصیحت مکافات و استقامتله خدمت نتیجه سی و اوله که ملک بنم قید
و بقا دایم مقید و مستقر قله چون دمنه کلامی بومقامد تمام ایدی شیر ایتدی
بونک حالی قضا حواله اولنق کله تا که امرین تفحص تمام ایدلر و شرع و عرفله تفتیش ایدوب
اظهار حقند که یسبغی اتمام ایدلر زیرا که امور سیاست و فور فرایسته اعتماد اذکدضالدر
و احکام رعیتله الهام حجت و ایضاح بنیت بر کلی مضایمک و بال دمنه ایتدی بخاکد که
پادشاه عادلله دل بی غلندن منصف اوله و بجه قاضی در که فرامت ملکدن مزید صدق و استقامتله
منصف اوله بحمد الله تعالی ضمیر منیر پادشاه بر آینه بر صفا بلکه بر جام جهان نادر که خدام
سنه ذلک احتشامندن هر برنک صورت حال و مالی انده هویدار **بیت** تکلم کرد و دفتر
امر کن فکان رأی تواز و رای و رفقای و رفکار **مادر** چون لای عالم آرانک ریب و ریا و زنگ
افک و افترا دن مقرا و متبرادر و انتم که به حقیر ک امر ف تفتیش و تنقیر و تقصیر و اکور
و احوال و مسامحه بر مجال و رخصت و یولیه تا بنم برات ساحت دمنه دلیل قاطعه ثابت و
میرهن و منافق کاذب بی تابشیر صبح صادق کی عالمیانه روشن و معاین اوله **مصرع**
راکسی مخفی نماند افروز دای تو شیر ایتدی ای منه غم نیکم بومنی تحقیقده مبالغه مرزا فراط
یتد کرک و بو خصوص بر وجهه تدقیق اولنسه کن که حق کند و کون کی بلور تسه
کون **بیت** سعی خواهیم کردان کا و کوا و این سخن تابان غایت که چون موی خنجر ایدم برون
خود می دانی که من سر بر پنهان سپهر جلک از بر تو فرو میارم برون دمنه ایتدی پادشاه
فلک درگاه بوباید بن بندگی کناه اولد و غم سبدن الحاح و ابرام دمنه زیاد ما هتمام ایدم والا
عقبه ملک ده روز و شب ملازم اولوب خدمتی کند و ملازم قلندیم و بای شکسته یله متعلق بلا
و دست بسته یله متعرض قضا اولدیم بلکه **فیحوالی الارض** مضمون موجب بجه بانتم اولوب
بر طرف کردیم و رخت اقامتی بومنزلدن کو توب بر اقلیم دخی نرفل ایدیم که عرض ارضی عین
الساحره و میدان ظلامی متعج الساسه **مادر** شیر ایتدی ای دمنه دلرس که زبان آور کله

برچیدن کند و کی و خبر بجز سن و بوقل و قصاص و ورطه دن خلاص او را سن هیاهات هیاهات
سك حالك نقر و قطره نفیس و تنقیر او مدین بوا احتمال فکر محال و طیف خیال در دهنه آید
باستانه در بنم دشمن چوق و بکا حسد اید صاحب غرضه نهایت و قدر نقر ایدم که بویکنه
امری بر اینده حواله بپور که دیدن حالی مرض میل و عرض غرضدن خالی اوله و بوقضیه تی نفیش
و تفصل بدوب کوره و کیفیت واقعه تی علی اهو الواقه مسامع جلالة اکروره ملک داخلی اخ
رأی مشکل کشا سنده آینه کیتی ناد عرض ایدوب هر نه قصایه که رضا و ره تنفید و امضا بپور
تا بویکنه مجر د شک و اشباهه تباہ اولوب یوم محشر در روز مکافات خیر خرده
اقتلت نفسا زکوة بغیر نفس خطای موجب بنم بچون ملک مستحق عتاب بلکه مستوجب
عذاب و عقاب و ملیه **بیت** منزل کشتن فی رسم و لیکن مبادا خون دامن بگیرد **بیت** شایسته
مکنی مدر که بنجاده اضافدن بوزره اغراضدم یا میسر مدر که منهی عدالتدن بوقدم طشو
کدم اما فکر بود که مشور که سندن برخیا نیت صادر اولش اوله سنی عبرت نمای دوران
ادم در منده آید ای ملک بخیا نیت سبب اقدام یا شتر بهیر قصد انتقام و یا کسب مناصب
زیاده اهتمام اولو کرک جمله انا م و کافه خواج و عوامه معلوم مدر که کا و له بنم بیند بوا
انتقامه نسیمواض اولما مشدرا کچه منصبم اندن دون و مرتیم فی ادی اما کلام ظرف
تقریب ملکه جمیع مناصب دن مستغنی ایدی با وجود که عدل ملکی بلشدم و انا انا صافی
کوا تله مشاهده قلندم معلوم و مجرم ایدی که بوقعد عالم را سندن مجرم قلمزی ورشته
ایدم میا من جنت داد کست نند منقطع اولدی **بیت** ترا اید از بهر عدل افرید ستم
نا اید از شاه عادل بدید **بیت** اهل مجلسدن برسی آیدی ای ملک دمنه نک بولای ملکی تعظیم و احترام
جهتدن دکدر بلکه در که بوسر ضمیمه ملکی تسخیر ایدوب بوفسانه بله بوردن کوا بشته
دمنه آیدی ای صنعت نفاقه ماهر و حرفت شفاقه ثانی سامری ساحر قصور خم و درایت که
کلام نا تمامک دلیل ظاهر و وفور و جلال و غایت که سودای خامک برهان باهر ملک سنا که
برو کوک بلز و آسمانن ربمانی فرقا بلز دکدر که مدحی قلع دن و بضحی فصاحتدن و بند
بند دن تمیزه قادر اولیه کام بود که فکر شاهانه و غیر ملکا تله حالیا سنا فهم سیمکه و بنم

کلام

طبع ستقیمه واقعه لشدر و سنا خرافات غرض امیزکی بنم کلمات نصیحت بزمون فوق
و غیر ایستد که فکر کشور کشای شمع شبستان سلطنته و رأی عالم اداسی جلالت مملکت
بیت حالم بلز صاندک رأی عالم کیوله عالمی تسخیر ایدن سرخیه تدبیر له **بیت** کوش آیدی
سنا سوابق جنایت و خیانتکدن اول قدر منجبت کلم که بومضیق منحصه ده بلاغت اقوال کدن
وضاحت موعظت و ضرب المثل کدن متعجب دمنه آیدی بلی مقام پند در مقام ریش
دکدر اگر ظرف حس قبول بولورسه و هنکلم مثله محل کسل دکدر اگر سم رضایله اصفا
بپور لورسه مادر غیر آیدی ای غدار هنون امید واری سنا که شعبه و مکر له بودام
بلاد خلاص او را سن دمنه آیدی اگر احسانه اساء تله مجازات و خیره شر له مکافات
روا کور لورسه الدن نه کلور **لاراد افغانه و لا مانع حکمه** اما ملکه واقدر که
مرخاین **الحاف خائف** صفتیله متصف در بنجه خاینک زهر سی وارد در که ملک حضور دن
تکلم جرات اوله شویله که بنم حق بدکان اولوب باب سیاستن شتاب اده فواید فکر و تأمل
و میا من صبر و تحمل دن محروم اولوب خانه عقلن خراب اده و عاقبت ادم اوله ندامت فایده
در میه و روزگار اوله بخلین برچا کوجان سپار سینه الله کرمیه **بیت** هر که در کارها
شتاب کند خانه عقلن خراب کند هر کسه که امور دن تعجیل اده فضیلت تحملدن دور
اولوب اما اول فضیلت یتشه که اولدن باز رکان یتشندی شیر دمنه بهر متوجه
ایدی چون بونکته استماع اتدی صورتی که بخدا و لشدر اول **حکایت** دمنه آیدی
روایت ایدر که شهر کشیده بوباز رکان واردی که مال و منال کنیز و ثروت و یسار له شهیر
ادی خرشید طلعت ناهید صورت بوزن نازنینی واردی که نه چشم سپهر مدور
انک نظیر می مهر نور کور شدی و نه آینه دهرده انک عبدی بربیک کور نشدی رخ
زیبا سی روز و سال که تابان **بیت** زلف چلیپا شب هجران بکی بی پایان ایدی **نظم**
ظونا مشدی مثلن مادر دهر یوزی آینه واله کچه و شهر که خادم اولید در شارینه
قواله مشدی مرو قدی عربینه اولوب عشیره کل فکر لینه قهرم شهر سیدی غیبینه **بیت**
جوارخانه باز کاند برنقانی واردی که چابک دستلکدن انگشت نمای جهان و نقش مند لکه نایف

ماوراءخانه دوران ابدی خامه چهره کشا سندن جان صورت کران چین صورت و جان که
حیران و طبع رنگ امیز زن دل تحریکشان خطا بادیه حیرتد سرگردان ابدی **بیت** هواده
یاز سه مرغ اول نقش پروانه قلم تیرن کوریلیدی پروانه صود چون شکل باغی رسم ادری
کوردب قلاب انکشتن قردی یازیدی میشته ایچره صورت غیب یابینه او غمزاور کردی نخبیره
اگر کاندده تصویر ایلسته او دیو خامه یانبلور دی پردود **نظم** انکله زن بازکران
میانند معاشقه دوشدی و نقاشه اول نقش زیبا به میل بی محابا ظاهر ادری سلطان
عشق مملکت قلبه که دارالملک محبت ده مستوی اولوب سپاه شوق هفت اقلیم وجودی
نهب و غارت قلدی چشم جوانه دیدن کس که علقه عارضی ادری دیدن بیدادی بر بهار
کجه مقام و سحر اشکبار لغه غارت قلدی **نظم** قورتلر قلندک عقا لندن مستاد لوردلری ضالند
دل قور سلامت اندوهن کاهه صیمه ملا متک کوهن وارغن کوزیا شیشه سیله ویر اهل غریبی
نیله ویر جمله کاری انکله حاصل اولور ختم اولد که عشقه محرم اولور جانان دخی جوانی کوکبر
دل جانانه کوکل ویردی و خانه صبر و شکیمی تشویه اوردی **بیت** دل رفت سیننیر تخی
شدن جان کون ای صبر باز کرد او خانه خاست **نظم** لاصل جانیند بجانیه عشق در کار اولوب
بد وسایط و وسایل عاشق و معشوق بر برینه واصل ادری و میانلرن ابواب مواصلت کشاده
و اسباب مصاحبت ماده اولوب کوندن کونه بر برینه تعشق و تعلقلری زیاده اولدی بر
کون جانان جوانه ایستی ای یار جان اگرچه نخبه مانده که تشریف حضور ازانی بیورسن و کوشه
کاشانه خری جلا عالم آنکله راسته قلو رسن اما بلورسن که شایسته تکلف و دغدغه توقندن
خالق کلدر که اگر رفع صوت اده سن همجوار را شتمک وار واکر سنک اده سن رقیب دین سک
کوش اتمک وار عجبامیستر کلدر که بو صنعتد مسلم زمان و سرآمد و رانسن بر فکر
ایر و نقش بندک کوستر سن و برنسته تالیف ایلین که بنمک سنک میانکن علامت اوله و حجاب
توق مصاحبت و توقان شوق مواصلته امارت اوله نقاش ایزدی ای نگار بردورنک چاراییم
که نقش بند روزگار صفحہ لیل و نهارده امله مثلی بر کار کور عشق اوله **بیت** بیایخی اولصنکه
عارض یار سیاهی اولاکویا روی اغیار چون سن بنی اول نشانه بلیه کورسن زاویه خانه دن

عزل و اصل

بیت

بیت

بیت

قدم بخیبوره سن اندر چون بمواعین و اندلر و بو عهد اوزر قول و قرار ی برکت لرن نقاشند
شاکر لرن دن برسی که صنعت نقیش و حیلده ده استاد ابدی وراء دیوار دن ماجرای علی اجری
اشدی **بیت** لب کشای کرت هویش هست کز بس دیوار بسی کوش هست **نظم** بوجه کونک صکر
چار تمام اولدی و وعده خیر و نوازه بشتب مهم سر انجام بولدی اتفاق بکون نقاشی مصلحت
کدی و اند خلی توقفا متی شاکر در صفت غنیمت بلوب جاری هر قند ایسه بولوب آلدی
و موضع معموده داری زن چون چاری کوردی یار وفاداری صابنه طشره کلدی میان
یار و اغیار فرق اید میوب بیگانه فی اشدان نیز قلدی **بیت** درد اد تن بصحبت
و بر عیش ز قدیم دیدار شد میسر و بوس و کنار هم غلام چون لباس التبا سله مقضی المرام
اولدی و مصلحتی تمام اولوب چاری مقامنه قودی نقاش قند ایسه چقه کلدی چون
ازوی دیدار دن چشمی چار و عالم باشنه دار کلدی ناچار چاره بورندی و عادت معمود اوزر
نگاره کوردی زن کمال تعلقتن استقبال ایدوب تلقی ادری و ایتدی ای مهربان بوندن حالیا
کندک نخبه یز میل مواصلت اندک جوان بلدی که قصه در کلمه بر بهانه ایدوب فی الحال دوزکی
کندی و چاری اشته اوردوب علامت قایدوب جانان سن زن ادری اگر اولرن امر نده شتاب متسه
لوت مواصلت غلامه آوده اولدی و آنکله جوان میانده رشته مصاحبت انضمام بولدی
بیت چون حال شتاب بنشانی ندهد جز بر پریشانی **نظم** بوشلی کتور دم تا ملکه معلوم اولد که امضا
قضا و تنفیذ احکامه بلکه مطلقا اتمام مصالح خلوص و عامد شتاب ناصواب در و همراه ده اتمام
لازم و ثانی تمام واجب **بیت** قوتیصل که اول شیطان اشدن تانی خبر لر رحمت اشدن حقیقت
بود که بر بیورزی بیم جان و و هم سیاست طماندن دمنم و بویاید چندان کندیم ایچون غم غم
که اگرچه مراد خواب نامرغوب و اسایش نامطلوب در اما **ایمانا کونو ایدر کلم الموت** مفهومی
موجبه اخلاص امر ایسته فقر و اندن خلاص غیر تصور در بند کل جباران جهان که فکله کلک سیمه
سکه دمردی و امکان مرده و احتمال بوقی پیرامن خیر لر نه کوفه زهردی شکجه پنج اجله گرفتار
اولوب بلدی که دایره فنا و فوات دن هیچ بر احد غایت میسر کلدر و بروج مشید به عروج ایلد
هلاکدن خروج تصور کل **نظم** قنی اولی یوزنده شاه اولدک سیه سلطنتده ماه اولدک یاقوت

شده و ملتد ابتر قراطراغه او ملتر براب ادرسك ذره ذره غباری بولرسك بر ديارك شهر يار
ساقی دوران الملك كيم چرخ حیات نو خدایه عاقبت **كل من عليها فان** جامد قان چندی
و خیاط و زکار که خلق بقا کوردی که آخر قاش فسادن اکا قبا چندی **سبت** کردن در افتاب
سلامت کرافشانده کاخر چو صبح اول شرفا نکرده خیاط و زکار با لای هیچ کس پیراهن و زخت
کانرا قبا نکرده **نکره** کو بزم بیک جام اولسه و بلبسم مجلس ملکه فدا انکه اکا بر فاین مرتب
اوله بالکبه مجلس ترک قلیدم و آن سعادت و جفا و سلامت جا وانی بلیدم **سبت** جاک شیرین
کرتبول چون تو جانی بود که بجای باز ماند هر که راجای بود اما ملکه بولرسك طول و عرضندن نظر
فرض عین بر عین فرض در که کشور و لشکر ضبط اولنم و خدام کافی و کافی خیال باطله قصد ایلمک
اولم و هر وقت کفایت مهماتك عهد سندن کلور یار خدمتکار بولنم و بر چاکر که محل اعتماد
اولوب لایق تربیت و زوار عاطفت اوله ادم کور **سبت** سالها باید که نایک سنك اصل از افتا
لعل کرد در بدخشان یا عقیق اندرین **مادر** غریب کوردی که ملک کلام دمنیه ی سم رضا حسن
اصفایله استماع ایلمر اکا بواندیشه شدی که ناکه شیران خرافات تروریزدن متاثر اوله
و فضاخت لسان و بلاغت بیانی شیرینی بوقضیه ی تحقیق قانع قله شیر جاننده متوجه
اولوب ایستدی ای پسر وای پاره جگر سنك سکوت و سکون کردن و ظاهر حال درون و بیرون کندن
بومفهم دلور که دمنه او الله صادق و سایر لرزد و کذب از ره متفق اوله **عجده** کس بوقتل
متین و بوزهن دور بینله غث و سمینی فرق اتمرس و بوقتم نیمی و طبع کور بر بزم در خرمهم
دن تیز اتمرس چون کات صادق دن متاثر اولنم هدایات فریبند یرمیل الم یاری **سبت**
نوی بلبلت اخر کجا پسنداید چو کوش هو شربغان هرزه کوردی **بششم** تمامه مجلسدن قلقوب
مقاسه کندی بولکلام طبع شیرد تا بتر تمام ایدوب لمراندی تادمه بر فضی و جید و بندم زنانه لدر
و ادره قضات امرین کاسیغی نفیسن ایدوب کوره حق ظاهر املی امر شرع شریف نه ایسه بزرگ توره
چون مجلس اخر اولوب شیرک دیوانی صاولدی **مادر** شیرینه ملکه خلوتنه فاروب ایستدی
ای خورزند لبندم دایماد مننه نکه لحوال عجیب و اوضاع غریبسن اشدرم حایا جزم اندم که
عجب رمان و نادر دوران اینی کور بوار لجیف اکا ذی بخی آب و تاب و پرور و هر سواله

کرامت

صورت صواب بخه فوری جواب دیوروز بومضیق محضه ده بود قیق مخلص لردن فهم اولور که
اکرمقامد و سعت اولیدی و کلامه ملک جانندن فی الحاله رخصت و فرصت بولیدی
برخفه کند و سن بود رای ژرفدن خلاص قلیدی ای پسر محقق و مقرر در که انکه قتلندن
ملکه و ملکه و کشور و لشکره نفع عظیم وارد اولی بود که اکا کلامه فرصت و جواب رخصت
ورلیه و انکه قتل با بند تردد و توقف جایز کورلیه شیرایتی ای مادر خاص ملک حالی
حد و حسد دن خالی کدر علی الخصوص انکه عاقل خرمند و کامل و هنرمند اوله و هنر لری
وسيله سله در چرخه غریب نشیب کالوری سببیله شرف قریب بولر که اهل هنر ک خودی چوق
و هنر حسد ایدریوق **شعر** ان العرائین تلقاهما حسد ولن تری لایام الناس حسدا **نثر**
دمنه نکه دخی فالحالی بر دبار هنر و کالایله سرافراز و جناب کامیابمه تقرب و انتسابله
اقرای میانندن نماز **نکته** که ارباب حسد انش سعادته خانمان تقری کویند که قصد ایدن لر نکه
ابشغری سیاستله اتش حرارت غریب سن سویند که جهل ایدن لر **نظم** حسد اهلینه بود در رسم
عادت کورر لر کدن وارر مند و سعادت طوتر نرک حسد اینه لری یقر لر رشک او دینه سینر
اولور هر دلت سیند خودی حسد در بخت و دولت او دی دودی **مادر** شیرایتی ای پسر
بود چه حسد که بری کناهلک اتلافند باعث اوله بخمیسر شیرایتی حسد بر اتش چون
مشتمل اوله خشک و تزی یقر و بر سید کچون متحر اوله بنای صبر و فکری یقر بلکه انکه سببیله
کشی ایزه دین و دیانتدن چقر و غایت حسد فی اقتضا ایدر که کشی کند و به نسبت احساندن دخی
تجر اولوچ نر حسودک قصه سی چهره مقصود دن نقاب خیالی آجر **مادر** شیرالتاس ایدر که
ملک بومثلک یوزندن برقع احتیاجی کورتو بوقصه نکه عروس عرصه خفادن منصفه ظهور کتوره
حکایت شیرایتی روایت ایدر که اوج رفیق بر طریقه کدر لری و مراقت ایلمه بیابانی قطع
ایدر لری ناکاه انشاء راهده اوچندن بری اولایکسینه ایتدی ترک یار و دیار انکوز سببیله در
و مشقت سفری راحت حضور زره اختیار انکوزه موجب انلر بری ایتدی بم تکه و جلای
وطن ایدوب منلق فواید خضون مشاق شلاید سفری ترجیح اندکه باعث اولدر ساکن اولدر و غم
شهره بعضی اوضاع که حادث اولور دی حسد ادم و صر حسد خرم صبری بر یاد اولدر انش نکه

وصف ارباب حسد

یابن کدم اخذ رده بود و ایضا کلامی که بر رخ کون جلای وطن ایوم و با غم الوب بر جانیه کدم تا اول
احوالی مشاهده انیم و اشنا و یکا نردن دخی اشتمیم رفیق آخر ایتدی بکادخی هان بودا، مخوف امن
کیرا و لوب و طلی اوف و مسکن شغوفند جدا قلمشده رفیق اول ایتدی **فجر جلاله فانی علی الحشاق**
بکادخی بولایه جلا اولوب بی دخی بود در زشت بیار و صحرانوردان مشده **بیت** سخن در دست
بگویم غی قوت دیدن که می خوردن حریفان و مر نظاره کنم **رفیق** چون بر برنک حالتی یقین ایتدی
بحکم جنسیت خوش حال اولوب ملاطفت و مصاحبتله کندلر بر کون اتفاق میان رهکارده
بر بدنه زرخالص و عام عیار بولدلر و بونعت و غنیمتله شاد و سرور اولدلر و همان اولکانه
نفل ایتدی و بر بریه مشاوره اید و بابتد لر محنت فاقه دن جگر مزخون و درد فقر علیه حاله
دکرون ایکن اتفاق کچور خرابین ارزاق بولحسانه بره اذانی سیوردی اولی بود که بوزری
علی السویه بوند قسمت ایلد و ذ و همان بونفلدن دووب و طلی اصلی مزه کد و ذ وانی غنیمت
بلوبه مانه کار و پیرایه روز کارا دن و ذ چون قسمته قصد ایلد لر عرق حسد هر یکن جسدن
نابغر و د یو طمع عشق و ما غنیه با یض اولدی هیچ برسی راضی اولدی که کند و دن غیره اولیده دن
بهره اصل اولر **بیت** بخیر و فرومانده قالدلر قصور هتدن نه بوکه اقام این بلور که میان راه ده
اخیر بکدر و و فور حسدن نه بوکارضا و رر که علی سبیل التساوی هر یکنه قسمت ایلد لر
بر کون بر کچر بوتر د اوزر میان بیابان حیران و سرگردان قالوب مملری فیصل بولدی
و بوناز عتدن انلر جوع منظر و عطش مملکدن غیره فایده حاصل اولدی حکمت الهی مکر اولو
نک بادشاهی قصد شکار ایچون صحرا یچیش ایدی اول مقامه اردی اولو اوج نفر شخصی میان بیابان
کوردی هیئت لردن شایب حیرت قورن ایدوب کیفیت حال لردن صورتی اندر دخی صورت
واقع علی اهل الواقع عرض ایدوب ایتدی که بر اوج کینه یوز صفت حسدله راسته و پیرا نر شک
و طع ایلد پر استه بوسیدن ترک یار و جلای وطن اختیار اید و بجلی زمانه که سرگردان و بی سامان
بودن کشت اوزر و بوطر تود و دشوار و بیابان مفیضان زاده روز و شب کدر روز
حالیکه بومقامه وصول بولدی بوجاه مبتلا اولدی ضروری بر حاکم محتاج اولدی که علی وجه الاستحقاق
بوزری بزه قسمت ایددی و باب تقسیم جاده عدل و صراط مستقیم اوزر کیددی چون قدم

کلام

سبارک بادشاه بومقامه واصل اولدی بلدک که دعا من مستجاب اولوب مراد حاصل اولدی **بیت**
شد بخدا الله میسر ایچ ما ی خواستیم بادشاه ایتدی چون مالک بونوال اوزر در که بیان ایتدی که سز
لازم اولدی که صفت رشک و حسد کن نه مرتبه در عیان ایدن تا مرتبه استحقاق کوریلم و اول نسبت
اوزر قسمت ایدم ایچندین برسی که اوچندن کچر سیایی بند بوی صفت بد یعنی رشک و حسد
بر حده در که هر کدر لزم که بر انسانه بندن ذره و کلو احسان صادر اولدی یا شفقت و مرحمتدن
بر فرد کاینامو کان راضی و شاکر اولدی ایچنجه برسی که مرزعه حسدک ایچنجه ایدی ایتدی سن بومقامه اوزر
که ادعا ادر سن اربا بر قوتدن ایچن دعوای حسد ایلدیند سن بن بوباید بوقیایه دیه کم که
اصلا راضی کیم کورم بر کشتی بر کشتی بکند و در میله کرم ایلدیه و بر کسبه بر کسبه و مالیه خوش حال قلده
ایچنجه برسی که اربا بر حسدک غلامدن ایدی ایتدی معلوم اولدی که ایکی کوز دخی دعا کوزده زور و
حسد دن بغایت دور ایچنجه بود عوی کالایه کچر که بوی صفت بومرتبه دیه کم غیر بایند دکل بچم قلده
دخی بر اصد دن کرم صادر اولد و غنه راضی کیم ملک چون انلر حال کوردی انگشت حیرتی دندان عبرتله
اصردی و بوبیاه کارلر کلامتدن که رقم شقاوت **ام بحسد و الناس** انلر الواح صفات
و ذاتدن لایح ایدی شجوق لایه بر زمان دنضکر ایتدی ای حرام زاده لو کند و قوا کور بومالو کلا
سز حرام اولدی و هر بر کوزه کناهنه سز بر جزا لازم کلدی **بیت** سز ایتدی تا شفق طلی نهی و ارسه الوب
مرو با برهنه تشنه و کرسنه اول بیابان بصلی ویردیلر و حسد ثانی فی فط حسدن تیغ و تیغ و تیغ
جسدن ایدلر و شخص ثانی انواع عتاب و معاوت قلده نصک انک دخی امرین قایردلر و شقاوت
حسدله اولو اوج کسده دام لحا کرفتار اولدلر **بیت** آن در که دران نپذیرد حسدش آیین
حسد قاعده دیوود آست کویند حسد خضم مردم باشند کوزان نکدر د کوزی خضم خواست
بوشلی ایراد دن مراد اولدی که حسدک بر مرتبه و ارسه که حسدی کد دکل کند و نک سوده دخی راضی و لزم
بوند معلوم که سز بر لره نسبت خرابه ده اوله کلام بود که حال دمنه همان بونوال اوزر اوله
ماده ایتدی بر بدنه کاهل مقربلرندن بر حده صفت حسد خضم ایزم و هیچ برسی نکدامن جالی بوخیات
لوشله لوده اولدی کان المیزه ظم بود که انک قتلته جلده اجاع و اتفاق اصلاح ملک و نصیحت ملک
چشمند و الا اول در ده علاج بود اوی محتاج دکلار شیر ایتدی بن بوباید شیره دن خلای کلام اولد

دمنه نك سياستى امرند تشايدن اجتناب ادرم كه سباد اغير و منفعت ايجون كند و مفرته هفتاد تن
ادلم و رضاي خلق ايجون العياذ بالله غضب جعدن كوزيوم مش ادم چون حقيقت حال هنوز نكشند اوك
انكه ايجون تاخير اتك عذر مفرى خلايق قبول اغري و بوباب شتر بهامرى به اسو حسنه
بتمزي صواب اولدركه كان مجرده هزمند و اهل كفايتى ضايع ايتيم و تاجال يعين نقاب ظن و تخين
دن روز كوستر ميه هج برامرى و هج بر قضاى ضاير بشدريم و بوكلامك مضمونند كه بعض
اكابر **بيت** كوه دري ايدراك لطيف پاكيد زاده طبع شريف و خاطر داكيد زكيد زكيد زكيد زكيد زكيد
نظم چون چشم افتد بر كناه كسى تا قل كن الله عقوبت بسي كه سهلست لعل بر خشان شكست
شكسته نشايد دكوباره بست **نظم** و مادر ميانند كلام بوجمل تمام اولوب هر يك كند و مقابل
كند اما چون دمنه قيد و بند اندلر و غل ذلله زنانه التدلر كليله ميانلرند اولان علاقه
اخوت و شفقت قرابت و حقوق صحت مقتضايه اوزره دمنه كورمه و خلط و نازون
صور مغه زنانه كلدي و همان كه انا اول حاله كوردى باران سرشك سحاب ديد سندن باغرى
ودود سياه آتش اكانون درون سندن آسمانه اغدى و كويان صبري چان اندى و او آرد و ناكله
نوحه آغاز ادب ايتدى **بيت** بويك كورمكدن سنى محروم اولدم كاشكي كليله علم معدوم اولدم
دمنه دخی كرميان و غريوان اولب ايتدى **بيت** مرده و زردى دستان غريز جگر خسته دارد
دل آزرده نيزم **نظم** كچه محنت و شفت قيد بلای عظيمه امارد محنت فراق و ريغ حشر و اشتياك
بكانند الم در **بيت** وقت شمع زكوله وارده بر كجيم انق غم دل بياغم اولمايه كباب واره
بردم كه هجران كداز يارلم چهر زرد من خون ديد اولمايه خضاب كليله ايتدى ايلدرين
برايه حال حقيقت مال واقفايدم هراري كه بند و نصيحت مبالغه ادرم اصلا التفات
انمرك وراى ضعيف فكر خفيف و تدبير خائب و تامل غير صايكه استظهار ادرمك اى دمنه
بن مال حالك بويله اولاجون كادرم اخى **نظم** بوبالار ديد كيميك بيلك برى در خي اكر
مبادى احوالكن سكا نصيحت احوال ايديم سكله بوخيانتن شريك اولوب حاليا سكله بوكلاه
اقدام ادرم اى غافل بلمر سكره كام اجلدن اوكدن تمام اولور يدك نيك نكته ندر اندك مراد حق
مرك و مات و طول ادم اللذات دكلر بلكه بر رنج كوفتار اولور كه هر كز حياتدن حظ انم

و چاشني مرك كام ادر و سندن كتمر دمكر ننه كس حاليا بوبلايه مبتلا سنى لاجرم ما تو بوجايتن
سكاهاران بار اولور **بيت** چنين كه هست دلت داز غصه فرودن هزار بار استنا بودن
از بودن **نظم** دمنه ايتدى ايلدرين في الواقع كلام حق تبليغه تفصيده انمرك و شرط نصيحت و حق
اخوت اداد و نقاون بويرمرك و لكن شرم نفس و غلبه حرص و تنكاي جاه عقله غالب اولوب
فكر عواقب كار كورمدي و پرد غفلت و حجاب غيبت بصيرت ي ستر ايدوب ذوابر بيمتد
قبله انز كلدي بن بوامرك و خات عاقبت و شامت خاتمه جازم ايكن اكا مزروع اندم
و جميع خط و ضرر قبول ايدوب بوطريقه كدم اول بيار كيه كم مخالف غداك ضرر نه واق ايكن
اشتهاي مقتضاي اوزره عمل ايدوب پس بومقوله كسبه كه متابعت هوا و مطاوعيت اشتها
ابا و انتها ايله هر نادره اقبال قله و هر زبلایه كه مبتلا اولر محل لازمدر كه اكر شكاي
انسه همان كند و دن آتش اولور **بيت** من ناله زيكانه نلارم كه دلم را هر غم كه رسيدست
هم از خوش رسيدست **نظم** ايتدى عاقل اولدركه هرامكه فاعله سندن خاتمه سناظر اولر
و بر تخي اكدن برن و بر نهال كدن نمزن ملاحظه قله تا اول فعلدن بشمان و اول غلدن
پيشان اولدركه اول پشيمانلى موجب ملالت خاطر اجبا و اول پشيمانلى سبب جمعيت
دل اعداد **نظم** ايتدى ايلدرين بي خصم اولق دون همتلر صفق در و هيشنه راحت و
رفاهيت سقله و بر همتلر حاليته صاحب همت عالي اكثر صعب طر اردن و كلي ضرر اردن
خالي اولور **بيت** كچه بچوكان هوس بردن توان كوي مراد بادرين ميدان نهى اولر سزايد كشت
كليله ايتدى و لت و ثبات و جاه و بقا اندن بوقدر درد و بلا و ريغ عنايه دكرى و في الجلم عقلی
اول كنه محراب عبادت خانه رحمان قيوب خدمت استانه سلطانه باش كرمي دنياي غدار و
دولت ناپايداره اعتنا و اعتبار اتمه سكه حاليا خلاب عذاب و كرواب عقاب كرفزار اولمرك
دون حقد و حسد بزدن كه سكه بكون بر محنت و غم بكتت حاصلن كوتورمرك دمنه ايتدى
دانت سويلرس بورضري بوشتر بدين نفييه اتم عاقبت اناي اجسم كرك و بونم بلایي زمين
حالم كنوا المله اكرم ظاهر بودم كينه اناي بجم كرك **بيت** دهقان سالخورده چو خوش گفت با بزر
كه اى نور چشم من بجز از كشته ندر وى كلك كه اكلكي زهر كيا و بزر هلاهل در اذن كل انكبين

ویشکر تو حق انک غمناک باطل در محقق در که رشته صلاح حال منقطع در سرانگشت تدبیر که
تقدیر منحل نه ایینه اندیشه ده جهر خلاص کورنگ محقق بلدم و عین الیقین مشا
قدم کوه شاهوار دولت مخاطره درای محنته دکرا ایمن **بیت** بسایمانی نمود اول غم دیرما
بیوی سود غلط کردم که یک موجش و صد کوه غم از در کلیلای استی حالیا بود و رطبه نذیردن
نه شرط تدبیر خلاص فکر لیس و بجز مردن راه نجاته ظفر ملاحظه المیرسن **دمنه** استی **بیت**
در تنگای عشق تو جستن ره خلاص مشکل توان که رخنه تدبیر بسته اند اگر بود که کشتی
حیات کرد اب هلاکت غرق و کار و بار بقا نار و بار و فناده حرق اوله بسو که کد زبون اوله
ضعف قلب کوستیم و بوباید ممکن اوله و غی قدر حیل و مکرو تدبیر و فکری در غم قلیم
بکا اصل خوف کلی سنک جهتکد ندر که مبادا سن بخله متهم اوله سن و مابینم ده اوله علاقه
اخوت سبیل و رطبه محنته دوشه سن اگر عیاد ایا الله سکا تکلیف این که کیفیت
حالی بلدک که تعریف این سن اول وقت بکا الکی نوع بلا و مشقت متوجه اولور اوله که
بنم جفتدن سکا رخت متفرقا اولور و اسباب حضور ک خوشه بر وین که جمیع ایکن بنات الغش
دار متفرقا اولور تا نیابو که من بعد بکا امید خلاص قالمز زیرا که سنک صدق کلامک خاص و عام
و کافه انام میانند روشن و هویدار و سندن که بنای افعال و اقالک قواعد صدق و
حیانت و دعایم دین و دیانت اوزره بستی در که گمان شهادت احتمال محال بود تقدیر چه بزم
جانبزده ملاقات یوم مکافات میسر اولور و مصاحبت عرصه عرصه وجود بولور کلیلای
استی ای دمنه دکل کجور و اقبا بن عقابین عقاب صبر و بکنجیله پنجه طوته مرز
و حیرت می کتم ایدوب خانه خجانی تیر و دیوار صدق و استقامتی هدم اید مرز صور مدن
دخی واقع عالم بنم مزه بید اعلم انک لا و ندر بوقدن که مناقشه و مصادر احتمالی اول صلاح
بود که کناه که اعتراف ایدوب صادر اول جرایم اقرار این سن و نفسکی شرطه توبه و انابتله کرد
عذاب اخرون خلاص قلب سن عین الیقین معلوم که بوقصیده سنک سرانجامک هلاک اوله
کوک چون چنگال نکال دنیاد و رها محال باری کند و کی چنگل عقاب عقاب عقی که گرفتار آمد
و چون نخا نه فناده غراب تلخ عذاب بخرم انک مقرر در باری دار الملک بقاده شور اید عقابدن

چاشنی طعمه **دمنه** استی بوی خصوصه تا ملل بدیم ان شاء الله خاطر خطور این فی تصور
حضور و نور لبور که عرض ایدوب بوباید هر نه حیل به تمسک ایدم سنک اشارت کنز انیم و بو
میتقون خلاص ده هر نه طریقه کدم سنک اجازت کنز کنیم کلیلای معوم و مهم و وب کندی و تف
قناب تسلان دهله محوم اوله بالین ملائکه باش قوی یازدی او کیچه صبا حدک تملل واضطراب
ایدوب علی الحریفه استقامتی ایدوب انک **بیت** رفت چندین ارز و با خاک برد اما اول
زمانه کلیلای و دمنه میانند بوقدر مباحنه و محاوره واقع اولدی سیاه دن برسی زندان
محموس اوله بر کوشه ده یا توردی جاری اولان ماجرایی بغیر و قطیر اشتدی و وقت
فصد کرکاد ایدوب واقع اولان کلماتی بخاطر و ضبط و ضبط استی **بیت** هر سخن فقی و هر
نکته زمانی دارد چون صیاح اولدی غمزدین چنک شاه سیارکان بیشه زمردنک آسمان دن
نمایان اولدی و دمنه تیز روی و سیاه نامرغیب جاه زندان خفاده متواری و پنهان اولدی
بیت کورندی طره شبنم رخ روز جلالی اولدی آفاق دلفروز سینه مجلس نظام قائم اوله قضات
احضار اولدی و مادر شیرین دمنه یی عاده ادب استی ای جان مادر ظالمی ابقا
مظلومی قتل بدتر و بدکار لره احسان نیکو کار لره اسائیه بایر **بیت** و وضع الله
فی موضع السیف بالی مضرک وضع السیف فی موضع الندی **بیت** نکوی بلیدان کرد ان چنانست
که بدکردن بجای نیک مردان هر کسه که قادر اوله و فاجری مجور دن زجر و بر ظالمی قلمدن حجت
فوق و ظلم انلر شرک و عقاب عقیدت انلر مشارک اوله **بیت** انان ظالم اسلمه الله علیه
و عیدی انک حقتد ظهور کله **بیت** بدکن و یاریدان هم مشو و زید کس خوش دل و خرم مشو
شیر قضایم بوردی نادمنه نکه قضیه سنی فضل اتمد تمجیل ایدوب **بیت** خجانت و دیانتدن هر کون
ظاهر اولور سنی التفضیل بایه اعلی عرض ایدوب پس شرافانام و فضات و حکام و خواص و علم
اولم حقایق و محفل امد حاضر اولوب قاضی القضاات حضار مجلسه متوجه اوله استی
ملک دمنه نکه حلی تقیسن و تجسده و اولم ایدوب و غی خصوصیت تقیر تخفیه حد دن
زیاده مبالغه لایدوب بوردی که نابو مهم کچهره می غبار بشهدن معرا اولیه متم آخره قرض
اولیه و انک حقتد امضا اولان حکم لا رفد که شرطه عدالتی مرطوب جاده انصافدن

جانب اعتقاد فیل و اخراج قلبه بر هر روز واجب که بویاید نیند واقف ایسه کن کتم البتوب
اظهار این سرکه بونک خنده اوج کلی فایده مندرج در اول که کتبه معین ظهور اول کلامه
صدقی علائک هر شریعت قدر نمای و هم این مرتبه حرمت مالا کلاهی و لرزه ایکنجی
بوک بنای طلایی فوق و خانه سخی و اهل تبلیس و زویری پایمال و ارباب عذر و خیا
کوشال انک موافق رضای خالق و ملایم طباع اشرف خلایق در او چنخی اصحاب جور
وفساد و ارباب غدر و فساد دن خلاص و لعلک نفی کامل و فایده سی کافه انا نامه
عام و شامل در چون کلام آخر اولدی. حاضر اولان جمله و خوش ساکت و خاموش اولوب
برجا بندن جواب اگر خطا اگر صواب صادر و ظاهر اولدی زیرا که دهنه نیک و فطنه
جایز دکل لودی. کمان مجرله بر کلام اقدام این مزاجی که مباد انزل قولیل بر حکم مرتبه
انضای یسته و شاید که خلاف حق بر کلامه اوراق دم معصوم با عشا اوله چون دهنه و حالی
مشاهده اندی باغ ارم که کوه کوه خرم طو تدی اما نمکین لر که وزیر مرهم ادب ابتدای
ای کار بدن و دولت وای مشاهده ملک و ملت اگر اول اسناد اولی تمیدن ساحت
و تم بر عا دلسه سزک و سکو تکرار لک کلام شاد اولیدی و بویاید واقع اولان سواله
جواب خاموش اولمکرله بوزق کوه اوی اباد اولیدی بنم و کناه اولدغه بودالدر که جمله
کک زبانی و خصوص لالدر ابا جرم اگر مقدوری مقداری کد و امرن سالیسه معذور
دین سز وین تکلیف ایدرم که نزن هر کس به و تم دن کلی و جزئی واقف اوله کتم اینه سولیه
اما واجب در که جانب اعتقاد دن اجتناب در هر خاضی رعایت یلیه زبانه هر کس که کولی
آخر کتبی ایند نقوطه شایسته اوله لازم که بنی نهاده قطن واهی و و هم باطل اوزره
اولوب صدق وافی و بین کامل اوزره اوله تا اذ ایت مثل الشمس فاشهد
بر جلیله عامل اولوب اما اندکی شهادتک خراسی عاجل و عاجل الکاحاصل و واصل اوله هر
اگر بخی قطن و شبهه و کان مجرله معروض تلمه و موعه هلاک اتمه اول جلی بولم و اولایه مبتلا
اگر اول طینت علم و عمل اولمشره قضات استفسار اتمه که بنه اولمشره اول حکایت
دنده ابتدای روایت ایدر که بر طبیب واردی پیرایه مجرله بدن خالی و سزایه دانشی

بیت

و در این دعاوی بوجله یله نیند خلقه طبایات ادب فن طبایه دعوی خدایت ایدر دی اگر
چند که چارخانه عالم اولد غنی طبیب ایدی اما علمای بهرم و علمای بی نسب ایدی تشخیص اراض
ایناند بر مرتبه نادان اید که صدای نقر میدن نیند قله مرزی و ترکیب معاجند بر مشابره
جاهل ایدی که تریاق فاروقی سم هلاکدن فوق این مرزی معرفه داده و به طبایع غشی و تقادیر
عقاید دن غافل ایدی و کیمت اغذیه و کیمت اشرف دن تمام لایعقل ایدی بیت بدعلاجی که
هر که چهره او دید دیکه نیدر روی حیات اول شهره دهر بر شمره به حالت دکان ایچمندی
و نراج امار نامه هلاک تخم صاچمندی و صحیح و علیل و غریز و ذلیل او طبیب جاهلک
شریعت ایچمندی ناموافق علا جیل عمارت امار خلایق خراب ایدی و بقضای و اح و نقض
اشا حد کویا ملک الموت دن قائم مقام و نایب نمای ایدی بیت با وجود قابض رواج مثل
او طبیب هیچ حاجت نیست کس را بقض عزرائیل یا اول شهره بر طبیب لیب واردی
کال و حذر اداسته وین معالجه و برکت دم و قدمله پیوسته دی دم عینی که جان بخش
و قدیمی قدم خضر که دلکش نظم کمر خواسی سیک و و نفس آفت دوار نایل شوی نکند و آرد
بنات بین قدم چنانکه بیاغ ار درامدی حادی زریخ و عینه سفیدار با نجات نیکه عادت
روزگار ستمکار مر که همیشه هنر مند لاندک فاله خوان احساندن بی نوا و بی هنر پروانه
فولادی کرانند استلاده بیت هنر خرد ایا م از ان شکسته دم کجارد و تجارت بین
مناع کساد و بواجب یوس عصر و فقر اطهر ک طالعی بخوست و تراجمه یوز طوب کوکب نوز با صر
کسو و ضغفه مبتلا اولدی و طی سبیل التذریع اول عزیزک چشم جهان بینی مشاهده روز روشن
و تماشای طرف کلشورن قالدی تا اول زمان که چشمه چشمی عین نور و نور عین دن دور اولدی
کوشه کاشانه ده عین اساندن انسان عین که مخفی و مستور اولدی چون اول طبیب عام فریب
بر مقتضای بیت جویشته نهی کرد از نزهت و شوق شغال انداید به پیشه دلیور میدان علم
اینانی مدعی لودن خالی کوردی صنعت طبایسته دعوی خدایت اناز ادب آزمندن اول ولایت و طبیب
معلم و حکیم محترم اولدی و معالجه سزاوار نام و السنه حاضر و عامل شهرت کاذبیر لاشتهار تمام بود
بیت بری نفقه رخ و دیودر که شمه حسن بسوخت عقل نصیرت که ان جبر العجبست

شهریار شهرک مکر بر دخیل دارد که مطلع ملاحظه آنکه کجی برافتاب دخی طلع امتحان اید
و عطار صباچین زلف مشکباری کجی برافه حتی کور منی شمشیر کل بیت فرشته خود پری در و سحر
تدو آیش و طواس جلو اول و زاده ی کند و نک براند زاده سه نام زاد ایدوب این شاه
و آذین خسروانه اوزر و عقد و نکاح و سود و زفاف بیورب بیت ماه اندکی فانی همان
زهر ابله مشتری قلدری قران اول یکی اختر سمدک مقدار نقتدن صدف رحمت بر کوهر شاهوار
منقدا و لوب اول و روفتار و مشک کفشار هنگام وضع حمل بر عارضه دشوار گرفتار اولدی
ناچار معالجه ایچون اطباء مراجعت ایدوب اول طبیب دانای پناه شاه دعوت اندل و غرض
مرضی کا عارض ایدوب بر موجب **اذا لم یکن المرضی فاعالجه فی المعالجه** معالجه ده معالجه
التمای اندل طبیب حاذق دخی مزاج مرضیه موافق علاج تدبیر ایدوب ایدوب دار و دار و دار
مستخرج که اکامه در اثر شوبله که اندر بردانی مقداری سحر ادب جوردن بکوه و برز مشکبختی
و عود قاری له خلط ایدوب فایند لوب شربت ایدوب جره لوب لال مرض مزبور اندن زایل اولوب شفای
کلی حاصل اوله بودار و اگر چه که قلیل الوجود در اما شربت خاتمه ایچون الفل من وجود در نقره خاند
بر ظرف جره قبیله اولمشده و اگر زرافه صدف بر قفل اولمشده لیکن بکافع بصیر سبیل ایدوب
بلک میسر دکل اول رنانه طبیب نادان دخی حاضر ایدی ایدی اول دار و نک ای و سحر و وصفی
وظیفه قیوم معلومده و اول خلط ترکیب و ترتیب خیرک نظیری معدومده پس بر موجب
فغان شامی شربت خانه وار و ب حقه مزوری صفت مذکور اوزر و تحقی قلدری چون اول وضع
اوزر حقه متعدد ایدی داروی مذکور قیومده عاجز قلدری و تشخیص ایدی اول حقه لوب و فی
الذی اتفاق اول مهله دکلری دار و دکلری بکه بر مقدار زهر هلاهل ایدی که نماید مهم اولادیو
اول طریق محفوظ ایدی تحقیق ایچند اولان زهری با بر اسلاطه خلط ایدوب وصف مذکور اوزر
شربت ایدوب ریخته بود و ردی مزین چون اول زهر تلخی نذر ایدی جان شیر نندن الیوبیب
تلاش کمالدن کوزیوب غوغای جهاف فراموش ایدی بیت کوزین لوبی تاشای جهانندن فراغت
بولدی غوغای زماندن بلکه لال عالی شاهدا و جک سوز فوان اشق تانیدن شعله اهی فلک تاثیر
یشنده دی بیوردن بقیه شربت اول طبیب آنکه اچره آنکه دخی مزاج حیات کونیدر بیجان و غرض

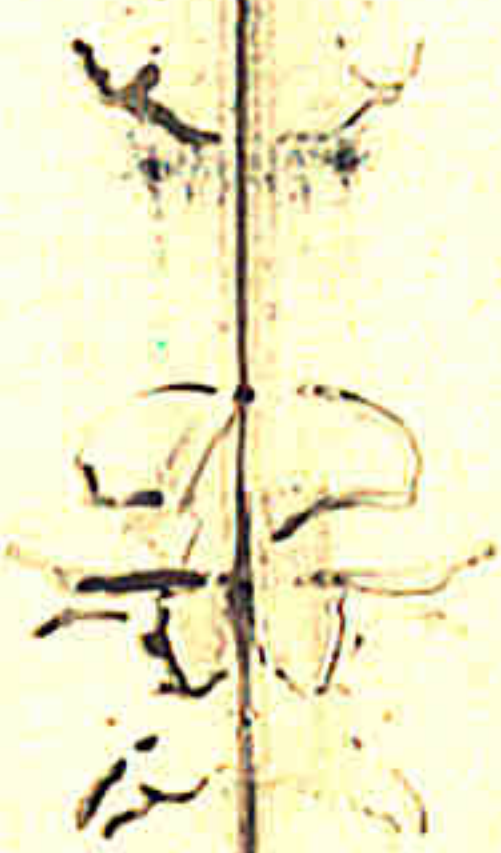
سویب سبز و جردن وادی عدله کوچر و بیت بنکوشلیت این که هر کس بد کرد بد ایدوب کرد
هم خود کرد و بوی کورم ناله که هر بد عمل که زمین جهل اوزر و ذرع اولنه برادر و بریدر و هر
یوقضا که کان کان بچردن کشاد بود هدف صواب ایدوب حصار بجلدن برسی ایدی ای منه سنا
خبت سیرتک خواصه واضح و لوب سیرتک خواصه ظاهره و سقامت طبع و اعوجاج مزاج که
شکل و قیافتک برهان باهره قاضی القضاات ایدی بوجملی تفصیل لابد و بود عوایه اقامت
دلیل لافند که بلا بینه کلام و فروغ و دعوی بچردن اکثری در و غدر اول کشید ایدی علمای
قراست شعار و حکایت اشعار بیور و شلر که هر شخص که کامتی قصیر و عین بنویسی عین
بسی سندن صغیر اولب کوز لوبدن حرکت و اختلاج دائم و بور نند اعراض و اعوجاج لازم
اولا و کوز لوب ایچری که و الوی طنش چته و متصل قلب حدقه ایدوب عوار و اشغبه البته
انک ذات نامبارکی جمع فساد و مکر و منیع حیل و غدر اولو مقرر در علامات مزبور و تمامایان
میچود در و اما رات رشت و خیر ناصیه خالده سقوط دمنه ایدی احکام الهی و امکان سیل
و مدهست متخ در و اول خضرک افانده کان سهو و غفلت و خطا و ذلت حال بیت غلط
و سهو برین و تور و است بر جهان افزین غلط زود بود دکل علامت دلیل حق و برهان صدق
اولی میسر اولسه و آنکه صدق کذب و صوابی خطا دن فرق ادب حق باطلدن تمیز آنکه تصور
اولسه خلق علم اظهار حق شاهد و مینه محتاج اولر ایدی قضاات دخی محکمه و مزاجه استود
اولوب غوغای خصایل با شلرین اغر نذر ایدی بوندن عیذ لازم کلور که هیچ وینکو کار نشا و چته
لایق و بریدر کار قلع و مذمت مستحق اولیه زیرا که بالضرور معلومده که اول مخلوق که
بر علامت جین آفریننده انک صفات فطرتنه مرقوم در بوعلا یکن لوانی فی کند و دن دفعه
قدرت نهاد خلقند معدوم در پس بوحکله که سن بیور رس لازم کلور که اصحاب خیر و حسنات
نوابله مجازات و ارباب شر و سیئات عقابله مکافات اولی صفات احکام شرع و عدلدن بخا و
و بوجنایت که نفوذ بالله بکاهمت اولور بوعلا شلر مقتضای اولوب دفعی حیز امکان اولسه
افک سببیل بکاهمت عقاب و لمی کرک دکل که مصادر و عقاب اوله بیت ممکن
حزین چشم سر نشو بچردن روی چنانچه بر و رشم میدهند میر ویم شمس بن سنا فتوا کله

بیلادن قورتلدم دیو مقدمات موجبه بو ورطه دن خلاص اولدم جماله برهان باهر و حاققه
دیل ظاهر بکفایت ترمیمی که بواسطه فاضل بیند که هر بری جمع فضایل در و بوجیلین مانع مجلسند
که هر بری عقل کامل و رای شامله میان حق و باطلی سیف ساد که قاطع و فاضل در دعوی
دروغ و کلام بی فروغ و قول بی حجت و مقدمات بی بنیته جزات اتمکله غایت جمل و نهایت حق
و غیاوتک اظهار ایلدک **بیت** پیور خرد از طبع سخن یانی تن دانست که تلکاست نادانی چون
دسته کلانیه بو وجه آب و تاب و بر کلام خصمه بونسق اوزره جواب و بر دی حضرت مجلسد
هر بری صحت کالوت درج دهاندر نه مهر سکوت اوردی **مقابله** ده بر حری کلامه اقام اید مدله
قضات دفع مجلس ایدب امر اندر ناه مننه و قید و بند له یینه زنانه التذیل و باحراری تغییر
و قطعه حضرت شیر تفر بر اندر **بیت** ایلدب دمنه و زندان اچنه قور لکله اخرا اچنه چون
دمنه زنانه کردی کلایه نیک برد و سنی و اردی اکا روز به هر اردی زندان لو کندن کچک کیدر کن
اتفاق دمنه نک کوزی کوزنه راست کلدی حضور نه دعوت ایدب ایدی ای اید غریز خلی زبان
در که احوال کلایه دن خبر دار دکتر اید و ارد که ایام بخشد احیاناً بونی کوریدی و بو بد جا
و سنگ الی الیک بریشان خاطر ن صورتی **بیت** یار بخت دمنه یار کون غصه و قنده
عکس کردی **مثنوی** دمنه نه خبر بوردی و کلد کن نه وجهله توجیه ایدب احاطه نه طریقه اعتذار
قلوب سن روزه چون کلایه نامن اشتدی درون دلن بره جانگاه اندی و فواره دین کرمانند
سیلاب اشکی روان ادب ایدی **بیت** دل بشد از دست دوست راجحه جویم نطق فروخت
حال اکر کویم **مثنوی** دمنه زور به یک طباطباض نظر اندن بر القاب اول کبفیت حال و سبب ملال و
انفعال صورتی روز به ایدی **قطعه** جانهای ما بسوخت ز حیران همدی مجروح سینیم نایم مرعی
چون شمع سوخت رشتن جانم ز تاب دل و نور سینیم نه توانم زدن دی **مثنوی** دمنه اولی که کرامی سر منزل
فنادن دار الملک بقایه رحلت ایدی و قلوب باخوان و بارانه داغ حیران قویب کدی **قطعه**
ای دوستان که بی یار باندیم در دست غم جگر کفایت باندیم **مثنوی** دمنه چون کلایه نیک و فاتی خبرن اشتدی
بیرون اولوب کند و دن کدی بچه زبان مدهوش باید قد نصکرم عقلی باشه کلوب بحر که جوش
و اکر فروغ ایدی و صغرات سران و مجابات عبرتی **کوائف الدن من الخیر** و تعاقب الوب علی الذریع



چهره نه روان ایدب سوز و نیاز و ناله جان کنانله بر نوحه بر آغاز ایدب ایدی **قطعه**
در که بخت کلین شادی برید کشت و احسرتا که شاخ طرب بارور نمایند ای دلفغان بر آید که ارام
جان برفت ای دین خون بیا که نور بصیرت اند **مثنوی** دمنه چون جزع و زاری و فزع و سوکودی تی
مرتبیه افراطه یشتد دی روز به بند و بیضه و تسلیم و تعزیه باغلیب ایدی ای
دمنه معلوم کدی که موقع دیوان ازک افراد آوند دن هر فانی منشور حیاتی طرای
اجل ایلد مرقوم **مثنوی** و نقاشی صور کائنات نقش شای صفات مکنا **کلیله حال الاوجه**
کلایه سلک نه بود چکشده استاد کارخانه قدم هر احدک قبا بقاسن طراز عدمله
مطرز اتمشده معمار معموره جهان هر موجود بنیان وجود اسرار فنا اوزره بنا
اور مشدر **نظم** تافک معارین معور شد بخار غم یک کل شادی بیایغ زندگانی کس
ینافت کلستان عمر را در مزار روزگار نوبطاری خالی از باد خرافی کس نیافت **مثنوی** دمنه بر شرت
در که قومه اچک لاوتدر و بار بختد که جمله مزر چکک واجب بوزخه صبر مزن غیر یله
حرم متعذر و بداع عضاله داروی تخلدن غیر یله دوا حال **بیت** صیوری ضرورت
کین دل را بغیر از صوری دوی بنا مشدر **مثنوی** دمنه بولکات ایلد فی الجمله متعذر و **مثنوی** اولی ایدی
ای روز به بماند نه قدر که جزع و فزع ایدم و فغان و فریادی مرتبه افراطه یشتد مهنوز خدادا
واجبه مقصوم که کلایه بنم شفق بایم و ناصح برادرم ایدی جمیع حوادث اکا پناه ایدم و
نمات روزگار د انک رایوتد بیر و بیضیت دل پذیر یله استظهار ایدم و دل هشیاری
بو خزان ایدی که هر نقد اسرا که اند و دیعت قونله دست دزد روزگار عیار اکا وصول
بولمزی و جاسوس زبان چندانکه انک پیرامند و دوران قله شمشه مطلع اولمزدی
دریغ هزار چرخ که اولایه بر این سایه شفق بیستد دور ایدی و حیف خرا حیف که زندان
خایه دنیا دی رفیق و بی هم و بی انیس و محرم بی قودی کدی **بیت** با که کویم راز دل
چون محرم رازم نماند جاوه ساز چرخ چون یار دمسازم نماند **مثنوی** دمنه بکافیت حیاتدن نه لذت
و چاشنی زندگانی در نه خلاوت میرد اکر بهنگام ده انعام غلام انا که **اولیک الانعام**
مفهوم الی الیک حسب طایره بعض خیالات و ادغام خطرات انک احتمال اولسه هاندم کندوی

نیرغم و تیغ الم ایل اولدوردم و تنه لک دنجندن و کس لک دردندن قورتلوردم زیرا که و و و
محتد کین کوفتار اولدم بر بار صافی و تقادق عقیدتک شرطه مظاهرت و رهبر معا و نئی
اولما بجکنا ر خلاص کور ملک محالدر و ساحل غایب ملک نه افعال بیت ایندم که از کوی اسید واره
می باید شدن چاره چون از دستم گرفت بیجان می باید شدن و وزب ایندی ای دمنه اگر کلیده نک
شم بقای باد فایله مرده و کلیدک حیات هوای ها و نه مرکه بر مرده اولدیسه مجدا که سائر
بارانک فعال اختصاصی تازه و سر سبز در بیت غم مخور کزین جن شاخ کلی بر مرده شده روی زمین
تازه است و جد سبیل تابان در دمنه ایندی راست سویلرسن بقای ذات شریفکله هر خلک تدارک
میسر و وجود بنیه لطیفکله هر خلک تلافی می مقرر در من بعد کلیده کبی بنی صادق بارک و مشفق
برادرک بل لطف ایدب سنده بنی خدمت اخوت بر قبول قل روز به نشاط تام و انبساط اما لکلام
ایله قدم خدمت اوزره قیام ایدب ایندی بنی بو قتلله رهین منت ادب لوی قدری
ذروه رفعت یتند درک بلیم که بود وفادارم بو عنایتک عذر نک عهد سندن بخاکله
و بنم زبان شاکسترم بو نعمتک شکر به بنجه شکر ایدله پس بر بیله مصاحبه ادب خلوص نیت
و صفای طوئیله صفت عهده و صداقت تجدید و بیان و ایمانله قواعد عقد اخوت تأکید و تشدید
اندک بعد دمنه ایندی فلان موضوع کلیده ایله بر دقیقه مزوار در اگر طلب کججه قدم
رنجه بیورب افی بوله سن امید در که دنیا ده سبیک مشکور و عقبی و مثاب و ما جور
اولاسن روز به نشان ویردی که وارب دقینه بی بولب کوردی دمنه کذ و حصه سن
افزایب کلیده نک نصیب روز به و وردی و التماس اتدی که هرگاه بارگاه شیر و ادب
اولدیرگاه اسرار و اخبار دن هر نودن خبر دار اولورسه افی کا اده روز به دمنه نک
مانو تو قبول و مجبور فی مبدول قلب تا دمنه نک و فاتی زمانه دک شرط معهودی مرعی و عهد شد
مقبول طوئدی شرطست که شرط را بیایان بپزند و کون علی التسمی و لا یشیر کلوب بپسزدن مجلس
گذشته دن خبر صودی شیر و خن صورت قضیه اول وجهله که قضات عرضه عرضه بشند و شادی
حسن تفریه آینه صیر مادی و تصویب ایندی مادر شیر دمنه نک هر حاله صورت صواب و جوان
و کلماتک آب و تابنه شیر لک انجذابندن حجاب واریلای اضطراب و شرف مال استی التها به



دوشب ابتدی اگر بو باده کلام راسته اقدام آدم سخن درست درشت اولدوغی اجلدن حکم الحق
کام رای ملک ارای ملک تلخ کله کله و اگر احوال و اغاضه رخصت ویرم جانب شفقت و حفاوت
مادرانه مهمل و نامرعی فلسفه کورک شیرایتی قرع ابواب مناصحه میل و محابا و ستر و مدارا رخصت
بو قدر سنک کلام نصیحت انجمن و شبهه شایسته تمت و مظهر ضننت دن دور در و کلام
ناج مشفق درست اولدوغی جهتن هر قدر درشت اولورسه معذوره مادر ایندی
حالی منوال اوزره اولیجی ملک کذب صدقت و باطلی حقدن فرق آینه و کذب و پیچید شردن
و نفوذون غیر قلیه دمنه فرصت بولب فتنه لر پیدا اقله که افهام ناقیه انک تدارکندن قاصر
و ادای مسایبه آنله تلافی سندن عاجز قله شیرایتی مادر مهربانندن درم که بکون بون حاضر
اولم و احوال دمنه بر عین دقتله ناظر اوله که شاید مهم دمنه آنکه حضورین فیصل بولم پس
فوان شیر بونک اوزره جاری اولدیکه رسم باقی اوزره حکام بنه جم اولدیر و جمع عامه دمنه
تفتیشی انده اهتمام قله بر بموجبی زمان اشرف و اعیان و اکابر و ارکان دیوان شیرده
مجمع اولب قضات همان فصل و بر سابق مکرر قلب حضار بجلسدن دمنه حقدن شهادت
طلب اندیر هیچ کسه آنکه بایند بر کل سوبلدی و خیر شردن بر نکه در میان ایلدی قاضی الفضا
دمنه به متوجه اولیا ایتدی اگر چه که حاضر لروک ظاهر حال سنک استقامتک دالده اما باطن اجمالی
خیانتک شفقتی المعالده بو حاله سکا و طایفه میا نند احتمال زندگانی تصور محالدر حال سنک صلاح
حال و مالکک الحق و ادعوی بود که کنا هک افزان و هر که اعتراف ایدوب شرطه توبه و انابتله نفسکی و طه
عقوبت آخرتدن خلاص قله سن و سکا مکردن احدی از احیق حاصل اولوب ایکی مرادک بر سنه و صل
اولاسن یا بود که خلقی محنت شرتکدن خلاص قله سن یا بود که سن بوزندان محنتدن خلاص بولم
نظم زیر کان کوبند کانه مرکب دنی را حست و زبان این سخن بر خلق منت می نهند
گفته اند انکس می رود از و بیرون نیست حال یا بدی باشد که خلق از جور کت می جهند یا که از ارل
نکر خلقی که اهل و زکار همرا و وزند و او را در خود جاد دهند که نکو کارست این زنل
هفت وار هد و رب اندیش است خلق از محنت او را نه دهند و بوزدن غیرای دمنه نوی که
کنا هک اعتراف کور سن ایکی فضیلت غلمی دخی فایز اولاسن اولعقاب بعضی خوفدن عذاب دنیا به

رضا و رب داد بقا و سرای صفای فضا و فضا و عنا و زره ترجیح ایدرسن **تاینا** حسن بقر
 و لطف تغییرده بلا غنک و زبان اور لکن و سخن کسرت لکن و اعنک کور کبی ظاهر کن و هر سواله
 و نظیر جواب لک حاضر کن و هر نکته یدد بید بر اعتذار و قدرت نامیه قادر کن **جای اعتذار**
 جناب انصاف و ایدب طوعا و لا و عا کما هکله اعراض انکله سنک فضل جلالت و شها متک و فوط
 صلابت و صراحتک بنی الانام علی هر در شهور الاعوام اشتها رتام بولب بور و زکار غدار نا پایدا و
 کردار نیک و ذکر جلیل ادا کار قور کردرسن **اعده** مه اربا بقل صیحتن بونکه مکشوف و افصح که
 نیک نامقله مات هله بار بدنا ملقله حیاتن مرغوب و راجد **بیت** مردن کس نیک فرجامی
 بهتر از زند کیه بنای **دمنه** ایتدی سجاده نشینان بحراب تربت کان کانه تیر قضای حد و مضایه
 کتاد و در عتق و **ان** **بعض النطق** مضمیندن تعافل ادب بی حجت ظاهر و بی بیئت باهره
 بر کلمی نفاذ یدشد مشله در فرض این کم سرور مد غرض و بیت حق صریحین مانع اولب جمله کزک
 قلند بنم حجت سوظن واقع اولاب **نکند** و عالمی بلودین و عین یقینله برات ساخت ذمت معاینه
 تلورن کشی کند و نیک بنیان جزم و یقین آخر میتن و مع و تخمینه هدم اتمک نه قاعد شمع
 قوید موافقت نه ضابطه طبع مستقیم مطابق با وجود سر بنم حیاته ظن غالب عوا ادر کن
 و نفوق طع قلی و او کور سر بر صدق و استقامت جزم و یقین و ار کن کد و هلاک بنم سبب ایدب
 قلم بخیر اعلی و اعلی که اولم عند الله نه تأویل ایله معذور اولب **ولا تلقوا ابائکم الی التملکة**
 خطابنه نه طریقله جواب ورم عین الیقین بلورم که هیچ بر نفسک بنم ذمت اول حقیتد که بنم
 ذمتک بنم اوستمه و اردن بس و لعلی که غیر حقتد جایز کوریم و مذهب مروتد اکا رخصت
 بولیم کد و باید بجه روا کورم **بیت** من که خویش را نمی شنایم دیگران را چه سان بکار آیم **نفر**
 ای قاضی بوسور دن قانع داد که اگر نصیحت ایسه بوندن اولی و لاجد اگر فضیحت ایسه قضات
 غیر ناسبد زیرا که هر جا که فضل خصوصاته بر کلمی نص قاطع و سیف صادم متا بسند اولاب
 کلانند هر لغو و لغو دن اجتناب واجب و خطا و سهودن احتراز لازم و عجبدر که حضیث
 قاضی شمد یدک عدالتله موصوف و استقامتله مشهور و معروضا ید غایب بنم شامت بخت
 و نحوست عالم مقتضای هر که بود اقصه و بجانب احتیاطدن مایل و کند و نیک ظنی و سایر



ارکانک کانه عامل اولوب **دین** انصاف استقامتی ملت انحراف و سقامتله باطل اولمشدر **بیت**
 طرب سرای دل هر کس از تو ره و راست **چراغ** دل امید و ارم باشی **کلی** چو تو شکفتست در باجهان
 رو بود که ده خار خا من باشی **قصص** حکایت و دانشوری که قبالة فضل کسری و هنروری انلر و
 توفیق احکام با احکامیه مسجلدر **بو** مسئله ده بو و جهله فتوی بویور لکر هر نقد شهادت
 که سکه یقینله ارایش بر لیه دار الضرب اعتبارده تمام عیار واقع اولمیه هر کس که معرفتی اولدی
 قضیه به شهادت ایلله اکا اول قضای تشکه اول باز داره یتشدی قضات استفسار
 اندو که بخدا اولمشدر اول **حکایت** **دمنه** ایتدی روایت ایدر لکر بر مرزبان و اردی
 شرف ذاتله معروف و کر مصفا تله موصوف **بیت** با ادب جان فنا با سخن دلپذیر **ما** خرد
 و کران با هنر و مهارت **نور** مرزبانک بر خاتون و اردی که حسن لطافتد آفت جان و لطف و ملاحت
 فتنه جان ایدی ای باب حیات کبی نوشی **دهن** تربت نبات کبی شوبرن **دیلا** سی چشم ز کس که بر خواب
 طریقه جعد سبیل که بر تاب **بیت** یوزی صحن ایتدی عارضی اب **فوز** ایتدی کویا ماه و مهتاب **نفر**
 جلال حسن لر بالقله کال زهد پارسا لعلی جمع ایتشدی و رخسار فتنه انگیزن خال عفت و برهیزله
 ارسته قلشدی **بیت** قرار مشق کلدی پایه سنه **کنش** و دشمن کلدی سایه سنه **صویر** عرض
 انمندی کند و زینی که عکس چشم کوریمه یوزینی **بوزن** کوره دیو چشم ستاره **کجیل** ماهه انمندی
 نظار **نور** مرزبانک بلخی نژاد بر غلام بد نهادی و اردی بفایت ناپاک و زیاده نا حفاظ و بی
 باک **نرم** مردم دین سن اول حرام زاده نظر حرامدن منع ایدردی **ونه** اینه سینه سن اول بد نهاد
 زنگار ضیق و فساد دن پاک طورتدی غلام مرزبان مذکورک خدمتند صید جوان
 طپوره نامزد اولب باز دار لقی منصبه متعین اولمشدی **بر** کون بو غلامک تذکر و نظری
 اول کبک خرامک حسنی شهباز نه ر بود **اولب** مرغ دلی اولستوره نیک عشقی دانه کرفار
 اولدی **بیت** با نازین د لغم دیدن بدام تو در افتاد **بسر** مرغ هیاون که به تیر نظر افتاد **غلامک**
 شهباز قلبی اول های اشیانه عصمتک عشق هوا سندن شیشه پروانه کلدی که هر بار یک دعوت
 بفتنه سن صلی کلدی و هر چند که ساعد عفت کرمک دلدی کرمی **ضوری** خلقه و صلی
 دیر تدی و باب مصاحبتی فتحه قصد ایتدی **باز** دار هر باب که افسون و فسانه ی پر ایدب

غزیت بنیبره اول برتی دایره تسخیر دعوت اندی مضیاد لاری و هر چند که اول مرغ ها و ک
صیدی هوا سیله باز جلیله بی پروانه کندی شکار وصال نگاره مجال بولادی بیت بر و این
دام بر مرغ دگر نه که عنقا با بلندست آشیانه چون بوطیخ خامدن باش تمام کلدی و نوید
وصال بحال دن نا امید لاری خبث طینتی و کثافت طبعی متضنا سبزه عرف شرق حرکت
کلب قصد لاری که اندک خشنه تیغ در می خور کان ایدب فضیلتی بایند که مری بر میاد
این پس بر صیاد دن اکی طوطی لب زبان بلخیله بر نه بو الفاظی او کندی که بن کد بانزله
در بای هم بملوک و دم بر مننه دخی بو کالی تعلیم اتدی بند کوردم غیر بدن هلاک
اولدم بر تیغ کون اول ایدر در سرب اول لا یغمره بو اکی کله از بر اندی بر کون مرزبان
برم شارب راسته ایدب مجلس عشرت او تر مشدی باز دان کلب هدیه رسیده طوطیل کندی
طوطیان غریب گفتار شکر افشان لفظ آغاز ایدب همان اول کله بر حکم عادت تکرار ایدیلر
مرزبان زبان طوطی بلخی اما انلر و لطافت آواز و تامل الفاظیله استدلال ایدب و نفات
دلاوری و ترنات عشرت انکیز یله مستانسلر لب طوطیلر حرمه کوندی و خانقنه سبازی
انکه انلر تیار اید و انلر و نقد حاله مقید اولب کورب کوزده بیچاره خاقون زبان
بلخی بیلیوب روز و شب انلری پر ورشه داول دوست روی و دخی خویلی و از منته مشغول
اولدی بیت نفس پروردم و آخر ندیم رسوا ایدم و چه دانستم که ختم خویش را پروردم
القضه مرزبان طوطیلر شیله مایل و مهر بان اولدی که بران انلر و دلپذیر اوزن و بی نظیر
الحان اشمسه نه غم بر شارب و نه میل آرام و خواب قلودی و پر دم انلر و صورت
خوب و هیئت مرغوب تا نا اشمه و تکلم دلکش و ترنم و فحش اشمه نه اینده عشرت صورت
لذت کوردی و نه شارب صحبت کیفیت راحت بولوری بر زماندن صکر اتفاق بلخیلر دن
بر طایفه خانه مرزبانه مهمان اولدیلر مرزبانه میر باد دخی مهمانلر چون بر مجلس خاص طیار اید
طوطیلر دخی اندا احضار اتدی انلر دخی ترنم طریقله اول اکی کله و غلام بلخیدن تعلیم اتمشدری
تکلمه آغاز آیدیلر مهمانلر بو الفاظی استماع ایدجک تحیر اولب بر بر نه بافتند و آخر جابلر دن با نلر
اشاعت ایدب اول حال استغراب ایدند و مرزبان کوردی که یا انلر آتش نشاطی سوزیدی

۱۱۷
و انشراح و انبساطی آسباب بی آرد وندی انقلاب حاله و فرج دن طرحه استعاله باعث بنید و کن
صوردی مهمانلر هر بار که زبان اعتداری بر کارد ایدب حصار انکان محصن آیدیلر کا و کله اولدی
و مرزبانک اینده خاطری غبار تشویش و زنگار دغدغه دن جلا بولدی آخر انلر دن بری که
اظهار حقن جری و واقع حال نکدن میل و محابادن بری ادی ایتدی ای امیر کبیر مکر بو طوطیلر
مفهوم کلامی معلوم صیر منیر دکلور مرزبان ایتدی بلی بیت من ندیم شبنی سلیمان را چه شناسم
زبان مرغان را بنیونلر معنای کلامن بلزن اما نغمه دلاویز و زمزمه شور انکیز لر دن
زیاده تلذذ ایدر رز سزاکو مضمون کلاملر بله سزامید و ارد که بره دخی اعلام اید سز انلر دخی
حق تعالی طوطیلر و فحوی کلام مرزبانه تقریر آیدیلر مرزبان چون اهل بلندن بوجوابی
اشفتی بنم سرودی تلخ و بد حصو کسل اولب ایتدی ای عزیز لر معدود سوز که بو خبر شنیدید
بره و اصل اولدی حالیا چون حقیقت حاله و قوف حاصل اولدی دخی عذر و بهانه بی محال قلدی
برم آیم نمره رسم دکلور که اول خانه ده که بر عودتدن ضلحام صدور بولند اند اقامت جائز
اولب خورد و خواب و اکل طعام و شرب شراب حلال اوله بو گفت و گو اشنا سندن غلام باز دار
آواز بلند ایله ایتدی ای خواجه بز کوار بوجیک حقیقتنه بند مطلعده و اول کا و فغسل
حقن طوطیلر مضمون کلامی مطابق الواقع در بیت مکر بر کون بوزی آیینه خربان کون
اولدی فتوی بینه قریب قلب لغی کندند کرفتار بوی هرینه اولمشدر هوادان کورینیلر دن
اشفته اولدی دماغی و دود سودا سیله طولدی چون اردی عاقبت وز وصاله ارشدی
وصالی اتصاله نمره زبان هاندم مجلس دن طوطی عورتنک قتلنه فرمان اتدی خاقون دخی
اکار سول کوندربا شندی که ای قهرمان کاران بیت کور و کورسک هلاک کمره کورسک امان
تیغ فربانک مضاده نصر قاطعه همان اما بواره تأمل و تانی واجبه و تعجیل و تشابه غیر مناسب
ع متشابیه قتل من که در دست توام را با شرع و ملک و اصحاب علم حکمت جمیع افاضل معنوا و
سنگ دما ده خصوصاً تانی و غریبی واجب کور مشرکه که اگر قتل استحقاق اوله فرصت با قید
و کوعیاد با الله بر سیل تعجیل و کناهک قباله قتل تسبیل اوله بعد نه سیف حیف و تیغ درخ
ذره ندامت تأثیر قلور و نه نامل نلر و سزاکست بهیه کوه ملامت اغلال پذیرا و لور بیت

والتكثير في الرزاق. **بیت** تا بهشتیان کردی آخر کار **بیت** مرزبان عورق اولی و الیه دعوت اید ب پرده التند
صورت حالی بر منوال او زره بیان اندکی که ای شور بخت طیور جسی انسان نوعند دکلدر که انلرک
کلامی غرض امین اولی احتمال اولی انلر آینه کی حربه معیانه ادرسه الحکایت ادرلر باز دار
دخی انلر وک مدعاسنه موافق شهادت ایدر. بواول مقوله کار دکلدر که زبان آور لکله
اذن اعتدال میر اولی **بیت** مکر کناه اینست نتوان کرد استغفار از **بیت** خاتون ایندی امیر
لطفاً یاه بواوری تنفیش و تنغیرده تقصیر و ابیورمه که موجب تأسفدر و بورت تلفت
اما بعد التحقیق شبیه که قتله فی الجمله استحقاق اولی نه محل تردد در نه مقام توقف **بیت**
بندن غرضک جانشه جانانه تکلف **بیت** مرزبان ایندی بومهمی تحقیق نه طریقله میسر **بیت** ایندی
بلخیلرون استفسار اولسون که بوطویلر لغت بلندن کلمات معبوده دن غیر کلامه
قادر لمیدر. شویله که بواکی کل دن غیریدن عاجز اولر. محقق اولر که اول ناخفاظی
دین مرادی بندن حاصل اولیست غرض فاسدنه واصل اولدی غی اهلدن انلر بوکالی تلقین اتمند
و اکراول لغت بوکالندن غیر کلامه قادر اولر. بویچاره نک قلن سکا حلال و شراب زندگانی
بکاحرام اولسون. مرزبان چون خاتوندن بوکالی استدی حقیقت حالی تقصیر شرط احتیاطی
مرتبه افراطه پیشدری. و همانلر منت ایندی تا بر هفت اند اقامت ایدر که تدبیر و اولر
زمانه چندا که سعی ایدر بوطویلرک زبانندن بواکی کل دن غیر بر حرف استماع اندیلر. چون
مقرره لد که عورت اول نهفتدن مبتلا و باز دارک انلر حقتدن شهادتی محض افرادر بوردی
باز داری کورک. باز دارانده باز دندن نیاز بخیل تمامله کلدی. مکر تزییف و انعام اتمان
وردی. خاتون ایندی ای کلن که اگری بویک طفری سوبله کوردکی بن محراب رضای الهی دن
بوز دندردم. و عنان نفسی های معاصی و مشاهی الله و ردم **بیت** هوا غولیه لودیم بولدن اوزدم
و فاسرنامه سینی اگری یازدم. ایندی بویکند و کوزمله کرا تله کوردم. چون بوکالی تمام اندی
فی الحال انلر اولان باز نیز چنگال صحرایب منقاد خون خوار یله چشم جهان بینن چقردی
خاتون ایندی آخر مر لاجرم کوردم و کوردم دینک سزای بود که کورد **بیت** و جزاء **بیت**
بیت شایه **بیت** بکنن بآن چشم که بدین باشد. بدین هر جادو خورن باشد

بند فرمان مرزبان بونک اوزره جاری اولدی که باز دار غدار ی بر دار ایدر عبرت نای جهان
اتدی. بویک کوردم تا معلوم اولاکر بر کسنه بلد و کی سنه یله نعمته جرأت و کورد و کی سنه
علی العیا شهادت موجب بخالت دنیا و فضاحت آخرتدر. چون دمنه کلام تمام اندی تا کلان
علی التفصیل تسجیل ایدر صورت حالی علی هوا الواقع حضرت شیره اعلام اندیلر. مادر شایر
متوقف ایدی کیفیت حاله واقف اولجی ایندی ای بپر بود کلو اهتمامک مژمی همان بواولدی
که بوملعون بدکان اولدی. مقرره در که بعد الیوم انک حیلله و مکر زوال ملک و هلاک ملک
مقصود اولر و بر بعد حال شاه و سپاه تباہ اولب شنز به حقتدر که وزیر مخلص و مهربان
مشقادی اذن نه ظهور کلدیسه سائر ارکان حقتدن دخی اولد و بر بولر زیرا که نفس
خسیر دن فعل خبیث صادر اولر. وطنیت بد سرشتدن خوی بد و خصلت زشت وجوده
کلور **بیت** زبوم شوم توقع مدایرین های طمع مسند که بخشک فعل باز کند. چنین که بانه مفسد
بلند شد چه عجب که دست فتنه بهر جانی راز کند. بوکلام ضمیر شیرده تاثیر تمام ایدر. دور
و دراز اندیشه لره دوشدی. و ایندی ای مادر بکا بلد که بویکند بونک و قصه دمنه یلی
کل زبانندن استماع قلدر **بیت** بکا بوقصه نک سرت عیان آیت. بواقع اولان اولی
بیان آیت تا بن خدی مننه ملر قتلدن فی الجمله معذور اولب دوست و دشمن میانندن ظلمه مذکور.
و غدره معروف و مشهور اولیم. ایندی ای ملک بر کسنه که سکا اعتماد ادوب سنی محرم اسرار
انقر اولان سوانک سرخ اسرار تمییب اظهار ایلک مذہب شرع مروتین حرامدر. و تقدیری
که خزانة دله امانت قولن صیانت اتمک خلاف شمه کوبه کرامد. اما بوقدر قادریم که اول
کسند دن اجازت دلیم اگر جایز کورسه واج حالی خلا یا ایها الیلم شیر بوکار ضاوردی
مادری دخی طور دی کند و منزله کندی و بلنک دی عورت ایدر. شاننه لایق مراسم تعظیم و تکریم تقدیم
انکد تفصل ایندی **بیت** ای شد چون روز کار قهر تو مرد از مای. وی شد چون افتاب صیت
و کشور کشای انواع تربیت و اصطناع که ملک سیاح سنک با بکد بیور مشد. نه مرتبه در پیدادر
و افکار تمشیت و تقویت سلطانی پیشانی حال و ما کلدن روز نورانی که ظاهر هویدا در بوسید
بوقم مقابل سنک شکر گذارلق کافرض واجبا لادامه تا بر موجب **بیت** شکرتم لازید **بیت** روز بروز

انا عاظم شاهانه سلك حقك و زباده و ابراب عوارف خسروانه سنك شانك كشتاده لولا بلك
ايندكاي ملكه اول عواطف ملكانه و مرام پادشاهانه كه ملكه روزگار بويده خاكسار و مقدار
حقك مبدول بويده شدند و مرعوب دخی بويده كوك انوك و طایف شكر بخی عباد اقلداد
مكن و مستدر و بيكدي بوي مقابله سند بجه قوت و مكنه سياسي و منت متصور **بيت**
اولجه فلسفه دل ذكر بخانك قله خريكده بر شکر بخي آنك اما معلوم جهانيد كه شديديك
بقدر الامكان هوادار لوق دايتره سند بر کار و وار و وار و خدنگار لك هواسند خرم مثال
جولان ايندخم الان دخی اميد درك ملكه زمانك فرما عظيم الشانه اطاعت و اعلان كرن
عظيم الجنان بر مينان ايدم ماد خبر ايندي **بيت** بنياد نهاده جودمان از انكم نام كردان
وما الانعام الا بالانعام ملك اول زمانك نقشه غصه سن سكله در همان ادب بوسه ساير اركانك
پنهان و سكا اعلان امتددي سخي مت هتكه المشدك كه شتره نك خيم فواردن انتقاي
بايند شرايط سعي و اهتامي پرنه كوره سن حاليا خوات و صدق بوجديت مقتضاي بود كه
اول و صدي و اخلاص بپوره سن و خدمت شير و شتاب ادب بويابده هر كه اشتدك و مشاهد ايدك
درست راست كم و كاست خاك پايه بنشد رس و الا قريحه كه دمنه پرفتنه مكر و فربه
كندون بند و بلادن خلاص قله ملك منشور حيا ته طرازي زادي چكوب قل و سياستند
وازله بوقدر برجه مقرر كه املك انش شتره بجه خانه دانك اوجا غنه صوفيه كرك وادني عت
و بهانه اله و جزوي قيون و فسانه اله بجه خانما نزل عباد فنايه و پر سه كرك على الخصوص اول
كندرك بويابده بر كلام سويلد و آنك هلاكه سعي و اهتمام يلديل غار لوق و غزن پردان غلغله على
التمام عرضه بيق انتظام اتسه كرك پلنك ايندي كاي ملكه بومهي انعام بيم دمت اهتمام در بومنه
دك كتم شهادت اقدام بوجهتد ايندي كم ملك دمنه غدارك حقيقت حالندين خبر دار كلدی
اكر اول زماندين بوقضيه خوض ايدب واقع حال خضرند عرض انهم چون دمنه نك حقيقت مكر و
ميكردنه و قوف و كيفيت غدر و خدي غنه اطلاعي بوعدي ميكن كم غرضورند كلام نصيحت انجام غرضه
محول اولب موقع قبول بوليدي حاليا كه بجد الله پادشاه احوال دمنه كراهدن في الجملة اكا هدر و
مهي ك فائدين صلاح حال ملك و ملكه عايد در مهمل قوف بجه ميستر خصوص بويكاي كه اگر هزار

جام اوله ملكه بر ساعت فرا غنه فدا قلم هنوز دمنه اولان حقوق امتك بيكدي برين ادا
متصور كلد **بيت** اكر ببرد و جهان نشي بيا كنم بوي هنوز در دجهان شمسار باشم بستر بستر
مادر شيرين ديوان حضرت شير كلدی و كلبه و دمنه نك ماجرا سن بجه كوشن امتددي جمع و شتره
تعبير دلدن بره نر ايدب على و لاشهاد اول شهادت ادا كلدی پلنك بوجيه افواه انا من
منشور السند خاص و عامد مشتهر و لوق سباعون اول ددني مجسد كلبه و دمنه نك
كلان اجتماع ادب انوك احوال نك و بده مطلع او لمشدی پلنك شهادت موافق بون خي شهادت
ايد رن ديود ديوان اعلايه بر كنه كوندري شير امرا ندي في دخی احضار ايدلر اول دخی زندان
اولان ماجرا على باجری اكا بر و اعين ميانند باسها حضرت شير على و جه الشهاد اعلام و
انفا ايدی ارباب جرح انك شهادتني قبح ايدب ايندرك چون كلامك عرض ايدد كلد بچون ادا
شهادتد تاخير و اظهار حق تفصيل ايدك جواب ويريدي چون بر شاهد احكم نابت اوله تذيب
حيوان بلا فاين صواب كوردم شير انك جوابني پسند ايدوب بعد التركيه و التقييد بوشهادتله
دمنه سياست لازم كلدی قضات دخی اول حكلي امضا ايدب كافه و خوشدن عام و خاص شتره
ايچون دمنه و قصاصه اتفاق ايدلر **بيت** هر بخردي كه تخم ازار بكاشت هتكم در و بر عقوب
بوداشت شير بويدي تاد منبوي حكيم قيد ويندايدب حافظه سي بايند شرط احتياطي جدا فراطه
بشدر در و طعام و شرابك منوع اولب كوشه زندان انتقوج و عطشه سرطان بجه جاني اول
پيچان اولدی و اندك حيات و جنايتك شامتند روح خبيثي دوزخ زندان زندان دوزخ
روان اولدی و مضمون **نقطع دابر القوم الذين ظلموا** انك شاندين مكشوف و عيان اولدی
بيت خاني صناكه بخوردان اولد يا كسيلو باشي با بر داره لور بوندين معلوم اولور كه تكاد لوك
عاقبتی و خيم و غدار لك انجام ديم و امر لري هلاك و سر با ملدي نك خاك در **نظم** هر كدر
راه خلق دام نهاد عاقبت هم خوردن بيلم افتاده شاخ نيكي سادت آرد باره كل بچيد كسي كه كار دبخار
چون يقين شد جزاي نفع و ضرر نيكوي كن كنيكوي بهتر **باب سوم**
احكام اصحابك و فايد موافقتي و منافع معامدن بيان ايدد ملكي بر عهدا ايندي اي حكيم رباني معلوم
اولدي اولد و مستلرك دامتاني بر غار فتنه سازك انتق غر و افساد بيله خانه صداقت لري بر باد

سبت کوه و بلاد دیر بود. نا انکه از عمر خویش سیر بود. مطوفه محقق بلد که اول کراخان بادید
حرفی کند بند نصیحتی که طریق صلاحه کتوبه مک متعسر و در سن پنج و ملا متله جاه غفلت و جهالت دن
خلاص ابلک متعذر در شهر هر که در بند کی خرافات و مشعل از بند غم خد از آرد و هفت خیا
هر چند که زمین دلت اندک صحبتند عزت نهال دگر قاید تقدیر رس بدین کسب
زنجیر تشنه یول کام ناکام جانب دامه جگر می خور ای بی بصر من می روم او می کشد قلاب لاله الله
دکلی کبوتر ترک خرم ادب و اختیار دامه جزیره اندک همانم که شتر تامله دانه او سندر
کرداب دام شباک بلایه دوشد و مطوقه فریاد اندک که بن سرحد می که بغیل و شتابان عاقبتی
خراب و و تامل و تانی برامه ارتکاب خلاف رأی صوابد بیت طریق عشق پر آشوب و آفتست
ای دل بیفتد انکه درین راه با شتاب رود بخون شتر و مدفوع کلو کوه یول ویرد کوزه بخون
بی تحقیق طریق بومضیق عمیق کوزه کبوتر له صیوت و بخت مسو اولب هر چند که کز دل
سلامت و اندک نرند است اندک فایه مند اولد و دام کی جسمی سر سار چشم اولب چند انکه
خلاص کوز تیلر چاره بولد و بوانده همان صیاد و انان کاذن تیو چتر که کیندن جتبیغ فراوان
دام طرفه روان اولدی تا صید لری قید ضبطه چکب غنیمت کرانه فرحان و شلامان منزلی جانب
روان اولد کبوتر لچون صیاد جلادی بوشابله کوردلر طبطاب و اضطراب اغاز ایدب هر ی
بر سبیل استقلال کند و خلاص چون پروبال آورد و مطوقه استی ای عزیزل هر کوز علی حده کند و
خلاص که هتاید سز بریز کر حالندن احوال و غفلت ایلر سز بوضاقت علائق دکلدر و صراع وین
چنینانه شرط بارانست مذهب فتوت و آیین رفعت صدق صادق اکادم که محبت مخلصند
استخلاص کند و خلاصندن احم بله و هدم قدیمک مضمی کند و مهمندن مقدم کوره نه که
اولدی رفیق بر کشتی روی درای کشتاد بکند لری و بر بیله صدق و داد و کلا اعتد و ی
ایدر لری ناکاه ساحله قی بر بریده کشتی لری شکست اولب کسی خجی جاب کوی روی به دوشد
کار در باده بر شاور که صفت سباحی در سر ایشدی نیل و کوه اندری میان آید کوبه کوه خال
دورق مار کز و ن دریاه اندی و اول غریق لری استخلاص هت لیکن ایوب هر قفسه که خلاص منی
طوفانندی فریاد ایدب ایشدی بیت و کز اب بلاد قوی زان خلاص ایتار و یای خضرینا کز سز

سزده بوقت یوغنه که نجات یاری کند و حیانت کردن ترجیح ایدوب احباب قیدی کند و نفس کردن
تقدیم این سز باری واجب که فوکر معاونت و موافقتله قوت این سز که شاید بوحرکت کتبه
دای برندن قلاب جمله کوز خلاص او لمر سز کبوتر لفرمان مطوقه سمع و طاعه دیوب
علی الجله بقدر الاستطاعه قوت ایدب جمله قلدیلر اول جله یله دای کتوب و واز
کلب بر جابه متوجه اولدیلر صیاد بوحالی کور جک فریاد ایدب تیو چتر سکرندی و عاقبت
درماند اولب بر کوشده دوشد لری کوزن هوا به دکوب عقب لرغنه کندی زاع و باحوالی
اول کوشه دن تا شایدب کند و یله اندیشه ایدوب ایشدی عهد بعید و نده مدید کر کرد
تا ب صورت عجیب کتم عدم مدن عرصه وجود کله بن دخی و واقعه اماندن این کولم
اولی بود که انلر عقبه دوشب عاقبت حالدی نینه منتهی اولورلم و بوجزه سربایه کار و
ذخیره و زکار ادب وقت احتیاج بنای مورمه دستور العاقلم بیت بر روز تجربه
روزگار بهره بگیری که به دفع حوادث تر بار ایدب پس انلر پیت دوشب پروانه کلدی مطوقه
اصحاب یله دای کبوتر باوج هوا بال استیجی الله و حبب متصل کندی صیاد حویضی خوش چشم دخی
طمع خام و الم فقدان دامه عقب لرغنه دوشبیدن تفقدله حالدن رتصد ایددی مطوقه
کوردی که هنوز صیاد انلر صیدی صددن در وقت طامعه سی اقتضای کده هیچ
بر خطه طور میه او ترمیه تا انلری هر قند کدر سه بولب له کتور میه یارانه متوجه
اولب ایشدی بو ستیزه روی و جفا خوی طمع خام و جهد تامله بزی صید ایچون کمر قصدی
میان جانه شویله بنداشند که دایر شفت و مر جندن هزار جمله طشر کمتند تا انک
شخصی خیشندن بعید و چشم بیچندن نابید اید و لیا فز بر دن نا امید و لمر صواب بود که
ابا دانقل طرفه اوچه وز و صحرای قویب با غلجانبه بال و بر اچه وز تا نظری بر دن منقطع اولب
قطع امید اید و غیاب و خاسر و منقطع و منکره منزل کد کبوتر مطوقه نکه انا ترمه موافق حرکت
اغاز اندلر و کشت شت و هوای محار و از کلی باغات و عمارات طرفه پرواز تبدل صیاد بیچار چون
الری کور ز اولدی کبوتر اوار که بر زمان حیران و سرگردان اولب عاقبت خیف و دریغ و خرن
بلوغ و حسرت و اندوه و خیمت ابو جمله دوشب طامعه کلدی زاع همچنان کبوتر ل عجبی روان

اولی تا انکه کیفیت خلاص معلوم ادب بحکم **السید المظفر** **بیت** آنی اول نوع واقعه نک
دفعه و انجلین غائله هایله نک دفعه ذخیره قله **بیت** عاقل آنست که در بحر بی نفع
و ضرر زحرفان دگر بهر خود بر دارد هر چه دانست کزان نفع رسد بستاند آنجا زوی
ضرری هم کند بکار **بیت** کبوتر یکین کین صیاد دن امین و الحق ربقه دامن رقبه لرین
استقلال مطوقه مرا جفت اندر او خردمند راست تدبیر مسبار فکره اول امر غورنی
خوش و تقدیر یابد بوردی که بی معاونت یار وفادار و بی مظاهر صدق و خرد کار بکوتا
دشوار دن قصد کنار خیال بحال و کارنا هنجار در **بیت** بی همی این کار بستن برده بوقفا
قرب زین نام بر موش پزهوش و اردر که بنه صدق و صدا دعوی دن خواص دن مزید حسن
و فایله اختصاص بولند و چاره ساز و منم پروان نقد سائر خلایق دوست نواز دن فوط
استیاز له ممتاز اولند **بیت** رفیق مخلص و یار وفادار و فادار اولی اولند اما کار **بیت**
لا ندید که انک جنبه شتاب این وز و توایا بین پوز سوز و ز که شاید انک مدد کار لغیله بو
بند بلادن رهال ویر و بیکر دایم خاطر دن احسن جو او ز خلاص پوز کوستر پس اول
ویرانیه که موشک خانه سی انک حوالی سندی تزلزل و تزلزل مطوقه سوراخی قننه کلب ستر اتم
حلقه در بر ادق تحریک ایلدی موش پزهوش او از مطوقه کی کوش ایچک خورن ایدوب بی اختیار ظفر
کلدی چون یار قدیم بسته بند لا کوردی جوی خوانا به دین گویانندن روان اندی و دود
آه در آلودی جگر بر ایندن آسمان کور جایتدی **بیت** چه حالست این که بی بیم چه حالست
درین حالت شکسای محالست موی یاران چه سان فارغ نشیم جو یار خوش دل بر بندیم ای یار
وفادار و ای رفیق غمگسار بجهیل یله بود ده مبتلا و ز وسیله یله بو بند کفتار اولد وک مطوقه
جوابی ردی که چون انواع خیر و شر و اضاف نفع و ضرا احکام با احکام قضا و قدر و فرمان و آت
الاذعان خالق القوی و القدره منوط و مربوط و شادی و غم و صحبت المدن هارم که کاتب
قدر بدن دیوان خانه ازل جفا القیم واقع اولمش اولد لابد در که عرصه عدم دن منصفه و جی
کله لاجرم انده احتراز نه فایده و در و اجتناب بی نیل اولور **بیت** چون قضا و قدر
چکله قلم بنده یازدی بیخیر میر علم کاه اولور که حوادث تقدیر سرو آزاد این اور ز بیخیر **بیت**

بنی و یارای قضای بانی و تقدیر یزدانی و ورطه بر اغوب دای کوستر پیوب دای کوز من جلوه کر
قلدی با وجود که انری تانی و تأمل و تصبر و تحمل را خاداد **بیت** تعجیل و شتابدن زجر و تهتک
اضطرار بن حرم ایدم مقید اولیوب دست تقدیر دیدن عقل و بصیرت بر میل غفلتله خبر و شتر
رای و رفیق کدر جهالتله نیر قلبا هر کار جمله مری بند محنت و دام بلیته گرفتار اندی
موش ایتدی ای عجب که سنی مقول کسسه بو حشر و فاستله و بوحس و کیاستله نازله قضایه بقا و
قلیه و تیر تقدیری سپر تدبیر له باشند صاومیه مطوقه ایتدی ای دیرک بوسوز دن
فارغ اولد که بن کل انکه زور قوت و عقل و بصیرت و جاه و دولت و هنر و فضیلت و بیسار
و ثروت و مکنات و غناده و الما صلی جمیع اسباب دولت و امور دنیا ده هزار بار بندن
وسدن زیاده اوله لایقیشانی احکام از لایقه دست رقا و رفیق و مساعد تقدیری پنجه
تدبیر له بوردی **بیت** **لا راد لقضاء ولا معقب حکم** چون قاضی نافذ الامر قضا قباله ارادق
قلم مشیتله امضا ایلیمه قمر مادن ماهی بحر سمایه ایر کره و ابج هوان مرغی هاویه نرایه
اندور افراد آفرین دن هر احد مجتمع اولسه امر قضای دست تضر قله رد و حکم قدری دیوار
عقلله سد ایلک تمنع در **بیت** انکه هر نه یازدی دست تقدیر اولنم تا ابد بر نقطه تغییر
اولا جقننه او ور داد و بیداد کرک کوکلی غمگین و دت کرک خاد در لسه برار بهر عالم
اچنه این مزبور حرفی که نه سوزینه ایل صا و اول اول نه آتین ایل محو اولور اول نه یازدن
قلور کو زیا شلی تر نه باد آه ادر اورا قی ایت **بیت** شویله بل کجریان فرمان قضا دانا ی
کامل نادان جاهل ایله یکسانند و میدان تقدیر و کدای حقیر انشان سلطان جهانله هم
عناندر **بیت** بزور و زور نشاید رد احکام قضا کردن بی زبیکسی و ادر قضایون و چرا
کردن **بیت** زینک ابتدای مطوقه ملول اولمه کوکلی خوش طوت که هر خلعت خلقی که خیاط قدرت
مقراض ایدتله ملازمان عتبه عبودیتدن بزنک قامتنه راست بجه کرکسه کوبانی زر رشته
دولتله راسته و کرکسه دامانی طراز محبتله پیراسته اولای و شبهه محض عنایت و عین کرامت
اولی مکرک عنایت مافی الباب کسسه امله کند و حقیقتنه واقف اولیه و آنک ضمنتدن
اولن لطیفه خفیه عارف و لایق بومعیند بوردی **بیت** بدر و صاف ترا کار نیست

خوش در کش که هر چه با تو کاره عین الطافست **نور** که در کش که نظر جلیلند اندک بی حضور اولور سن
نظر فیتنه صلاح حال با آنکه اولور سن که در مشله **نور** صفا نبین جفا سر سیرد کله و کل
راحت خار محنت منصور دکل **مصراع** بسامد که در حق نامراد بها **نور** چون ریزد
بفضل بر اصلی بقید لید بره تقریر اندی دامک شول بند لیرن که مطوقه آفکله متید ایدی
کنمکه مشغول اودی مطوقه اندی ای بهر بان اولی ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
انگروک مهندن جمع ایدوب بعد بنم بند می قطع ایله **نور** انک کلامه التفات قبول کارنه
مشغول ایدی مطوقه بنه تضرع اندی که ای نیرک اگر بنم رضام طلب ایدمک و حقوق مودت
وسابقه الخوف کوزه درمک شرط بود که اولی ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
دان جاننه اولور سن **نور** ایدی ای ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
یترک مکر سنک کذو نفسک حاجتک یوقده اولی ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
آبداء نفسک نکه سندن غافل می سن مطوقه ایدی بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
مشغول بنم نامه یاز لوب انلرک تفهه حال لری ذمت اقامه تقویض اولمشده اولی ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
بونلر بنم رعیتیم بنم اوستمه حقلی ثابتند **نور** اول سیدن که بن انلرک مقتدا و سر داریم بنم دفع
انلرک دستد حق وارده بعد ما که انلرک عینک حقی رعایت ایدب انلرک معاونت و مطا هر بینه
میلاد صیاد جلا ددن آزاد اولدم بکادغی انلرک لوازم حقوقه التزام ادب مهترک مرا سمن ادا
انلرک لازمه هر پادشاه که کندی آسایش طلب ایدب رعایای بسته بند بلا قومی را کوره از زبان
مشرع عسری تیر و دیدن دولت و سلطنتی خیر **نور** آسایش ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
خویش خواهی و بس **نور** ایدی پادشاه رعیت بینند جان منابه سنده در برین و دک
منزله سنده در و نر تده بسا ولی بود که اولی ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
اوزره اولافساد اعضاء چندان ضرار ریز و اگر عیاد امانت فساد مایل اوله سلامت اخرا صلا
فایده ویرم نه که صاحب بنوت کبری که خوب عیب کیندن معرا و برادره **نور** میور مشده **الان**
فی الجسد منقعه اذا لم یحک **نور** **ففسد الجسد کله الا وهو القلب**
بیت چاکران که کوشونده غم از سر شه مباد می که **نور** مطوقه ایدی احوال در که او اول بنم

بند لری قطعه اشتغال اید سن آینه خاطر که رنک ملال و تیغ دندان که شایبه کلال متطرق
اولی یارانک خلاصی بامد کاسل و اهل اید سن اما چون بن بسته اولم تیشه
دندانک نقد شکسته اولور سه و ملالک نر کلو کال بولور سه مقرر جریم نیم جانبد
تغافل کاسل قلبک کرک و ضحیر که بنی قید و بند و قومعه جوار و رخصت بولسک
کرک و دخی چون هنگام بلاد بر بر مرله مشار که موافقت واقع اولدی شرط حقیقت
و فوط مروت بود که وقت خلاصه دخی موافقت اوزره اولوب حق مرافقتی رعایت قله **نور**
کشینک لری غمخواری کرک **نور** بلاد و غصه دخی یاری کرک **نور** صفا وقت چوقه بولور کشتی ایدی
بار اولدی که اولم وفادار **نور** موثر ایدی بی عانت اهل کمیت و عقیده ارباب فتوت بود که سیرک
بوخصلت حمید و سیرت پسندیده نک فایده سی غایت چوق و نمرانته نهایت یوقده
جمله دن برسی بود که خلقک سنک حلقه اعتقادی اشتداد و ازدیاد بولور و رعایانک
کمر و مر و کله اعتقادی بهر و مستحکم اولور **بیت** دوستی را چنین کسی باید که اند
کار بسته بکشا **نور** بس زینجده تمام وجهه مالا کلامه اولی ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
ایدب بعد کردن مطوقه دخی بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک چون موثرک کاری تمام اولدی و می
مرانجام اولدی مطوقه جمع کبوتر لره **مصراع** ده خوشک و لب نشنه و چشم تره **نور** ایدی ایدم بوبار کراخی دفع ایله و خاطرک
و شهر سلامت دهر لره امن و مطمئن آشیانه لره کتدل **نور** دخی سوراخه کردی چون داغ
زیرک بوجان کردی و بند دای تیشه دندانله کسب جبابک استخوانی ایدم حس اقامت
مشاهد قلدی عن صمیم القلب انک محبت و مودت و رغبت اندی و انکله صادق موافقت
نعت جسیمه و غنیمت عظیمه بلوب کند ویر ایدی بنا و کبوتر لره واقع اولان و قایم دایم
و کلم لاجرم بوجایین پیر صافی خیر و صاحب بی که وقت بلاد ظهور و هنگام محنت و کبر
اولا مصادقتن تا کو بنم **بیت** که قند بولور یار وفادار **نور** بولور که کوفه لدار غمخوار
چکاندن کچه چوقه در یار سنک یارک چکاندن کجا یار **نور** چون کافون در دندن و آرزو یکی
جوشده اغاز ایدی آهسته در سوراخ موثرک **نور** زبان نیازم اولی ایدی **نور** موثر ایدی
کیدم **نور** ایدی بن کتم که بنی نغم میاند مهمتم بر مهمت ضروری سببیل خاک پای

یوز سور مک استم بوزیک بر موش نیز هوش ابدی روزگار گمراه و سر دین و ایامک نیک و
بدین بچوق کور منادی دادل موصفد کوز کا ایچون بنده سورا خلد آماده قلوب هر بر سندن
آخرو راه امتدی و هر واقعه نکه علاجه قبل از وقوع اهتمام ایدب هر کارک یتمازی مقتضای
مقامه کوره اتما به بستند مشدی چون نایغ ایدر کن بلدی زیاد بی حضور اولیایندی ای
نایغ بر مردن بین المشرقین اراغ ایکن طلب مقاربت به با عتد ادلی و میا نر د کمال بیایندن عیری
مناسبت یونکن مصاحبت احباب در سبب حادث ادلی نایغ صورت حالی بیایندن نهایتنه
دکی حکایت اندی و کبوتر لرختند آنکه حسن عهد و وفا دار لغنه اطلاع بیان ای
ایندی چون کوردم که اوله بچاره ل سنک غایت و معاونتک وسیله سیله دام مختندن
خلاص اولدیر و مصاحبت و ملافتک رکبتله اول و در طه عناد درها اولدیر سنک کال
وفادار لغنه و نهایت حق کنار لغنه جازم اولب و فوریت و خلوص طریقت و صفا نیت و صدق
عقیده باب سعادت مابکد غانم اولدم تا فوط غاصتله شرط غلطی نه کتودم و سنکله
هشتین و هم اقلب هر دم دعوی و داد و اتحاد دن دم ادرم و خار بیانیت و غالفی رکبتله
مصاحبت و موافقت کورتم بیت دایم بسوی قوسی دل نگرانی حال دل خود با تو بکنیم
تو دانی موش ایندی بنم تو غله سنک جنسک میانند مصاحبت بزم شریعتی و سنهی و محظور
در سر بر زور و بر لم معروف بنم فکر و تدبیر لم مشهور یکن مابینم ده احتمال موافقت
دائرة عقلد غایت دور و مجور در بیت سبازاد تو سودی جز زیاده جان نمی بینم
که بعد المشرقین آمد میان مادرین سود ایوری وار صوقد مورد که برفتنه حیران کن اولم
پیرامنه دکنه که استحضال محاله استغاثتک همان بر تیر دکی پورتک و در اید آت سکر تک
و تار عنکبوتله عتقا شکار اتمکدن و اتفال صاحبک مال عالی پیدا که احباب و اعدا میانند
رسوا اولدیر باب غفل و اهل فضل قند کندی جملین آشکار اتمکد بیت ایندم بر قصد
شکار دکر یکن کان صید که دیدی بشکار تو نیاید نایغ امتدی موش بوسون فاموش ایکن که اصحاب
هت ارباب حاجه باب رحمتی سدا ایلر و اهل رفوت در کاهنه پناه ادنی بدخوشن تله رقیلر
بنحوادث زماندن بوبار کاهه پناه ایدب و قایع دوراندن بولجا ارباب رجابه النجا

ع

ایلم بیت جز استان قوام در جهان پناه نیست سر بر این در حواله کاهنی نیست
چون حلقه که بوسعادت بانه لایم اولدم و دولت کبی بوجرم کرم حرم حرمته ملازم اولدم
نذاکله که تیغ جفا و هندن سپر که بونیتد نایوزد و ندریم و محالدر که تیغ جور و ستم
زخمندن کان کبی بر جانیه دخی مال اولب کز کبی بوهوادن کردیم بیت کبر شمشیر
سیاست می نواری حاکمی و بر بشیرت غلامی بدیری بند ام موش ایندی نایغ کرم اولم باب
جلا بنم جانیه ایچمه و دام زر قریصید ایچون دانه نریب صایحه که سنک بنی نو عکک
طبیقت بلور کن سنکله مصاحبت بکا عظیم شیری در و چون مابیند جنسیت و قدر بیت
غراب البین سنک صحبتکدن احتیاج بکافری نیست بونک بر که بومقتضای قول حکیم
مصراع روح را صحبت جنس غایب بیت ایلم سنک مصاحبتکدن کمان سوهان عمر و آره جانور
غافلدر مکدن بر آن امن و اطمینان بکا امکان دکلد هر کسه که بر شخصه صحبتکدن لیکه اذن
این اولمیه اولد قاصیه مبتلا اولکه اول کبک دری اولمشد نایغ ایندی نه کیفیتله
اولمشد اول حکایت موش ایندی روایت ایدر کز بر کبک دری برک و امند غرامه
کلمشدی و آواز قهقهه و صدای غغله سی سامعه دهر و کنبه سپهر طین و ولوله و رنشد
فضای الهی بر باز شکاری و چرکن و اوج هواده اول حواله کز بکر کن با مری کبک خرامند راست
کلبه آواز قهقهه سامعه سنه و اصل اولور لوح خیال یان طوح مصاحبتی مرثسم اولب
للاصل جان و دلدن انکله مناسبت مایل اولور چون سیلاب بخت باشند اثر خاطر نه
واندیشه دوشتر کون عالم هر شخصه بخدم مناسب و بر حرم مصاحبتی با ضروره واجب
تا ایام دولت باری و هنگام بکشد غلکاری اولب حالت صحت و بخلی مصاحبتدن صفا
و وقت مرصده روحی و انتیل شفا بول معنی مزجیده مثل مشهور دکر السنه ناسد
مذکور در هر کوی یا رب و پیوسته بیاید بیت ایلم نکتد و اید بوبیت همیند کز زاده خاطر
خریند بیت جهان هر کک که یاری و قدر درخت عشرتک یاری و قدر بوبیت بوبیک بر یار
خندان روی خوش رختان و سبک روح و شیرین گفتار در قلب بکوبم و غم اولور سه چنین
ایسک صحبتله تازه و خرم اولور و سینه ده نه قدالم اولور سه بونع هدمک الفتی شرح

و بزم و لور **نظم** یاد کا بد چو نه باری باید باری بود که کوه ز کار مر کشاید هر که حال خویش تن
 بناید ز این دل غبار غم برداید پس آهسته جان بکشد روان اولدی کبک نا توان باری کور جان
 عذر کنان بر سنک شکافه بنیان اولدی باز اولد سو باخ فرسند زو لا ندی و زبان نیاز کی نیست حالی
 تفرقه آغاز اید بابتی ای کبک سوا تو امانت الی هذا الان سنک خضای لکدن غافلدم و سنک
 و خور کالایک کا مستور دل و غی ابدن غمیده دک واقع اولان تقصیرت معذوردم لاله صحن
 اواز قهقهه کد حاسطه سیله کوکل نشاط تازه و روح با نسا طبی انداز حاصل اولوب خرام
 دل فرمیکه صمیم جان و دلان مایل اولدم سدن التماس ده برین کمن بعد سدن توفی هر اسامی تب
 بنما استیاس این سن و وحشت و خشیت قوی کمال اخلاصه استانه اشیا نه اخضا طو این
 که برکت مصاحبتله بیگانه لک یگانه که مبدل اولور و شجره و دانه مراد و در **بیت** غلظت
 محبت که ارفیوه مقصود هر چند کسی پیش بر آید کبک زبان نضغ و اعتداری در کار ایدوب
 ایتدی ای قهرمان کامکار لطفا یرب و غلظت کوکلی عفوک بشارتیله شاد ایلله و بن سکنیدید
 حزنله نظر ایدوب رحم الرحمن جانین یاد ایلله و کبک آخر غمی شکار اتمم فرض ایت باشک
 صدقه سی قوشی جانم ازاد ایلله **بیت** مزد دیدار تو هیاهات چه فکر بیت خطا مرد و جل
 تو غنا الله چه خیالست محال هر که که اتقوا برب بر یله امتحاج قلله بنما سنک میانکن مصاحبت
 اول زمان بیا اولور و هر که سایه و آفتاب سیندن اقترا و ازدواج اوله سنکله بنم مایمندا
 مراقت اول وقت وجوب اولور **مصراع** دین فکر کرد که بجای غمی رسد با ایتدی ای عزیزم سدن
 انصاف ایلله که بومر یا نلوجه نه غرضیم و لا که سنکله تطف و مدارای مستلیم اوله نه چکالمن کلال
 و انقلال و ار که سنک امثالک صیدندن عاجز اولم نه منقار من کسور و انکسار و ار که کندی طبع
 نکازیدن و فرمان قلم همان بود یونین غیر کد کد که سنکله مناسبت و مصاحبت سودا سی موافقت
 و جمالت غنائی کامر و محبت با غنا اولدی و سنک ترغبات مجیدک و حرکات دلفریبک
 قماش سیله دل بی غمده میا و محابا حادث اولدی اگر چه که با سنکله مصاحبتن فواید بسیار
 حاصلد رسکا دخی غمده من سیندن شافع بی شمار مواصل در اول بو که چون بنم انبا و جنیم سی کور و کور
 زبیرال حیاتند بر و شروم دامنکدن دست تقدی و کوتاه ادیب پیرانکه قدم تنی در از اقیه لروکا

دیده حوصله نظر ایدب چشم رعایت سندن پوشید طوبه لر و سن بیک و خرم فراغت خاطر له هردم
 اطراف کوهی طواف و انکاف شنی کشتاین سن تا نباسی اشیا نه القلب منا هانه بر کوستم تا جایگاه
 منع و آرامگاه و صعد ما کن اولوب بنی نو عکد جینیانه سرفراز و اوقانکدن رفعت در جاتله
 ممتاز اوله سن تا لثاسنک قبیلکدن شانکه لایق بر محبوب صورت مرغوب سیرت موافق جفت بول
 سکا تو ذریع ادم ناست معاشرته در اغوش و محنت غریبی فراموش ادب روزگار کی حضور و رفاهیت
 بکوره می **بیت** نه از زمانه جفاونه از سپهر لال امید حاصل و جام مراد مالامال کبک ایتدی
 سوا یر غان سن غان اختیار طویر سنک قبضه اقتدار کن در سنک رعایا و خراج گذار کن
 بری بن بن مقول که سنک اهل اوقا اسهو و ذلت و خطا و غفلتدن خالی اولوق احتمالی
 محالده اول وقتکه بن سنک حسن التفاتکه استظهار ادب سنک لطف و عنایتکه امیدوار
 اولم یکن که بزدن بر نادره صادر او که خاطر عاظم مخالف و مناج مبارکه ناملازم کله لاجرم سر غیبه
 غضب خداوندی ساعد عهد سابق پور سه کرد و تیغ خشمه کردن رفیق موافق اور سدر کن همان
 اولی بود که **بیت** قلب بسند قناعت بوریا سن کبک دنیا که عزت بلا سنی که شرف خلق بن نشد
 عزت اختیار ادب ملازمت بارگاه حکامدن که مستحق خطرات کی در فرار ادم **بیت** ناشای
 یخ خورشید خند خودی بنیم همان بهتر که چون سایه پسین وار بنشینیم با ایتدی ای پادشاه بر نفس که
 درک دوست مشاهد عیدن نابینا ده و هر زشت که دوستدن صادر اوله بغایت رعنا و
 در **بیت** زهر تادوست چه داند فکر عیب تادوست چه نداند کبک هر بار که زبان اغنا
 بکاز و ذکر بهانه یکر ایتدی با نغنا بلده شافی جوابلد و دلیر برضیعتله و مغر خادله و خطا
 قیاسله و عهد و پیمان و وعد و ایمانله مؤکد نضغ و التماس لاله اول مرغ دبدی و دام صحت
 نام ادب محصل کلام کبک عشق قلنددن مرغ و حشمت از عاج و خواه و نا خواه خیردن قیلچر که
 سوراخدن اول ساده دط اخرج ایلدی چون طشره کدی اکی یار بر برین کنار ادب تکرار بنای مکتد
 سو کند بسیار و تا کیدات بی شمارله حکم و استوار ایتدی پس یازانی غر و ناز و اکرام و اعزاز له
 اول مقامدن کتوب اشیا نه سه کتوب اول سکون خاص و نشیمن و نعت ایام کمال اخلاص
 و اختصاص بر بر یله الفت و استیاس سرتار چه حال برج کون و سوال اوزر پندی کبله دری بازدن

واعتباری کورجک تکالیف تکلیف ن بری و کستاخانه اوضاعی جری اولی نابرجای تکلیف و ناهواره
 تو و تو تقریب بخند و و بسبب خفته را در اولی باز عالی همت اگر چه که بیکل بود اوضاع عندک اغاض
 ادب آب غفول دیوان جرایم ندن خط سهو و خطا سنی محو ایدری اما شکر کینه نیام سینه سندن
 جایگیر اولش و نهال غضب زین قلبند رسوخ و استحکام بولشندی اتفاق بر کون مزاج باز
 ضعف کلی عارض اولی بر مرتبه بر واردی که طوبه ایچون پرواز اندن قالدی ناچار اولی صباح
 شامدک و اول کون اختتامه دک اشیا ندن سن قرار اختیار قلدی چون کچه اولدی حوصله
 غدادن خالی و اتش جو حمله کافون درونی مالی اولی نفس سیمی نهاده بار نه مرکزادی حرکت اغاز
 اندک کیک ایچون سینه سندن اولی کینه درینه که هر دو در فاصله جمع اولشندی باری خشم اولدی
 ادب هر چند که ناصح خرد صورت عهد و پیمانی منصفه نظاره جلوه کردی کوشه چشم قبوله
 نگاه اندری و کیک قلن دنگه و ایتله حوصله سن بر آنکه بهانه طلباندی کیک بشتر باز
 انار غضب شاهه قلب عین الیقین کند و هلاک کنه کمر کین در میان اندک بلوب دل پر در
 و غم پروردندت راه سرد ادب استدی **بیت** چو عاشق میشدم کفتم که مردم کوهر مقصود
 چندانستم که این صریح موج و کرات دارد و دین که بدایت حالن نهایت کار نظر اقدم و ناله
 پیونداید که پند اباری که میور مشهور **مصرع** که از مصالح ناچسب احتیاز کنند **کوفی**
 حوشه بند اندم لاجرم کشتی عمر بر یکر دایره شمشه که ملاح تدبیر آنک فلاحتن ناامید
 ورشته حلم بر وجهه منعقد اولشند که سرانگشت تا ناله اکا انحلال احتمالی خیال بعید
بیت نه از رفیق وفا و نه از نجات امید نه از سپهر زیارت نه از زمانه زیند **نوع** کلمات جان
 کاز لاینا ادب اعلامی و ناله و کرات آتش حریه مارانه لاله کو جگرین داغلدی باز چرخ
 غلبه از آتش خشمه تاب و منقار خونخوار زهر آب ظلمه آب و رب سفک خون کیکه
 بهانه ایدری کیک چون باز بوحال مشاهده اندی خطا احتیاطی بر نه کتوب غرطادی مرغ طودی
 باز کوریک آنک قلنه باعث نسنه حادث اولدی و هر چند که قصد لایه هلاکن ایجاب اید
 بهانه بولدی و طاقیاد لب کیکه بسبب غضب اندی و قلنه و فسون و فسانه بهانه ایدری
 زوایج کر و تالیقاندن القاب واضطراب اولی سهوی سایه دامام خواب اولی سن

کیک استدی ای ایبرجه آنک خایا طلیعه شب گلشن و طلایه روز عالم افروز کمتندر و انقضای
 خاور اندن نامشهای قروانه جلالهانی حجاب ظلمت حاطه امتندر اول حضرت خجسته تاباضا بدن
 زحمند در بابو حیرت استطاعت بخه هوای سایه استراحتن باز استدی ای بواب مخالف
 سوز سوزیلر سن و بی تکذیب ادب بنم کلانی رد ایلر سن ایللی خرا و سزای مسکا کو ستره
 دک و بر اولدی و منقار خوار خوار له سینه سن چاک ادب سیدکی بر اولدی بوشلی اولی اجدل
 کوردم که بلسن هر کسه که خلاف جنسیله مناسبت ادب مضر ندن امین اولدی ششخصه صفا
 ایلله اول کیک در یکی روز عمری شام و شب ایللی نام اولی دانه صحنه میل اندکی سبیدن
 کوفار دلم اولی بن دخی همان بونوال اوزر مسکا بالیوع مخالفم و مسکا طوبه اولدی غم ابدن سندن
 بالطبع خانم بی شکله بنم میانه ارباب مجالست و وجهه کشاده و ایاب و عیانت نه طریق له
 اماده اولدی نایع ایدری ای دیرک سندن انصافله سوله و کند و عقلمه بیجوع ادب دیدن ثانی ایلله
 نظرایله که سکا اندان بکانه نایع حاصل اولدی و سنی اکل تمدن نه منفعت زاید و اصل اولدی و باوجود
 سنک بقای ذات و حصول احوال آنک با کچه فرایندتیر و هزار منافع و مقاصد مقرر در هیچ روی
 در که بن سندن بجه منفعت و مرکب سوبیدن مضر احتمالی ویره سن یا جازن می دیر سن سنک
 طلبک راه دور و دراز قطع ایدم سن ندن ابا و اعراض بیوره سن و حضرتنک ملتسم احاطه
 مقرون اولیب ناصیه ایدم دست ردا و زره سن بوسیرت خوب و سریرت محبوبه سکالاق
 میدر که بنم حق غریبی ضایع قلب بو غریبی استانه مراد بخشیدن ناامید و بی نصیب قله سن
بیت تیار غریبان سبب دگر جلیست چونست که این قلن در شهر شایست **نوع** یا اخلاق
 حمید و اوصاف پسندین مقتضای بومیدر که جیب دعای فواج اجابتکله منجر و شام رجای
 رایحه روح پرور و ملاطفکله معطر قلبه سن **ع** از تو غریب کج بود رسم غریب پروری **نوع** یا ایدر
 انداز هر که خنک بر بر نه معاماتی البتد یا عارضی در یا فاتی عداوت که عارضی و لا اکازوال
 احتمالی وارد و بر خیلله یله آنک ارتفاعنه مجالستیر اما شواکه عداوت اصلی و خصوص جلی
 اولی و الخصوص که عداوت قدیمه بر خصوصت حادثه منظم دخی اولی سوا و تخاصصت لواحق منازعه
 اقوان بلام هیچ وجهه آنک ارتفاعی دایره امکان مداخل اولی و زوالی و حال حال اولی خصمینان

ایکجه مدوم اولار بجه انک عدمی وجود بولمز **مصلح** تاسر نو دخالتی از سر نو در عداوت ذاتیه دلی
 یکی نفعی برسی بوی که ان خصوصیت و ضرر عداوت متخصیصیدن بونه مختص اولیه بلکه گاه بواندن
 مقصود اولر گاه اول بوندن متاخر بیلله شیریکه که میانلرندن بی محابا ملاقات جمله عالیه نذر
 اما شوبله دکلاکه حضرت هوار بر جانیته مقرر اولب خویت هر کوره بر طرفه مقصور اوله بلکه بعضی
 اوقات شیرین نظر بولور بعضی اوقات یل دمان بیروزا اولور بونوع عداوت اولر تیره تا گد
 دکلاکه انک زخمی هر هم بیدر اولیه اول سبب که نسیم حضرت عرقنی جهته که تنسم ده هیرلینه اول
 طرفه تسلی قلب و تشفی صدر حاصل اوله ایکیجی بوجره که همیشه حضرت بر جانیته واقع و منفعت طرف
 آخر راجع اوله موشله کرم و کوسفند کرم کی بایم بر طرف مغلف و مقصور در و رخت هریت
 طرف آخر مقصور در بونوع عداوت مرتفع اولق متعده بر عده در **تغیر الزمانی لا یستغیر** که کوش
 آمله اغلال بولور و اختلاف زمانه زوال بیدر اولور پس خصمه که قصد جان فراتی روان
 اوله باوجود که جانبی خردن نه ماضیدن بر سابقه واقع اولب نه مستقبل بولاخصه محال اولب
 مصادقت و مصاحبت نه طریقله ممکن اولب باسند بعد المشرقین وارکن ملاقات و موالات نه
 کیفیتله وقوع بولور **رباعی** ان لحظه که روز و شب بهم پیوندند بارشده مهر و سایه بر هم بندند
 می باو نشینم و در آن حالت نیز ارباب خرد تمام بر من خندند ذاع استی ای زیرک بمقاظه که بنم سنگله
 عداوت اصلی و میانه منافرت و مخالفت جلی کلدر اگر اینای جنمک سنگله بالفرض عداوتی وارسه
 بنم آینه قلم غبار خلا فدن پاک و انکینه خاطر شکر مهر و محبتله تا بنکدر هر آینه چه قاع **القلب الخالق** **رویه**
 محقق و مقدر امیدوارم که اول حضرتک دل تو علی بنم صدق عقیدت و خلوص طریقه شهادت قلم
 نو پسندار که دیر ز دولت که نیست **نور** تو ایندی ذاع سرحد مباله خردن طشتم کید من
 با مصادقت و مصاحبت تکلیف آید من فضا که بن کند نفسه جبر ایم سندی بوند عداوت و زور و صبر
 این سن یکن که اندی بهانه ایله شیشه عهدی سنگ غده که سر ادب همان عداوتی و عدوت ذاتی به عداوت
 قلم من مارا که که مدت مدید بریده طورسه اگر چه بعضی عراضی تغیر اولور اما مقتضای
 ذاتی اولر صفاتی باقی قلوب مثلا آتش اوزره دو کسه لر سویندر و شعله نار که هر بار سورت
 ضرری و شرفی ضرری فوق بولسه خار و خشاکه تنفسه کونیدر دشمنک مصادقت اعتقاد

۱۲۷
 و مارا انفسیک مارا بجهت اعتقاد جائز دکلاکه **داع** انک محال صتی و پلنک نیز چنک غلطی از مایش
 مقتضای عقل و قیاس کل حکما بورد مشله که دشمنک قول و فیده سرور و دعوی محبتیه و غرور
 اولحق کرک و هر بار که اظهار صداقت مبالغه قلمسه اکا باور قلمی کرک **بیت** امید دوستی نو
 زد شمنان کهن چنان بود که طلب کردن کل از کلن **نور** هر کسه که عهد دشمنه اعتقاد و بیان و اعانه
 اعتماد اولیه و افسون و افسانه حسن رضایله ماصحا و سمیع قبولله استماع قلبه اولر واقعه دنوا
 کوفار اولر که اولر شومار اولر **ذاع** استفسار انک که بخار اولر **حکایت** **موش**
 ابدی بر شتر سوار انای سوز بر موضع یستدری که کار و انیلرندن نزل استغری و ننگه
 دشمن **درع** قوب کوجو کوفله قمری کاربان آتش **نور** آتش و یقین کمتلدری امر رخت
 اقامتی کو تر جک کاربان صبا آمد شده آغاز قلدری و مرد و ضربه سحر خیز اولر آتش یزاید
 اندن متطایر اولر شریک اطراف بیا باند اولر خار و خشاکه شش اولر فاجده اولر
 در خشتان بالکلیه طو تشب اولر صحرانک هر کسه سده بر لاله زار بیدار اولدی میان بیلان
 فکر بنار عظیم و افی جیم میمادی آتش طرافن دایره هاله و شعله جواله که احاطه اوجک
 عاجز و فوماند طالب هیچ بر وجهله بر جانیته بول بولدی و هر طرفه که نگاه اندی راه رها کور
 از قالیکه باب آتشفشان مایه که تابه ده قاورد و صرصر بار بار اخی جلیق صادره چون اولر سوری
 کوردی تضرع و زاریه آغاز ابدی **بیت** چه شود که بکره رحمتی فرمای که از کار فرو بسته
 ماکشیانی **نور** سوار غایت شفیق و رحیم و مهربان کرم ای چون مارا استغاثه سن استودی و حرارت
 اتشدن ملکه اضطراب و نهایت التماسیدن مویک بر و تابن مشاهد اندی کنند و کندیه ایندی
 اگر چه که مار حیوان زاین کار و دشمن بکر درجه اما حال چون فروماند و عاجز و ماله حشاکند
 مردن جایز اولر بوجره که قلاب خنجر بکر اب محشودانی طشره بکر و بو تخم خوی که منیر سعادت
 دنیا و منج گوی متاخری دیوان حسنام زمینند اگر پیوستند اولر توبه فی الدن اولر
 نبوه تک ارجنه بلایوب مار طرفنا و زامدی مار توبه که حصار و حصی استواری کور جل بی اختیار
 کند و پس چندان دی سواریت خیره اولر مظهر شرعی ضرر زدن نار و خلاص اندی بعد توبه و دن
 جبر بعضی نور کماله نصیحت ما غازیاید بیدری ایمان بر سر نجه و رطه دشوار دن خلاص اولر و بجه

کردن باریک بخت بولدک واجبه که بوقت شکره سی برکند اختیار اید بهر مقام از او صد
اضراجه اولیه سنی که مورخه نیاده بدنام و اخرت بدشمنی کادر و رحمت حدن دور و رحمت
خلقتن مردم و مجبور در **بیت** بتی از خدا و مینا زار کس نه رستگاری نیست و بس **بیت** مارا آید
ای سوار بوسوزد قانع اول که بن تاسک بزم عیش کی خم نیست تلخ ایتیم بومقامدن کیم سوار
ایتدای مار بونه کشتار نا هنجار اولور بن کاشفت و رحمت باینده قصود اتم و سنی بیان اندن
قوت نارد و نود اتم بر اولسم سل فلانای بنیکو بودی و غله انش خانه حیاتی با قدری احسان
از اندن اید سزاید که جراسند الم رواجی در **بیت** از جانب هر طرح وفاداری بود از پیش تو این
جنگاری بود **بیت** مارا آید بی من انسانیت قصور قومدک اما محله واقع اولدی و لطف و احسان
در پیور مدک لیکن مستحقه وصول بولدی سنی بلور سکه بن مظهر شریف منیع زهر منشا صبر
جمع جانور بزم سز شرفدن اوشو خصوصاً نوع بشر ضرر زهر مدن قان قاشور چون سنی
کی مظهر شرفی **الوجود خیر محض** فضا سند قوت بکنای عمل کوندر مدک و بجای منشا فسادک
آتش فسادنی سیر مارا سوزید رب کار باز وجودی قان بولدی کویندر مدک هراینه آنک
مکافاتن انواع افان و مخافات حله و منتظر اولی کردی که سز بولدی خیر ملک خیر بولدی
بلکه بدکار از احسان نیک کردار لوه اسان دن بدتر **نظم** چنانکه در روش شرع و عقل
منوعست بدی نسبت بیکان و نیکوان کردن بجای دصفتانی که مردم از اندن بهر وجه نکوی
نی توان کردن **بیت** بولدی بولدی **قلنا الصبغوا بفضلكم لبعض** بولدی بولدی بولدی بولدی
قلی قاندر در بینک و عاقبت اندیشک مقتضای لوزر دشمنی بقول و ضم مخدول اولدی
لارندر و بولدی **الاصویر** بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
خان شرع و مقتضای عقل و طبعه مخالف فعله ارتکاب اید بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم
ارزاقی کوردک البته سکار هر دهانند چاشنی طند سکرک و بن دندانند تجرع اند سکرک
تا امتاع قلندر بولدی بولدی سکا اتباعدن اشتاع قلندر و سائر بولدی بولدی بولدی بولدی
و نصیحت الم سوار ایتدی ای قهرمان ستمکار بونه افسانه در که سوبلر سن بونه بهائی که ایکن
افضالی لاه احسان مقابله سندا سانی بجه ملتد روا کور مشلور و کورم مکافاتند خجانه قتی

ولو کنتم فی الفصول

شریفه رخصت و بر مشلور خیر از اسن شرعی هیچ بر عاقل معقول کورمز و نفع خدا سنده ضرری کافر
قاضی سنی بولدی **بیت** بنا اولدی بولدی بر پافات نه احسان احسان مکافات **بیت** مارا آید ای سوار
سن بولدی انکار اید سنی بولدی عادت اسان سزک مذهبی کرده و یک و بد بر اسان و احسان کیانند
بیت کور احسان اید عصیان عجبده عجبده عادت اسان عجبده **بیت** هر دم مرهم بر نرسن و در
و نون محله نیش و اکور سز بن بود عوادینه سزک قوت کور عامل اولورم و بومعامله ده
سزندن نه کلید الدسه یینه انکه ویرم **بیت** یک لحظه بخیر انکه فروشی همه سال هر
چند که سوار زیان محاور و بولدی سوار ساعد ساعد مان طار کلی ایتدی ای سوار چاره
کار همان بولدی که بر سنی اختیار در اولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
سوار هر یک حصار انکار تحسین ایتد منیدا و لیوب آخر کار بوعهدا و زده قار اید که مار شولدی
ذو اسنی شهود عدله اثبات انکه سوار سکا تاید سوار انکه زخمه جان و دلدن
خریدار اولدی و کند و هلاکتی عجم القلب اختیار قلده بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
کور و میان صراوه ری و بولدی ایتدی ای سوار کلی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
مار و شتو سوار اتفا قلده کا و میشتو قنده کلدلر مار دهان زهر بار و هلاهل انار بن اجب ایتدی
ارکا و میشتو فزکا ردم که بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
ایتدی آدمیلر مذهبی بولدی مکافات احسان اسانند و بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
صدقنه دلالت ده بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
غزال چین بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
اشعاشی بنم دمقلد اولب بنم حق خدای بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
بنم بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
چون بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
برکون صاحب بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
وانای کوردی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی
اندی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی بولدی

مصراع حال این نیست بآن که کو حال خود را بدی باشد حکایت حال مکافات استندک و مندرج میانند
احسان مقابل سند اسات لازم آید کن استماع اندک همان و توقف زخمه اماده اولی عهد و فایز
مهرودی ادا التک کر کن سواد استدی بزم شریفه شاهد واحد حکم تابشاد منزله و شهادت حدیفا
و اینجمله قضا مضایق مارینه افافه نظر ایلدی اتفاق کوزی درخته راست کلدی ایتدی
کل بود خندن دخی کیفیت عالی صور لم بواب اولدخی در کور لم بسن معیتله اول اغاج دینه
وارد بلر ما ماندن دخی صور یک مکافات احسان نه ایتدی مندرج اسانند جزای احسان
اسانند و مندرج میانند پاداش منفعت مضرتد بوبرهانکه کم بن بویا باند بر درخت
سایه دارم و لیل و نهار برایع اوزره طور آینه و روند به خط شکام بنی انساندن هرگز از
و در مانده که بویا باند تابشاد بیدجکی بریان اولد کور سایه دولتم بر سالت اسوده اول
راحت و دور چون شتاید راهدن فراغت و نکایت هلدن افافه بولود کوزلرین اجب زیر
و بالامه بقرا ایلکه بونک هر شاخندن بود کل خوب دسته و بود تیرجای و اوزد کندن
بومقدار تخمه اندن بود عدد قلی جتر شیلکه یا نند نبی بولنه یا کسر فلال بخت خطر و
برقچ کسر بونک بر که بولر بندن صفا بولود لرجا قورلر و با وجود که بدن راحت کورلر زحمت
و بر لب بیت من داندیشکه چون بر سر سایه کم او دلم غم چه سان بر کدم از بنیاد
مارا ایتدی سوار شاهده اری دخی بر طرنا ولدی شمدضک دخی بهمانک اولد البتہ شرط مهری
ادا التک کر کنه و زخم شیشه رضا و بر مک کرک سوار تملک ایدب ایتدی تقویله نهود لازم ادی
اولندی و بواب تکریم واجباتی بولندی ناحیه قلن دکله عدالتکه لایق کلدی و بیست
قضا رضای خصم موافق دکل با وجود معلومده که جان بغایت عزیز و میوه زندگانی زیاده لایق
ظفری تعلق دنیان قلل املک صعب کار و ظلمت حیات بولندی خط املک امر دشوار اما من بعد
نظر بونک اوزره اولسونک که بوقضیه برکواه دخی بولنه و مضایقه قضایه رضایه و شرط مهری
تقدیم ایدم و بلا یکنندی تسلیم ادم بواشاد بر و باه اولد لایق کندن انلری بومناظره کوز
شکلری ایکی بیجان و دلدن و تلق ادری تفصیل حاله و اقوال و طروردی چون مارا ایتدی کوردی
سوار ایتدی کل ایتدی قضیه و بوبرهان صور لم بواب اولدخی جواب و بر کور لم سوار

هنوز تفصیل حال اعلام و جواب و سوال تمام ایتدین روباه بر انقباه آواز بلند ایتدی ای مرد
بمستکه مکافات یک بد و جزای احسان اسانند اما سن مار حقدن نه احسان اندک اوله مستحق
پاداش اسات اول سن سوار چون حقیقت عالی حکایت ایتدی روباه ایتدی من مرد عاقل بکرین
نچون یهوده سوز سولرین و حق تصحیح من ترا یب کذب صریحی کذوک نسبت ایلرین **مصراع**
ز عاقل کردی و با شند سخنهای خطا گفتی **مصراع** مارا ایتدی بی سوار راست سولر اسان اول تو بر که بنی
و رطفا تشدن خلاص ایتدی روباه نجیب صورتی کسرتی ایتدی بولکلامه باور بجه متصور در که
بودر جسات هیکل و ضخامت بیکرله دت اکبر بکره برادر در بو تو بر که اکا نصیب دایره
عیون التور دن اصغر در صغره بیکر بجه ممکن و میسر در مارا ایتدی بولکلامه شاهد ایلر بیای سولر
بود عوای برهان عیالها ثبات اسان و الحاصل اگر اعتماد تملک اسان خراشند نردبان
رو باه ایتدی اگر بوقضیه و علم البقی بلم و بوقضیه و علم البقی بلم و بوقضیه و علم البقی بلم
لطیفه خیلله حل و بوقضیه و علم البقی بلم و بوقضیه و علم البقی بلم و بوقضیه و علم البقی بلم
سوار تو بر که اغری بچی ووردی مار کلام رو باهله مغرور اولد تو بر که ایچنه کردی روباه
چون ایتدی کوردی آهسته سوار ددی ای جوان چون همیشه دشمنک زندان کوردن و همک
خطر جانی بولک فرصتی غیبت بل و مجال و رومه امری تدارک قیل **بیت** دشمنه که فرصت الی و
هان قیدی کور بر نفس و رومه امان **مصراع** بس سوار تو بر که اغری بکم طوبت سنک خاریه شویله
اوردیکه مارک زهر سیچاک اولد کشته زهر هلاک اولدی و بی آدم انکه شر شر و زهر زهر و زهر و زهر
روی عالم امل خبث خبثشدن پاکیز و پاک اولدی **مصراع** ای چنین بد زندگانی کشته **مصراع**
حکایتک فایده مجبور که خردمند لارند که طریق خرنی نامری قومیه و خصم فتنه انگیزک رای فزید
آمینر مغرور اولیه و هم و جهل مانک عهد ناعتماد و قولنه باور قلیله تا انکه دلم بلا شند در ماندن
قالیه **بیت** او که قول خصله مغرور اولد شیخ عیالی تیره و بی نور اولد و شتاد لوق شمی اول وقتن اولور که
قوالق شب یوزندن دورا و لک زاع ایتدی بولکلام لالی انظامی که عیون حکمت و محض نصیحتد قبول
سامعه سیلما شندم و بوجاهر زواهر با نری که معدن عقل و کان خرد دن مستخر جدر اویزه
کونق هو شتادیم اما سنک که ذات و مکارم صفا نکه لایق بود که بویا باند خبر موافق فتح ادب

در بخت غافل می رسد و بنم کلامه باور قلب احکام و عین بر این عقلیه ایله رداید و شکایت
بویذی که بپور مشرور لیکن صاحب شدن توان ایوب که بر عجز استی اختیار آنکه که کوشش و شک
بنیادین سن که بریم بر ساعت مصاحبت انواع شفقت و ملاطفت بیور و رعوت و خشنود
احترام ایوب بیکانه که می کار که مبدل قلوب اما لیس حق صحبت قدیم اغراض ایوب ادنی بهانه یله
یوز یلقود و شدن اغراض ایوب باطلد در که ازاده لک صدیقی تی و عداوتی در واقع اولور
کوزه زرین کجی که شکست اولت نیز صلاح بولور و لیس طبع و سفله مزاج لک بنای صدیقی تی
الانهدام اولد قن غری اصلا اصلاح بذراولم کوزه سفالین که تین شکست اولور و هیچ جمل
صلاح بولم **بیت** بینلری باغ حکمتد یشلر بومعید بغایت خوشد مشل **نظم** دوستی باید
ازان که نه جت کان ابدالدهر بماند درست خانه کا ساسن بویاز خشت خام بست شود از دور
باران تمام **نظم** زری زریک بن دخی اول قیله دیم که دیانته اعتقاد قلنه و صداقتی اعتماد اولنه باوچی
که بر صدیق صادق محتاج و بر رفیق موافقه کیم طوق ایسه بن اجم بوجاده بوجنابه التجادب
هیچ بر طرفله بویولدن دوغرم و بود عادی و محراب توجه ادب هیچ و وجهله بوقبله دن یوز خندرم
و اصلا طماطم نام نانق نعت ملاقات شریکه مشرفا نمین و قطعا ادم انزهر ناکوش جانیدر
مقالات لطیفه مفرق و مشفق قلمین **بیت** دامن چون توکاری رکف آسان ندیم که بخزانه
بسیار دست آمدن **نظم** خوشایندی شک موالات و مراعاته خریدارم و صدیق صادق و یار موافقه
احتیاجد بن دخی سقد و ادم موافقتد بوقدر کرمیم و بحال استلکد بود کلو پر هیتم
اولا جلد ندر که اگر بنم حقد مکر و غدر فکر این سن عقل قن غدرم و انغ اوله و نادمه سنگ
برست غناه دوست بولدم و بر هیتم ولین نرم خلقت و متعین حقیقت شخصله آشنا اولدم
ولا اذل کلامدن شک دعوی صداقتد صدق کلمشدم و سنگ صحبت که جان و دلله یا بل اولمشدم
بیت چون دیز دل برق هر دست جت اندران طرد دوستی میداده هست هیچ عاشق
خود نباشد وصل جو که نه معشوقش بود جوای او **نظم** پشتره کلوب جورانی قاپوسند طوری
ناع صورتی که بخون ایلر وجه کلب بومشنا قلده و انست ادب شرف بحال استلک مشرف قلمین
مکر خاطر نیک هنوز خلیان خوف شاهل ادب خفکان بیم معاینه ادمین موثر ایذی هرگاه که

برکته کند و نفس نفیس صدیق صافی بولند صداقت و وقت مضایقه ده نقد جان لذت بار عزیز
دیو واجب الادایله آنکه که صدیق محبت صادق و برادر موافق دیکه لایق و مراقی صداقتد انلی مرتبه
عالی و درج سیخا و در واکه ها امور دینه و تیه باینده ملاطفت بیورب مال و منال ایله بواسات
قله آنکه دو متلفی متوسط طحال اول مقولم کسه نکه منتهای صداقتی جلا عتدا در دمنده هر که
اول کسه که دو سخته مراعات وقت مصلحت حال ایچون جاه و مال و بواسات ایله شول صیاده
بکر که کند سود چگون دانه صابج پرورش طبع و مقصودی دکلدر چون بواسل صداقت غرض
آیند بر یکن که عاقبت عداوت انگیز اولد **بیت** هر ضعیف کان غرض آید و شد دوستی دشمنی انگیز
شد **نظم** اما خول کسه که جام محبت بخوبی نوش ایلیه که یاری بولند وارفون و موثر ایلیه اکسیر اکبر و
کبریت احمدن صدمه تبه اولی در میدان محبتد جان فدا قلیق پیدا در که مال ادا آنکد و خزان
اعلی **نظم** بالذات نفسی غایت بلج **بیت** هست جو اندر در صد هزار کار جو با جان فدا
کار پوشید دکلدر که شک شرط موالاتی بولم و باب ملاقاتد دخول بوند بر که با خطر جان و دار
در زمین لک بنای صداقتد بر درجه استوار در که طریق یاریدن بذل نفس و فدای جان با آسان
کار در **نظم** کورسد کار بجان از سر جان برخیزم اگر سکا قیامه موطنم اولیدی مصاحبتک بل اولم
و کوشه کا شانه ده او تورب کج اشیاء دن قدیم بیرون قلمیم قلم سک مصداق کده تمام و انق رجم
سنگ مصاحبتک تمام عاشق و طلب صحبتک صدق نیتک و خلوص طویتک شایبه شبهه دن
برید و بوجه بنم جانبد اولن خلوص و خصوصیک بیکدی برید ای باغ اگر چه سنگله بنم میانده بنیاد
عهد و پیمان پایدار و بنیان امن و امان استوار در اما سنگ بنی نو عکدن بعضی یارانک و ار که
بنم انلرک بیند بغض و خصومت دایم و شطرنج عداوت قائم در محتملدر که انلرک بر بی کویج
با قصاده و نیست تر چنک خون فشانلرک شیرایند و صداده زاع اندی بنم یارانم میانندن
نظر بود که بنم دو سخته دوست دشمنانه دشمن اولد موثر ایذی بلی هر کسه که دوست دشمنه یار
و دشمن دو سخته هوا دار اولد احبانه سندن مردود و اعدا اعدا دندن **نظم** در **بیت**
روی لار د و طایفه برداشتن نکوست از دوستان دشمن و از دشمنان دوست **نظم** بواجل ندر که از با
حکمت احباب و وجهت انشدر در دوست خالص دوست دوست دشمن دشمن دشمنی دشمنی دشمنی

اوچه تقسیم المثلدر دشمن ظاهر دشمن دوست دوست دشمن بویاید بیور مثلدر **بیت**
از دشمن خود چنانم ترسم کرد دشمن یار و یار دشمن **زاع** ایستد از بزرگ صفون کلام معلوم
اولدی شویله بل که بنله سنک میانکن ارکان مودت بر مرتبه ده مؤکد و بنیان محبت
بر مشایده مشید و لشکر که من بعد اول کشته یار اولور که فی الحقیقه سکا یار اول و بنله
مصادقه اول کشته سزاوار اولور که سنک رضای طلب کار اوله هر کسه که صاحب اوله
اکا محبت بکا واجد اگر چه که بکا اعتبار اوله و اول کشته که سکا عدو اوله اکا عدوت
بکا لاند اگر چه که بکا خویش و یار اوله **بیت** بر رخ هر کس که نیست دلغ غلاست یار کربد
من بود دشمن و اغیار ماست **مخلص** محبتک صدق نیتم و خصوص مودتک عقد غریتم
اول بنا ده در که اگر چشم و زبان که دین بان قلعه جان و ترجمان بیان جنا ندر سکا
خاین و مخالف و یار کورم برایشان رتله اکسن دخی ساحل وجود دن کرد اب عدمه کوند روم
بیت عضوی ز تو کرد و ست شود باد دشمن دشمن در شمر تیغ دو کشت زخم دوزن **زاع**
موش بویکالت استماعدن قوی دل اولب الرو کلدی و زاعله حاله و خاطر دن صورتی
و الحاصل اول یکی یار بری برین کنار ادب مشاهد جلاله خوش حال اولدر و لیل و نهار زیاده
اشتیاقی پر کار ادب مصاحبه اشتغال قلدر **مصراع** میان بندید عشر ترا که یار اندر کنار
آید چون موش بر موجیا **اکرموا اخیا فکر** وظایف ضیافتی تقدیم و مراسم تکریم و تعظیمی
تکلیف و تمیم اندی ایتدی ای یار اگر رخت اقامتی سکن اصول دن کو تر ب اهل و عیالک بویزل
کتره سن طوق سنک تاقیات کرد نه بنید ادب غلامد و هی اینده دلدن کو تره سن زیاده
بقعه که بوسکینک مسکینه ماوی خوش و موضع دلکشی و مرتفع فرج بختدر **زاع** ایستد
بوما و انکه آب و هوایی و فسخ بقعه و وسعت رقه می باید سوزی بوقدره لیکلی شارع
عانه قریب واقع اولب تردد کاروان و آمد شد مسخران حصه حصول ضرر انبوه محتمل
و وصولا سبب و مکروه متوقعه اما فلان جایگاه که تعرض ابناء السبیل دن دوزدر
بر مر غار در که غایت صفاده بخور خور کبی نور و لطافت هوا ده باغ ارم که مقام حضور **نظم**
لبجوی سر سبز تر صبا بوی شکوفیل معطر کنار باغ و راغی سنبل گل میان سبزه زاری

بر قریب طوطی و لقه اول نواجید وافر و دست آشوب و فتنه اول حوالیدن قاصد بوجله
دن غیری بنم احباب بدن بر کشف اندن و وطن ادب اول مقامه شرف و رنده اگر رغبت بوزر
اتفاق اول منزل بهشت آینه وارم و بقیه العز اول مر غار ده کارمان و کامکار روزگار
بکورم **موش** ایتدی **بیت** تادام کفن نکشم زیر پای خاک باور مگر که دست ز دامن بدارت
ای ایسور از ناشادم و جلیس حجج فوادم شوق مجاورتکدن عزای امیدم و سعادت مصاحبتکدن
عزای مرادم بوقدره سن کتاب کبی هر منزله که کن سن بن سایه کبی یا کبی یوز اوزن یوز ورم
و استین فشان هر چاینه که خلام اده سن بن دامن کیار دجده باش اوزن سورغم تا کربان جامه
حیات چنک هادم اللذات له چاک و چشم جهان بینم صهر رک و محال له برخان اولیه دست
ارادتم دامن محبتکدن ایرلیه و دیدن دم مشاهده شاهد میل و محبتکدن ایرلیه بوقعه ده
که حالیا ساکم و طوی اصلی و مسقط راسم دکلدی بلکه تصاریف روزگار بوقعه بنی و اختیار
کوتور مستند بنم سر کشته اوز و ندر و عجایب و غرایب جد و عدد دن افزوندر انشاء الله اول
زمانه قوراکاه مقرر اوله و خاطر عطر خندت مسافرت و رحمت مهاجرتدن اسایش بوله
تضییع جایز اولور سه مهر دن ذره و مجردن قطره روایت اولنه چون میانلر دن کلام بو
مقامه تام اولدی **زاع** فی الحال دم موشه یا شب بال غریبه بپروازه کلدی و مقصد معهوده
موجه اولب بجه زمان کند که مضمر منزل مقصوده اردی سنک پشت بکر اول مر غار میانه
اولر چشته ناله حوالی سندن کشته اردی چون ابراقدن صورت زشت **زاع** ظلمت شرشتی احساس
اندی ترش و هراس کاغالب اولب فی الحال صوبه طلیدی **زاع** موشی هوا دن آهسته اندر ب سنک
پشت ما و از ایلدی سنک پشت قورایدن صدای آشنای اشیدب شرایط استقبالی مر غار
و دیدار یار کرامی ستاد و زندان هجران ازاد اولب ایتدی **بیت** بخت مر کشته من باسر
پیمان آمد ستاد است کنون کان کل خندان آمد **نظم** پس بر بویه کور شدلر و او پشندلر قوجشدلر
خاطر لری صور مندر لو کشف استفسار اندی که بوانه دک نه حال و بوزمانه دن زیاده اشتغال
ایده **زاع** سر کشته و کبوتر بوند دانه کوفتار اولدوغنی تا اندن بجات بولنج و موش مصاحبت
و مصادقت مراد قلدر غنی تا سکر مالوفه و اصل اولنج و نفیر قطیر نفیر ادب کلک تعبیر له

فهرستند بخبر و تقویر اید **کشف** چون بسبیل اجل تفصیل حال معلوم اندی بشنود بشاشت
نازه و هشتاد و نه اندان حاصل اولوب ایتدی **ع** ای مؤمن خاطر بدارم **ع** خوش آمدی علیک
السلام والا که **بزم** بختی که سعادتی در که سزک رختی بوجانبه چکدی و طالع و قوتی در که
کوکب جاکر افق و صالون طلوع اندی مؤمن دخی لسان اعتدالی بر کار ادب ایتدی بوالطاف
بی نهایت معدنی بخیه زبان خامه یله تقریر اولمق میسر در **ع** بوالنفات بی حد و بی غایتک
محمدی بخیه خامه زبانله بخیر اولمق منصور برفاقت جوادندن سزک ساینه غایتک پناه
ایلیب در روز و وصول مالی و مالی حصول دولت و صالک کرده اکلیب در روز **بیت** ای غایت
ازلی بود که بر رسیدم وین هدایت ابدی گشت که رویت دیدم **چون** متذکر سزک ساینه بود
اول مسکن مانده غبار و چشم زخم روزگار دن سالم و مصلحت یار و موافقت دیار له غلام
اول روز و شب قاشای جلال و شکر و صاله مواظب و مداوم اولدر **ع** زانم موشه متوجه اول
ایتدی ای زیرک اگر مصلحت کو در رسد و عذر گیرید و انجامه بقتدر بر سر گذشتگی سزک پشست
حضور دن حکایت ایلله تا مابین کرده قواعد و انست استحکام بوله اول نوامرک استماع ایلله
اهل مجلسه تمام استراحت الا کلام حاصل اوله **بیت** بکشاب و نان حدیث شیرین
کام دل مابر از شکر کن **ع** موش و طاعه دیب بوساله جوابد کشفه خطاب اید ایتدی
ای برادر بنم منشا مولود دیار دهند دن بر شهر در که اکا ماروت در **ع** بناد و نه در **ع**
زاویه سندن وطن طوطی گندم و گوشه صومعه سندن کدم ایچون بر آشیانه دوزب دست
ارادتله اول ستانه به التجا اتمدم بنی نوعدن بخیه **ع** بنم در کاه ملازمت ایلدی و هرگاه
خدمت ایچون بار کاه کلوب کید ایلدی هرید مقتدر لوندن بر مرد صادق هرچاه زاهد
ایچون بر سفر طعام احضار ایلدی زاهدانک بر مقتدرین وظیفه جاشنه مرخاد بقی سن
شام ایچون ادخار ایلدی بنی دین ترصد له کوز در **ع** زاهد حیره دن جقد غی که کندی سفر
ایچنه آب مراد اولدوغ قدایچنه اولن طعامدن یردم باقی سن تمام ساینه ایلد انعام
واحسان ایلدم زاهد هر چند که حیل یله بنی صیدانکه قصد ایلدی کار کار ایلدی و دام کرم
قد و بنادنک فکر ایتدی فاین بولدی اتفاق بریکجه زاویه زاهد بر غریز مهان اولب منزله

مشرق قلدی چون مراسم سلام و لوازم اطعام و اکرام تمام اولدی مایه پرفاقت کلام چکلب
ساز عاوده و سفره سار میانه کلدی زاهدانای کلامد انک مراد و مقصدین صورتی
و سبب ارتکاب سفر و موجب اجتناب حضور حضری استفسار بیوردی مهان بر مرد ایدی
همان از نای بر فرد ایدی عالم بیای **بیت** سفر کرده در بحر و بر سالها مندر مطلع بر جایی **ع**
زاهد جوابد کاه اختصار و ایجان و کاه اظناب اطنابی دراز ادب غریب اخبار و عجایب
امصار دن هر نسته که انک دیدن شهوندن ارتسام بولمندی تغییر دلدن بر تیر ایلدی
زاهدانای کلامده کاه کاه آلرین بر برنه اورردی یعنی بوضد ایلله اول کوه استین حوزه
سفری اولد و راز دستلردن قورردی مهان بوضورتدن که بی حرمتک علامتدر زیاد
منفعل دبو حرکتده که دایره ابدن بغایت دور ایدی آتش خشمی مشتعل اولد ایتدی ای زاهد
صفت ستمنا و سمت ستمنیدن احتیاز سکا غایت لازمده و جاده جددی جانب هر سکا کافه
خلقه عموما و ارباب یلح و خرقه خصوصا زیاده نالاید **نظم** با ستمنا و ستمنیت مکر میل
که انما لایق ازادکان نیست کسی کو خزل و بازی ساخت پیشه از و بی آب روت و در جانی نیست
زاهد ایتدی حاشا که هرگز خاز هر لیم دامر حاله او بخت و غبار استهزا ایلدی صفای دل بی غله
ایبخته اوله بوحسرت که بندن مشاهده ایدرسن کشور سفری لشکر فاد دن حمایت ایچون در که
بنم مملکت نفقه مستوفی اولد خان خواجه دست قرضی دراز اتمدم انک طعنا نندن سزک
مخزده نان قور تلوز و نه خانه دهانه دن نشان بولور **بیت** صد سچو من بچه نتواند منع
کرده ان لحظه که دست بیغیر ادرند **ع** سزک صودر که انک جمله سی اقدام و حله در بر و نه نظیر
و با بعضی بعضندن جری و دلیومدر زاهد ایتدی مهان انک برسی پهلوان بلکه جلیه سلطان
و قهرمان منزله سندن در و بر سفره بر کرب چندن وارسه قابر و کوز کوره یوریش ایلدن و نمقدن
بولد غوغا ایلچار بیان مهان ایتدی البته انک سائر لوندن جرأتیه بر حرکت و اقدام تقدمنه بر
علت لازم در بونک مصداق همان اول حکایتده که اول شخص اول عورت ایتدی کجده معشر لیر
مقشیر مثلا بمنزل صانغه البته بر سبب کوز زاهد ایتدی کوز حمتا و لمرنه بوز که کینیش اولمشد
اول حکایت **ع** مهان ایتدی بولکم زاهد شبانگاه فلان کوب بر آشیانک خانه سندن زول اتمدم

طعام شام سبب و طبعه ضیافت تمام اولدقدنصکر بنچون جامه خواب دوشه دل وارب یاتیم
هنوز خواب دارمدین مرداشنا عیالی قاتند کندی و اهلیل سکا لیه اغا نادی بنله اترک میاند
حجاب همان برور یادی بوسیدن انلک مغاوضلین اشدیم و مایستلر نه جاری
اولن گفت کونک جمله سن کوش ایدیم مرد ایدی ای خاقون نیتیم بودر که یارین بواورنک
اولولین دعوت ادب بومهمان غریب حضورند که عالم غیبیدن نه برهده در جمع ادب بنم
حاله لایق و انلک ثمانه موافق ضیافت براغر کورم عورت ایدی هی از عجب بولرسینک
اولقدر مالک بوقلد که مونت عیال که کفالت اید بونصب جابه و بومکت و دستکاهله خاطر که
ضیافت عام خیالی کوررسن و دیکه دماغلن اطعام و انعام سودای خامی بشر رسن
هیاهات هیاهات **مصراع** سودای خامی بخت فکری خیالی کرده کوزک آج سدنصکر زن و فرزند
غیره محتاج اتمه و بکون که جمعه قادر سن فردا ایچون ذخیره مهیا قلدین کتمه مرد ایدی ای
عورت **بیت** نداشت چشم بصیرت که کرد کرد نخورد بر دوی سعادت که خرج کرد پندار اگر
توفیق بین و سعادت قرین اولب بونیت قوتدن فعله کلورسه نه محل ندامت و نه مقام
ملاستد که فی المصطفی ذخیره آخرتد وجه مالک مالی و بال وادخار و احتکار انجای ضلال
در نه تم اول کرک طمع کار که حسب حال ادا الد زین سوال ایدی که بخدا دست اول **حکایت**
مرد ایدی روایت ایدر که بر صیاد واردی هنرمند و صنعت اصطیاد و استاد بیاند
آهو بجم دامنن کنا مندن بچه مزدی نخبیر و هم سهمندن صحرا ببقه مزدی **بیت** دیدن
وری پرهنری نیزهوشن جیل کمری سخت دلی سخت کوش **اشفاق** و کون دامن بکوه دامنن
قوردی و تیر و کانه کند و کیستگاه او توردی ناکاه بر صیاد اول قید بند و بر شکار اولداده
کرفتار اولدی صیاد بپرتاب کی کیندن بقیب شتاب نامله دامنه متوججا و بلق آهو هول
جاند قوت ایدی و دای قرب حواجا بن طوطی کندی صیاد صاحب تدبیر بودی که درجک
نی تراخی و ناخبر دستند اولن کانه غسندن اولن تیری نخبیر جانه ایدی **اشفاق** بیکان تیر
نخبیر بچاره نلک پانه راست کلبه ایدی صیاد بقیب امین تمام ایدی و بقیبته الب و روبرو
و جورنا بصورله بولکبندی ناکاه انشا راهد بزکرا نکر اهد طوطی کلب صیاد کاکادخی

دیک طمع و شره قیدی و چکنند اولن خدنک الماسنکی اکا حواله ادب نقد برالهی بیکان تیر
شکاف خنیرک کاف نافند اویندی خرد دخیلم زخم تیر زهراب داده دن میغ تاب تاب
داده یله شکم صیادی چاک ایدب ایکسی دخی طرفه العیند الورده خون خالک اولب بر لوریند
هلاک اولدیلر بو واقعه اننا سندن برک کرسنه اول موضع بقیبته کورد بکه اوج کشته هریری
کرک صیادی ارنوسند و بقیبته کرک بر صورتند که هنوز آینه خیالند سمت ارسام بولشد
خطایم ایدی و کثرت نیت و وفرت غنیمتله مستظلم اولب کند و کندی ایدی **بیت** چوبی
روزگار می باید که چنین نیتی بدست آید **نظم** بونفعلک حقیق بلم رسم کافونفعلک فتوندر حرقم اولرم
و اسراف و اتلاف ادرهم غفلت وجه التله موسوم اولرم هنکام تامل و اعتبارد و رفان تصرف
و ادخان حال اصلاح حال و مالله انسب بودر که بکون زه ارنوی کان قناعته کجرب زه کات
صیاد بکچم و بکچ بی دخی محنت ایا م محنت ایچون بر کیند دفن ایدب روز بروز تیر ارنوی
هدف مراده بقتدرم که حکما بپور مشلدر **نظم** مخور جمله ترسم که دیار ایدی به پیرانه سر بود
نیسوق نخور چیزی از مال و چیزی بینه تامل بیکبار از کف من **بیت** کس کفایت حصند زه کانی
دهانند الب دندان شریله جیفکه اغاز قلدی نیشورند اندن کیش کان قریب بر کوشه سی قوت
ضربه کرک قلبه طوقبیا اول ددی خرد اول دردن طوقد غیری سر اولدی **مصراع** اوینز
بنده ان هدا خورده باندن بونفعلک محصل بودر که جمیع ماله حریص و رفان ارنو بر طمع اولب ذخیره
تومغل عاقبه و خیم و خانه می غایب ایدر **بیت** انچه داری نخور امروز غم دهر نخور چون بخدا
بوسد روزی فرج برسد زنی شور بخت و شوری رخت اول طایفه که اول طایفه فکمال بلکه خیال
عالمه جمیع مال اولد و عاقبت کار حسرت بسیار و ندامت بی شمار بودر که کذا **نظم** تکی ان خواب
جم مالک که بکرا از تو باز خواهد ماند کین قادر و اگر ذخیره نفی همچنان حریص و از خواهد ماند بر
بفرز آفتی که از او بپرسوزد کذا خواهد ماند چون زن میزبان بولکات حکمت بنیاتی استماع ایدی
و ملهم سعادتدن مرده **الرزق علی الله** کون هوشنه یتدی شوهر نیاستدی غریز اطفال ایچون
کلاد بر مقدار برغ و کنجید ادخار اتمدم حالا خاطر اولدیکه جمیع وادخار نامبارک شوم و
ارباب احتکار میامن تقوی و توکلدن محروم و ناصیه حالی رقم شانت و سمت شقاوتله

مرقم و منم ایمن صبح نام اون کسبه کفایت ایله طعام مهیا این بن سن کج دله سک دعوت
ایله و مهمانک باند حوضیاتی رعایت ایله الحاصل زن صیم دلدن مرد که نصیحتة قابل ادب
سحر که سم شعاع مخروطی جانباف شرقیه مانل و آب چشمه افتابله آینه دیدن لردن عبا خوا
نابل اولدی بیت سحر که چون چشمه افتاب فروشت از دیدن ها کرد خواب زدن کجی مقشر این
یودی و قورس دیو افتاب قودی و کند و کار اخر مشغول اولدی و شوهر نکاید و تهدید ایله که
کجک نام ترکی کجی بخشک اولجی اوستند حاضر اوله و نامور و طوبی بای تاراج و دست قهر ضعیف
ایته دیدن حفظ و مراستله ناظر اوله اتفاق شوهر که کشور چشمه لشکر خواب غلبه ادب بواشاده
برکب بخش و خبیس کلوی آب دهلی و لعاب زبانله اول کجی تلویب و تخیس اولدی زن چون
بو طلی کوردی اندن طعام اتحاد انگدن اخترازا یوب کو ترپ بازاره کوردی بنم دخی بازاره برهم
ضرریم واردی اکا بدم و انکه عقبه دو شب کتدم کوردم که بر کجی فروش کا انکلوب انی کجی
غیر مقشر بازار اید و مقابله ده بر طور پ فریاد ایدر که ای زن بومعالمه ده البتة برکت و وار
و بومعالمه بر حیل مقرر که مقشر غیر مقشر صاعا بصاع بیج ایدر سن بومثل مضمونی
موجبیم دخی هان خاطر به خطاب ایدر که اولدوش چهر نک بود قدرت و جراته البتة بولت
و کت حاجت افتادای غالب بود که خان سند بر مقدار دیناری وارد که اکا استظهار ایدوب
شجاعت و جرات اظهار ایدر اگر حال عالی خزانه افلاسدن خالی و لمسه شاخسار کردان بولطاف و
طروت بیدار اولدی نه که دشمنی بازار دنیا اول کس که بزرگ دلدن عبا کوز که بی بال و پر
نظم بزرگشین کار زرد زرد پیش جاعتبار زرد زرد زرد کوبند که اختیار از زرد بهتر
مشو تو که اختیار زرد زرد زرد ای بولدر بومقرر که اولدوشک بوز و روتنه باعث زرد
هان بیل و برکتود سوراخنی ریز و زبر ایدلم و سرانجام کار به وارد کورلم زاهد چون مهمانک
بواقلم و برامس کوردی فی الحال امره اشتال ایدب بیل و تکی کوردی بن اولدم سوراخ خورده بوما
جلی علی جاری ایدرم واقعا اشیان زرد سرخ تمام عیار هزار عدد دینار واردی هر زن
الک و زردن غلطان و ماشای ککنا سیله شاد و خندان ایدم قلم صیم جانده اکا متعلق چانم
درون دلدن اکا متشوق و متشوق ایدی نظاره سیله چشمه نور و نور حاصل اولوردی ملاحظه

کوله روزان محصور واصل اولوردی همانم همان و نیزبان زینتی قازب پایان اشیان نیز ایدر و خلا
معهود اول دینار معدود کاندن موجود بولوبه کوردیلر **نظم** درستی چند خندان رخ بچرخو شد
در قشای از صفا چون جام چشید و جبهی سرخ روتی که داری غیزی قابل صاحب عیاری
کوی بکفته خدیاز اسر دست دی بیهین برانرا کرده با بست فرج بختی درونای بریشان کلید
قتل شکلهای دوله همان زاهد ابتد اولدوشک مایه جرات و پیرایه قوتی بویدی زیرا که زرد
مدد روح و ماده قوت کور سن که مر بعد کوشه حفری قویوب جانب مغیر کتسه کرد و زرد
آجیستند نان ککل جانده نیزارا ولوب غارت نخته قطعا جرات اتمه کرله چون بن بولکالتی
انتم فی الحال کند و اتمه انا زل و ضار و ضعف انکسار و علایم اولدوشک شاهان ایدوب
ضرر اول سورادن اشتغال اتم هان اولدو اند که بولای ناگهانی بر بیچاره واصل و بوقصد
اسلمی بوجیک منزله نازل اولدی کوردم که موشل میانند بنم اعتبارم اخطا پذیر اولوب تعظیم
سابق و اکرام معهود من تفاوت فاحش بیدار اولدی و بارانک چراغ مهر و شفقتی با دلاضله منطقی او
ایینه انقیاد و متابعتی چشمه خورشید کی صافی یکن عبا فراد و زنگار انکار او کار اولدی **نظم**
دلدن کس مهر و وفای نماند باغ مرمر کبابی نماند مایه صبر ک و نوابود زرد زینت و برک نای نماند
اولدوشک که قدیم الزمانده بنم ریزه خور خوان و نام و خوشه چین خورلی حسان ایدی و بوی کس و کار
بقیه طعام و لقمه سفره انعام له روزگار کچور لر دی هلاک توقع نفرت و طمع دعوت پابند لمعید
ایمنلی چون مقصود لر بند حاصل و وظیفه لر بند دن واصل اولدی خدمت ملازمت در با
ایوب بی تک و تنها قوی کتدیلر و مدحت و محمد مدد و از کلوب مساوی و غیبه با آغاز اتدیلر
نظم کور عین کوفک آمد به پیش چند خسان دیدم در چشم خویش کان هم بود ندید بهلوی من
ریزه خور من چوسک کوی من مثل شهر که السنه ناسد مذکور **قل دینار دل مقدر** محقق بلکم
بازار روز کارده بی زردن بیژد و مالداره هولدار اولور لوش و مفلس قهر دستک تیر قصدی
هذمه مراد ایدر من و بوستان خیالند بن نهال آرزو مقصود غیر من و بر من غرض کلمات کار و زندگ
هر یک برادر ای اولیه هر یک برادره غریب اولدوخویش قریب قایل و یریمه و کل که فرزندی اولیه
صفحه روز کارده ذکر باقی قالمیه و هر کس که مفلس و بی دولت اولدوستان حریص و محبت بولیه

در پدید آمدن کجور قدرت قامت روح مطهری آنکه بکرم و قزین آمد اکسیر فزکیای کن فیکون در
 و تر فر دانه تفریر و تبیر و در و ندر **نظم** اول قدم فقیر بر باختن است سزای عیار پرداختن
 است چون بافته سندر و پیر و پخته سیر و در هر کار دیگری ساختن است اما فزانی که احتیاج
 الی الناس در عبارتند جمله بلالک راسی و جیح فضلک رئیس و موجب عداوت خلایق و مستوجب
 انکار و مخالفت و رافع حجاب حیا و هادم بنای مروت و وفا و جامع شرفاقت و قاطع جبل حمیت
 و مستلزم خلعت و مستسبح هوای و مدلتند هر که علت احتیاج به خسته و دام اخلاصه
 پابسته اول البته روی غیرتند برده حیاتی رخ ادب منتهی حالند **الحیاء** **من الایمان** نفی منی
 و فعل قل و زینت کافی و منفصل اول همان راحت ساختن سدرت رخا فائز و کتوب لشکر غم
 ملک نهاده مستولی اوله و فتح حضوری بی نور و رویت طریق حقندن صدر حله در و ادب و ابله و قدما
 تبیین و رای عیالیک بایند انتاج نتایج منافعت خاسر و فایده اوله و خلقک اندک حقندن
 حقیقی و منکر و بنیاد اعتقاد و اعتمادی و بند بر اولت دیانت و اما مثله موسوم و معلوم کن جنایت
 و خیانتله تمنا اوله و اما که بر کسندن بر ظلم و بر کناه صادر اوله غم اکاکم اولنوب جرم انبیت
 اوله و بالجله هر خلعت که توان کرد سبب مدح و محمده و مفلسه و موجب قبح و مذمت و مثلا که
 فقیر شجاعه غنا فاسقه فقره حمل ابدی و اگر سخاوت ایستد سرفه و اگر حکیم اوله عاجز و ناتواند
 اگر وفور اوله و سر کسلان و کران جاننده اگر بلاغت اظهار افسه مکنان و مکنان اوله و اگر صحت و کون
 اختیار افسه صورت بیجان و نفخ بر او اوله اگر کوشه تحول منوی اوله سغه و جنونه
 نسبت اوله و اگر خندان و کفاده و او اوله و هر چه و مجنونله تمنا اوله و اگر طعام و لباس
 فی الجمله تکلف کسرتسه کا و تن پرور و اوله و خرقه ده قناعت قلعه خراجه در بر و مقام اقا
 افسه خام و ناچخته در اگر مسافت و مهاجرت قلعه سرگشته و بخت برکننده در اگر بخت اختیار
 افسه تارک سنت اوله و اگر تاهل و تزوج افسه بد نفس بند شهوت اوله و الاصل مرد
 محتاج انبای زمان فتنه مردود و بی حمت اوله و اگر بوجاله اندک شایسته طبع دخی توهم
 اوله و قلبین اکاملا و تبید اوله و جمیع احیای کا انکار اید در جمله اصحابی اندک و نیاز اوله
 صاحبشند عار اید که هر چه و طبع مورث ذلت و فزانت و قناعت باعت عورتند

من طبع ذل و من قنع شبع غ خوار و طبع خیزد و عزت از قناعت چون اوله و بشند و بفصل
 بر اصلی کو خاتم ایتم راست سر پیرین اشدر اید در که در جود و در محنت و حیران و وقت
 یا ملت و غربت و طمان رخت فاقه یله یکسان بلکه بنظر اندک حتی بماند و حالیا معاینه قدام که
 بولامه منبج حکمتد مترشح اولش و بومعنا و باب درایت و اصحاب تجربه بدین ظهور و کلماتی
نظم ناخیزاج بدرد جهان بلای نیست هیچ وجه توی دست را نوالی نیست کسی که کشت دلش
 مبتلای دج طبع بگوید که این در دوا و ای نیست و معرفت ضرورت و کثرت ضرورت و کثرت
 اندک کشتی کند و آن و مانند سوال آنک لازم ظهور بلکه ارا له عرض احتیاج و ابتداء واجب
 اوله و انساب و نفع حیاته مات یکسانند که دهان مار بر تو بچشم و شیر کو سنده دن لقمه قایم
 و پلنگ خشم آلودم کاسه و نهنگ زهر اندودم هم کوشه اولی اندون سوال و ازاله احتیاج
 و ابتداء آنسانند بر ابله در که بیور مثل در راحت فال ذلت سوال در و صلاوت عمل در ارت
 غلوت بدو اوله و بویکی بیت که بعضی اکا برک انوار خاطر و قلندند لامع در بویکات حکمت نکاتی
 ادر عباد الله جامع در **بیت** چهار چوب که اصل بناغ است و مثال نیرزد و بچاره که باخر حال
 بقابلتی بر و عمل بخت عزل که بشمر و ندامت عطا بند سوال پس اوله و مشاهه مناظره در فایغ
 اوله یینه در در اخف کلام کوردم اوله و بیمار لری همان و زاهد واحد و اید واحد صاید لر
 و بر بساطه بسط ادب او زرنه یاید و بر زمان آنک شکل تابان و شمشعه و لهانده حیران
 اوله و قاله لر بعد مناصفه طریقه قسما اید حصه حصه لرین الدار بن کو کلک ایت در
القسم فی التاج چون زاهد حصه سر چرکیه ادب بالینق الشنه قودی قلم خنای و حرواز
 و سوسه و اغانی که اگر بودینار لرین بر مقدار الم که بر کوه دخی نسیم فتوح و شمیم قوت
 و صبح مشام دل محزون و خاطر بحر حیره ابره و احباب و اصحاب یینه خدمته شتاب اید بحالی است
 و صحبت پیراسته اوله و نو فکری مقرر اید اوله و قدر صبر ایدم که یا تندر خوابه و اید لرین دخی
 هلد دامن غمی بر میان ادب آهسته آهسته بالین زاهد جاننده روان اولم مکر همان مکار
 کاردین و دید بر کار اوله و اید بیدار اوله بنم الحوالمی تجسد چشمتی اید بر ناکه یا غم بر چوما
 آوردی که رنجندن طاقت طاق اولی بر زمان بیرونش اوله یا تدم بعد غم باشد کلوب

بایکشان افغان و خیزان سوراخه کندم. اعدا اولد قدر توقف اتمدم که اول زخم زخمی فی الجمله ساکن
اولدی خاطر بهمان اول خاطر سابقه خطور ایلدی فی الحال سودا خد چقوبینه اول جانب متوجه
اولدم. مهمان بونوبت چوبلو تندی باشمده بدسته چوباد وددی که وزمان سلیمه اولدم و جان
هولندند کندی سوراخ طرفه اتمدم اند نیچر زمان بنمود و لا یعقل یاتیم بعد زمان غنم باشمده
کلوب کندی تدارک اتمدم چون اول تلخ زخم درن چاشنی طمشم جام اجیسندن حلاوت مالی
و مرارت ضرر و اعتدالی اونددم و اتمدم **بیت** چرا نالد کسی از تنک دستی چه نعمت بهترست
از نندستی و عین الیقین بدم که بجل بلا لک بدی و دلکی جفا لک منشانی حرص و طمع امیش
تا مرغ دانه بطبع قلدی خلق خلقه دامه گرفتار بولدی و تا ادی قبا عبا جری کنه المدی لای
غری بلا من ذلته بیدل اولدی عزیز لک اینینه چهره حریفی تر ادرن ذلک طمع در اکابر مقدار وزن
عرق معیار اعتبارده سبک قل منک طمع در **بیت** اعیان طمع مکن که طمع آدمی را خراب سازد و خوار
دو شخص بشواری خواهی که شوی از حیات برخوردار پای در دام قناعت کشی طمع از مال مردم
بردارد مجبورا دلکس لک حال کثرت مال را فراغ بال و دفاع حال خیال ادرلر و نند غافل که
وحدت و اسایش قلند در و جمع دنیاده دولت و عزت کان ایلرلر بونی بلر که عزت و حریت
قانع در **بیت** عزت آن یافت که بر کند دل از مهر جهان راحت آن دید که در دست طمع
با کشید پس بوجا ندن بنم حال بر مرتبه و ادری که حال طمع رزین دلدن بالکینه قلعه ادب لباس
شرعی قامت طبعون بتمامه خلق اتمدم و قضای خدایه رضای ورم و نوشند قناعت کوشه فراغند
منزوی اولدم و فرمان روزگار کندی تسلیم اتمدم و زبان فکر و لسان عبرتله کندی کندی
اتمدم دنیای غدار و روزگار پایدار بود قانع و نوا بیک فخرمند کندی خصایر خنیا سیر و مقار
نقایص اظهار ایدر غایتی بود که بدین عبرت که غفلتله محبوب و مستور در انک پیرامین رؤیت
میوبند و در در و الایحه در دولت وار در که کتابه سنک انک نشانه خیمه و مکر یاز لایم اولم
و یا غنم غنم و ادر که بیخ و پنبایه بر قصد عذریله قار لایم اولم و یا غنم غنم و ادر که بیخ و پنبایه
عاقبت دست تقدیر به خلق اتمدی بجه نرسند نال دولت دلدن که آخر بجه شکست ایلر قلعه اتمدی
کخوان نعمت انعام اتمدی که جام استقامت خون اتمدی که خایه دولت بنیاد اتمدی که خراب آباد

مختندن اکاهل رخنه اجمدی **بیت** و ارم بر خاطر که چرخ اند باری اولیه قافی بر رخ
که جوادند غباری اولیه **بیت** زنه محافظ است دنیا و دن که هر کز ارف و خور و غورده که
بر پایه تخت او پناهده که از دست او تیغ بر سر خورده که بوی سپنج اکاد که می که الیکچون بوقدن بچکل
و از بین دل غم غم بود و نایب و غصه ریان و سودن اکله **نظم** دینی ان قدر ناز که برور
برنه یا وجود مدست با غم پیوده خورنده و افکار در صکن سودای دینار در ناز و خانه کنار
ادب مطوق نام حمله لرا بچند بنام برکتور دوستم و ادری انک مهر و عقیقه و سیله سیله بمله
ناع میانند مصاحبت و مصارقت حاصل اولدی زاع دخی با خضر یک لطف و مروت حکایت ادب
نسیم شمایلک انک بوستان معاوضه سدن مشام سامعه واصل اولدی و سنک محاضرات
و کار صفا که کوی مقتضی ارادت و متقاضی صداقت اولب انک مراقت و مفاقت کلام که
منک سعادت مصادقت کله مستعد ادم و شطره مصاحبت کله و رطبه کربت غربت و ذلند نجات
بولم که و خشت وحدت صعب کار در و برای جلا امر شوار جهان با است اخوان بکی راحت
روح روان و هجران یاران که مورت غم و اخزان بعضه وار **بیت** وصلت دوست راحت
دلذ فوق دوست زهر قاتل در **نظم** الشکر لله که نخل دولت خار دلازار نکبت دور تک شب پیری روی
مخت صبح روشنای راحت بیدل اولدی **نظم** در و هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این
قال کشت اختر و کارا خرد صبح امید که شد معتکف برده غیب کو بود زای که کار شب تار آخر
شد بود نیم کز شتم که بالتمام خاک پایکه اعلام اتمدم و حالیا سنک جوار که التجا ادب شرف
مصاحبت حق قبول بجای ایدم **بیت** از تو زیند که مرا از مدد و صیقل لطف زنک اند و نایب
دل زدن سنک پشت چون بوفصولی بقصور استماع اتدی بسط ملاطفت و طرح ملائمه آغاناید
ایتدی **بیت** بجای که چنین مهمان فرود آید های سدر دران اشیا فرود آید بجه سعادت که
سنک شرف مجاورت کله بر او ادم و بجه دولت در که سنک بهجت مجاورت کله مقابل قله نته که
سنم امداد و داد مدد استعدا ایدب بمله مناسب و مصاحبت امید و ارم بر رخ سنک
مراقت و موافقت استظهار ایدب عریض القیاس و مصادقت که منت دارم و تاجراج
روم شعله حیاه افروخته اوله پروانه وار شمع جالک عشقنه کوفت ادم **بیت** چون در بخور

وخته هر بیستم که تیغ ز فزونی تو نخواهیم بریدن **بیت** بر فضل پراصله که تقریر یوردک انواع تجارب
و با غلط مجای مندیخ در بو تجارب حکمیه عاقله مناسب بود که حطام دنیاد کفاف
قلیله اکتفا ایدب اول قدر قدرته که غیره عرض احتیاجد مغنی اوله قناعت ایلیم هر که
کوشه و توشه دن قدر کفایتله قانع اولوب زیاده بطع قله و حایزه انصافدن طشوره
جقوب بادیه حرم و شروده سرگردان اوله اول کریمه حرم کیه پایا نواب دوران اولوب
عبرت نای جهان و جهانیان اوله موش استفسار اندک که بخدا اولمشد اول **حکایت**
کشف ایستی بر شخصه بر که بر سی وادی هر کون طعمه و لقمه دن اولمندان وظیفه که اندک
اش جو عن تسکین ایدیدی اکا مقرر قلشدی اما غایت حرصندن که اول خام طمعک فها
غالب ایدیدی و طیفه مقرر سه قناعت امتیوب زیاده یه طالب ادی **بیت** عزیز من
در درویشی و قناعت زن که خوارای از طمع و عزت از قناعت زاد اتفاق بر کون بر کبوتر
خانده حوالی سندن بچو کن کبوتر لک صدای دلاویز و نغای طرب انگیزی که به نیک عرق اشتها
حرکت کتورب و اختیار کند و سن اول برجه پرتاب اندی اول منزلت تکمیلانی و اول
برجک حارسه اول میدانک فاسی بلکه ابو الفوارسی ادی فی الحال کند حیلله یله فی
طوبت خار وجود کلشن حیانتدن کلشن هلاکه یتردی و آندن سابق که کبوتر لک مغرر
و لحم ترندن دماغ اشتها ی معطراده باشن تنندن یوزب و خسر و خاشاکه برادب
کبوتر خانه قابو سندن بردار اندی اتفاق صاحبی اول موضع دن مردو ایدکن کبر سن اول
حالت کوردی ایددی ای شوخ چشم و حریص اگر اول مقدار لقمه یله که سکار و زمره
واصل اولوردی قناعت ایدیدک پوستک بد ننگدن و زمره دی و کاهله برادب سی
عبرت نای دوران اتمردی **نظم** قناعت کنای نفسی اندکی که از هر خوار و سیدی شکی نیست
قارون نعت برست که کج قناعت یکج اندرست کند مرد را نصیاده خوان اگر خوشندی عزیزش
مدار در و دام و مرغ هوا را تمام نیندخت جز حرم خوردن بلام پلنگی کردن کشدار صوفی
بلام اقتدار حرم خوردن جو خوش بود مشک فایده سی اولد که سول قدر قوتله که انکله سدر مقی
حاصل اوله اول سوراخله که شد ایدکرم او سرادان اکا پناه اوله قناعت قلب باضایع ایچون غنا

واند و هاکا اولیده سن **بیت** غم بخور جانم از فوت شدن مال و منال شادی باش که این مرده
نیز بشون **نظم** شیشه بلکه ادمک شرفی هنر و کالدر مال و جاله کلدز یک که کردن حالی کوه هنر
اراسته اوله تغیر و اندک بغضاعت اولخله میان خلقه شانی حقیر و مهمان اولم شیکه که با
و جود زنجیر به مقید در شوکت و مهابت بنقصان کلن و اندک چهره حالی زیور هنر و کالدر خالی
اوله نقد و الدار اولور سه عقلا قناعت ذلیل و بی مقدار اولور سک بکی هر چند در و زیور
و جل طلوس و طوق جوهر له راسته اوله ارباب اعتبار قناعت مهان و خوار اولور **نظم** انکه
بزنجان جهالت کم است هست کدا که چه زرغی صد خم است مرد که از علم توانک بود که نظرش بر
زر و کوه بود بودن غیری کدر که بت غزنی ساحه دلکدن کند و مهاجرت وطن و مفارقت
مسکنه اعتبار اتمه که عاقل هر برده هنر و فضیله فرزانه در جاهل سقط دانسته علت جهلیله
غریب و بیگانه در **مصرع** صاحب من هیچ مکانی عزیز نیست و جمع مال اتمدی معوض تفرقه دوزی
دیو مولد اوله دنیا نیک مال و منال چیز زوالدن و اقبال و ادباری هر حال انقلاب انتقا
در حکما بود فطر که لایق نسته دن ثبات و بقا یقع اتمک جایز و کلد اول سایه ابر که بر
لحظه در زایل اولور اکجی محبت ارباب غرض که ادنی بهانه یله شعله برق که نابینا و مضحک اولور
او جی شوق زن که جزئی نسته یله سکون بولور در دخی سرایه جاک نه قدر کمال اولور سه آخر
کان لم یکن اولور بشی ستایش دروغ که انله فروغی اولم التبعی مال دنیا که بر عروسی
و فابرجو فروغی کدم نماده و بر متاعه که عاقبت فرسوده دست خاد **بیت** بزیب
درینت و مال و متاع دنی چون مباحث غره که با کس و فاختا هد کرد مرد خردمند لایق بود که
نه کثرت مالله شاد و فوجناک و نه قلت مالله غمگین و اندوهناک اوله هست عالی قناعت حاصل
کاینات چو بر برک کاهه دکن پس عاقل اولی طلب حصولن خرم عمر عزیزی با دهوایه و رزم و فکر
بود و نابودند چندان غم و غصه یز انکه **نکته** تا شوا علی ما فاتکم و لا نرجو ما ستر عین
یقینله کوردی سندهست برین ساخت میدان قناعت سوردی و متاع حیانتدن من قطع علایق
و نقد و خلایقه صاید بر صاوردی و وجود در هم و دنیا و دنیا ستاره افتخار و استقامت اندر
و نه عیله ناشق و ملالت و ملوک و ملوک و ملوک و ملوک **نظم** نه خوش عاقل بر شوکتی باری

که حال هر قلعه اعتباری کور بپسج کردن انقلاب زمانک انقضا واضطرار نه اقبالند
اولوتند سرکش نه ابدارند اور رجانه آتش حقیقتد ماله اولکسه مالک اولدکه مال حال فکر
ایوب مال خیرات و حسنه صریحیه و متاع دنیا نلک اولکسه قیتم بودیکه سلوک راه اخرا تیا چون نلد
ودخبره منیا قله و کردارینک و اعمال پسندین برمالکده اکار فال عمل دکلمه و جانت روزگار و
نصاریف لیل و نهار اکا دستت صرفین درازاتک مستح در فایده عظام دنیا سفر اخرتیا چون تهنیه نلد
وسلوك طریق معاده تحصیل اسباب استعداد در که ناکا **فلن ناع بغه** بیک اجل کاور
امان ویزم واسترداد و دیت روح ایچون بآن زمان ویرم **بیت** بازکن از خواب نازان بوی
رعنا که عمر میرود چون دور کل تا چشم بر هم می زنی ای برون اگر چه بزم بند و نصیحت مد ر بی
نیاز سن و خیری شردن و نفعی ضنون تیرد ممتاز سن اما ملدم که وظایف حق اخوت و شرط محبتی
ادایب سنی و صاف حمید و اخلاق پسندین به خیرک اتکله کوش هو شکی بربک ایلیم تادامن
حالت لوت تعلقت پاک و اینله خاطرک غش تشویشدن صافی و تابناک اوله بلش اولدکه من بعد
بنم صادق ایدم و موافق برادریم سنک حاکم میا وین بواسات و متصور اولن مصافات
و موالات بی تصور ظهور بولسه کرک واکچه ک فرض محالده سنک جانیکون نه قدر انا را عرض
و انقباض معاینه اولسه بنم طرفدن خواهدا خلاص و اختصاص دین غیرنی نسته مشاهده
اولسه کرک **بیت** کچه تو ترکم کن ترک تو نتوان گرفت و چه دلم بشکنی عهد تو نتوان شکست
چون کشف کلام تمام اتدی زان موئی یابند انک بوملا طفتند قلبه راحت تازه و نشاط بی
انلد حاصل اولدای سدی ای برادر عمر نید اولسون که مدتی بخت و سرورم مزیناتک و سکون
ذاتکدن بر شما ظاهر ادب محاسنی تانکدن بر ذره اشکار قلک **مصراع** ای هم اول تا جها انقور **بیت**
اصد و احدقا و اخلص اجنا اولدکه هرگاه که هوا خواهر درگاه حمایتنه پناه ایدل انلر عین عیالته
نگاه ادب مسئول در قبول مجبور و بی بدول قله و حاجت در فدا جاننه منت به که هر کس که دوست
برادر دین الیه واجب که اولد و ستاندن مفارقه سنی بلخ ایلکه اولد و سلفه لایق دکلمه
و کنشاری کردار موافق کل اختیارده کلند که بر غریب اصحابیند بر می کج زیارت کلد قیاب اتدی
اول غریب یق که اکن بلب ایانک ناکا کلند نه باعث دلدی و بیکاه و حرکتن اعجاب اید نه جاذبات اولد

حکایت

دو دور و درازا نرسند و دوشوی اخرا لمر یکسند و بر تیغ بر کهر و برجانه خام و نور طینه
الوب قابو ایچدی و دوستیله مصافحه ادب اویدی قیدی بعد ایستی سنک بود وقت کلکه اوج
حکمت کراتم بر می بود که احتمال ویردم که سکار حال اولوب ماله محتاج اولم سن ایکنی شاید که برورد
اوله سکا قصدا ده سن انک دفعنه مدد طلب قله سن ایچیقی محتملده که تنها لکدن بعضی ممتانک
مهل قله انک تا میچون خادم مصلحت کزار التماس لده سن اکا بناء بواج امر مناسب
اسباب میها اتمم اکرا مال ایه اشده کیسه دینار واکرمه دکر کسه اشده شمشیر ایدله اگر
خادم ایه اشده جار بخندشکار **ع** به چه حکم کنی نافذت فرمانت اول دوستی اکا منظر
ادب عنده لری و بوجس معامله به بنیاد اعتقاد و اعتمادی محکم و قواعد متعلق و ارتباطی بهم
و مستحکم اولدی **بیت** چو کار تو از حق براند چنان کن که یار تو از تو یاری بر آید نظر بر اوراق یاران
هان به که بر خمت انتظار ی بر آید بر کیم کردایب محنته دوشده ینه ارباب کرم اکا دستگیر
اولور ننه که بر سیل خلابه دوشده ینه بنی نوعی معا و نیل خلاص بولور بسو در یا مثاله موشک
تعهده حالندن شایبه ملاله بول ویرمک کرک و ناموس و متناظر ادلب انک زحمت خاطر عاظم
کترمک کرک که عاقل اولد که کسب فریاد چون راحت فراموشی بر طرف این و روزگار ده نام نیک و
ذکر جمیل یادگار قوی کن **بیت** جهان چو کشت بکام تو نام نیک اندوز که غیر نام نگوینست حاصل ن
جهان هر غمی که خوان نغمه اهل فر و ارباب حاجت تو کوئی اولیه توانکر براندندن محسوب کلد
واولکسه که حالت جیاسند بد نام و دشمنی کام اوله نامی جریین احباده مکتوب دکلد **بیت** سعیدیا
ملاکونام نیرد هر که مده آست کنا مشو کوئی نیرد نایغ بوفسان و تکلم و بوترا نی تو نم ادر کن ناکاه
کور دیکر که بلهوتیر بر تاب کوی سرت و شتابله کلور مغنی صیاد اولن احتمالن ویرب فی الحال کشف صوبه
باندی نایغ و رخت چندی موشی دخی و سوراخ کردی اهو کنار آب کلوب برسان و هر لسان طوردی زانغ
هر جابه نظر قلدی کلور کدر کوردی سنک پشت آواز انری تا صودن طشر کلدی موشی دخی حاضر اولد
سنک پشت کوردی که آهو جیران طور کتمز و اول صوبه متصل بقراتا اجز ایندی اگر شنه میسک ایچ خوف لاله
هیچ آهو دخی قریب کلجک کوردی که اشنادر استقبال ایوب مرجبا اتدی طسفسا ر حال ایدر ایدری
بیت ای یادگرای زجا آند **بیت** بیکانه جانکی اشنا آند **بیت** سند آید و دوشی چو قد مده

حسرت که کز لوم بر نگیرد آهواندی ای برادر خیلی زاندر که بویاباند کردم و ابناای جسمیدن
ایربلب تک و تنهای محاده رعی و چرا ادرم شدم بدک نه بنم دام صیاد در خاطرین کرد
و نه هم هم تیراناز در و نند در وادی حالیا کوردم که بر پیر با تو بر کان و تیر لیکا
کیون آتش کو با که بنی صید ایچون باشن بر آتیه آتش ناکاه انک شست جله سده با بست
اوم دیو توب بوجانه کلام سنک پشت ایتدی خوف اتمه که هر کز صیاد لک دین دامی بوجالی
کورمانده و بوند که تیراناز لک تیر قصدی دخی بونو ایچو باره مشله شویکه بنم بخت
رغبت غله سن سائر یاران سلکند منسلک اوله سن و بنم خانه مصاحبت که اوج شخص ایند
به ادم اولب شرف و انستمر اخضا صوبه سن اکابر ویر مشله که هر چند که احباب و احباب
زیاده اوله ابواب دوق در و رکنشاده و اسباب عشق و حضور آماده اوله بیت هر جا که مهر
و وفا بیشتر بود جمعیت و حضور و صفای بیشتر بود دست لک در که دوستل یکن بر بلک
و دشمنک قلیدن کنیز هذ ابلک کک بیت دوستی با هزار کس شاید دشمنی را یکی بود بسیار
موش و خجمله مناسب بر حکایت اولدی زانده مقتضای مقامه ملایم بر داستان سولدی آهو
کوردیکه یاران لطیف طبع پاکیزه مشرب مصاحبه در دل و جلدن مصاحبت و زانده و صمیم جانند
مرفع بالستار طالب اولدی عیار موافق انشای خوشتر بسا و لری زانده بر کنار مقام
اختیار قلدی یاران وصیت و نصیحت ایتدی که زانده و بونو احدیکه بنم حوزه حیاتمزه در
قدم بیرون اتمه و بر چشمه حوالی سده که حصار امن و امانند طشره کتمه آهون طر مزبور
قابل و موجب مسئله عامل اولوب دام مابین لند مجلس مصاحبت قائم اولوردی و بی وضع
دلکش و جمع فرج بخشده هر وقت جمعیت ایملردی و مداعبه و ملاعیر به حکایت و سر گذشت
سولردی و کون اتفاق زان و موش و کشف مقام مهور و کلیلر آهو کلدی نجه زمان انتظار
صکره او کمار را رادیلر بولیدیلر و ثانی بخت و جویله اطراف مرغزار کسوی کار که طرادلر بر
خبر بیلیدیلر بوجلا اثر موجب ملال و انفصال اولدی و وقت یار عکساردن دین اشکباردی
خونابه حسرت و ملال اولدی زانده انما ایتدی که پروانه کلب دین تجسلی ایچو جانب صحرای نظر
اوله و احوال غایبید خبر بلب بخت مقام مهور و حاضر اوله بیت صابر و نر جانان کز در بیع مندار

وز و بیا شو سکین خبر و بیع مندار زان و بوالا استیصال بله پروانه آغان ایدب اوج هوادرت
اطراف صحرای نظر ایتدی آهو سکین بر فضا ده بسته بند قضا کورب یاران خیل ایتدی سنک پشت
موش ایتدی بو واقعه نک دخی سنک همت و معاونت و وابسته و بونو ناله نک رفعت
منک غیر لک دشمنه امید گسته در ع بشتابه وقت کار کز در موش زان و صحرای ایتدی
و اهو قاضی امه مبتلا کورب ایتدی ای ایز غریب و قتل و کایله بوزندان بلایه نه سبیل کورد و بویک است
و فرستاده ام جیلر ییخا و لک بون و وردک جواب ویردی که تقدیر الهی نه تدبیریه و مفید اولور
و قضای ربانیه ذهن و دکان چاره قلور بیا بان تقدیردن سر نیز تدبیریه بولور و نند و قضای
قضا تا سر حذر رضا صحرای املدن افزونند بیت ما از برون درین مغرور صد فریب تا خود در
برده چه تدبیر می کنند موش ایتدی راست سولر موشک در مشله بیت سوقاده چونکه بر ایتدی
ای حقوق این سولر تدبیر و پس هونک بند کس که مشغول اولدی بواشاده سنک پشت دخی پشت
آهونک بوجانندن ملال انفصال اظهار ایتدی آهو ایتدی یار عکسار سنک بونو مقامه کال بنم واقعه
دشوار کز که کویا نا کاهان کله و موش بنم بند لری کسش اولور بن یا غم قوتیله باش و ترم اولور
زانده بربو بال امل خلاص بولور موشن بیکج مور اخذ کند و بی پنهان قیلور اما سنک نه اقامت
ایدب انکه مقاومت طاقت اولور و نه بال و پر ایچو اوجمه و نه بر طرف جیق و بیغنه قدر تک
ولر بو تکلفند اند توقفا نسب ایدی و بونو تابدن تائی قیوب ضوایا قرب سنک پشت
ایتدی ای رفیق شفیق تائی و توقفه بجه طریق میسر که بر عمر که فرقت احباب بله کجه اذن
نکرت و بر حیات که حسرت اصحاب نه نهایت بولور اند نه راحت تصور در بیت یکاسی نر زجاء
کوک نجهان تنده صحت اولوردی اولم سجان بن بوجر کتد معذورم که سنک شوق دیدارک بنی
اختیار بونر که کوردی و از روی جمالک ساخت سینه دن رخت صبر و مکنی کوردی بوقدر
مفارق که لازم کلدی و بود کلو مبادله که ضرورت اقتضای لری بنای صحرای ایتدی ایدب
رفیق و محارطه افلاک اولدی بیت علم الله که از نوشکیا و نیست طاقت روز
واقع و شب تنهایی نیست ای برادر مضطرب اولور که معاونت یاران ناله عن قریب بوقدن
کشایش بولور و فراغت غامله مقام مهور و جانیه خرام میسر اولور اما علی کمال لازم

شکرگزاری لایقند و موجب سپاس داری واجب علی الخصوص که جسمه زخم و جانکه زبانی
 ابرمدی و چشم جهان بینک هنوز دیدار صیاد جلادی کورمدی بوشاده اتفاق ابرافتن
 ظاهر لودی موش مکر دای کسه دت فارغ اولمندی آهو هو لاجازدن بر جانب صیاد بجدی
 نایغ دخی پرواز ایدب بر طرفه اجدی موش کند و سن بر سوراخه پنهان قلدی کشف بچار
 همان کاندن قلدی صیاد کلوب دای کسطن بولدی انگشت حیرت دندان تعبیه اصرب
 متحیر و متفکر اودی که ایادامه بوبندی کم کشت اوله و لهوی به هو دار لک کت مدد کال فیل
 وجوده کلش اوله بوشاده چپ و راسته نگاه اندی ناکاه نظری سنک پشته راسته کلک
 ابتدی اگرچه بوشاع حقیر آهو جسته و دام کشته نک الحی تلافی و تدارک اولنم با وجود که
 بوجیه بر معصیت آهسته آهسته اما بجه اتمک کورک متی دست دویب کتمک صیاد لرزیدن
 نامبارک و شوم در ضروی آقی طوبی سنه اندی و پشته الب مافی سنه کندی صیاد کجک
 باران حاضر الب کشف غایب بولد بلر بلر بکر بیا هو دار بند صیاد کرفتار اولمش ناله
 صفیری فلک انبر و فریاد اتقنا نیری کوه زمهریره یتر ب مام و نوحه لراندر و کریان
 و غریوان دل حزین و ناله و انین ایله ابتدی **بیت** و فک کچشم مار جالت جدا بود
 چند آنکه چشم کار کنداشک ما بود بخند در محنت در کجست و بولد دلدارم برابر اوله و بجه
 اتش مصیبت در کجست فرقت یار و فلدار بمقابل قلمه اد لک که بیا بدیدارندن دور و یار
 کفزار و صالندن مجبور اولم بلور کشتگان بادیر فراقه پای صبر کلمه در و متعاشین اوله و بجه
 اشتیاق در در حرقت دل در **بیت** تراکم درد نباشد ز خلا با جفاوت و قدر نشه جی دانی که بر
 کنار جوی باران که هر یسی بوجلم موافق بر دستان روایت المایلر و مقتضای مقام لایق بر
 شور انگیز و در آینه مثل و حکایت بولد بلر جلده سنک مضمون کلام فذلک حاجی بومنی و مقتضای
بیت دل نلدر و لبشیرین جانان لفتی و غریزان نیست غر نازنین و عزتی آخر الامر آهو داغ
 ابتدی ای برادر اگرچه بزم کلام غایت بلافتن و احاجین و حکایات غایت ضاحکه در اما
 سنک پشته فایده علیدر در ذوق و لذت و تفنن ناله و زاری و کویه و سوکاری در در سر در
 غیری و مفید در شرط حسن عهد و حقیقته اوفی و رعایت حقوق اخوت و صداقة الیق

بردی و بجز دخیال بیاورد و ز کشف ایچون متفق خلاص و متکفل نجات اولور ندیر این وز
 اکابر سیر و شلر درک ایچ طایفه نک حالی اوج وقت معلوم اولور اهل شجاعه کلافتای
 هنگام مقابله ده وار بابا مانک دیانتی اوقات معامله ده و احبانتک عهد و حقیقتی زیان
 محنت و آوان نکبت **بیت** میرایا باید در ایام غم بشادی نه باشند میرایا که موش ایتدی
 ای آهو بوکاره بنم خاطر به بوجار خطوراید که سن بال استیج الله اوچوس بر جانبین صیاد ک
 او کچک سن و کندو کی ضعیف و خسته و مجروح شکسته صورتند کومتر سن زاع دخی سنک
 کاه کاه از ترکه قونه و کاه کوز که قصد ایدر کچه باشک او سخته دونه لایحاله چون چشم صیاد سکا
 راست کلوب سنک بوحال کور و زاعله معامله کی بو نوال اوزر مشاهده قلده سنک قصد
 ایدوب دام و رختی و توبره و سنک پستی پراغه سنک طوفه متوجه اولم هرگاه که سکایتین کله
 لنگان لنگان او کچک بوبره سن اما بر مرتبه ده که رشته طمعیندن قطع اید و سنک طوفه دن
 نا امید اولوب قویب کتمیه بیا سلب اوزر بر ساعتار دیکه تکاپو به مشغول قل زنگار حرکت و
 سکناتک لرین اعتدالی مرئی طوت نزل کلید قاجور بکت و موطوب کندو کی تسلیم ایت شاید که بر
 بوشاده سنک پستی خلاص ایدوب بچورم و نکست بلاد مام صغایه بچورم یاران آنک راینه
 افرین او قدیر و آهو ذراع وضع معبود اوزر صیاده کوزندیلر صیاد خام طع چون آهو کوری
 که افغان و خیزان کیده و نایغ آنک او سخته پرواز ایدوب چشمه قصد ایدر آهو طوفه مفر
 اندی و توبره پشته دن قویب عبقنه دوشد کندی موش لاله کلوب توبره نک بند کسوب
 سنک پستی خلاص ایتدی بعد زمان صیاد آهو بی جیت و جویون و عبقنه تک و بویون عاجز
 اولوب اندن یاش ایدوب توبره سنه کلدی سنک پستی بولمیدی و توبره بی کشت کورب هر بار
 که اطراف ارا دی نام و نشان بلمیدی حیرت اکا غلبه ایتدی و زبان عبرت کله کند و کندویه ایتدی
 حالات عجیب مشاهده اتمک هیچ احدا کا بود قلندر و احوال غریبه معاینه قلدم که بر فر حکمتی
 بلز اول آهو بندن کسم بعد کندوی بیمار صورتند کستر مک و نایغ آنک او سخته پستی و توبره
 کسوب سنک پستی جق بوجا کجک محلی و بومشکلاتک تاویلن اولم در کج خوف و خشیت و حشت
 و دهشت اکا غالب اولوب ایتدی غالباً بوقام بر تلجای کاهی و غول لایق کاهی لازم اولدیکه

بموضعن کم و من بعد و جهانک و خوش شدن رشته طبعی ادم بتسویه او اوده نام کینه
و توبه صد باره کو توبه قندی و نذر ایدوب انداجدی که اگر صحت اوله سیاهانند کنار
سلامت بنشیند بر دخی بقیه العمر اول حکم آنک خیالان پیرامین خاطر که توبه و سیار صیاد دل دخی
شفقت و صیحت ادب اول طریقی طواف و اول دخی کشیدن منایلیه **ع** کا بخا همیشه با دید
تست داهر چون صیاد کندی یا رانینه بر بره کدیلر و طایع و این و سرور و مطیوسکن
لرینه دخی قلدیلر بوندن صکر نه دست افت انک دامن روزگار نه نشندی و نه نخی مخافت راز
حالی خزانندی و عین و فاق و حسن اتفاقا به عقد محاسن نری انظام و انفاق بولدی
و برکت معاونت و مرافت لر به عقد مصاحبت و مصادقتی مبرم و مستحکم اولدی **نظم**
رشته ناتنهاست از روزی بسکله چون در ناسد عاقل آرا کستن نال از دگر که تنهایی از خنجر
کرد زود باغ و رشک تر خوری هم کم کرد اندجگر زین و تنهایی قوت ناید اند جان و دل
قوت جان و دل اکشگر بکشگر بود اولد و ستانک داستانی که زمان دولت و نکبتی فرط محبت
و مروتند دم اوردر و وقت راحت و محنت قدم صدق و اخلاص از ره طور دیلر چون ایام
نزول از راه پای مصادقتی مترزل و هنگام طول نواید حال خالصتلی بتحول اولدی
لاجرم میام معاندت و مظاهر تیریه بود کلو و رطاهای به دن نجات بولدی و عیبات آقا
درا ظاهرین توبه و معاشرت سرور و موافق ساکن و مسند رفاهیت حضور نا محصور
منکک اولدی عاقل کامل و هوشمند فاضله لادند که بوحکایات عجیبیه زیور عقل صایب فکر
ناقب ایله نامنقذ مشنه و فخر و واجب بل که حیوانات ضعیفه نکه من رفعت و موافقتند بوقدر
ثمرت ستود و نتائج پسندید حاصل الحق اوطایفه عفا که خلاصه عالمیان و فقاواده میاند خان
مصاحبتین بوطر از ره آباد ایدب اساس مصادقتی بطرح از ره بنیاد ایدل پیدا کرد آنک
فایده مشام خلوص عامه و اصل اوله و آثار منافعی صفات کردار لرنن بجملاج اولوب میامین برکاتی
روزگار صغیر و کبار بجه حاصل اوله **نظم** هر که حق صحبت یارین شناخت عمر جز اندر ایشان
نیافت یا چو در کار نباشد غم است کار که یار یار آید که است صحبت انکس که بصدق و صفات دامن
او کی که اصل و فاست میل که کن و وفایت کند جان هدف نریلان کند مهر جهان دوست کجانی بود دوستی

جان زکراف بود **باب چهارم** اعدانک اظهار تقا و غلقه اعتماد اعیوب هر زمانه کین
و کینکیندن این اولو جایز ذکر ایدون بیایا ایدر رای دابشلم و جینه انتدی ای حکیم شیخ
وفاق نه غره و برر و مقدمه اتفاق نه منج اولور بلدم و اولد و ستاروک داستان کصد
لرنن صادق و مراقتلرن موافق اوله که کوش از عاقله استماع قلدیم و عین ایقانله کوزدم
و بهان عیانله مطلع اولدم **بیت** کک کم یاری واراند غم اولم که یاری بود ختم اولم
حالی پیر و رشخ ضحیردن سو قعد که عبارت دلپذیر تره و قیبر بیوره اولد شملک منکک لایسته
اعتقاد و دعوی اخلاص و اظهار اختصاصه اعتقاد جانی اولیه که وصیت چهارمین بیور لرنن یکبارگی قل
خانم کال تینه و تیغظا و زر اولوب لارند که علی حال ختم بدسکالدن صداقت احتمالی ویریه که
هیج وجهه دشمنان صداقت کک و دشمنی قدر بلاغت و ملاطفت کو ستور سه دوست اولم **بیت**
دشمنی دوستی جتن جنانست که یکی کج کردن آید آشتی **نظم** بایر استی بلدی در خدشده و هوشیار
ترهای دشمنه المقات اعیوب متاع ترزیر و شعبه سته خریدار اولم که دشمنی حایه کار کند و نال صلاح
حالی چون کال محبت و مروت اظهار ایدب ظاهرین خلاصه باطنله اراده قلور و دقایق ذوق و لطایف حیل
یو پیشی نهاد ایدوب آنک ضمن کافکر و عظیم مکرر بغیه ایلمر بیغافل جازیه لایم که هر یاری که کشید
زاده تلق و تعلق کوره سوا اعتقادی کا دخی زیاده اولم و خصم هر چند که دعوی ملامتدن دم اوره
طرز مخالفت دخی ثابت قدم طوره زیرا که اگر دشمن حیل منسد و غافل از خدعه سر نینه اکاره اعیوب
بویابید غفلت روا کوره دشمنی سکا که مترصد احوال زنا که کین ادب تیر همدی هدف مراد بنشیند
بیت مکر دشمن صغیر املامین غدر ایدوب ناکه سکا ایلر کین **نظم** هر که وقت فرصت نداد که خوش
ایه نام اوله اما حسن و فطانت فاین و برینه و هر چند که لیت و لعل به نقل این سودمند اولیه و اکاد
بلا شسته که لطفدن بومه یشتی رای استفسار از کین بجه اولمشد اول **حکایت** برهن ایتدی
روایت ایدر که بعضی ولایت چیند بر کوه بر شکوه واردی که غایت رفعت و متاعتدن تیر شعاع
بصری کان کمر نه چینه جوق زحمت چکری و دین بان و هم کوشه بام رفعتنه نزد بان خیال دچر دی
بیت کسوند فوازش مکر بچشم ضیره کسورفته نشیبتی مکر بیای کان اولک بلند ده بر چخت
سده مانند یشتی که اصلی تحت عزاده ثابت و فرغ فرق سمایه یشتی **نظم**

سازاد آمدی خوله شاخی که یکشیدی بوفروزه کاخی لباس خضر و بن خضر همیشه بماند هر
الذین زخم تپسته نه اورش بپایانته دوران نه دوکش برک شاخی بر دهقان **تراول** رختک
کاغ شاخند غیر متناهی اشیا نه زاع و اردی و اول زاعلک بر و ز نام بر ملک نام و اردی
که جله سی اند فرماتنه رام ایدی بر کجه شاه بومان که اکاشا هتک در لردی اول اعدان
قدیمی سبیل که زاع ایل به بولم میانه قائم ایدی لشکر جزار و سپاه خوانوار له زاعلر
شمیخون ادب کشور و لشکرین خراب و اشیا نه لربن یاب اندی **بیت** بازوی مردی
بر آورد دست سرخ نشان کرده خون خالی پست **تراول** شکار یک و تارده صد هزار زاع
سپه کرد انش بوار و ناکار زار در بریان اولدی و فحای **فاقلووم حین و جد تووم**
صدوقه حالدری اولب چشم دوران ابر بهار که انلک حال زار نه کران اولدی مکر بوم مردم
مظفر و منصور و مرفه و سرور اول دریند رجوع قلدی چون باز بلند بر واضح بال و پر
و غراب سپه روی شب اشیا نه عرو به واجب خیل خیم لشکر بوم که زاویه خفاده ستاری اولدی
بیت تیغ کشید اختر عازل فروز لشکر شکست هزینت نرو **تراول** بوفروزه جمع لشکرین جمع اند
و حکایت هجده سپاه بومی در بیان ایدب استدی بونلک شیخون کوه کوزی و جرات شجاع
مشاهد قلده کوزی اشیا نه کر که ز کشته لربشته بشته درجه کوهی خسته و بال شکسته و نیم
کشته در بوند دخی ستوار بود که بود کردار لک و لک جرات و قوتلرین بلدر و بوطاینه
یله جنگه جنگ اور منه قدرلرین معلوم قلدر و بزم مسکن و ما و امن واقف و خانه و
اشیا نه لربن مطلع اولدر ظاهر بود که چون بکر بیکر و فیج منظر لربقدر و نظر بولدر
جرات و قوتلری زیاده اولدی خا اولدی و شویله اکلا ندم توقفا تمیوب برکه دخی اقلام
اقدام اوزره کله لربور دغه وار قوتلرین بازویه کتوب دست برد عظیم کوسره لربور و جلال
که بیاران زخم هزیمته اولکی شربتند ایچر لربکی که کوب نوبت دخی وضع سابق اوزره شیخون
اولوبیم لشکر رذن بری زنده قوموب تیغ هلاکدن کجوره لربور دمه مشاوره ده مباح
لاندرد و بوغانله نلک فتنه تدبیری مناسبه نایسه فکر ایلمک واجب **بیت** هنوز اول
آن حمله دشمنست دکر بارش اغان مکر و فن است کراین میل داره نبد دکی خرابی بدید اید

ازوی بسی نه فتنه امروز محکم بیکر که فردا بنا شد تدارک بدین **تراول** چون بیرون کلام تمام اندی
بشرف نراغ میان لشکرین ملک حضوره کلوب مراسم دعا و لوازم شایه ادا اندلر بونلک بکر و
طایفه میانه فضیلت رای و مزیت عقله موصوف و معروف و زاننت فهم و متانت
فکر له مشهور و مذکور ایدلر هر زامره که اشارت بیور سه لربور فوز و نجاح اند و اضدادی
و هر زایی که استعواب استلر انا و خیر و صلاح اند لایح **نظم** برای روشن فکر صواب
بردندی ز روی آینه روزگار نلک خلک بعقل کامل و تدبیر راست کرم ندی هزار مشکل
دوران بینم ساعت حل **تراول** غلج جمع امور لوند انلک تدبیر نه اعتماد ایدلر و دفع نواید
انلک رای احاطت پذیرنه استظهار و اعتضاد کوسره لردی ملک انلک فکر فی فتنین طوب
ابواب مشکلات مهمات ملکی انلک کلید اندیشه صواب اندیشه فتح ایدلر چون بیرون
انلر کوردی هر برین عواطف ملکانه یله نوازش قلوب شانلر نه لایق خلعت و انعام احسا
بیوردی وایتدی بوکون زمان امتحان ذهن و عقل و اوان تجربه فهم و فضل در هر کوه
که برج صغیر کوزده مخوف قلند لربور رشته بیانه جلوب طبق عرضه قویق کر کستر و هر
نقد که دار الضرب قلکده تمام عیار بولدر سکه خانه امتحان بازار ظهور و عیان کور ملک
کر کستر زاعلر دخی باب سح و شایه فتح ایدب استدی **بیت** شها اول همیشه پناه جلال
ننا خانلک اولسون زمین و زمان **تراول** عالی بویاید هر زبیر صوب صواب اقرب اولدر و علم
غیبین ضیومنین هر لایح اولور سه اولی و انسل اول بزمند لربور عقل قاصر نه فکر اده
وز که اندن اولی مرات خاطر باد شاهی هویلا اولیه و بوچاکلر کلک تدبیر بصفه صغیر
نه بحر براده که اندن اعلی لوح دانش شاهنشاهی ارتسام بولیه اما حکم **المأمور**
امر بوردده مقدار وسع و مقدور مزید ذول و لفق لازمدر اگر چه که خاطر شاهی که
مشکات واردات الهی مکنون صغیر قاصد و مخوف باطن و ظاهر مز عارف و عالم در
مصرع انچه میگویم نزدای عالی روشتست **تراول** ملک بریسه خطاب ایدوب ایددی
من بویاید نه درین و بو عقل نلک جلند نه فکر ایدلرین ایددی ای ملک اول وزیر بشیور که
بردن سابق شیو تدبیر و زنجیر تسخیر اور مشلرجه و قایمک حد و شتد بوجیلر بی

بقول کور مندر که چون برکنده سخن قویله مقاومتن عاجز اوله **هر آینه** لاندرد که وطن
 مالوف و مسکن شغوف جلاقله بلکه مال و منالک و اهل و عیالک ترکن اوره که مقابله ده بچیز
 و غناقت و مقاتله ده بچیز و آفت وارد در خصوص که خفیدن برد فقه کوغال بولش و قیمت
 برون هزیت کور مندر اوله هر کسه که نفور قایله حرب حرب بنام انشامدن جوقرب برد شمله که شربت
 ضربیدن بر که جاشنی طمش اوله و تریاب حربیدن برد فقه حرب جاش اوله محابه داعیه سر قله بی نشاء
 کدزگاه سید و یا نش بلکه درای نیله کفوس انش که در کشتی کدز و نل وقت و روزنه امانق
 و بجه و بار و سینه طینق میدان رزم طریق حرمندن دور در که نیغ و خنجر هر طرفدن
 کسک و ریخ نظر ایکی جانبدن اسلام میسر در **بیت** حدزکن زیگار کتر کسی که از قطر سیلاب
 دیدم بشی ملک چون انک کلامن استماع اندی اندن اعراض اید زاع آخره استدی بر خصوص
 سون نه حرم و بولمده سون نه تدبیر ایدرسن ایدکی دی و زربان بنم تدبیر معافو دکل در
 بلکه اول فکر اهل عقله لایق دکل زیگار حمله اوله و مصلحت خوسته بوقدر ذلت و حقارت قبول انک
 غیر تنزل علاقه و حقیقتن انک امارق در **نشد** شاید شبر مردانرا بهر زخی جارفتن **بیت**
 افتخاد جهان و کور مدی پیر که بوم شوم آله را غدن پیر **نشد** صوابه بواقید که حربه حرب طیان
 طوره و زه و شول شوکتی نیز و جنگا اجدال خونریز اید بوم شومله جنگه چنک اوره و **نظم**
 اکر بر نیایم تیغ از نیام بر دی زبا بر نیارند نام بخودنک را و خنجر کنیم که پیش زبوان
 زبوق کنیم اگر یار باشد همان آفرین به تیغ از عدو باز خواهیم کین **نشد** دست عشرتله خنجر و ملکلی
 اول شهر یار کامکار در اغوش ادر که آب شنب و آتش یار نام خنجر بد کرداری صفه روزگار دن
 یویر و لب مرادله ساغر صفای اول تاجدار نامدار نو شاد که سفال آتشای دشمن بد سکا سنگ اول
 صیده حالا مصلحت وقت بود که قراول نصیب اید اطراف دید بان کوند و ز و جگر و جلا
 اسباب در زمله حاضر و حرب و قتاله دیدن حزمه ناظر اولوب اگر دشمن بد کان کا کج و جانیه اکور
 بزیکه راست واره و ز و نیزه که طوغی طوره و ز و میدان کارزاره پایدار اولوب مردانه
 لکر کوسر و ز که اهل جهان داستان در ستم دستان و سام و زریان او نشند و روز تاجیه
 در سنا موس صبار عار دن پاک و عرصه چنک نام و نلک ایچون امینخته خون و خاک اوله **نشد**

بنام نکو کوشندم رواست **نشد** ملوک نامدار که هنگام کار زارده عواف کان اول قدر اعتبار
 قلیه و روز جنگ و وقت نام و نلک مال و جان چندان نکلان اولیده **نظم** ادر کدشته
 پای بمیدان نه و بیب کوی نه در خم چکان آرزو خواهی که بخت روی نماید بکام دل باید
 شد بموکه با خنجر و بر **نشد** ملک روی تو جوی برینه دخی تو جمیه اید بایستی بوسال و سنگ
 جوابک و بومهل سنگ تدبیر با جوابک **نشد** و زبوا خنجر اید ای ملک کامیاب بوباید رای
 حقیر استقویا انک بود که صلیب و قور ایچیل کدنده و ز و دشمنک تفحص حال و تحسین
 مافی البالدن مبالغه ایدوب مصلحه میر میلکری واری در کور و ز اکبوزن باج و خراجله
 راضی اولور لسه و ملاطفتی حسن قبوله تلقی قلور لسه نزدی عجم **نشد** خیر قاعکار
 زار و زحمت شنجو نلندن امین اولوب کند دیار غزه آسایش و آرام ایدون **نظم** اولیجه صلیح
 میسر عید بله عاقل ره و فاتی قلوب ترک ادر می هر کجیلک عدوی کلبله اولسه عیال صلیح محال
 انک سوانک اولو جواب شافی سنگ ملوک ارای راست و تدبیر در سندن بری بود که چون
 دشمنک شوکت ظاهر سی و قدرت قاهرین کوره و ممالکه فساد استیلا می منتشر اولوب رعیت
 معوض هلاک و ورطه تلفه دشمنک احتمال و بره حیل و نقش کوسر بکبتین خنجر رفق و
 لطفه مالشوقله و مال و منالی سپر ملک و کشور و وقایع رعیت و لشکر اید بشند بلادن
 بوجس تدبیر ره باول زبیر که میان با طعنه و تمیز اوتورب نقش خنجر عیان کلشکن
 خاودمک و میدان ستیز و عناده طوری دشمن غلبه **نشد** حمله ایدب خاودمک
 صوب صوابدن مخرجه و ستم استقامتدن دور در و مقتضای عقله مخالفه پیرایه بجز بددن
نشد زمانه با تو سازد تو بازمانه بساز **نشد** ملک زاع آخره متوجه اولوب استدی ای وزیر
 بوباید سون نه تدبیر ایدرسن و بوبیا باند بجه شاه راهد کد رسن استدی ای ملک و داغ وطن
 و تون دیار و ریخ غربت و بلای جلا بنم رایع هزار بار اولی و زانند که شیش ششاموس قدیمی
 دین منکته اوره و ز و اول دشمنه که همیشه بوقضی و تذلل اوله تواضع کوستر و ز
بیت هیچ اولور یار خیره اولی بهویر شکاک کیم کورید یار خیره اولی بهویر شکاک فرضا کز تقبیل
 باج و تحمل خراج و التام کوستر و ز بولمده مغلوبیت مزاجم اولسه لکر و بری

قلع و استیصالی مندر نه لازم قلعه لورک آریاب تجربه دشمن مدارای اول قدر
مراعات افک کرک که حاجتک اندن روا اول بوی اول قدر فتح اتمک کرک که مرتبه اوطار پیشه
که سنی ذیل و خنجر و دشمنی جری و دیر اید انلر بزدن جزوی جزیره قناعت اتمک خلی تکلیف
بسینیم دروغ مردمان و دوا صبر و توقع در سوبله که ضرورت اقتضای این محاربه دخی بزد
زیرا که خنجر و خنجر غیرت نام و ننگ دن اهن در **بیت** مرده بودت بریر سنک اندر
بر که نزن بریر سنک اندر **نظم** بشتی و زبیره که کار شناس در ردی ایدی سنک فکر شکل کشایا که
تمام اعتماد و رای عالم ارا که قوی اعتقاد و ارد **نظم** در مضیق عقده های چرخ دین و ملک
مجموعی صایب شکل کتای کس ندید جز بند بر جانوت مرادی کس نیافت جز برین وقت و قوت
کس ندید **نظم** بیا مرده نه فکر او زره قرار اید ب جنک و صلح و جلای وطن دن فنی من اختیار
ایدرین کار شناس ایدی ای ملک مقطوع و مجروح در که بوم طایفه سیل مقابله شوم در
احلی بود که تا ضرورت اقتضای این محاربه دن ابا اید و زبیره که برانلرک چنکند
زبون انلر بزله جنکه دلیور هم قوتلری بزدن افرون هم عدد لری بزدن کینه کشتی
نفذ که قوی اوله خصمی ضعیف اتمک کرک که موجب فرجه مغرور همیشه مفارک هلاکه
قویب و ساحه بخاندن دورد اگر چه که بوملرک حیل و خنده لری بوقدر اما لا حرکت
نخستی عاده اتمک احتمالی بوقدر اول اجلد که اول قوم صاحب خرمند حارم علی کل حال
دشمنک حیل و مکره جازم در و کین غلبدن امین دکلدر زبیره که میانلر نه مسافه
قریب اولسه محتملدر که فرصت کوزده اگر بعد ایه جایزدر که ایلغار اید مقابله قلعه
یکن که کین آتش اوله مصلحه مانسه شاید که سنده غلبدن تخمین اکتی اوله بوبرهان موجب جلا
انلرک جانبند جنک عقد و قفده در فضا که انلرک قلیلر نه داعیه حرب ممکن اوله
بزانلر و مکره محاربه جایز دکلدر که آریاب عقل و تیز ممکن اولد قی جنک دن برهیز انلر
زبیره که نقد حیات که سرمایه بازار کار زاده بر متاعدر که جارسوی و زکار در مثلی بولنر
و شراب شتی بایدار بر شربت نا خوشکوار در که بدل ایا تمک واقع اول **بیت** اگر پیل زوری
اکو شو جنک بزدیک من صلح بهتر و جنک **نظم** اید عانلر مقابله و مقاتله جایز

اولیجی بوغاله نك دضند نه معامله روا کور سن ایدی بامرک غورنن تفکر وافی واصل
و فصلند تا قتل کافی حاجب در که ملوک فکر ثاقب و رای صایب و تدبیر است و تا نلر رسته
اول مقاصد و مطالب پیشلر و لور که خراین بسیار و لشکر جزایر بی شمار محصل اول **بیت**
بشتی بوی کتی احد توان کشت برای لشکری را بشکلی پشت **نظم** مقصد شاه راه اصل رای
روشن پادشاه در مشاوره وزیر صاحبند بیا نلر زیاده تنویر نه و غر فوایدنک مکتب و قوت
باعث در مجاریه مودودانها در حاصل اولور و عدد قطرات اسطاردن اکافای واصل
اولور و لهما صاحب دولت که مقبول التول و امانت گذار نامحکم لری اصابت شعار اید
عامل اولیه از زمانند ساعد بخنجر سوار ساعد سعاد دد مجور اوله و هر طالب سعادت
میان عقل و برکت ادر اکنک بدو مند اولور استماع اقوال آریاب عقلی حسب حال و شمار
روز کاری قله اقبال اکا قرین واد بار دایره دولستدن دور اوله **الحاله هذ**
بجده الله که ملک کال عقلله اراسته و پیرایه حسرت پیرایه پیرایه **نظم** ایدی بای عقل
ملک هذوری وی بر توی زای توخو خنجر خاوری تدبیر صایب و بایند مشه صواب
نهید داده قاعد داد کستوی فکر مزاجه وقع بود پیش لری تو خرم و راجه قدر بنزدیک
جوهری **نظم** ایا چون ملک بنی بومهم غر مشاورت له مغر ز قلدی و بوامرک اتمامد بن بند
نک لطف تدبیر و حسن اهتمام اعتماد بوردی در مکه بوباید خاطر فائز و صبر قاهره
لایع اولانی بعضی دیوان مالی و بعضی حجره خالی ده سمع شریف بشندم بن بند شک جنکی
بجوینا تمیز تواضع و تذلل و جایز کورنم و بحکم **النار والاعار** بر بلوک محتاج و آجر عرض
احتیاج و تحمل خراج که بنم اسلاف و ابائز اندن ابا انلر در بیون و زمزم **بیت** ختم را
کودن نم بای اعتباری آورد مردن اولی ترک در بای اعتباری زیستن **نظم** بلند همت عمر طویلی دام
نام و بقای ذکر جلیل ایچون است و الا نغذ بالله عمر کنی که ذلتله کچه عمر فوج دخی اولور
عمر قیودن و جوهله موجود در بلکه مات اول اصل هیامت هزار بار رایج که **النار والاعار**
والمنیة ولا الدنیة دشمنلر که ملوک اظهار عجز عجز جایز در که اظهار عجز کار عجز در هر کسند که
دشمنه تواضع قلوب زبونلر که کوسنه اکا ابواب بلا کشاده اولوب تائی و تضری دخی زیاده اوله

بیت همت بلند دار و زبونی مکن که چرخ هر جا زبون ترست برو خیر تر شود **بیت** خلت کرد که در کار ملک آرای ملک مرفوع قلعه **لکته عروس ترید البیت خالی الحصار** مجلسد
 برین ایادی ای کارشناس فایده مشاوره اولد که عقلا جمع اولوب مقتضای عقل لای اوزر نقل کلای
 نقل مجلسده لکه که شاید برنک بترند بیری هدف صوابد راست کله اکابر بیور مشلدر که
 ثمره مشاوره عقولک بعد المحاوره برامد زره اجتماعی و عقلانک آرای مخالفه دن برری
 اوزر اتفاق اجتماعی هر مکرر جماعت عقلا جمع اولوب شروع قلعه انک مداخل و خارجی
 احسن وجهله ملحوظ اولوب عاقبتی فوز و نجاحه و خانه سی خیر و صلاحه موصول اولد **نظم**
 حکیم ابد مکن تکبر بر کج و تیغ و سپاه زفر زانکان رای و تدبیر خواه شود رای نیکو تراد **نظم**
 بجای که ضایع بود تیغ و تیغ پس کلامی خلوت حواله اعدده نه مصلحت دار اولد کارشناس ایادی هر
 مستشار موثق دکلدر و اسرار ملکی نه مات عرفی و معاملات دمی که دکلدر که مردان و نادان
 ایله میانه اتمک جایز اولد ارباب دانش بیور مشلدر که اسرار ملوک فاش اولمغه باعث یاو زی
 لک تقاون تقصیری و یار رسول و جاموسلرک تزویر و تشهیری در محمد دکلدر که بر محمل
 بر جاسوس و لوب کوشن تجسسله نه با قول الزام حاضر و دینه و قدله بزم احوالنه ناظر اولد و کورکن
 اشتدکن فی الحال خصم بد سکا ابلای و ایصال قلعه انور دخی ساخه حال و و منه مال لرین خاشاک مکرر
 جاروب فکر لپاک ایدوب رخنه فتنه بیستک حیلله یله سدا یدول و تیر تدبیر غرضه آرزویه
 ارمیدن بنه بزه رد این لر فضا که مجلسد جانب دشمندن جاسوس اولیه شاید که حصار
 مجلسدن برنک بر مجلسد اینی اولوب بومشاورده واقع اولن اسرار استفسا رایدوب
 بوزاد جاری دن آردن خبر دار اولد و اندامند اسرار ملک روزگار افواه و السنده انقضا
 داشتهار بولم و دوست و دشمن میانند شایع اولوب اظهار اسرارک ضرر و فساد
 مزاج ملک و ملکه ساری اولد بواجلند که اسرار اسرارده میانفیدو حدن بکور مشلدر **بیت**
 بخند باد مشراولرد هشیان که کسه سر حق بر اتمه اظهار کمان اسرار سائر ناسدن بلوکان
 احتیاجی اوفرده زیرا که تدبیر ملکه هر کس و ابته واقف و لحن ملکه اختلال کلی طاری اولو اجتماع
 اکثر بلکه معرر **بیت** اگر جز تو دانم که رای تو چیست بدان رای و دانش باید که نیست **نظم**

جوغ اولمشد که تاج و افسر بلکه کاسه سرافشا سر سبیل بیوع اولمشد **بیت** بخش کشف سر
 سرین جبردی نه سیداری افسردن جبردی **نظم** که شاه کثیر وزیر نه مافی القهرین اظهار اندکی
 سبدک از وقتک اوج دولتمندن حصن خفته بموطوف و فزون بلکه ستاره عمری افق فضا و خواته
 عزوب و افول اندی پیروزا مستفسا راندی که بخداد مشد اول **حکایت** کارشناس ایادی
 شهر کهنه بر باد شاه داردی که کام تسخیر کام تو سنجینک فلکه اورمشدی و پنجه تدبیر له
 ساعد روزگار دیوور مشدی بیم شمشیر اشق تأثیر و آب تصویریدن باد که نه زهر سی و لردی که
 سمت راستدن اعزاز ایدری و و هم سنان جان سنان برق نشان و صاعقه فشاندن
 آبله نه قدرتی داردی که روی خاکن اگری کیدری **نظم** چهار از خلقت امن انجنان داد خلق
 از ننگ عریانی متداند در غداش جان مظلومان **نظم** فراموش کرده تیر اندازی **نظم** پادشاه
 فلک دستکاهک حرم حرمت و پرده عشرتده بر محبوبی واردی که زلف شبه لکی دخی طولن
 شبیلای اطاله ادری و روی تابان و مهر لعلانی مد چهارده شبید یطوع با طوعم دردی
 زاهد قیام الیل انک جال بالکالن عالم مثالده کورسه کنددن کیدیدی و صوفی شبنم زانک
 صورت بی مثالن مرات خالده مشاهد استه صبح پاک دامن که کریبان خرقة برهیزی چاکر ایدری
نظم قدر منظوم اسیر دنیا جان زنداندی ز غدا فی زلف پرچینی رشک مشک خطا **نظم**
 مسکینی خفته السودا **نظم** اولنگاره اول خند تعلیق و تشقی داردی که مشاهد جان حاصل
 حیات فانی و تماشای زلف و خالین سرمایه عمر و رنگی بلور دی و در نان جاذبه عشق جانانه کوهر
 جان ملکی سلک ملکه چکری و دانه خال دلارام زمین دلدند و جزو محبت تخن اگری طرطری
 نقد شکب و صبری جیب لندن چودی و غنم عیاری دانه محتاله که خانه در و زندن متاع
 صبر و عکوفی چال جار بودی **بیت** مریه با اختیار خود میروم از قنار او کیسوی چون کندای
 بددم کشان کشان **نظم** اول شوخ فتنه انگیز چون مرغ دل شاهی معید دام زلف دلاویز کوردی
 کلان ابوی با کوشش دیکجوب خدن غم و غم و غم شاهین پیوسته اوردی و ساعت بساعت
 شیرین عشوه لر و رنگین کوشه لر پای دلنه بند اوردی طوری **بیت** رسم عاشق کندی
 شیوه شهر آشوبی جانده بود که بر قامت او دخته بود **نظم** استغنی حسن مقتضای اوزر و بحر عشق

شایسته قناعت ایوب اطراف و جوانب و اقارب و اجابدن بولغن زنجیر تسخیر و چک دردی
 و زلف کشدن که شور و یگان بیابان هوسه بنیاد ب **عشق** نهال تشنه کان زلال و صالک دلی
 باغند و چک دردی آخر کار رحمان بارگاه پادشاه دن بر سر و رفتار شکر کنار جوان طیار
 که خط سبزی خضر که لباب حیات پرور و بر لبش و سبز خطی چمن جان که کنار جویبار کوثر
 اولش **بیت** کرد لعل درفشانند یا زلف سبز خط خالده اول خط حوا لیسنی زین امتی
 نظر عشق باز لغد آغاز اندی جوان دخی غلبات عشقه و جذبات شوقه دوست و سوز
 و لکان مهر و محبت آشفته طوق شیب بر مرتبه یار شد که جریب خالده دفتر صبردن بدقم
 و صحنه جمالند اثر حیات بر مرق قالمش **بیت** هر که عاشق آشناسد رخت جان بر
 ناخت در پرورد محبت باد مراد بونافت **عشق** و مصنوق میا بند چشم و بار و
 سوال جواب و غم و انار تله خطاب و عتاب و لوردی و چون پادشاه جشن عزت قرب
 جانان دخی ماه که مقابله ده او تور و جواند پای خدمت اوزده طور و بشنوی بوق اور و
 القصد ابواب معاشرت هر چه بدت کشاد و اسباب موصلت هر نوعت آماده ادی و پادشاه
 جمال دارای جانان دیدن دل و جانانه نگاه ادیب صغر رخسارند رقم **فی احسن تقویم** مطامعه
 المدی کلانک بونظاره سنا غافل و جام مدام عشق جوانه مست لا یقتل اکین ناکا جوانه نگاه
 ادیب لب شیرینند بر تسمله دامن روزگار و پشهاد و شکر اندی **ع** زنده خنده و
 دامن عیشم بزرگ کرد **ع** جوان دخی مقابله ده کوشه چشم جاد و سندان و کوشه سینه علامه هار
 شور و شرف قدی **بیت** ترکس بایند او نیم باز پشی او غم و دگر نیم بان پادشاه بوجالده نگاه
 اولوب انشور عزت کوکلند مشعل و ملتهب اولدی و میان نرند علاقه معاشرت و اردغی بلوب درون
 دلدن منفعل و مضطرب اولدی و صحبت دلار آمدن بالکلیه الجوب سودای عشقندن فراغت اندی و لسا
 حاله ایستدی **بیت** و از کلام ای چشم سکاها دارا دلدن کلوز بچون هر چه بلبل که نلدا و لدن
 بنام چکد غم سودای زلف کشدن سنک چونکه سوال چکد که اینار له یار دلدن **ع** بس کزد و یار فکر اید
 امتدی بویاید شباب مذهبه خرد و صوب صوابدن منور خرد و بویا یکی خود بخیتی سیاست استمال
 دور بین و عاقبت اندیش که مخالف **ع** صبر بهر مرد را از هر چه هست **ع** بس طواغی قویب

معنی منته کندی و محقق همان اول سوال اوزده که طرح اولش ای حفا ایوب تغییر وضع اندی
 آنچه که اولش بنارده نشو و قهوه خوشگوار و انار مصباح دیدار دلدلر چهره سی کل اولش
 انافلی پروانه بی التهاب انشور اضطرار بدن یا غش یا قلش کل اولش **بیت** پادشاه و عاشق و مست
 وزان سان دلبوی چون تالند و یار و ملتفت بایکدی **ع** القصد چون تبانی صبح ظاهر اولدی
 و جمشید خورشید علم سفید صفت و تایدی قبه فیروزه رنگ فلک یزدی و خسر و سیارگان
 حایبان ظلالی ایوان صفه شهر مینا فامد کورتب **بیت** عروس اقباب خوب دیدار و بوی پرد
 دن اولدی بدیلمش پادشاه نیک بخت تخت حکومت اوزده کلوب صلا صلا عدل و داد له
 داد خواهری بند ستم و قید بیداد دن ازاد ایلدی **بیت** شه که عدلیله اشنا اول اول
 مایه رحمت خدا اول اول فصل خصومات ناسدن و دروغ غوغای عام و خاصدن خلاص ایلدی
 اولوزیر که مدار امور مملکت و مستشار احوال سلطنت ادی خلوق ایوب جلا د خشم با لوقه قدی
 که طایفه یوزیر صاحب بره میانه کور و و آنک مشورت له اول تشکان بیابان عشقه شربت
 سیاست چوره فرمان و مای عقل ایستدی زینهار ترکی کا اظهار را تم و هر نکل که رایک اقتضاده
 امضایه بقدر تردد اتمه عاقبت جانب خشم و غضب غلب اولوب و وزیر مافی الضمیر اظهار و اول
 بلبله آنک متلونه سیله استظهار اندی و وزیر دخی پیر بیری آنک هدف تدبیر طوطی
 بفرکی پادشاه موافق کلوب اول ایکی شخصک بنیاد حیاتک هدمتد تقیم غم اتدی و مقر
 اولدی که هر یسخت زهر آلود ساحل وجود دن کرباب عدمه صلاه لرو برو و جهله که وزیر و شاهد
 غیر کشته کاه اولیه امرین مبتلای بر حلام قله لوقا برده فصاحت درین ورشتند نام و امنی
 برید اولیه **بیت** کارهای اینچنین آن بکر پنهانی بود اشکارا که آخریشمافی بود چون مشاور
 امری قلم اولدی و زیاده شاهی و دعای اید باده کلدی دختر فی زیاده ملول و منفعل اولدی کیفیت
 حالدن سوال ادبک خویله معلوم کلدی که قری مکر مر پادشاه وارش بانی بایب جانیند
 انواع اها تکرورش و اقوان و انالی میا سندن بویله خوار اولدن اکا خجلت و عاصطرق اولش
 وزیر چون و خجراشتدی بحر غریب و جوشاد و ب سطر العیاطی فراوش اندی و دختر نیک خاطر بی رعایت
 ایچون استدی ای چکر کوشم و خوراک که اولش و بختک غم قریب جرایع غری خرد و کل حیاتیش برده اولدی

نام و نشان صفی جان فایند ستره اوله کرد دختر باری تحقیق و بوضوح قصد یقین کیفیت
 حالت سواله حذاعت اذن تجاوز اوجن وزیر آنکه سلطان میان جاری دلن ماجرا دن بر شمه
 بیا اید بوری اخفاده عظیم مبالغه قلدی دختر بوشا رفتی بشارت نامه بدستور دن
 قیام اید بکند و مقامه خرام اتدی اتفاق بر انشاء خدام هر پادشاه دن بر بی وضع سابق دن
 اعتذاره کلدی چون منتقلان عندی نهی ایدی دختر وزیر ایدی معلوم مغیر و کبر در بوقوله
 جرایم اعتذاره عندی حکم بلکه تعزیر در اما غم دکلدر که موقی بآنکه ماه عمری تمام اوله کرد و اندکی
 فضلک و سراسر بولسه کرد **مصراع** نزدیک شد که در شود و شوق نظر خدام حرم دختر وزیر بر
 خبری اشدی بجهت بشارت اظهار اید ایدی بون حال فرح و از مرخه فرح زردار که **مصراع**
 ساه کردی جان و چون ای استماع اندی ایا بوجوب خبره وقت حیر وجود مکه که اول منج شرک شرف زنده
 امین اید و زو و بوقاضیه زمانه و قیوم بود که اولی در حلقه بکجه سندن بخات بوله و زو دفتر
 ایدی که اخفا و از قدتک و تحلیار اسرار و طاق و ارسه سکا حقیقت حال حکایت و قصه قضیه
 مذکور و بی قصور و وایت ایدم خادم دختری بند سو کند در شمه عهدی بود که قلب دختر وزیر دن مافی
 الصبرین و تر و زو و بوجوب در قل که یکدی و علی الفو باری و اربعلی التفصیل علی اعلام اندی خان
 حقیقت واقعیه واقف اوجن همان اول ساعت جوانی خلوت دعوت اید بوسری کا اظهار اید
 بوجوب در خبر اید و زن و جوان اهل طغیان جمع کنه با اتفاق اید عصیان اندی و ناکام
 پادشاه غافل غریب و اید لا یعقل اکن سفینه حیات غرقاب هلاک اندی مرفی وزیر اظهار اظهار کرد
 اید و منصب کار اید بلکه مسند زنده کانی دن قفس عنا و عجس فیات و فنا به کفر قار اولی
 بوشک فایندی بود که اگر چه ملوک و زو ایدله طریق ضا و رویه سلوک لاید و انملک رای عالم آراند
 فایند اولی لازم در اما اسرار لیه اغیار مطلع ادمی دختری واجب در زیرا که هرگاه که پادشاه با بوجوب
 فریاد و نایب بای به متناز و همت بلند و غریت ارجمندله سار بودن سرفاز در کند و سرفی ستر
 اده مییه سار که بایه ورتبند ناقص و عقل و دلیله قاصر در محافظه به بخت قاد در **بیت** چون
 نتوانی راز خویش را پنهان کنی بسوزار بجی که از ادیکری افشا کند کار شناس چون بوحکایت بر لطف
 بوضاحت و بلا غلله روایت قلدی و بود و هتای الماس عبارت غرایله لدی حضار مجلس دن بری

دختر بان اعتراضی داز اید بابتی سنک کلامی لازم کار و خلق عالم بساط مشاوره و دور
 و اسب مراد لوب میدان رای و روتلری اوزره سوره لرحال بود که ترک مشاوره مقتضای حکمت
 دور و مذهب شرع و عقیده منبری و محظوره در **بیت** بنای عقل خود از بر مشاورت منبری بخت شرع
 کزاری داد عقل ادبی کافه انا موع و سلاطین عظام خصوصاً سواغ امور و مصالح جمهورده
 ترک مشاوره نه وجهه معدور لر در کبر مغیر که ناموس ایدر حکم **و مشاوره و الامر خدام**
 عتبه بنو تله مشو تله مامور در **بیت** بنی بیدر مشو تله مامور و توجرا این طریق باشی دور
 کار شناس ایدی صدر صفت و سالت سندن سندن مشو تله مامور اولد و غنه باعث اول
 دکلدر که انکه رخنه راین غیر لاجسوس بدی بزی سندن و برای خاطر فیا ضنه سایر لک انهار
 افکار مدد ایدله زیرا که ضمیر منیر صاحبالت و لایت رسالت علیه النضات اکله که مطلع انوار
از هوالاتی یوحی در بر آینه جهان ناز که طور حقایق اشیا اند و افغ و هویداده بلکه
 باشی تبیین منافع مشاوره و تعیین فایده مشاوره نه تا علمیان بوخصلت پسندید یله
 منجلی اولب نما سندن بهره مند اوله ل و بوجوب جراع مدد و غنه ترا بدیدن و اولد و غی کبی عقول
 قاصر لوب غیرک مدد تدبیر یله توجرا اید خود را ملک و خود پسندک ظلمات سندن و قد قول ل اول
 بنم کلامدن بولازم کلد که زن مشاورت البته واجب اوله بلکه مقدمات مزبور مقتضای
 بود که هر فکر که پخته مشاوره و مخلص اولد و هر فکر که محله اراده علم عیار کلد خزانة دلن
 مکشوم و ختام ستروا خفایله محتوم قلند گمان اسرار فایده بسیاری متضمن در محله دن بری
 بود که تجربه بلیه معلوم اولشده که هر تمک که گماننده اهتمام اولنه حصول و وصول و قریب اولوب تبین
 اتمام اولنه که مضمون **استعینوا علی جوابکم بالکتمان** بومعنی نك انباشته برهان و افغ البیان
 بودی بود که اگر تدبیر موافق تقدیر اولوب مافی الصبر قوتدن ضلکلیه باری باعث غنات اعدا
 و سون تجلت اجبا اولیه **بیت** انک وصل تو میسر نشود چندان نیست که رفیقان ز طین
 زبان نکشاند **بیت** قیوم ز ایدی ای وزیر ناصح سنک تدبیر امورده اصابتک و تقیر قنور چین
 کفایتک ضمیر منیر و افغ در و بولازم مجمع اولن و زرا و امرانک جمله سنک آرا سندن منکر اید
 ناچ و راجح در پند و نصیحت بوزدن و ادا حقوق نعمت جرت سندن خاطر که ناچ و راجح اولی

زینا هیئت و در عا صورت که مصر بوستان آنله ریب جمال و زینت پر و بالمدن غیرت باغ جنازه
 نشین فیایه می دجدی های مایون فالک که ساینه پرد بالی فرق فرق سالی سلاطین کامکاره تاج افتخار
 در اوج آسمان می عروج اندی عقاب پر شکوه که عصبات کوه صدمات بال اقبال و جناح بخاند به
 صدادر عقاب که انیانه عدمی کندی فرضا که جهور طیور نامدار با سحر خا و لاله و ضعیف حال
 و شکسته بالدری قالسه معقول بود که بو طایفه پادشاه سرفرازی قبول ادب عارفان بخت بوم و شتاب
 مطاوع مرغ شوی ناصیه حال در نه قوم قلبه لکه با وجود که منظر کبریه و مجری قیج در طبعی سقیم
 فکری غیر محسوس بر ناله بر که در درونی خشم و غضبه مشخوخته صفت تکبر و تجریدی حد در
 بیرونند بوجله عیوبله جمال و زینت جهان افروزدن که **و جعلنا النهار معاشا** حکمی موجب خجسته
 سرایه بازار معیشت در محبوب قالشده و غور افتاب عالم تابیدن که **و جعلنا هاراجا و حاکما**
 بر طایفه ای چراغ انجمن جهان و رخ شهبان سکان کون و مکان در محرم مجبور او لشکر جلوزن
 بود شوار در که حدت و خفت طبعه غایب و نهنگ و طیش عقلی سالب در بر اندیشه نامواید
 و از ناله و بنای امور کوزی اسرار حکمت اوزر قلک ممتا کرمی قانون عقله تطبیق ملک و مرفضیه
 رایر سایلر تحقیق ملک نادانما مرفه لای و فارغ البال اولد سر و طمع حسادت و شنائت اعدای
 رها بود سر از لایر و اجبار اولد بوجرم بر امین تقییداده سرک عقل و کیاستی بی نظیر و فکر
 و فراستی اصابت پذیر اولد ناهرم که عرصه وجود کله و هر صورت که منصفه ظهور در جلوه قله
 ذهنی ناقبله کاخ خورادوب رای صابله اندک کفایت کوسره اولد خرگوشی که ماه جانبدن
 رسول دیو لطف جلوه بله بر غائله هائله می کند و قبیله سندن رفو ایلدی جهور طیور استنفا
 اندیکر که بجه اولند اول **حکایت** ذایع ایتدی روایت ایلد که جزایر زیر بودن بیلار
 ولایتند بر سبیل اتفاق باران اولیوب مادم محاسب در ایستان رحمتدن کام نقشه لبان
 اطفال مهند خاکه ادرار ایلدی حرارت هوا کمره در چشمه لر سخت دلچشمی کی فی نم اولدی
 و التهاب منقلبنا افتابدن خوشه فلفل و کلین قرنفل و طرا سنبل زلف نکار که بر پیچ و خم
 اولدی عیونله کوزلی صوغلبا نهارد ایلدی یارب دکر لک دالری طوالب اکیم اولدی
بیت صور لادن قوریدی شوپله عالم که کوزدن عیزی برده قالدی نم بیلدر آتش عطفندن

یابن با قلب منظره نالشی اندر ملکلر کام ایلدی که تجسرات ایچون هرجانه شتاب اده و یو با بد
 شرایط تقصیری بر نه کتوب نواب کی اطراف بیابانی طواف اده و بیلدر بر موجب خزان در عطفند در
 اداری اولد بیابانی پایانی دوران ادب ناکاه بر حشمتیه راست کلدر که لسان تانیده اکامین القمر
 و زبان فارسی در چشمه نما در لری جاهر و زرف وای زیاد مشکوفادی ملک پیلان عامه خدم
 و کافه حشمت اول چشمه جانینه دوان و روان اولدر مکر اول چشمه حواله سندن و خوشندن
 ی نهایی خرگوش و طبل ادب خوار غفلتدن بی هوش یا تو لردی لاجرم خرگوش بیلدر کجوش و خر و شیدن
 سر اسیمه و مدھون اولوب اکثر نیله سری بیلدر پای تقیلیل شوپله کوشال بولدی که نه بعد از
 حیاته اقامته محالی اولدی و شوپله پایال اولدر که بر دخی صحرای وجود رجوع احتمالی قالدی
بیت آهسته دان بجانب میدان که میشود سر جازیر سم سمند تو پایال انقصه بیلدر کجوش و خر و شیدن
 اکثری کشته و بعضی خسته و پاشکسته و بقیه سری اسیمه و سر کشته اولدی که زینا کربین
 سان دوسه بار خاخی آمد یارندن بیلدر نفیسم و ضرب قدمندن جان قور تر نلر افتان
 و خیران ملکلری قاتنه وار ب غنیر و فریاد آتش نا بیری فلک ایتره بشتدرب اول خلقت شربت
 و ظلمت سر شکر لک تغلیق تغدی سندن نظم ادب ایتلر بلر **ظلال الله فی الارضین** اول پادشاه عدل
 آینه دملک اولد که مظلوم مله پناه اولوب ظالمی بناه ادب افتاد مله دستگیر اولد و جلوس تخت
 و سر لاولد ایبر بر کواره لایق و سزا وار دکر فی کس لره کس و داد خواهره فریاد رس و بیچاره
 ظهیر اولد **بیت** ازان آمدی بر سرین سریر که افتاد کانرا خوی دستگیر سندن کرب شاه ایسک
 دادنی بو ظالم لردن التو کر کس و جزه بشت و بناه ایسک انلا ظلم و بیدادنی دستمزدن اوق
 کر کس که بر مجبوره اکثر مزه هلاک اندر اگر بر جملہ دخی ایدر لره بویج خسته و شکسته که انکر صفت
 با و خرطوم از در سیمالردن رها بوشلدر پایال اولد آغشته نخوت و خاک اولد مقرر در **بیت**
 یک بار خنودی و دل رفت و عقل و هوش این یار جان بر که متاع دکر غافل ملک ایتدی بولمیری جزئی فرفی
 انک کرک و انان سرری خوش طمک کرک صواب بود که بنم خشمیزه اهل فراست و صاحب کیاست مدک
 و سندر اکیم و ار سه عز حضور مد حاضر اولد و یو با بد مشاوره اولوب بو خصوصه دین اجماع
 واجتماعه ناظر اهل که بی مشورت ارباب خرم بر امر قصد و بر همه عزه مقبله رفتن نام قبول

و عاقل را بنده خلاص معقول **بیت** هر که داد انش است بسیاری نکند بیستاورت کاری **نظم** نون را برینا
مگر بخوشی و خوشی و آردی که اکا بهر روز در دلی جمله ای ملک و نور عقل و کمال همت معتقد لر و عین
رای و حسن تدبیر معتقد لر دی چون بوم ملک انعامند ملک بوقدر اهل امن کوردی اقدام
اقدام او زره قیام اندی و الی و کلو بجواهر مدح و تنایه سلک داد و انتظام و وروب عبارت
فصیح و بی فحش کلام ادب استدی **نظم** شاهانم رعیت بجایه بخوری اینست رسم قاعداد
کستری ادخال بیکسان نظر لطف و امداد کز نایب و غنچه دولت و اقبال بخوری اگر مصلحت
ببور رسد بن بند سنی پیلار و رسالت کوندین و بر این نصیب بیکاهل استون تابم
فلمی و قلی کورسن اشناسن امید در که ملک بن ختله بو غامله بی دستمزد رفیع ایدم چمن
دای و ویتله بو تمکال در ک ظلام ظلمی بر حمله یله دفع ایدم ملک استدی بنم صدق و امانتک
و دین و دیانتک و عقل و درایتک و فرط کفایتک و شایسته شکر و شمه شهم بوقدر که سکه کفتا
و کردار که کرامتک تجربه اشنم و صدق و امانتک و فائز که کورشن اشنم و دی صواب نای و فکر
شکل کشایکله بخیر اشنم **بیت** سکه کار نوزین بسو کار نمودم بار صابر عک امتحان نقد
توبه غنی ایتیم **نظم** همان یور و برکتله حرکت اید با اول سنه که مصلحت وقت و مقتضای مقام
انعامند اهتمام اتمه کرک سن بلورسن که پادشاهک رسولی آنک و بجای بلکه کویا زباید
اول ابلدند مشایخ که هر پادشاهک عنوان نامه کرداری و مغفور مکنون اراری رسولنک گفتار و
رفارندن معلوم اولی تیغیر نیکه اگر اندین برهنه فضیلت ظاهر اولسه و افعال بستیده و اقوال
ستوده صدر بولسه پادشاهک حسن اختیار و کال مردن شامکند استدلال قلوب و مویله کاند
خطا و خطا صبر و وفای جسته بر نادره صادره پادشاهک سبب مویط و باعث دخل و طعن ادوب
بدسکال لر غیبت و مذمته مجال بولر علما حکمت انساب بویا بی حدی حساب نیکدات ادب
ببور مشایخ که اول کسکه بر جانیه رسول کوندله لازمده که اول قومک عاقلی و اقوالن جمله نیکه
افعالن جمیعنک کمالی اوله ملوک سالفه اکثر رسالت حکما فضیلت پرور اختیار اید لر دی بلکه
بعض ملوک عقل و فضل لر نه زیاده اعتقاد اتمن طریق رسالت بالذات کد و لکدر لر دی بویا بی لاف و
اید و طفل خلاصه کنند خلع اید رسالت بفسه کدن حکیم خاقان اسکندر ذوالقرنین ادی

که ایتدی **بیت** هر پادشاهی که شیراز انکارند پیام خد بپای خد گزارند بعضی افاضل فضایل غایب
ار سال رسول حقند بپور مشایخ الله در قایل **نظم** فرستاده باید که دانا بود بکفین دلیر
و توانا بود از هر چه پرسند کوی جواب بنوی که باشد طریق صواب سخنهای خوش اشکار کند
بدان ساق مجلس تقاضا کند بسا کس از یک حدیث درست بهم ند جان و خلق بکشت یکی بیک
از گفته دلپسند میان دو ضد طرح یاری کلند **نظم** هر روز ایتدی ملک اگر چه که بنم نصاب
مرفت رسالت دانی جلله نصیم وارند اما کویا پادشاه جهان بنه اهتمام بپور بر رخ کندن بر رخ
جواهر فاضل سلک علامه و افهامده انتظام بپور بنده ای آینه کوش جان و قلاده کردن اذعان و
بیوایه نایب افکار و مرایبان را استظهار و دین جمع احوال و احوال و افعال و کردار و دستور العمل
قلم و اول قانون و قاعده اقتدای ذمت مفروضه و دین و واجبات دالم ملک استدی بپور فرزند اتم
ادب رسالت و اتم سبب سفارت اولد که تیغ زبان شیرین ایدر که تند و تیز و بران اوله اما بول
یله یینه لمعه رفیق و ملاطفتن خالی ادلیب جوهر لطف و ملائمت صفحات حاله لایح و
نمایانه اوله هر کلامکه مطلق حرف و غنی ایهام قلعه واجب که مقطعی رفیع و لطف اوزر و اتمام
اوله و هر مقامک فاعله سی تسکین نایب عزت ایچون کلمات هیبت آمیزه افتتاح قلعه لازمده که
خاتمی افاده انسی و الفت ایچون کلام دلاوری و محبت انگیزه اختتام اولنه **بیت** لطایف سخن از
سینه تخم کین بپور زبان رفیق زابری خشم چین بپور حاصل کلام لازمده که کلام رسول قاعد
عنف و لطف و خشم و حلم و قهر و مهر و عناد و انقیاد اوزر بنی اوله و بسط و قبض و وعد و
وعید و بیم و امید و اخذ و اعطاء و انحاء و ابکا و ترغیب و ترهیب و ترمیم و تخریب معنی و مشعر و
منی اوله تا جهان داران ناموسی و شهریاران شکوفه مرغی قلعه هم اعدانک دخی مافی التیبری و حال مال
تدبیر و ترویج استعلام اولنه اما سنک بکی مشیر عاقل و حکیم کامل عمل موشکافه هر مشکک و خاق
و خاقانده و اصل در باب رسالت و صیت اتمه همان تحصیل حاصل **نظم** و ارسا حکما و لا توصه **نظم**
بولور بوضاحت خبر یله انجام اولور پنجه سنک رایکله بخام رسالت خدمتده سن بپورسن که سوزده
اقل قل بپورسن خوش کلام سن محلی هر کلام بلور مویض ساس هر مقامک اگر سنی پادشاه اقدام اده سن بیتیم
و لکه ای انعامده سن بپور فرزند شرط خدمتی ادا ادب بارگاه ملک دای اندی و تا اول زمانه دیک توقف اندی که

غریب لبان عباسی کی پید: خلاص طاق سپهر میافام او کنه چندی و بسزاه خوان سالار قدرت ملحق
 سیم ماهی غرور و فریاد برادب اوسته غبار مسلک از فروریزه عود و غیره کردی **بیت** چو زلفه
 کشاد کیسوی شام جلوه کنان بر آید از بام **نظم** اول هنکام که مرکزند ویرماه و اثره نصف النهار و مسامت
 ادوب شعاع نیز اصغریا ط بسطی اغیر منتشرا لدی و روی غیر از ادویه فرائد که شمع جمع جمال
 جهان را سیله حسن و بها و نور و ضیا بولدی **مصرع** خانه درویش را شمع خوش از مشابست
 بهر یزاد اوقصا اسیرل که کندی و طرفة العین ده فیللر جزیره سنه یتبلا لک کیشلر انزلنه
 قدوم اندی اما بوعزید قدم حرم از ره طوبی خاطر بنویس خطور اندی که بوستکار از دین
 بکایم جان و خطر ضرر دارد اگر چه انرا جان بندن قصد معلوم دکلدر اما شطرحم متین و قضای
 عقول در بین اوله که جبار لرله اختلاط اولغیوب انله ملاقاتدن احتیاط اوله اوله اوله
 که بونلغایت بگو و نخوت و نهایت خیلا و غطی لزدن فقر و وضعفا جان بندن بر و انرا که
 ضرر در ماند و زار انرا که زیر پای تغلبند خاکسار اوله سور هکنداردن چهره جبر و تکرار
 بنار و نذر **بیت** ترا حال پریشان ماه تفاوت اگر بجای ببرد صبا چرخ دارد صواب بود که بکای
 اوله فایده ملاقاتدن ابادیم و خدمت مالت مسافه بعد دن ادا ادب انرا که ابرار قدن مرجع ایدیم
 اگر تیر و دیر و کلات دلپذیرم انرا که طریصلند تا نوار سه فیها و الایاری دلبدن تالارل بنجیه
 قهرندن رها بولوب سلامت یقین دهم کدم بپر و موضع منیع جعدی و ملک بیلانه مسافه
 دور و درازدن اوان ادب استدی ای شام که در کنان اگاه اوله کن رسول نور اللهم نبینی
 سفر حضرت ماه اسام بنام یطی بر زوال بوق و مراد کلام و خشونت پای چهند منافقه و سوا
 بوقد که **وما علی الرسول الا البلاغ** کلام رسول هر چند که درشت و در محابا اوله سمع قولله اصفا و آ
 در که پیغام ملوک زباده و تفصیله تصرخا مناسبه سن بود که ماه جهان بیا میر از ارباب
 و نایب شهر بار روز عالم افروز در درگاه ملک استباهند بیلان قوی هیکلک پیش قدمقداری
 و سیم کوه بیکر مکس کلو اعتباری بوقد هر که که امر نه فحافتاد حکم مطاوعتیه
 و پیغامی کوشه شله اشیمب فران واجب الادعای و جیحی امشامیه کذوالله اباعنه تیشه آتش
 اولور و بند بلا ییون و رب تیر قضایه کو کس کرب تیغ عنایه قر شوط و مش اولور ملک

بیلان بولکام مشیدن رستان و هرامان در پیشه بکلی لزا اولوب استفسار اندی که سخن رسالت
 و موجب فرمان نه در پیر و زایدی ماه جهان افروز بوردی هر که که کفزدنک قوت و قلم نه
 و سطوت و صولته اعتماد قله و خشم و نفور و بکر و مجرئه معز اوله و زبردستان و رعایا
 وضعفا برابا دست ظلم و ستمند مغلوب و مقهور اوله عاقبت و رطه بلا و مغالک غایه دوشه
 و مورانات و خللاک از نور علی کلاه **نظم** تخم تکبر منشان سینده را جای نه در دل خود کینه را
 چندینی بر فرزند جور زین بتر زمان کین بنماید چنین ناکشت این آب زهر بکزد نادان بخرخت رسپر
 بکزد رسپوز و زور و غرور کفزدکی افضل بیا بطن ادب قوت و شوکت کی که صد خدای و معرض
 انتقال دهم دایم و قائم خیال ابد من غلبان دیک طغیان و فتنان غبار عصیانک شدی بر
 مرتبه به وارد که بن چشمه سارمه قصدا در اوله و لشکر اهر من دیدار له اول بریلر جلوه کا هنه
 البکدر اولدک و صورت زشت ظلمت سرشکزه اوله ای مکند و خاناک جسمنا پاکیزه اولنیزلی
 ملوث اندکن اما سن بلر صبر که اگر عقاب یزیر اوله چشمه بالاسندن کجسه صاعقه غیبت پرو بالین
 یتقی مفرجه و اگر عین انور مرغان سپهره دیدن نصره لکا بقصد سماله راع سنان سطوتله
 کوزین چرخ محقق **نظم** دیو کا بخار سید سر بنهد مرغ کا بخار بید بر بنهد بزد جز بید رقه
 بیرون از هوا و زمین او کردون **نظم** کمال تنقیدن حکایتی واجب کوردم و حامل اعیان رسالت
 حضور که کوندرب شوبلر بوردیم که اگر مقام اطاعتد قائم اولوب اول توکل جاعه نالیم او **نظم**
 و شمدیدک واقع اولن قیام افعال و معایب احوال که اعتراف ادب مضوق خلافت طریقی توبه و انصافه
 کلین جناب عزت مابندن خلعت عفو و کرامت صفحا اختصار بولیم سن و اگر خشم بستمونک
 استقام فواج نضایحدن محرم اولوب کلام جواهر انتظامی عند حصول الوصول او بزرگو کوش قبول
 ایتین اکا ما دلکه فی الحال نیر شهاب و کان هلال و سپر هاله و رجم نجوم و سماک راع و موکب کوکب
 بر لشکر عظیم جمعی ادب بوشجون ادرین که اول شت و هامونی جوی خونکلا چگون ادرین اگر بوقضیه
 تود و لاسه برآن توقف ایوب کلیم کین چشمه ده حاضر و حذیر و ترخ سنک جانبکدن
 بر خیز و منتظر تا عین یقینال جلال جهان را ای کور سن و کفزدکی جنبد حلاج اکل بلور خست
 اقامت اول چشمه حوالی سندن کور سن ملک بیلان بو خبری زیاده استغراب ادب شتاب تمامه

چشمه جاننده روان اولدی. هانکه کلدی صفحه چشمیه باقی صورت مای آینه آید کاهی مشاهده قلدی.
 بهر ذایتی ای ملک کل چشمه دن ابدستال و انابت عبادت مشغول اول باشد که ماه مقام ترجمه
 و قهر و انابتی جمع قبوله اصفا قلعه هاندم بیل خرطوم طون اوزارتی و آسین نفسی به پیشوب آب
 سرب کجی اضطراب اوج خیال اند که مای اغضار ایدی و سولایا هه اوز بلند اخطاب ادب ایتدی
 ای سولایا کبر و کما بهمان تابی بوجرم اغضار ایدی که هم خرطوم مدد جنبش اید اضطراب ایدی
 بهر ذایتی بلی قهر و انابت مسارعته که کرکه نایزه غصی ساکن اولد و حرکت واضطراب کدوب
 قرار کا هند متمکن اولد فیل فرمان ماه اطاعت ادب اندکی کما هه استغفار و انابت ایدی و عهداد
 شرط ایدی که سر بعد اول مقام خرام آینه و لشکرین اول چشمه حوالی سدن سور سنجی هالم ایلیه
 بهر ذایتی بلی بوجرم سرت انوی ملکنه ایصال ادب خرگوش لری آمز لال و فارغ البال قلدی
 و بولطف جیل و حسن بیرله اول بلای سیاهی اندر دن دفع و دفع ایدی بومنی اول جلدن کتوردم که
 سزک میا کتوردم بر پیر و شخیر و منبر صاحب بیرون لایدر که اتمام مهمانده اندک حسن اهما منه
 مراجعت لانه و دفع اعدا و قهر خمداد اندک رای مشک کما سیله اکتفا قلنه اکو بواب سرب اخیلا
 صلح کنارا این سنشاد کرا و لیدی هیچ رو کوریدی که طغری شاهی بوم شومانه مرقوم ایلیدی
 و سزک اندک شامتندن و سلطنت مرغان و حکومت تحت سلطانه علیه الصلوة والسلام عدم لیاقتدن
 اگاه قیلیدی که باوجود بقدر خصال محمود و موصوفه و مکر و مکیده مانور و مالوف و غدر و خدیعت
 مشهور و معروف در پادشاه ارجله و غدر و خدی و مکر عیب مقصور و کدر **نظم** هر یکا یکنه
 زهر و وفا در شریک شای نیست سینه را که تر کشت ز غند اندر هیچ روشنی نیست
 یوفای مکر که مرد ما هیچ عیبی چو وفای نیست سلاطین جهان سینه رحماند اندک افتاب عدالت
 افق ظهور دن طلوع انجیک عرصه عالم منور اولد و مهاده امن و امان ده آسایش عالمیان و آسایش
 آدمیان اندک ظلال انصفت و احسانلر دن عزیز به میتر اولد بلکه حکیم **و بالعدل قامت السموات**
 خیمه آسمان ستون عدل سلطانده غیر یل قرار قلنه **بیت** عقل از نه مهند می نمودی این کنبه ابگون
 بنودی چون انتظام حلا سگان خطه زمین سلاطین عدل آیینک و جوج پر جودنه منوط در واقعا
 آسمان و نداد و احسان ولایت جهان و ملوک زمانه مقیده و مربوط در و احکام حکام میان

دل جانان میانده نافذ و جارید و ذرات سلطان قضای از که مجاری نفوس عالمیانده سیر و سارید
 لاجرم پادشاه روزگار اولن واجبد که وفادار و عدالت شعار اولوب مظلومله فریاد
 ظالمله جفا کار اولد آینه سینه سن زنگار کینه دن مضطرب و لوح خاطرین لوح مهر
 لطیفله مجلی قلعه شول رعایا که بر حاکم مکار و غدار و بر ظالم قهار و خوار له کند فرمانده
 گرفتار اولد بی شله اگا اول بلا تشنه که اول کبره روزه دارند اول کبله و تیهو و تیهو
 طيور با سرها صودر که نه وجهله اولمشد اول **حکایت** ناز ایتدی بن بر کوه دامنده
 برد خستد زره اشیا نه طو تشدم جوارید بر کیک خوش رفتار و ایدی قریب جوار حکیمه سینه
 بنای مهر و محبت استواری بکا متصل اندک دیدار یله صفا و سرور حاصل اولوب صدای گفتار
 و تماشای رفتار یله حضور و غور و جوینا مخصوص واصل اولور دی ناکاه کبله غیبت ادب
 نابید اولدی و مدت غیبتی بید اولوب سینه عودت احتمال بعد اولدی الحاصل قادی زمانه غیبتدن
 کاند اندم که اول بیچاره مرغزار بقاد که کوه سار فناء کندی مدت قنادهی نکم کوردم که بر تیهو
 کلوبانک مسکنند قرار ایدی چون بر معاودت کبله نابیددن قطع امید تشدم اغماض اندم
 و تیهو یله بیهود مجادله و داکور سوب ایتدم **بیت** چنین است سیم سخی سرای یکی چون رود
 دیگر آید بجای بوحال اوزر نیمه رمان کجیدی و ظلم دولتی بچهره دوره سن تمام ایدی بکون
 کوردم که کبله دری چقه کلدی چون خانه بند بیکانه کوردی خسته اغاز ادب تیهو و ایتدی
 یا کیهوس نیم اشیا ند نیلر سن کندی ویرانک با تکه میقلدی بکا بچون ظلم ایلر سن تیز خانه می کا
 روانه یله اکر در ساه مانع دکلوز شد بوحالده اشیا نه ایله تیهو جواب ویردی که حال خانه
 بنم نصر قد در و الید بنم اگر حقه و ارسه بینم اقامت ادب اثبات ایلد کبله ایتدی
 حله یوک ید غضب و تغلب در بنم بوم سندن سابقه پس پوخانه سندن اسه بکا لایقدر
 القه قضیه لوی نزاع کلی میموتی اولدی و متصل میانلر نه آتش نارغه مشغول اولور مدت
 مجادله تمام ایدی هر چیکه بن طریق صلحه یار شاد اندم مقید اولوب آخر کار بونک
 اوزر قرار اید که بر حاکم عادل رافعه قلعه را تا یکی جانبیک کلامی کوش تا نیله استماع قلعه و بی
 میل و محابا مقتضای شرح شریف اوزر قضای سرب منازعه لری انقطاع بولم کبله ایتدی

بود و آنچه بر کوزه زاهد روزگار و عابد کم از او دارد که هر روز تا شام صایم و هر شب تا صبح بیدار
 اول از مانند که نوبت جمیع ذرات بر سر بخورند و **السماء بیضاها** ایوان بشکافتند چنانکه
 تا اول آواز دیک که بساط مشکین شعار سلطان شام و **الارض فرشاهها** دیوانی میدانند
 صالنه نفس نیست به جوت ریاضند انشع عطش و جوع له تاب و در و اول ساعتی که موکب کوکب
 و پناه نجوم فراق بهار سپهر و سیلان آسمان در جولان و دوران قله تا اول وقت دکه که جهنم
 صبح عالم آرای مطلع افتد و فزون از اولب انار طلوع افتاد جهان تاب ساکنان خطه
 دمنه نمایان و اشع وار قدم عبادت او زره قرار قلب و سوز عشوه و شعله شوق یارب
 یا قلوب سهره زار رخسان ناباران اشکها به در **نظم** اول بکف طوطیان اسباب نشیندن ان
 بومش جهان الیبتندن او رب یک جهان نیست و بانی که در خاطر بندن ماسوای او ایام الدهر که
 مدد عیش و مادی افشاری آب و گیاه مفقود در و سفت و دهوشک حرمت دم ساحه بادیانت
 مابندن دور در علم زینت و حق طریقت اهلنک کاملی و علوم عقلیه و فنون نقلیه برها انفعالی
 علم سنت و حدیث ابوهریرنک تلخیصی و باب کرامت مصر و لایتنک عزیز در و حکم دهره
 اند عجل بر قانی دخی میسر دکلر و بلاد ماوراء النهره اند اول دخی مقصود کل صواب
 بود که بویابد اکامراحت ایدون و قضیه فیصل بوسون در سه و ناله جناب شریعت یابنه
 کدور پس انک قضاسنه ای کس خضر و ب بعد انراضی خانه قاضی جانبینه روان اولدر
 بنه انرا بله کتیم تا کوبه روز داری که نوادر روزگار دن اولسه که کور و برین لظیفین
 حاکمه عدل و انصافی معاینه و شاهد قلم همان که صایم الدهر که چشمتی انرا راست کلدی
 ایام او زره کلب محرابه متوجه اولدی و رفخید و تکبیر بلند ایدب و ظایف نماز و نیاز قیام
 اندی و دور و دراز صلوته شروع عاید تبدیل ارکان و خضوع و خضوع ده تمام اهتمام اندی
بیت کلید در و زخمت آن نماز که در چشم مردم کزاری دواز چو در خفیه پیدایی و خاکسار
 جوی آبنا موسی بر رو کار کبک و تبه و چون انی بوجال او زره کورده و تعجب ادب بر زمان توقف
 کوستن او و روزگار لسان حالله هر بار که بر صمائی **مصرع** غم مشوک کوبه عابد نماز کرد و تکرار کرد
 استماعندن استماع قلد چون نماز دن فارغ اولدی در مندان شام و موصفا دعای ایدب التماس

التماس اند که میان نرند حکم اولوب قضیه برین کور و خصوص قلدی کال عدل او زره فضل ایدوب یابنه
 بشند و نجه زمان اولعابدن کاه اقدام و کاه احجام و بولمر طقدن الحاج و ابرام ده اهتمام تمام
 اولد قندن کور بودی که کیفیت واقعه علی هو الواقع نوری صورت قضیه علی التفضیل تصویر این لر
 کبله حقیقت دعوی و صورت مدعی من بر صحنه غرضه بشند چکه کبره ایدری ای جوان پیرلک زمانای
 یتقی قوای باطنی مختل اولوب حواس ظاهره کشند و شعله دار سپهر غدار شرافتار ضعف خرفی
 بنم فوکه نارا نشود دست بر خزان روزگار جفا کاردن نهال بوستان حیات زبول بولمشد
 و شب شباب که سر رقت و تاب ایدی صبح شبیه که مستجمع جمیع عیبها مبدل اولمشد **نظم**
 اتم ایام جوانی کجب موسم مال و اما کجب داعیم کم اولدی ناست فزون ضعف خرفدن بدن اولدر زبول
 نه قدر رخت ایسه دخی قریب کلک و صحن بلند تکلم ادب دعا کز کمال قضیه تیر ایدب مادی
 نرا کز عبارت و ضحیله عزیز و تبیین قلکرتابن دخی مدعی کز کوش هوشلها استماع ایدب جوانی
 احاطه قلم و حقیقت حال اطلاع ادب مقتضای عدل او زره قضیه کز فضل قلد اولم اما
 چون بویابد بن جناب یانت باغه انجا اند کز لازم که فضل خصوصیتدن سابق سزید و ستانه
 نصیحتله نوازین بویوم و بر موعظتله که مصلحت دین و دنیا کزین متضمن اولد تذکیر تنبیهی
 دینغ انیم اگر نیم کلام نصیحت انجائی کوش از عاقله اصفا ادب حسن قبوله تلقی بیون سز
 انکه نرا قد نیاده و عقید سز و اصل اولب عاجلا و اجلا فوایدی کور سز اگر سمع قبوله
 استماع اتوب موجب فضیله عملد استماع اده سز بر باری مذمت دین مروت و معذور اولم
 تمت قصور تقصیردن دور اولم **بیت** مرا آنچه خط نصیحت بود بجای آم که قبول کج
 ورنهم تو میدانی صواب بود که هر بر کون طلب حقه طریق انصافدن اخراج اتوب مال و
 ناله که معوض فنا و صد زوالده در مفتون اولمیه سز و طریق باطلدن حاصل اولین حطام
 دنیای فانیله نفکری فلاب باقی و نفیم مقدم محرم و بغنون قلیله کبله استدی ای حکم
 عادل کو خلفه حق طلب حقه سمت استقامت مایل اولدی و صفار کبا و صفت دیانت و صبا نی کز
 شعار و تالیدی نفی احکام و تصدیح حکامه احتیاج اولمادی و رسم راضه و مدافعه و تکلیف صغر عالم
 محو اولب اثبات حقوق و اقامت شهود کسبه محتاج اولدی چون خصمان هر برنک بصیر

بصورتی در مدغم مبتلا در صورت حق عین انصافه معاینه امیب لاجرم برکنه نظر اعتبار
 که دین خاطر کل الجواهر صد قله بر نوز و غبار غرض پیرامن آینه دل بی غلظت دور اوله
 افتقار روی ضرور بدنه تا حال صوابند نقاب خفای کو ترب شاهد مشاهده صورت حتی
 منصفه دیدن دل نرسد جلوه کرقله قصات بایند و معنی بی بعض ثقات حکایت رسد
 ایات فارسیله اثبات امشد و کوبه روزه دار استفسار اندک که بخدا و مانند اول **حکایت** کبک
 دریا اول در غری زبان دریدن لسان ترکیله ترجمه سلک نظم ادب ایندی **نظم** قاضی اولش
 در زمان غری بر غری کور بافی دی باهل تیر بونم وقت کوبه و فریاد در وقت شادی و مبارک باد در
 دیدن چون انما سن بر کنی جهلله اجرا حکم اوله اش خصله خود قصه عالمه اندک منظر کم ظالم در
 جاهلیکن قاضی حکمی هر زمان اول عالم میانه روان دیدی که خصله نادیده کنی علت نهایی
 در جاهلکن سوچ و قد علتک شمع شمع سی قصات ملتک چون غرض اوله هنر مستور اوله
 ظلت علتله دل بند اوله اولی که الم غرضه کور در عین علی حقه دور در چون دلکون
 در علت دور اوله رویت خله کورک بر نوز اوله سن که رشوت المک بیند سن چون طمع
 اندک اسیر بند قاضی رشوت ادیجه امتحان حقه باطلدن و بر سر امتیاز مجده که
 زندگاری ایند دل بی علی تیر قلماسند و شمع شعله رشوتله دیدن دیا نندله خیر
 اولما شد علم شریعت فغان زمان و عدل و استقامت شریع دوران سن و نهد دیا نندله عصای
 مشرب و صلاح و عبادت و بسطای مذهب سن بر بهانه مبرهن و محقق و بوبینه به بین و صدق
 در که امضای قضا و اظهار حقه سعی لیفک دریغ بنور میوب حکم واجب الاتباع شرعین امتناع
 ادی عقابین عقاب کفر فارقلی محقق **مصرع** هر که کرد کیند از حکم تو سر برداش کربا یدی
 راست و یلرس اما سر دخی واجب که نهال غرضی زین دگر ذوق قلم اده من و محقق بهر که
 صاحب حق حقیقت غالب طلند اگر چه کظاهر مدعی ثبوت بولوب مراد حاصل اولم نه و
 طالب باطل بحسب المعنی مطلوب اولی محقق در هر چند که صورتا کردن ترویجی زیر قبول نه
 عاقل اولم نه **آن الباطل کان ذوقا** کر که در بر من دانی سمنه پیرام سان کیلا فی
 کند بصورت تعلیل کنی بکندی یعنی که کن که بر سر تو سمنه پیرام سمنه پیرام سمنه پیرام سمنه پیرام

دنیا بقدر و غنا پایدار که ابرو تابستان و نزهت گلستان کبیر به از فاله بقا احتمال و بر میسر
 و خامر و عام اهل علمی و قریب بعید بنیادی نفس غریز که بلوب کند و حق کند جایز کرد و مگر
 الم یابند در کور میه **مصرع** هر کسی پسند از خود نیاید ناپسند کوبه روزه دار بویط اوزر دنیا
 و غلو یعنی کربا یاب غایت رفتن جان ما و لدی و دلیرین با غلوی تا اول یکی ساهه دل انکه
 بحال سیتله بمانست ادب صاحبته مایل اولدی و این و مطاعت بی توقف و تکلیف قننه کلدر
 کوبه روزه دار چون اول یکی شکاری دام حیلله یکه گرفتار ادب یکی کار که کنار چکری همان بی
 اختیار بر حیلله ایکن بی خطیب صوم صد سال سی انکه شربت خون ابدار و نوز کوشش کور
 ایله افکار اندی مقدمات روزه و نماز و صلاح و برهه و احتراز نفس خبیثی و طبع خبیثی
 اوزر بونیجه بی نتیج اولدی **نظم** ایچمه آدمی و اهل ناز صورتا صوفی طیلسانی دراز ظاهر
 طاعت موافقه لیک باطلدن کی منافقه فرق او سندن تاجی قبه قدر بتر ایمان دلنجه قدر
 طیلسانی لسان کذب و روع یوق در فتنه ذوق کوفوع لاله عاصیق عصا اولش بونی اوزر
 رداریا اولش خلقی اچند صلاحی آیدلر و فتنه ادر رسد چوق فساد ایلمر **مصرع** بونی کوردم تا معلوم
 اولم که غدار بدست و اعتماد و انکه رفق نغری به صدق خبر نه اعتقاد جایز کلدر بوم شوم
 غدر پیشه و مکر اندیشه نه ده حالی هان بونوال اوزر در انکه معاصی و فتنه لیسند بیکه
 بری که سلاک تبیر و رشته نغری به مستظلم اولدی **مصرع** عانه نسبت قلم و کوردم نسبت خبر در
بیت که صد هزار کرم و صفیه فکی از صد هزار گفته نیاید مگر یکی مبادا که سبز و اخضر ای ملکیت
 دخی فتنه حواله ادب سر بر سلطنت افی ایداد مرکز هر که که اخرا شاهی انکه تارک نامبار که
 میسر اوله بی شبهه سببه سینه کار سله ایدار انی شکسار استه کرک و هر زمان که پایه تخت
 سلیمان انکه قدم شویله همراوه فلک انیو غایت تا نژدن انکه فرقه اشق و ارنار استه
 کرک چون انکه طینق ناپاک و جوهری قابلدر سزائی تربیت دن رحمت بهوده دن غری فاین
 حاصل در **بیت** کوهرا پاک کر که اوله قابل فیض و خصه هر سله و خرف اهل بخشان اولم **مصرع**
 زانند کلمات مزبور استماع ایدجک بالکلیه او فکر دن نور ادب استقامتله حکم سابق نسخ و عقیدتی
 نسخ ایدیلر اوله کاسار نه روزگار مایه اعتبار و دیوار ایدارده متحر قلبی و اقرانی میان

و بر زمانه غلظت و غلظت غلظت
 فصوله و فساد الیم کو کله غری اوله

بولد خوار اولد غندن نارعا به باندی یا قلدی و فاعله زبان ملاستی دران ایدی وایتدی ای میاه روی
 فشرم وای جفا خوی بی ازرم سحاب حیای یوز کدن کو قرب بکا برحقانی رو کورد له و بی فتح و مند
 سلیفک دینخ اتیوب سکه شامت و خجانت و ذنات و خساته بنم نامه اورد ک میانه بر
 صحت غبارین قور ک که صد هزار قرن آنک دفعه سیر اولسه کوکده و برقتا اتشیا کلاندر ک
 که آبدی یای هفت اقلیم یله شکین بولسه کون **مصراع** رود در زود صورت جفا یواز دل ایانم
 جانبده نه سابقه اقتضا اندی که بوقدره و محبت واکوردن ویا نه لایحه مقتضای هر که بود کلو
 لطف و مکرم سزا بوردن سوبله که بود ختی قطع اسدرا اندک بیخندن و شاخ چقبه تار
 اصلی بریتسه اولد و لیکن دوخته محبت اره جفا یله کلسه مطلقا اندک اصلدن نهال و فابسته
 اولد و جراحه مصام مرهم و دار و یله التمام بولسه اولد اما جراحه کلام هیچ مرحله التمام بولم
نعر جراحات اللسان طالت التمام و لا یلتام ما جرح اللسان **نظم** جراحی که بتیغ زبان رسد دل
 به هیچ درم راحت نکونخواهد شد میانه تو و آن کز زبان زدی زخمش بغیر محبت سکه و سببخواهد
 شد بیکان تیر حسن ندیده سپر سینه دن چقی ممکنه اما خندک کلام که کان زبان دن کشاد
 بولم اخراج اولتی منفرد **مصراع** تیر که اوز بر دلم بیکانی آید برون هر دخت حضرت نه فکشت
 اولور سه بر حیل یله قطع اولتی مستدر اما نهال کینه زمین سینه ده راخ اولد بر جاره یله قمع
 اولتی متصور دل مثلا اتش کچه که سوزنده در ضرری رشتی آله قابل زوالد لیکن
 حقدی جیع میاه جار و سول نهال اطفا محالده و زهر هلاهل اگر چه که سم قاتله مضر فی زیاده
 بددن زواله قابلد ولی زهر کینه بر تیرا کله سینه دن منفذ اولتی منفرد من بدینم نوعله
 سنک چنسک میانده بر درخت عداوت بقتند که یخی قور زایه و ستانی بیجه نوبه بقتند **نظم**
 نهال کینه که در سینه هافشانده شد مقر است و معنی که بر چه خواهد داد که دخت حقد بدان کوبه موه
 دارد که طعم این مذاق کس مرگدوم شوم زانغی تو بر و تغییر و فصل مر قومی ملک تغییر و حقیقه تو بر
 غریب اندی و از در حال شکسته بال ملول و غمزدل و دنی کندی و زانغ اندک وضعه ندامت و
 کند و غصنی ندامت ابدی محبت جاهلانه وضع و عامیانه حرکت اندم و کدر و قوم و قسیم ایچون
 اعلای سینه روی و ضل جمل خوی بیلا قلدم بنم طوره نصیحت نه مصلحت به براردی بو طایفه

معتزل و اردی که اک کهری بوجرا بدن بهتر و بوشن کدار لغه بدن شل و اردی مقطع و مجرم
 درک معایبوم شوم تغییر و قطره انر مکشوف و معلوم ده بوارک آغاز و انجان بدن لطیف
 بلنر ده و بی تمهله مدخل و مخرج بدن دقیق تصور قلمشدر لیکن مقتضای عقل کامل اوز
 ملاعظمه حلا و مالد جانب ثانی و تامله مایل اولوب **من صفت بنجا** مضمون یله عمل اولمشدر
 آلت زبان تیغ بران شکندن آفرین اولد غنه حکمت اولد که انکله باز یله عمل اولدینه که تیغ بازنی
 هنگام باز لر لایق در و تیغ زبان نیام کاردن بلا ضرره اخراج انکله سرباز لایق و کوردن بر داز
 لغت **بیت** دل او جندن اقدی تیغ باشن دل او جندن بنفشه وردی باشن **نظم** چون زبان
 شوی تیغ و رزد چه عجیب جان بزم اگر لرزد تیغ و لیچون بقصد جان کردند راست بر صورت
 زبان کردند نه که کردان دلاور زبان تیغ میدان کار زاده استعمال انکله کون مر جان زبان
 آور دخی زبانی هنگام کار ده اعمال اقل کون **مصراع** هر سخن و قی و هر گفته و زانی جارد شکل بود که
 بوطالت میا جده و واق اولدی **ولیس الجبر کالمعاینه** لاجرم سینه سند حقد و کینه
 جایکد لور که تیر نفر بر و پروا لایق زیاد متاثر قور و مشر که عاقله هر چند که زور قوتنه
 اعتماد قله لایق بود که افشاح باب خصومه و اقتداح زیاد عداوت بادی اولدیه و عدت و
 شوکتنه انکله ادب سلسله مخالفی تحریکی واکور میده که هر کسه که خضا انواع نوبت دار و
 اصناف تریاقه قادر اولد معقول کلد که اول امید لاندن جمع ستم قاتل و زهر هلاهل اقام و
 جرأت صادر اولد **بیت** هر چند که تریاق بدست است ترا زنه که تیر زهر هلاهل تحوری **نثر**
 محقر بونک اوز نه شفقدر که عاقله فعلی یله از قوتل اوند راج و کردارنک مرتبی گفتاری
 اوز در حایح اولد کونک تا عواقب امور قریب رنجد و صلاح و خواتیم احوالی معتبرن و فخری
 اولد اول کسه که قوی فعلنه غالب اولوب کمال قشاش کردن تیر بر حسن ادا و لطف تبی و لمر
 تحسین و جهر و عبادت حلیه فصاحت و زیور بلا غله تنبیلنه مهر و فکله از زمانه قول
 بی علی حیرت و ندامت منفی و کفار و کدر و حیرت ملاستی مقتضی اولابن اولد راج قول و قاص
 فکرم بوارک فاتحه سندن خاتمه سنده نظر اتم و بو طریقه ثانی و قائل رقیقه کتم که برنم
 فوج شام افسردا کله خرنه اولوب خزانم بخردن بهر مند اولدم اولابو خصوصی عقلا یله ستاور

ایلام بعد تکه آغاز اید بر فضل کلام پاکیزه وی عجبک شایسته شک و رسیدن منزه اوله بقره قلبه
 قال ایدر سوبلرم **بیت** سخن راست ناسنجید کفتم درناستغنی این بود ستم چون بی اشارت
 ناصحان عاقل و متاورت عاقلان کامل بولرم شروع قلم و بدیهه بویکات بیهوده و وحشت
 آمیز خصوصاً نیکو در میان اتم عجب کلام که انرا درم سندت محسوب باید بجوی و محاکم
 که منسوب اولم امثال کلام که **المکثر مهادر** یعنی بسیار کوی میهوده کوی اولور باوجود که ظاهر
 افراد انسان سایر انواع حیوانات لسانله ممتاز و بیانله سرفراز در ارباب عقل و خرد کلام بدی است
 سکوت ددن ادبی و زبان بسته لری در جاتله بیهوده کوی دردن اعلیٰ علیٰ شاندر **نظم** بهایم
 خوشند و کویا بشتر زبان بسته بهتر کویا بشتر چو درم سخن گفت باید بهوش و کرند خندن چو بهایم خوش
نظم کنی خندد لکن و دوطوق یوم باقری بلور کن و نطق اولر سه غنچه کویوز دهانی کورک
 سور کچ اکم زبانی **نظم** الفقه زان بونامتن بر زبان طبطاب اضطرار ایدی و کندی و بونوع خطایله
 عتاب ایدر اوجری کندی ای ملک بولر بزم میانر به مقدمات معادات بود که سله تیر به **نظم**
 و کلام تعبیر لایحه ضمیر مرثسم اولدی ملک استدی ای کارشناس کلام عبرت انجلی تالم اشدیم وانک
 ضنده سدیج اولن فراید قواید و یوز کوش هو خزانتم عقلایله صاحب و حکایله متاورت علا
 حصول سلامت ایدی و امارت و وصول سعادت مریدی در دردی علم الیقین مشاهده قلم **نظم**
 صحت اختیار در مانند مشکلم نسیندن ار جانه اثره فعلی انلرک دلیل معرفت سوز ایدر در فضل
 و هنر معبد ما که خانه دل و جان بولر و خوشیایک که شمع جمع آرای خلوت نشینان صواع قد
 اولغهار از اندر بر تو انوار یله منور اولدی بنم لشکر زله تدار کند که پروانه دار موخته
 شعله بار اولدر نه فکر اولندی و دفع عار و طلب ناز و اطفا شر بر اشرار ایچون نیتدیر
 قلندی **بیت** تدبیر تو ایجا که هم بردازد صدکا فرو بسته بیلک دم سازد کار شناسی زبان
 شکر و سپاسله استدی **بیت** شما اقبال و دولت بند کادوسون همیشه شمه افکنند کادوسون **نظم**
 اولر ای کوی کوزای دیوان ارای عرض عرض انفا اندر جنک و صلح و فرار و قرار و قبول ایح و التام
 خراج دین هم بری نیم قمت مقبول و نیم راعیه معقول کلام ایدر و ام که اول مدایر ایدر و مدایر
 بر جملہ تدبیر ایدر که برون سندن خج تلم و اول کار و ستمکاران در اخذ انتقام میسرا که حق کلام

جبل جیلله به شک ایلله ملولر نه واصل اولمشدر و اول امور عظمت که مکابر ایلله اتمام میسرا و لیه مکر
 و فرسایه چاره بولمشدر نه که ولایت کرکام عیار لری اولر زاهدک قربان ایچون طیارا تودکی
 کوسفند فی جیلله یله اندن المشله ملک استفسار ایدی که بخدا مستند اول **حکایت** کار شناس
 ایدی روایت ایدر که ولایت کرکاند و زاهد قربان ایچون بر قیوت الب بونینه رسن طوق صوم
 کدکن بولر طاهر لردن بر بنجه عیار اولر کوسفندی کورب قوت سعی نهاد لردن مرکوزادی حرکت
 زاهدک پینه دو خدیلر چون قادر اولر مدیر که کرک و ارچنک جنکله و پلنک مثال پنجه
 قهر اولر شکاری چار و ناچار اندن الی لاجرم در و باه وارتلق و تبصیر اظهار ایدوب
 فکر ایدر که زاهد خواب خور و بره پس یواید هر یوایستان جیلله دن بر فضل و کتاب خدیه
 دن بر قاعده و بر اصل اختیار ایدر قصد ایدر که زاهد ساده خاطر و صافی قلبه نوسن عقلان زان
 مکر رام و زرق حلال نام زرقه کند و حرام ایدر بونیتله هر بری واحد بعد واحد زاهد
 بولر محبت بر سواد ایدی ای شیخ بوسی بنلرسن بری خد ایدی ای زاهد باک دامن صفی قلمی تلویث
 ایلمرسن ایچون ایدی بولکلی ییدرسن بکر کشاکش کدسن بری خد ایدی ای استاد بولکلی علی قند
 بولر که برید ایدی ای صیاد بونار ووی کدن الدک بری ایدی بولکلی ایلر بونج بکر زکی بوشهرک
 با سبانه بری ایدی بوسلک شکاری ایچون غالباً بونشخص با دشا هک سکبانیدر الفقه عیار لردن
 جملی بولر که دمنفق اولر هر طرفدن هر بری بر حرف آب زاهد بیچاره فی طعنه طامنه نشانه
 ایلدیلر و بونظ اوزره هر بری بر افسون او قیب بونستی اوزر بر افسانه سوبلر **بیت**
 چشتم بعضوه زده لب خواند اصفی دکر دل می پرند از عاشقان هر یک بقانونی دکر **نظم** صفا
 ضمیر چون بر جم کیزک بولر که اتفاق مشاهده اندی خاطر ندن او کوسفندک سکالو له سند شکلا
 اولر کند و ایدی مبادا که بونی صانع کشته سحر اولر بولر کوزنی بغیوب بر بندل سکی بکا کوسفند
 صورتند کوسفن اولر اولی بودر که بوندن و انکلم و با بیلک پینه دو شب نقد اندک فنی کولم بونی
 دردی و غایت بلا هندن الله اولر کوسفندی صلی دردی و با بیلک طلیچون یوکر کردی طرار ایچون
 زاهدک کدک کوردر لردن کوی کوی کوردر بونستی اولر ایدر کدکم که برونه جبل جیلله شک
 واجب در ناد شمع غلب اولور و کرم مکره تشبیه کرکله مطلوبه نظر بولم **نظم**

چون بقوت حریف خشم نه میل و مکر را دست منه بجهت کان قوت نه میتوانی که یکسلافی زه **نم**
فیروزی استی سبب سواله نه جواب فکر بدوب بوباید نه صواب کوردک عرض ایله کوره لم و معیار
عقل نام عیار واقع اولور سه بنای کارم دستور العمل قلم کار شناس استی چون نفسک کار
که کینک بقاسنی متضاد له بحسب العقل جابر کور مشل و رفع عام ایچون ضرر خاصه باب شرح و
نقل فتوی و مشل در بوفی صواب کوردم که بن بند وظایف حقوق نیت بی نهایت ملک ادا دم و نفسی
اصلاح مصالح ملک و ملک ایچون فدا ادم پس ملک کر کردیون عالی ده جمیع ارکان و اعیان و
نام خدم و حشم میانشد کا خشم بنور تابیم پرو بالی بولم روز خمره و خون الود بود خست
السد که بزم کا خطر ملک شاخه او سست در بر غله و ملک تمام لشکر یله بمقامدن کن و فلا
موضع وارب کا توقفاین تابن دام حمله یی انلارک کندینه قورب و حسن کرد و لطف کرد بجهت قوراند
قورلوب کلم و صلاح و قورنه ایسه عرصه عرصه قلم ملک انک رانیه ازین افری و هاندم طاق ابرو
درم و کمان فخله و درم ادرك قورالود خلوتدن طرزه کلدی تمام خشم منتظر ایدر که شاو وزیرک
بومشاور لرندن نمره حاصل اوله و غنیمت اوره لرندن نه شتی ظهوره کله چون ملک خشم الود و غضب
کورد لجه سی باشرین اشغه ادب طوره یلر ملک بوردی کار شناسک پرو بالی بولدر و سرتنی
خون الود قلوب اولد ختدن اشغه اندیلر ملک جمیع لشکر ایله اول مقام معهود و موضع مقرر
غنیان اندیلر چون بوا مرکه اتمامی بمر تبیه اودی غراب غروب مهر آشیانه افی سپهر دن
بر واره کلدی و کواکب ثواب و سیاره هوای فضائی آسمان شب بوی طیاره اغاخ قلدی **نظم**
چوردی رفندوشن کاباری سمنی زار اولد بچرخک سینه زاری کور و بنا نار بلبل اولمش هویا
فکله قلدی هزاران شمع پیدا **نم** دیک طیفانی نه شاه بوماتک چون کانون دماغند غلیان ادب
خواص ارکان و اعیان نه استی چون بزم ناع لک کشورینه اطلاع منیر لدی و انتر یخ قهر مزدن
لشکر لر لک اکثری بی با و بر باقی بی بال جوی بر و خانه و اشیانه لری زیر و زبر و خاک بر بار اولدی
مقرر که اگر برفعه دخی کوا دلی که لشکر طرزه بولر شتیون ادب کور قوراده و ز منصور و منظر
ادب بقیتة السیفک بالتمام تیغ انتقام روز حیات شام ادب خستکان علت هریمه یاران گذشته
نونی اندی شربتدن اجور روز و دشمنی غنفل و مهور اولب بر شاد و سرور کوشه کاشانه و روز

خون و جهور له روز کار کجوره و **نم** پس از مرگ عدو خوش میتوان زیست **نم** چون شاه شام تاج ظلالی
بر سر و دواج نیل فای در بر ادب لشکر یی شمار اذق که کخور رج مسکونی سحر قلدی و امیر سپاه زنگبار
خیل روی تبار تناره ایلعبار ایچون غیاث علم قالدی **نم** چو خورشید تابنده شد نابید
شب تن بر رخ لشکر کشید **نم** ملک بومان دیوان ادب تمام خیل حشمته قصه شتیون در میان
اندی جمله سی بون غمت اوزنه یجی متا ولوب همان اول زمانه بر لشکر یی بل و امان یی
حد دی کوان ناغلرک کما و جانبی سیل کرد و ان اولد یلر **نم** کوره رزم جوی قسینه انگیز
هم پر کینه و بیان چو نرینه بکین خواهی میانشد بسته د لچر سنک وادر چنک بسته **نم**
چون لشکر بوم اول مرز بوم قدوم اندلر نه ناغلر اتر بولدر و نه خالدر نک خبر بولدر لاجرم مضطرب
اولوب اول اطراف قوا ایلدیلر کار شناس ریز در خسته انلرک احوال کوب او ان
دکودی و زار و زار اغلا یوب خیزن خیزن اکلردی ناکاه بریم آنک آوازین اندب ملکه خبر
ویدی ملک بریج بولم که مقرر کاه و محرم اسرار غاه ایلدیلر آنک یاندوغی بیه کلوب لقا و طالع
کوردی سن کمین یو صورتی کار شناس کند و حسب و نسبین بلدر دی و منصب و زارت
و رتبه صدارت بیان قلدی ملک استی بی سنی بلورم و خلی زمانه که احوالک اشدهم اند
بزه خبر و که ناغلر قند کتدیلر و بکتد لرندن نه صله قصدا اندیلر جواب وید که ای ملک
بنم حالم انلرک محرم سزی دکلد و که دلیل بتمیزی و بر قبالم بون بختندن براه تده دلالته
کفایت انترمی ملک استی سن ملک زافانک کام انسر و زیری و جلاله تدبیر نه مستشار و سفیری
ایکن نه جنایت سبیلر کا بو خراج سزا کوردیلر و نیم کناه ایلد کله پرو بالی بولر شوکم
بو قدر زخم آوردیلر کار شناس اییدی محرم بنم حقد بدکان اولوب خود لوقدح و قسینه
عجل بولدر و بکای معوقی واکورب بونجه زماندن پرو خدمات مبروم و مساعی مشکوم
بالکلیه ضایع و هباء منثور اولدی **نم** بی مز بود و منصف هر خدی که کوردم یارب مباد کن
داخودم بی عنایت **نم** ملک استی نه سبب حادثا اولد که سوظنه باعث اددی کار شناس استی شتیون
اندک نفسک فیروز و زری برین جمعا یب بر برید بولرین سوبلدی مجلسی ملک جنک و مقابلیه تحریک
ادب آتش شتاقی یز آنک اتفاق اندی چون نیت بکایتدی ملک بوردی کسی بونار عاری بجا بیدیلر

سویدر ملک فکر ایلدیک و خانان خضم غاری بنجه آتش تیریدر کویندر ملک ستارک قلدرک بند
ایتم ای ملک بزه لشکر بویله طاق مقاومت بنجه بنجر که انزل کثرت و قوتلری بزم صولت
و سطونن افرونددر و هنگام جنگ جرات و اقداملری و مرکز کفر که قطب ساقی ایلدی بزه
نصیر تعزیردن بیرون در علی الصوم که توسن و لت ملک بومانک دن اقتدار و غان اختیار
ذلول و زبونده صاحب دولت قاهره مجادل لافنی اورمق علالت سفاهتدر و ضاروند بخت
روز افزونله سینه مقامند طوق نشانه شقاوتد **بیت** سینه کجا خداوند بخت سینه
راسر بر بخت صلاح بود که رسول کوزده و زوئیل که باد خوتله آتش جنگی تیرایدلر و زخاما نری
عوب کوی تفرقه اودنه ادرسد و دیکو زایای جهاندر پریشان اولور واکو کوش و فاقدن بنیه شقای
اخراج و غنومدا غلرندک دیو خلا فی از عیاج ایدب جانب صلح میل ایلر اقای تخت قیاج ایچون
یاج و خراجدن هنر تکلیف ایلدر مه فی توقف تقبل ایدب جانم منتهی **بیت** جوسرایت
سرفنا باز خراج و کونه سر با تو مانده تاج ملک چون بنم کلام اشدی بکم **الحق مر** کام ادر و
خون کویو یلیدی بونه سوزدر که سویلرسن و نه بی ادبانه جرات در که ایلرسن بوم یوم دیدم که نه
موم در که انوک قدم هجومیله بنی خونی ایلرسن و بنم لشکر ای انوک حشمتی مقابله سند کوز که کوسر
تخصیف ایلرسن **نظم** اگر دشمنی از تیغ دارد سینه مرام زبان سان هست سینه جوم ایزوی بند
اورم دل دشمنان را بدرد اوردن برود خدی نصیحت دهان اچدم و هو دارلق و حق کدارلق
یوزندن بند و موعظت جواهرین خاک راینه صاحبدم و ایتم ای ملک جاده صوابی قویب جانب
خطای کته و هوای نفس اربب بی تائی و تائل بر امر شروع اتم همیشه تلق و تواضعی نفسک پیش
قیل و زور قوتکه مغرور اوله عددن اندیشه قیل توسن بند کام عنان لطفله رام اولور و
صید سرکش ملایت و ملاطفتله کفر قید دام اولور **بیت** اسایش و کیتی تفسیر ایدر و حرمت
بادوشان لطف بادشمنان مدارا **بیت** بوجاله خارجدن مثالی اولیاد بخت و سند در که کیا ضعیف
لطفی و ملائمتی سبیل صدمه هر قدرندن سلامت بولور و دخت سخت عقی و خوشنوی ایلدر
اصلندن بر کندا ولور **بیت** مکن سینه که برنج از سینه کاری خوشن و سینه بیدد سینه کار از انش
الکان و اعیانندک بنم تو انم اولندر و صفت بولوب بی جنبایشانله شتم قلب متفق الکله ایلدر

کرسن بولر طرفه میل ایلرسن و کند و جنگ و دلی نعمتک جانین قیوب نسویر ملک عدو طر فزون
سویلرسن ملک ارباب جمدک قولیله ناصیه بند و نصیحتیه دست رقاوردی و بکا خشم ایدب
بوعلا بکه که کورسن عقاب بویردی انا شویر فتم ایلدم که صبر لرندن سز کله جنگ عظیم انک مضمرد و
خیال لرندن سز کله جبال و قتاله بلکه بالکلیا اصل کزی استیصاله قصد ایلر مفر در شاه بوم
چون کار شناسک مضمون کلامی معلوم ایدی و زبردندن بر سندن سوال ایلدی سن بوزانک
حقیقت حاله و حقیقت مقالیه بنده اکثر سن ایدی انک اهرنل بر آن توقف ایتوب همان قید
کدر ملک کون و بودی و قرار و ندل سر پر یوی که باد خانه بنیرنک و فسونده تیغ آب شکل و آتش
فعله تندک ایدوب هیکل نحس و جنة نحس و کالید بدنی عرصه خاکست فکار هلاک کوزدر که
کون و نفوت فرصت قتلک اندن زیاد غنیمت بستر کلد راحت غنمی و منفعت کبری و وسیله حصول
امانی و مایه سرور و شادمانی بلکه کون بون و خاکستر ایچنده براخک و بواخک نیم شرده ضمنده بر
شردستانه ایدم که اگر مشتعل اولور سه هزار آب تدبیر ایلک اطفاسی بستر کلد **بیت** اری
تحت الرماد و بقی نار و یوشک ان بکون اضرام **مصرع** نغز باقه ازین آتش ابرار دود حرکت
دفعه غنیمت بلیه غالب بود که اول قدرت بود خدی انک کریمه و بعد نامت و ملامت قایل و بر میه
هر کسه که عدد و ضعیف و تنها اولم اولی بود که انک ستارکین قلب اندن خلاص اولور و بجه اوله
زیراک خضم اول و در طردن رها بویجی محتمله که قوت بولوب تیغ کینله کیسند اولی انتقام ایلر
نظم دشمن جو بخت از تواری نه می و زبند تو چون رست تواری نه می خواهی که امان باشد
از آفت او در دست تو چون قدما منشر نه می زینهار ملک انوک کفتاری هنجاره التفات و اعتبار
اعتمسن و اخسون جان کوا فی سمع قبوله ایشتموب من جیسله ایشانه سن که نفع ایل حکامه کلندر
دوستانجه بر اعتماد قله بوقند قلادی که قول دشمن مکار کینه جویه اعتقاد اید سن **بیت** دریه
زنگ که بر دوست اعتمادی نیست چه کونه غره قان شد بکفته دشمن کار شناس چون بولکالی اشند
در دله نالشی ایدی و ایدی **بیت** بکا یخرمی بوجانندی ریش که اورسن سداخی ریش و سینه
ینشی بولکلام ملک بومانله قلبند تا بر تمام ایدوب اولور زردن اعراض ایدی و بر نه دخی
التفات ایدوب ایدی بوی خصوصه سن نه در سن و بویابد سن نه تدبیر صواب ایلدر سن

ایندی بن انوک هلاکت جابر کور نم که صاحب مروت خضی ضعیف و بی طاقت کور جک مرهم مرسته
انکه مدد دعا و جراحت شفا و بر مرک کون و مکام اوصاف انوک حقنه اظهار اید بر اسم احسان
انوک بایند مبدول و بر مرق کون منور که چاقی قوی و امان دلین قیوم کون و بایا و افتا
و دستگیر و لوق کون بیت ره نیک مردان اسوده کیر جواستاده افتاده کیر بعضی مور و لور
کشی کند و سفند دخی مشفق و مهربان اولور که خود زدن اولور باز کانی شوهر نه مهربان قلند
ملک استفسار اندیکه بخدا و ملکه اول حکایت وزیر اندیک بر بازگان و اردی غایت الدار
اما بد سیرت و زشت صورت لکی هزار ملی قدر و اردی بوجه لاه پیرو کران جان و بخیل نامهربان
ایدی نظم جود و دوزخ از عوین روی جویای طعن از نه بوده کوی ازین سنگین دل و اولور
جانی جوهران دل کدازی جان ستانی و زشت طلقه بر زیبا صورت پاکیزه سیرت عورتی
و لایردی که بد منی کفر رخسار خورشید نظیر به شب تیری روز روشن قیلور دی چراغ جهان تاب
آفتاب که قدس طاق نه و واق آسند شعله شمع روی لاری بایند محاور و روی زبان زبان
اول جان جهانان شرح جالند بویستله شکلم ایری بیت ماه طلعت نگار زهره جبین حسنک صاف
بوز تحسین هزار دستان خیل بوستان حبیب حالند بوضو له مترم بیت نظیر کور عشق در کسه
اصلا به یار اتمش تعالی الله تعالی بازگان هزار جان و دلله انوک و صله مشفق و طالب اولر صد
هزار من لاله مجاورتند مشفق و هاربا و لوب انوک افسانه سیله شیفه و افسونیه و زینیه
اولدی دایما جور و جناد ایری و هوار و نرفت و آباد اما شوهر نه هر دم آنکه جفا سی
و قای جدید با عناد و لور دی و هر لحظه آنکه قدرند مهر تازه حادث اولور دی مهر فروغی
شود تا تو یکین نمی شوی نه بی تفرقه خاطر دست از دله سبیل زلفه و اصل اولور دی و بی خار
خار محنت گلستان رویندن کل بوسه بلور دی بیت مرید آن روی که دیدن نکند از دیوانه
زلفی که کشید نکند از اتفاق بر کجه انوک اوینا و غری کردی اولر زمانه مکر بازگان خوابه
و ارستدی زن بیدار دی دزدک حرکت احسان ایچله خوف و هراس کا غالب اولر غروراری
و اموش اندی و ناچار شوهری کنار اید بخواه و ناخواه در اغوش اندی بازگان اویندی و لوت
بیدار نکند از کور دی کال سردندن جوش و خروش ایب استدی بیت مکرید ارشد بختیم

ان روی که در خوابم نبود امید پیش دین بیدار می آید یا بوز شفق که برده غیب دین حق ظهور
کلدی یا بوسه نه خدمتله بود و لته لایق و بوسه سعادته سزاوار اولدی مصرع مهری که نبودت از کجا
پیدا شد چون اطرافند نظر اندیک دزدی میان خانه کور و بایندی مصرع ای مرد مبارک قدم بوم
فال خمار و سالم سکا انکه سدی کوی جلال اولور هیچ تکلف چکه است و کله قدال که برکت قدکله بو
جفا کیشی و وفا بکا مشفق و مهربان اولور بومثلک فایده ای اولور که بعضی مقام اولور که کشی انتقام
صد اندیک کسبه به دخی لطف و احسان از زانی کور و حاله نوزانگه دخی خالی جان بومثال او زرد
مصرع رحم کن چون حال دی دیدی که جای رحمت نشتر ملک او چینی و زبردن صورتی که شک را بیکه لور
نه میخار و ملشد اندی اولور که ملک لباس حیاتی اند خلق آینه بلکه خلقت امانتله مخصوص قلوب آثار بیت
و عاطفتی انوک بایند اظهار ایلیم تا اول دخی انوک مکافات خدمت بسند بله درج طوبی بلکه
الده کلدی زبانه مخالفت و منافق بکا ر ایلیم بر دخی بکه عقلا حبیب عدا و بریشان انکه سعی اید لر
و محملنه سنک تفرقه اتبکن اولور که میان لرنه مخالفت لقا انکه قصد اید لر که اختلاف کله اعدا موجب
ایتناف و انتظام حال اولیا در تنه که دزد و دیو میا شند اختلاف سبب جمعیت خاطر زاهد اولدی ملک
استفسار اندیک که کیفیت ابر و اقع اولور اول حکایت وزیر اندیک وایت اید لر که بر زاهدیان
طیست و عاید پاکیزه سیرت بغداد فواجی سنده بر موضع صومعه طوبی و اوقات جمع و شام ده عبادت
و طاعت جناب ملک علامه مجر و علا اشتغال اندیک چون نقلات عظام دنیا فایندن الچکندی و صفحه
چهره روزگار ده و کعبین سیاه و سفید لیل و نهار ده غریب و ذلک نشن معاینه عشری بلور دی که نوش
مشرتی بی نشن مفرق بیدار اولور و نقد کج و در دینج محصل اولور بیت یک کله خار درین باغ نیست
لامه او بی اثر افتاد نیست تیغ زدن برق و کوی خوراست زرد کند روت کوی ذراست فراغت
ناویه سنده قناعت کربانه باش چکندی و نهال توکل ز جبین درویندن دگشی و تخم تخلی زرغ دلند
اکشیدی بیت ماطح قناعت و رضا افکنیدم و ز دوست بهر چه می رسد خورسندیم انقصه مهربان قلند
برسی رویشک فقر و فاقه دن تشویشه مطلع اولور بسد معاشیچون برکادیش فریه که کام ارزو شیر
و شکر ایزد عرب و شیرین اولور دی بر سبیل زنده زاهد صومعه سنک انتی اتفاق بر دزد بوجالی
شاهد اندی و قوت طایفه سی هیجان ایب صومعه زاهد سوز اولدی ناکا بر دیو کراه آدم صورتنه

کند به گرفتار اولدی احوال و ساطع میانند کیدب براسله مواصله به و معاشقه معانته به بندک
اولدی و متذات کلام و بیام عیش و نشاط و صبح و شامه را غلام بولی حسود لردن بر طایفه
اکی این مواصله رنگی اندرون قامتی تیری یا قلور دی و اکی رفیق میاند شمع صحبت از فتنه اوله
اندر کد لاری فیتی شعله انتی حسد لیا نیا قلور دی **بیت** هرگز نسد بنردم بر منجیبی مالی
الایوان که دارد بدای و صالی اول حال مطلع اولوب بخاری کیفیت کار درن خبر از اندیلر بجا
نله اول فتنه عزت و حیستی یوندی که بو طریق مقولله افول تدارک نشوول اولیدی **بیت**
براشنار لر و بی عزت اولی جو عزت اولیه بل عورت اولی بسو عورتی ایندی سفر لردن میافیل که
دو ستردن بعضی زیارت اتمه کسم کرم اگر چه مقصد سفره بعید و مسافه مسافرم میاید دگر
اما برج کونمانه توقف اسم کرم بلزمه که منک نار فواکه بخبر این بل و بار اشتیاقه نه طریق عمل
قادر اولم **بیت** ای بنا کام مرا از رخ تو مجوری خود که باشد که بکام از تو کنیز دوری زن دخی
تکلفه تحسّر و تحزن اظهار ابدی و هزار رنجه و خنایا امله کور لردن بر اکی قطره یا فانی اقدی و فانی
توشه احضار اید بخورین ابدی فوجی و دای اندی چون بخار کندی عورتنه زان نصیحتی بکار
ایوب ایندی ای نگار زینهار که قنوی اچوق قویوب محکم بنیادین سن و اسبابی محافظه ایوب نیم بندی
کوش و شکم پیوندین سن **مصرع** کجکه مهر میله مهر در سن حق کور تکه اریکه طوره کزین شوهر نک
بند قبول اید سو کند دختک قلدی و همان لحظه کای کندی جانانه خرابی و استدی **بیت** بیا
بیای که کما شکفت و خار مانده جوان و عد قلدی که چون یکجور بر سج ساعت کج طلع صبح و صام مقب
اول زن اول و من امله شادمان اولوب کباب و شراب احضار اید و عزت اسباب میافیل قلدی
بیت زهی معاذ طالع اگر شبی این ماه بکلیه من بخانمان فوداید درود کورید با خشمه دک
بریده توقف اید بیکام بر منی و اهدن خانه سته کلدی اتفاق اولوقت ایدی که مهر ماه بر برج
قران اتمدی و اکی یار علی بنم لایعبار بر برینک دیدار یله خوش حال اولمشدی گاه جان ماچیین
بزرگه دنگین و خند شیرینله زن نازنینک خرمن جبرینه آتش اورردی و کاه اول شوخ طنان
عشوه و ناز و کوشه دلنوازانه جانانه متاع روح و روان غارت قلور دی **نظم** رویت
نازنین عقل دریب بای ناسرهم لطافت و زینب این رخ شمع هر شب تابور و آن بلب

نقل می پرستان بود بچار ما اول قدر توقف اندی که انرا جامه خواب میل اندی آهسته آهسته بوزنک
یانشه بر کوشه ده سکدی یا ندی تا باقی صاحب لردن ناخوش شاهد قله و حقیقت حال کندی و کور
کور و بیا نوله حقند دید و کلدی واقع مندر بله بر اشداده ناکاه زنک کوزی انوک یوزنه راست
کلدی ارسنک کتمه سی بوجالی تحقیق اچوق بیانه ایشملدی فی الحال دیکه مکی ایش کور کلدی قیند
سترل ایشدی جهرل بندن صوره بنی زیاد سورس یوخسه شوهر کی جوان رفع صوله ایشدی
ای و چون ملاحت قاسنک که راست سوبله که جان و دلدن بکامی زیاد مایل سن حلاله که می زن
ایشدی بوسوالم سبب در بوجالی یعنی طلب جوان بیم جانند سوال اقلی تکرار و زیان الحاحی
بکار اشدی زن اشدی سوزنک طوعی بود که عورت لک اکر نیا سهو غفلت یا لهو و شهو و جهندن
بو مقول حرکت اید لر و ناسرهم لردن هم اولوب بیکانه لاله مناسب و اچوق لاله مصاحبت لاله اما چو حاجت
نفسی رو اول و سورت شهوتی انکسار بول بیکانه لکن در و ب نظر اعتباردن دور اید لر و
بحالستندن اعراض اید مصاحبتندن نفوذ اید لر **بیت** ترک یاری کنند دلاری دوستی
خود بنور بنداری اما شوهر من زو شراب مندر در بصره و فغان من لاله سن در جگره بلکه جان
در چه سنده دتنگ و روح سرتبه سنده در بدند **مصرع** ارجان بود کزین زانیشان کزین نیست
نهاله عمر جوانی ده بر خورار اولسون اول عورت که شوهر کندی و نفس نفیسندن عزیز کور میه و زلفی
کج قدری لام و شراب زندگانی حرام اولسون اول زن که حلاله جان شیریند نالند بلبله و سر بایه
حیاتی آنک رفیع حالی و فراغ بالی و انتظام امور و معاد و مالی اچوق دیلمیه **بیت** و فامباد
ایدم اگر بغیر تو هست حرام یا حیایم اگر برای تو نیست چون درود کور بوفون و هضایی
اشدی کوکلندن رافت و رحمت اناری ظهور اشدی و عرق شفقت و محبتی حرکت اید و بکند ایشدی
از قلشدی که بوعورت حقند بندن بر صفت صام اولوب خدای پدکار حضوردن شمسار و کهنکار
اولدم بود رخ مند خندن عجب سوظن ایشم بوسکین خود بکام عاشق زان ایش و نیم محبتدن
شب و روزی قرار ایش انوک بود قیلق و نقش و ارکن دین محبتدن و این مروتدن لایق بود که
انوک خطاسی یوزنه اوریم و بو مقوله نادره لردن که آمدن صام اولدی اغراض اید و باندن
اعراض کوسنیم که هیچ افرید بهر بود ذلت دن عصمت و بر بندن به بند شهوتدن خلاصه طاقی

سیر و کلام کسی بکلمات که او را می نیاوردست. حالا صلاح بود که شراب عیش لرین انزل و قیام و آب
روزی دوست و دشمن او کند خاک فنجانه دو یکم ظاهر بود که بر عورت بوی خوشی بود و گوشت
انقدر قصه در اندامش نهاده بود که او را اول بود که حکم **حل المؤمن علی الصلاح** از اسلام حمل
ایرب نظری آنکه هنر نه حصاریدم و دیدن آنکه عیبندن کفایب قبا یحیی ذیل اغاضه سترایم
بیت که هنری داری و هفتاد عیب دوست نه بیند بخلاف یک هنر پس همان اول گوشه خاتون
اول بود و در تادول وقت که انگر عیشدن فانغ او لیل و روایت شب نکومار و علم روز عالم
افروز ملاسی انجم سیار اولدی **بیت** اجلدی طره شدن رخ روزه صاحبی نور صبح عالم افروز
مردیکانه طوری خانه سپیدی وزن جابه خواهد کدوسن و یقویه اوردی دور در کاهسه
آهسته بر زن طوب رفیق و لطفله کلوب عورت یانند از توردی و آستین لطفله غبار ملای
زن که چهر سدن کو قوب نرم نرم التي انوک اعطاسنه سوردی تازدی بر فرب کوزین اچب
از پیستری و ستند کوردی فی الحال بریدن طوری کلوب ایتمدی **بیت** دبدم صبح سعادت
که یارب باز آمد هزار شکر که ان نگسار باز آمد پس سوردی که سعادت و سلامت نه بچین کلد و کز
ایتمدی اول وقت که اول یکانه ایله اشائی جانی نوثر و ساعدار زیاده میان شاهد و صالی
در اغوش اید و کوزه آماجون بلم که سکا البته ضرورت حادثا و لمشد که بموقوله فعله باعث
اولمشده شرایط الطغدم و قیامات ایدب حضور کوزه مانع اولدم علی الخصوص بواسطه ایله
بکانه مرتبه سهر و محبتک و لایم دکن بلم و بکال میل و تعلقه مطلع اولدم و جرم ایلم که
حیا کنی بهم مواصلتم ایچون استفسوس و نور با صری بهم جالم مشاهده ایچون دل مشیت و سدن
بوی خوش حرکتک صدور نه البته یاسه و غفلت و یا تو فان شهوت ایش بندک ابا و نرت و غیره میل
و محبت دکلش پس بکابقدر الطاقه سنک خاطر کی رعایت آنک واجب و دبار مرضکی صیانت اید
مکن اولدجه جای حرکتکی حیات آنک لانم قلبکی قوی طوت خوف و هراسه کند که بول و رومه
و وحشت دهشتدن بر کادل و بی غفوا ایدب معذور بیور که سنک بابکد ارباب غرض
قولنا اعملا ایدب **من یسبح یحیی** معنوی و مجسمی سکا سوء اعتقاد اتمشدن بمهاد و المنة که بنم
منظمه موافق و خلقک مساویسنه مطابق چقدوک **مصرع** سهو بود ایچون مالکان بر دیم زن داخی زبان

سحرانگیزه کلمات مکرر آنکیزی در بیان ایدب جانیندن و خفوت و غنغ و رعوت نایل اولوب موجب
و خشی بالکلیه فراموش و دست مصلحه و مصافحه ایله و در من ملاطفت و موافقتی در اغوش ایدیلر
و بخار زبان اعتذار له بو معنی بی تکرار ایددی **بیت** نزد خدا جرم توانا چیز باد من ز تو راضی شدم
اوین یار **نظم** چو ببلک اصلی بود استا نکه صفی ایله این مکرر نیت انوک که مکرر حکم و کیدی
متین ده بولدن دور اول حق یقینی در نوشتی ایراد دن مراد اولد که سر باخی اول بخار کوی اول
زن بیکدار ک گفتار بنه فریفته اولدی بوزاغ مکار و حیلله کار ک دام تو بر نر کوفار اولیه سر
داونک رزق شعبه سیله شرط احتیاطی الدن قومیه **بیت** بقول ختم بماندیش غرمتون کند
کمی کرد چنین عاقبت پشیمان شد بعضی غم اولد که ختمیک حاله مطلع اولد و غی سبیدن
اکا ظفر بولیبوب ضروری رزق و تو بر مقدمانی ترتیب ایدر و خیر خواهلوق بوزندن نصیحت
آینر کلمات ایدب اول حیلله ایله کند و من کا تره یاید تا آخر کار واقف احوال و مطلع اسرار
اولوب بصیرت کامله مترصد فرصت اولور طوره و وقتند هر زخم که اورر صاعقه آتش
بار که خرمین وجود ختمک کون کو که صادر و خندک مکرر تیر قضا که بی خط و خطا هدف مراد
و نشانه مقصوده راست وارور زاع استدی ایستکار دل آنا بر جوب زبانلق نه بی مفید اولو
بوقدر سخن ادا لک نه مصلحت یار ا یعنی بکا اولن ظلمک و بنم حق و واضح اولن جورک حیلله و مکرره
مناسبتی و ارجع بر عاقل غبر و احتیاجون کند و به جرات و اکوردی و آخر نوش و عیش ایچون
کند و به نشی و ریش اورری بنم حال حیلله به نسبت آنک غایت غما و تون ناشی در کون بکی
روشن و معاینه که بو عقوبت بنم بملک ناغانله مخالفتم باد اشیدر و ز برایتمدی ای بد خال
سنک مکرر و لکه حسبه دلالت واضح ایله دالدر و ضعه و احتیالک بر شمه سوزده محتال این
بلک حالدر تنکد هر داغ سخت طوع و رغبتله اولمشده و هر زخمه بر رحمت و هر جراحت
بر راحت ملحق اولمشده و حاصل کلام خاطر کون اولن لذت انتقام بو عقوبت شراب بد کو این بوزاق
امید که سازگار قلمشدن نیچر کسه لر هلاک اعلا ایچون نفصل فی خدا اتمشدن و غنغ و ملری
یانشه شکر و نعمتی ادا و حق گزار ک و هو دارلق نامن جریه روزگار املاتک سودا سیله
کند و لوبین و رطبه غنا و کرباب فناء اتمشدن نه که اول پوزینه اعدادن اخلاص انتقام ایچون

نسخه انداخته حقوق صحبت یارانی ادا کنند ملک بوم صورتی که بخداوند داد **حکایت**
 و در بابتی روایت اولوز که میوزن در جماعت کثیره بر جزیره ده که میوسی و شمار و آبی خوشگوار
 و هوای مزاجی سازگاری مادی طوشتی بر کون اولوز که اکابرین جماعت بردختند
 او تو را ردی و هر یک از جوانان سوز طوبین او را ردی بر زبان بسته که بخداوند داد
 و فتق در خبر و پروردی بر ساعت لطافت انکور پر نور و طلا و نایب نظیر در حکایت
 قلور ردی ناکام بر خرس زشت اول نواحی کشتاید کن انور راست کلدی و اندر و بجمعیت
 بریشان و مضطرب و کانون دروننده استر منک و جسد ملتعب اولوب کزدی بابتی روایت
 بومی نر بومواضحه نره و مراغ خند که غیرت بوستان ارمده و تازانه میوه لریه لرا و توره ل
 و حریر نظیر جمل و فستق و باسمن و سندر اوزره بایه لر طوره لریه دلخسته و خاطر شکسته
 ایله حاج و محتاج کیم و هر زمان کاسه دورانده شورای جماعت و شورانه ریاضت اجم هزار دور
 و زار له بر جیفه الم کیر سه عید اکبر قلم و محنت بسیار له بر استخوان الم ارسه فوت و غنیمت **بیت**
 رقیبان در بهار وصل او بشکفته همچو گل چمن از درختان عجز برک و فنا باشم پس انکر جمعه
 سوره اولوب قصد اندک جمعیت بریشان قله و بنیاد حضور لرین بر باد آید اول
 مقام جنت نشانی بخل غلبه اللہ الدنیا له بوزینه شور و غنیمت جده کجور لر و بر لفظ ده بی
 حرو و حد بوزینه جمع اولوب جنگ اندیلو آخر الامر پیچیده و چنگ و ضرب سنگ ایله خرس حریفی
 مجروح و لنگ آید و ب میدان فوج جهانی کوزینه تنک اندیلو بیچاره خرس تمام طمع باغ آرزو
 میوزن آید و بر مدین برک و بار عشق پر زمرده اولدی و زاویه خاطر پر تو شمع حضور لم منور
 اولدین چراغ قوت و زوری رحمت اولدی **بیت** نارسیده بلیم جرعه از ساغر عیش میزند
 چنانجام مرادم بر سنگ القه خرس ستمکار هزار زور و زار لیمون لر میاندن قیوب کوه ساز
 دوشدی و فریاد و خروار اید باشد کند جنت بد و حد و حساب و خوش اوشدی چون
 افا و حاله کورد بلر کیفیت حرم و کمیت نرسیدن صورت دیر خرس فقیر صورت ماجرایی فقیر و
 قلیر تقریاتی و آتدی بوزن ارقو کم ناموساق و غیر تسوز لک اولور می که خرس قوی میکل
 بوزینه ضعیف بیکردن بوعار و شمار لاحق اوله هر کزیم الا یامد ابا و اجداد از بون ملک

خرس
ایو دیه

کور عشا شمه مثلدر و بزم نسلم بر اصل غالت و حقار ق قبول اتمه مستلر در شو یک دفع
 عار و اخذ نادره بزدن مساهله جایز اوله تا قیامت دهک بود با ملکه صغیر روزگار
 باقی و بایدار قلا صلاح بود که سهرستان اولوب بشجون ایله روزی بترین تیره و غبار
 کارزار ایله دیده امید لرین خیره قیلوز **نظم** کز انکر دخی جرخ باشد مان نخواهیم
 کین خود از بد کان چنین سر بکوییم شان در ستیزه که ماند زمان نام تار سخن بر خسر و ک
 عرق غیر تری مضطرب و آتش جملی ملتعب اولوب دهان لاف کنای اجدیلر و اغزلندن کن
 جدال و خلاف صا جدر **نظم** مخالف بومورست ما از ددها که کازد از پنجه مارها و زمارایت
 جله افراشتن زدن و سورتاج بکداشتن بونک اوزرنه مقدر اندیلر که هان اول کجیا سباب
 اشتغال اتش قتاله اشتغال ایدب نار کارزار و شعله کیر و دار له بوزینه لروک خانان لر
 اتش بوار اوره لر و خانه حیات لرین بقوب و خرم و وجود لرین بقوب کون کوکه صا و ره لر
 چون شب زربین چنگال مهر پیشت سپهر دن فی عین حایمه چشمه سار به باتدی و دبت اکبر
 و اصغر حوالی قطب شمالی ده حرکت آغاز اندی **بیت** جو خورشید تابنده بنمود پشت هوا شد
 سیاه و زمین شد درشت بالکلیه اول کوه سارک خرس لر بی حد و بی حساب حربیه حربیله
 بوزینه لر خیریه سینه شتاب اندیلر مکر شاه بوزینه کان ارکان و اعیانندن بر جمع ایله
 شکاره کیدب اول کجیه میان بیابانده قالمشدی و سایر خدم و حشم هجوم دشمنان غافل
 هر یک کزد و تمام و نزلند ارام کلدی ناکاه بر سپاه نیچ سپاه بر بلای سیاه بوزینه لر ک کشور
 لشکرینه قدوم و هجوم اندیلر **بیت** ساهی چو مورخ نافتند تیزی جهاد در جهان ساختند بوزینه
 لرون اکثری هدف تیر مار و علف شمشیر بوار اولوب روی زینتی و دلا اندلر و بقیه السیف مجروح
 افکار هزار زور و زار له اول و رطه خوانخوردن کنان یتدلر خسر لر چون اول پیشه بسته نشانی
 انواع غلامی و اول جیره ابادانی اعلو مدعی خالی کوردیلر همان اول مقام پایا قایم دامن
 سکون جلد لر اول خرس جنادید و ستم رسیدی کند لر ایدب دست تسلط و تغلبی راز اندیلر
 و هر نفی که بوزینه لر و ز زمانه جمع اتشدری بد غضب ایله نفب و غارت آغاز اندیلر **مضارع** الله
 الله تلف کرد که اندخته بود چون تباثی صبح عیان اولوب چهر جهان رخساره خویان کبی

تابان اولدی و جمشید و خورشید خلیفه زمان حضرت سلطان سلیمان خان صاحب قران کوی سر پند
اوزره جلوس ایدب روی زمینه فرمای و روان اولدی **بیت** چکبک کشمیر سلطان خاوه جه
سرتن لندی مسخره ملک پوزینه کان بو حالدن غافل شکا و کمان جزیه جانبیه مایل اولوب
اشای راهن هر هفتی اردن بر جماعت که میان کرباب بلاد یم جان کنارا مانده شمشیردی قشوقدار
و خروخ و دیباد اشقی تا بیری کوش فلک اثره بتدریج ملک کیفیت حالدن سوال ایدب صورت واقعه
مطلع اولجا کانون درو شدند دیک غیرتی قینوب و انگشت جبرقی دندان حیرتله چینیوب
ایتدی دبرغ اول مالک محروسه بیر که دست نصر فرزند جعدی و حیف اولجا بیر معوره بیر که
اعدای سیکانه لوانه دوشدی و اولکه بخت بر کشته خاک را دباری بیر قوم فقره نثار ایدی
و امصیبتا که دنیای غدار بزدن کنارا ایدب دولت نابایدار صدر حله بزدن فرار ایدی **نظم**
بوستان دهر را برک نوا کس ندیده چهره اقبال را ندیده و فای کس ندیده و فریاد کس اعدا ن
عقل نیست زان کوفه برفتنه تر بخت ای کس ندیده سار و سپاه که ملازم رکاب پادشاه اولیر
اضطرابه آغاز ایدب هریری مال و منال و اهل و عیال چون نوم و زاریه باشلار انلرک میانه
میمون نام بر پوزینه دار ایدی بنام عقل و خرد بی الاقران مشار الیه بالینان ایدی و فضل و
حکمه سایدن امتیازی مستغنی عن البیان ایدی بوسببیه انلرک میانه حریت عامی وادی
وشاه و سپاه انوک میاسن آرا و افکاری ایله استظهار ایدلری **نظم** ازین روشنی صافی ضیری
تدبیر در دست اقلیم کری نعل ناکو داود زکته دانی عطاره چاکر شود خواجه رانی میمون چون ملکی
مخزون و سار و چینی رنگون کوردی زبان فضا حمله نصیحه آغاز ایدب ایتدی **نظم** بر بلا
ناز و لاله اتمه جرم کاند وارا کی غرایبست بندن اقلاد و سترا و لور غیکین نانباشاد مات
اولور شوق نرفول نواب و حصول صاییدن جمع و فخر بندگی نواب ایدیدن محروم ایدر و قلعه
ضرب و خفت عقل و سقامت لایله مشهور و موسوم ایدر بو مقوله وقایع که احیاناً واقع اولور
تلافی و تدارک کنه کی نشه ناخ اولور برسی عوده و فتنی اضطرابه تمسک در که شجره صبر منمزمه حاجا
و حکیم **الصبر مفتاح الفرج** تحمل کلید ابواب حصول نجات و وصول در جاتده **نظم** کلید در کنج
مقصود صبرست در بسته انگش که بکشد صبرست زاینه سینه درد دندان عیارستم

انکه برزود صبرست بری داخی بای دست و تدبیر دست فکر ثاقب و رای صاییده که چون برق
رای صایب صاحب حق ثاقب شب واقعه لامع اوله ظلام ظلمی هوای حال مظلومان ستم دیده
دن دفعه ایدر دفراس میدان فراست بر ساعت فکر هزار ساله حیل و مکر کی کند و دن دفعه
بیت توان برهم تدبیر نیک و رای صواب جراحت دل صبار داد واکردن ملک پوزینه کان
مضمون کلام میمونله تسلیم اولوب صورتی که بوکاره چاره ندر میمون خلوت طلب ایدی و ایتدی
ای ملک انداز بنم اهل و فرزندانم و خویش و پیوندیم بوکوره ستمکارک اندک کشته و شیشه عار
و ناموسم بو بدکردار لک زخم سنک ظلمی ایله شکسته اولدی مقرریم که بکا انلرون حسرتله عمر دن
لذت و فضا حمله حیاتدن راحت متصوره کلدر **بیت** بی روی تو زنده میتوانی بود ولی
اه زنده کی از هزار مردن برترست چو عاقبت کار دخت ز نکافی غریب بواره دشمنه مقرریم اولی
بود که بر سبیل تعجیل کند و بی وفای فنا و سکنای دنیا دن سرای بقا و فضای راحت فرای عقباً
یشندیم و خوفت منکی ادا و نفسی نیک بولنه فدای ایدب باران کیریم و دوستان قدیمک استقامن
اول لملردن الم ملک ایتدی ای میمون شربت اخذ انتقام کام حیات شیرین و خوشه و شرب
فهر و استیلا بزم زندگانی ده صفا بخندم سوخاک اولجا بقا تو عالم با خرابا و لشن با معور و سن
هلاک اولجیق بیدام یا مخزون اولشن با سرور **بیت** زین چمن چون شدی تو دهر پرده خواه کل
تازه خواه بزم کرده میمون ایتدی ای ملک بودام نکبیه کبر کوفتا اولم هزار بار مات حیات اوزره
ترجیح و فانی بقا اوزره اختیار اتم عجبه کلدر که وز دیده تماشای جمال زن و فرزند حاصل
در اندر خود نقاب ترابله مستور املشد و سرور سینه مشاهد عیال و خویش و پیوند متواصل و مشهور
انلر داخی خرم و جودی صرصره هلاکله هیا مشورا و لشد با نلد دنیای بی مالد سرمایه فوایع باله بفاع
حال مال و منال معلوم در که هیو و روش ملکیت دست خوش خشم بدسکال و پایمال دشمن بر بیا
در حال اولم که مدکک و ظایف حقوق و خدمتی ادا قلم و سیوا احباب و اصحابک داخی جراحات
مرم و راحتله دوا قلم و نقد جانی نثار اتمکله اخذ ناز و دفع عار ایدم و اینای جسمیک لباس ناموسون
غیرتله بو خمارت لو شندن یوم آرم و بو وسیله ایله بوروز کار ناپایداره نام نیک و ذکر جمیل
یادگار قیوم کیدم **بیت** بنام نکو مردم از دوست کونین جمله مقصود نام نکوست ملک

کرد که بدین بچون غم چکوب دل مبارک شاد این بچون احباب به صحبت این آباد این بنم
 وفادار یعنی از تقیوب بردبار یاد این **بیت** چو در میان مراد اورید دست امید ز عهد صحبت
 مادر میانه یاد آید ملک ایتدی سوله کوره لم که بوشکلی غدا نامل نامله حل ائدوک و بوشکری
 نیجه خبر بد بیر لخل ائدوک میمون ایتدی بر فکر ایدم اگر شرح بول از زانی بولور ساد مرکه
 ملک و لشدن دشمن شوی بریزه هلاک معدوم ایدم و جزم بود که بدید بولر اعدای خاکست
 شعله شوم بیل موم کی ایدب صوم ایدم صلاح بود که فرمان این سن تا جلادان جیرست
 بنی مثله ایدوب دست و پای شکستاید و بوبیشه کنار زده بر گوشه ده براغز کیدار و ملک
 کند و ملازملر به و منه زهرا و لندون کند و به لازملر ابله فلان موضع متوجه اولم و او کی کون
 بکد که نصکر او چینی صیاح کله رکند و منزل لوند فراغت و حضور اقامت قله لره نه دشمنان
 اثر بولر و نه من بعد ائدوک جنسند متضرر اولم ملک همان رای میمون موجب به
 فرمان ایدب بوردی تا ائدوک کوشه بر کوشه دندانله فریدیلر و اطراف خردایوب تنه بی
 حد و بی کران زخم اوردر و نالان و غریوان اول بیشه کنارند عودیه قریب کوشه ده بر قدیلر
 و غاه و سپاه اول جوانند بر جایگاه حصینه پناه ایدب منتظر فرصت اولوب طور دیلر بیچاره میمون
 او کی بجز زخم نیش و ریخ رسندن بر وجهه نالشی ایددی که دیده سنک سخت لال ائدوک اضطرار
 کورسه رقت ایدب آب اولوردی و کوش کوه بی ستون صدای در میزن اشند فریاد کبی فریاد
 قلوردی ملک خراسان شاه خراسان کج علی الصباح اول اطراف طواف ایدر کن ناکاه اول ناله
 جانگاہی اشندی و آواز جهنم متوجه اولوب میوفی و لجال اوزره مشاهده ایتدی بونکر بر که
 غلیظ القلب ایددی اگر رقت ایددی و با وجود که سخت لال ایددی کوکلند ملائمت و ملاطفت
 ظاهر اولدی و انوله تفیش طالی و تفحص مافی البالنه اشتغال ایدب بواجالاک تفصیل فی نفساً
 قلدی میمون داخلی فرستله ایددی که بوقوم ملک در دعا و نسا به اغان ایتدی و شان ملوک لایق اولن
 مرام تعظیم و تکریم تقدیم ائدک نصکر **بیت** ز چشم و دل بدن خاکیم در استرا بست به چشم بین
 و بولدم کن کار خرابست ای ملک بر حقیر شاه بوزینه کانک وزیریم اتفاق ائدک شکان کیدب
 شب بخونند بوسر کن حاضر کلدیم یارنده هر یمنی لکلوب ملکن بود یاره قد و مندن خبر

و بر جک ایدر بوزینه کان بنم تدبیر به زیاده اعتمادی اولد و غیبت بدن بوکاره بدن بر جان افکاش
 ائدک بن داخلی خبر خواهاقی جهنم ائدک ای خدمت ملکه دلالت ایدب ایتدم صواب بود که کمر
 اطافه در میان ایدب ملازمت بایه که شتاب اید و زدنکات زماندن اولی سایه دولتمت الحاق ایدب
 نوازه و راندن ائدک درگاه فلک دستگاه پناه قل و **بیت** در پناه همت صاحب دلان راه
 جویدر که هست از عاقلان کونودر کشتن دمای کل بری سوی پستان بکندی سبیل چری ملکونم
 کلامدن اشفت اولوب جاشابو پیشه به مستولی اولن جماعت ایچون ناسرا کلمات ایلدی و دهان
 طاماق اچوب زباندن زهر لصابچوب انواع ترهات سولدی چون ائدک حقوق نفی قلبدن
 راح و محافظه شکوه و شوکتی زبند دلمه شاخ ایددی ائدک بکاشتمه و بنای عزمی هدمه میتد
 اولوب برد ضرر خانی بوسودادن منعه و شربت نفعی مله مرض الحولیا سنی دفعه مشغول اولدم
 عاقبت نفسنه خشم و غضب غالب اولوب بوردی تا بکا بوسپاسی ائدک و ایتد بوبکر داری
 که پادشاه دشمنی و سپاه اعدا ائدک هوا دار ایدر واروک اول جریزه به قریب بر موضع بر فکر اولد
 کورسن که اندر ائدک حقد نه وجه حمایت ایدر و بوجیه خواهاقی حقوقی نه خدشله رعایت
 ایدر بوسر بکا بوعقوبتی ائدک و بر کوشه ده **بیت** و غریوان قودیلر کندیلر سوابق حقوق خدمت
 لواحق حقوق و محنتله مکافات ائدک بولکافی ایلدی و بر دردم اغلدی که ملک خراسانک
 آتق رقتلر بکیرین داغدی و غایت رحمتن قطرات اشک کرم دیده بی شرمندن طلیدی **بیت**
 کورنام سنک رادل خون شود و بر بکیریم دیده هاججیون خود ملک ایتدی حال بوزینه بخت
 کندیلر جواب و بر بکیریم بایان وارد اکامراز مایدر لکاپناه ائدیلر قصد لوی بود که
 ائدک لشکر جمع ایدوب ناکاه و سپاه جلد و لشکر خو خوار بشیر شجور ایدلر ملک خراسان بوسوز
 بلکلدی و ایتدی ای میمون صلاح حال ندر مباد که علی الغدیه بزه فرصت بولوب برافتن یقتل و
 میمون ایتدی ملک بوفکرده خاطر جمیع ائدک و باب رای دند بیری دست تائی و
 ناقل ایلر قریع ائدک کونک بالله اگر بنم ایاعتم اولسه باشم بر کوره فدا ایددم و فی الجمله
 اقدام اولسه ایاع اوزره دکل باشم اوزره کیددم و سیری بی منت و سپاس اول
 ناحق شناسلرک اوستنه التوب حقارندن کلدیم **قبل حلول الاجل** انتقام حاصل قلوردم



ملکایتی متقدم در اندرون مقامه سنک و قوف تا آنکه وارد او قادم اولم سن که انلری بز کورن
 داغ منتک تا قیامت درک بوجامتک جبین حاله اورد سن و خمدن که سنی بویه از دده قلندر
 انتقامک اوب حرکت که اوسن و سکا بوجای سزاکورنلری سندن بشی بز کورن میمون ایتدی
 بلی اما بونجه میسر درک بکا بوجاله حرکت اتمک متعسر و بودست و پایله بوریب کتمک متعذر
 در ملکایتی بوجا که جازسی بتن و سنی اندن التک بغایت مسیند آواز ایتدی تا امرای سپاه
 و مقریان درکاجع اولوب کیفیت حال بالتمام انلر اعلام ایتدی و ایتدی حاضر اولک که بونجه
 خصمه شجیون اتسک کرک و دشت و هامونی میونلرک خونیلر جیون اتسک کرک جمله
 بولکلر و زلف اتفاق ایدوب کجبالر و قتالی میانلرینه نطق اندلر و میونی بر خرسک ارقه سنه
 یوکلر و ادا کلر بجه رهبر ایدوب خصله مقابله نیتنه کندیلر تا بر زمان دفعکم بیابان
 مردانلر بیدیلر اول بر بر ایدی بر تاب و بر باد بیدری بی آب سحاب سایه اولها و
 نه هوا سندن اختناق و ما جهان بیما یه اول بیابانک حرارت سندن احتراق عارض اولور
 و هم عالم کرده اول مضایقه دن کندن میسر و نسیم هامون نورد اول طریقه ظن متصور کلر
 بیت ایچی بولطلو در خار میغالان یول زر قورخوسندن اندن غیلان اول یرده سموم لری
 که انلری هر کسی که اوشه آب اولوردی و تف و تابا قتاب اندن بر درجه حیدایک که بر ذره سی
 درای محیطه یتشمسه مراب اولوردی و خامسندن هیچ بر جاوز اول صحرا قرار اندیدی
 حرارت سندن اول غوره زار مردم خواره بردان کیه بتمندی **نظم** بیابان و مسج بر مخافت
 بهر کای در و صد کونه آفت هوایش اتش و آتش هوا بود زمینش سنک و سنک امر ربا بود
 میمون ایتدی طور میالم تجلیل ایلر یوریه لوم که تا صبح سفید فام روی جهان دن برده طلای
 دفع ایدن انلر سر ایدر جمعیتن فضای نیاد کتوره لوم و اندن سابق که شاه روی شعار علم زندگار
 افزاشته قله اول بخت بر کشته لورک رایت بختی نکو سار اید لوم پس خرسک حرقام و شفق
 مالاکامه کیدب اول بیابان قدم بصدلر ایاقلری لاله باشند چقب دام انتقام و شباک
 هلاک دو خدایر بر زمانه نضک افتاب ظهور ایتدی پوزینه لورن از کورندی و بر خیر بلندی
 میون تجلیل قامله منقل کردی و اضمون و فسانه ایلر انلری فوینتم ایددی تا اول زمان که

افتاب ارتغای بولدی و حرارت شفاعدن اول بقاعک اطراف واکتافی کوره افکنر و اشیانه سندن
 کبی پر شعله و اخگر ایددی **نظم** زکریا انجنان می شد نفس کم که لیا از تابا بچون شمعی سوخت
 زیاد کم پندار که تقدیر بد نیا دوزخی دیگر بر افروخت تابا افتاب در کار اولب باد سموم
 داخی تشنه اغاز قلب مسافه بعید دن انشیری دود کبی بیدیا اولدی ملک خرسا میمون
 متوج اولوب ایتدی بلدون که بوبی بیابان ایشی که حرارت سندن دللر بر تاب و و خامسندن جکلر
 بیاب اولور اما بونه منسه درک شعله نار که شرر دیز و صاعقه انشیری تند و تیز کلور میمون
 ایتدی ای ستمکار دل زار بولکورد و کلر بیابان اجلدر و اولکلن بیلک مرک و رهزن کار و
 ایلر معدور بیور که اگر بیلک جانکر اولسه بیلک بری قور تلیه و حالاکه سموم ایشیه
 جمله کوز خاکستر اولوب پوزینه لور خانمانلرینه اورد و عکس اتش بیدار له خمر و جود کوز
 بر باد اولم ایلر بوسوزده ایکن نف سموم ایشوب میمون و شاه و سپاه کالی سن کل ایدب اول
 بیابان بی حده اندلر بر احد خلاص میسر اولدی اوججی کون که وقت مهور و یوم موعود
 ایدی ملک پوزینه کان کافر خدم و عاونه حشمه اول جریزه یه کلب یلادی اغیار دن عاری
 و دیاری اول غدار لردن خالی بولدر **بیت** بگذشت شام نکبت و صبح ظفر رسیده کم شد خزان
 رنج بهار طرب رسید بومنگی کتوردم تا ملکه معلوم اولک که ارباب کینه اخذ انتقام ایچون ماله
 و جانه قالملا و مرکی ضای احباب ایچون وزن و حساب المزلر بن قضیه کار شناسی بونقوله جله
 دن اولمق اکلر بن و قصه مزبور نه مصداق و ماصدق خیال ایلر بن بوندن سابق
 ز اغلرول احوالن ایشتمشدم و اندازه فراست و کیاست و متدلر حیل و خدایرین از اینش
 اتشدم چون کار شناسی بوضع اوزر کوردم عین الیقین بلدم که انلرک رای و ویلری
 صوابه مقرون ایش و عقل و درایتلری منطون اولان مرتبه دن افروندن ایش **بیت**
 می شنیدم که راحت جانی چون بدیدم هزار چندانی صواب بود که اول بزه فرصت بولدرین بر فرضی
 غنیمت بلور و نیست ترا انتقامه بزدن قصد اتمدین بونج خون اشامله اندن قتلته
 قصد ایدن وز ملک بویان چون بوفضلی استماع اتدی یوزنی درهم و وز بر مزبور و درهم
 ایدب ایتدی بوندن زیاده سخت رولق و بوجم لک اولور چی که بر قصیر که بزه هوادان

اولدغی سبدن منظر انواع ایذا و آزار اولد بز انک مقام عقوبت و هلاکت اولد و زو محنت
زده بینه نار محنت و زحمت رسید بینه بار مشقت و راکور و ز مکر و بیهوشی
سکام معلوم دکلدر که دمنلد **بیت** خاطر محنت زده کان خادکن و زغب محنت زده کی
یادکن **بیت** محنت و غم دملری یادیقل اهل محنت خاطر بی نادقیل پس بوردی تا اول زانی
اکرام و احترام ایله کتوب خدمتد کتوریلر وزیرایتدی ای ملک چون بنم کلام التفات کومتر
مدوک و بنم نصیحت چیهته که عین حکمت و محض مصلحت ایلی روی قبولی دوند مدک
باری انکله دشمنلر کیه زندکافی ایله و هیچ بر ساعت انک مکر خدمتدندن ایم اولد که بکشیم
سنگ درگاهک بنه اندکندن انک غرض بوملر و فسادکاری و کساد بازاری و زاعلر
فراغ بای و صلاح حال و مالند عزی نشسته کلد ملک بویضیتک استماعدن استماع ایوب
اول و بر بنظیر صاحب بیریکی رای اصابت پذیرینه التفات و اعتبار ایلدی زاع داخی انوک
خدمتد اقدام اهتمام اوزر کلوب رسوم خدمت و اداب ملازمتدن هیچ دقیقه مهمل و نامرعی
قودی و خواص و ندما ملک هر برفی بر نوع خدمت ایله کندیه متعلق و مرتبط قلدی لاجرم
کوندن کونه رتبت حرمتی مرتفع اولدی و شاه و سپاهک قلوبنه دخول ایوب عروقه تمام یول
بولدی تا بر مرتبه واردکی محل اعتماد و محرم اسرار اولدی چون اخلاص و اختصاص روز
افزون و صدق و استقامتی حدود بیرون کوردی مشاورایه ملک و مدار علیه سلطنت
قلب سواغ اموره انکله مشاورت ادری و مصالح جمهورده انوک تدبیر ایله مباشرت
ایلدی برکون بر محفل عام و مجمع خواه و عوامد ایستی چون ملک زاعان بنی بی سبب
ازرده قلب بکابی جرمه عقوبت و راکوردی سینه می انوک کینه سندن بر طرف و سینه
سهام انتقام هدف قلیخی و شربت عذر لم تشفی صدر حاصل قلب اکاسیدان اخذ انتقام
دست برد تمام کوستر سنجه بجه قرار و آرام بولم و کلزار جهانده نه وجهله خرام قلم بن بوملر
حصولد چوق اقل اندم و نیجه زمان تفکر بجز نه توغل اندم آخر الامر عین یقینتله کوردم و ذهن
دور بینل بلدم که تابین زاع صورتنده اولوب اولد سیاه رولر وک هیاتندن جقیم بودر حال
اولق و کشتی غرض حاصل حصول و اصل اولق مسعودر اما بن علادن استماع انتم ایدی که

چون بر مظلوم مستمند برستم کار غداردن جفا ایره و بر ظلم جفا کاردن بر فقیر دمنلد محنت
کوره قذفی کان ایدب نیرد عانی جانب آسمانه روان قلند و نار انکسار یافسه و شعله اضطرابله
یا قلند **بیت** جکب همت کان صادقانه دعا اوقن روان اتسه نشانه ترا اول جالند هر تیر عاکه
نصت اخلاص دمن کشار بولم بر مقتضای **اقی بحیب المضطر از ادعاه** جناب جقدن جلا
قرین هدف اجابت اولد **بیت** حق قول ایله نداسن انوک مستجاب ایله عاقل انوک رای ملک
ارای ملک صواب کوردمه بیورسن تا بنم خرم بدنه اشترا و سونلر شاید اول خط حرارت
اتن جسمه و اصل اولوب قبول دعا مرتبه سی حاصل اولد جناب عزیزدن آسمان یقین ایدوب
دیلم که بوزاع صورتی بندن محوایب مدوم اید و سر وک حیاتن خلقن از زانی بویوب
بنی بوم اید تا بوسیله ایله اول متمکارلر مکافات اقدار بولم و انتقامی از بدن الوب تسلی
دل و تشفی صدر حاصل قلم بر جمعه اول وزیر که کاشناسک قتلی با بنده مبالغه انشدی حاضر
ایدی ایستی **بیت** که چو کس نیستی شوخ و چولا تیره دل سپرد و روی ورده زبان همچون کل و سون
مباشی مکر و نیر و ایستی بوسوزه ندرمن و بوسواله نه جواب و بیورسن وزیرایتدی بودجی
فته شفیق دن بررنک و درنک زرقله امیخته بر نیرنک در **بیت** سراپای او جمله ریوست
ورنک و ازافسون اوزیر کان کشته دنک اگر انوک شخص خیس و جنه خیشن کرانله یقین کل
قللر و خاکسترین چشمه حیوان و انهار حنا غله قرب کل قللر طینت شوم و سیرت مذمومی
قرار ایلیدن متغیر اولق محالده و خبثیت و لون عقیدتی سیول نهار و سیاه جارل طاهر لوق
و هم محض و محض خیالدر **بیت** اگر بیضه زاع ظلمت مرشت نهی بر طایوس باغ بهشت بهنگام ان
بیضه پرورد نشی زاعی بر جنت دهی از رشت بران بیضه کرم زند جبریل دهی آبشار چشمه
مسلسیل شود عاقبت بیضه زاع زاع کشد ریخ بهرود طایوس باغ شکل بوم دکل اگر برض
محال انوک ذات خبیثه ها صور قمار ای دلده یافی المثل عنصر خیس سیم رخ لباس کیوب اول
بلالر سیاهندن عاری دلده هنوز صمیم دلدن بنی نوعنه مایل اولوب علاوت اصلی صداقت عارضیدن
حایل اولد کون اول بون کیم با وجود صورت انسانیده متمثل ایدی نه کذ و اصلی نه میل ایدوب
افتاب نور پاش و سبحان فیض بختله و باد احتیاجار و کوه پروقار لم مواشت قلدی ملک

اشتها را ندک بمنه اولمذراول **حکایت** وزیرایتی روایت ایدر لکه بر زاهد سجابا الدعو
 بر جویبار کنارند نعا بعد اخبار اتندی و اب فاعلمه دس تعلقات دنیاد ان یومنا رمتش
 ابدی افتاد بر کون و روض پر از ایدر کن اول مقام مقابله سنه یستندی مکر بر سور اذن
 بر عیش و شکار اتندی حکمت الهی متفا دندن خلا و لوب زاهدان دکنه دوشدی زاهد
 انی کور جان رقت و شفقتی غالب و لوب الی خرقة سنه صاردی بونیت امله که خانه سنه الکن
 و مرید لردن برینه سبار شوقله تا فی فرزند کی تربیت اید ناکا خاطر نه بو خاطر خطور ایدی
 که بوزنایکار جانور در اهل خانه بوندن متضرر اولق مقرر هر پسوعا اتندی که ایند تعالی
 انی برد خرابد تیر دعای زاهد هدی اجابه یتشوب مشاطه تقدیرا فی برد ختر سور سدر تصور
 اتندی سر و قامت زینبیهات روشن روی اشفته موی بر وجهه که افوار افتاب رخساری
 خرمین ماهه استی غیرت بر غوردی و دود رنگ زلف مشکبازی دل شبیه اهدن اسما از اودی
بیت خلوات الدن جهان ایچند جال کلدی کلیر اکمال مثال خلق اولدن کارخانه خاک
 کلدی نقشی که صورت بان زاهد کاکا اتندی بر صورت کوردی که لطف محمدن آفرینه و برطنل
 کوردی که محض لطفله پروید انی مرید لردن بر سنه سبار شوقله تا فی فرزند کی تربیت ایدی
 مرید اشارت پیری جاننه منت بلوب عقود خالد خترده سعی بلیغ اتندی و از زمانه دختر قد
 بلوغ یتدی زاهد اتندی ای جان عزیز بلکه جانندن لذت شمناد قندک دراز و سر و قامتک
 سرافراز اولدی پستانلر و حقه انا و ساعد و بار وک شاخ چنار و دوشی تو بعد سنگ
 کوه پاک بر شوهر سلاک از دواجه مخطا و لوق لازم دین بوا می سنک رضا که تقویض اتم
 سن بوبابنه در سن و افراد ادمی و بریدن بلکه ذات علویدن و کائنات سفلیدن کمی
 اختیار اید سن **نظم** نه برده کیم اول بر سر و آزاد قد که بند دلی شاخ شمناد تو ازاده عشق که
 بند بوبله اوکن طوبی فکند دختر ایتدی بر شوهر دلیم که قدرت قاهر می اول و علو و
 عظمت درجه بلند و مرتبه از جمله اختصار بوله زاهد اتندی بوا صافله موصوف کیم باید
 اما غالب مرادک افتاد بر دختر ایتدی بلی واقعا اول شوا یب نقصدن عاری و زیر فکدن
 اولنلر فریای جانی در اول نیم زوج اولمغه سزاده و بی عقد ایلسک روا در **نظم** و کر

روز چون خسرو خاوری بر آمد برین طاق نیلوفری زمانه در دوشنی باز کرد جهان باری دیگر آغاز
 کرد علی الصباح که بزبان فالق الاصباح افتاب عالم تاب بتقافتدن طلوع اتدی زاهد صورت
 حلی او کله در میان ادب ایتدی ای پیر اکبر بود دختر سعد اختر بغایت خوب صورت و محبوب یرت
 ملک منظر پری بیکر دلبور **نظم** مه تابند برج شرفند صفاده صاه سنه صد فدر قمار برمش
 دکلد پای سنه کشتی دشتی دکلدر سایه سنه حالیا بکلم **من تروج فقد احص نصف دینه**
 انوار هوی نفس کراه دن حصار استوار نکاحه پناه اتمک دله اما بندن شوهر توانا و زوج عظیم
 الشان تمنا ایلر بر بیدن انی خدمتکه مناسب کور و دلیم که عقد نکاحه هر ربط و عقد از دواجه
 مخطوط اولم افتاب چون قصری استماع اتندی خجلتندن کاه صریدی کاه قرردی افر بر وجهه
 جواب و پرد که ای زاهد سکا بندن توانادن خبر و یرون اول ابر در که گوشه سایبان رفیق کاه
 آهانه بر ابر در ذیل ظلیل چهره انوار می مستور ایدر اهل عالمی تا شای دیدار مدد بحج و مجور
 ایدر **بیت** افتاب بدین بلندی راه ذره ابرنا بدید کند زاهد ابره متوجه اولوب فضل باقی
 الذکر یقرایتدی ابر حیا سندن فرق عرق اولوب ایتدی اگر بنی اختیار و باعث قوت و غایت
 ایسه باد بندن بو معنی به الیقده که هر چشمتک با غالب مطلقه عنان امله انده در هر جانب که
 دلسه چکر کرد و اختصارم قبضه تصرفند در هر طرف که اسبه زنجیر متخیر ایدر زاهد بونکت
 مسلم طوب جانب باده متوجه اولدی و جلال دختر و قصه شوهری تفصیل سابق اوزر باده
 یاد ایلدی باد بو خبر دن مغیر اولوب ایتدی بنم قدر قدرت و قوت اولدر سن قوت علی
 الاطلاق کوه تا بتدر که پای نمکینی داس و قار چکوب او تو رفتند و قطب ساکنند و برگردند
 استوار و برقرار طور شدند بنم قوت امله اول قدم تا بنو ایدر که کوش احمد صدای صوره و صفحه
 صفحه حماده ضرب پای مور **بیت** باد اکابر را بجنانند چون بکوی رسد فرومانند زاهد چون
 بوا که فزین و جلال کمال دختر بن کوه تعریف و توصیف اتدی کوه صدای بلند ایتدی ای
 زاهد خرقة پوش قدرت و قوت موش بندن زباده در که اطرافی دندان خارا شکا قبله قوز و دروغ
 درلودر لخواه اروا شیا لردوزر سینم امله نفشدر لریشندن غلبیره و جسم امله زخم و جگر
 کنکره دوشند دختر کوه دن چون بوا کلامی اشتدی عرق جبینی حرکت کلوب ایتدی

صدق و بلخی نطق رات سوبلکه موش کا غالب مطلق در و بنمله اند لاج و انتراجه

جمله دن اول الیود زاهد دخی قبول الیوب صورت حالی بر موشه عرض اندی موشی جنبیت
که علت ضم در و دختر خلقت اصلی سبیله اکاسفند قلیند میل تام و شغف تام بولایتیک
بر دخی مدت مدید در برد لارامه ارزو مندیم که انیسور و زکارم و جلیس و کسام اوله
اما از وجه مابیند کفایت لازم اولدوغی ایلدن بنم جفتم واجبه که بنم جنسندن اوله
دختر ایتدی بوا مرسانده زاهد عاقلسون که بن موش اولم و سنی دست غفرله دواغوش
قلم زاهد کوردی که جانیندن دغبت کامل و هریری اخر میجان و دلدن مایل در الی قالدرب
دعالتی و باری تعالی دن انوک موش اوله سن اسد عالتی فی الماک عا زاهد غا جابه مغزون
اولب کل شیء **رجع الی اصله** حکمی ظهوره کلوب دختر دن خلقت صورت انسانیه شملع اولوب موش
صورتند که صورت اصلیه سی دی جلوه قیلدی و زاهدانی اول موشه و یروب فارغ اولدی
بیت جان من هر چیزی با اصل خود باشد رجوع ما جزو خاکیم اخر خاک می باید شدن بر موش
معلوم اولور که مقتضای طینت لوانم جبلت هر چند که بعضی عارض سبیله اولکی خالد
تحول انک میسر در اما عاقبه العاقبه هان حالت اصلی سعادت محقق و مقدر حکیم سخن
دل طوسی یعنی امیر اشعرا فردوسی بومعنی سلاک نقله چکب بو عبارات زکین و استعارات
شیرینله ادا **اشعرا بیت** دخی که تلخست او را سرشت کوش در نشانی بباغ بهشت و راز
جو خلدش به نکاب آب بیخ انکین دیری و شیر ناب سر انجام کوه بکار آورد همان میوه
تلخ بار آورد در ملک بوم طالع محسوس بخت شوی مقتضای او رز و بونصایح استماع استماع
اندی و وزیر کلام اصابت انجمنی حسد حل الیوب جانب عاقبه اموره نظارتی نایغ انلو
هو کون بر حکایت دلدن بر و هر کجی بر افسانه بی نظیر تقریر ایددی و ملک تبصیر اصفی خیر
نکات غریبه و حکایات عجیب بر تصویر ایلدی تابو و سیل مالیه محرم خاص اولدی و حریت
اسرا بل اختصار اولدی و ناکاه فرصت بولوب چوب ملک زاغان قشنه کلدی ملک انی سلاک
کورجک نشاط بال ولسان حاله بومقاله نماز اندی **بیت** ای دوستان بکام دل اکنون توان
رسیده کار چمن و راحت روح روان رسیده پس فیروزه صوری که اول میخی بخند که کار شناس ایتدی

ملک دولتش لطف و حیلله ایله انلرک مغزیز کردم و مطلوب و اصل اولوب مقصودمه ااردم
هان آماده اولک که شیخ استغای نیامدن چکه چک زمان و دشمنی و ستر مار بجه کوره چک
اوان در ملک ایتدی کیفیت حالی عملا تقریر و صورت ممدن بر شمه تصویر ایله تا حقیقت واقع
فی الجمله واقعا اولوب اسباب جدال و قتال دن مناسب حال هر ایدمه مهیا قیلنه کار شناس
ایتدی ای ملک فلان کوهه بر غار اولدی که لیل و نهار بوملر انی قرار ایدلر اول فواجید هیثم
خشک غیر متناهی دی بونی فکر ایدم که ملک بیره تا وقت ظهر ده که انوار آفتاب خاوریدن
اول تره دلدلر که بصیرت لری که باصر لوی خیره اولوب اول غار تاریک و تارده متواری اولدی
هر نایچنکال و متقار یله هیثم مذکور دن مقدوری مقداری کوتره و غار مزبور کوتره
بند دخی وارم اول فواجید اولی شبانلردن بر یار آتش کتور بول و لجمع اول هیثمه ورم
و ملک فرمان اید تا ناغل بر لری بر بزرگ ادب آتش شعل اوله لاجرم هر بوم که اول غار دخیچه
بر واز وار سوخته شعله بوار اوله چقیوب چند قلندر و دوا شغ مارله بوغله ملکه بو
تدبیر مقبول غایت معقول کلوب فی الحال تهیه اسباب خط و ترجمه اشتغال قلندر و ترتیب نور
اوزره بومعنی تمامه یقرب تمام بوملر بید بایرله هلاک و معدوم اولدر و زاغل فوج موفور
و غنایم نامحصوره شاد و سرور و منظر و منصور مادی لری رجوع اندیلر و نوره شادی بی عیون
یتوب دهک تهنیت و زبان شکر محمد تله ایتدی **نظم** اخر ادم ملک رو کرد و زکار اقبال
رابوعه و فاکر روزگار هر شادی که فتنه زما فوت کرده بود انرا بیک لطیفه ضاکر و فکار
شاه و پناه کار شناسک مساعی حمید و خدمات پسندید سندن سپاس دار اولوب انک اکرام
و احترام یابنده مبالغه بی حد دن بکوردلر و انک مدح و شناسند غلو و اطرای مرتبه افراطه
یتودل اول دخی ملکه خیر عا ایدب سایر کار و اعیانک دخی حاله سزا شایسته و ثنا اندی
بو شاده ملک ایتدی اعدای بخند ول و مقهور و اجای سرور و منصور قلمق سنک حسن
رایک و تدبیر عالم ارایک عجیب و جبردی کار شناس ایتدی بوظنر که میسر اولدی ملکه فردوسه
و باد شاهک بخت سعادت منقبتی مقداتی نتیجی برین بوظنر که انزین هان اول کون معاینه
قلده که اول مدایب بیتی قلم و تدمره قید و تدبیر ایدلر و بنم ملکه موروث و ولایت قدیمی

بجه تغلبه تسخيره اتفاق ارب الير اندلر **بيت** ان يره روى كد بلك تو چشم سرخ تازد
روى كشت و جهان سندر و سياه ملك برد خه داخه خوردى كه بولر له مصاحبت عذابه بجه
صبر ايد بلك و اول شو ملر له ما بين كره كال ابايانت و ار كن نفكه انكرك الفت و بولر له
نجه جبر ايد بلك متيقن كره اخيار اشرار له مو انست اتمك غايت ته سرور و اوار فجار له
مجاورت و مجالستن بالطلع مشفر د مشلكه مار زهر ناك ايله مخالطت جدا بار ايد كودار
ايله مصاحبتن اولور **بيت** اكدر تلى هجران بزخم غم توان مردن ازان بهى كه بايكانه شهيد
و شكر خوردن كار شناس ايدى ملك يور دوى كوى واقعا مصاحبت ديور د و مجالست
هفتين بددن هزار بار اولور و نفسه ناجنسل با نسدن مكره و منفور نسته يوقدر
مصرع ديدار يازنا متاسب جنم است اما عاقل كامل اولد كه مخدوى رخانه نفسى متضاسى اورز
تقديم ايد صاحب دولتك ادا حقوق افعى ايد هر محنت كه لازم كله صفائى خاطر له تقبل
و نشاط و اولر تلقى و محالقه صاحب حق مقام محنت كندون كودا با اضطراب و ورطه
حيره اتز ديرا حرام كعواقب فتح و نصرت و بفتح و فرصته مقرر اول هر چند كه مباديسند در
و محنت و رنج و زحمت متضمن اولر بختدان اثر و اول قدر ضررا تفر كه همج برنج و رنج اكر كمر
و بر كنه نك الى و از ازا كل ايله ارز **بيت** دلسك كچه وصل ايل جوان كوكدر كه بكس رنج خار
كوك بر بل تخم غدايه كبرنج كور اره وصل خبيثه **بيت** مكو نضه شكايه كه در طر بطلب براحت
نرسيد انكه زحق كشيد ملك ايدى بولر كياست و د انك كبر بجه فراست انك كار شناس
ايدى انك ميان اهل تدبير كوردم اول و زيورن عذرى كه بنم قتل اشارت قلدى و انك
انك را بنوع ضيف و مخيف عدايد و ب نه ايم جمع قبول الله اصفاء ابدلر و بوقدر ابدراك
ايد مدركه بن انك ميان غر ايدم و قوم قشدر و قشدر چه و شرف من لقم و اردى و قل
و فكر له موصوف معروف و راي و تدبير له شهر و مذكور ادم مباد انك له باينه مكرن ايدم
و غدر و فرقت بولر ايدى دام انتقامه چكيدم نكند و بعل ايله بوقدر عذره قادر اولد و نه
ناحلك كلانى وزن و حساب الدار و نه اسرار سلطنتى كه اسرارى و اجسادى بدن مخفى طود ل
لاجرم كفتان بولر ايل بزه انك كل جور و ظلم و نكافات بولر د مشلكه كه انك اسرار و احتياط

موجب در خاصه دوست خايندن و دشمن خايندن **نظم** دوستى تو نا اميد بود و محرم
خود ساز در همه حال باعد و نيز كن تو ترمان است نيست اظهار ترخوش جلالت ملكا ايدى
بن خيله كان ايدم كه موجب هلاك بومان همان دعائى محرمانه بطلو مان در روز ايتدى
بلى اويله در **بيت** اول جلاحت كه سحرگاه اهل مظلوم ايله صمه كه هر كز انى بتر سمره
ايله هر پادشاه كه ابا با جور و بيدادى فتح و بساط ظلم و ستمى بسط ايله عن قريب باس
دولتى منهدم و اسباب سلطنتى منهدم اوله كه انبات سلطنت كره مكن و ظلمه منهدم
الملك يتقى مع الكفر ولا يتقى مع الظلم ملك سلطان كوچه كافر اولسه اولور بايداره
ليك جور و ظلمه ايله ملك بقرار **نظم** دهان ستم ايكبار كه كم عمر اردان ستمكاره كى
شه نشاه چون راي ايد كند يقين بان كه بدد حق خود كند د مشلكه كه هر كنه كه درت
نسته بتر كيا اولا لاند كه درت نسته مترقبا ولا هر كنه كه ظالم اوله عن قريب هلاكنه
بازم اولو كره و كم كه صحبت زنا نه حريص اوله فضيحتى مقرر ملك كره اول كنه كه اكل طعام
شرع ناي اوله بر مرضه ايله منتظر اولو كره و هر پادشاه كه وزراى ريكه راي وى خرد عمام
ايد ملكك قطع ايد اتمك كره زير ساقه زير و كبت فلاسند و مسطور در كه التى
كسيه التى نسته دن طمع لاند و آنك حصولند مابون اولو واجب و اولك پادشاه
ستكار ثبات سلطنتن اكنجى شكبر متهور ستايش و مدحند ان چنچى خلق بد خلقى كثر
اجتادند در بى كساح و بولر ب مرتبه عظمتن بشنچى بجيل و مروت احسان و اناسيندن
التي حرم جنس صيانت و ديانندن ريزا كه حرص حريمى حرامه اقدام اتمد و هر چه كه
حرص و از خيمه اقامت قوره امانت و دياننت اول منزلده رخت اقامتى كوتره چون
ملك بولر داخى زانك استيعال و استيلاسى ايند حرص و شرفى جددن بيرون ايدى
لاجرم داوره اس و اماندن باديه هوان و حرامده حيران و مكردان اولدى و غير ايلر چون حفر
اتو كى چاهه آخر كند و دوشب **من خبر بريا الاخيه وقع فيه نكته** نكته ايك حقه عيان اولدى **بيت**
قد انينه قو قور سه كنى قوبه د نك اولور انك اشى **نظم** سنيهش در حق دم بدى كه ادى
بلا بر خويشتن نه بى كى رنج فراوان كند كه چاهى كند بهر چاه كره باخر كه چاه با بيان بوز

وی اندک جا افتد من ملک آمدی بخدمتک کاینی حق کیم ادا طور و بوفتک عهد نکرد
کیم کلور که بر طایفه ناخایم که صحبت کردند با و نرفت بزه لازم داده و مقتضای طبیعت طوع و
رغبتله خدمتی قبل اندک و خد و مولا حق نفی ادا و اجابا بولم جان و باشکی فدا ایدوب
اعماله بار بخت و بلا و نار مشقت و غناسته تحمل اندک اگر نفوذ یافته اول روز بر اهل کلاهی
مع رضایله اصفا اید لردی جسمه عذاب الیم و جانکه خطر عظیم مقرر ایدری کارشنا سایدی
ای ملک اگر چه صورت ده ادبی بسیار در اما معین ادم دیکر اول نرا و ادر که چون عنان رضاسن
برامک تنفیذ و امضای جانبینه مسطوف قله اولانجان عزیز بندن الیویه و ترک سری تاج اضرادین
میدان مردانه قدم قویبت از سر گذشته اند میدان ناره پای صاحب لاک کوی رادت بپوشه اند
شویکه صلاح حال و مقتضای مقام کند و در دوند و نکه امر نه اشتغال و خدمت قیام اوله توقف چکیب
فطال تحصیل اشتغال و امانه اهتمام قله تا عزم مرادی علی حسن الوجوه تنق حصول وصول
جلوه یکه نکه اول مار کند و نکه صلاح کار چون طریق حبله به سلوک اختیار ادا و باچار خدمت
غور رضا کوسردی ملک استفسار اندی که بخدا اول **حکایت** و زیارتی
روایت اید که بر مار کبر سندن نحیف و نزار اولوب ضعف قوت و قوت ضعفند شکار دن
قالدی و کسب قوت لایموت ایچون حوت که تنک و تحیر بحر طالیدی چون بی قوت زنگانی محال
و ضعف خرفدن بی طاقت و بی محال ادی ایام گذشته به تلف و تأشف طریقیکه کذب و بابتندی
ای دریغ اولایام جوانی و اعیف اولکامرانلق زمانی **بیت** اه کم بنیاد عیش و عشرتم اولدی
خواب کدی طاقت قالدی بر ذره اندامه تابش حال توقع مراحت ایام شباب و امید عمارت
بنیه خراب و طمع معاودت قوی نفسانی و آرزوی مساعدت اعضای جسمانی همان ایدن آتش
و آتشدن تسکین حرارت عطش آتش انگذر بونکه بر که کاشکی پیروک مدق دخی مدید و عهد
عیب شیلند نه نهایتی بعید اولیدی **نظم** رفت دوران جوانی نوبت پیروی رسید ای
در بنیاصبت یارک و ایام شباب وقت پیروی هم نیت دان که از عمر عزیز هر دی کان بگذرد دیگر
نبینی خیر بجایه یا چون کوردی که تدارک احوال ماضی محال در تدبیر حال استقبال که مهم ضروری در
اشتغال اندی و ایتدی اگر چه که روزگار در خرمین شباب ماوردن اما مجد الله که تجربه حاصلن

کو تر دم و بوم درازده باز خرم و ندیدی سر رشته سن که کو تر دم حالا اساس کاری که آزار ک
اوزره بنا ایدب هر منتیم یوز کوسره نعت و دولت بملک کون و هزار مسئله آنکه ضرور غنه
رغبت اتمک کون تا اول امر که بقیه عمره موجب قیام معیشت اولغنه قابل اوله بوسیله یله
حاصل اوله پس بر چشمه کناره واردی که غولک اندی بی حد و بی شمار ایدی و ملک کامکار
و امیر متاع نامدار لری واردی غولک بکونیت و وفورتن کورجک مارک کولکی صوبکی
انرا اقدی اخکار بونلردن بعضی شکار صرقدی و مانم رزه که سینه جاک و مصیبت رسید
کجه اندوه ناک خاک راه اوزره کذ و سن برقدی اتفاق برغولک بونی بوالند کوردی سر وقت
کلوبه جالی صوری و ایتدی ای مار سنی بغایت ملول و غمخور کوردین موجب ندر مار ایتدی
ای یار غمخور لغه بندن نزار عالم کیم وار که ماده حیاتیم بنم شکار غولک مختصر ایدی حالیا
بر واقع بر او غلامم که اتمک صیدی بکاحلالا ایکن حرام اولدی حال بونوال اوزره اولجوق
ای غولک بن بجه غمناک اولیم کم بنم ارم تمام اولدی بونی ددی و بر ناریله اغلذی که تمام غولک
آتش قتل درون جاعلدی پس اول غولک وار بملک خبر ایدی ملک غولکان بوضو رست
عجیبی نیا ده نجیب ادب استفسار حال ایچون مار قش کلبه ایتدی ای مار نه سبیل سن
بودام بلا لیر کوفتار اولدک مار ایتدی **بیت** من این اه جگر سوزان لی بیهان شکن دارم جبران
دیگری نالم که صد از خویشتم دارم ای ملک حره شوم بنی بودام محنته کرفتار ایتدی و شو
مذوم بنی بوکر باب بلا و ورطه غنایه ایتدی تفصیلی بوکه اتفاق بر کجیه بر غولکی صید قصد اتمم
بچاره بندن قیج کدوسن بر زاهدک خانه سنه ایتدی بن دخی طمع بلا سندن عقبنه دوشب
زاهدک خانه سنه کردم قضای الهی خانه تاریک ادی پسر زاهد خوابین یکن ایانغله با بنی براف
غولک صابت قیات شرمند محکم طوتم اصر دم هاندم پسرله انر زهر دین چهره سی زرد اولوب
در در زخم ندانند طوردغی بر دسر اولدی زاهد قضیه دن خبر دار اولوب سوز فراق
فرزند دلیندند بکا قصد ایلدی بر صحرا یولن طوبت قدم و سرعت و استیلا لدین پروبال
اجدم زاهد عقیده دوشب هر چند که بکا تمک قعد ایتدی سیردی اخر بکا بدعا اید ایتدی اول قادر
پور و کار دن دوکم سنی خوار و اعتبار ایلیم و مرکب لک غولکان ادب صید غولک الک ارمیه تاملک سکا

صدقه رسیده و ربه حال حاضر در اقتضای ادب و قضای رب العباد رضا و رب کلام تامل
 بکامسوار اوله و اوقافینا نند بوشرفا اعتبار له استیازا شنهار بوله **مرآع** کردن نهاد ایم جفای
 ز راه بوتعوتیز و بر ملک غوکانک قبلند تمام تا نبراد بوباید کند و به زیاده خرف و افتخار و مرتبه
 و اعتبار بصورتی پس ایاماره سوار اولوب اطراف چشمه ساری کندی و آنکله مباحات و افتخار
 ادب ابنا یجنسی و زین آنکله رفت و تفوق اظهار ادری چون بوجال اندزه بر زمان کندی
 مارایتی ملکه عمره راز و نهال دلی هر فلز اولسون مقرر که بدن بدل مایحمله محتاجه
 و طوقه و نقیده احتیاج مقتضای مزاج در معلوم شریفه که مرکب روح کثرت رکوبدن بی مجاله
 و بی غذا بود متی ادا حیا بحالدر ملک ابتدایی راست سولر سن بن مرکب خردلق متعسر
 و مرکب بوجوت قوت معذره در بس هر کون ایکچون ایکی غوک و طیفه تعیین آندی که طعام باشد
 و غامی آنکله انتظام بولم ماربو و طیفه یله روزگار کجوری چون اول سکنت منفعت بی
 شمار و ادری اندک عار اتیوب عاقبت کار مراجه ادری **نظم** دستی که زدید نشن ترا نکر آید
 در وقت ضرورت بوسه دادن شاید هر کار که عارست و ملال افزاید در حالت احتیاج بد نماید
 بشنای اول جلدن کوردم که هر چند که بن زین دل صبر سخن اقدم و بوطون در منزلت مشقت
 بارین جگدم چون انک ضمنند هلاک دشمن مقرر و صلاح دوست متصور ادری طبعه چندان
 کاهت بشنوب زیاده مآلم اولدم بوداخی محقق و مؤثر در دشمن بد سکالک استیصالند معادات
 و محاصندن مدارات و ولایت کار کرد نه که انش سخت اگر بردرخته جرمندان ارش جرمندن
 روی خاکه بولدغی دکلویقر اما بولطافت و نغو قله هر درختی درضا که اصلی ترایه و فوی مایه
 یمنه نمنند واقع ابلحق بیج و بنیادند بقریب **تلفن** کن که در کاری که صعبست بهزی
 و مدارای توان ساخت بوسیدن دشمن در که منفعت رای و تدبیر فایده شجاعندن
کثره رای قبل شجاعه الشجانه زیرا که مرد مبارز هر چند که شجاع و بهادر اوله میدان مقاتله
 مکر یا طغوز یا یکی اوتوز و یا الی مخلصه مقابله به قادر در بوند زیاده سی بالغانه ایدکی
 ظاهر در امام صاحب تدبیر بفرک اصابت بذرلجه اقلیم و ملک عظیم ضبط و تحریز ایدر
 و بر رای صواب غایله بجه لشکر بیکرانی و پیشان و بجه کشور آبادانی ویران و خاکه یکسان ایدره

3

م

نظم یک تدبیر نیکو آن توان کرد که نتوان با سپاه بیکران کرد بشخیری توان جانی بودن
 بنوی شاید اقلیمی کشودن ملک ایتدی اعدایه عجب ظفر بولدک و فکر ثاقب و رای صایبله بفتح
 عظیمه مظهر اولدک و زبرایتی بوماری اتمام محضاجنم رای اصابت انجام و لطف تدبیر حسن
 اهتمام اله اولامند بلکه ملکه قوت و ولت و بین سعادی بوبکارده مدد کارده دشمن در که
 چون برجاعت و امرک تحصیلند غزم ادب بر مهملک طلبه جزم اده لر حصول مقصوده اولکسنه
 فایز اولد که فضیلت مرو تله سارون استیاز بولم و اگر جمله سی صفت مرو تله و ابر اولر اولر
 کسندک مرادی حاصل اولد که خلوص طوبیت و صدق عزیمتد مزیتی اولد اگر بو خصلتد دخی متساوی
 اولسه لر مطلوب اولکسنه و اصل اولد که یار و موید کاری بسیار اولد بوباید دخی تفاق و تله اولسه
 هر که اقباله دولت مساعد و طالع و نجت معاون و معاضد اولد دست و صولله شاهد مقصودی
 اولد را غور قله **بیت** مدد بخت کر نیست ریختن خود راه که اگر روی سوی بگر کنی بر کرد ملک
 ایتدی کار شناسی که بویملری اولد حسابا المله و بزم اخذ انتقامه قدره بلمنلر عجب
 دکلده بزی غایت قلیل کورب ضعف و قلیل عذابلر در کار شناسی ایتدی در دست نشنه نلک
 قیللنی کتیر عدا یلک کرک اول اتش که محقق و مضمر ضرر زده قیللی کتیری بدره ایکچنی ذین که
 وقت مضایتمه داین نقاضا اتسه برده بمله بیک دینار ببارد اوجخی مضی که هر چند که
 اعزاز مزاج ضعیف اوله علامه احتیاج قید در دخی سخن که قدر خوار و بدمتار اولسه دانم مکرله
 خصم دام انتقامه چککه قادر در نه که اول کجشکل ضعیف بیکر مار قوی هیکلند بر جلاله انتقام
 الوب مرادنار مشدر ملک ایتدی بخبر و ایتا و لنتله اول **حکایت** وزیر ایتدی امثالن
 کلمه که الی کجشکل بر خانه سفند اشیان طوطشلی و اوقاتلرین فرا غلله کچوب آب و خانه
 ایل قناعت ایتدی بر رفادن صکر قدرت دینی انلر بچار زای سعیدی مادر و پدر بر
 بر کیدلردی و فرزندانیه تحفیل قوت ایچون قوت طلب ایدلردی بکون مکر کجشکل
 نور بر حلقه کمتندی کلک ماده یی کور که اضطراب قایلله اطراف اشیانده در قوا و در رفو
 صغیر عالمی طوتش و زاری استی تا بیری قلله ایشی یتش ایتدی ای روح روان به حرکت
 در که ایلر سن بوزنانه در که سولر سن و بونک سبی ندک کندک جالر کندک اوینر سن جواب

ویردی که **بیت** می خلد در سینه ام خاری که می بادم سرشک در دل سوزان غمی دارم که آهی حکم زخمی نشانی
انیم که بودم غایب اولدم دی کوردم که بر مار مهیب و بر افعی با نهیب کلبه بچه لوه قصد اتی هر بار که
تضرع و زاری انتم و ایندم **بیت** اگر چه غالبی از دشمنی ضعیف تریم که تیراه سحر بر نشانه می آید
کار کرد و لبو بایتی منک صوای اهلک بنم اینده را سیاهه ابرائیم میسر کلد بر ایندم بلاینا
بودن خوف ترس که بفرزند لریک بدو و مادر عا شتقام کمری بر میان ادب قادر و دل غرق
منک هلاک می آید و ز مار قهقهه اندی و ایدی **بیت** حریفی که او شیر را بکند و ز مثل تویی
عاجزی که کند چون بولطف و غفله انک سفته قادر و لدم و هر چند که فریاد انتم فریاد رس
بولدم **بیت** فریاد بسی کردم و فریاد بسی نیست کویا که درین کشید و آکسی نیست که اول نظام
خونخوا جمع بچری پوی و اشیانه ده بایتی کجشک و بوجیه مصیبت آوری استی ادجک خرم
وجوده صاعقه افت دوشدی و فرزند لریک سوز فر اقله بایزی طوشدی بوا شاده صاحب
انتقال اجراء مشغول ای رو غله لوده قیلیدی یقب طو تر کن کجشک ز بر جیله یلا اندن
قایدی کورتدی اشیانه سر بر قدی صاحب خانه میاد که آتش فیله سفته پیشه و ضرر کلی لازم کله
دیو بالای بام جقدی و اطفا آتش همچون اشیانه نکه بالاسندن کلنگل بیدی مارا و کندن زهر
ناری و او ستندن او ان کلنگل آهن منقاری احساس ادجک جانبامه واقع اولی سوراخ
باشی طشر جعفر غمی محل بر می مغزی که بر مشکل عقدیدی ضرب کلنگل حل اولدی بو مثله فایده
بود که مار کزد و دشمنی خوار طوب اعتبار اندکی سبدن عاقبت منک اشتقامه سر بر خردی خرد
اولدی و اشیانه رخت وجودی کورتب زهر هلاک مرده اولدی **بیت** دشمنی که چه خرد بود در
طریق خرم او را بر زک دان و غم کا خوش خوار ملک اندی بومی احس و جوا و زره تمام و خضم
بدان پیشدن اسهل طریقله انتقام منک برکت رای صابت انجام و میامن مع بلوغ و حسن همتانک
نمره سی در هر امل که منک تدبیری دستور العقل قلم تسبیحی خور فلاح اولوب هر هلاک که منک حسن
کفایت وین اهما که اعتماد ام عاقبتی فتح و نجاح اولمشده هر پادشاه عاقل که زمام مہام انای بر
دیز و کاف و بواص کا فلک کن کفایتنه تقویض الیه هرگز دست نرایب آنک جابل قبائله اریه و پای
خوارانک حاضر معادتی پیرامنده در کینه و تبا نیر تدابیر اصابت پذیر بله خورشید دولتی همیشه



افتخار مدن طالع دایا ففتح و ظفر جبین حال و مالند ساطع اولاشده منک حسن یکدن وین
تدبیر عالم آرا یکدن بکا واقع اولمشده **بیت** هر چه روی منم یا هر چه رای کنم مراست دست قوی
چون دوست یار منی یا کز بوه کفایت انترجی که مدت مدید دیار اعلا ده مجوس و خلاف جنسله
ما نوس اولوب سنده نه بر نادر صاهر او که سبب تعیب و موجب تغییر اوله و ز بر فعل حادث اوله
که سوظنه باعث اولوب اندی سندن تنفیذ قله کار شناس ایدی اهلک **بیت** ان نیر بدولت
همایون تو بود که جمیع حالات محاسن اخلاق و مکرم عادات ملکوت غیری اقتدا انتم صفات
حمید شاهی و خصال پسندین شاهنشاهی که نه اقتباس اندر سه بنای کار مه اساس و جمیع
معیار و مقیاس انتم بجد الله که ملک عزم و جزم و فکر و خرم شکوه و شوکت و هیبت شجاعانه
اولوب دقایق مهمات و حقایق مبهمات شکات خاطر خطیر و مرات صبر منیر و ملتبس کلد و موضع
تألی و متاب و موقع نوازین و عتاب ذهن صواب ماب جناب کامیابنه مشفق دکل هر روز صالح
فدا و امر و زری رای عالم افز و زبله تدارک ادب و فدیاستندن هلاک فاعی سندن خطه منور است
ایله و هرگاه کردن حالی جلیله تیقظ و انبیا هدرن خلای اولوب جانب خرم و احتیاطی رعایت و ناموس
و عرض ملطقی حمایت ایله هر کس که بونجیلین پادشاه مقام خصومتند اوله مرکه و هلاک می کند که کزو
جانبه چکش اولور و نهال و جودین بوستان عدل دیک تخم حیاتن کشت زار فراه اکثر اولور **نظم**
ختم ترانمانه تعجیل می کشده از عرصه وجود سوی حیر عدم با چون تویی هر آنچه در مدشمنی زند مشکل
اگر امان دهدش مرکه نیم فلک ابدی منک مد غیبت که طعام و نازل حلا و ق بولدم و ز آرام
و خلد راحت مشاهد قلدیم حالیم را به تها که **بیت** افتاب دولت اولدی اوج عزتدن بدید
کو کبایق اضم اولدی سعادتت بعید تر و زیارتی هر آینه یکم که بردشمنی غدار و ختم قهار دایم
مکر کفر نارا له اندن خلاص اولینجی ظلمتی نوردن و روز روشنی شب بچوردن فرق انقوب آتشی
آبدن و هوای تابدن قیام ایلم حکما بوز شرد که تا بیمار کا لصحت میبار و لم طعام و شرابدن لذت بولم
و حکما با بار کز اظفر نردن اندر میبه راحت اولور و عاشق و دولت وصال معشوقه اریه قرار و ارام قلندر
و سافر نامزدن نروزی اولیم حضور و اسایش کورمز و مرد خایف کادشمنی مسئولیدن ایمان ملیه بر لحظه
حضوره نفس انز **بیت** چون ز دشمنی کورمز یافت جان بخوشد و لی غمان بر تافت منک ایدی

بنم و رزم و عزم و جهنم اندک باد شاهنک سیرت و سرپستی بجهنم کردن استیلاست و گنایت
 غایت پست و متکبر و تن پرست کردن نه اندیشه صوابدن نصیبی دار و نه رای راست و فکر خطا
 سزد که فکر تمام اتباع و اتباعی و خویشتن اوزده در آلا و از روی که بنی قتل اندک بایند مبالغه
 قلدی ملک استیلا که عقل و دانشه دلیل و معرفت را دور ویتنه سبیل نه در استیلا و لا بنی
 قتل اوزده قناری و بورای اوزده نبات و لعلی در الحاق اول به بر صایب اری و ملکه اندک
 مویسید عمل واجب اری بر دخی بود که خیر قبول واقع اولد و غن بلور کی محذور و خیر نصیحت
 سی بلوغ در پنج اتمی و باب مناصحت علی الخصوص ملوک لا یقوان ادای رعایت هیچ دقیقه
 مهل قودمی ملک استیلا آداب مناصحت ملوک نه در کار شنا و استیلا آداب نصیحت ملوک نظم
 کلام طریقه و مدارا به سلوک در و جانب خفوت و غفرت جناب ملائمت و لطف مایل
 اولمده و محذور منک تجلیل و تعظیم بایند شرایط رعایتی قدیم ادب بی حکام الحاح و ابراه جرات
 واقفام انمکدر اگر آنکه فولند یا فعلند زلا و خلل مشاهده قلعه آن تصریح اقبوب تقریضات
 و حکایات و اشعار و غیره بنیه انمکدر شو یک که البته تصریح احتیاج واقع اولد طرز کلامی
 مقتضای مقام اوزده طرح ادب عبارات شیرین و استعارات رنگین ادا ایلمکدر اوصاف
 مذکور و زیر نور له حسب حال ایدی و کوردن افلا و اقوالی حلیه خصال مذکور به حال ایدی
 بر کون کوردن که جو کلام میدان اقدام به مرتبه ده شان و بر دیکه ملکه استیلا جهانگیر
 بر نر نه رفیع و بر مرتبه منبع ده که پای ارز و جد و جهد اول پایا به و اصل اولی میسر
 دکلده و مساعدت سعادت و معاضدت طالع و دولتدن غیر به بود چه حاصل اولی
 متصور دکل چون علی سبیل الاتفاق به صورت وجود کلوب به شعل استحقاق میسر اوله
 اندک قدری بلوب ضبط قواعد و حفظ مرا سندن مبالغه قلوب آیین عدل و طریق اضافی که منظم
 شرایط سلطنت در کاین غی رعایت اندک واجب **نظم** ای آنکه بلکه با فنی دست رسی دولت
 طلبی که طلب آنار کسی صدیق سیاستان خرابی کند که از رده محنتی برآرد نفسی صواب بود که
 ملکه کامیاب معظلات لوری چشم قمار تله منظور قلبه و سواخ مصالح جمهوره به بصیرتی
 برده غفلت مستور اولیه که نبات سلطنت و بقای مملکت به حیرت نشسته اند و چون منوط و

و بر بوطه بوی خرم کای که چهره حال مال اینده استقباله انکه معاینه اولور و بری غنم مل
 در که حصول امتهات تمهات وصول انکه ممکن و میسر اولور و بری دخی رای صایب در که حق باطلدن
 و صوابی خطادن فرق ادر برین شنبه نیز در که برق بهما سوز که کشتی عمر خالی سیلاب استه
 غرق اید **بیت** در باغ ملک سبز نکرده نهال عدل کرب خور نباشد ش از چشم سار تیغ تو کماندن
 بر کلم قلدی که سولیدی اما شاه و سپاهدن بر فرد آنکه سوزنه التفات ایلدی و نصیحت سمع
 قبوله بر احد دکلدی تا جملی زیروز بر اولوب خانه و اشیا نه لری خاک بر ابر اولدی نه اندر
 اندک عقل و کما سندن فایده مند اولدی و نکند و نه فکر و کفایتی کار که اولوب شرط بندیر له
 اولور طردن خلاص اولدی به صورتی **سر آرایان لایطاع** کون کون ظاهر و هویدا اولدی
نظم چه سان رای آنکس بایند صواب که از کفنه و یکنند اجتناب چنین گفت دانا که تدبیر
 راست قبول کسی نیست خطاست یو بایند مرقم اولن امثال و افسانه دن معلوم اولور که دشمنک
 مصاید مکر و کاید غدر بندن احتیاط و احتراز واجب در و خصم هر چند که تواضع و تصنع
 کو ستر سه اعتقاد و اعتماد انمک لازم در که بر ناز بی پرد بال و بخج حاله بوقدر ختم ایوبه
 و کوه و رفکوهی بر حیل به پایمال اندی بونک سبی بر ملکه رکاکت رای و سماحت فنی و وفوت
 حق و قلت خرم در و الا اگر اول و خردی فکر و عاقدن فی الجمله بهر مند اولور دی اولی ناز
 هرگز مراد اندزدی و چه مراد غرضی دوشده ده کور مردی خرمند و اجبه که بویاید دین
 عذرله نظرایب بوجوه و تضایح و نیزه کوثر هوشاوه چند آنکه عددن مهر و محبت لاف و صدق
 و عودت کزانی اشد جایز دکلده اندک مسکنت زورنه مغرور اولوب اندک مقتضای اوزده
 اده **نظم** دشمن که لاف مودت زنده صاحب عقلش شمار بدوست مار هاست بیست که هست
 کچه بصورت بد آید ز پوست تو کجا یادت بود غی معلوم اولور که بازار دنیا کسب یار
 خالص و هواد انمک صمدن انفع معامله و سودمند تجارت میسر دکلدی کار متناک امداد
 و امانت به زانگر کوب آفت و مخافتدن ساحل امن و سلامت یثشد لری اکو تو فیق رفیق
 اولوب بر کس کند و نه صدیق صادق و یار موافق غریز طو سه و اعدای بد را یکه کین کینند
 ایوبه و یوب همیشه احتراز و اندیشه اوزده اولوب خرم و احتیاطی کند و به پیشه انسه عاقبت

دنیاه دستار زوینله میوه مراد نه اده و دیدن عشرتله چهره عروس مطلوبی کنان کوره بیت
بایان نکوخواه بعشرت بنشین و در سخن بدامن صحبت در چین **باب پنجم** چهره مطلق
افعال و غفلت بسبیل و رای پرده تعویذ مستور و محبوب قالد و غن بیان ایدر برای ایشلم
اندی کلام حکیمت معلوم اولدی اول کسسه لک داستانی که مکدر شدند خداید با نکلونه
اعتقاد و مسکنه اعتقاد انیوب کندولر بن حمله مضیق رزق و مکر نند و آسیب کید
عذر نند حسن تدبیر و لطیف خیله یله خلاص نند لاجالاهن بزرگوار دن ملتسد که بیان بیون
اولطایفک مثلن که برام که کسبه معی بلخ ادب مطلوبه واصل اولدقدنصا غفلت بسبیلانی
ضایع قله لر برهن همان خفند هانی آجوب و جواهر مدح و ثنای ناکایی رایه صاحب یتدی **نظم**
ای بارک بی شهنشاهی که حاصل کنی کنده اختران در آسمان از طلعت نیک اختر می خورد دولت خود چون
سایه فرهای بر همان بوی که قنطاریون کسوی میوه کوم در کمال کوبای حضرتت افزین باد افزین
که هر چه کوم بر تری خاطر طاهر شهنشاهی که مورد فیوض غیر متناهیده میخی اولمیکه برام که کسبه
هرزه دکلوصعب اولور سه بعد الوصولانی محافظه امدن آساند زبیر که نچه امور اولور که اتفاق
طالع و مساعدت سعادت و امداد بخت ایله فی آفت کد و رحمت جده محمد واصل اولور اما فی
تدابیر اصابت بد بر مضبوط و مستحق قلی تصور اولور هر کس که پیرایه خرم و احتیاطدن عاقل
اول و میدان رای صایب مضار فکر عواقب راجل اوله حاصل معی هب منصور اولوب عن قریب
منزل اوله نازل اوله هر باری که کد و بیلا متالییه فاید قلیه و کف دستن حرمت و ندامتن عیری
منه قلیه نکل اول سنله پشندی ریخ کد و بجد و جهد پوزینه که بر صافی قلب و صادق عهد دست
الکر دی اما غایت عبادت و نهایت حاققتدن قدیر بلایوب الدن جبردی بعد اکاچان میر
اولدی و زخم حق و خرق خرقی مرهم ندامتله التیام بولدی رای استفسار اندی که نهاده المور اول
حکایت بر هوایتی اخبار ده کلند که جزایر بحر احضردن بر جزیره ده که روی زمینده
نظیری یومندی پوزینه لوزیاده جوعدی بر پادشاه لوی واردی که نای کار دان ادی عبادت کامل
وسایست غامیلله زمین و زمان امن و امان ده ایدی سامع جهانیا صیت و صدای عدل و
احسانله طولشدی و سکان دیار در بار طوطی دار شکر کر مواهب که ایله رطب اللسان اولمشی

بیت ستم را زیان عدل را سود از او خدا را فی خلق خشنود از او ستمت متادی سرور و حضور ده
کاران و کار کار روزگار کجرب اخر بحکم **وای نعیما لایکله الله** ربیع شبای خریف خرد مبتدل
اولوب آثار ضعف و فقر اعضا و اجزاسنده ظهور اتلا کوزندن نور و کولنده سرور قالدی
کندی و درخت قوت که منم غرنا منیتادی تف سموم ضعف خرفله قور مغم بوز طوندی چراغ طری
نقد باد تقبله منطفی و بساط نشاطی هجوم هجوم و غمومه منطوی اولدی **نظم** المذن
چندی چون نقد جوانی ایاغنی الی ضعف و نای توافی خزلت و قنجد در هنگام پیری اولم وقتی
صوکنده زهر پیری شیمه روزگار ستمکار و شیوه جرخ غدار ناپایدار بویلدر که هر کشتن شباب
کلنی شیده مبتدل اولوب هر مزب دولت خسوف خاشاک نکبتله مکدر اولی بی محنت خزان راحت
بهاری کم کوردی و بخار آزار غنچه اده بکم ایدی و بی جرمه جفا ساغر صفای کیم موردی **نظم**
جرح کردون که دون پرورد و نخبی سرقتند سرورده و نخبه اهل جامع جاهه اتوای نخبه ثانی بن کبیره
نیز بیابن غزاله الیلوه که خونخواره پایا لایله بر پیر زال شوهر کشتی که دنیا نام و فریبند خاشاک عامر
جوانان انبای زمانه که فی الحقیقه اطفال باز نخبه لعبت خانه جهانده کدوسن و عروس لباسنده عرض
ایوب زینت ناپایدار و زیور بی اعتبار له دل نظاری منتون و کند فریب و بند مکره کردن کشتن
روزگاری ذلیل و زبون ایدر **بیت** باز نخبه ایست علم فریب این متاع دهره بی تقارر و مان که بدو
مبتلا شدند نکل بوندن بر که ارا بشن طاهرین ماده غرور شیفتمکان میدان غفلت فلشند نایش
باطن مایه حرص با زار شره و شهوت فلشند عتد غتد از دوا جنیم مغرور اولدی که کام دلله اندن
بر مراد اولدی و قید و بند حباله وصالن کیم مرتبط اولدی که میدان دنیا ده مراد آنته بنوب
مراد اتند و وصول بولدی **بیت** جلیل ایست عروس جهان ولی خوش باش که این بخند در عتد کس نمی آید
اطفال شهر و ماهله الحیوة الدنیا **الحلب و الحوانک** حسی ظاهر و صورت دلفرینه ناظر اولوب خشیایین
و نقض عهد و بیائت طبع و خست سی سندن غافل لدر **نظم** راست چون ارقم است دولت دهره
نرم و زبکین و از رون پر زهر در غرورن توان کرد و ریش شاد همچون خیال کج اندیش نور مرد خرد
پرور که دیدن دلی **الدنیا قنطرة فاعبر و ما لا تمروها** کل الجواهر بل منورده انک مغرقات باطله
مایله المروجه جاهد و شب کج پر یخ و مال بی مالنه کول و رزمه و چون بازار دنیا نکل فسادنه

و شاعرك آفریده كسانه مطلع اولور دولت فانی دنا الحیك و مزینه دیناده سعادت جاودانی تمن
اگر بیت یعنی نشان که دولت باقیست برده کین باغ عرگاه بهارست و که خزان الفصه کار داند
 از صنف قوی و خیر تر از بنیان بنیتی جارسوی جهان و السنه جهانیا نند انتشان بولوب حشمت
 شام و هیبت شاهنشاهی اندن نقصان فاحش کلری و شکوه شوکت و سطوت سلطنته
 قصور نام مشرق اولدی **بیت** دولت اگر دولت جمشید یست موی سفید آیت نوید یست
 بواسطه اقربای ملکت بر نهالی همکار آثار دولت ناصینه پیدا و علامات سعادت حرکات و سکنات
 هویدا ایدی نشو و نما اولدی چون ارکان دولت انک شهریار لک زبینه استحقاق و جهان دار لک
 منصبه استقرار کورد بلر و تشید بنیان سیاست استقلال و تمهید سیاب ریاست
 مشاهده قلندر ضایره اکامیل و محبت متر اولوب و قلوب بسلسله طاعت و انقیاد مطاعت قلوب
 کات لشکر و جات کشور و اتحاد اجناد بنده و آنکه لسان حال الله بلکه زبان مقاله انشا و انشاء
 ادب ایست **نظم** چو باد صبا بر گلستان وزد چمدن درخت جوانان سر بهار آنکه باد آورد بید
 مشک و بزد درخت کین برک خشک **بیت** چون بی هالک بر نهالده کنایه چو باد بد نشو و نما بولش
 و بر هلال که بر خرف و سعادت بد تمام اولمشد قامت خلقی خلعت خلافت از زینده و وفود و ولت
 نزول راج سلطان و مختصر سعادت نایسته خاتم جهانیان جز اولدی لطیف الحیل الله جل جلاله
 اعیان دولت و ذیل ملاطنت ارکان ملکه ملت نشینت ادب هر بزرگه حاله لایق صلت خلعت
 از زانی کوب شانه مناسب مناصب و عدل بوردی و خواص و عوام بالتمام اتمام اقدام اوز و کون
 اول بر فروتی یالت ولایتدن اخراج و از عیاج ادب زمام احکام سلطنتی و ریخت و کلفت اول
 جوانک قبضه اقتدار نه تعویض قلد **بیت** خالید ازین نشاط تن تحت بر زمین بگذشت
 ازین نوید تاج از آسمان **بیت** چو کار دان چون لباس سلطنتدن عاری اولدی اول عماره تحمل
 این سیوب ناچار جلای وطن و ترک دیار اختیار ایدی و ساحل مریدیه بر جزیره ده که اشجار و انهار
 بسیار و نهار و انهار بی شمار ایدی و قراطوندی همیشه اول پیشه ده کونه و توشه بلکچوردی
 و خشک و تر سیوه لوله خر سدا لوب کندی و تسلی و در بدری **م** هر که قانع شد بخشک و ترش بحر
 و بر است و سوال اوزره اول پیشه ده پیشه قنایه پیش نهاد ایدب توشه ریاضتله منهاج طاعت و عبادت

{ }



ماکر اولدی و روز و شب غم در سلطنت کچن اوقاتک تلا فیسته مشغول اولوب توبه و انابتله راه
 آخرت توشه من و زردی و بنای خانه تعلقات دنیا ی نبشته عبادت و عبودیتله بوزدی **مقتضی**
 خلعت شب شبایدن اینته سینه ده واقع اولن زنگاری صیقل انوار صبح شیشه محو ایددی
 و ما فایه تاشف و ما مفی به تلففادوب و حال استقباله تنبه ایچون بوبیتله مقبول منفع
 ادب دردی **بیت** صبح پیری مع مدخر می هشیار شو خواب نیکو نیست در وقت سحر بیدار شو
 بر کون لبر ریاده و انجیر باغی اوزره که هرگاه کلور آنک انجیر یوردی انجیر در کن افلق بر آنک
 اندن خلاص اولوب آیه دوشدی کوثر یوزینه و آواز بر مقتضای **عجیب طریقه** بغایت خوشی
 کلوب طبعده اندن التذاذ و خاطر ند سرور و اهتزاز مشاهده قلدری پسر هر بار که برین یردی
 برین دریایه القا ایددی و بونیم و نغله تنعم و تلذذ ایلدی مکر بر سنک پشت در آنک بر جانبدن
 سیاحت رهنده اول جزیره به کلوب بودرخنک التذذ ساکن اولمشدی بونیتله که بر کون اندن
 اقامتاده چون شهادت مسافرتدن آسوده اولمینه مقام معهودنه مراجعت اید الفصه اول
 محل سنک پشت اول درخت التذذ میان آید ایدی صوبه دوشن انجیر لری غمت و غنیمت بلوب
 رغبت تامله اکل ایددی بوسمه پوزینه ای ضیافت در مقور ادب بوشفتت و مروتی
 آنک حقیقه واجب اگر خیال ایلدی آخر خاطر نه بومنی خطوراتی که بوشخص ساقم معرفت
 نیم حقده بود کلو لطف و مروت و کور جل مقرر در که میانزده و رابط محبت مکرده و مقدمات
 مصاحبت محمد با لقی ظهور لطف و احسانی دخی زیاده اولمشد و فایده دیوین قطع نظر به مقول که
 ایله مصاحبت که طینتدن مکانم اخلاق و محاسن صاف مرشده و آیات مروت و قوت صفات حاله
 نوشته در مقدمات روزگار دنده هر آینه آنک صیقل حبسیه زنگار مالای اینته دلدن محو آنک
 مناسب در نور آفتاب و انستیل هوای درونی غام غمندن محو ایلک واجب نه که بوسر شودر
بیت دل که آینه شایسته غباری دارد از خدا می طلب محبت روشن رانی **م** عزم محبت پوزینه
 جزم ایدب نیلوفر کی صودن باشن جعفر صدی زمره اوزادی و رسم تحیت مهوری ادب
 قصد مصاحبت با غافل و دل خاطر و عزمه اغاز ایدی پوزینه بر آنک کلر سندن اهتر ز نام حاصل
 اولب جان و دلدن آنک محبتنه مایل اولدی و ایددی توفیر اصحاب و تکریم احباب و رغبت و اخلا

یاران و ارتباط دوستانه میل و محبت خصال ستوده و صفات پسندیده دند هر کس نه که بر رفیق
 شفیق و انیس صدیقی دارد. ای که جهانند دخی برافراز و کار کار **نظم** مردند و ستان صاحب دل
 زیور دین و زینت دنیا است. نعمت دهر اگر چه بسیار است. نعمتی بهتر از رفیق کجاست **نظم** سر
 پشت ایستی بکاسنه محبتک هوای و مصاحبک سودایی و غمت دهر اما بزم که بود و نه بند
 قابلیت واری در پوزینه ایتری ارباب حکمت باب مصاحبیت بر میزان وضع ایستاد و جویند
 و که اگر چه هیچ کس نه بی صدیق اولی لای کلد را اما هر کس دخی صداقت موافق دکلر مقصد
 ایجلان و طایفه یله اتمک کرک اولار باب علم و علامه که انزل مصاحبیتله سعادت دنیا
 و آخرت میراورد **هم القوم لیشقی جلیسهم** ای که ای اصحاب مکارم اخلاق که دوستک خطای
 دامن اغاضله سترادب باب نصیحت سخی بلغی درج ایلمک آدجینی اول طایفه یله که بی غرض
 و کرم اولر و اساس محبتی قواعد صدق و اخلاص اوزره اوره لره اوج طایفه یله دخی مصافحت
 احتوا اتمک کرک بر کلد باب فسق و فجور در که انزلک مبلغ حق مشتهیات نفسه مقصود در الموه
 میل و محبت نه سبب حاجت دنیا و نه موجب عمت آخرت **نظم** ای که ای اهل کذب و ارباب خیانت
 که انزل مصاحبت غنا بایلم و معاشرت بلای عظیم در سایر لره سندک کلام فتنه انگیز نقل
 ادب سائرین سکا اخبار و حشت آیین القای ایدر و دروغ بی فروغی صورت راسته کوکوب
 حق صیصی باطل صریح اکلدر لره اوججینی اصحاب حق و بلا هتد که نه بر منفعت اقول لرنه
 اعتقاد جایز در و نه دفع مضرت افضال لرنه اعتقاد اکثر عین خیر تصور اندک لری محض مزاج اولور
 و منفعت اعتقاد اندک لری مضر و ضرر ملاحظه قلدر یاض اولور **نظم** از دوستی کسی چه سان نفع
 می بری که خیر ز شرف و نفع و ضرر نشناسد **نظم** دشمن دانا به از نادان دوست نزد کلین نکند و
 اولسه اولور که چون دشمن جلیله نشاند از استمادله فکر عواقب کند و به شعار ایدر و بفرست
 بنشیند در میسر آنک حرکات و سکنات آنا را اشتغال مشاهده ایدر اندر در قصدی و نایک
 تارک کلد فایتمک میسر در اما دوست هم فرستد بی بهر اوله هر چند که قصد خیر دفع خرده و جلب
 نفع و سلب ضرر و جذب و جبهه داده مفید اولوب غالب بود که اول کسنه انک تدبیر خایب و رای
 صایب سبیله مضیق خطر و ورطه ضرر گرفتار اولم که اول پوزینه نادانک دوستی لرنه



اولدی که شاه کشیرک سفینه سینه سی درای خون هلاک غرق و کار بار وجودی شعله خنجر ایدر
 خرق اولم اگر اولد زنده کمانک دشمنی اناسی بی فریاد اتمسه اول بلانک تدارک دفعی امکان
 پذیر اولم زدی سنک پشت صورتی که بخداد بلند اول **حکایت** کاروان ایستی و قات
 ایدر که ولایت کشیرد و برای جهان آرای و شاه کشور کشای واردی که خزانه سنک حمله جبال
 شایخ طاعت کتور مزدی و لشکرانک عذبه ارقام حساب و اوام حساب ارمز دی ریایات
 سطوت سلطنتی ذروه افلاک بتمشدی و آیات نصفت و معدلتی صحیفه اوار لیل و نهان
 ثبت اتمشدی **نظم** زمانه تابع حکم روانی سلاطین خاک پوس استانی اوردین داد و دین
 رسیده بنیاد جهان عدله اتمشدی با دگر نورایک بر پوزینه سی وادی که مواضع آفات و اوقات
 مخافتد اکا اعتقاد ایدب انک تربیتی یابنده عواطف خروانه دن بود قیقم نامری قوزدی پوزینه
 دخی غایت صدق و اخلاص دن رای محرمیتله اختصاص بولوب هر کجی خنجر بر تاب قطره سیاه که
 اندک شمع شاهک با شتی اوجده اباع اوزره طور بستا رکیه صبا حه دک کوزین یومزدی
 و تابدن ظهور نیر اکبر له غافلان خوابگاه غرور پست کسالمدن باقی قالدیه خدمت حراستک
 فراغت قلمزدی اتفاق بر دزد عاقل نه بر بلدت لول و لایه کلندی و کجی کوکلنه بر شکار اتمک و ترک
 داعیه سی و شب تبدیل صورت ادب عیار له لباسیله محلات شهری گشت ادر که بر دزد غافل و جا
 دخی بوسدایله اطراف شهری کوزدن مجانست فضا سبتله بر بر لرست کلد لره دزد غریب مشورت
 طریقه صورتی که نه درین قنقی محلیه کین لرم و ملک خانه سه نقب ادوب کلک خزان سنی بفراده لم
 دزد نادان جواب و بر دی که رئیس شهرک اصطبلند و فرب دواز کوش و ارد که اکا تمام تعلقتند
 محافظی یابنده اهتمام ادب الی و اباعنی آهنین زنجیر له قید و بند ادب حفظ و حراستجوی
 بهرام و کیولر نام ایکی غلامی که بهرام آسمان و کیولر یاسبانی کوزنه کوسر مزله نکهبان و مشدر
 صلاح بودند که واره و اول دراز کوشی اوره و و چار سوا باشند بر ششم کرد کافی و ادره اکا نقب
 ادوب لطیف شیشه لوصافی قاروره و چوب بر خروار اندک اول خرده و کلک کین و ز دانی سرایه
 کار و ذخیره روزگار ایدر و ز خرد دانا بونک و کلانم زیاده تعجب ایدب دلوی که بوجملک تفصیل
 نفیسی الیه بوانشاده ناکاه قرشوند اهرمن دیدار بر عسرسر بیدار اولوب دزد اکاه لطف

حیلله بر دیوار اردن پناه ایدوبه عیار ابل پنج عسره مرغ که قصه گرفتار اولدی عسری
 صورتی کشتی سق کدرک و بوقت بوند نادرک جواب دردی که بن بردیم رئیس
 شهرک درار کوشنی او غلغم غم ایدب قصدا قدم دی که فلا نشسته کر که کانی اچب بر خوار
 شیشم یو کلب اوم الم کدم وانی مره بایه روزگار وراس المال بازار استظها رادمیس مرد ظریف
 ادی استنظار بیله ایتدی احسنت نزد بویه که کدر که بر خراجون که بود کوی پاسانی اول جان
 کد اب بلایه اته و شیش بر متاعر که دشته می پر بود دکر بازار جهانک نقد جان بوقوله متاعه صاته
مصرع روز نخرین جان از ان قدش غنی وانی نو خاطر له از کتاب خزانه رای اچو اولمه یاری عقل
 قشند معذور اولور دی **م** کر کسی بار کشت باز کانی یاری یوز دی وانی حکم بغلیب زندان التدی
 دزد عاقل دزد غافلک فعلند عبرت الوب تنبیه وشفیع اولدی وکلمات عسری در تجربه حاصل قلوب
 کد و کدوب ایتدی بو عسری نیم دشمن انا و بود ز بنیم دوست نادانم ایش که یاد پاک یکید
 بنی در طهلا که ایه یار دی اکر بود دشمن انا اولمه بنم امم تمام اولور دی و بر خراجون عرم آخر
 اولوب شیشم وجودم سنک بوارله سندی حال عسری کی که خزانه زای نعبه قصدا تمک صوب
 صواب افرید که شاید غرض اصلی و مقصود کلی بدست رس میسر اوله پس آهسته آهسته رایله
 قصری المته وار ب بنیاد قصری خوفه و زرسود ایله سنکی پولاد از مکه آغاز اتدی **بیت**
 لور دین تیشه سنک بی مدارا خیر و موم اولور دی سنک خارا هنوز عیار شب و افتاب یوار دایره
 افتع نقب اوریا ستوی که نقب زده انعامه شندی و اول مقامه که خوابگاه رای ای بلن طشر
 چودی رای کوردی تحت ذرین ادره خواب وارش اضافط این حوالی مسند شاهید کلش
 و انواع جواهر و اهرجانی بساط شاهنشاه ادره صاحبش شع کافور مستالک یوز لیل غدار
 که قزاقش کل کل اولش و پروانه شوخته عاشق اشفته کوکلی که نام ادلی شعله سیکه یانمش
 یا قش کل اولش **بیت** پروانه و مکر چه دو سوختیم اما من جان و جگر سوزم و اوبال پری سوزد
 اطراف نظر ایتدی کوردی که یوزینه شاهک بالینی باشند طور مش بر خراجون ایدای الله طوبی بر تیغ
 آوارای موزنه ادرش دین احتیاط طلب و راسته نظر اید و حال کدرجک متعجب و متعجبه اولدی واینگا
 بوسبکار که اعلای درجه رفعتی چراغ پایه در پای انبساطی بساط شهر یار سیر نه لیا قتله



ارشدند و بویج ایدار که قارمکه ملت کا وابسته در بویقارک الله جملله کوشند دزد بوتکر
 مجو بیله جران و بو عیر کرد اند سرگردان اکن ناکاه کوردی که بر خراجون سق اواندن سینه
 رای که اینجه جهان امان ایدی دوشدی و خارش پایا تراش لوزن سینه نازک رای خدش و خراش
 ارشدی رای رای خوا به مستغرق اکن دغغه پای مورچه دن ان سینه سنه اوردی یوزینه و حالی
 کورجک اطراف شاه تجسس اید کوردی که بیج مورچه رایله سینه سی ادره کوزلو دل یوزینه اتش
 غضب شغل اولوب ایتدی بخیلین پاسان وارکن که ستاره چشم انیم سیار یک روی خوابی خوشند
 کورمز مویچه شبه رنگ نه حدی در که بنم مخدوم او یوزیر دخی اول کساک قدم شوم انک آینه
 سینه اوزر قوبه پس عرق حمت جاهلیتی حرکت کلب قهرندن قصدی که الله اولن خیر ایدای
 رایله سینه سنه اوره نابو واسطه یله مورچه لور خرن جمیعین صا وریا د فناء ویره دزد فراد
 اندی که ای نا جوانندی باله وای کافر نعمت باله الله جل که جهانیا هیلاک و جان جهانی آغشته
 خون و ذلک اندک حیدی و فی ظلال حیراب یوزینه ناله الله محکم طودی رایله نفره دزد لشراب خوا
 باشند کدب حالی یوزین ادره کورجک صورتی که سن کیم سن دزد جواب ویری که سنک
 دشمن انا که ام بوند طلبت ال اچون کلام ایدی اکر بر لحظه دخی محافظه ده احوال ایدیم
 بوسنک مره بان نادانک شبستانکی قانکله مال ادمی رای کیفیت واقعه بیر واقف اولوب
 سجن شکر ایدی و ایتدی بی چون عنایت ربانی عدا و دزد پاسان و دشمن مره بان اولور
 پسوزی نواخت ادب شرف تقریب ارزانی پیوردی و یوزینه یوز غیره چکله اصطبله کونردی
 دره که شبه دلاله کمرین میانه بند ایدوب خزینه امید یله بر پادشاهک قصرک دیوار نقب
 اوروب خلوتنه کردی خلعت دانش برین و تاج خرد سر زده اولدغی اجلدن دزوه دوله ادری
 و یوزینه که محم اسرار شهر یار و خزینه دار رای جهاندار دی چون خار جهلله چهره عقلی خراجون اولوب
 پرده غفلتله بصر بصیرتی ستوردی حرف محرمیت صفی حالندن تراش اولوب دایره حرم حرمت
 تقریدن دور اولدی **بیت** خضم داناکه افت جاننده مکر راول دوستند که نادان دگر شولدن
 بوفاید حاصل اولدی که هر عاقل ابواب محبت و موفقی ارباب دانش و معرفت اچو کر که صحت
 دوست جاهلدن فرخ بفرخ حقو کر که دگر دمنکر دوست دشمندن بتر در

میراده هر باری که شکله نقد قلبی محل امتحان آوردیم معیار اعتبارده خالص وقام عیار بولورم
مقرر در که هر مؤد که سندن صادر اوله تیرگی راست در خلعت صدق قامت کلا مکه فی که
و کاستد بر مجرای سندی اشتم که سندن شوهر کله بر پوزینه میانند اتفاق نظای مودت
و وفای مستحکم اولوب دل و جان انک مهر و محبتنه وقف و عناه اختیارین انک میل و مودت نه
صرف ایش غنیمت صحتن هیچ بر غنیمت مقابله ایم نفس و لذت ملاقات و استماع مقالات عالم و در غرض
سندن فراق انشی انک وصالی ایله شکلی ابرمش و سندن خیال کندن انک جالنه نعم البدل عیالرش
ماده که بوجهر بروردی اشتری بخار سودای غیرت دماغه جقوب زبان حیرت ایتدی **بیت** خونه
کشت در باری دلم دلدار یار دیگران مارا کنار از شکله بلور دکنار دیگران ای دزد کار خنکار
نکناه انکه که زمین جمیع صاعقه تفرقه بله بقدرک وای چرخ ستمکار نه جرم ایدم که سیل هم و غول اینیا
خانه حضور محبتک یار مهر باکی انس خاطر تمام ایدی جلیس غیا با تکر و حریف ظریفی که بساط
عشرت اوزره نقش مرادی انک دیار نشاطیله کوردم اخبار له یار انک اولور و فاکو یا که لوح
محبتن مهر و وفا حریف او ما مشردی و اول یکانه و نش صانکه اشفاق بستند بنمله بر بالینه باش
قویا مشدی **نظم** کس نه یارب نکار و وفا سی ولسون و وفای خیلنک هیچ مبتلا سی ولسون انشا
یاد اولور لایدر لایه انشا کسل یکانه و نش و اشفاق سی ولسون هر دمی ایتدی بعد نزول النوار لایه
بیهودیدن نه حاصل حالا اولوبد که مرارت جاشق خنظل مذاق فراقه روزمان صبر اده سن و بر تیر
اصابت پذیر له بوی کرمی جبر اده سن و پس مطالبه داستان مکر و دستا که آیت **ان لیکد کن عظیم**
ایذن کنایت در مشغول اولدر چندان که ساز حکله بوی کاره غورنی کوردر و وقوعی اراد لر هلاک
پوزینه در اولی اولور غم و بوی لایه و اولیاره یار انک قتلندن غیر چاره یه قادر اولدر پس یار اید
ضد و قیلتن اجدیلر و متاع فکر لایه دکنار صاحبیلر اخر الامر دایلی یونک اوزره بنجر و مقدر
اولی که ماده قارض ابد و شکله و مشدی ایتدی و سندن پشته بکنه کوندر دیر وار بخیل سندن
حالند خبر و و بایندی **نظم** یا صاحب فاش اولی لایه حرام اولسون سندن دارسه ملاک
وجود بر قیلتن لام و اسقام بلینر و لیسر حلی مرانجام النون نسبه کله قالمش انی و خسته کله قالمش
سندن پشت و وجه خسته لغیرین استماع اولور پوزینه دن استیذان ایدی که او نه واره

و خسته سن کورب اهل و فرزندان عهد ملا فی مجدد قله پوزینه ایتدی ای یار غلکار الدن
کلور و ارا اما او مرم هم عن قریب الحال بنده شریف وصال از زانی بیور سن و بن عزیز
بر پیشه کوشه سندن تنها و بی کس قومیه سن بنی خود اندوه فراق بر لحظه تنها قورمز و در
هجرات بر زمان حضور مدن ایرلر و کوزم باشی بر یولداشده که بوم نظر مدن ارلر **بیت**
دنیا دیکه کوزم که یولداشده کیم بیلد یاقور بیلد طور بیلد دو کویاش سندن پشت ایتدی ای یق
مهربان وای احتیاج و روان بوم هجرت بکایا اختیار واقع اولدی و بوسافت بکافوردی
لازم کلری و الاطوع و رغبتله کور سندن صحبتی قویکین سیدم و طلی خاطر له بر دم حضرت بکدن غنیمت
اختیار اده میدم **بیت** ز دیار تو مجبور عرضورت یسوزورنه نخواهد هیچ موجودی که جان ازین
جدا باشد **بیت** کام ناکام پوزینه تی دعا ایدب مقامی جانیم متوجه اولدی **بیت** دیوب بوسوز لری
بومر و قلدی یوزندن قتلوا باش رود قلدی چون وطن مال و قوم مقدم کشفله زیب و شرف بولدی
اقربا و احبا جمع اولوب صدای خیر مقدم مرجای بیوقه بیدر و مسافری تعلیم و تکریم خانه
کوترد لر سندن پشت ایچری کوردی عورتی کوردی که صاحب فاش اولمش و تاب عارضه دن
کلایع عارضی صولش **بیت** تاب تبکل خلری دیکینی نیرین ایش خسته لایه سیمین بنی ضعیفله
زین ایش سنبلری بیک نیرین اوزره صاحبش کلزار رخسارنده ارغواندن بدو غزال
اجلش **بیت** اولهی قد لاله خدیباغ ارمون تازه روی لاله دن صفا مال و لیش مویدن کویا
کوی که هر چند که غنیمت محبت عزم ایدوب حالندن خاطر ندن سوال ایدی مقابله ده مرصفت
بر جواب صادر اولدی و یاری که طرح تطف و قع کلام اقدام ایلدی شرف اعتبار و التفات بولدی
نه تفرع و نیان عرض قبوله واقع اولدی و نه مقدمات تلقی نتیجه برادر بردی **بیت** ایدل از کوش
بهر سرایه درد و نیان کار بیعت کاسدای بخار و زبازاری نیافت پس اولر خدمته که مرصفتی قارصه
اول عریض ایتدی و کال هوادر لغندن باشی او چند اوتورب مکرر النغم مشغول ایدی ای
ای خواهر مهربان **بیت** ای صبی بیمار یارن بکلکدن دل شکست ای کوزی دینو پوزینی کور مکندن
ناتوان بیمار بخون بنمله براغ نوز سوزیلر و مافی الضمیرین بن بریشان خاطر اظهار ایلر اول
دختر دوزن دلدر بر آه سرد ایدی و ایتدی **بیت** در سر علاج مکن بعد ازین طیب

در بست در عشق که در آن بذر نیست بر بیا که نوبت علاج چون نا امید و برخسته که احتمال
تحتان در صدمه بیدار و بان تنفسه بخت بول و ز قوت و سامان به بر کمال نکل
قادر اول سنک بشت چو بولکات در آمیز غاشته یوز و کداز از آغاز ایدوب دقت
قلبه ایستی ایابونه دار و در که بود یار و بونیمه و بجه و وار که جزد و جسد بیدار قلبنیه
بود در کد درانی نیکو خبر و رک طلبند بحر و بری یاغ التله الم و بومرضه علاج نه نشسته بهور که
قرب بید دیم و دم و اشنا و یکان دیم صورم هر قدر ایسه بولم اگر مای که قدر بایه طالق
لازم کلور سه طلب و اگر مای که ایح سماج حق واجب و لور سه مردن قدیم قلب ندر جان و دلی که
خلاصه اب و کلور بود و آنکه تحصیل بولم و قدا قلم **نظم** تند جام که باره بهر طوبه کلدن انی قدا قلم
بیکره کرام جان و باغی کادریج خفته زخم و بانه تیغ زیار بیمار جواب ویردی که کتب طباده مضغ
و مضغ در که بود در در که طایفه شایه مخصوص در و بر مرضه که اندک ار حاشد حادث و لور
بکا علاج دل بوزینه بهر منجر در برداء عضالده که بودار و دن غیر یله و اعلا دین سنک بشت
ایستی بودار و قند بولور و نه حیل یله الم کور و بخر تحصیل و لور هدم بیمار که فی کرم ماهر
و مهور و فسون نانی ساری شایه ایستی خواب و یورده که بزه بلور و ز که بودار و الم کومله و سنوار در
و بود و آنکه عنقا که عالمه ای و اردی سنی بود و طلب چون دعوتی تملک بلکه یار و فادار کی آخر
و قند کور سن و آخر حق حلال ادب و دواع اده سن حشر قیامتة فالسوس دیو طلب از ک
که بچای به بر بید نه حلال یله صاحب مجلی وارد و نه دیناد و حشر دعا قیامتة احتمالی و **بیت**
بخورون شربتی خورده خود غنی بنیم بخور غم ریحی در روز کار خود غنی نام سنک بشت بود در آمیز
و جان کداز کلدن کربان صبری چاکر ایدوب که بهر آغاز قلدی و هر بار که بر باید دریای تنگ طلک
بوزینه و قلدن غیر یچاره دن عاجز قلدی ضروری بنیاد حقوقی بشته عقوله هدم ایدوب
صدیق صادق و رفیق موافقی قتل غم اندی خردار جمد هر چند که زبان بند و بیضی که ایستی
ای ناجوانم بنیاد سوابق و عادات و اتحادی که سنک بوزینه میانند مشید اولمشدی بوزن اخرده
ایچون که نقش و فاصحنه حالندن سرده در دست غملم یقین مردت بابی سداد بوزن
بناسی با بید **بیت** سجن باشد که از برای ذی پاره سازی بند بهر هنی نفس تو آمدی و سوسه

ملاشت ایدوب ایستی که حلیله و فادار که جانبی که انتظام حال و قوام عیش کا منوط در و حفظ
نسل و بقا نوع اکامو قوف نلمری قومق و بر بیکانه ناک حو حرمیت محبتی که سنکله انک میانند
نه علاقه جنسیت نه رابطه قرابت و اردر محافظه طلق طریق هدایتی قریب مضیق خلاصه صابحه
بیت بحق بختند برین که حق یار قدیم هزار بار به از خون دوستان خواست از لا حجاب
دن غالب اولوب کشف ناخلفه فکری بولک و زرنه مفر اولدی که تیغ عذر که کردن عهد
و وفای اوره و باد و مکر به خرم خلوص صفای صاوره بچاره بلدی که سمت مکر و صفت عذر
نقش شقاوت در که بد کردار ریشانی حالند عیان اولور و نفق عقد و نکست عهد داغ دناست
در خاکسار لورج جبینند غایان اولور هر که صفت عذر و خیانتله موصوف اولم هیچ
صاحب لانه حجتند مایل اولور و اول کسته که نفق عهد و بی وفای سمیتل موسوم اولور اهل
حقیقت قند شرف اعتبار و درجه قبول بولم **بیت** صند بهمانه کی کاسه صند بهمانه صند
اگر بکلمه مناسبت مصاحبتی شائمه نفق و نبین و انکله مراقت و مصادقت در اصرار از ک
دفعه عین بلور **بیت** بهر بیانه کمن کمن که روانش خوش باد گفت بهر کز آنجهت بهمانه کمنان سنک
بشت اگر چه بوزینه نک قلند غم اندی اما تا آلی مسکنه کوز سنجی و مراد حاصل اولیا جنه جزم
اوی پس بوزینه بوزینه جانه کدی بوزینه نک انک دیدار اشتیاقی حدی تجاوز امتشدی
و کوبت و غربت و وحشت حدی کار جانه بتمشدی اول حال که نظری نک جاندر است کلدی
قیامت فرزند نهات منطاط انکیزه بو ترانه باغان قلدی **بیت** هزار شکر خدا را که چون تو دل داری
نمود و بنیاد بعد مدق باری و کشفک حال و صا طرن صوب اولاد و اضاد نک احوالی انگشت
اندی کشفای اندی ای امیر دل و مونس خاطر و غل سنک در در مغارتک در و بیرونه و بیرونه است
اولمشدی که اندک و صالذن و شاهان جالنده انشرا حاصل اولیدی یا اهل و عیالک انشیر
بوظا رخت زده طرب و بخت بولیدی هر هایت که سنک تنها لکدن و خشتکی اتباع و اشیا لکدن
انقطن صحتی فکر ایدیم و تحت و بخت و سلطنت و مملکت دن جناد و شب فراز و کام و انک
دن اتفاق اقلی که عمل قلیدیم عیشم با منفی اولوب مشرب مرت و مصوت حشرم کلدن اولور
وانک فله مملکت ده و نشمه دایم ملامت ایدیم که ای بی قوت رو ایستد که سن بون صحن کاشند

سند عین آرزو از تورب حفظ نفسانیه در خاطر که است از ایله و بار وفادار که خارستان
غریب خاک خاکی بالین و پستریله **بیت** روا باشد اینجا جوی که تو شکفته رفیق ترا خاکی را بری رفت
بسر اول غم که کلامم که کرم ایدیم قدر زحمت ایسه کلمه اخرازم قدم رنج بپوشم و دعوت اجابتی گشت
سینه در دست همت که واجب یوب دار و دیاری دیدار مبارک گله شرف قلم من تا احفاد و انساب
سنگ بکاسلج مجتبی بلر و احباب و اصحاب مقدم هایت که قدم مبارک فرق فرودان قریار
هم دل سنگ و صاف که شاد اولم هم منزل سنگ جال که زیب و بیاورم **بیت** کوشه کاشانه در بر خط احسان ایل
کل کلمه اخرازی باز کلمات ایل کل **بیت** مقرر که سنگ شرف قدم و مکمل نیم اختاب قدم ارتفاع بولور اما
سنگ ماه جاه که نقصان کل **بیت** چه کم شود تو ای که برونست که رفت که تا برو ز غم از در دست افتاب
در اختر و اکابر اصا غم و قدر مله نواخت تا مکمل شان شریفانه تنین و عار لاحق و مطرق اولم
بیت جهان محتاج کنی کوب و توبه و ارعای المزد و پشواینه و دخی که کرم سنگ تعظیم و تکلیک
بایست خط مبالغه بی تقدیم ایدیم مائند ضیافتی نیم بی نفاستله و دما و ظرافت و بر جاعتله
اراسته قلم بود سیله ایله شاید که حقوق کار کردن بعضی ادا اده بلم بوزیم ایدری بو تکلفات
فازع او که چون عقد محبت و واد انتظام بود و عقد مودت و اتحاد استحکام بدی و اوله تکالیف
خدمت و تکلف ماسم ضیافت نه که حایب ارباب رسم و عادت و مشقت نایب و موثقت نایب در
دست که **نالاخوان من تکلف له** تکلف کرنا غم خوئی توان زیست و نیم کام مهر
مجتبه که زیاده نعمت و غنیمت غذا درین اول کلومت ایل که سنگ مصاحبت و مصداق تکلم نیم
افتخار و ابتهاج و سنگ موافقت و مجامعت که نیم افتقار و احتیاج دخی زیاده در که بی وطن و کن
وخت و بخت و سلطنت و مملکت و خدم و حشود و جلا و شب که باب غریب و غبار و حشود
بتلا و المثلیم از دتبارک و تعالی سنگ میان مصاحبت کلام بی شرف قلم بی محنت غریب
سنگ موهبت محبت از زانی بیور مسه بی چکا ل از روزگار دن کیم الی بلور دی و زند
محنت و هیزان کیم خلاص قلوری **بیت** حریف و حفت سرای محنت اباد بیدار و خوش
باشیم و دلشاد **بیت** بوقصدای من بیخبر سنگ نیم بایست لطف که نهایت بود و نیم سنگ از در که حشود
ایسه شکر نیم اوستد حشود جود بود و تقدیر من بر کلفت و مؤمن محتاج و کلس علی الخصوص با محبت

حریف و خصوصیت تنه اسباب عزت و تقدیم فایده معنوی ترتیب مائند صوری
اولی و **بیت** بی تکلف دوستی باید که باشد از دوست در میان رسم تکلف کرنا شود و کوباش **بیت**
سنگ پشت ایدری ای رفیق هدم وای مدتی محرم سی و صد غرض و فایده هان رعایت لایم
ضیافت و عرض تکلفات نعمت و شرف و کلمه بلکه مراد جدالی میا بندن کدب شرف مواصت
دائی و پسر و ملقدهم غمی خواهم که یکیم بی تو باشم بوزینه ایدری **مصرع** در راه عشق حرام
قرب و بعد نیست احباب بیند فرضا که بعد بعد المشرقی اوله چون بر برونست و کلام
خبری انا و اصل اوله و هر برنگ خیال بجا لیل جانینه راحت روح حاصل اوله دوری صوری
حجاب معنوی و اصل اوله و هر برنگ دین خیالی بر برنگ وصال و جمال بدیع المثالی مشاهده
سند فایده و خالی قلم **بیت** قرب روحانی اگر هست میان من و دوست چه تفاوت کند
از بعد مکاف باشد **بیت** بویابن بویابی بعضی کار برک زاده طبعید **بیت** کرنا نقد نایب وصال دست
در دیدن میست خالی بیوست در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست غم نیست جو اتصال روحانی هست **بیت**
کشف به دخی خود ترغی و تباب و تیرنای جانیه صغیرا و بر تان ایدی عاقبت کرم کرمی دل سنگان
بوزیم بیوم که نرم ایدیم سنگ پشته ایدری ای یار و یار بود و یاریم نه لازم که طلب رضای
احتیاج مذهب مودت و آیین فتوت و فخر واجب الاداد و دستک دعوت و اجابت و اجوبه
و اشارت اطاعت مناسب **مصرع** از دوست یک اشارت و نه با بر دیدن و لیکن بجا بوا بر عبور
مقدور و سینه سینه یله بود ریاد و جزیره و مرو غایت مقصود کشف ایدری غم یکم بر سینه پشته
کنشی یله بود ریاد و بجزیره و بر ساعت اوله بر یکم منبع امر و دامت و معدن نعمت و غنیمت یوم
و بالجملة اوله یاری اوله مدد و ترویج ایدری که بوزیم تک قلبی بالضرور اکا نه بیج ایدی و ناکام
توسنکن قریب کام قبوله مقتضاسته رام اولوب زمام اختیارین اندور دی سنگ پشت
قلال و پشته الو بجزیره جانیه موهب اولوب سینه من ام اور دی چون میانند بایر پشته کشتی
خطای که در پشته و شدی و کند و یله اندیشه نیکم بوعاقبت ناست و علامت معضی در و بواصل
آخر فضاحت و قباحه مقتضی در بوعقبات غده که بر تیب ایدری من بدنا ملقون قیزی نه سنج و برور
و بونم خیم و مکر که رفیع سینه ده اگر من دخی کالمقون عریضی غم اولور **بیت** هر که زکوار

وفا و بخت خارجا سیند ادا نشکافتند **نشاء** ناقضات العقل ایچون عقل نام وادامک تمامه بوم
اولن یار و فاداره که نادره روزگار دند که مکر می در میان و خندک عددی که کان اتمک سمت
احرار دکل بلکه صفت انزاد **در بیت** نه اولور عورتک عقلی سوزی **نشاء** ادا اولور عورت سوزی **نشاء**
و طلب ضایر جانندن استماع و هوای اغوی شیطان استماع سبب نقصان و خسار بلکه موجب بلاء
و بار در **مصرع** مکر مکر که نکو محضان خنیه نکند میان آید بونوال اولور و خطاب
و سوال و جواب مشغول اولوب حرکات و سکنا تنه آغاز تردد و غیر ظاهر اولدی **بوزینه** که
قلبه ناله بوجانندن شبهه کلیه صوری که موجب فکر نه در که تحیر که کدر سن **بوزینه** بنم
بار زحمته تحمل دشوار کلوب اول اولجلدی می تردد و تامل ادر سن **نشاء** بشت ایستی بوزی
نزدن سوبلرس و بوشه بی نه دلیلله تاویل ایلرس **بوزینه** جواب و پردی که حرکات و سکنا ناک
نفسکاه واقع اولن مناظره و محاوره و دلیل ظاهر و غیر افعال و احوالک بواتو که غریب و تحیر و
تردد که برهان باهره انا اگر کیفیت حال دین اگاه ادب غیر اعلام ارزانی بوزی **نشاء** شاید که بنم
شاورم معاونت و بر طره حیرت و خلاص اولوب ساحل سلامت و وصول ایلرس **نشاء** شک
بخت ایستی راست بوزی **نشاء** اما باعث فکر و تحیر و بزمی که مقدم های و کله کلیه اخرا تا اولور
در و بوزی و کله بویسته ابتدای حصولی **مصرع** ای همه اولن نار جهان اوزیست **نشاء** جامع
معلوم که خسته و کشته در لایه ممان خانه صور و خلادن خالی المسموک **نشاء** بس مراد
اوزی وظایف دعوت و رسم خدمت ضیافت و دی املیب لاجرم بوطالت موجب ضاحه
نجاله لایسه که **مصرع** و کلاه بختنه نرساری **نشاء** بوزینه ایست بچون سنک بنم حق و حق
عقیده که کون که عیان و صفای نیت و ظهور طوینک مستغرق عن البیان **نشاء** اگر تکلف با بند توقف
بیورسک و رسوم و عادات عامه که باب ضیافت و ریای این کلمات وادامک سال
فداد و اتحاد اولو و البیادی و تمام اخلاص و اختصار احرر و **بیت** بیگانه نا
بیم تکلف کند دوست **نشاء** ای که دوستیت تکلف چه حاجتست **نشاء** کشف چون بوزینه دن بکلمات
اشدی غیرت ادب بمقدار می کشدی **نشاء** نه تردد بجهت طلبه ان فکر ادبی جدید و معانی ثبات
و ملائق نهید ایچکند و کندی **بیت** بوطایه بنی کت عهد و تقی بمانه تحریص املرس عن البیان

بلورم که اندر دایره حسن عهد دن و در وادامک شای و بیگانه خوی لدن امید مهر و فادامه صدق
و صناد و شرح دزدن بغایت مجبور **تظم** اولور ناقضات العقل و البیان طشی صدق و صفای طلوکین
برادره یوقدر صدق و صداقت و فادامی بولردن کی حاکم **نشاء** بوس اتمک اغوا سیله وادامک دانلرک
فتوا سیله و فادامی و نام دلک جابنه میل اتمک اصحاب صدق و امانت و رخصت و بر لری و
اربابین و دیانت بونی جایز کور لری **نشاء** سنک بشت بولردن اتمک سندن تحیر و نیت توقف اتری
بوزینه نکه سوطی غالب **نشاء** بوزمان نکر بجهت طالب کندی ایستی چون بر شخص قلبه دوستند
و هم و شبهه خجانه حصص حصین تدبیر محقق ادب ملا حظت حال و مالک طریق رفی و مدارای بولرک
اتلکون که اول کان بقیه مبدل اولور سه شرط تدبیر که کند و سن اتمک و رطه مکر و فریبندن
قور و و اگر کان خطا اولوب **بعض الظن اتم** قبیلندن اولور سه جانب خرم و احتیاطی
رعایت دن اکانزای **نشاء** و عیب و نقصان لازم **بیت** که گویار سینه اولن اولور سن
دکله جله سندن قور بوزی **نشاء** بکشف اوان ایستی و ایستی سبب نه در که هر ناز و شمسو ایشیا که
میدان فکرات صلو و فواق و هک دبیدم درای تردد و صیرت طره کشف ایستی ای بزراد و سندن
بیورک اتمک ناقص وادامک اول سبدن برینانغ و بی ماملی بنی متحیر و متفکر کلمه **بوزینه**
ایستی بلورم که سنک بوضوح که حادث اولمندن جامعک و حضور لغی باعث اولمندن **نشاء** الخیر است
دشدر که **مصرع** بکار و لحن خوشد بر بیا به تمارنه دن **مصرع** تن در شش شمشیر کور بجز بشارت **نشاء**
حالیله ادب اعلام اتمک بومر شک علاجی نه موقوفه و دواسی ارباب حکمت قشند **نشاء** اسمک شاور
و معروف چون هر در ایچون برد و امین و هر بجز ایچون قانون حکمت بر شفا سنین **نشاء** اطباء
مسجادم و مبارک قدمه مراجعت قلم مزاج علیه موافق **نشاء** علاج بیورر لرسه تحصیلیه
سوابب هر قند اسنه ارایه لم بولم **نشاء** سنک بشت ایستی اطباء قوند اعالاج بودا و به محتاج **نشاء**
اول که کرم و جگر کرم و اکسیر اعظم که کسه اندن نشان و برمز بوزینه ایستی بجهت ادویه اول که
عطار و طبله سنک بولنیه اصل عقاقیر ادر که عشایر حلیطه سنک ادر کرمیه **نشاء** عجایب اتمک
اسم و رسمی اعلام استک اولن می که شاید قند بولند غنیم و تحصیلیه بر حلیله ظهور **نشاء**
کشف سلو دل کمال بلاهتندن ایستی بنی کربار تفکر و دشورن دل بوزینه در چون راست

بسوز کوش پوزینه ارشدی میان این استیاضطراب دوشدی و زنبور بلا باشد و ملج نکه
 اوشدی کلاه فلک باشد طارکدی **مصراع** روز روشن کوزینه نار اولدی **نثر** اما قوت غفلت کند و سن
 جمع ایدوب کوکلند اشدی ای نفس کوردگی شامت حرمی بنی و رطبه سمنام اندی و علت غفلت
 سنی اصل خطر عظیمه کوفتار اندی اما نجه انک کرک دلم درون حصه اولابن کرفتار اولمادم و کلام
 اهل نغائی کوش قبوله هان بن استماع قلمم صاحب غفلت نصبت فریبند و ترافت هان بن سینه
 یشدی و بداند بشک اینش خارش نویسی هان بن قلمی بشک اندی **نثر** **هذه الیس اول قار و رت کسرت**
مصراع بسیار کسرت انش بن غصه سوخته اند **نثر** حالیا حیل و مکرون غیری دستکیر میسر کلد و وزیر
 و بلیدن غیری تدبیر تصور دکل اگر عیاد با الله غفلتله سنک بشکیر جزیره سنه دوشیدم
 رشته کارم بروجله منعقد اولیدی که انامل فکر و تامل انک حلقه عاجز قییدی اگر انک کندی
 تسلیم ایتوب جسم بر کوشه مجوس قالب جلقدن اولیدم و اگر اقدام ایدوب بوجانبه بچک دلم
 ضروری سینه می در بایه صالب غرقاب هلاک اولیدم چون بن کندی و عاقبت باد می قویب بی
 اندیشه عاقبت زمام اختیاری برناجشک الله و رب انک جزیره می تاشی مناسن ادرم
 صدار بونک که بلایه اوزانی و هزاران هزار بوندن زیاده عنا بیزاوارم **بیت** مرد یوان که زلف
 توره های کردم هیچ لایتم از خلقه زنجیر بنود **نثر** بس سنک بشته اشدی اول مسوره صالحه نیک
 مرضل وجه لایمی معلوم اولدی هیچ غم چکه و زمین خاطر که دفعه غم که که بزم عورتل مرده برون عار من
 جوق واقع اولور و بر قلبل مرزی چورز قانندن اجورز امتدن بدیزه لال اولور و نازدن زایل
 اولور و بوز اندن اصلا ام و ضرر مترتب دلم که سینه مزدن قلمی چک چرم و استه دو کمن
 وقت بزمه قوتق بزمه غایت اسانده بر طایفه سار جوانانک خلافتی قلبلک وجود یله عدی
 یکسانده چون بزمه دل زدن اولق میسر بونده مضایقه واکر بزم قمرده غایت محقرده
 علما کبار و فضلا حکمت شعار بیور مشلر که دردت طایفه دن دردت نسیدد ریح انک کج این
 دکلر اولاباد شاهلر که صلاح نفسلی چون بر سنه طلبان لر در بجه انک کرک انکی فزاک ابتقا
 خیران و اخار حسان ایچون خواجه دن جزئی سنه دلیه لر بدلا بلک کرک او جیغی شاکردان قابل که
 کسب یله استعداد کامل حاصل قلمش اولور و انک طلبلند اقدام اهتمام اوزر کلباق سوسه شیر قلم لر

انور رهنون ادب باب تعلیم و تفهیم شرط سالفه بی تقدیم انک کرک در دخی احباب صداقت
 انتسابلک هر سنه که سبب فراغ خاطر لر عادله اکادست رس میسر او یچون ریح ایتوب اول بابده
 مضایقه بحال و بر مک کرک **بیت** چیست نقد جان که نتوان کرد بجزان نثار دلچه باشد کان بیای
 دلی می نتوان نکند اگر بوجانبه توجه ایدین اعلام ایدیدک قلبی بله اور کوردیم که بنم قدم دینک
 جفتکه تحت کامل حاصل اولوب بکا دخی بو خدمت سبیلله سنک جانیکدن منت عظیم واصل اوله
 بن خود قلمدن اول کلق بخصورم که اندن دور اولق ادر و سندن غیری خاطر مه نسه خطور امتز
 زیرا که اطراف و جانبی غم و اندوهله ملو و حوالی و حاشی تحت انبوهله طبع طلودر بکا بجه قلمدن
 صعب نسه کلم درم که بعد رشتنه تعلقی اندن قطع ایدم که شاید بوسبیلله اندیشه هجران اهل
 و عیال دن و تاشف حرمان ملک و مال و عیال دن خلاص بوم و اول در مندی دخی غموم بکوز
 دهم جان کدازدن قور ترپ مثاب **بیت** یارب این یک قطر خون کوزا می خوانند دل
 تاکی از بیداده رویان ستم خواهد کشید **نثر** سنک بشت اشدی سنک قلبلک قندره که بکه کور مدک
 جواب و ردی که اندن قودم کدم بوزینه لر لدم قیدی هر که چون بردوستی زیارت کن لر و دلیه که
 اول کوش و رود شادمانیله آخر اید لر بوجمله که دست غم طاس بجهلر زاریه و دیدن الم ای این
 عشرت لری کور میه قلبلری بله التکر که اول بجم ریح و مختدر و منبع درد و مشقت هر حال دن
 ریخا الله آینه عیشی مغیر و مردم بر الم مشرب حضوری منفق و مکرر ادر اضطراب و انقلاب
 سبیلله قلبله ملقب اولمشد و منشا خواطر اولدی اجلدن خلط نایله اشتها بولشد
 بر خطه بر رشتنه اوزر قاری یوق و بر ساعت عدم اضطراب اختیاری یوق **بیت** هر دم بوی
 دل بایکد کسرت هر خطه زروری فکر جای دگرست **نثر** چون بن سنک زیارت هر دم نیت احرام عزمی
 میان جانه بند ایدم سنک و مسکا متعلق اولور و بکونک شرف دیدار یله مشرق اولور و نشاط کامل
 و فراغت شامل حاصل اولسن و یوقلی اندن قودم کدم حالیا عقل صحیح قندل قبیح صریح در که اول مسوره نیک
 مرفوعه بجه بل و مداواته احتیاجی اشدیم دخی علاجه قادر کن اندن در بجه ادم چون سن باب
 محبت و مروت بنم صفای نیت و ظول من طریتم نه مرتبه ده در بوز سن جایز که معذور میور سن
 اما محقق و مقرر در که سنک اقرا با و احبک شو یله ظن اسه لر کرک که سنکله بنم نابیندن

در سن و بومد علی بن جبه برهانه اشبات ایلم سن رو باه ایندی ایملک خاطر به بخطور
ادامه ملکه بویشنه دن خوچ مناسب دکلدر زو اکتن واندا مندن موی که صورت
وجاهتک اب روی در دوکلندر و جمال صورت و شکوه و هیبتی فی الجمله نقصان
پذیرا و لمشد بوجالت اوزر سیر و شکار و کذب و بی اشنا و بیگانه به اظهار حشمت شاهی
و مهابت پادشاهی به نقصان نمای موجبه پس بوی صلاح کوردم که مطلوبی کند و یا غلبه بوشه
کوزم تا ملک سیاح ای کند و الیه طوبی کو کلی مرادین اندن تناول سوره شیرازی بویچه
میشدر جواب و ردی که بوشه به قریب بر چشمه غریب وارد که غزارت ماده المزعینه بحر
عانی و لطافت و صفاده خجل الی لال حیوانی بیت در صفا چون رخ نگار نیست در لطافت
جوان شیر نیست بر کا در هر کون اول چشمه به کلوب چون یور و بار کن بر سزی وار اول چشمه
حوالی سنا کاه اول که یا نور کاه او یور هر چه که لبی بر حله به بوشه که کوزم اما ملک نده ایلم سن
که چون دل و کوشش به باقی سله سائر و حوشک خاطر بن خوش ایلم سن و دیار ملک ملتفتی اجابت موقوف
قلب غطر نور اوزر نذر و عهد اندی و موافق بمان ایمان غلاظ و شدادله مؤکد و شدادله
رو باه دخی غمت متوفی امید به سر چشمه جانینه مویه ادلی چون خری بر اقدن کوردی مراسم تحقیق
بره که قرب تلق و بنصبه اغان اندی و ملاطفت الیه مصاحبت ادب یافته و و شب قدر کدر به به
کندی بیت بشیرین بنای و لطف و خوشی توانی که بیلی بوی کشتی بر سوردی که همی بار سنی چون
بویله به غور و زار و بحضور و زار کورین خوانندی بوکار و متعلکاتی اشادر و اغری و یکر و یکر
بوجه الیه بنه غار من اهل ادر غم غلظدن تلفا و الملی اولدم اولدانه جو المیز و خرمن عمره باد فناء
و ادلی اولدی اولبرک کاه دکلوا اعتبار قلیم **نظم** بهر خویش تباری ندیدم زکاه و جوهرین نامی
شنیدم خرم هر روز خرم در زیر این باره و شبح خاک می رسم ز دیوار و کون عیم کوزار و نزارم که غری
خاک و خون خوردن ندارم رو باه ایندی ایلم سن محمد الله که الی ایاغک فار و قوت رفتار و افتادار
قرارد و قصورک یوق پس سبیل به بوختی اختیار ادب ضعیف نزار بودام بالیه کند و یا اعلمک گرفتار
اولور سن خوراید و ردی که بنم بار کشتی کله اشتها هم وار هر قدر که دارم بکار مشقت چکار و کار و نخل
مسموع دکلیم که خردی و کله دعوت اعتلای **نظم** بی تقیلم ایچون در صانکر بو یا اودون حاجت

اولمده باخود صورت با وجود که تنها بن بوبلایه مبتلا دکلیم بلکه ابنای جنسم جلد بود بخر کفتار
در وزیر بار بلاد انیس ناله و زار در **بیت** هر کس نقد خویش گرفتار بخت است کس را
نداده اند برات سلی بوباید جوق زمان نقد افکاری عیار اغیاره اوردم اخر کار بونک
اوزر نه قرار قلدم که چون تخانه دنیاده هر مقام جام بخت اچله مقرر در و جامه بخت
یکمک محقق عمر اولد بجه بوجانه ده مکان اولوب کار خد مستدن کیم و چون نهال عمر دن
بر خوردار اولق محال دباری سبک سار لک عاری بارن چکیم **بیت** کشتی سکنی که ماند
کساره که کز لک اولق سبکبار **نظم** رو باه مکار ایندی کای یار **نظم** کچور بختیله عمر چاغی
نه بکلوس طور باخری باغی و نیچون اینه سن میل علف زار چکه سن غم یون خروار و نزارم که
انراش الله و استعصره زمینک زیاده و سعوی واردر منشور **بیت** وانی الارض بخت زده کان
دور کار ایچون سرایه کارد **بیت** سفر کن جویا بیت نا خوش بود که کون جانی رفتن بدان تنگ نیست
و کونک باشد ترا جایگاه خدای جهان از جهان تنگ نیست **نظم** خراستی چون هر شخص هر قدر ایسه
در رق مقصود دن زیاده بر حبه واصل اولمده پس حرم بلا سله شداید سفره از تکاب دن غبار و
تعبدن غیری نشند حاصل اولمده **نظم** کلورنه کاولدی مقدر فراخی و تنگی که کسه کولکی لیکر طور کریم
در دله طار کشتی چونم مقدر در رضیانه نه اکسور و نه ارتداد سه سعی خزان رو باه ایندی
بوکلامه محل تا مله و بو خصلت صفت صد نشینان مرتبه قناعت و توکلده هر کسه به بوسر یا به
مستقلده سنت حضرت یاری جز ذکر و دنک اوزر نه جاری که عالم اسباب هر نفس بر وسیله
فتح الباب میسزده و منیب الاسباب هر شخص کسب و کتاب سبیل هر روز و قله **مصرع**
بکس کوش که کامب بود جیب الله اگر جایز ایستی بر غزاه الله که زمینی چو هر یک طبعی کوی انوار الواه
ازهاره مزین و منور اولمده و هوای عطر و زو اطله سی که نسیم عبود نسیم مستک از ناله مطیبت
و معطر اولمده **نظم** هوا خوش فضا سی خوبه دلکش جن زاری شکوفه منقش غباری توتیا
چشم آهو کای نستر دنک و سمن بو **نظم** بوندن سابق ابنای جنس کدن بر سه دخی بو نصیحه
امشدم و للاح و ابرامله اول مقام بهشت آینه المتمدن **الان** اولمده و اعد حضور غامله
الام و غرام ادر و اول باقر ابر صلاست صحت و عافیت الیه کجه و کنگزد اولاب و بخوی کند و چرام ادر

الفقه دوابه مکاردم مکر پرکار و از کارافشا نه و افشونی اولی که ملو نکر اندی که فطیر تدبیری تنور
 فرو برده تمام بسندی و خرم طعم دیک حرجی کانون در و نند قیندی طشیدی عاقبت بام
 اخبارین روبا حیل کاره قبضه اختار نه تسلیم اندی وایتدی ای دلیل سبیل هفت
 سنک اشارت که محض شغفت و فرط عنایتدن ناشی مرا طاعت عین سعادت در و فرمان و آقا
 الا غایت که کمال مروت و مکرمتدن منبعثه عتلت علامت شقاوت در هر بهر رسک
 فرمان که جانله مطیع و منقاد و مزید سکا صدیق صادق الوداد و رفیع خالو الاغقام
بیت بنی بر باد صادق اکرم هر فرمان ایلسک فرمان بر نم روبا به بر تو برانی بر بند برله شیرفته کوردی
 شیر خوری کوریک اشتها سندن اغزی مولدی حنرا به بولندی و غایت شغفت و شهنش صبر
 محالی اولیوب استیجالدله اکا قصد اندی چون کال ضعف و هزالدن دندان و چنگالی فلور و کلاله
 خالی کلدی زخم بر زخمی اندام خرده کار کور اولیوب خرب چاره باد صد بار پنج شیردن خلاص اولو
 قاجدی روبا شیرک بومر به ضعف کورجک تعجب اندی و بوحالده استیجال اندو که بمحض اولوب
 زبان ملائکه اندی ایا بو تعذیب حیوان بلا فایده دن نه حاصل اولور و بر ممد بحال فرصت
 باقی کن استیجال سپوده نه فایده و در حرم و احتیاط شرطی بودی که بمقدار کندی ضبط الیون
 و وقار ثبات بونی اقتضایه دیکه غایت تکلیفی الدن قوسیدک تا آخر کار پشیمان اولمیدک
ع ان پشیمانی چه سود آخر که کار از دست رفت بوکلات ضعیف شده زیاده تأنی اندی اما کند و یله
 فکر اند که اگر بواره اهل اندم دیم تدد و غیره منسوب اولورم و اگر دغدغه نفس و غلبه جو
 نسک ایدم صفت خفت و شرم مذمومه موموم اولورم اگر قوت ضعف و ضعف قوت حواله قلم
 التزام مجر و اعتداف ضعف لازم کلور و اعنای دولت و مدعیان مملکت کیفیت حاله مطلع اولور
 لاجرم صواب بود که روبا هک بوسواله غف و خوشنکله جواب و یرم و حضور مد و نوع کلام
 انی جز ادب من بعد بوقوله جراتدن انی مجرایم بیا یتد کار روبا که راه بوکست خلق سنک
 حد کدر بلز نس که ملوکدن هر صام اولور رعیت کا و قوف طلب اتمک طور مذن تقدی حروانک
 برتن و سببی صور کتمک انلر که حدید **بیت** کم که حدن بلور در شرفه و رماه امراء عرظه
بیت تو بر خط فرمان نه چه کار این وان داری فیر و بیضاعت رایج نسبت با جهل انداری

هر که منلور و قوفا احوال ملوک متغیر اند و اسرار واجبا لاسرار سلاطین رعایا و دهاتی حوصله
 صغیر **لَا يَجْلُ عَطَايَا هُمُ الْأَمْطَايَا** تمهوی بچان را حوصله باز نیست بوسوالدن فارغ اولو
 و خری به کورمکه بر حیل فکر یله تاب و وسیله یله سنک خلوص قلب و صفای باطنک بکا ظاهر
 اولو و تربیت شاهانه و عنایت خروانه یله مخصوص اولوب اقران و امثالک میاننده افتاب قدرک
 درجه ارتفاع بولر روبا به نه زمام حیل و توبه و توبیری النما لوب خرقا سه کلدی و تلقی
 تامله رسم نحت و سلامی بر نه کوردی خرازدن اعراض اندی و انقباض صورتن کوسر بایتدی
بیت حیفست درج بودن در حق چون تو یاری کز راه بیوفای جز قصد جان نداری ای کار حیل
 اولی و عنایه و وفا یله نوازش اندک بعد بر شری شکاری پنجه سفارش اندک **بیت** غلب
 از ارسایه بر تریار دی بو ستم بر مسلمانی بوی کافوده ایزد و ستم روبا ایتدی ای ساد دل سینه
 توهم اندک و خیال که نه کلدی که مجرب بر طمس کورب بر کج بی بر غی قویب کتدک هنوز شوکت خاری
 اندین قشای کلناردن کسار اندک اول کور دکل جسم بر طمسد که فلاسفه سائنه بمقام اولم
 ادن دواب و افامک انتظام حال چون رسم الیش رود زوراکو بو بر مرغلر حرکت الوان ادهارم شجون
 و انواع اناری حد و شمار دن بر و ندر بو طلمس املیدی عالمن نه دکلوجانور و ارسه بوار ایم کلور
 ایدی و بوبیشه ده ساکن اطن و حوش مضایقه و دردی حالیا بوبیشه که آب روان و نعت فراوانله
 مالی در بو طلمس سبیل انواع سیاع و حیوانات مختلفه الطباع دن خلایق اتفاق بونلورن بعضی
 احیاناً سنجلین بو مقام کلوب اول شکل مهیب و هیکل غریبی کوره اولر غزال حالی سندن قهر بو
 بیشما هالی نرانت و رفاهیتله روز کار کورب بر لاجر زخوف کوره و هر بر مژدن زیاده
 انسانیت و احسان قصد اند که بو طلمس ترفی اعلان و بوسیمیانک حقیقتی که همان بونمایشد
 بیان اندر زبانی تر و عراس و بیمنت و سپاس و وسیله یله بر حکم **الذال علی کلکرها عا** قیاب و لذت
 حاصل اولور **نظم** گفت روبا آن طلسم مجرب بود که ترا چشم ریشری نمود ورنه مراد تو بین میکنم
 کتب و روزانده بجا میجرم که نه زان کوز طلسمی حتی هر شکم خوری بد بخاناختی **بیت** اول وقت فکر اندم
 ایدی که سکا تنبیه ایدم که اگر شری شبیه بشیخ کوره سن زینهار و هم انیس و کولکه شبیه کوزیسین
 فاما شرف ملا فاکه کال شغفت و شغفتدن خاطر بدن و آرمش حالیا چون اول صورت بی معنی نک

کهنی بلدك و حقیقتش مطلع اولدك لازمده كه من بعد بوقوله و همی خیال كه كوتورم سن و و سوسه
 شیطان و اهره كه **خاطر كه بولدورم سن** القصه بر اصل مدسه له كوئی از
 كوئی نریك و بونوع تخیل و تسو لاله اول صافی دینه بیسته جانبیه عزیزك اندی تا بركه دخی انك
 افسانه سنه فرینه اولوب زمام طمع خام انی بنو كنانه چكدی دوباه ایلرو وار بنیره فروك
 قدیمی جنیرن كوتوریا بیدی **بیت** سونكل ای ملك اخر كه جسمك ایچره جان كلدی قون ای جان
 عالم كه حیات جاودان كلدی اما دینهار ملكه كانندن دیر غایب دایره نكلین و وفاردن چمتسن
 دزانول حوالی منه بجله كوه خاسر كه تهورا بدب استجبالله اكاحله امتسن بجله ایسون تا اول
 وقت كم قوی حرکت ایدب كلاله اوره و فرصت اذنا زحمت و جزوی كلفله ال دیره مصلی تن كورسن
 ماده ارسن ملك و حوین خواهر رضاع دوباهی كه هوادار لك جفتنندن ناخیدی آوره كوئی
 هوش ایدب طلسم بجان كه كوشه نبیشه ده ایاع اوزره طوبدی دوباه خروا بیدی بکل تابو
 طلسم حقیقتن تحقیق این سن و بلم سن كه انذن احتمال حرکت و تصور معرفت محال در خردخی برات
 ایدب اقدام اقدامه اطراف شهری طواف اندی انذن هیچ حرکت احساس اندی آهسته آهسته
 انوكله الفت و استیناس ایلدی و باكلیه مرمذن انوك ضرر احتمال و بر سیوب فراغ خاطر له اولكفه
 باشلری خرمسکین من مدید علی جموع البقر مبتلا یکن حالیا خوان دعوت و مائنه نعمت
 بدخمت دست رس بولجی شوقله اكلاه شعول اولدی كه تمام طوبیدی چون عملی اولدی
 علف زار کنارندن طلسمه قریب برده باندی او بودی شیر حالت غفلتد اكا فرصت بولوب
 قلال صحرایب شكن برندی بسور دوباه ایددی سن بولوب كوزت بن سرچشیه ولد غفلت این
 بلك دل كوئی خری كه دوا عله كودر اكلابن بن كه اطبا انوك استمالندن اغشال غلط ایلملدر
 دوباه سماء طاعت ددی و همان شیر كند و كی كه خرك دل كوئی كه الطفا عفا ییدی تمام طوبدی
 بیدی شیر لوازم اغشالندن فراغ اولوب استجبالله كلیك دوا مزبور دن عین و انز کوره سیوب
 دوباه ایددی بولك عصفو كه بنوم در مد علاج و اصلاح خرابم اكا محتاج ایدی بنجلو لدی بویه
 كندی دوباه ایددی ملكه عمری جوغ اولسون بو خرك دل كوئی بو عندی بود لیلله كه اكردی
 اولكه كه محل فكر بنوم كره فرینه اولدی و اكر كوئی اولكه كه مقام سمح در صولك ملكی مشاهد انكلكضا

بنم افشاء و در غمی استماع قلادی و حق باطلد قیو ایدب دم خسته انكیز ماله بودام بلایه كندو ایتاله
 كوفتار اولمزدی ووشلی اول اجلد كوتورم كه فضا كه سن اولدوبه اکیه زبرك و نیزه و نروك
 بن دراز كوئی كه بولوبی كوئی كالم تا سوك ذقابق مكری بلیم و دروغ و فكر كا اعتقاد ایدب
 نرا بطرحم و احتیاطی رعایت قلمیم بحواله كه عین یقینله حقیقت حالی كوردم و مسیار كلام
 عود مافی الضمیر كه اودم و جوق رحمت چكدم تا شرطه تدبیر له كشتی وجودم كره اهل اكدن
 كنار سلامه بیدی و جانم اغرومه كلكشكن سعادت مساعد ایدب بنم معاودت اندی **بیت**
 قتل این خسته شمشیر تو نقد بر بنود وورن هیچ ازل بی رسم تو نصیر بنود **بیت** مرید بندن توقع
 مصاحبت ایتمه و خیال مراجعت كه احتمال محالده خاطر كه كوزمه و علی التحقیق بل و عین یقینله
 معلوم قل كه **نظم** ماه اولدورسك آسمان یقیم سرو اولدورسك بوستان یقیم بولك اولسك كلسا
 دهره كوزا و جیلله كلسا یقیم شمسك پشت ایددی بی راسته یورسن بنم یو باین انكلام مرتبه
 اقرارده در واقعا قلبك بندن بر و جیلله منكر دستا نرا اولمزدی كه هیچ بریم اعتذار له التیام بولوب
 یوقدر و نقی غداری و رسم بركداری ضعیف حالم خویله مستغنی و قسم دلشن در هیچ بر ایتقا
 واستغفار له بونقوی و یولی یوق الدن بکلور بلوم كه تجع نرا یا خوشگوار فراق انكی مصمم
 قلمش و بنی سپوشم بر زهر ایدار اشتیاق انكی مقرر المشر **بیت** لایتم ایدم در خون نشست
 تاجرایاری چنین دادم ز دست همچو مهر كز شكست خود كز این كرم كرم بدست خود كز كز كز
 جاوید جانم غم خواهم نیرد خواسته عذرا این كناه بونوم جان كدای اندی و نجل زنده و نرسا
 دوندی كندی و باقی عمری محنت مفارقه كجورب هرگاه كه بوسر كد شنی بولایدی كندو كناهنه
 اعتراف ایدب زبان انصافله دردی **نظم** کای بد طالع دی بی ستاره اكلاه سن سكا انك نچاره
 هوا غولینا ایدك بولدن ارك و فاسر نامنی اكری ارك **بیت** بر من جواز بخت من آمد
 كز نیرا چاشناك رسم لطف و طرب كرم نداشت بود اول طایفه نك داستانی كه یابود و له اره و یابر
 صدیق صلاق اله كوه همه غایت غفلت و غیا و ستد ضایع ایدب چاه ندامت جاوید دوشنه
 و هر باری كه باشی طایفه اوره و طایفه باشه مفید اولیه و رسن جیلله اولدورم دن نجات بولیه
 عاقل جازم اوله لایله و لازمده كه اكثر اوقاتی بوحایای فریاد ایدب بواشارتی بنای كار نه

پیش نهاد ایلمیه و هر مظهری که از کرم حطام دنیوی در آن لیسون کر که باران معنوی در آن غریز و معتبر
طریقه را اول نشانه که الدن کن نمایان به نظر و خواننده تانسف و تلفه فایده و بر خیز **نظم** مطلبی چون بدست
بود معتمد شمار و از آن کف من کبریا فی آورد بسیار کسی که ز آسان دهد بباد و آنکه ز رخ و در می غشها
خورد اندسته رفته باز نیاید هیچ حال چند آنکه او فغان کند و جامه دارد **باب ششم**
آفت بخیل و مضرت شتابی بیان این حکیم را چون بود استانی تمام اندی رای عالم کبر برهن روشن صغیر
تشریف خطاب ترغیب از نایب یورب ایندی **نظم** الا ای بلبل باغ معانی دلون سر از غیب که ز جانی
قدک سرور یا من دین سکت سوز کنده روح قدس او در عبرت معلوم اولدی اول طایفه که داستانی که
مطلوبی سهولت حاصل اولد فو قضا که محاطه شده احوال اندوکی سیدن صانع قلعه بعد کرداب
منامت و زرقاب علامته و غیب جویاری که طباط و اضطرار با ایلمیه مفید اولمیه و اول و رطوبت در شرطه
مدیریه ساطع غایت و وصول بولیمه حال با اجناب فضایل انتساب برهن فواضل اکتسابین ملتحمی و متوقع
که بیان بیوره اول طایفه که مثالی که امضای غریبند و تجلیل ایدوب فواید تا تل و تحلدن غافل
و کردن حالی فواید نائی و تفکر کن عاقل اول و آنکه عاقبت کاری نیمه مضی اولوب حالت کوری
بنه نهایت بولا و غم شتاب و غم غم دل الحکمه خبر و نهال استیجالی زمین افسالده و دگر که نه نثر
ویر برهن برز کوار جواهر دعا و ثنائی طبق دهانه قیوب رای کا کارک خاک پاینه نثار
اندی و ایندی **بیت** شهابی چون کوفی تابند اولسون سعادته در کنگدن بند اولسون هر که که
بنای کاری صبر و ثبات اوزره اولمیه و اساس محضی سمار سکون و وقار له استوار قلبه عواقب
احوالی نامنه مضی و خواتیم اعمالی مفضی اوله افضل خصال حمید که قدرت بر ذاتی خلعت
انسانی اولکل ارسته قلوب عالمیان اوزره اولکل بر کیتله رتبت تکرم از نایب یور مشرقه صفت
ثبات و قرار و فضیلت حلم و وقار در **بیت** بر دباری خزانه هراست هر که را هم نیست بود داست
حلم که مائل اخلاص در دیکر نه نکته بود که حلی قلب البسک ملح اولور یعنی فضا که بر کس نه تحصیل
اجناس فضا لله بنی نوعدن ممتاز اولسه و تقدم اصناف فواضله اقرانی میانندن کوی مسابقت
زبده قلعه چون خشونت طبع و غلظ قلب و قهقه مزاجه موسوم اوله سار و هرازی معدوم
کنند اولوب شول طعام بی ملک کی مقبول طبع اولدن محروم اوله و خواطر انک خفت مزاج در کاگ

رایندن مستغرا و لب طبع انوی خشونت طبعی سببیه مصاحبتدن ایا و امتناع قلعه با وجود
حضرت سید کائنات و سند مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مجمع جمیع کالات
ایندی خطاب مستطاب جناب ربنا لا رب اب اکا بوسوال اوزره وارد اولدی که
و لکن فضا علی قلب لا تفسدوا فی حق کونک یعنی ای جامع جمیع فضایل و فواضل اگر سن غلظ طبع
و درشت خوی و سخت دل اولاید که هراینه مواکب کواکب **اصحابی کالجور** که حال پیرامند
ثباتی که محض در نبات الغن و در بر اکنده و تار مار اولمردی و صاحبیر رطوبت و در ارباب
دین و ملت بنی کرم حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه سلام قولام رب رحیم قرآن قدیم
و فرقان لازم التکریم و التقدیمنند بوضفله شتابی بیور طند **ان ابراهیم لا واه حلیم**
وللاصل فضیلت حلم صفت مطبوع و مرغیده و حلیم و ولیم مقبول طبع و محبوب قلوب در
بیت ستون خرد بر دباری بود سبک سر عیثه بخواری به **نظم** تجلیل و شتاب ارباب خرد قاتند
مردود در حکم کمال قاتند و سبک سر شیطانیند محسوب و معدودند **نظم** که بیور طند **النائی من الرحمن**
و التجلی من الشیطان بوکلامک جواهر معاشنه سلاک نظر بو وجهله انتظام و بر مشل **بیت**
فوق تجلی که شیطان اشیدر نائی صبر یلار حمان اشیدر **نظم** مکر شیطانت تجلیل و شتاب
لفظ رحمان است صبر و احتساب با نائی کشت موجد از خلا تابشش روز این زمین چرخها در
قادر بود کوان کافی و نون صدر زمین در یکدم اوردی برون این نائی ایپی تعلیم تست صبر کن
در کار دیرای و در دست هر که که تشیه ناموزند زمام اختیاری قبضه تجلیه ویر و لاجرم آخر
کاری نامنه و خانه امری ملائمه ایر **بیت** هر که بی فکر و تأمل عملی کرد پیش از لامر انان کرد
پشیمان کرد در صحایف اخبار و لطایف امارده بو یا بهنا سبک کایات بسیار و امثال و درایات
بی شمار در اما بوجلد اول زاهدک داستانی که بی تأمل و نائی عنان قوم نفیر مستهوا و ویدی
و خون ناحقه آوده اولوب راسوی بیچاره که قاننه کردی سیاقه البق و سباقه اوقعد برای
استفسار ایلدی که بجه اولمندر اول **حکایت** برهن ایندی روایت ایدر که بر زاهد مدید
تجدد فکرم قصدا ندی که **النکاح سنئی** و طیفه سنه قیام ادب **تاکوا و تاسلوا** فزان جهان
مطاعنه امتثال و اتباع ایلمیه پس و خاطر و زهاد زانندن بری سببیه مشاوره ایدوب شرط

استخاره نذیم انری زاهد استدی غایت صواب فکر افشای سن که ترفیع سبب صلاح معیشت
 و موجب نظام امور دنیا و آخرت در بقای نوع که دوام ذکر اکامستفرع و اکامترتیر **نظم** مرد
 هرگز نکیر دچهر دولت نودغ تا بروی زن نیفرزد چراغ خانان عمر کج بخزد نکذران دیگر که هست
 عشق آبا و تاهل روضه امن و امان اما جهدا بلکه بر رفیق شفیق که کتن سن و نامناست صاحب
 اجتناب و احتراز فلاسن زاهد صورتی که نه مقول زنده ازدواج ایدب نه صفت لزوج
 ایله امنراج اتمک کرک استدی عورت که کدر که و دود و ولود و صالح اوله یعنی شوهر نه
 زباده محبت قلا و جوق و لک کتوره و اهل عفت اولوب ساحه ذمتی تمت خیانتدن
 بری اوله هر کیم که زن عقیقه و صالحه میسر اوله خانه سی شب تیر که تاریک ایسه روز
 روشن کی مور اوله **نظم** صلاح دینی دین است صحبت زن نکو رخی سعادت مردی که
 زن چنین دارد و عفتین نکو کام دل تواند بر کسی که طالع فرخند عفتین دارد زاهدانیک
 نچر زنک محبتدن اجتناب اتمک کرک جواب ویدی که حکم پور مشر که بشن فرزند خور اجبه
 خانه و منانه و اتان و کینه الفضا و مضرا الدمن خانه اول عورت که زوج آخر دن اولادی
 اولوب حکم **اولو کابادنا** غایت مهر و شفقت و کلاخین و مرعندن و زوجک ماننی متصل اولو
 صر فایله متان اول عورت که صاحب مال و جاه اولوب قدره دستکاهله منت ایلیه اتان
 و عورت که شوهر دن سابق اندن فایق یا کند و مزاجنه موافق و زوج اوله آنک ذوق صحیح
 کام ارز بسندن کتا یوب متصل شوهر دن اینین و شکایت ده اوله کینه القناشول زن
 غیر عقیقه که شوهری هر محل دن که غایب اوله حاضر لرونک قفا سنه طعن مانع او ره حضرا
 الدمن زن حیلله در قبیلله غیر اصیلدن بو مقول زغ سینه مزابلله تشبیه اتمک کرک بو مقول
 ازواج ایله ازدواج و امتزاجدن احتراز اتمک کرک که دیدار دلدار بکودار هزار بار مصاحبت مار
 و مازجن سباع جان شکار دن دشوار **نظم** زن بد در سر ای مرد نکو هم درین عالمست و زخ
 زینهار از قرین بد زینهار و قنار بنا عذاب انار زاهدینه استفسار اتدی که نه بسندن زن اختیار
 اتمک کرک جواب ویدی که زن جوان و نور سید کرک عجایز له مصاحبت قطع عاجز و کدر که طلاق
 عاری کی رز و انکله جماعت ضعف و خاقت کتور **نظم** اوله نکو قدری که اچو کان نفسی

استیضای

دانت صانکه تیر اولور جان فواد نکاتاده ولی زهر قاتل اولور چوپرا اولور دشمن در که عورت
 اون یا شدن یکری و وارجه موضع لطف دایمید و عمل مهر جدید در یکری دن او توره
 و انجدار ام دل و جان و راحت روع رواندر او قزدن قرقه وارجه صاحب همت
 بلند و خداوند مال و فرزند در قوتک الیه وارجه حافظ نام و امون و صاحب
 ذرق و سالوس در اما اللی دن تجاوزا شه بلای سیاه وافت مال و جاه سوهان عمر
 غریز آره جان لذت عمارت خراب و زراعت بی آب ماری کج و بار در در غدر بیت
 اوره چون سن زن پنجاه پنجه الی کورمک اوره اولور شکفته زاهد سوال اتدی که حسن چلا
 باهنه درین جواب ویدی که بو طایفه سرایه رغبت لطف خلق و ستر و عفت در
 اگر سعادت مساعد اولوب حسن و جمال دخی کا ملحق اولور سه نور علی نور اولور بیت
 روی خاست و کالهنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان دو عالم با او ست زن خوب صورت
 که بد صورت اوله بلای جان و عذاب جاودان در زن نیک خصلت هر چند که زشت
 طلعت اوله یار مهربان و روفی خاناندر **نظم** نه دکلو زشت اولور سه هدم نیک
 اولور خلق خوشیله دیدار روشن رفیق ناموافندن حدیث قال جمالذنه اولور سه خا کلشن
 بویابده بویات بی نظیری که بر بزرگوارک نتایج انکار ندند در سمر ضراید نک کرک
نظم زن خوب فرمان بر باد ساه کند مرد درویش با پادشاه همه روز اگر غم خوری عم ندار
 جو شیب غمکسارت بود در کنار اگر پادشاه باشد و خوش سخن نظر در نکوی و زشتی مکن
 زن زشت خو که زیبا بود کجا در درون دلش جابرد مبین دلفر پیش چو خور بهشت
 کزان روی دیگر چو دیواست زشت بزندان قاصد کوفتار به که در خانه بیی برابر و کوه
 تهمای رقیق به از کفش تنک بلای سفر به که در خانه جنک در غمی بر سر ای بیند که بانک
 زن از وی بر آید بلند زنا محرمان چشم زن کور باد چوپر و ن سفدا ز خانه در کور باد
 الفقه زاهد تخصیص بابان و تحسین فراواندن صکر مد بخت بلند و مساعدت همت اجمد
 ایله بر قبیلله اصیلله و بنیره ایشله دن بر زن حسنا و بر محبوب مستن انصیب اولدی که
 عکس انوار رخساری دیدن طلیعه صبی خیره و سواد زلف غیر فای طره غایبه رنگ شایخ پره قنار دی

دین سپهر مینای آینه افنایدن فیرین نظیرن کورممش و نقش بند خنای عالم مثالن
 غیرین مثلن مشاهد اتمشدی **نظم** نظیرن چشم احوال کورمنش انجی یوزینه اینیه یوز
 اورمنش انجی قرارمش کلدی یا سینه کنش دشمش کلدی سایه سینه باوجود لطافت صورت
 نظافتله ازاسته یدی وکلش حسن خلقی کلبن لطف خلقله پیراسته زاهد همیشه بوعت
 عظمی ووظایف طاعت عکرم ادا ادری ویا رحوری طاعتله بنای عظمی بقای نوع مبتنی قلوب
 روز و شب فرزند لبند طلب ایلدی که هیچ عاقل قاعدا تا هلی شهوة مجرده مبتنی قلم وطلب ولد
 صالحدن غیرنچون که والدینه ایصال میامن دعاده صدقه جاریه حکمده در بوشغله ازکباب
 انزبیت غرض ز محنت زن و زحفا کشیدن مرد همین تفریح فرزند نازنین باشد **نظم** چون چال
 اوزره خیلی زمان یکدی زاهد اینده روزگار دهر مرادی کوره مدی و نهال از زوده شمره
 مقصود نه ارمه مدی آخرنا امید اولوب روی ضراعی خاک نیاز سوردی و تیرد عاب نامرادی
 گاندن کشاد ووردی چون کار بار وجودی بو بولن خاک وشریف غنید سنی شوب ریب وریادن
 پاک تشدی بحکم **تمن بحیب المضطر اذاعا** ه تیرد عای نشانه اجابت راستگی **بیت**
 هر که رادل پاک باشد ز اختلال ان دعایش هر دو باد و لیلال شرمیداد لشکر نوید عنایت
 باری مستوب زن زاهدک حلی ظاهر اولدی پیراماد بو وضعیت بر مرسته ده سرور و دلشاد
 اولدی که بر آن فکر زنده خاطرندن کتمدی وادی ادراد دینکار ذکر اولاد دن غیرنسنه زیانه
 کلردی چون نیجه زمان بو مالخو لبیا میداند جولان و بو تندی کی کانون دماغند غلیظ
 اندی عاقبت خانه فکرت و انبوخیلا ایل صفحه یاله نقش از دی صورتی مقام کتورب خاتونینه
 ایتدی ای اینسر درکار وی جلوس عکسار عن قریب سوزک صدق دجکدن ساحل ظهوره بر
 کوهر شاهوار کسره و خلوة خانه غنیدن صحای شهادته بر سر زیبا منظر خرام قلعه من اکا علم خوب
 و لقب مرغوب تقیبن ایدوب بعد انوک تربیت و تشییع اینده بذل طاعت اسم کون و احکام
 شرعی تمام تنهیم و تعلیم ایدوب انوک تهذیب و تادیبی امرند شریطی و اجتهادی تعلیم الیم
 کونک تا اولد اخیه فائده مرسوم اولان ایات رشد و هدایت و انار مجر و سعادت مقتضا
 اوزره آداب طریقت و احکام شریعتیه متعلی اولوب از زماند بعون الله الکمل المختار بر عالم عالی

مقدار و برزاهد کرامت اشتها را دلسه کون پس انوک حیا له نکاحنه برادر و مندریندن برکتده
 کتورب انلاردن اولاد و اخفاء ظهوره کلوب بو وسیله ایلله شلم عالم فائده باقی بو و
 ایلد کومر صحیفه روزگار د، بایدار قلسه کون **نظم** قالونامی جهانده اول کشنکی که بر فرزند
 قالایاد کاری نیجه کتون صدق نامی قولدن اوفتدوره می در شاهواری **نظم** خاتون ایتدی
 ای رفیق شفیق وای شیخ صاحب طریق بو نوع کلمات سجاده نشینل لایق و تسبیح گزار لر
 موافقده که اولار رجبالغیب وجود فرزند جنم اندک احتمال وار که بندن ظهور فرزند
 اولاد فرضا که ممکن اولایکن که انقی اولایکله محملده که خنکی اولایکله تسلیم ایلد لوم که پسر اولایکله
 مقمرا لوق غیره سیر اولایکله بعد برجه دخی معلوم دکلر که عاقبتی بنیه نهایت بولمن اولادان
 خیال پرست کیم کیم بنایه سوار اولوب میدان از زوده تک و بوی ایلدین و بوی صحرای منتها که
 نه ایند ارم درین بهسات بهسات **نظم** بار و دوسره نیستون بیموده بلا فخرین کاری نیستون
 پرداخت هزار کس بهتمای خام سوخته نشد که روزگار یکی با یکام دل نتواخت **نظم** بو مالخو لبیا نکه
 مالی همان اول پارسانک حسب حالی در که خیال بحال ایلله روی و موینی شهد و رو غنله
 مال مال اندی زاهد استغفار اندی که نه وجهله روایت ادمش در اول **حکایت** خاتون
 ایتدی امثال کلمه که بر مرد پارسا بر باز رکان جوارندن وطن طوقندی و تاب حوادث روزگار
 دن انوک ساینده التجا اتمش ایدی باز رکان دایما شهد و روغن الود صا تودی بو سینه
 ایلله حیر و شیرین فایده لرایدری چون مرد پارسا خلا بقدن علاقی قطع ایدوب طاعت و
 عبادت خالق بل بو کشدی و حیت حبت الهی مرزعه دل غلنن اکمشدی باز رکان عن صیم
 الفواد اکا اعتقاد اتمش و جمله خرج و حاجتی خدمت عمتنه المتواذی و اقعانیتجه
 نفت بسیار و فایده ماند نروت و بسار بودر که در ویشلرک دل ریشنی عیش نشوینش فام دن
 خلاص ایلد مال و مالی و حطام دنیای سیرع الزوالی جهان فایده ذخیره باقی قویه لر کون
بیت نوا نکاد در ویش خود بدست او که مخزن در کج درم نخواهد ماند خواهه صا
 نعمت فرصت جری غنیمت بلوب هر کون اول بضاعندن که انک بیع و شراسته مشغول ایدی بر مقدارن
 عابد مذکوره کوندری اولد انجی بمن سن جواجبند صرف ایدوب باقی سن ذخیره قلدردی مرور

نماند برون بر سبب طولی و بار سبب عذره سودا سن ایدر ادلی و سببیه نظر
 صالوب اندیشه بحرینه طالب طور رکن خاطر نه بوخطور اندی که ایا بوسوده نه قدر من عمل
 و روغن حج اولمش اوله آخرانی تقدیر و تخمین ایله اون من تعیین ایدر ایدی اولی بود که بو
 ذخیره اون دیناره صاوب بهاسنه اون کرسفند الم ظاهر بود که بونلرک هر بری الی آید بر طوطی
 لک لک و هر بری اکثر ولد کور ساکن بر سبیل و فو الی عدد اولوب اون سبیل بونلرک نتایجندن ربه
 پیدا اولسه کون بعضی صاوب استظهار کلی حاصل قلام و براو لو خاندانند بر دخترا زین الام
 اولی طغوز آید بندن بر سبب ملک منظر وجوده کتوره اکا علم و ادب او کرم اما چون ضعف طغوز
 قوت ضبابه مبتدله و اول و رواج اما فی جن جوانید قدر و قامت چکه یکم که بنم فرمایدن تجاوز
 ایدوب سرکشک اغاز ایده بو تقدیر چه افی تادیب اتمک لا قدر بوالومد اولان عصایله افی
 تادیب بلیغ الیم دوی و عصای خالدری و بخنیا استوبله مستغفر ایدیکه بر کردن کش
 فیادی حضورند تصور ایدوب عصای اول سببیه محک و اوردی مکر سببیه ای طاعتن طور ردی
 و کذا و اتفاق زیر طاعتن اکا مستوجب اولوب و تور ردی چون عصا سببیه چاق و سطنه
 راست کلدی فی الحال شکست اولوب یاغ و بال ایله عایدک ساجی و متالی مال اولدی بو متالی
 محاله بارسانک بوزی پرس و خیالک بوجنه بختلری بخس اولدی بو منلی کوردم تابل سن که
 هر نقد فکری تا بونه قلبن خالص و لیمه قاله کتور مک کون و گو و مکر و لعل و عسی ایله متالی
 محاله وجود و بر مک کون و دمنلدر که اوی مکر ترویج ایلمک انلردن متولد اولان بکاشکی و
بیت اگر با مکر ترویج کردند از ایشان بچه شد کاشکی نام مرد عاقل کرد که اساسی مور و خیار محاله
 مبتنی قلمه وادام خانه که دام و سوسه شیطان دهان با در قلبه بولور میه **نظم** سالها اندیشه
 بختیم کرد و سپهر کار ما خرچین یا انجان خواهد شدن یا بدین ویرانه کج نیم و زر
 خواهیم یافت یا دران اقلیم حکم ماران خواهد شدن عاقبت معلوم شد کینه خیاالی
 پیش نیست هر چه خواهد حاکم مطلق همان خواهد شد **نثر** عابد بو بضیعی کوش جانله استماع ایدر
 خواب دن بیدار اولدی و موبعد بواصل فضول بر فضولی تلفیقندن فراغت قلدی اما
 چون مدت حمل آخر اولدی و زنزان رحمت او پی کنه اهل زمان حبسی نهایت بولدی و بر

مولود خوب صورت مقبول طلعت وجود کلدی که انوار رهند و بحالت مطالع چهره سندان لامع
 ایدی و انار زهد و کرامت اسار برجه سندان **بیت** بخود زندگیا دانه در بهاهر بویه
 پیمانده **نثر** زاهدک حج امید میطلع مراددن بنسبه کلدی و عند لیل کلمش شاد مایند ترنه
 اغاز قلدی **بیت** از محیط فضل زیبا کوه عا مدیدید بر سپهر شرع و روشن آخری آمد بدید **نثر**
 بار سا جال فرزند خورشید اولوب اندک نذر لره و فاندی و شب و روز ملازمت مهند
 تعلیم ایدوب سائر امور نه خط انسیان چلدی و تمام غمتی انوک نمیت و تقویت و غنیت و تشریف
 مصروف قلدی **بیت** چندان جو صبا بر تو کارم همت کن غنچه چو کل ختم و خندان بدیاری **نثر**
 اتفاق بر کون زت پار ساحه کندی پسر فی پدیده سفارش ادب تعلیمی بایند مبالغه اندی
 پد زانندن غیری مصلحتی یوغدی چون بو حال اوزره بر زمان بکیدی پادشاه جانبندن
 حاجب کلوب عابدی درگاه دعوت اندی عابد فرمان حلیبه اطاعتی واجب بلوب
 ضروری پسر تنهاقوب کندی بونلره بر اسولری واردی که اولون اکا انانوب قورلر
 کدر لردی و هر نریه که کتسل اول اوده قالیجی انلر فارغ البال اولوب حضور ایدر لردی
 اول دخی اوده بولدی خشرافی ردی و دفع موز بایند نفع تمامی واردی عابد چون امر امتنا
 اندی افی بستر لیه قودی کندی عابد کتدی که بر مار زهر بار از در کردار سوراخ دیوار دن
 چقوب کهواره به متوجه اولدی چون راسو کور دیکه اول زره پوش و نیزه قامت و اول
 نیرو رفتار و کان هیات بوالف تصویر که وقت سکونده نون شکلند مشکلا اولور
 بر سپرد ویر که هنگام حرکت تیر و کان صورتند متمثل اولور **نظم** که می شن جو سپر
 کرد و که چو تیر دراز که می نموده زتن خلقها کنند اسانه ابر لیک دوا بر اندر و شد بنهان
 نه بجر لیک برو موج بیکران بیدار کهواره به قصد ایدوب نیش تر ناب زهر ناکله پسر خفته پستر
 هلاک اتمک استره فی الحال زهر کهواره دن چقوب حلقی محکم طودی و زور و زار بوعتب
 حلقه کند اجله گرفتار اندی انوک برکت حراستیه پسر و رطه هلاکدن نجات بولدی
 بو حال عقبی بار سا کلوب راسوی خون الوه کوردی بیچاره قور ساک برایش بجر دم
 دیو عابد قار خوار دی عابد انوک اول حالندن او غلن هلاک اتمک خیال ادوب سیلاب

غضب بنای صبر یقوی و دود خشم روزنه دماغه چندی ظلمت خان خفت و قهقار
خانه عقلی تیره و بخار دیک حدت و تهور بصیرتی خیره قلوب نفخ کار و تجسس احوال
اندین عصا ساقا لدر رب را سوی بیچاره نک باشنه سؤیله اوردی که اول در جمنده دفتر
عمر دردی و خرمن جیان صادر دی بعد اونه کردی بسری مهندس سلامت بولوب بر مار عظیم
و انقی جسم بایند کشته و خاک و خونه آغشته کوردی دود حیرت باشنه اغدی و باغ و نا
نکر حیرت یاغدی کوبه کنان و ناله زنان استغفار **مهر** که دل خون پس ازین حال بحالی عجبست
دریغ که بوجانده دل سوزنک اشتیاب اعتذار له تشکین بولم و بوجا جان کنانک خدنگی
سیر استغفار له مندفع اولم بونه ناشایسته حرکت ایدی که بدن صادر اولدی و بوجا قبیح
شاعت ایدی که بنوم المدن ظهور کلدی **بیت** کخون خورم ز مجلت این غصه در خور هست
و رجاء دم زنا خونگی این علل واست **کاشکی** هرگز بوفرنزد عدمدن وجود کلوب بکا آنکله
اشرف الفت مینر اولما ایدی تا انوک سبیل له ناحق بیره قان دو کلوب بوقول شنیع حرکت
بدن وجود کلیدی بن بوباید که کند و عجان می بسبب خندک هلاک نشانه و باسیان برای
و تکلیفان فرزند له بای بی بمانه و ادعیه روانه قلدم خالعه نه جواب و بزم بلم و خلافت نه وجه صواب
الله اعتذار قادر اولم مزید بنم کردم طوق سلامتدن خلاص بوقور و درم فصاحت جبین
احوالدن مضطر اولم بوق **بیت** نام نشانه شد در محنت و ملامت ای کاشکی بودی نام من و
نشان هم زاهد بوفکر له بیج و باید و بولم الله اضطراب ایدی که خاتون کلوب کیفیت حالی مشاهده
اندی زاهد زبان ملامتی جز از ایدب تعبیر و سرزنش آغاز اندی و ابتد **ع** ترا هرگز
ندانستم بون نامها باینها خدای عیب جل عن التثبه والریب حالت شید عالم غیبدن سکا
بر فرزند لبند کرامت بیوردی بوفت مقابل سند وظایف شکر گزاری بومید که سندن صادر
اولدی و موهبت زبانی جگر کوشه که زخم دل کرای مار دن نجات از نانی قلدی بوعطیه مکافاتند
مراسم بسیار داری بویلی کردی که سندن ظهور کلدی زاهد فریاد ایدی که ای انیس لایعقل لطف ایله
بومناقتدن فراغت قل **ع** که از سوال بولیم و از جواب بخل سند بلورم که ادای وظایف شکر الی و معرفت
قدر نعمت نامتناهیدن غفلت انتم و منیع قیوم اصطباردن که شاه راه سالکان مساکر و **مبارک الله**

دختره کتدم حالا بوباید تعجیل و شتاب سبیل له بصورت برین سند مسطورم و نه فکر و نه عجز
خبرور سک بوالدی بکا ملا متوله همان یاره اوزره یاره اجمنده و تازه جراحته ریزه ناله جهمق در
بیت ملامت بر دل صد پاره عاشق بدان ماند که باشد زخم نخییری بدوزندش بوزن هم **زن** ایندی
طوغ و حیل سن واقعا بعد وقوع الواقعة ندامت نریضه پیدا و لور و در هم ملامتله اول جراحت
بخدا التیام بولور **بیت** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد **زن** نادره دن که سندن صادر اولدی
بوجا بظواهر اولدی که تعجیل و شتابک عاقبتی خراب و خفت و طیش خوردن مضارب حساب در و نکل
و استعجال مرطاله منوم و در مستحیل حصول مراد و وصول مراددن محرومده **بیت** هراشد نانی
کوک که شتاب بجه خانمانی ابد خراب **اما** ملول اولما که بوفاسه هین سر گرفتار اولوب بویلایه همان
سن مبتلا اولمده که سندن سابق بوقوله وقایع جوق واقع اولمده و کعبین لیل و نهار ده
هراد کوه بونقش عیان کلده جمله برسی اشد کی که اول پادشاه الله اولان باری بیکاه هلاک
اتمند و بجز زمان اتنحر حیرت و ندامتله یا نوب سرکن شتی ارباب اعتباره یاد کار و قوش کتند زاهد
استفسار اندی که بجه اولمشاد **حکایت** زن ایدی روایت امر که در زمان قدیمه بر پادشاه
شکار دوست واردی که متصل مع غلی قصد صید مایل و کار شکاره مشتعل ایدی بوباد شاهک
برادی واردی که بربر و ازله سیر غی فله کوه قاذون اندر دی و بیچ چنگال و دم مقارندن سر
طائر عقاب چرخ قنادی آتیه صفزدی **بیت** هواده اولچوبال و بر اچردی عقاب چرخ و جند
چردی **یاد** شاه اول باری حردن زیاده سور و انقض کل و الیه تربیت ایدی بر کون
اتفاق اول باری نیز تا زلم بر بر غزارد شکاره مشغول ایکن ناکاه میان شکار کا حدن بر غزال
مشکین بال بیدار اولدی شاه شیر شکار کال شغفندن بی اختیار آهونک عقبه دوشدی
و سمنیاد بیماهی بروجهله عنان و بر دی که صبا طرزه العیند عالمی طر ایدکن تازین کور زاده
ویک شاکال رعیت و استعجاله غبار مرکب بدر فتارنه امر اولدی **بیت** راه انداز و بر رفتم
بی توله بجه چون رفتم که کدک ملازمان درگاه بر بر بقدر و خدم و حشم پادشاهدن ایراد لر
بودن ان اوردی بایدا اولدی و پادشاه انی شکار دن نا امید اولدی بواشاده آتش مطشی
کانون معدن نهانم چکوب حرارت حرکت درون و بیرونه سرایت قلدی ضروری

طلباب ایچون موطنه شتاب ایدوب مرکب جابج دشت و غایب سوردی کدک برکوه دامن ایدوب
کودکی بالایی کوه دن اب زلال قطار ایدوب ترکشدن اولان جامی بر ابراه طوبی اولاب کجیلار
کوی کی بی نفع ایدوب قطره قطره ایدوب جام طردی نوش ایدوب محله النور اولان باز فنا دیله
جای ایدوب ایچند اولان اب تمام دکلدی شاه بر کدک بریشان خاطر اولوب بر دغم دخی
هرلد توقف و تکلف جامی بر ایدوب بخر ایدوب زمان باز هان اولکی حرکتی اعادیه آغاز
ایدوب جامی دکلدی نزدیک اب ایدوب و چشیدن مکوان ندر شاه شق عظمی منظر
وباز کدک بر حرکتی استی غصنی مله ایدوب اولان باز بلند پرواز ک ساز وجودن بره جالوب و
جام چشمنی سنک خشمه باره باره قلدی بوجاله مقارن رکابدار پیشدی بازی کشته و شاهی خسته
بولوبی فی الحال مطهره بچقارب جامی بر ایدوب شاه صنوبری شاه بوردیک بنیم بولوب کوه دن
مقطار اولان مایه اما قطن قطره جامی مجتمع ادمه توقف خیل تکلف کدک سن بوشینه
چقوب کوره سن شاید که بوا بون منبع بولوب جامی ایدوب طول و دره سن رکابدار سمع و طاعة
دیوب پشته بر چقوب بر چشمه کدک کوردی سنک دلمر چشمی کدک بر قطر ابی هزار خوار
روان ایدوب و بر ازدها اول چشمه کنارند اولشی و تاب فتابان تانیر ایدوب متعفن و متغیر
اولشی رطوبه زهر آمیزی اول آبله مختلط اولوب اول کوه دامنندن ترشح اولشی رکابداره
دهشت غلبه ایدوب سراسمه کوه دن اشاعی اندی و صورت حالی عرض عزمه پشته بر مطهره ده
اولان اب بر دله جامی بر ایدوب شاه بوردی شاکو کدک اول جامی چکوب نوش جان اندی اما جام
چشیدن جوی خونا به روان اندی بیت اگرچه شاه اول جامی چکوبی و لیکن بر یومردی بیک
دو کوردی رکابدار سبب کدک دن استفسار ایدوب بک پادشاه دل پردردن بره جان کدک ایدوب
ایندی بیت مراغیست کدک پیدای قیام کرد حکایتیست کدک پنهانی توان داشت بر قیام جام
و حکایت باری بالتمام تقریر اندی ایدوب ای رکابدار بواسطه ایزن تارکی وقت پروازده عقاب
چرخ اشیاء اسمانی طغوز طوطا ندردی بیهوده بره تلف اندو که لغرم و بونجلین سرع هایوبی
که سرخ در جودن عزیز جان شیرین لند ایدوب گرفتار دام هلاک اندو که تلف و تاشف المرم
رکابدار ایدوبی شاه بوباز سندن بر عظیم بلاد ایدوب جمیع اهل ولایت منت بی نهایت اعتقاد

اولوبی کدک شاه انوک هلاک بایند بچیل و کور سیدی و انتق خشی ایدوب اطفا و عنان نفسی دست
تانیله مار خا ایدوب مقتضای خوی کلامه نصیحت انجام حکاردن کدک سیر مشلر بیت نوش خود تند
مساز انجنان کس نتوان باز کشیدن عنان بخاورد سیر سیدی شاه جواب ویردیکه بند بوردی
پشیمان اما فاین که بنیما نلو فاین ورمز و ریش نلست بر جراحند که مرع ملاستله لستام بولوب
حیات اولدقچه بوداغ حشر سیند اولکله کره و خرافاتی اخرن ملات چهره حاملدن زایل اولاسه
کدک چون کم خود کرده ام خد کرده راند بر چشمت بونکی کوردم بملولم اولکه بوسور توله
استای چوق واقع اولوب نیجه کس نلشت بچیل و شتاب ایدوب کدک دنامه دشتلر و تامل و تامل
اجتنابله غرق بچیل است اولستدر نظم مردم بی سنک بخود کم بود سنک کران کوه مردم بود
برق سبکبار نیاید کسی هر نفسی از جانور دج خشی هر که بچیل بر آورد دست سنک جفا بایه قدر
شکست زاهد ایدوبی بونس اوقاتم و بهایه ایام حیات بوحکایت ایدوب بکاستی ویردک و جرات
دل پردرد مرهم راحت و رحمت اوردک بلوریکه بوجناستدن افنام غایت چوقه و شکر مایه
یوقه تنکه اندر حکایتی جریب ایامد مسطور اولمندر نیم سر کدک شتم و خشی مثل سار کیم السنه
ایامت مذکور و شهر اولسه کدک و هر کسه که مبادی افعال و عواقب حال و مآلندن غفلت
کله و مناخ و قار و غوا بد برد باریدن بی بهره قلا بوحکایتدن متنبه اولوب بوسر کدک شلدن
عبیرت اله کدک بود اول کس نلک داستانی که و تدبر و تفکر بر غریبی امضای یوره و بی تامل و تحمل
بر کجی جرم نفاذه کوره عاقل جانسه لاند که تجربه بی بنیاد امور بر پیش نهاد و آینه رانیه اغارت
حکما و نصیحت عقلایه صیقل اوره و جمیع اوقاتن جناب تامل و تامل مایل اولوب جانب بچیل
و خفتدن اجتناب کله تا و فور اقبال دولت انوک ساحه سعادتند متواتر اوله و رشحات
خیر و کرامت جانب فضل و شهادتند علی التوالی متقاطر اوله نظم زمان دیکلف صبرده کوت باید
که کوی عیش بچکان جمد بر بای متاز نوش غفلت بوسه بچیل که آخر افکندت بر زمین بر سواقی
شتاب در خطری افکند که کدک بار تو دست و پای ذی ذان خطر برون نایی سکن شتاب و زاری
حلم درون متاب که عزیز صبر و سکون نیست سم دانای باب هفتم خرم و تدبیر حبله
و توفیر بلای اعدا دن خلاص اولغی بیان ایدوب دابشلم ایدوب معلوم اولدی اول طایفه نلک

تاریک و حیات و زندگانی در امید رفته سیار بیک اولدی غفلت الدر میوب دقت نظر اندی
 انی بسته بند بیک کردی صیاده جان و دلاله دعا و ضمنی قید و بند کور کنه وظایف شکر یاد اند
 ناکاه بر جان بدخی نگاه ایلدی کوردی که بر راسو کینکاهه او نور منی و تیر نظری انوک جانم رها
 ایدوب کان صدی انوک صیدنه قورمنش بواشاده کوردی که بر داغ دخی بالای درختدن نره شغاف
 بصرین انی شکار طوغر لقمش هوش موشه و حشت و دهشت غلبه اندی و قلبه خوف و خشیست مستولی
 اولوب ایستی **بیت** اه ازین طالع بر کنشه هر روز مرا در بجای بنماید که بلا بدست ترست **نظم**
 اگر اورو که رسم کوبه دن بجه خلاص اولین اگر رجوع ادرسم راسودن بجه بخان بولین اگر مقامی
 قرار ایلرسم زاغدن نه طریقه قور تولین بواور تاده بونله ابله بجه باشد چقه یی و بونای غنا
 و بنیاد بلایی بجه میبایند بیه متین ابله یقه یی قصه غشده کی که دیه یی و بود اید و اکن اوین
بیت ندانم محرمی کور اصلاح حال خود برسم نه غم خوری کور حال انکار خود برسم **نظم** حالا ابواب
 بلا کشاده در و اسباب غنا ماده راه کر بزیست در مزاج تدبیر خسته اما شرط حرم بود که بوجه ناله
 بند قلبی قوی طوب دید عقلله رهگذار خلاص کوزدم الدن نه کلور که ساقی دهر که صاف مهرور
 گاه درد قهر و جام مراده که نوش اورو قیسه ایدر که بنفش زهر **بیت** غلکین مشکو که ساقی قدرت
 زجام دهر که صاف لطف میدهد و گاه درد قهر میدان مرادند سمد عقلله اول کنه جولان
 ایدر که نه خلقت و لیت کیمکه خندان و نه جرعه محنت کیمکه دین اندوه ابله کریان اولد **بیت**
 ز بجز و راست کیتی مرغان دل شو خرم که آیین جهان کاه چنان کاه چنبد باشد حالیا کجا بو
 و رطدن پناه عقله کز بدن غیری کز بر یوقدر و فتح باب تدبیر ده کاستاد خرددن شفق
 دستگیر یوق صاحب رای صائب علی کمال کوکله دهشت و انفعالم یول ویرمز و بر طریقه پیرنی
 خاطره شایسته خوف و خشیست کتور مرز کلات حکمتی نگاه حکما ده کلندر که دل خرد مندر میر با ماندی
 اولم کن که انوک طول و عرضه غایت و غور قور نه نهایت اولما یوب اسرار خفته دن هره نابیداد
 و هر چند که سیلابیه طراغدن دخول الیه انوک دردت انما ظاهر الیه ریز که چهر عقل حجاب دهشتله
 مستور و آینه خاطر غایتله سازه صفاد در درالچی تبایر صائب دن محروم اولور و قواید
 بجز بدن مجبور قاور **نظم** مردن بابت قدم انست از جان و ده که بر سر کنه بود کرد رین عجب فکر مثل

سیمی که طوفان نبرد از جانی نه بچو کنش که اقتدیم و باد تنک هر کس که درون نه اندیشه کونگون
 بول بود و وسوسه بول و مکر قلبی شخون و شغول ادلا عقد نامل و تدبیری فاسد و بان در ویت
 و تفکری کاسدا لوب هر باری که ایینه صیر نه نظرا سده زکار و سوا و سله نره اولور و غی اجلدن
 بجه مطلوب اند مشاهده ایدر و هر چند که دفتر تدبیر مطالعه قلعه بصیرت رمد خیالات
 فاسد ابله خیره اولور و غی سبیدن رقم مقصودن اند معاینه قلازم بومعنی ده بعضی اکا بریشت
نظم باستوار غاندیشه کوثر تدبیر که از تردد و سواس صد خلل زانند نبات رای ناید جمال
 کادر دست در ابصوره جان در دست نمایند **نظم** لاله هنر بوندن انسب و صوب صوابه بوندن اقرب
 تدبیر یوقدر که کوبه یله مصالحه با بنی قریع ادم و دست بخالصه بیخ خاصیتی ماینمزدن قلع ایدم
 ریز که بوعارضه ده بخله هم مزاج در و بودردک علاجه بنم معاف و نتمه محتاج در نه که کجا انوک مظالم
 بواختن خلاص میرز اکا دخی بنم معاف و نتمه محتاج در نه که کجا انوک مظالم
 کوثر خوشه استماع قله و عین یقینله نظر ایدوب صدق کفنادمه اعتقاد ایلله وانی نفاق و حیلله
 حمل ایتوب افت کور و زور بردن و شانت زور و تبلیسدن مزاور مبتی ایلله ایکنه دخی برکن
 صدق یین و فاقله نجات میسر اولوب سایرد شمنلر رشته طبعی یین قطع ایدب خائب و خاسر
 اولر **نظم** دوست چون بامامت سنن کوی کادی نشین **نظم** بس موش بوازدیشه در صکره
 کوبه قته کلوب صورتی که حاله در اواز خزینله ایستی **بیت** درد مندم خبر میدهد از
 سوز درون دهی خشتک و لب تشنه و چشم زما کور مرمن که کوردم بسته بند و بلا و بیم
 سوخته آتش درد و عناد موش ایستی **بیت** نکتة دارم نهانی باد هان تو دلی وقت شکست
 و نیایم مجال فرصتی کوبه تلق تمام ایلایستی لطف ایلله خاطر که ظاهر اولانی تکلف درج بیومه
 و انوک اظهارند تردد و توقف و اکورمه موش ایستی ای کوبه بلش اولکه صدق بنم شعاع عالم
 و بیایه مقالدر که کلام دروغ غلک طوبی و غی اولر و کذا بیلر کور صدق یولین بولر **بیت** هره سو
 ده که اولوبی دروغ کور مر اهل بصیرت اند فرغ **نظم** غدا یاد کن منک عکله شاد اولوردم و منی خراب
 کورم آباد اولوب سنی بنده اشتم قید غمدن اذاد اولوردم تمام حتم بوکا مصروف ایدر که بر بلای
 عظیمه مبتلا اولوب بر غدا ایلله کوفار اولیدر و لیکن بکون بلیه ده سنگله شریک سکا

قصد اتم ضرر سکا مشارک اولدم خلاصم بایند. بزکرا ایدم که سنوک خلاصوک داخلی کامتوقد
 در پس بکسبله مهربان اولوب دعوی مهر و مجتهدن دم اورورم و حلقه باب وودکی بزرگ ایدوب
 صف صداقت ثابت قدم طورورم **بیت** ایروستی اینست مشتعل بر غرضی اما غرضی ک نفع باشد نه ضرر
 و فورکیاست و غول فراشکا پوشید دکلد که بوباید مضمون کلام واقع حال در و مکر و خیانت
 احتمالی بخصوصد محال در حقیقت دعوی و صدق مدعا ایکی شاهدیم دخی وارد و برکلاسو که
 عقیدت کیندن اوقر مشند و بری ذاع که بالادی رختن مرصد اولوب ایکی دخی بنوم غم و قصد
 طور مشند هرگاه که سنوک ساینه دولوکا پناه ایدم انلرک امید بندن منقطع اولوب بوبلاسنوک
 برکت صحبتکما اور زمدن مندفع اولور اگرکما امان و بررسلک و عهد و عینله قلبی مطئن و
 خاطر ایمن قلورسلک کنف حایتوکا انجا ادمکه هم سنوک بندلرک کسلب نجات بولاسن و هم
 سنوک سببکله بذخی بوبلادن فورتلوب بوسیلله یله مایور و مشاب و پس **مصرع** هم مرارین
 نوع سودا سودا شدیم ترا کوب بولکلی استماع ایدر بیک تامل بخنطالدی و بر زمان لجته انوریم
 به مستغرق اولدی قللدی و دلرکه بوجرایده قوه تفکره سباحث و بوجوده قدیمه بترله سیاحت
 ایلیه و موشک قلب الصدیق بونه اختیارده تاب وره و محل اعتبارده تمام عیار واقع اولور
 کوره مونر کوردی که وقت نهایت تنک اولدی و کرب بوسودان سرسمه و دنگ اولدی نیز زبان
 نصیحتی پرکار و بیجان گذشته و تکرار ایدوب استدی که ای کربیم کلای کوش جانله اشت و خلوص بال
 و صدق مقالمه اعتماد و اعتقادات بنیم ملاطفه قبول الیه مخالفت بیه و استماع نصیحتده مسامحت
 قل و ناخبر و تراخی روا کورمه که هیچ عاقل بوقول امرده متدد و توقفه یوک برمر و بواصل مهمل
 تحری و تانی جایز کورم **مصرع** غافل مشور کار که فرصت غنیمتست **نکته** بن سنوک مجاور تکله
 شیاک هلاکدن خلاص اولورم سندخی بنیم معا و نتمکله بیداد صیاد جلا ددن زادا اولورسن
 هر برملک نجاق آخرک حیات منمروط در و خلاصی آخرک وجود نه بوقود مر بوط سنگله بنیم
 همان کشتی و کشتبان مثل در که کشتی سعی کشتبانله ساحل نجاته واصل اولور کشتبانله دخی مقصودی
 پشتی کشتیل حاصل اولور کون بکی ظاهر که بنیم حسب حال و صدق مقالم بعد زمان معلوم خاطر
 اولر کرک اما نخواست ایدرین که فرصت فوت اولوب تدارک قدرة اولیه **مصرع** ترسم که عریان نهد

تادمی که خیر بینی که ظاهر و داخ دیکه بنیم فاعلم قلم اوزره غالب و کردارم گفتارم اوزره راجع دره
 بن عقد عهد ایدوب و شرط و قای ذمتیه الوب جنابکله انجا ایدرین سندن دخی بوا دازد و برنه
 و بوسارده بر زخمه رجا ایدرین **بیت** فو ما اشاری که دو چشم امیدوار بکوشهای ان خم ابرو نهاده
 ایم کوبه باد به بر شدن بولکلی کوش ایدر بیکه جمال حاله خالصه و صفا و کلک و زمره و قایله از سنه
 کورب استدی سنوک فحوائ کلامکدن بوی وفا استقام اولور و عهد و میثاقدن هوی صفا
 استنشق اولور بن بوبازاره جانله خریدارم و فرمانه مطیع و فرمان بردارم **الصلح خیر**
 فرمان جهات مطاعنه عن بیم القلب تیاع اتم و بوبریا عینک مضمونی **نکته** م تا صلیق توان کرد خیرک
 وزن تا نام توان جست ره ننگه مزین بر خلق جهان ره مدارا بکشا پیشوی و سبوی خویش بر سنگ
 مزین کوش ووشله استماع اتم امید وارم که بومصلحه ننگه بر کتیلله ای جانبه مخلص میتر اولوب
 بومو هبتک مکافاتن ذمتیه واجب بلورن و بونعتک شکر و منتقنه ابلا ابلا دال انعام کوسر و زحایا
 بندن سنجلیین عهد و میثاق و عقد اتفاقی کردن دله طوق و میان جان نطق ایدوب رجا ایدر
 که بوعدی و قایه و بوندی ایغایه پیشدره همان بی تکلف بیور که بوباید بیکانه ایلمک واجب
 و سنوکه نه نوع معامل مناسب موثر ایدکی چون سنوکه حضور کا و ادم لازمه که شرط قیام
 و تقییم و تکریر تمام تقدیم اید سن نادشتمانی همین بقینله مشاهده ایدر و میانه زده اولان
 لوازم اخلاص و اختصاص جازم اولوب خائبه و خاسر و نه لکرک **نکته** بن فراع خاطر که کوزدن بزی
 و بایکدن قیدی کنرم کرب بوقولی قبول ایدوب بوشراطم التزام کوسر دی موثر دخی اقدام اقدام
 ایلر و کلوسلام و بریدی کوبه دخی رسم قیام و شرط اکرام و احترامی بونه کتورب حالی و خاطر **مصرع**
 و انواع ملائمت و ملاطفه و اضاحه خالصت و حالت کوسر دی چون ناع وراسو حالی بوموال
 اوزره مشاهده قلدر رشتنه امید لرون قطع ایدر و شکار و موش فراموش ایدوب دوندلر ماوی لونه
 کددر چون موش جایت کربا یله بولکی بلای غلیمدن خلاص اولدی کوبنک بندن کسمکه اغاز ایدوب
 بوا نشاده بواندیشیه دوشدی که کدرونک عاقبت حالی نه به نهایت بولم و بوبلادن کدزد دخی بجه
 خلاص اولر پس بوسیدین جبین حالته علامت ملال لایح اولوب کرب فرست ل بلدی که
 موش کدزد و دراز دوشدی و هم اندیکه بیدلری کمدن فراغت اید وانی اولام بلاد پای بینه

تیه که پس خواب بآید که احباب میانه رسم قدیدر اغار ایدب ایندی ای عزیز آینه خاگر که
ز کار ملا لاله بدن بتره و دندان خارا شکاف که در کلاله نه نیز خیره ادری سوز عقد عهد لطف
و مروت کا اعتقاد بویله دکلدی چون حاجت که ظفر بولد و مراد که واصل اولدک و فای عهدده
تکامل و اغنا ز وعده تعافیلیرسن بن بلورده که وفایرد و ادر که دار الشفا دیاده بولمان
و حسن عهد بر کوه که کان جهان و خزانه رفاه زده الکرمن و فاعنقل که هان اسم و سعاد و
حقیقت کیمیا که دیاده ناپیدایت **بیت** و فاجوی کس و سخن غنوی بهره طالب سیم و کیمیا کاش
موش ایندی حاشا که بن جهر طالی ناخن غدر بخت و نقطه نامی نیک نامی جریب سندن تراش ایدم
بن بلغم که وفا کند کون رادت و نوشه سعاد دهر بر کیمیا که خاک تیره و زور و بر تو تیار که
دین خیره صاحب نظر ایلر مشام هر خشنو که استقام بوی وفادان محروم اولد استنشاق رواج حیا
محاسن و صافند دور و آینه هر ضربه که اقسام صورت صفادن رنگ پذیرد و لیه انعکاس اوزار
مکالم اخلاق دن مجبور در **نظم** و فایوبین جو در ملا باغ انگین اولدی بری طالع ایچ داغ
و فایوبیند چون سرفا دلدی قائم صفاییل بطور کرمیزدایم کربایتی چون بلورن که وفا مشاطه فریب
کمال و کمال رخساره شاهد حسن و جمال کون در که سنی ایچ غدار کردار و عهد و اوا که بولکلز بلار ایش
و یه سنی که چکلر کرانه نهار و فایبیه شاخسارن بلبل صفا نوا ائیه و هر رخسار که خال و فایله
ارایش بولیه صاحب نظر لرون بر تو الفتا قلده مظهر لیه و باجلدن در که دست در **بیت** از که طریق
کره و رسم و فایبیت کرجو بهشت است که شایسته نیست هر کس فله که جال حلی بر ایه خال وفادان
خال اولد اکالون بلا یسته که اول زن دهقان یتیمی موش استقار اندی که بنده وایت اولد اول
حکایت کربایتی امثال کلمه که اعمال فار سدن بر قیده برده دهقان و ایدی اهل
فرست و صاحب کیاست مخانه دورانده نچه صاع صفا سورمش و کشاکش و روزگار دن
خرا جور و جفا کورمش طاس و کاس زمان و زمین دن نچه نخل و شیرین طامش و کار و بار
مناع جهانی خرا کوه المش صا تاشی **بیت** جهاد بموده بسیار دلی طریقی و کی شیرین زبانی **نظم**
دهقان که بر خاوق و ارایدی که روی جلا ویزی شمع غیبتان ایدی و دلش کمری نقی پرستان
نقش ایدکن بوبه که بکنانک عشوه فروشی که روزگار که بر روی وینک **نظم** سرچشمه فوق غیر بزم

بیا ضینه فوش نقر خام شب و صلت کبی زنی دوزخ فرخند ظلی روز نور **نظم** بهر دهقان اکوچ کر نور
هنر اراسته یلدی اما روز کارده ینه فرو فاقه یله کجودی **و افوض امری الی الله** مرزومند
توکل نمون کوردی پیشه چرخ غدار و عادت سپهر ستمکار خود بود که اهل هنر و کاملر و افضل باطنیه
نازد قاصد و بهر ناقابل دی اعلا یعلیه واصل قلا **نظم** کج روانده خرمینها بر کاجی
براستان ندهند مکسانزاده شکر و قند بهایان جز استخوان ندهند **نظم** بهر دهقان صنعت
دهقنتد کمال مهارت ایلله موضوع ایدی چون بوعلان اسبابه و سق و الاشته قدرتی یوغدی
دست عیشی تنک و پای عشقی لنه اولوب عمری قلت و خیر تله کجودی بر کون زن کال عجز دن
زبان تسلط دراز ایدب دهقانی ملامته اغانا مدی که ای پیر نابالغ نچه بیدک کوشه کاشانه
فایغ او ترسی و کسکد اتیوب عمر و کی فرو فاقه و احتیاج و مضایقه ایلله کجور رس **نظم** آخر حرکت موجب
برکت ایدکن بلرمنش فی کار کوز سن ابنا یجشنکدن عار اغز سن اگرچه دیوان خانه ازله **الرزق علی الله**
براقی هر آینه نک اسمیله موسومدر اما عنوانند **الکتاب حیب الله** طرایی خیر قومدر پس ظاهر بسبب
رزق سنی و اکتسابدر اگرچه که فی الحقیقه رزاق جناب سبب الاسباب در **بیت** سبب رزق
مست کسب لیا رزاق تو سبب سبب است **نظم** صلاح بود که سند طریق کسبه سالک اولسن تا سائر
ناسی کیم دخی اسباب نعمته مالک اولسن دهقان ایندی ای عمر عزیزد دکل عین صدق و عطف صواب
و موافق قیاس و اجماع و مقتضای سنت و کتاب در اما روزگار اید که بوده ده بن استاد کار
و بود یارک ده قینی کا خدمتکار دی حالیا ضیاع ضایع اولوب اسباب فراغت الدن چقدی
مزور اولدن عزیزی چاره قالدی مرزور لویه مکاری اولق عاری نادره و بهرن **و الفکر و لا الذار**
مضوی و جیفه مرید بطریق قدم تو بر مرز **بیت** ریزه ریزه خورشید نیارم خوردن باران کاش
خود نتوانم برداشت اگر البسه کسب کار ایچون بر معرفت اختیار اتمک لازم ایه و اجنبه که بود یار دن
رخت اقامتی بجانبه دخی کتوره و زک دار غنبد شمانت اعدادن سلامت میسر **نظم** کلامدی جلای
و طریایب بردیاره دخی کدوم و اند هر هنر صنعت رایج ایه اختیار ایدلوم زنک فرو فاقه دن طاقه
طاق اولمشدی کوبت و غربت و بلای جلایه رضا و یرب ار و عورت اتقا قلده اولد یار دن رخی
کوترب بغداد جانبته رحلت ابتد لرا انتای سافرنه بر کون شلاید راهدن بی طاق اولوب برد خست

النار و لا النار

سایند یا تیل و دغ ملال درخ کلال ایچون مقتضای حاله مناسب قیل و قاله اشتغال اند که کبرک
الکلام بحیر الکلام مقالدری بوقامه بتشدی که دهقان ایندی ای یار کراچی محنت غربت اختیار
ایرب عنان غمی برد یار و تحبیه انک که اند بزی بر فو یلمن بزدخی اند بر احد بلرز محنت لدر که اول
ولایت خلایق متسلط و جبار یا اهل جلد و مکار اولدر مشاطه صنع ذواللال جل عن الاستیاء و الا
جهت جان الکلی احسن تقویم خالیده آراسته قلند **بیت** غالباً بوقامه دیدن فلک کورمدی ساکه
بکزانست و ملک مباد که انشون و فسانه یله یا تغلله بهانه یله سکا طع ایدر سندخی و جوی
و امید کامرانی یله انلر مایل و لوب بوی بر پیچاره نکه صحبتندن اعراض این سن و پیر کندن
بوقفوری حرقت فوقت و کربت غریب قیوب کد سن اگر عیاذ بالله حال بوموال دزره اولدر
من بعد بکا احتمال حیات مقوله محال اندن اولور **بیت** زمرک بیم ندایم ولی ازان تو سم که منیم
و تو جان دیکلن باشی **نظم** چون بوکافی استماع ایندی کال انفعال اظهار ایدب استدی بونه کلام شورانگیز
اولور که سولیم سن و نه خیال و حشت امیز اولور که ایدر سن **نظم** تو جام سنوک قربانک اولسون و قلم
یصدق باجم بورغانک اولسون اسیر وک اولان ناجان و رخنه بر جسم ناکون کور کوی **نظم** اگر بنوم حمزه
حلمه خیانت خالیدن بجال اولسه وطن نالو خوندن انتقال و سکن مشغولندن ارحال ایدر میدم
و مهاجرت یازم یار و مشقت مسافرت اختیار ایدوب بودار غریبه مشکله کین میدم امید و لیم که
سونک مهادیوانست کا قدم بصدغم اولکی کیده اند که عهدی لحن یستندم **بیت** بقیامت بیم
ان عهد که بستم با تو تا نکوی که دران روز وفایت بنور خالیا دخی تجدید عهد ادرم و رشتنه
بیانی بونکه اوزرینه عقد ادرم که تا طاف و روح روضه بند جلوه قلا طوطی زانی شکر شکر کن غمیر
شیرین کام ایتم و تا های زندگانی آشیانه کامرینه آسوده اولامریغ دل ادم محبت کون غیر برام ایتم
اگر سلوک سبیل آخرت سندن سقیقت مقدر اولور سه خود و دنیا شریک یا نه تورمش اولورم
و اگر بعدت دخی اجل مهلت و عمر مساحت کوسره بوعهد اوزر پایدار و بویمان اوزر بوقرارم
شویله ملاحظه اولنه **بیت** دوسه روزی که از عمر امان خواهد بود عهد من با تو هاست و
خواهد بود **نظم** بیکر کهن حال بوکاتون استماع ایلد خوشحال اولدی زن دخی و بر اوزر بهمان و
عهد فی ایمان غلاط و شلاد یله مزید و مؤکد و مؤید قلدی **نظم** اولور که ایدر لایق ایشی سوکده

چوبرسوز سولیده ایچر خچاند **نظم** چراغ کدنی چون روشن قلله زن و پر کوزی باشند کار و عن برید
فقیر فراغ دل و صفای خیر باشتی ذانوی زن دلجو اوزر قیوب خواب واری بوجاه امتان اول
مقامه بوجوان کلدی التند استیاری دستندن مرغ باری باشتی تاج کیانه دوشندن لباس
خسروانه زن نظر اندی نه کوردی **بیت** بر کول صید ایدمی جان کوردی بیجان بر کوزل جو کوردی
اگر مردم دیدن شب تیرده غم رخسارین کوردی تنق افق مشردن بیج صادق طالع اولدی
صیددی و اگر دیدن مردم زیر طره خیر نکندن عارض و نیاسن تا شا ایددی آفتاب جهان تاب
ورای حجاب سحابدن لامع اولدی دیدی **بیت** بر کول صیاب ایدمی کلبرک رخساری انوک سنبل
برتاب ایددی زلف سیهکاری انوک **نظم** نقاش قدت بوکارا بداعله غنیه تر دن سطح عذانه ملاحت
اکشدی **نظم** چوکان زشتک برمه تابان کشید مه را چو کوی درخیم چوکان کشید ان خط سبز
فام که خضرست نام او خوش بر کنار چشمه حیوان کشید آورد ز شورشیه سایبان حسن بوز
آفتاب رخشان کشید زنله چون تیر نظری اولجوانله هدیه جالنه راست کلدی سلطان عشق
لشکر شور و شوقله کسور درون و بیرونه آت صالیدی و عقل که شخته شهر بدند اول منزلدن
رختی کتورب بیابان حیرت و حیرت ده سرکده اولدی قالدی و زبان حالله بوبیدی انشا ایدب
انشاده آغان قلدی **بیت** سوار امدی و صید خود کوردی دل و تن هم عنان صیر کیتی طام نفسی
توسم **نظم** بوجانیدن جوان دخی نظر ایدب بر نکارین مازینی کوردی که مشاطه صنع بر ذاتی لایقینه
مکونه ملاحتله تاب و برش و باغبان قدرت صمدانی کلبرک رخسار و نیاسنه شبنم لطافتله
ابو و مش خورشید رخشانک و مشک عارض سیمیند جهیزی التون اولمش و مشک خطانک عزت
زلف سکینندن جگر یخن اولمش **نظم** قامتی و سر و راز اولمش میوسه شیشه بوکی ناز اولمش
دهن تنکی حقه مر جان لعل باقی مرغ دل و جان زلفی بقیاتی اینه موسی لجان بخشی عبرت عیسی **نظم** اندک
دخی کون جانی اسیر زنجیر محبت و پای دلی بسته بنداد ات اولدی **بیت** لشکر کشید عشق و دلم
ترک جان گرفت صبر که نریای سرانده جهان گرفت جوان سوار مکر اولد یارک شهر یارک اولغیددی
عزم شکارا ایلر محرابه جویب اتفاق خدم و حشدن دور دشمندی چون نیزه نظری اولغیر لشکر
افکن و شهر آشوب راست کلدی کمان ابرو سندن سپر سینه جوان بر پیکان دلدوز اوردی که جانی

دایره کشیدی و دهقان قطربان بجال
بوستان با کانه غم لطافت و بدنی

لغة کار نگاری اندری و قصد صید در کنج خبر وارد ام عشقه گرفتار اولدی **نظم** کوری جز قیامت
خیاله اولد دکی جانده بلالنه اول عشق غوغا سی کدی کدی فراغ اولدی خالی جانده داغ **نظم**
صورتیکه ای مشک بری و ابر جان بستان ادری سن کم سن و بوند نیلرسن و سبب نکره بوغولله
موانست ایلمرسن **نظم** بگاده کم نه بور جل ماهی سن سن نجه چشک تماشا کاه سن سن نه کندن
پرتو لدوک ای مه نو که صال دیک برج حسنه بویله بر تو بوی ایسکه نه دریا کنده غول اگر انسان ایسکه
انسانله اول زن دلغم پرد و دندن برادر دایدب ایستدی ای دولت بیدار بخت خفته
حالندن می صورسن **نظم** یا قصه دل شکسته احوالی استفسار ایلمرسن **نظم** سر حارم که سامانی نه
دارد به دل در دیکه دریانی نه دارد **نظم** اینس روزگارم بوییری کهن سال دارد دل قرارم مونس ندو
و ملالدر لباسم بوبلاس در کورسن بال و مالم بوجالم زوالم بودم که مشاهد بویسن عمری
دایما بخت و بلایله بچرم و جانم مدام ساقی دهرالندن غلبه بر بچرم جوان ایستدی مراد دل غم
دین وی اینس خاطر بخت رسید **نظم** حیف باشد چو تو شهباز اسیر قفسی رو امید که سن بچرخ
و شکل غریب و جهره دل فریبلا بوییری تو تنگ ایس ز غیر تسخیر اولم سن و غیب عظیمه که سن بویرب
و بهایله بازار در کارده بی قدر و بها و بیک و نواقله سن کلست شبستانه ایلنوب سریر
غریه بچورین و مملکتون مکه سی ایدب رایت قدر که زده رفته بیوزین **نظم** مرا بجز از عمر پیش
رفت کوره کون روز نوست و ز روی نو بیانا از دره دلت در آیم چود و لست خوش در آمد
خوش بر آیم تودل خوش باش تا من جان فوشم تو ماتی باش تا من ایدم **نظم** زن چون نوید و صالی
کوش اندی حقوق بیز نالی فراوش اندی و پیمان نه پیمانی سنک **نظم** عداوت دکی ایمانی بکلیله اندی
جوان زنی کند به مایل کور بیک ایستدی ای جان جهان **نظم** غیب در نه توقفا ایلمرسن کلک کلام
بیر بیدار و افض مسافه دور و دراز قطع اینم زن آهسته بیک باشی در زندان اندر و بیره
قوی و جسته جلال عقب جوانه سوار اولوب دستا اعتماد له میان جوانی در اغوش اندی و
اتش بختله غول بطوشندی و عنان شمره شویله بایشدی که دعوی غمت و عصمتی فراموش اندی
براشاد دهقان بیدار اولوب کوردیکه بر جوان سوار اولش و جانان انوک پای و صالنه خلیا و ساعد
محبتنه سوار اولش آتش غریز زبانه بکدی و دود حیت باشنه چندی و بجر کج جوش و سیل که جوش

عشق غریب

ایدوب ایستدی **نظم** یازمن مهر وستان برداشت مهر دیرینه از میان برداشت **نظم** ای
و وفایه عجب نقش و رنگ اندک فای دل فریب نه غریب ییو و نیرنگ اندک ای بحقیقت قتی
عهد و پیمانک قتی حقوق صحبت قاتی وفا و حقیقت قاتی دعوی عفت قاتی مقتضای مردوت زن
ایستدی ای پیر نایاغ بوسوزن فارغ اولککه خوب رولرده وفا اولماز بونلردن حسن عهد
اومق همان سهیلی نیا ایلر جمع اتمک و اتش بوزان ایچره نهال کل دکل کیم **نظم** ایها الناکح
النیا سهیلا عمرک الله کیف یلتقیان سوس مکر اشتدک اده که دستلدر **نظم** کفتم ز مهر و زرا
راه و قایما موز کفتاز ماه رویان این کار کتر آید **نظم** اگر چه چوقدره زیاده تسوین و لکن اولم
بوندن بتراش کاوره بغرنیه عاشق طالع باغی اولامشوقنک اندن فراغی اولانک در در میله
یاد سینه انک تو ز قوغیه ایینه سیند **نظم** پیر ایستدی ای پری دایره انصافدن طاشره قاجدک و
جفا کالک بانی لا زار لک کلید یله اچدک قورقم کیم پیمان شکنک محافانه کوفتار اوله سن
نظم صفق اهدن ای کار صاقل کینه خودر بورور کار صاقل **نظم** زن انک جانبیه التفات اقایوب
جوانم ایستدی نه طور ورن کدالوم تا جضای بادی فواقدن قورتلوب سرهنز لصفای وصاله اده لم
ملک زاده سمند تیز رفتار هامون نورد دریا کناره که شمال تند رو اکاهرام اولمزدی
و وحیم تیز کورده اده مز و انزین کوره مردی **نظم** فلک واد اولسه چون میدان دایره
هلالندن اولور سیاره ظاهر یا غدن اتمسه نعل پارم اولور دی کوش چرخه کوشلور **نظم** کز عالم
ایچن بر دمد چون برق ایکی منزلی اکا غلبله شرق **نظم** عنان و یروب اول بیابان و بیابانده اب کجه
روان و باد کجه دران اولوب آن واحدده دین دهقانند غایب و نابید اولد لور بیر بیچار
باد لصد پادو چون بوحالی مشاهد اندی با وجود که کوبت غریب و ستاید اهدن بی طاقت اولمش
حرقت و فوقت همراه غلبله سیوب افتان و خیزان عقلمینه دشوی کمدی **نظم** در دمنان
له می پرسند و از بی میروند **نظم** کدر کن کند و کند و ایستدی لسا طایفه سند خود وفا اولماز **نظم** بی
عهد لرنه بقا و مشرب قبللرنه صفا اولماز **نظم** دغ ذکر حق فیا الحق و فاء **نظم** ریح القبا
و عهد حق سوا **نظم** بن بونک قولنه اعتماد ایدوب وطن مالوف و دیار معهودی ترک ایلدم
حالیانه بوحاله رجوع اتمک مسترد و نه بوطاقت و بحال الله اردلندن یتک و نه عقلمی غیر العیال

ای سوزن قتی عقد و ایستدی
و ایچک فریفت قتی دین و ایبارک

کتاب مقصود را با بنم عاقبت کارم بخدا و خدایت عالم نه نهایت **سبب** میروم که در جهان در
بیجانی سر و پا بچشم کارم باد سری پیدا نیست **سبب** اما چون بوزن بر زمان کدیلر خیلی مسافه قطع اندر
کردن بر چشمه سار و سیاه سپیدار و متدیر چون استیلا حرکت کردن محبت و محبوبه از ملال و قوت
مرکوبه قوت و کلال طاری دلشیری اندیلر اولی بود که بمقصد بر ساعت اسایش و آرام این وز
شهر سوار میدان آسمان جنبه دایره نصف النهار در گذران اید بیک بر دخی بمقصد قیام ایدوب
ماه کیم منزل مهو در غلام این وز بس اسیدن پیاده اولوب سایه در خسته کلدر روزمان لب این اوتور
کتاب عشق در نیمه فصل و باب اوقیوب محاوره و مشاعر به آغاز قلدر جوان روی دیکین نکاری
وزن مسکین دلاری مشاهده ایدوب حوالی رخسار کلر زبکنده حلقه طره غایب باری معاینه
ایدیک اندی **سبب** زلف مشکین خلقه آن بر روی کلگون بسته اند می نایم روز و شب بر یکدیگر
چون بسته اند جانان دخی بر زمان اول سر فزاد سرفراز کن و اول شوخ و طنز آنک دلنواز کنی تا
اندی و نخل قامت زیبا که رشک طوبی و غیرت سدره المنتها در نظر ایدوب بر بیعتی افشا اندی
سبب نخل بالای تریار چه موزون بسته اند صد هزاران نازکی بر یکدیگر چون بسته اند انشای
مصلحت در دهقان تقاضای طبیعت مقتضایه بحد بد طهارت لایم کلدی حرمت و ادب رعایت
ایدوب اول موضع در خیلی مسافه کذب خلوه کز ادب بر پیشه قربند بر چشمه کوردی
هنوز کنا چشمه وارمدن بر شیر غران که شیر آسمان آنک هیبتندن لزلان و کاو سپهر نصیب
بنجه میبندن کیزان ایدی **نظم** همی اید خوشان و ستیزان هر بجز رخ از سهمش کیزان
بر پیش ناخان زمر آب داده بتبع ناب خون تاب داد **سبب** التماس بافتن چو عدل اطراف دشت و غای طواف
ادری چشم چششی دل شوخ چشمه راست کلوب فی الحال قلاب چنگال لیله قاپو بادل پشته ایدی جوان
چون صغیر پشته کاشتی و نگاری کناد چکدین تا شادی بیم جاذن همان اولان کدوسن اتار قهقهه بر آغوش
راه بیابان طوبی کندی **ع** بلار اید و روی از یار بر تافت **سبب** انقضه جوان حول جاذن اردیه و
قدی و جانان چنگال غیر غران کفرار اولوب مرز جبهانده اید بسم بچدی **ع** هر کسی در
عاقبت کار که کشت **سبب** بر دهقان انلر و عقبه افتان و خیزان و حیران و کریان کدو کن اول چشمه
کنار کلوب انلر و اثر و نشان کورما یوب و فغان ایدوب ایدی **سبب** در داک یار و رفت

و لم زاد و انکر مد و عدد پیش داد یکی با وفا نکره **سبب** بر زمان ایام وصال و هنگام اتصال خیال حال
ایدوب تا شادی و قطرات حسرت و مجاجات عذراقی باغ رخسار و سخن زار عذانه روان ایدوب
ایتدی **سبب** قاف اول کوز که وصال یار بر سرور ایدم اول جمال و حسن بن و صله میور ایدم
سبب جندار و زکی که مارا در سرایستان وصل چون کل و بلبل بحال خنده و گفتار بود در **سبب** در **سبب** که ملقا
انوار مواصلت ظلمات ایام مفارقه مبدل اولدی و حیف که بهار حضور و راحت دبور مختل خزان
و بک و باغ دولت نکبانه بکبتله بر زمان اولدی **نظم** دی روز چنان وصال چنان افروزی امروز
چنین فراق عالم سوزی افسوس که بر دفتر عمر ایام هزار روزی نویسد این را روزی که کوی بیابا
و بالش و شماردن صکر نظارتی کوردی که یار قدینک اثر قدیمی پیشه جابینه کندی بی محابا الی
ایری از لیرک و دیدن احتیاطه جوانی که لیرک کندی اول موضعه میدی که شیر آنک شکر چاک
اتشدی و احسان سندن بعضی سیوب باقی این اند قوش کمتندی پیر قوت اول حال مشاهده
ایدیک سرایمه و بهوت اولدی بلدی که اولی و فاجانیت خیانتک عقابین عقابیه گرفتار اولمش
و اتدوی عذر و نقض عهد جزا و پاداشی بولمش بر زمان دیدن عبرت ایله انوک حالم بقوت جریان
اولدی و آنک محبتنه و کندن غریبه کران اولدی **سبب** زبانه اش بر یار رسیده زمزمه کنش
بدیار رسیده **سبب** بوشلک فائده اولدی که هر که بر عهد و فای ناخن عذر و جفا لایه خراش اید کاتب و
کونک قهر درم وجودی صفحه دفتر روزگار دن تراش اید **سبب** بی وفای هر کجا رخت افکند عاقبت
انجا بر اویران کند **سبب** موش امتدی بند بلور که نقض میثاق و قیام نفاق خلاف محاسن اوصاف
و نقیض مکام اخلاق قدر سونک منافع محبت و فواید صحبتک با واصل اولوب بواکی بلا و ستم
سنگ واسطه کله منافع اولدی و اعدائک بدن رشته طعی سنگ من همت و برکت عنایت ستم
اولدی پسرم و لایق بود که بومکر منک مکافاتنی دفت حتمه واجبیم و سنگ بند لری کسمه ده
ایک ششم قالیچه چاشور خلاصک بایند اند که عهدک عهد سندن کلم اما خاطره بر خط ناگ خاطر
خطراتی که قساوت سندن غنا مالک و تماسک المده کندی تا آینه دل اولیادون صفا و مرات
خاطر اول زنگار درون جلا بولیه ممکن دکلدر که سنگ عقد کارک تمام کشتایش بول کوبه ایدی
شویه فهم اولوز که بنم جانبدن خاطر کل خدشه اولوب نقض عهدا ندیش سن این سن حال بوک بن

بند عهد و پیمان میان جانه عقد ایدب ایمان غلاظ و شدادله مؤکد اتمشده من بعد غر و نفاق
و نفی عهد و اتفاق احتمالی و یرمه و سوابق و حتی مطلقا خاطر که کتورمه که قانون
مخالفت جدید آیین خاصیت قدیمی شیخ اتمشده سندن وفادار لک و حق گذار لک موقع و
مطلوبه ایکن مکارر و حیلله کار لر زمر سندن معدود و محسوب اوله و جمال منافذ و آینه
عاشکی رنگ نیرنگ و رنگ غدرله موسوم و معیوب قلمه **بیت** صافه لایقینه دل که صفایه به
مشکل عهد که این وفا ازمه به عاقل کامل و هوشمند مافی دل برکسه دن شمه تطف و کوشه
تلف کور سبای اخلاص و قواعد اخلاص ذره سبایه برده و نهال صدق و صفاده مویه لطف
و فایز که کویزین برده غده ظاهر اولسه و خاطر به برشته خطور قلعه فی الحال فی ضحی خیا
محو ایدب من بعد فی پیر امن عزم خاطر کتورم علی الخصوص که ماییندن عقد عهد و پیمان مبرر
اولوب ایمان غلاظ و شدادله حکم اولی اوله معلوم مکرر که وفارون خلعتی شوم و عاقبتی مرموم
اولوب ایدب غدر سعادت دنیا و عقبات دهرم در ایمان کاذبه بنیان عمری و بران ایدب و خلف
و عد و تقوی پیمانه بنیاد زندگانی فی خاک یکسان ایدب **الیمین الکاذب تدع الدیار البلاق نظم**
چون درخت ادمی و یخ عهد و پیمان را بید بجهد عهد فاسد یخ پوشیده بود و رشتار لطف بریده بود
نفی میناق و عهد و پیمان حقیقت حفظ مکن و وفادار تقیست اید و ادم که وفادار لوق حقیقی
فراموش نماید و مقدمات اناری قویسن و عقد اندک عهدی نقض میبوی نقض عشق و علی صفی
هلدن یو یاسن موثر ایدب **بیت** هر کس در فای تو مکن بشکند جاده و دلش بزخم حوادث نکاد
حاشا که بن عهد وفا و سنی بند و بلادن رها ایتیم فاما خاطر خلیان ایدب خاطر که سبایان اتمشده
بفر کوب تفکر و بجز عجز بر قدی کوب ایدب مکنون خاطر و مضمون مافی الضمیر که با اعلام ایدب
تا بنی دین تدبیر لک انظار ایدب سنک پایه عقل و ادراکی لم و انداز اندیشه و دانشکی
معلوم قلم موثر ایدب ای کوب اهل تجربه و پیر و مشرور که دوستلر ایکی بوعده بری اندر که صدق
کامل و رغبت شامله فی شایسته غرض و بی توقع عوض جانب حالات و مصافحات مال و اوله اکتفی اندر که
یا طمع منافع و یلغ صار در مضایر اچون بر طریق اختیار قله لوه او کوی طایفه که ابواب صداقت
صفای نیت و خلوص عقیدت لقم اتمشده در حال انزه اعاده مجال وارد و هر زمان انزه خا

امن و امان محکم و انزوک حقیق مکن اولان انبساط و نواز خور و شرف نشدن منخر و کلد **بیت**
دوست بودم در راحت برسان و در ره گان سخن ناکسان و در تراد و ستیج داند شکر و عیب ترا د
چه خواند هنر **بیت** اما انکر صفت صداقتی سپردم مفرت ایدب لوه یا وسیله جذب شافع و واط
جلب مطامع قله لوه حالدری بر منوال و زره قرار اتمز گاه بساط مباسطنه قدم انبساطی دران
ادر لک و گاه سازموا فقتلک و وزین بوزب مخالف پرده دن اغاز ایدب **بیت** که دوستی
کنند چون شیر و نکر که دشمنی سخت تر از تیغ و نیزه مر دانا بوقوله اصدقا ذک بعض
حاجاتند مساعد و کورمز و بالکلیه زمام اختیارین انوک قبضه اقتداره تسلیم ایدب لکه
اتمام مهامند اعذار لطیفه به سنک ایدب تحصیل مایه تدریج اله سرانجام و یور و انوک
ضمند کند و جانبین دخی ملاحظه ایدب شرط احتیاطی کما یبغی محافظه قلور که جمیع اموره
احتیاط مناسبت و صیانت نفس علی حال واجب هر کس که بوقوله احبابله مصاحبت طیت
مزبور به سلوک این السنه ناسد منقبت مر قله مذکور اولور و میان عام و خاصه مزیت رای
و رویتله مشهور اولور بنوم فکر بود که سنو کلاهان بونهیج اوزره سالک ادم چون سنک
استخلاصکی عهد مرده الدم لاجرم انجامز وعد و ایفاء عهد لازمدر اما صیانت ذات و محافظت
نفس باینند دخی مکن اولان احتیاط واجب زیرا که بنم سندن خوف و خشیت زیاده در
اول طایفه دن که سنک حریم کرمکا اختصاصله انزوک دام کامندن خلاص اولدم و سنک
کما بغیر عداوتک اشددر انلر دن کسنو کلاه قبول عهدی انلر دفع و ردی اچون ذمه لازم
قلدم سنوک جانبیکدن داخلی بنوم باید واقع اولان ملائمت و ملاطفت مقرر در که
مصلحت وقت و ضرورت دفع مضرت اچون در حال کما فرستدر که خصم مکر و احتیال انک
حذر ایدب سمح بقلله اقواله کوش ایتیم و مال ایدب نظر ایدب جانب حذر و احتیاطی فی اموش ایتیم
که بیور مشرور **نظم** در استحکام کار خویش بکوش مکن قانون حکمت دافر اموش کمی کوبار ببنیاد لزد
بنی عقل را اباد سازد کوب ایدب ای موش من بغایت زیرک و باهوش ایتیم بن سنک مبلغ امر لک
بوم برده ایدوکن بلزدم و مقدار دانش و پیشگی بود در جلد فهم ایدم چون بی بوکلات حکمت کاتک
دن بهر مندا ایدوب جواهر مندی کوش هوشمه بند و پیوند اندک و فخر لطف و کرم مکن

دور کلد که اعلام پیوره سکه م بنی بندن قدر توق م سن سلاستله ورتلق بنه مقصور در
 و بوقفل شکله نخی بنه کلبه اند بنه ایله مکن و بنه در موش بقسم اندی ایندی بیت اولم غیری
 به هجاره وارده اوکلر دندین نه یاره وارده ای کبر صنعت چوبالند در بوبلید فکر صوا
 بومر که جیع بند لری تیغ نابله کسم الاشول عقدی که اصل البابدر کدو جانم ایچون خفتلیم
 و فرست کددم تا سکا بکا قصه دن ام برهم حادث اولوب بنی میددن عاجز اولم واکا لفتا
 عباله اولم که بنه و چنکالکله بکا دسترس بولان پس اول عقدی دخی جل ایدم تا سنده بند
 و بند کزندن خلاص اولوب ای کزک دخی مرادی احسن وجه اوزره میر و محصل اوله کوب
 بلدی که موش بغایت دانا و عاقل و صنعتی استاد کامله فسون و فسانه یله عقلی الدن
 و علت و بهانه یله بولدن ارمن ضروری بوحکم ایضا ایدب بوقضایه رضا و بری و موش
 دامک بند لری بر بر کسب اول عقدی که جمله سنک عدا ی در حالی اوزره قودی و اول کجه
 نام خواب و ارام اغایوب کتاب حکمتدن بنه فضل و باب اوقدی اولنما که طایوس زرین
 بال مهر ریاض پیهره جلوه و اهتزاز کلدی و شهبازا شیان طایره چارم شهر پر نور کستره هوان
 فضای افتدن پرواز کلدی بیت صیادم اوردی مندر خرنه زرکشش نوردن چکدی لوی
 ازدها بیکر کشش صیاد خام طمع امید شکاله ایرا قند بیدار اولدی موش ایندی او شدن
 اول وقت کلدیکه اول عقد اند که عهدک عهد سندن کم و اول ضامن اولدیم و عده بتامده وفا
 قلام چون کوب صیادی کودی جان شیرین ال یوبی هلاکته منتظر اولدی طوری
 صیاد یقین کلبلک موش عقد باقی دخی حل آس کوب هول جاندن یاد موشی فراموش قلدی و پای
 کشان قیوب براغ باشند بچندی موش دخی اول تشو میشدن خلاص اولوب سوراخنه کدی
 صیاد کلدی دامک رسته لرن کسسته و عقد لرن برید بولدی نغسه دهشت و حیرت بینولی
 اولدی چنکالکله ای تجس فی قصه ای سببندن نام و نشان بله یوب دام کسسته و خاطر
 شکسته بله خائب و خاسروندی کندی بر زماندن صکر موش سودا من باش طایر چقردی
 کوب ایرا قدن کوب یقین و ارمه خوفاتی وضعت ملازمت قصودی زبان معذرتله
 عرض ایدب ایندی بیت چون حصول ولت و صلک عال اولدی بکا کوزا و جی بله ایرا قدن

مرجا اولسون سکا کبر دخی اواز جان کدازله نالشی ایدب ایندی بیت یارب اول دشمن بقفل
 یاره ندم نیلدم سود کومدن غیری اول دار ندم نیلدم بخون بندن اعراض و مصاحبتدن اجترار
 ایدرین مکر بله سوا لاک بر صدیق صادق و رفیق موافق تحصیل اندک و نواب زمان ایچون
 بر حصا با من و امان و اولاد افتاد ایچون بر حصن شغادی نبیان بنیاد ایلدک بروکلر انکوک
 الطاف و ملاطفه تک مکاتنی اضاعاف مضاعفه بندن کور سن و ددک کورک درخت مرآتک
 سایه سنده تاب افتاب حادثن مصون اولوب نهال اوزره سیوه ملر انکا ایره سن سربندن
 ایچون نرفت ایدرین کبر بوجیه تک ایدم که اندکوک الطافک و ظایف غدر فی بنه زبان عجز ادا قلم
 و اول احسان و انعامک سکر کبر بیزه طریقه شیوین کام اولام بیت هم نازه رویم هم خیل هم شادما
 هم تنک دل کر عهد بیرون آمدن نواغم این انعام دله و شوهان پای احتیاطله حاشی باط انبساط
 محتاج کوب و بکار و وار ساخت مصاحبت کوب دن کنارجزب نقطه کردار دایره و صرت و زاویه عزتدن
 قرار اندی و بوشکرتان کبر بوشکر در **هزارمان الحقوق لارمان الحقوق**
 کلک فکر و ابنوبه خیال الله صفحه حسب حالته یازب اواز خرنیله ایندی بیت دوزکارت
 که از غایت بیداد درو نیست مکن که کسی یار و سامان باشد چشم بکی که داریم بهمدی
 که درو کوی بد نکند غایت احسان باشد چون بوزمان وحدت و عزت و آوان خلوت
 و فراغت در خاطر به بخوان ایدم که موبعد اینای زمان ایله مصاحبت هواسن ایتیم و
 کاینما مویکان اخوان و خلافتدن بر فرد له مجالست بر و اسن پیرامن ضمیرمه کتور میم کرم
 ارزو کندم خود هم خویش کوب ایندی بوش لطیفله بکا هجران سوزن سوبله و دیدارک
 بندن دروغ ایدوب دوستلق حقنی و اشفاق حریفی ضایع ایله هر کسکه الفجهدله بر صدیق صادق
 عهد الله کتوره و قدرین بلایوب اسانغله الدن بتوره دوستلق نشایچندن محرم اوله
 سایر احباب دخی اندن نا امید اولوب انوک مصاحبتندن اعراض و اجتناب **خلاصیت** بدکی
 دان که دوست کمر دارن بدتران کو کرفت و بکدار خوشبویه بلکه سکا بنو مدمتد منت جانی
 جاودانی و بکاسنک برکت صحبتو کله نعت زندگانی را کافیه و میا نمرده اولان عقد عهد
 موعدت نقض لغلا لدن مصون و ما بینمده اولان رسته مهر و محبت طرق انفصال دن مانع

بیت تران شنید نسیم وفاد عهد قدیم زهر یکی که دمد تا قیامت از کل مگر مادام که ساقی عمر باقی
در سونک الوکدن نوشا تمسم کرک و انتکله مردنک مکافاتن بدل محمود ایدب دابونه مهر و
مجتهدن طاشره کتسم کرک **بیت** شکر کوفت که همچو کل تو بر توست سوس بنیم و بعد زبان خواهم گفت
هر چند که کبر باب ابرامد کلامی سر جذا طنا بر تری و ایمان غلاظ و شداد یاد ایدب دلدی که حجاب
احتجای میاندن کو ترب باب مواصلت فتح ایدب مفید و المایو بموش جواب و بر دیکه هرگاه که عداوت
عاری اول جا نبیند ن ملاطفت و ملائمت زوال یابد بر او ملو میسر دلدی ماده ده غریک زنجیر
مصاحبت فنون جنون و سفا هندن معدود دکلر اما چون عداوت ذاتی اولد هر چند که
ظاهر اینیاد صداقت و مقدمات مودت مشید و مهتدا اولد اکا اعتماد اتمک کرک و محافظه
مآله بر دقیقه نامرعی قوی کرک که الوک مضری غایت جوق و مفاسدن نهایت یوقدر پس همان اولی
بود که چون فیاض نمرده مناسبت مناسبت اضداد در و نسبت نسبت تضاد بنهله مصاحبت
سودا سن باید که کتور میه سن بن خود صمیم جانندن سنک صحبتکدن کربنا نم هر کس که خلاف جنیل
مصاحبت هوا سن ایدب اکا اول بلا یسته که اول غوگر شنیدی کوبه شفا راندی که بخ اولدی اول
حکایت موش ایددی روایت ایددی که بموش بر چشمه کناردن و طوطی شنیدی اول
چشمه ده بر غوک اولوردی کاه کاه غم هوا چون آیدن جوق چشمه کنارن کلوردی و کون
کنار چشمه نوره لخر اشله جان پرد لرن درین قلوردی و کند کسن بیل هزار دستان صانوب
اواز ناساز ایلله کلزار بدنندن دلقو نلرین رسید **بیت** اگر چه زشت سراغاز و بد بخارج ایدب
ولی اصول اداسی زیاده خارج ایدی روزمان موش کوشه کاشانه سندن زخر میه مشغول ایدی
راست چون آواز شورانگیز غوکی استماع ایدی مختیر اولوب اختیار تماشای خواننده آهنگنه
طاشره چندی و سماع نغمات مشغول اولوب اصول طوبی الی الله اوردی باشا دیناد و بقیه
دپرد و بطور صوفی که رقص کردی غوکه موشنک بوجر کت غایت خوش کلدی غمسن و آفرین
او قیوموشله اشتغالو هوس دیک دماغنه جوشا ایدی اگر چه که در اجر عقلی مصاحبت ناخست
مانع و حایل ایدی اما دواعی طبعی موافقت مایل و قائل کلدی القصر بر بریله انس و الفت ایدب
هواره ذوق و صحبت ایدر لردی و بر بریند عجیب حکایتلر دکلش روایتلر ایدر لردی **نظم** نزد دل

باجم دگرم باختند و زو سادوسینه می برداختند غوک نزد موش دلساد آمدی پنج ساله قصه
یاد آمدی موش و کون غوکه ایددی ای یار مهربان بن وقت اولود که سکا کشف از نهان اتمک دلورم
و خاطر پریشانی صحبت شریفکله شادان اتمک اوز و ایدم کاه اولور نفسم انفسم لا و زکی استماع اتمک
دلورم وقت اولور کولم نغمات طربانگیز کله رقص سماع اتمک دل سواول محلله مفر ایدب استراحت
و خوابید بولور سن اول حاله سن کا کله امید یبعید بن سکا وار بن خیال محال **بیت** آنجا که
توی آمدن من مشکل و بجا که منم خوار مشکل درک هر چند که فریاد ایدم صدای آیدن اشتر سن
و هر بار که نغمه اورورم غوکلر غوغا سندن استماع انتر سن پس بر حیلله فکر اتمک کرک که چون بن
چشمه کنارن کلم سن واقف اولاسن وین اواز اتمک کلدی بلیطش کله سن غوک ایددی راست
بویور سن بن همیشه بواندیشه درین که یار عکسارم کنار چشمه کلجک بن قرآبل اکانه و جملله
جواب ویرم و اول بنم ایچون چکل و کلام انتظار ک اعتقاری عهد سندن نه طریقه کلم کاه
اولور که بند سنک سوراخ قابوسنه وار دین سن بیاندن بولوب بن عدت مدید مشطرا لربن
خیلی زماندر که خاطر فاقه خلیان ایددی که سکا بومعنی دن برشته در میان ایدیم سخن در کرات
ایدوب صفای طنله مکنون صبری بلده و بومعنی ای احسن وجه اوزده بیان قلدرک حال این خصوص
تدبیری خن سکا مخصوصه و بوشکل حلی ای صابن پذیر که مفوض **نظم** دهنی لطیف نوه فکر کولکند
موش ایددی بواور سر رشته تدبیری مرا نکشت قدر نرزه در صواب بوجر که بر رشته دراز پیدا ادب
بوظرفی بنم پایمه بند و بر جانین سنک پایکله پیوندا و ز تا چون بولیا به کلم رشته بی محریک
ادم بنم قد و عدل سنقه اولوب قدر برنج قلمن اکا کاه کاه سخن خن مقدم شریفکله در ز اور بری
تشریف بویور سن رشته تحریکله اکاه اید سن طرفیند عقد عهد بودشته اوزره انتظام و عقد
صحبه بوشنه یلا استحکام و در لره هواره بن شرط رعایت قلدر و هر بری آخرک حالندن بوظرفی
خود دار اولور لردی و کون موش لیا بکلدی تا غوکی طلب ایدوب اساس صحبت بیاد اید بخانه غریز
اباد اید لرن کاه بوزاغ سیاه فضای هواده اوچون چشم طمله کنار چشمه ده موشی کوردی
قضای آسمانی که فی الحال است قصاص دار بیچاره بی قناده منقادن اوردی و پروازه کلدی اول
رشته بیسیله که بر طرفی پای غوکه و بر جانی پای موش بنیاد ایددی غوک درون آیدن طرزه کلوب هواده

سلف و نیکو نژاد لدی خلاق ذیاع و نمکی بحال اوزره کورجه و بونفشی بوالجبی تاشا ایدیکه
زبان طعن و طنزی دراز اندیل و تجبیر یقینله ابتدیلر عجب حالتد کوزاغ بر خلاق عادت برغوک
شکارا تنز هرگز غوک شکار زاع اولوق کورله شندی غوک فریاد اندیکه حال یاد خونی غوک زاعه شکار
اولما سندر و لیکن ثنانت مصاحبت موشدن بویلا به مبتلا دلشدن هزاران هزار بوقوله بلالار
دراولکم که خلاف جنسیله مصاحبت اختیار قله **سبت** ای فغان ای یار ناجنای فغان هشتینیک
جوسیدای مهان **نظم** و منل مرجعیه واجدیکه صاحب بای صاحب ناجنسله مصاحبت قلیله باغوک که
فضای هواده رشته بلایه اویخته اولمیه حال بکا بودایعه دو شمشیر که من بعد بی نوع محبتدن
دخیجا بنت ایدیم بوقند قالدی که خلاف جنسله مصاحبت ایدیم **نظم** تو غزلت جوی و دوراز
انجن بابی رفیق خویشین هم خویشین بانی ز غزلت شاه مرغان کشت سیرغ یکم غمت خواهند
بسی **نظم** کوبه ایستد چون لنت محبتدن نرفت ایدیکه یابایدت حال دانه تلقی و دام تلف و تلف
بنی صید ایدب ندرک و چون عاقبت مرزعه حال کله تخم مخالفت کردن اول زمانه زمین دلی بچون
نظا موافقت دکردن **نظم** ساقی بو فاسر سو بکشدی چون مستندم جام رکف بهنای چون
دری بحر خواستی ادا آخر اولی صافی جرای دای **نظم** موش جواب ویریکه اول زمانه بوم سکا
احتیاج واردی که اعدای جان شکارک بنجیندن خلاصه شوار ایدی عاقل اگر بردانه گرفتار و کله
لذن نجات دشمنک حسن اتمان و بسته اولسه ضروری انوک دامن مدادات و مولانم تنبیت
ادب اظهار آثار مودت از کتاب ایدب چون مقصودن فایز اولور و مولانم ظن بولور لذن فقر و
انکله مصاحبتدن نغز ایدب مجا مستندن اجتناب ایدب اما بون نوز عداوت وانگا
و بودحت استکان و استکبار هستند دکلر نه که بچه لری ایچون مادری پیخه کورلو
چون نبودن سیر اولری سابقه و حشمت موافقتدن فوافت ایدب هر احد بلور که انوک باغی
بنفخ عداوت دکلر بوند چون میامزده باب معاونت و نظا هرت مسدود اولدی ترک
مصاحبت و موافقت صوبت قریب کور **نظم** هر که از وفائن میرسد دیدن او راحت جان
ودلست که از وفائن نتوان گرفت صحبت و را ضرری عاقل است **نظم** درخی بو که ایکنه کله دای طبعیت
اب معادانله سرشته اولوب اوزره عداوتن آذان و اسماء وصول بولشی و نفوس و طبعیت

اولمیه اولمیه صافه که مصلحت وقت باعث اولمش و برای قضای حاجت اولمش چندان اعتماد قلم
کوک وانی زیاده وزن و حساب الحق کو که چون مایند رشته غرض منقطع اوله موافقت مخالفت منقلب
اولوب صداقت عداوت اصلی رجوع قلا مثلا ابیکه مادام که تابا تشه قریب اولم کور اولور چون
اشدن بعد ادم همان برودت اصلی بمعادوت قلد هر کیشیه معلوم که موشک کربدن قتال دشمنی
یوقدر سنک بکا بود کلو اشتبا قلم که باعث دکلر لایق ایدم اندیش بلر سن و قاعده انی بر سن بوم
خون حرامی شیر یاد رکدن حلال اکر سن هیچ توجیه و تاویلله میرد کله که بن سونک لاف و کذا فکا
فرفیه اولم و سونک دعای مهر و محبتکا اعتقاد و بنیاد عهد و پیمانکه اعتماد قلم **نظم** کوبه رابا
موش کی بودست مظهر مادی کوبه ایستد بوسوز لری عهد و جدل می سولر سن باقی نفسی لار هر لرو
مطالبی ایلمر سن موش جواب ویریکه **نظم** در جان یازی چهل یازی باشد بکلام حلیه صوفیه محلی
و شایسته فولد معرادر که رأی سنله معاین در همان یقینله برهن و مبتین در که بخلین نالقات
لارندر که سنک که توانانک محبتدن صدر چله کورن اوله و ضعیف فرام واجدیکه اول عارضه
کهچ مرهم و دار و یله علاج پذیر اولمیه بقدر الامکان استرازا قله **سبت** هر آن کله که با بهتر سیزد
چنان افتد که هرگز برنجیند حال المصلحت وقت بود که بن سندن احتیاط اوزره اولم سن صیاددن
من بعد بنک سنک میانک صفای عقیدت مقبدره و مخالفت معنوی و مناسبت و مصاحبت روحانی
بیسر **سبت** چون میان من و تو قریب جانی باشد چه تفاوت کنذار بعد مکانی باشد **نظم** حقیقه حال
و خلاصه مقال بود که سنکله بنم میانه اید وصال و احتمال اتصال طیف خیال و تصور محال در
کوبه نوب وصالدن نغز ایدب و لحنی بر از فریاد ایدب ماولدی و اتش فراقله در و نه سینه سن و غلغلی
واه سر دکلر و ناله بر در ایدب دل کور و اواز نوله بونوصیه آغاز ایدب **نظم** ز بیم
بریدن یاران بتیغ ناکای چو هست عادت دوران مراحه تا وانست بیین مفارقت تن رجان چکونه
بود بجهان دوست که جهان هزار چندانست **نظم** تفاوضی بی مقام تمام ایدب بر بری و دای اندلر و هر
بری ملول و محزون دوت کله اخرا نلر نه کدلر سرخده مند بو حکا یاندن فائن اولد که عندیلر وقت
حاجتد فرصت صلی فوت اتمیه چون غرض حاصل اوله جانب احتیاطی رعایتدن غافل اولمیه سبجالی
بروشنی موشی بو بحر حال وضعف باله چون کرباب آفات و دیلی مخافانه دوشدی و اعدای غالب

و حصای خفت جنگال در بخت مور و زبور که باشند اشدی و قایم حلیه مشک اید و با آن در
برین دانه موافقت نام مصداق جگدی و غنچه بیان ابل حصار امن و امانه تحوی اید
و قایم مهر و محبتی بر باران بلا و محسنه سپر اتی و قادم اولدوغی قدر عقد اندک عهدت
عهد سندن کلوب ادا بر حرم و احتیاطی بر کتوری اگر ارباب عقل و کیاست و خیم و فراخ بو
اشال عجیبه و تجارب غریبه بنیاد کار لرنه پیش نهاد ایدوب تقدیم مهمان بو حکایات و اشارات
اعتنا و اعتماد اتسل لاجرم فوایح حال و خواهم افعالی فواید مصداق مقرر اولوب جمیع
امانی و ماللری احسن وجه اوزره حاصل اولد و محال و کمال متاجل روزگار فرخنده انار لرنه
داصل و متواصل اولد **نظم** هران کسی کنیدی و یاهل خرد بهیج وجه ملایم حال اوزرسد باب
تجرب چون کز فتنه بنشانند عبار نفوس روی کال اوزرسد بنای وقت اگر با سحر خرم نهند خلل
بر تبه جاه و جلال اوزرسد **باب هشتم** ارباب قصد و احتراز ایدب انک قول اعتقا
و تلقنه اعتماد جائز کل ادک بیان ایدن رای جهان رای بر حق فرخنده رای اشدی ای حکیم ربانی
بیت زبانک بلبل باغ معانی دلک اسرار غیوک تجانی سمت عیدن موافق بول و دعت رسید
مبار بر تبه لربیان انک اول کسنگ داستان که اعدای غالب شیوان سخت محال کی هر طرف
انی احاطه قلب هیچ جانبند رهگذار فرار بولینه و هیچ مردن طریق خلاصی متصور اولد خج اندون
بر سیل معمار اقتصاد ب قاعده عهد و صلح عهد قله و انوک حصن مانده تحوی ایدوب سائر لرنه
کمبر یکیندن امین اولد اول واقعه عدویه عقد اندک عهدت سندن کله انوک خشنند
کنند و نفسی دخی صیانت شرط احتیاطی برینه کتوب میثان رای صائب و بوکت حرم و فکر عواقب
کرد ایا فلتن ساحل فز و نجاة وصول بولنه حالیا ما مولد که بیان بیورد اول داستان که
بر کسنگ نهال کینه زینع دلف شاد دار و عداوت دیرینه درون سینه سندن بایداد
ادینجی اصحاب و احباب اولکه صاحب سندن احتراز و اجتناب اتمک می واجب و یا اولکه
انساط و اختلاط اتمک می مناسب که بوقوله کنه ذیل استماله و ملائمه مشبها شده اگا التفات
انک می کن و یا مطلقا انوک دعوی صدق و دادنه اعتماد و اعتماد اقیسوب صحت سندن احتراز
و احتیاطی اتمک کرک بهیج بوی **مراع** ای بهیج سعادت ای نه صاحب قران **بیت** ای جو

و هم از افتاح از میانش در بید و بی چو عقل از ابتدا افرینش کار جان **نظم** و نفسی فیض روح قدسیله بوی
اولد و هر شخصی بنای عقلی مدد مالا اعلا یله مشیدا اولد لاجرم جمیع امورند رعایت شرط حرم و
احتیاطی واجب بل و مواضع خیر و شر و مواقع نفع و ضرر بر سندن تیز قله و اگا پوشید اولد که
دوست ازده و صدیق رنجید دن احتراز فرزند و لایع و انک کامن یکین بو مشندن و غول
غیر کندهای جوهر و مشندن احتیاط مقتضای رای صائب و خاصه که تغییر نیت و تکدر عیدتی عین عقله
معاینه اولد و خدشده خاطر و غنچه صیبری بصیرت مستاهله **نظم** جو آرزو سندن خیم این بیان
خرشید راحت قصد فرایش کز اولد مراد بلطف و خوشی در آن بسی محنت اوزی کسی **نظم** هر کس اهل کینه دن
علامت علوت مشاغل قله لادند که اگا رتبت قوت دو کور میه و انک ملایمت و ملاطفت فرینه
اولیه و مبدی احوالند جانب احتیاط و تحفظ و عوقب اوسند شرایط انابه و تیغظی مهاد و نامری
قومه شوی که اندن امور زبرد نک خلاصه ظهور قله تیر افته سینه سندن و شنبه محنت کنوس
علت امتحان اول **بیت** ایمن از خیم غنهای بسیار آورد تخم غفلت هر کار در رخ دل را در **نظم** بویاید
واقع اولان اشال و حکایات اندک دفتر خاطر اولی الالباب در مرقوم و در سوم در حکایت ابن مدین
قبره مزید لطافت و مزین طرافله موصوف و موصوف شاه بیوردیکه بخا و ملند اول **حکایت**
برهن ایوی و پاناید لرنه مالکیند بر ملک و اردی ابن مدین دیکله مشهور و دعت عالی و رای روشن
ایله اخواه و السند معروف و مذکور قصر رفیع القدر سلطنتی سعی بهار شوکتله سمک سماکیتش و بنا
وسیع الفضای معدنی مدد مهندس حشمتله ذروه افلاک ارمش **بیت** ملکه کوبه شاه جمشید تخت
فلک رتبه ماه خورشید تخت **نظم** و بر فکر که اگا قبر محارری انو تام و الفت مالا کلام اتمشدی
اول بر مرغ شیرین کار و شکر گفتار ادا که حسن کامل و حدیث شامل و نطق و نکشا و صوت مطبوع
و صورت ربیاسی و اردی عوار ملکه انک صوت و صورت و صفت و سیرت و تربط و اسال
رکبین و حکایات شیرین ایل منشرح و منبسط ادی **نظم** سخنهای رنایای رنگین خوشی است
حکایات شیرین بسی دکشی است کسی را کز بنها بود بهر مند کندش بزکان و شاهان پسند **نظم**
فضای الهی قبره کوشه قصر شامید بیضه کتوب بر منتد نصک و بیچه چمردی ملکه اگا کال قلعندن
بیوردی تالی سراسر حرمه القدر خدام و مرایه و زمان اندی تا انک معده عالی این اهتمام و دعت

تربیت ستم ابتدا اتفاق همان اول کون بادشاه در خی بر فرزند دلبندی اولدی که انوار بجابت
ناصیه نایاب ایدی و انار بسات صفات حالند نمایان **بیت** یوزی مرات انوار الهی جبینند
فوزان و فغانی **نظم** هر یو بواج سپهر کمال طالع شد کسی ندید چنان ماه در هزاران سال نخست
دروغی و مبارک بی فرشته طلعت و نیک اختر و مبارک فال ازان نهال خرف تا نه کشت گلشن ملک
چنان که تازه شود برك از نسیم غمال نه فکده بچه بقره نشو و نما بولردی شهرزاده نکرده نهال قد
بالا و بلند و لوردی و میان نرند کمال الفت و تمام موافقت واقع اولوب مکر زاده دایم انکله طوری
و عدم انکله او نیز اوتوردی قهره هر کون فکر رفت طالع و فردوس ماندی باغده کعب یادال
اندک و آدمی زاده کونی کور مدک میوه لردن بولب انکله کورردی بر سن شهرزاده به ویرب
برین کند و بچه ستم بیدردی کور دگر دخی انی نشاط و رغبتله بر لردی و انک منفعتی تقویت
انرا لردن تا نیر تمام ایلردی شوبله که روز بروز نشو و نما و قد بالا لردن تنادفاتش
ظهور و بروز امدی **بیت** کشتند بر بلند بنشو و غای خویش چون سبزه توان از فضل
نوبهار **نظم** قهره نکرده اول خدمت واسطه سبزه ساعت بساعت جاء و رفتی اتر و قرب
و منزلی از دیاد بولردی و حلال دزدی بچه زمان بکودی و زکار دزدی سفید و سیاه لیل و نهار
نیم کوه درج بکودی برون قهره عادت مهرودی اوزره خدمت کندی بچه شهرزاده نکر کنارند یک
ناگاه لطیفه قصاید ب سربخی خوشناله شهرزاده نکر ان بریدی **معراج** کوه خورد و لطیفه می بیند
شهرزاده مانک بر حرکتدن زیاد منفعل و استخشی نهایت مشعل اولد تملک مزاج و صورت طبع
انی غرقا پیش و خفت اندی ناچشم لطف و مروق خاشاک عرف در عونته اورب حق الفت قدیم
و عهد صحبت کیمی نیا انسیا اوندی و یا غدن البیره شوبله چالیدی که مادرینک حرقت قیامه
قالدی **بیت** دریا که شاخ کل نوشکفته فرو ریخت از تند باد خراش چون قهره کلیدی بپستی کشند
و خاک و خونه اغشته کوردی بر یوز اوردی که مرغ روحی فضا نیدن او چو بریدی و سطریری
اغشانه اسامند کوبره یازدی بو واقعه جکر دوزک هولندن قلبند فرغ اکبر مشاهده ادوب
کانون درون سوز فراق بر کاله جکر بر اخر مایه اندی و صغیر یغیری نزل ماه و نیره ادب و ناله
آتش تا نیری خنده کلان یوز **نظم** دگر کجی و کوردی کوز یا شینی کوی کوس و کوردی که یا شینی و دوتنی

اهنگ کور اغردی یا شینی بپستی بیره یوز **نظم** جوع و نادی و فرغ و سوکاری دن صکن خطاب عتاب
ایزله کند و کند و بپستی بودری مصیبت نه سنی اندک و کالای تو انی غوغای محنت نه
سن الدن هاندک **بیت** سنانک کند و کلزارک یون خاره برید کادوس بلبل که زانر سکا مناس
بودی که براج خس و خارد بر کوشند یوارده اشیا نه ایدک حرم سرای سلطانله سنک نکرار
و اردی و واجب بودیکه کند و بچه کل تربیت مشغول اولیدک شهرزاده نکر اتابکی اولی
سنک نه مصلحتی کوردی اگر کوشد و نوشد به قناعت ایدیک خالیا بوقصد دن غصه
چکمرک و بوبلایه مبتلا اولیوب رفیق دلکن غم نخور اکمرک اکا بر حکا بود مشرک که زهی
خار اول کسکه که جبار لر معاشرا و زهی خایب اول محض ستمکار لر مصالح اول که بر طایفه نکر
زمان عهد و اقاری سخت ست و مزاج قول و قواری قوی ضعیف عیث رخساره مرقی
ناخ جبار خاشی **نظم** و حرف قوی و عجب حقیقت دن کلک غنیمت تراش ایدر نه افاض
مشاحتک انزقت حرمی و نه سابق خدمت و حقوق مصاحبتک قدر و یغنی وار
بیت برای خدمت انکس که نشنا شد حق خدمت مکن اوقان خود ضایع که نه دوست و نه منت
عفو عیسی صفت ارباب مکارم در مذهب انعام حرام اند حرام بلور و عهد و وعد و ان
و نفی بیانی که همت اهل کفر ایدر این کور و نخوت مباح بلکه سبب فساد و فلاح اکل و اخر بر طایفه
ملا رنندن که سوابق حقوقی لواحق عقوقه مبدل قدره فایده حاصل اولد و بر کور و روبر
حمتدن که مواضع شکر اند کفران و مواضع افریند نقری و مقلد لازم بلر نه منفعت و اصل
اول **بیت** حیفت که در زمره مردان بریش نام انرا که حق صحبت یاران نشناستد نوز بر طایفه نکر
کند و لربانند بر ذنب کبیری و صغیر و بر عیب عظیم حقیر تصور ایدر و سایر لر طرفند بر امر پسری میر
و بر سهو قلیلی کنی عدل لر **بیت** عیب خود را بهر باز نمایند دگر هندی هست ترا عیب عظیمش
خوانند چون بنم جگر کوشه بوجای و بوجه حقوق دارکن بکا بوبلای و کوردی واجب
اولدی که وقت مکافات و فرصت مجازاته مرصد اولوب میم اجمیم طوریم اوقوریم تا قرة
الغیمت انقام اولظالم خدار و ستمکار خوشناردن که کند و نکر همد و غمراش شغیر ایدر
هلاک اندی الوب اینده مینه دن عیار کینتی کوریم **بیت** هر سونم مهر و آرم را بجوش آورم

کینکه کم ناسی بکون فرصت بولب فی عیال با ملک زاده نک یوزنه صیحه دی سفار خوشایر به اول
 قوا العین سلطنتک کوزن جتدی بعدا واجب نصر شاهک کنکر کردون اشتباهی اوزره قودی
 شاهه بوضه واصل اولجی بسترک بصریحون بررمان کرمان و غریبان اولوب اخر صدایتیکه دانه
 فریبله اولوغ دیرکی دام انتقامه کوده و قفسی لاده حبس ایلب لانم اولن قصاصی سیاست
 حدانامه یمره بس قیره نک مقابله سته کلب زبان مکر و فریبله نیازه اغانا یدرب ایتدی
 ای بونس روز کار وای انین غلسار اشغاین که سفار ایلی اولجی اولدی و قصاصی و مکافات طریقیله
 حرکتی اوزکی بولدی **مصلح** کر دت زلف مشکینت خطای رفت رفت حالیا که ابله تربت صیحه تری
 تلخه غره غریزی طایفه جراح عیش و حضور مری حده و برك صفا و سرور مری بر مرد قله قیره
 ایتدی ای ملک اگر چه که بیورد غل متغضه رای صایب و باد شاهک کلا عدل و انصافه مناسب
 و دنان اولی الامر متابعت جمله مرک دشمنه فرض و واجب حر اما عهد بعید و مدت مدید که
 قبله بونکی مری و خاطری بواندیشده مضیق قلندم که عمر اولد قبه درگاه فکر اشتباه شاهد
 غیری بر بنه بلیم و اول کینه امان و قبله اقبالدن غیری بر جهته استقبال قلمیم و کانم بوردی
 انک حای حمایتند حانه حر که فارغ بال اولدیم و سعیم بوردی که عرفات خدمتند واقف
 اولوب حرو و مروتیله صفا بولدم حالیا که خون جگر کوشی حرم سلطنتدم قربان که حلال
 کورد کوز من بعد بکابو بیتک طوافی مال اولوب بومقامه حرام حرام اولمشده بوجمل بلیم
 جان شیرینه عرض بستر و لطف بلیدم لبیک زنان احرام خدمتی میان جان بنداردم و لیکن **بیت**
 مرغ که رسید کوردا زانم من بعد امان کی شود رام بوندن غیری **لا یدع الله** **من حرم مرین** حیدر
 من جیمه مرد خردمند واجب که بحر حق تکرار تجزیه اینه و برافقون دکی دفعه دفعه **بیت** نشوکی
 این غل کار بان عقل گفتند من جرب الحزب حلت با اندامه و دخی صیحه منیر ملک و وشد که بحر بر
 حاله این املق جایز دکلر که اگر عقاب عاجل مملت اولور سه عذاب اجل مساحه منیر دکلر
 دنیا که مساعدت بخجله دفع الوقت منیر اوله البته عاقبت یکندی اولادی شریعت محنت و مشور ابه
 عقوبتدن چاشنی طمق مری مرد در ناکه طینت طبیعت اب مکافات لمر شده اولمشده و نواج روتکار
 خاصیت عیال ناله و درش بولمشده **بیت** چو بد کردی ستواین نافات که واجب طبعی با

مکافات نه که بستر ملک بنم نوردین مه بوغدی و اوردی بندن بی اختیار بلکه بطریق الاضطرار انک
 چشم جهان بیننده بواقت اوردی ممکن نمید که برکسه حکما دلك ساغیندن جرعه نوش این خار بلا به
 مبتلا اولمیه یازمین حال و بوستان اماندن بیداد نغان دکه اندت غم عقوبت و نکال حاصل قلمیه
بیت ایلمی که تخم خنفل کاشت طع نیشکر نباید داشت باد شاه عاقل مکر اول حرا میرد دانا دل
 حکایتی اشته مشده و اندو کوی فعلک جزا و مکافات بولد قلری مع شرفیه بنیته مشده ملک
 استفسار ایتدی که بجه اولمشد اول **حکایت** قیره ایتدی روایت ایتدی که شهر رت ده
 فقره سندن بر درویش صاحب خرقه واردی آداب سوده یاها راسته و عادات پسندیدن
 ایلمی راسته محاسن و صافله موصوف و مکام اخلاقه مشهور و معروف و ضابطه دانا دکلر
 اولدوغی اجلدن اکادانا دل در لردی و اول شهر اها لیبی اکا جان و دلله محبت ایدر لردی
بیت انرا که کمال معرفت شد حاصل هم بونجان باشند هم مردم دل اتفاق بروقت زیارت بیت
 الحرامه نیت ادب احرام غری میان جان بنداندی و بی هم و رفیق با دیر بقی طودی **بیت**
 در میان چون بغیرم که خواهی زد قدم سر زشتیها که کند خا و فیلان غم بخون **بیت** اولد اتفاق برف
 خوف حرا میرد مال احتمال و برب اتی قله قصدا یتدیلر دانا دل بونکر قصده مطلع اولجی
 ایتدی بن مال دنیا دن اول انصاف قادر کلم که نوشته راه حجه کفایت اده اگر غرضک بومقدار
 حاصل اولور سه تکلف دکلر غم و لرسه آلاک تک بنی صالی ویرک قاطری توکل و تجریدله و راه پر
 متایدی قطع ایدوب مقصودمه واصل ادم و دیده انظار کشیده خا کاستانه حرم محترمی که
 کل الحرام چشم اهل قیین ده و تیا قلم **بیت** روم بکوی و سر بر آستان فکیم غبار خاک دشت
 قوتیای دین کم **بیت** حرامیای دینم افزندن قوم و دین و ایدوب انتفاظه الی ایدر و شش کینله انک
 قلند ساق سیمی قشیر اندلر بیچاره متحیر اولوب هر طرفه نظر ایدر **و کالفریق بینشیت کل خیش**
 هر نیندن مدد و معاونت دلری اول وادی وحشت و بوادی و هول و دشتند حیوانات
 دین برفد نظر نداشت کلدی مکر کلند جنسندن برفج دریای پر موج که انراک سمت راسته اوج
 هوا به پرواز ایدر لردی دانا دل اوز جان کداز لربین استنب فغان ایتدی که ای مرغان هایون بن
 بوهامونده بستم کار لک پنجه قمر و دست هلاکندن زبونم حضرت عالم الاسرار دن غیری دیار

برآمدن خاندان خردارد کلاه شاه مرغانک خاندان اول اسم اعظم خیرین و خلیل الرحمن
 معوراند و کرم معظم خیرین بن خدیو ستمکار لرد قویوب بنم قانی همدانیه زوایا بنم انتقام
 بر خویشوار لردن المایچه اشیا نه جهان کنه خیرین زحل سیر بونک بولکامنی استماع ادبک استهوار و علم
 کشد و وایتد لرد صور منجه و لاسن نامک ندر استدی دانادل استدی بوسام مستی به مطابق
 دکلور بوعنوان بوشانه موافق دکل سونجند انا دل سیر جنسی قایل خطاب و کلد کندن غافل کن
 بزور علم یقین حاصل اولدی که سون تمام درجه جاهل و کلام مرتبه و لا یعقل سن هر کسه که زیور قلله
 محلی اولیه قتلند چندان کناه اولیوب قاتل زیاده و باله کرمیده دانادل استدی **شعر**
 سوف تری لدا بجلی الفبا هر فریو تختکام حار به آفات مکافات بدین بر نشسته اشعار اتم
 و مکافات مجازان بدین بر شمه اظهار ایدم اما اول طایفه کصفات **صتم بکم غنی فهم لایحیون انک**
 لایحه فایده بوسنی بلزله و بوزری لایحه **بیت** اگر کوثر دار خداوند هوش از نسیان سخنها خوش
 آمد بکوش اول قدر که دانادل بوقوله نصیحتی مشعر سوزلر سوزلیدی مقید اولیوب کوش هوشلری
 استماع کلام حدت استماع ایلدی و باصره بصیرتیری شاهن جلوات جلال حقیقتدن بایبنا اولدی
 عاقبت بر فیهی قتل اندازد قلیل و کثیر نسبی و ارسه الدلر کتد و چون انک خبر قتل اهل شهر میشدی
 ملول و محزون اولوب انک فواجیون ماکلر اندلر و جهل ادیب انک قاتل لری بولعه قصد ایلدر
 عاقبت عهد بسید و مدت مدید دمنکن یوم عید ده اهل شهر ک اکثری مصطفی جمع اولوب داناکر
 قاتل لری اول محمد حاضر اولوب بر کوشده او نور مشردی بواشاده کلنک لردن بوجع عظیم
 اوج هواده بحر امیر محاذ است بر و ان ایدوب شیوه مؤثر اوانه آغاز اولدی که خلق انکر صبر
 شورا کنی و فغان درد آمیزدن غار و نیاز و ادراد و اذکار لری اذند بلر خرامیلر بری بوجالی
 تعجیلید بنسبم نری و استهلاط عیله کدو هم راهنه ایدی بونکر کرد انا دلک قاتل طلب ایدر
 فضای الهی انک جواندن اولن شهر قومند بری بوسوزی اشندی همان اول ساعت صورت حالی
 حکما اعلام اتوی فی الحال شهنه و عسکری جمع ناس غلر اندلر بحال ویر میوب سرامیلر جلدن طوقله
 هنوز خوراب عقابدن چاشنی طمندن و شراب عذاب با شتر نه چیتوب یا قلدن طوعدن
 واضح علی بر بر لره بلشدر و اول خون ناحق مکافاتی انک بنسب قصاص صیله اخصاص بولدر

بیت که کرد در همه عالم کاف ظلم بزه مکیر لغت جاوید را نشانه زنده که در زبانه بی اعتبار کرد
 طرح ستم خیال بستک خود عبرت زمانه نشد بونکلی کوردم تا ملکه معلوم اولد که شهر لده ناک نیمی
 بایند بنم جرائم تقاضای مکافات سبیل و اقتضای مجازات حبس ایدر و الا مع ضعیف حال
 و شکسته بالک قوت و مجالی اولد که بوافعالک امثالی ابدن ظهور کله چون بدن بوجریه
 صادر اولدی جالیای فرمان سلطان عقل بونکله اوزر نه جاوید که شک کلام فریاد بایک میس قیله
 اشیم و سکا من بعد اعتماد اعیوب سنک فرما نکلده این ایتیم اولی بود که خدمت شهنه خدمت قلم نکل
 استدی ای قبری مضمون کلامک صدق و صوابه مقرون و حقه بیانک جواهر حکمت و فوائد کلام
 ملو و مشهورند و افعی **الباب اظلم** مضمونی و حسیجه کناه بنم پیرمک ایدی که اول تلوزی
 بالک و ساقم جریه سنک بچک هلاک استی سونخی و طریق مکافات نشان کریمه سزا اولن جزای انک
 انک ضمنده و احسان فی کرامت بیورد که انک قتلند قصدا اعیوب کویعتننک بوسنی نقص
 انکله اکتفا انک حالیه سکا کراحت میوجه در بنده انا و باقی بلکه بایب بوسکا نیت
 و هجرت میلر و ورسه انشا الله تعالی الدن کلدی خدمت این رز لطفا ایلد بنم قلم اعتماد و صدق
 عهد و اعتقاد ادب بهوده بر مفارقت و مهاجرت اختیار ایلد و بولیه بلکه بنم همدان اخذ انتقام
 اوزر ذائل و غم و غمزلر افضل فضا ایلد بلکه مدعام بود که اسات مقابل سنده احسانی
 کند و واجب بل و مفرق کورد کم کسبه به منفعتی فتمه فزق قلم **نظم** ماعادت خود بهانه جوی نکلیم
 جز نیکو و و نیک خوی نکلیم و انک بجای باید ها کدند کدست ده دینجو نکلیم قبری ایدی
 ای ملک من بعد میامزد خیال وصال احتمال ایدر که ارباب الباب صحبت یار مستوحشندن احتیاز
 واجتناب مبالغه و حقا طنبه بنسبت مشرد در فاقه مائز اکا بوده مسطور در مردم اوزر به هر
 چند که استمالت و ولایت ده افراط اولد و وعد و عنایت مبالغه قلند بد کمالی دخی ترا
 اولی بفر و تو حشی دخی مشتدا دوز بونقد بوجه انک تحرز و تحجب زیاده و ایجاد لور **نظم** عزیز من
 جواز دزدی کسی مراعاتش مکن تا میستوانی که هر چند از تو خدمت پیش بند مروا پیش کرد دبکافی
 ملک ایدی قبری بوسوزدن قانع اولد کس بنم صلی فوندم که عزیز بلکه انک دخی لند سن و سکا اولن
 انک الفتد زن و فوندد و خویش و پیوندیدن بر سنده و لاسنده هیچ کسند کد و اوقا ستر بر لرنه

همان به ازان وصال باشند **نشد** سندن نکل بلکه سر بعد جمیع علایقندن تجرد و جملہ خلایقندن نزل اختیار
ایستادین که سنک بازار صحبت سندن اول قدر فایده کار اتم که راحله توتم انگله کران بار اولوب بار بار
اخری محله اقتداری قالدی **مصرع** توتم که تن ضعیف است این بار بر نیاید ملک ابتدی بودله بادی
سوال ملک بحکم **الباری اعظم** محو و تجتنب مناسب بلکه لازم و واجبی و یکی من با عتد ملک
بلکه مقتضای قصاص و زور بر این ایدک **قرمان** عدولت دخی بودله بیورد و حاکم انصاف اول اجنابت
مقابلہ بنده بنو قولہ عقوبت روا کور پس موجب غرت و سبب و خفتند در آخر فکر ایله که فزونند
هنوز نام و نشان یو عکس انیس و قائم و مومنایم حیات ایدک چون بسم رضای عدمی سرای وجوده
کلهی خضوت بدرانه انی اقتضا ایدک که انک دیدار یله انسی و الفت ایدک موافقتن انی کما شریک
انتم و سنک مصاحبتکله و انک موافقتن مقتضی اولوب حضور موفور و سرورنا محصور دور کار
بکوردیم حال با چشم زخم زمان بی امان نور دیده ملک با صر سینه زبان و نقصان یتشد ب انک
دیدار یله اندک دوق و ضفا خلل پذیر ایدک اما سنک مصاحبتک لذتی و مجالستک حلاوتی
و صواب دل کشک حقیقی و اواز فرخ بخشک دوقی باقی در شویله ایله که بودخی بالکلیه منتفی اوله و کما
عمره معتکف بیت الاحزان اولو لایم کله ای قوه سنکله بنم شلم راست اول مطربله اول پادشاه مثل
در قمره استغفار اتری که نه وجهله اولمشد اول **حکایت** ملک ایدی پادشاهک بر مطربی
واردی خوشی و از شیرین نواز الحان دل فریبی عقی رکیبت و عنان تا انکی دست صبر و
شکیدن چتر دیری **بیت** الیسا الهه عود و بریط و چنک طورتی اول هود زهره آهنگ کر آهنگ
ایلیه نای عرافه او داور دی صفاهان و عرافه سراغان ایلییدی بوسه لکن نواقی پردی چندی
دکن پادشاه الکباب متعلق ایدی و سماع نغمه رود دلاویز و صدای زخمه عود نشاط انگیزه
زیاده مشتوق ایدی **بیت** نوا می مطرب بشنو که صوت راحت افزایش جزویم چوناهید آورد
در چرخ کیوان را بر مطرب شاهل بر قابل غلامن تربیت ایدی و سازند لکن و نواز لکن شفقاً
نظم لایحی تا از زمانه ضعف موسیقارده استادندون استاد کار اولدی **مصرع** قابل شکوه
اولن استاد اولور استادون بو غلامک آهنگ سازنی و نغمه پردازی بر مقامه میشد که اواز
قول غلام صفاهان و عراق و محازی طورتی و صیت صوت و صدای نغمی و علی صامع مجامع عرب و عجم تبت

نظم بچواتر سر آغاز دلاویز امدی عیش و عشرت افش تیز شو ساعت کم اور دی نغمه عود
فلک زهره باشد می رود **نشد** شاه غلامک هنر بلند آگاه اولب انک تربیت و تقویت الفت پیوردی
تا بر مرتبه واردی که ندیم خاص و مرتب صاحب اختصاص اولدی شاه عوار و نعمات فصیحیله که
لحق اود و نفق مسحدن خبر ووردی و صورت عود و صدای سرود یله که قلوب عشاقی عود کی هوا اود
اور دی غم بر زم غمزد و آهنگ عیش و صحبت امدی عرف حسد دل مطرب نار عود کی مضطرب
اولدی و ناز عماره تحمل ایله میوب آخر کار انی قتلہ ترکیب اولدی بو صبح پیاد شاه نشیب مطربک
احضار فرزان ایدی چون مطرب مقام سیاسته کلدی پادشاه هیبت لها کا نگاه اید و بی خطاب
عقابا میز ایدی ای بی ادب بلمر میدک که بن طرب دو ستم طینتم اب عشرتله سرشته در
و خلعتم نشاط و سرتله اغشته بنم نشاطم ای قسم ایدی بری صحبت سنک سازند لکن حاصل
ایدی بری خلوت غلامک نوازند لکن واصل چون سبب ظاهر نشاط و سرور ملک نصفی
باطل لکن لازم اولدی که بیورم تا مسکا دخی اول تربیت که غلامه اچردک جاشنی و رول و تار کردیکی
تبع هلاکله چالید عود و جود کفنا اودنه اورور مطربک سمعنه قول شاهدن سرور و کمال ایدی
شاهین خرد کنه اندم که شاهل نصف نشاطن تپاه اندم اما بنم حق پادشاهل فی ملکی نفاذ
بولور سه کند و نکل علم نشاطی ضایع اغماز اولور پادشاه مطربک بولای خوش کلدی و نواز
بیورب قلدن انا دقلدی و منی ایراد ددن مراد اولد که بنم طرب و سرورم دن بلادی فزونیم
هیه مشور اولدی سنک که ساز عراق فواکه آهنگ امدن فرییدر کپشت امیدم قفقی که راست
ایکی قامت چنک که حمید و دایره سینم خد خبی زم ایکن روی عود که خراشید اوله عاقبت
خود اوراق صحبت بایان تدبیر مفارقت ضرور یله بریشان اولو مقرر چه باری الان اختیار
روا کورمه و نغمه صحبت غنیمت بل دامن جمیع الدن که **بیت** خودم یکا انکی یاری چو مید انی فرخ
آشایان از یکدیگر جدای میدهند **نشد** قمره ایدی حقد نهانه دل مد فون و کینه خزان سینه عجز
در چون کسسه اکامطع اولی متخ در میو قیل و قال تبحان زبان اعتقاد جانزد کلک که کاه اولور که
زبان میود ممکنون اولان سزله مضمون عبارت راستله ادا قلم و بیان غمزات خاطر
انها شط لمانی بره کورمز اما قلوب بحکم **القلوب** **نشد** برونه شاهد عدل و کوا دست چه

بیت حدیثی است که در اندویش زبان و لب در آن محرم نباشد بلکه معلوم مدد که شول نشسته
 یک زبان ادا در قلبی که موافق دکلر و ضمیر نهان او نیک بیاند لسان صادق کل **مصراع**
 صد جان فدای آنکه زبان و دلش یکست ای ملک سنک ضولتی و سطوتی کی خوب بلورم و نهی بسیار است که
 دخی تمام با خبریم **بیت** از که کا و زخم کمان تر کنه نکاب و زیاد وقت جمله سبک تر کنی عنان **نثر**
 هیچ بران خطر هیت کردن امین اولسم کرد و بر نفس ضرر سطوت نکند امان قلمم کرد بن اول قیل
 دکلم که طبیبی که استی داری چشم سکا دوا شکست ام و الزام و اصلاح حسن ظاهری علاج جدا بطلند
 سکا نسبت مقدم در ملک استغفار اندیکه بخیر روایت اولش در اول **حکایت** قهر ایتدی بهرین
 ضعیف بر طبیب طریقه کلوب در شکست نالشی اندی و صعوبت المدن یا نب یا قلوب در در نه
 دوا طلب قلب ایتدی **مصراع** ای طبیب آخر علاجی کن که کار از دست رفت طبیب اول طریقه که ارباب
 حکمت قانون معرفت و اسباب و علامات تقدیم امر تا تشخیص ضرر نفسک علاج کامله که شیخی
 عاجل اوله مباشرت قلله بر سبیل استفسار اندی سوال اندی که بگویند نه غدا یدک مرخصی ناده
 جواب و بردی که قورمش قادر بشی یا نشی کوبنیش ناه بار یدم و اول غدا یدک که رفت و انگشته
 دوغش داری تو رمودی بر قللم طبیب خادمتی ایتدی و از دارا استفسار کند و شنای کتور
 بوخته شک چشمتی جکلم تا با صرم سه جلایور و نور بصرفی زیاده قلله مرخصی چون طبیب بکلی
 اشتدی فریاد ایدب ایتدی **بیت** آخر چرخل هر روز باز یست و وقت اجل است دعای کداریست
 ای طبیب جزو لطیفه می سوزد که به در شکست شکایت ادرین سوز در چشم علاجی ایدب سوزی کیم
 بزرگوار داری دین یله در شکست نه مناسبتی دار طبیب ایتدی دکلم که سنک چشمک روشن
 اولوب سیاه و سفیدی تمیز اده سن تا بر دفعه دخی بر مقول غدا یدک ابا و بر هر اده سن پس
 علاج چشمه احتیاجه مداوات شکست ناده در بی غنی ایراد در مراد بوج که بن اول قیل دکلم
 که خامی پخته دین و سوختنی سلانند در فرق ایتیم **نظم** بحمد الله که در دانش جنابم که خیر از
 جدا کون تمام **نظم** ملک ایتدی و ستر نیند به قول و قیام چوق اولور هیچ اولور که دوا غی غاصت بالکبیر
 مبادت میانند مرتفع اول و احباب نیند ابواب منارعت مسدود اولوب اسباب غایت مطلقا
 منع اوله اما هر که نور ضلله راسته و زور رای و فکر پیاسته اوله حسب المقدور الحفا نایره

غضبه دور شب قاهر اولدوغی قدر استی خشی بجلله تسکین ایدم و بلور که غیغ شربت مغفرتی اکر
 چه که غایت مرارتی اوله چاشنی جلالت مروت منبرج در و غل بار مستقیم علم و بردباری هر یاری که زهر
 آمیز در تریاق بجهت و ستر نیند مختلف و مجزدر **نظم** غصه بخور که شقاوت در دست خشم
 فو خود که حلاوت در دست شفعه برق مرار در دست قاعد بحر و خور در دست سینه دیر با
 نشود پر غبار که چه که باران کند سنکسار **نثر** قهر ایتدی **نظم** من تهاون اترو قع بالضر منلی و جینه
 هر که کار دشواری آسان ملاحظه قلله کار آسان اکاد خوار اوله نوکارد شواری آسان ملاحظه
 اتمه کرد و بوا صعبه تخفیف و تهاون مجال ویر عک کله بن تقدیم عمری چرخ سفید سازک
 هر باز لغی نظاره سنک تلف اتم و نفایس و قائم تحصیل التمدد و بضاعت کماست و سرمایه
 فراستله سود تمام اله کتور مشتمل و عین یقینله کوردم و بلورم که شعله اختیار سلطانی و نزاره
 اقتدار قهرانی خانه عهد و بیانی یقر و تند با محنت و کامکاری و صر سطوت جباری بنیاد اندم
 و بنای وفایی اساسند یقر اول مقامی که شیوه هیت سلطانی دم انتقای دین کینر اورر تلقی
 رو باه بازیدن نه فایده عاید اولور همان اولی بود که کتور و خواب خرگوش و ریوب احتیاط ادم
 و خشم بنگدن هر آسان اولش هر که راه بیابانی طوم کیم که خشم ضعیف هیچ وجهله دشمن قویله
 مقاومت بحال میر کلد **نثر** که اول پادشاه کتور دشمنی چون بویای بر مثال ایراد ایلشده ملک بوردیک
 نه وجهله اولشده اول **حکایت** قهر ایتدی دیار ترکشان بر پادشاه عظیم الشان واردی
 کهای همت بی همتای ساینه صلاح و جناح بخالی منار و علمیان بسط افشیدی و عنقای لای دولت
 والامی بالای شایانه ظاوس ریا خن آسمان یقیندی عدل کاملی تمام مهام نامن اهتمام تمام اذراف
 بیور مستندی و بزرگ شایه کافه خاص و عامی بلعانه دوان و انعامی خوان احسان و طعام انعامه
 بطور مشدی **بیت** زمین علی معور اتشیدی جهانی بذلی سرور اتشیدی **نثر** اتفاق وزیر لوند
 بنک ضیری زنک خیانتله دنک پذیر اولوب سده سپهر اشتباه شاهد یوز دندری ولوند
 فلاش و اخلاط ولو باشند جمع کثیر که کریات طغیانند باش چقر مقام محاربه و مقابله بکلری
 پادشاه چون بلدی که اول کر اهل دی و طاعتی قبله انقیاددن تحول اولشده و دیو طغیان و شیطان
 عصیان انشیانه دماغنه دول بولشده سودای خاندن سر بر انتقامه سرور که دعوا سن ایدم و

در این عجایب و غرایب مشاهده صرف
 ایدم لاجرم و خایر بخیر بدو استظهار
 و انچه

کدورات دیرینه در سینه پر کینه به مهترانک تناسل مقتضای حال او زره برنامه یازوب
رسوله ارسال الیدی مضمون نامه نضاج مستفقانه و مواعظ ملوکانه به مشهور خضم مغرور
غایت نخوت و غرور زدن نامه خروبی نظر التفتا تمه منظور قللی و شراب عصیان و غبار کفران
ایله مست و حیران اولدیری کند دعوتله کند و جانینه چکوب ولی نعمتک بندیه شمع اولد
بیت برکنه چند اجمع کرد باورد جویند روز ببرد القسه جوت پادشاه کردی که نوثر داروی
ملاطفه لایک مزاج کشتی منج اعتدال دن بالکلیه مخری ای صلاصه کلک احوال احوال بود جمله
پیغام ارسال الیدی که سنکه بن همان شیشه و سنکه بکوزن که کسه شکلی شیشه اور که کسه شیشه
سنکه ایکی حال دخی شیشه شکست اولو مقرر در سنکه اندن اسبب ضرب بشک محقق بو مشک
ایرادندن ملا اولدیر ضرب منیر آینه نظیر شاهه هویدا اولسون که یوبند شکست بال دخی قبول
تا تو و انفال همان شیشه سالدر خشم سلطانله که سنکه کی بیدار و خشم شکند مجال مقابل
عالم **بیت** بر بیان اهین دل نشوی لامقابل که تو ایکن داری و نه حریف سندان ملک اگر چه
که برتبه انتقامن ملاطفه مقامه تنزل ادوب در که سکجین معذله صغری و حشقی نسکیر
ایله اما مذهب خرد ارباب غنک عذر فی قبول انک مشهور و مخطور در زیر که دید اهل انتقام
دوین طریق لطف و مروت دن کور و سینه اصحاب جند دیرینه دایره غفور و مغفرت دن دور در **نظم**
زدستان مخندان شنیده لم پیزی که بر ملایت دشمن اعماد ممکن چو اعتقاد مضرت بخصم پیدا شد
مشور فیه و فح اعتقاد ممکن **شعر** ایته دی کار موهوم که **ان بعض الظن اشهر** منو میله
موسومدا اسامی صادقی هدم ادب مد مخالفت بناقلتی و مظنه و همی سبیله رفیق قدی سوز
فراق و اشتیاقه مبتلاقلتی اصحاب مرقه لایق مید و سوابق حقوقی شایبه اخلاصه عقوقه مبتلا
قلب سرشته عهد و پیمانی و عقاید عانی جزئی خدشه ایله الدن جرمی طریق اباب فتنه موافقی
بیت وفاد عهد تو این بود منداستم نوید مهر تو کین بود من نه دانستم **شعر** فیه که جمیع جانور دن
خفیر و غیاست ذات و خاست صفاتله شهید کور که صفت و قایل به بخد موصوفد و معرفت
حقوق نوله بخد مشهور و معروف سنکه جهنم حاله خالد فادن نیچون خالد و وقامت
کردارک خلعت حقیقت دن نیدن عاری مهر وفا کتا بندن بحر و قوم کی پیست و صداقت

بنده بالین نجسته باش قوم کی **مصرع** وفاد عهد نکو باشد اربابا موزی **شعر** ایته دی بندن امید
مهر و وفا و صدق و صفا بخد ممکن و میسر که اول سر جانیدن ارکان محبت زیر و زبر و بنیان عهد
و حقیقت خاکه برابر اولدی بعد که مجرم جزا و سزا سن بولدی ممکن مد که موجبات و حشقی
فرار نرقله سن و فرصت مکافات اخذ انتقام مدن خاموش اولسن چون حالیا زور و قوتله
بنیاله کتور که قدر نکون یوق در هرگز بخدانه مکر و حیله یله دام انتقامه چکسز **اقا بیت**
عفا شکار کی نشود دام باز چنین کایجا همیشه باد بدست دامن **شعر** کای فضا یل مناقب سینه سلا
متن اولن کینه دن احترازی واجب کور مشد در که اندر نخوت سلطنت سبیلله اخذ انتقام ابند
زیاده قصد اقام امر چونکه فرصت بولم نه توجیه و تاویل و رخصت و برور و سنا احتیاج
اعتذاره مهملت واکور در دمشد در که کینه اخگر فریه به بکزد اگر چه حالیا انری ظاهر اولم اما
انش غضبیدن بر شراره یله شویله مشتمل اولور که اب حمله انظما بولم سبیلله اخشم خرو ارجله
بنیان حرمانیا فی نر شعله انتقام انش کینه دن خروج ارجله بحر خانای یقرم اخگر کینه دن کاف
سینه ده بر شراره قلسه ضرر شعله خشدن امین اولو میسر کلاله **مصرع** چون شعله زنده خشم ترو
خشک بسوزد ملک ایته دی عجب حالتدر که سو بویاید غف و خشونت طرفه کدک لطف و مروت
جانبین بر طرف اندک نیچون ممکن دکلدر که میادی و خشت میانی الفتیه مبتلا اوله و کدورت غامت
دن صکن صفای خالصت ظهور کله **شعر** ایته دی برکنه قام اولسه که مراعات جوانب لطف
تمام و طلب رضای احتیاد سعی و اهتلام کوسره و اطم و وصول خیر و دفع ضرر و معاونت و نظام فی
ذشته واجب کور ممکنه که اول و خشت میانی نریت مرتفع اولوب هم سینه کینه جو به صفای
کلی حاصل اوله و هم دل خائفه نسیم امن و امان و اصل اوله اما بنی قائم دکلر که سو بویاید عارضه کینه ی
زایل امر بر نشسته فکر اده بل و طبعی طریق الفت و ملائمه مایل امر بر چار خاطر کتور بل
بنه درگاه شاهد پناه انتم متصل هر خوف اولوب هر لحظه مرک و هلاک منتظر اولو مقرر
و محقق پس یومرا جعتدن مجانبیت اختیار انک و معاودتی مباعده مبتلاقلتی اولو و افقی در
بیت از درخت نخت چون بشکفت کلای وصال در پربان جدای خار چهره خورش است **شعر**
ملک ایته دی افراد آفرین دن برورد براحد حقد فی ارادت حق عزاسمه برنده نفع و ضرر قادر

هر که که بر پیش خصلت طرب معاش و معاشرت زاده و بنای کار مصاحبت به پیش نهاد ایله هر نه که
 قصد این بر مراد اول و هر دیار که قاره رفیق و یار مصاحبت نمکاردن عالی اولیه اولاد کردار
 لکن عار آنکه ایکنی نیکو کار نی کند و به شعرا تمک ادجی مواضع قصمتدن احتراز ایکنی در دخی
 کارم اخلاقی کند و لازم قلنی بشیخی باب معارف جمیع او فائده مرآت آنکه هر که که بر منافی
 جامع اوله جمع بردارده کرتب غریب کایول بولیه و راحت موانستی و حشت غریبه مبدل الیه **مصلح**
 دانا بیچ شهر و ولایت غریب نیست عاقل چون کند و نک مولد و منشاند و اقارب و عشایر بینند
 داین امن و امانند دور اوله ضروری فراق یار و جلای یار اختیار آتسه خرد و اچند قنده
 معذور اوله زیرا که بونزدن عوض میسر در اما نفس نفییدن بدل متصور دکل **بیت** هر یک
 کم فربا اولیه یار و وطن غریب اولوز ناچار **نظم** اگر ترا بوطن نیست کار هاراد اسیر خانه
 غلت مشغول پی هوسی سفر نمای کنی دوستی خواهی ماند بهر مکان که روی در بهر زمین که رسی **شعر**
 ملک بیتی کند که تقدیر چه زمانه کورسن و اند مدت اکلور سن قهر اندکی ای ملک
 کند کنصک بینه کمال توقع آت و بوسورن معاودت احتمال حیا که کتومه عجبانه در
 بنم سوال و جواب اول عربله نانا حکایتنه ملک صور دیکه بجه اولمندر اول **حکایت**
 قهر ایندی روایت ایله که بر عرب اعرای شهر بغداد کلوب بر نانا و کان کوردیکه کرده او
 قرض ماه که افق نور دن جفتش و جور کلر سینه افتاب داغ خسرت یقینش کامله و فوغی سما که
 یتش حلقه لر خلقه صلا ی امام آتش سید سفیدی کورب هلال بر مغی اصرش **بیت**
 سید لخل در ب ایله عای ایله حلقه لر خلقه صلا ی **نظم** فراز منبر عیار قهر نانا بشاری
 که خورشید جهان تابستر طالع کشته از کوردون تنور نانا نار خلیل الله را ماند کور هر لحظه آید تاره
 نانی همچو کل بیرون **شعر** اعرابک مشامنه چون بوی نان کلدی تن بجانه کویا حیات باودا
 کلدی آتش اشتها تنور معد سندن زبان چکوب نانا یه ایندی ای خواجیه بولمکلر طویخیا کل
 آنکه نه ویرین خنجر فکراتی که بوی حریف انجی اوج درت در غیف یک میسر چه بشدن التی دن
 تجاوز اتمک مفر چه پس ایندی ثلث دینار احضار ایله و دلکاک قد بخارزدن افطار ایله
 اعراب نقد مهر ویدی و بدله کنار کلوب و تورری متصل خنجر نانا کوردی اعرابی اکر

صوبه با ترب یردی تانن نان نلندن نلنانه و اردی اذن و خنجی و نایوب دینار تمام اولدی
 نانا بود که تحمل این میوب ایسی یاخ العرب اول خدا حقیر که سکا بوقه اشتها یی کراتی پور
 بکا دیکه نجبه دیکه یسک کون عرب جواب و یردی که خواهد اضطراب آت که دیکه معدن آتش
 اشتها یله خویله غلیان آتسه که تا بواب رواند جریان ممکن اوله بکا اکلانند فرائض متع
 در بونی عرض آت دن عرض اولد که منکله معلوم اولد که تا آب حیات بدل جاریدر **شعر** تاوان
 و بیم جان بکا ضرور یردی و مائل و فایده مصاحبتدن متع اولق متع در روز کار و غدار بزم
 میانمز تهران حجاب چکدی که من بعد احتمال وصال طیف خیال در و زمانه ناپا یدار بزم شنه
 مصاحبتن بر وجهه انصاف و انصال و یردی که صور متانصال ایینه خیالدن غیرین کورنر
 محال در من بعد هوا که شوق دیدار پادشاه غالب اولد اخبار سعادت ملکی نسیم محمد صور سم
 کون و جلایا کال شاه عالم پناه ایینه خیالده کور سم کون **بیت** کورصال یار بنود با خیالش هم خرم
 کلبه در پیش راغی خوش از مهابت نیست ملک قهر دن چون بوکلات فوق آیری آتدی
 قطرات حرارت و سیلاب عراقی چشمه چشمتدن روان ایوب جنم آتدی که اول مرغ زربک
 دانه حیلله دامه کلک محال در **سینه** سینه اولن داعیه انتقام خلوت خانه خندان عرض ظهور
 خرام اتمک متع در بر کور دخی زبان مکرر بکا ریدوب دکر بار ایمان و عهد و پیمانی تکرار آتدی
 قهر ایندی شاه عالم پناه هر چند که سن بنای ملاطفه مشید و مقدمات ملاطقی محمد قلوبین و باب
 امی استیما ند عاطفتی کوان از زانی بیورب انیایان فراوان و پیمان مؤید و مؤید قلوبین
 ممکن دکلور کون موجبات و خشی فاموش ایوب من بعد حلقه خدمت در کوش و غاشیه لاری
 بدوش ایلم **ع** سخن ضایع مکرر بکا با مادر می **شعر** ملک چون عین یقین ایله معلوم آتدی که سوزن
 حیلله یله قهر ناک کفای دلندن خار و حشت جزلق جلایا لادن و تیغور که شصدن چه
 زور باروی غدر لیمه دسته کلک مقوله متبعا آتندن قهر معلوم اولدی که من بعد مشام
 جائزه شمامه وصالده شمه واصل اولق محال در **و جهره** اتصال ایینه و همد غیرین کورنر محض
 خیال **نظم** ان رفت که دخی طربای بود پاد سر زلف از زوئی تابی بود در جا که زمان عیش
 دوران وصال بگذشت چنانکه کویا خوابی بود اما توقع و تفرقه آید رین که بزرگه که آنک تکرار بیه

ملک اسدی ای

صغیر و زکار دارد. انار سعادت باقی و پایدار دارد. یاد کار بسوی رسد و صیقل و عطر و نصیحت کله رنگا
غفلت مرات خاطر مدد که غبار ملاله تیره اولمشد ز دود و قفس بیت زبهر ما سخن یا کار خوش
بگوی که بهتر از سخن خوب یاد کار نیست **نظم** قهر ابدی ای ملک بنیان امور جهانیاں اساس قضا و قدر
اوزر مبتنی و شاه و وزیر و صغیر و کبیر اندک و تدبیر و تقدیم و تاخیر بحال بفرق منع و
نظم سوق این جزو که بر اینی تقدیرانی عفو ایند بیلند بدی بر احد بلکه نامی جریب سعادت می رنج
یا نا صیقلی داغ شقاوت المی موصوم در لیکن کافه ناسد و جریب که امور لایه اساس ری صائب اوزر
بنا اوزر و مراعات شرط حرم و احتیاط اقدام اجتهاد و اهتمام اوزر و طور و لو تا اگر تدبیر موافق
تقدیر واقع او لور سه سر بر اقبال و مسند جاه و جلال اوزر و ممکن اوله لرو اگر قضیه بر عکس
او لور سه دشمنی شمانه عیال بولیوب دوستی معذرتی بقول قل **لننظم** حکیم گفت که تقدیر برانی
است و لی بهیچ حال تو بدی بر خود تو و مکن که که موافق حکم قضاست تدبیرت بکام دل شوی از کار
خوبش بچورداد و کون مخالف است و در وقت معذرت کسی که دارد از انواع عقل استظهار و دخی
بلکه کر که اخلاص اموال اولد که اندن انتفاع اولمیه و ابله ملوک اولد که حفظ مالک و ضبط رعایا
سوی اهتمام قلیه اخلاص اموال اولد که ایام شد و هنگام نکیتند دوستی جابیندن اعمال و غفلت المیه
اشر سولان اولد که بدخلق اولوب شوخیز اند المیه ناخلف اولاد اولد که اطاعت ابویندن ابا
المیه خرابا باد بلاد اولد که انا امن و امان اولمیه افع مصاحبت اولد که مصالح اولد اینه سینه
ژنگار کینه در صفا بولمیه بسوی چون بنامه ملک میانند بوقدر که واقع اولی بود که
در سر و قزاقی میان جان نطاق ایدم و مقالات ملاقاتی من بعد کلمات مواعده تبیل ایدب
آهنک حجاز صحبت شاهی قویب ساز عراق قزاق ایدم **بیت** رفیق و داع مازدا باید کرد
وز آب دود بد خاک کل باید کرد که بیدیدی هم نکو باید گفت و در در سری بودی بکل باید کرد **نظم** کلان
بومقامه تالم تندی و فکره ایواندن پروان ایدوب محرابی طودی کندی ملک انگشت تحسری
دندان تحیر ایلار بر بر زمان تاسف و تلفات تندی و بر ملا الله که حد شماردن اخرون و بر اندو هم
کدانه قیاسدن بیرون ایدی قصر نه متوجه اولوب ایدی **بیت** کندی ای عکس از قلب حزن قدیم
او غلبه بر کین **نظم** کجا کوم که با این در جهان سوز طبعیم قصد جان نا توان کرد میان مهران

چون توان گفت که یا رب چنین گفت و چنان کرد **نظم** و مراد کسه نکه داستانی که ارباب حدت
کامن غدر بند حدت ایدب اهل کینک تضرع و نیاز باور قلدی و خصم دعوی و داد اعتماد
ایوب باضا شقام ایچون کلام فریاد بجا مننه مغرور اولدی عاقل کامل هو شمنند فاضله غرور دکلر که
بود استانی بایندن مراد بود در خرد مننه جواهر بنی کوشه هوشنه بنیاد و ببولد جهان و نوایب
دوراند و نصیای بی مانند بلو کحایاتی مرشد راه نجات بله و بنای کارین اساس حرم و احتیاط اوزر
اوره و هیچ وجه مدغمی از در به اعتماد قلیه و افسند و محافت مکریدن امین اولمیه **نظم** خواهی که
بناخی نیم رخ قریب بشو سخن پاکیزه از در غین از دشمن آزرده تغافل منافی و صاحب کبر و کینه
ایمن مشین **باب نهم** طریق عفو و صفحه سلوک افضل اوصاف ملوک ایدو که بیان
ایده رای دابنلیم و ظایف خدمت و شرایط منقی تقدیم اندک نصک **منشی** ددی ای بیلانغ علانی
ضمیر لا غیب سرک و جانی دلک کعبینه انرا از مفتاح کلامه غیب بخورند مصباح معلوم اولدی که
اول کسه نکه شکی که کند و دشمنی اوزر دلدن استمالله تسلی بولمیه و چون اینه سینه مننه غبار کینه
فانار عداوت دیرینه بی باقی معاینه قله اظهار تواضع و نیاز از منبج احتیاط و صرازدن مغرور اولد
حال برهنی فاضل دن رجا کامل اولد که بیان بیور اول داستان که عفو غفران ملوک مشتمل اولد و
بادشاه بعضی مرقبان درگاهدن انار جرم و گناه مشاهده قلعه انی دامن عاطفانه مستور قلای
اندر و و یا ساحه عفو و مسامحه دن دور قلای می اصوره برهنید بای کلام دلکشای و خطاب
جان فزاید جواب و پردی که اگر ملوک زلام جرایم ملوک طریق عفو و رحمتی سلوک طوبیه و
جرم قلیل و جنایات سیر عفویت کثیر و بلام مجازات و مکافات بیور و مقبوله مشرب اعتقاد
صفا قلزم و خواصک قلوبی کدنا اولوب با صدانلر اعتماد قلزم بوجالندن ایکی علت حادث اولور
برای اولد که سواخ مصالح مهمل و معطل قالور ایچنی ملوک لذت عفو و مشغولدن محرومی نصیب
اولور اگا بر ملوکدن بری بیور مشر که اگر خلق جهان بزم کام جانم جاشنی عفو و رحمتدن نه لذت غن
بلور دی هر آینه درگاه جرم و گناهدن غیر هدیه کتور میه لودی **نظم** مجرم که این دقیقه بداند که
دبدم مارا چه لذت است بعضی کناهکار هواره از کتاب جرایم کند بدهد دایم بیزد ماکنه آرد باعد **نظم**
جمال ملوک عالم نقطه عفو دن زیبا جمال اولمز و دوات سامی صفات خلایق آدمه فضیلت مغفرت

و محمدت افضل حال اولن مضمون كلامه مخزن نظام حضرت سيد الانام عليه افضل الصلوة والسلام
 كه **الا انكم بانكم من نيك نفعه الغضب** بومعنى اشعار واعلام ايديكم فرط قوت ادمي بتكبين
 شعله نغم اله بلور و صفت مردی و مردی شربت ناخوشكار غضب فعمله تجربه قلند **بيت** مردی
 كان بهر که برورست بر جلی باخشم اگر برای دایم که کاملی افضل سلاطین و اعقل ملوک علی آیین
 اندر که معیار خرد و ارجمندی بنای کار لرزیدن معارفه لر و هر وقت کدون اخلاق لرین حلیه
 لطف و عفندن ظالی قویه لر اما لطف بوجهله کر که سمت ضعفندن مبرا اوله و غنغ و دخی خوله
 کر که و صفت ظلمدن معرا اوله تا جهن حال سلطنت طبعه جمال و روبرو جلال الهه حالی اوله و مدار
 ارکان دولت و متراب حضرت اشارت خوف و بشارت رجا اودر دایره اولوب سلطنت و مملکت
 نظام حالی نظرق احتلالی و تشتت انحلالدن ظالی اوله نه غلصه غایت بی کمرانه دن بعد و تاملید
 اوله و نه مفسد لریم سیاستدن و کبر جرات قدیم قیوب جنایت خیانت از کتاب قلم لر **بيت**
 داشتی قلم خورشید را چمنشید دایم اندر میان بیم و امید **نظم** کلامه خیر الله خیر الله بیور مشلر که
 ایرد تعالی بند لرین مواعظه قرانی و نصایح قرانی الهه تقدیر بلا فلاحه ترغیب اید ب تحصیل کار
 صفات و محاسن عباداته تحریض بیور مشلر هر که که سعادت از لایب و کفایت ابدی معین و مدد کار
 اوله لاجرم احکام قران و کلام حکمت انعام قرانی قبله جان و کعبه جان اید بن جمیع از فاند اوله
 حرمان و امانت حرم حرمته النجا قلله مصالح العباد حقندن نازل اولن آیات کریمه نک بررسی
 باریکه نصایح مزبور مشلر و هی قوا عظمی و **والله اعلم الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین**
 بران طریقندن برسی زبان حقیقتله برایتله جواهر معانی بر وجهله ملک بایه بکشد که کفیم غیظ
 اوله که عقوبتده مبالغه اولیه و عفو اوله که اثر کراهت صفحه دلدن محو اوله احسان اوله که
 دوست مجرم معتندن باب ملاطفت و مراجعت مفتوح طوطه لر بو مفضل محصلی بود که ادمی گوید که
 بنای افعال و احوال لطف و مدارا اوزر مبتنی قلله و جمیع او فاند مدارا و مساوی معتبر بله
 که احسان آثار و صحاح اخبارده کلامه که اگر فوق و لطف بصورتله مصورا و ملق متصور اوله
 شعشعته جمال باکالی بوجهله تابان و درخشان اوله که هیچ بر دیده اندک مشاهده سه طاقت
 کوتومیه و بر دیوانه شرح شکل منیر و وصف صورت بی نظیرین کلک تعبیر صفحه روزگار د قیو

و تحریر اید میده بعضایان بومعنی بو قطعه دن بر بیتله بیان بیور مشلر **نظم** کنه کار چو
 قدرت بولرس سن کنایه عفو اید ملک بند اوله که مجرم کذب و جرمی کشته سیدر نسیم عفو اید
 زند اوله **نظم** چو قدرت داده ایرد بر کنه کار و بغض بند کن تابنده کرده اگر صورت پذیرت
 بکر عفو چو مشلر تر تابنده کرد **نظم** چون مقدمانه تاقل شامل بیور لر هراینه عز اعلامه و اصل
 اوله که شرف فضیلت عفو احسانله تر اید و شکامل اولور بسوقی بویکی فضیلتند مدار متعصر
 انکه کرک بوشید دکلکه ادمک حالی هو و غفلت و جرم ذلندن خالی دکلر اگر هر چه در مقابله سندن
 عقوبت و هر جنایات ار اسند سیاستر و ابور لر اندن فساد کلی و مضرت عظمی ناخی اوله که خلل
 ظاهر مهمات ملک و مآلید ماری و فاشی اوله **نظم** بتندی سبک دست بودن بتیغ بدندان برکت
 دست در بر سر که تحمل ناند نهی حرامش بود کار فرزان دخی و دخی ملوک لارند که مقام نهند اولن
 خدامک مقدار هنر و کنایتن و انداز اخلاص و مناحی نه تمام تحقیق ایلیمه تا اگر اوله اچله دن
 اوله که مصالح ملکه انکه رایسله استعانت انکه قابل اوله یا وقایع دهرده انکه تدبیرندن استمداد
 ایملکه لایزاله اگا اعتماد ناز و مجد را انکه سعی بیور و انکه تربیت و تقویتنه و وقت نشیسته
 سارعت کوستر و مشرب دن عیب ریب و غش و غلطن صاف ایدوب قوه قلبن استمالت
 و استعطا فلهینه قرار میبوده پیشدر در بر که مهمات ملکه نهایت یوقند و ملوک که کفایت
 ناصح و عا لامینه که محبت اسرار و احتیاط قری و مهمات ملوک و مال و استقلال استغناء
 لر اوله احتیاجی محققدر بیور جهاند ارک شریطی اوله که اوله که کال خرد و صلاح
 و هنر و عفا فله راسته اوله لر و زیور صدق و امانت و تقوی و دیانتله تربیت بولر لر
 و حقیقت و حق گذار لر و نصیحت و هوادار لکن سایر لرندن ممتاز اوله تربیت بیور لر
 و هر برسی طایفه علم برادر و نه مرتبه نزار در بلر لر و هر برسی فهم و درایتنه لایق و درای شجاعته بوفی
 و عقل و کفایتنه مناسب مناصبه نامزد قلله لر شویکه که برکنه نک هنری و اویکن عینی ظاهر اوله
 اوله بود که انکه عیبی ذیل اغاضه ستراید نظر لرین انکه هنر نه حصر اید لر که لاریب بی ادب
 حلالی شوب عیبک خالی دکلر اوله اید دن در که مشلر **نظم** یارب عیب استیغی بی یار اوله
 بر معانی فهم ایدوب بود قایبق سلاک ضبط نظم اندک دشمن باد شاهه لایدر در که ائنا و عماله

تفویض اندوکی اعمال و اشغالک احوالی شتج و تخصص اعمال و کورمه بلکه بر وجهه
تحقیق و تنقیح بیوره که احوال ملک و مالی غیر و قطره صبر منبره مخفی و پوشیده اولیقه که
برنده یکی فایده کلی مقصود در بری بوی که مباشرات اعمالدن کیم رعیت پرورد و کیم چاکتر
بیلوب انلوه که رعایت رعیت بایند احوال ایتمه استمالت و یروب اول شغل استقلال و یروب
وانلوه که برود ستلغ غنیمتیه نامنی جریه عملدن عواید دفتر عزلت نسبت بلیه بیت خدا ترا
بر رعیت کار که معارف ملکست بر هر کار بدانند بیست خویشتن خلق که نفع تو جوید در آخر خلق
ریاست بدست کسان خطاست که از دست شان دستها برداشت نکو کار هرگز نه بیندیدی چو بد
پروری خشم خورم خوری بودی بکچون ضایع مرسم ادم که باد شاه نکو کار کردانه لایق عاطفت
روا بیوره و که کار لک کفای بنداری تادیب و تنبیه واجب کوره اهل صلاح امیدوار اولب
نیکو کار لایق شاه راهنه کدیر و ارباب فساد و سلس و هراسان اولب اضرا و فساددن احتراز
و احتیاط ایدر اسرار و امثالدن داستان غیر و شغال بود و صیغه انسید و بوی ساخته اوتوب
رای استغفار اندی که نظر بقله اولم شد اول حکایت و عزایندی اخبار کاشیده دیار هند
بر شغال و اریدی فریسه نام بنی نوع میانشند بنام حطام دینای فاسیدن اعراض استندی و تعلقات
و حاصل و اظهار ابرتش ایدی اگر چه انبای جنسیله صحبت و اختلاط ایدر دی اما زهد و رجا
اختیار ایدر ب سنک دم و اکل دم و ایدای نفوس محترم دن که بنی نوعنک لازمه ذاتی قدر احتراز
و احتیاط ایدر دی **نظم** قلوب پر هیو حیوانات اندن ان بومشدی شکر بر بندن بک کوز
ریاضت ایدر ایدی خداوند عبادت ایدر ایدی **نظم** یا ران انکله مخصوصه آغان اندیل و مضاره سی
مجادله بشتد ب ایدر بوسنک بوسنک نکر دن واضی دکوز و رایکی بوی اجتهاد خطایه
نسبت ایدر روز چون بنی نوعنک صحبتدن و از کلم سن عادت و سیرت انلوه نیچون مساز
اولر سن چون دست مصالحه امر بخالطندن بکمر سن انلوه که ریاضت و موافقتدن نیچون
باش چیمز سن و دخی عمر غریزی محنت مجاعته کچور سن فایده اکلر سن و مرغ نفسی نفس
ریاضتدن جسی آمده نه منفعت ملاحظه ایدر سن **و ما جعلنا من جسد الا کما کول الطعام**
ضایعات دینادن کدو و نصیبکی استیفا اتمک کر سن **و لا ننس نصیبک من الدنیا و احسن الله الیک**

حشریدن بر منداد سن و اکل و شربدن که مدد مرکبتن و ماد حیات بدند استماع اتمک کرک
تاکلو و اشربوا فرمانده امتثال ایدر سن و بلک کرک که ماضینک اقبال محال و امر مستقبل مجهول
الحال زمان حالی غنیمت یلوب خیال استقباله ضایع قلمق کرک و مقورات فردایله لذات دنیا
سدر من ایله قانع ادمق کرک **بیت** بیاتایک زمان امر و می نوشیم در خلوت که در علم غنی داند کسی
احوال فردا را **نظم** فریسه ایدی چون بلورنکم ماضینک اقبالی مقبلا و فردانک احوالی مقدر کل پس
خلافه اوقار اندکوز که توشه راه فردا اولمده صالح اول **بیت** ان طلبه روز بهر کوشه کوشی فردا بود
توشه دنیا اگر چه که سر امر عید و بقصد بوفضیلتی وارد که مرزعه آخره هر نه خشم که بکون بون اگر
یارن اندانک رعیت کونور سن **نظم** بکوش امر و زنا غنی بناخی که فردا بر جوی قادر بناخی اگر این
کشت و روزی را روزی دران خرم نیم از نیر زری **نظم** مرد عاقل که لکوز که مبلغ همت احراز مشوات
آخره معروف قله بونندیم خیرات و تحصیل میراثله مقصود در و عنان قلبن نعمت باقی و دولت
جادوئی جانینه معطوف قله بومعنی بک امانی و قطع تعلقات عالم فانیله ممکن و میر **بیت**
برایشان فنادل منه که جای دکو برای راحت تو بر کشید اند قصور **نظم** بکونکه قوتی ضور و قدمه
صورت کون بوق مثلن صحتدن خسته لک ایا میچون ذخیره احضار قله و سر بایه خوابید کساد
بازار شیب ایچون سود اله کورک و مولد فواید حیادت سفر بادیه فنا و فوت ایچون اعداد زاد
استعداد که راحت حیات لغو برق کیه و نبات در و محنت دنیا ظلمت ایچون ببقاده نه مواید نفعله
الف طوبی فواید دولته آفته اولق کرک و نه عواید دینار و در مندن سرور اولوب شریار
دستدن ببحسور اولق کرک **بیت** نه اقبالندن اولموز و سرکش نه ادا بارندن اور جانک آتش **نظم**
محصل کلام و خلاصه مافی المقام اولد که قلبی محبت محنته و قفائتمک علو عمتدن دور در و کوز کار
سیر فاده عبارت بنا اتمک کما کیاستدن بغایت مجبور **فاجر و اولاد و نروها** جهان رباط
خرابت در کوز که سیر کاه بو که بیک مشت کل شود معور **نظم** باران ایدر بلر فوایده سن بوی هر یسه
اطمه نفیسه دنیا یی ترک دعوت ایدر سن حال بو که نفیم عالم انیچون آفیدر که نفوس منفسه
هرم انکله مفتیم اولوب نهال لذاتندن بر خور دار اولد **نظم** **در زقناع من الطیب** ایتی دخی بو
معنی بشارت ایدر و بومدهایر شهادت کفایت ایدر فریسه ایدی نفیم دنیا بر بضاعته عقل

این بیت منسوب لطیفه شریف است
و از معانی است

انکه باز از جهان در کجیل و نام نیک تحصیل آید و سوزنا و معاد را چون زاد استعداد اعداد
 ایلو تا بحکم **نعم المال الصالح للرجل الصالح** مال و منال انکه حسن حال او از آن باغداد و نام و بال که
 مستوجب عقاب و نکال در وسیله اولیه **سزا کرد دنیا و آخرت سعادتی بود کور و مل استر سکون بود**
 سوزری سامعه قبوله استماع آید و جان عزیزی طعمه لذیذی چون که حلاوتی خلقه حلقه داده
 بجز ناز و جیم و عذاب الیه القا نموده استماع آید و اول نواله که با ناز و آخر عالم غیب
 حواله اول قانع ادوب اول مقدار دین که بقای تن و قوام بدن اکامی در بخا و زانک و شول
 نموده که مخالف شرع و عقل اول بند موافقت توقع ایمل که بکاسر کله مصاحبت بعباد کلد
 اما اتصال ناپسندیده موافقت موجب عذاب و عقاب اگر بی بدوع تکالیف ترغیب و ترغیب غرض
 تعذیب ایسه اجازت و برک نالرضایه و اسعه بود یاد دین کدم **یا ترک صحبت آید و بکوشه**
 عزت اختیار آید **بیت** قلب مستغرق است بویا سوسیم دنیا که عزت پلاستی **یاران چون**
 فریسه بساط و صلاح او زده قائم و دلم بود و ظن می مرتبه ایقانه و یقین می درجه طینانه
 ایروب سابقا انکوری کمانه نادم اولی و زبان اعتداری بر کار آید مقام استغفار و استغفار
 کلدیلو فریسه از وقت و ورع و صیانت و تقوی و دیانته بر منزل واصل اولی که اول یار که
 کوشه نشین می آنک باطنند در دیو زهمت آید و کوم روان با دیه بجاهد بدرقه
 نظرند استمداد هدایت طلب آید و از زمانه صیت زهد و کوی مساح جهانیه نیندی
 و کوطاعت و عبادتی اول نواحد شهرت طورتی **فریسه نکه منزله قریب بریشه واری**
 انوار عیون و انوار کونان ابله و شون انک میانه بر مرز خرم و آید **که کلزار**
 ادم انک لطافت و صفای غیرت در یوزن نقاب خفا چکشای و باد صبا خاک تو نیاسای
 حسرت دوز کوز کرد با اکتی آید **مثنوی** هوای جان نرا می دگرش آید فضای دگرش جنت
 و شیدی لب جویند بتی سبز تر خط کرد لب جانانه بکن **و ست فضا و لطافت آید و هوا سیله**
 اول محرک نام انواع و حشر و مسماع و مقام حیوانات مختلفه الطباع اولش آید انک امیری بر
 شیر آید کال حول و هیبت بر هر بر آید قایت نفیج و هو لند **بیت** نهر سوا پیشه چاک
 اولوردی زهد نهر سی خشم چشم کور سه خاک اولوردی بر قلچهره **نهر** اول حوالینک اهلایه

صدق اخلاصه انک طوق اختصاص کرده جان چکر کردی و پناه جنت و جرم حرمند فانغ
 البال چکر کردی اول شیرین خوب کام جوی دیکله مشهور و دلشوری **بو لقبل صیت و صدای**
 چار سوی جهان و وصول بولشوری **بر کون کام جوی ارکان دولتیله هر باید ساز مصاحبت**
 آغاز آید و ب **رجب بقضای مقام جرب و شیرین خوان الوان طعام کامله و طبال لسان آید**
 ناکاه هر سیه قصه فریسه میانه کلدی حضار حضرت انک کال صلاح و ورع عفت اول و زور
 مبالغه اندیکر که ضربه بر باله و روی انک میل بختیله رتک پذیر ادوب سودای قلبیست **جایک اولدی**
بیت رخساره او ندیده چون حرم چشم **فالحال درون دین جای شود اندک قصه کا بجوید لاقا**
 فریسه یا اختیار یوزر پرویز نر اید ادوب آخر کار احضار اشارت پیوری اولدی اولی الامر
 اطاعت آید و درگاه عالم پناه من حاضر اولدی **ملک علی ملا الناس شایط تکرم و تعظیم و قیاس و تزییم**
 ایروب مجلس عالی در شرف اسلا و ازانی پیوری و انواع ادب طریقت و اطوار حقیقت و تجربه قلوب
 حاصل کلامه فریسه بی لای تقابل و معالیه مالی و بحر بی کون بولدی و جواهر مکار و مآثر و ملو
 بر کج خایکان کوردی بر رفته مدتی کشف مهمات و اصلاح مهمات و ضلحت تعبیر و اصابت تبیر و ده
 امتحان آید و نقد حال محله اختیار ده تمام عیار شاهه قلدی **صراع** زریکه پاک بود امتحان چه غم
 دارد کا بجوید انک مصلحتی خور کلوب انک مجالست و مواست قصدا دئی بر مودت و صکر لنگه
 خلوت آید و بایستی ای فریسه مالک محروم و سزده خیلی وسعت و ادر و انک اعمال و اشغال
 بسیار **سنگ خور دهد و صلاحی سامع جلالت بشده مثل در نهر نادیده و زده دوست و شمت**
 یوزمان کسی کوردم نظری خبر او زده رایج بولدم و بیان عیانند قاصد کوردم **بیت** شنیدم انکه
 در افاق نیست ثانی بدید مت بحقیقت هزار چندان **چونکه سنگ و فوریان و کال صیانت که**
 اعتماد روز بوزاند یاد او زده **دلرم که مصالح مملکت و مهمات سلطنت سنگ دنت همتا تکلیف**
 و تقوی آیدم تا سنگ ذره قدرک بزم انوار تر ستم و افتاب جرجک بزم ذره عاطفتم از ارتفاع
 بولوب ذره خواص و سلسله ابواب اختصاص اولسن و بزم بنوعایت و حسن عایت
 مثال و اقلانکد بلکه انای دنیا نکند عز اقتدار و زور اختیار را **استیار بولسن بیت** بر پستان
 دولت ما هر که سرفه **نکند شفته ایکه زاهل سر بر شد فریسه** از کتاب منصب و زار و نون اجتناب

ابوب شیرک سواله بوجله جواب ووردیکه سلاطین عدل اینه مناسب بلکه فرض واجب
کفایت امور بهر یکن انصار مصلحت کنار و اعوان معرفت شعار اختیار اید و مناصب متنبه
نوجیه ایدوب بر عکال قبولند بر فرزه اکراه میان کورمیه لر و طالبا دلمیندر ابرام و طالح بوردی
هر کار که جبر و ابرام حاصل اوله عامی حلیه انامدن عطل اوله هر بار که بر تقبیل غمبل اوله
حاصلی انک تحبند قادر اویوب چککه رختلری ضایع اوله و لو ان شر بیطک کابینغی عهد سنک
کله یوب انک و بالسلطان و کتابی پادشاه راج اوله بومقلاتی عقیددن مراد بود که بسند
اعمال سلطانی و کار هم و اکا و قوف و پردیم و اندام است تجرم بوقدر و سن بر پادشاه صاحب
شوکت و شه نشاء عالی رتبت سن خدمتک و خوش فراوان و سیاح و کران و ارکه طینت کفایت
و درایتله راسته و زینت دین و دیانتله بر راسته بومقلات اعمال و اشغال دخی طلبلری کمال
شوبله که التفات سلطانی انک باینده ارزانی بوردی خاطر خاطر شاه دغدغه کفایت مهماندن فراغت
بولور اندر دخی ارتکاب نمیدن حاصل اولن نصاب و باد صوا و تحفه هدایای بوجاب ایه
شادمان و مستظرف اولور که کاجوی ایدی ای خریب و عماخه و معاندن نه فایده عاید اولور
بن البته سکا بوکا سه دن شرایع پر رسم کرک و طوعا و کرها طوق انام مصالح خاصه عامدن
اهتمام کچور رسم کرک **ع** اگر خراج و کونه مالی فریسه ایدی اشغال اعمال سلطانی ایکی طایفه
ارزانه برسی ادا قائل سخت روی که مکروهها و فکر و کایله کند و عرض حاصل قله و بری سپرد و قائله
دایره عرض حفظ ایدوب هدیه و توفیر اولیه بوشانکی کسره سوداقران اولیه و کسه انکله مقام
مناعت و محاصره کلیه بن بوا یکی طایفه دن دخی کلم نه طیم حیرت که دین دن نخم خیانت
اکم نه نفخیم یسده که دنیای فی ایچون بار مدلت چکه **نظم** بخدا کی افزون کردست عاقلان انخوین
داری که نیرزد بزد همت من ملک مرد جهان میک خواری **نظم** ملکه لاند که مشر خاطر و امرا شاهی
بواندیشه که بدن صاف اید و بند بار مشقتن سلم و معاف اید که عهد بعید و تن
مدید که دین حرص و آزی سوزن قناعله دکوبد و در ورم و متاع طمع نیازی اتش ریال
یاقب دور ورم اگر بر که دخی ملک بنی عواقب نیا و علایق خلا یقله الوده این بکا هان اول بلائینه
که اول کسل و پیشدی شیر استفسار اندکی نه خلد اول **سکایت** فویه ایدی روایت

ایدر که بوقت صدقه صفادت بر صوفی صافی دم که طریق طریقت ثابت قدم ایدی کشت
بازار ایدر که بر دود و بش حلوائی که چاشنی فزون ذوق و فخر صحبت شوق و ارایدی اول عزیز
دنه انام ایدی که کوشه دکانی مقدم سرنیله تشرف بنوره مرد عارف دهوت اجابتی واجب کردی
و انما استالت ایچون ملت منی مبدول بوردی استاد حلوائی ضیاحت طریقه بر طاس غسل
مصنعی صوفیک اوکنه کوردی مکسلر نته که انک عادی در حلوائیه او شریک و منع و
دفعله متنع اولیوب او ستنه او شریک **مصلح** مکس جایی غنی خواهد مکرر کان حلوائی مورد زینت
عسله او شریک بعضی کناره طاسه قونوب برازی میانه عسله دو شدر حلوائی کوردیکه طایفه بنو
و مکسله طولری مرد و خاله الوب طریقه بایم مشغول اولدی الکه کار طاسه قونوب او شریک
کندولرین خلاص طایفه و انکه کندولرین میانه او شریک قید عسله بایسته قلدیلر پروانه همد
اندر که بر لری عسلای اولوب دام هلا که کوفتار اولدی اول غریزچون انکله بوجان کوردی بر حالت
کلوب مستانه نوره لور اوردی چون دای باطن شیخ ساکن اولدی و موج بخروج و حال ارام بولدی
مرد حلوائی ایدی ای غریز حلوائی صوری فی بزم سنک درین امتک سندجی حلوائی معنوی بیرون درین امله
بیت بکنا البغیرین و شکر بری کنت شیخ ایدی دنیای و فی واکا حریص اولوب کامشون اولندی
بو طاس غسل بکافض اندیک ملهم غیبی ایدی بو طاس دنیای و ایچنده کی عسلای انک نفعین ملاطمت قل
بو بکلر حله ای اهل دنیا در انکه کناره طاسه قونوشدر فزادر که مائنه دنیادن از فایده یلدفنا
انمشدر انکه در رونه طاسه کندولرین امتشدر ارباب حرص و آز که قازورات دنیایه بو غریزه
دک بالمشدر اعتقاد لری بود که تامیانه واصل اولیه نصیبری حاصل اولیه بونلر زیاد بهقل
دکه **الوزن مقسوم** مفهومندن غافل لری چون عزرا بل **حی علی الحیل** مرد صریح بیکه آغاز قله انکه
کناره طاس دنیایه در اسلام غلبه فی معقد صدق **عند ملکی مقتدر** اشیایه بوز قله و انکه عسل
زهر آمیز دنیایله لوده اوله تحریک پروبال اندیک اسفل سافلینه توج اولوب انجام طایفه فرجام لری
شقاوت واد بار ایدی اورده اختتام بولم **شوی** جرایک لقمه می باید چشیدن و زان بسیر این همه
خواری کشیدن بجز سوکیان اینک بضاعت نباسند هیچ کجی چون قناعت بونقلی ابرادانه دن مراد بود که
ملک بنم پروبال اقبالی عسل دنیای غلله لوده فلیکه شاید امانت روض استر دامی و قناعت سلوک راه

ازت سهولت بهر اوله **بیت** چنان وقتی بدست از زمانه که کوکوبند و کردی روانه **بیت**
 کاجوی ایتدی هر کیم که مقام استقامتد مقیم و رو خوراه عدالتله مستقیم اوله و ستکار لر
 دن ستم دین لر ظلم از اربن دفع ایدوب محنت کشیده لرک تظلمی کوشش شفقت و ترحم استماع
 قله هر آینه دنیا ده انکه دولتی عز استقامتد معروف اوله و عقیقه و شرف دفع و کرامتله اخضا
 بوله فریسه ایتدی بیلیمه انام شریف شوبله که شرایطله سر انجام بوله افریندن راجه بجان استقام
 انکه میسرده فاما دنیا ده انکه دولتنه دوام بقا ممکن دکدر و مدینه علمله قور و ثبات متع در برابر که
 هر کیم که ترقب بطالنه سرفراز اوله هم دوستلر زین سینه ده بعضی کینه غنن اگر هم اعدا سپر و قاضی
 یوزن طوبی بیام انتقامتد خصوصتد برینه تیغ چکه لو هر کاه که عداوت اجماع منعقد اوله
 اولد خلیفه کاکاسو قصدنه معتقد اوله لاجرم بیم جانندن بران امن و امان اوزره اولیه و پای
 رفتی فرق فردا نه بشنسه سلامتله اول ورطه دن باش قور ترمیه شیر ایتدی چون بزرگ فضا
 رضا و یوردک سندن بنم رضامر مقتضاسندن ابائمه و کدوکی مهلکه و هم و کوراب بخیلله انکه
 بنم سنک بایکد حسن اعتقاد مر اعدانک سو ظننه و قصدنه حجاب تمام در شمه کوشمالله انکر
 راه مکایدی سلا بدروزه و سنی مرئیه بلنده بتدریج ستادک قصد قلع و انصاف دینه کند لور
 رداید **بیت** چه غم زخیله دشمن چور و ستجانبه است **بیت** فریسه ایتدی کوملک بو تربیت
 و تقویتد غرضی بوبند بایند احسان و عنایت ایه عاطفت خیر وانه و معدلت بی کوانه لایق بود که
 بنویز تا بقدر ایه و فارغ سکن اولم و نیم دیناد اب و کیا هله قانع اولوب ضرر دست و خطر
 دشمنی آمل اولم مقرر که عمر قلیل که امر و راحت و جنود و فراغتله بجه غبه اولد و اولد اولد
 که خوف و خشیت و شفق و غمته بجه **بیت** دمی فراغتد دل بهر ستانده کی کاجوی ایتدی سن
 عباد دغنه خوفی اینیه خا کدکد دور انک کرکن و انام مهمانی دنت اهتمامکه الوب بکا تقریه دین
 اعیان کور و دل اجناس و انک کرکن فریسه ایتدی اگر حال برموال اوزره اولوب بنم ابا و امنا
 فایند و بر مرسته و ملک بنم اعتذاره مع قبوله شرف استماع ازانی بوز مرسته بکا امان و بر مکدک
 کچون زبرد ستر بنم منزله وصول خیالیه و زبرد ستر کند حرمت لرک دلالی احتمالیله بنم حرمت
 عرضی هکله بک تیغ غرضه خون حرامی سفک قصد اید لرک ملک انکر دمدمه لر یله متغیر اولوب

انده رای میایله تا ملنگی ذمتنه واجب یله و حاسد لرک قصدن و قاصد لرک کیدن خط احتیاط
 رعایت قله **بیت** بهر تهمت بی باید زیبا ظاهر کدکد بقول شمنان سهیلت توند و ستان کردن
 شیر انکله عقد عهدی بیات و ایمان ایدوب جمیع اعمال دیوان و خراب و موالی انکه دست کفایت
 تسلیم ایدوب تمام اتباع و اشیا عن کرامت فی نهایت مخصوص قلدی و ارکان و اعیان اعتبار ایتوب
 احوال ملکندن اندن غیر یله استیثا و اسرار سلطنته اندن غیر بر استظهار انرا اولدی اولدخی
 اتمام مهمام و اصلاح مصالح خاص و عامد جد تمام و سعی و اهتمام کوسرتب بر وجهله فوط عدالت
 وضبط کفایت اظهار ایدک ساعت بساعت شیر قندن قربت و مکانتی زیاده اولوب مخالفت غایبه
 و مخالفتی نه ایتدی نه فریسه بران ملازمت شیردک دودا و لوردی و نه شیر بر زمان حضور
 سوزا دام قلوردی **بیت** دوستدن ایر و مکه خند قلورده و ستلق شرطی اوقند بلور **بیت**
 چود و ستی نهایت رسد چنین باشد **بیت** بوجال غیره متریکان کلوب مجموع ارکان دولت انکخالفتد
 موافقتد دم اوردلر انکله محاصرت اقدام اقدام اوزره طور ده متامدن صباحه دکن و صبا
 دواحدک مشاوره و تدبیر ایدلر و جلایه سنانک دفع و منعنه و بیخ تریک قلع و مقننه ال بیر
 اندیلر آخر الامر اجمع اعیان و امرا انکه اوزره بنم و موثر اولدی که اکاجنایت اسناد ایدلر
 تا مشرب خیر شیر خاشاک غمیه یله مکدر اولب انکه حقدن متغیر اوله چون اتمت خیانتله انک باغی
 بایند عقید شیر که آفریند کامل اعتقاد امتش ایدلر تزلزل پذیر اوله لاجرم انک احکامی و افعالن
 کلی مدخلر بولق میسر و انک قهر و استیصالنک مجله قدرت تصور در **بیت** بواسطه اوزره
 توبی ایدلر انک دفعندن ال بیر ایدلر **بیت** پس انتاقله ارباب تزویردن بو تدبیرده شرک اولنلر
 برینس بکریک ایدلر تا چاشت شیر اچون مهیا قلنان کوشی فریسه نک جمر سینه ایتدی **بیت**
 روزدیکو که شیر زربین چنک آسمان بیشه نمره **بیت** سپهر ده جولان ایتدی امر اوزر راصف
 خدمتد حور دیلر و صدور اعیان بارگاه مملکه حاضر اولد فریسه برهم کلی ایتا بیچون بر جانیه
 کمتدی شیر انک قدومنه منتظر اولوب انک فوط کفایت و خیم و درایت و در زبان امتشدی **بیت**
 و در زبان و مونس جانستلر مار یکدم غیرو که مکدر غی شود چون هنگام چاشت اولوب شیرک اویخی
 وقتی قلدی و جوع طبیعی هیجان و دیکل اشتها ایسی غلبه انان قلدی هر بار که وظیفی اولن

کوشنک جست و جویند نک و پوی اندر عین و انز و لیدر و کیفیت حالند خبر بدله شیر بغایت
مضطرب اولدی بورغان فریبه غایب و خصما حاضر ایدی چون کوردیلکه شیرک افش جوی
ملکب و لیب غضبندن قلبه مضطرب و مضطرب در نوزخشی که اولوب فطیر نوزیری بشرمک
مدرید اندر لیدر اندر برسی ایتدی بوندن عزیزی چار منر قالدی که ملکی کاه ایلا و د و بوضرتک
منافض و مضارندن هر بولورسک و نه استماع قلوبسک بعض منافقنک مزاجنه ناموافق دخی کورس
عصره و ضنده پیشدره و نه کاجوی منته اولوب ایتدی مرتبان یک جهت و متعلقان پاک نیت
لازمه که هیچ برودقت شرط نیستند اهل انیر و صاحب دولتینک شکر گفت و حققت تربیلورنی
بلوب منفعت و مضرتن بلرکون و اشند کلین موقعا یار بشدره **بیت** کسان حق شناس و حق
کذارند که حال از پادشاه پنهان ندانند **نقد** حال سوزناشندک سوبله کورم و نه معلوم اندک تریر ایلله
محک اعتبار اوره لم اولفسد غار و حوسد غار فی الحال طراز نوزیری بوسوال اوزره نتیجه آغاز
ایلدی که کوش هوشمه سوبله القا اولندی که فریسه و ظیفه ملکه دست درازنک افش بری غی
انی غلبه ایدوب صورت انکارده ایتدی بن بکه باور قله مزین که اولد که آزار و امانت شعار
جاورد در بری دخی جان حله بی بواهنک اوزره تحریکه آغاز ایدی بواره احتیاله لازمده که هر
کشنیک دوستی اولورسه دخی دخی اولور غرضله غرضه و واقع چون امور حیرت ظهور کلور خلاصتک
خفای سهر لیل بلنم بری دخی مقام حله ده قدم اقدام اوزره قیام ایدوب ایتدی دیدک
کبی در واقع اسرار اهلای و ضایر و قوف شمع مستوفی و نفیستی متفقی بوقوفند اما کو وظیفه
ملکا نکه منزلند بولورسه اکا اسناد اولنا همت و میان ناسد و المنه عام و خاصه
مشهور و مذکور اولن جنایت عیب ریب و وصیت کذبیدن بواره کالجوی چون بولکالی استماع
ایتدی عنان اخباری الدن کذب ایتدی خلق انک حقدن نه سوبلور و انک خیانتنه نجه بینه
اقامت ایلر حصار جسدن برضاق که مخالفه بوبایدن موافق ایدی ایتدی ای ملکر بوبیشه
اهالیسیه نیک انک خیر قصدند و فکر مرکب مشهور و منتشر در اگر دکوری واقع مطابق ایدو انواع
عقوبه لایق اولور و جنایت خیانتک هر قریب جزاسن بولور مبتلا هر من عرضدن بری دخی
ایتدی ارباب ضد و دیانندن هرگاه انک بایند بعض جرم جنایت خیانتک اشدرم اما بلا

داسر اسرار اهلای اطلاع افش

تحقیق انک تصدیقند تردد ایدرم حالیا بواصل بر فصلی اشتم ظلمت ظن و تخمین نوز یقینیه مبدل
اولد معصوم منقول نه جرم ایتدی بر منافق دخی ایتدی بوندن سابق دخی انک خبت عقیدت و کمر
و ضایعی بکا پوشید دکل لیدی اشد فلال و فلال واحد بعد واحد بکه شاهدی که هر زمان ایدر
بوزاهد مرادیک عاقبت فیضیت به نشر و اندن جنایت عظیمه و خیانت جسیه ظهور کلور و
بری دخی که نعمت صدق و استقامتد بری ایدی ایتدی دخی عجبیک بوزیادب دعوی زهد و
فراییدن و فرقه قزانک مقتدرای فار باب تاج و خرقه نیک پیشوای بکر کن حجاب و زهر و حیای
روی و قاحتد رفعا بدوب بوخیاننه جز ایتدی عجبیک بوسیت صفحه مقاله انک زیار جالند
ثبت اولدیه **بیت** خرقه پوشی مزان غایت دینداری نیست برده بر سر صید عیب فغانی پوشیم
بری دخی که طریقت نوز برک پیری ایدی ایتدی بوزاهد باله صورت و پاکیزه سیرت بوندن تدره
تقلد اعمال ملوک ایتدی رسته رقیب ایدی و غل اعبا و زاری محنت و صیت عیال ایدی بوجالتله
چهره حالی خال خیانتله موسوم اولن محلی تعجب و حیرتد و مقام تأمل و عبرتد بری دخی ایتدی
هرگاه اول اسیر شو و آن بوجری به خصوص که وظیفه جانش ملک اولد دست طعی دراز اید
ظاهر که مهمات کلینک اقامتد رشوتلر اقام اتسه کون و اعمال پادشاهیدن نه مبالغه
مال اله کتورسه کرک **بیت** صیاد کبر نکند از کجشندک دافچ کند جو کیک و تیغ و بینه **نقد**
امرا میدان و قاحتی خالی کوردیلر مرکب غر و سعایت عیان و بیروب ساحه دلکاجورن تودد
و تحق کودین قوردر و وزیر دخی زمام کلامی جانب قبح و وقیعه عطف ایدوب صفحه ضمیمه
انواع حشو باززدن قلم نوزیر له بر بجه رقم تحریر اندر و وزیر اول ایتدی اگر فی الواقع بومش
اولد دخی جنایت ایتدی اندیسه بونک مالی همان خیانتد باج دکله فقط بلکه کوان نفق و خیانت
سیرت و خساست طبیعت برهان و حجت در انضای بودر که اگر بوجری اندیسه مدتی تمام استغنائ
امشدر و دایره دعایت حرمت شاهی و حشمت شاهنشاهیدن طشره گفتند ای کجی و زبرد دخی
اقدام اقدام اوزره قیام ایدوب بوطر زده آغاز کلام ایتدی که ای بارک بونوع کلمات اشفت بیلد نامه
اعمالکری میاه اتمک **ایحی احدکم ان یاکل الخ اسخیه** حذر ایدک کان مجرکه که **ان بعض الظن انم**
قبیلند ندر بری کناهی تبا اتمک که شاید قصیه خیانت غیر واقع اولوب جمله کوز مجرم و آثم

نقش سیاست دامت ریاسته بیت قالدی می خواند و هیچ فتنه باقی دیدن نمی شد
 بیدار و بوقی قیام نظام سیاست سبب دوا می ریاسته هر صاحب ریاست که بنام انتقامدن
 تیغ سیاست چکیده زمین زمانده نظام و انتظام سخن آکیده و کلزار سلطنت تا انهار معلولت
 تبسم اینه بوستان جهان ده نسیم امن و امان تنسم اینه **نظم** این سیاست ابرافند بنیاد
 امان زیاده افتاد ان باغ زاینی نریافت کز عین سیاست انجور یافت هر ملک صلاح ملکه طلب اول
 واجب که اهل خیانتدن تیغ سیاست در تیغ اینه و هر چند که محرم خاص و هم صاحب اختصاص
 اول اما التفات بهور میه نه که سلطان بغداد مصلحت عالم انچون کند و نک محبوب خاص که
 اخضر خاوندن ادی تلف تیغ سیاست اتی شیر استغفار اندی که بخند و بلند اول **حکایت**
 سیاه کوخ ابندی روایت اید که دارالملک چیند بر پادشاه عدل این واری که رعایت قوانین
 حلالته جمشید و ارجام جهان غای عقلی اینه سواغ امور امتدی و سکندر صفت جسته ارجیات
 نصفه طلب اول و بظلام ظلمی روی جهانده دور امتدی **بیت** انصهارت غافل اورفته ستم
 صد منزل از ان سوی بیابان عدم **نظم** بر سر ملک منظر و بر فرزند زیبا بگری واری که کند
 لطف و اکرامه قلوب انانی شکار امتدی و دانه احسان و انعامه مرغ جان خاص و عامی
 مجسته گرفتار امتدی **بیت** مادر کیتی نژاده همچو او زیبا جمال دینه دوران نذیر منزل و صاحب
 کاله سوریای خاطر شهزاده بهر کون حرم کوم عباسی لباس محط رحال استیاس مصدوقه
ان اول بیت وضع للناس سودای طاهر اول و اول مطلق الطافک طوافی مشوق و اول
 منشاء دین و ایمان و منبع امن و امان که **و سر خطه کان منشا** انک نشان شریفینی
 بیاندز زیارت عشقی درون جان و صمیم چنانند خلیجان اتدی **و ادن فی الناس** داعی شک
 نواسته افندی فرض و اجبالاد بلوب لبیک زنان احرام غریب زیارت حرم و اجبالا احترامی
 در میان اتدی **نظم** امید طواف حرم کوی تو افکند دروادی غم طایفه بی رویا را لبیک
 زنان بر عزت سرکوب صد قافله جان منتظر آواز دانه پوری جان بندن شرفا اجازت له
 مخصوص اولد قد فکرم دریا طریقه منقیر اولدی و هلال مثال کشیک که عودی سقف
 فلک و لکری قرن نذر و اس حکمه و اصل ادی و هر ذوقی سست و عظمت فلک سپهر ازرق

مشابه و مانع ادی کرد و مرکب و پای و آب بهای ملک عنان دست هوا به ورد و اول خانه چوبینه
 که سقنی التند و ستونی او سقند ادی ممکن اولوب اب کوی و لون و باد کوی و زان اولد **بیت**
 چومه در برج ای کرده منزل روان کردند کشتی را بساحل **نظم** من سیرده مسافه کثیر طی لب
 مدینه مکده معظه یه ارد **بیت** بروی اجبا و جب کدو مقصد معبوده واروب
 یتد **نظم** و مناسله حج و امر عینی تمام ایدوب بعد روضه مقدسه حضرت جنت حضرت
 سلطان تختگاه رسالت خاقان بارگاه عزت و جلالت **بیت** ان شهسوار کرم عنان و بلند
 سیر کز ادیم چرخ دوالد کاب یافت حبیب الستار محمد مختارک **نظم** صلی الله علیه و علی الاطهار
 و صحبه الابرار استانه سعادت اشیا فی تقبیل تقبل ایدوب سعادت تلغیم عتبه علیه نبویه
 ابله مستعد اولدی **بیت** ای خاکبوسنی درت مقصود هر صاحب دی بردن نجا این آرزو مشکل
 ترازو مشکلی **نظم** قافله غراسانله جانب بغداده توجه سویدی شهزاد بغداد قدم شهزاده دن
 خبردار ابلی فی الحال لوازم اکرام و اجلا می طوبت شرایط استقبالی بر نه کوردی **بیت** چون
 بشارت قلندی شاهه بوجاله اندر جمله غم استقبال و نزل شاهانه و منزل پادشاهانه مهیا قلب
 برج کون انده توقف استدعا اتدی شهزاده حتی سنت اجابت دعوی رعایت ادب بر مروت انده
 اقامت سویدی چون شاداید راهدن آمده اولد و وطنی مالوفه معاونت عزنی مصمم قلدر شهزاده
 سلطان بغداد در عذر دلبی اتدی خدمت و ضیافت مفا بله شک انواع شکر و مستلر ادب هدیه
 رسند حرم سلطان بر چینی کنیزک ارسال اتدی و هانم رخت اقامتی اندن کتوب خراسان یون
 طوبتی کندی سلطان بغداد ادا خدمت مشایقت و رعایت قاعده مواردت نصک حرمه
 مراجعت ایدوب کنیزک طلب اتدی بر صورت کوردیکه نقاش فطرت اول ملاحظه بر صورت
 لوح وجود نقش اتمش و دیدن فکر اول لطافتد بر هیئت جری خیاال و عالم مثال
 کورده منی اشته مشی زنجیر زلف تابردی کند فتنه یله دل نظاری تسخیر ایلر بیدر میزنه
 پایه فلک انک صورت یوسف صفی سوره منی تفسیر الیر **نظم** دعوی کج ابروی خوبانی چپین
 ابر و یله طاق نیاه آتش و داعیه زهد کوشه نشینانی کوشه چشم نیم مستله باده پرستک بکینه
 بروش **بیت** رخی عشاق انچون غم خبیستان لبی نقل غراب می پرستان قوی نخل بلند راستین

خمن زونی جرم شب نشینان دهاندن قالب شهد و شکر تنک لبندن لعلک و لمشدی یری سنک
ملک بغداد اول سروازاد که خراسان پای دی کلدن قالدی و جرحه لعل میگویند بی و
باده مست و لایعقل اولدی **بیت** دل بسته بالای یکی تنک قیاشد باز این زبانی دل تنگم چه بلا شد
نثر هر چند که سلطان جد و جهد اندی دل رسیدی اولجا بندن دوندی مدی و هر بار که قتل کار فرای
ابن یحیی انش عشقه صابدی سویندی مدی **بیت** ساکنی شود بسختن آب چشم من کین
در عاشقی بلامت فزون شود **نثر** انصه سلطان کینر کله بساط معاشرت بر وجهه انبساط اندی
که بالکلیه احوال رعیت و امور مملکت و مهمات سلطنت بر وای خاطر ندن کندی هرگاه که پادشاه
نقد و قتی ملاذ ملامی و نهایی که قواعد دولت شاهانک سبیل واهی اولور مصروف قله
و مواجرا بکار و اصایل و اسخارده خواب نوشین و نوشن شراب رنگینه مشغول اولد لاجرم نظام کار
ملک کوندن کونه نخل و صلاح حال خلائق بر سبیل تدبیر مختل اولوب هر طرفن شماتت حساد
و نهاکت اضداد ظهور قله و هر ساعت مملکت و هر تاره و ظلمتی اندان متفرق اولوب ستر
دهان الدوله فی شری المصنات و نوزر العذوات اشکار اوله **نظم** چهره شاه اولقدر
همز که جام اولتی کریم سرو سباده سیله عقلنی لدر میله شاه اولن بیدار اولوب اگر کورد
روز و شب خصم دولت تا که باشن خوابدن قالدی **نثر** چون طایر کون بو نهوال اوزر کون
ارکان دولت و اعیان حضرت مملکت بو غفلتندک دل تنک اولوب شهر و ولایتک طانی مهمل
و امرا یا لکه مالکی مختل کورد **بیت** چو سلطان اولد روز و شب مست خواب اولد بیکان
خانانی خواب جلدی دستیار له صاحب لکر ذیلنه نشینت ادب کوشه نشینت آستانه سینه یوز
اورط و در ویش پاکیزه نضرتک انفس نفیسندن همت و دعا دیوز قلدن و صلاح کل سلطان
ایچون نذر و قربانلر ادب فزایه صلوات و صدقات احسان اولدی عاقبت بی غرضلر کینر دعا
هدف جابته مرون اولوب **نظم** شبستاندن سلطان کچو خلوت بکار دله قلدن عیش و عشرت
صومر ساغر النبه ساقی خواب ادر نکسیرین اول باره سیراب **نثر** بخار باد چون کوزینه طولی کوزی
سیراب ترکوش سوزلدی عالم خوابدن شویله مشاهله قلدن که بر پیر صلاح سیماکه کلور رفع
صلایله ندا ایدوب ایتدی **بیت** ای شاه چه کوی چو پی سندا تو جای که بتی و نرسندا از تو بون

بذر و زرد که زمین خاک که اگر سنج نکسته باللر احوالندن نبجود احوال ایلرین غفلتکدن قیبلدک
کارالدن کت و دولت سلطنت عنک ذمتنه اشغال ایدن خواب غفلتدن یا ترسین طور عقلی بیک
در مصلحتک کور **بیت** اچ کوزک طور یوقاری خوابکدن ترکین چلادن ترابکدن **مطلع** ورنه
فتنه که بیخی هم از خود بیخی **نثر** شاه بو واقعه هولندن خوابدن او یامدی بر زمان توبه و انابت
اودن یامدی و نجات و ملامت دودن یو یامدی آخر کار زبان عجز و انکسار له اعتقاد کاستغفار
ادوب صحبت کینر کلدن رجوع و نزارک مافات شروع بویدی و فزاد اندی که من بعد اول
کینرک خلوت کلبه و مهر و مشوی بر برج قار قلیه اگر چه که شاه دلال ام سزار ام دل میسر
و دیدار یازن بران صبر قوار متصور دکلدی و لیکن خوف حضرت عزت و احتیال زوال سلطنتک
اول نهوال ادره مثال بویدی کینرک بوموت نغسه جبر ادب عرق فرقت بر زمان صبر اندی
عاقبت بر کچه سودای صحبت سلطان دیک دماغنه غلیان ادب بی اختیار یا دهوان عشق جانان
اول برک کلی گلستان شبستان سلطان اندی شاه نگاه اندی بر کلرک طری کوردی که نسیم سحرین
اجلش و طرم سفیل کوردی برک کل ادره ساجلش **نظم** ز سفیل برین مرغول بسته ز مرغولش
بنفشه کشته دسته زمستی ترکینر اید و شرخ خواب ز خود اسبیل هند و شرخ تریاب **نثر** تریاب ناد
هوای یار دیار هویش نزاری بغا قلدی و غوغای عشق دلدار متاع عقل شاه تاجداری تاراجده
و بریدی **بیت** باز عشق آمد و دیو نیکم پیشواید بر دم از زره غوغه زنی نیشواید **نثر** بر زمان دخی
جالی و اشقه زلف و خالی اولوب میان معاشرتی دست بیا شرتله در اغوش اندلر و عیش و نوشه
مشغول اولوب غوغای دینای دینی و فاموش اندلر بر دضدخی نهیای عالم غیب اشارت لاری سیله
شاهی شاه راه صلاح و فلاح دعوت اندی شاه ینده متنبه اولوب کفد کفد و بر ایستدی بو اشتیاق
قیاب وار له سویند برین صلاح جهان متفقد و بونهاضادی شعله دمان که کیند سنج امید
سامان محال پس ریا ایتدی بو کستخ فرمائ اطاعت عیوب و اجازت بارگاه کلدی امرم بود که
ی محابا بونی الم سن حباب کجوب دجلیه آه سن و بی تراخی و تاضیر حکم واجب الاتباعی استماع ایدوب جوی
فرمان جهان غوغای بر کتورنی حاجب سماع طاعت دیب کینرکی ادب کندی کلدن کلدن و لایله اندی اندی
که پادشاه معشوق می در شایده بعد زمان پیمان اولن انی بن طلب قله اگر انک هلاکی پادشاه شتاب

ایدم بعد دست خنک و دامن زدن قاصد له پس فی الوبانه القدی و کسوت و صورتی بتبیل
ایوب بورانی اغیار دن نهان اندی بر مرتد بفرست خاطر شاهه بو حرکت سببیه انواع هجوم
هجوم ایوب هر بار که صفه یار دن شبستانه خرام اتسه اردوی دیدار یار در کار ادلب مضطرب
و یقزار اولور دی دینه کند و بی ملامت ایوب دلایل عقلی و زواج بقلیله تعزیه و تسلیه قلور دی
بر کج دفع ملا الیچون باده زلال لوز ایوب مواظظ و در مضایع عقلی فراموشی ادوب خیال دیدار
دلدار دلشهر یاری و قرار اندی و حاجب خاصن طلب ایوب کیفیت حال یار دلارای استعلام
ایوب تهدید تامله ابتدی خویش که آنی هان بویکجه احضار انجمن تن خاکسار کی طه شهنشیر ابدار دلفی
مرت بلک کرکس حاجبا و لغد که مقدمان عدلی تمهید اندی میند واقع اولدی و هیبت
خشم طلفی مشاهد ایوب کند و سن هدف تیر تلف ملاحظه قلدی عاقبت خواه ناخواه جاری بی
بارگاه شاهه کوردی بردفعه دخی بواب عزت کتاده و اسباب محبت ماده اولدی **نظم** ما بیم و
شی و یار در پیش جام می خوشکوار در پیش کل آمد و خزان گذشته دی رفته و نوبهار در پیش
نثر القصة اوج نوبت سلطان کنیز کل قتلته فزان اندی حاجب عاقبت ملاحظه من واجب بلوب
توقف قلدی تا همت ملک بالکلیه مختل و معطل اولدی ملک جانم اولدی که بوبلا کند و در غیبه
مذبح املق مسعد و سایر لر معاونیتله بدعا نالنه زوالی محال **مصراع** بدست دیگری بر ناید
این کار و نیز هر کسه که بویکیز کل قلیله مامور اوله البته دور بین له و عاقبت اندیش له
چشمند توقف انک مرتد در بر سر ملک انک دفعه کند و بنفیر فزان اولدی اما مرتد کورمدی که
ظاهر بر نادره صادر املق انک قیدین کور بصلحتی سوره و شاید بجرم و جایت ظاهر اولدین
بر نفسی بر نادره که سوره بر زمان فرصت مرتد اولدی طوری تا اتفاق بر کون بام قصر اوزره
دجله نظر ادب طوری ماه رودخی مقابله ده بد تمام کج برق اوردی غیر شاهه خوض و
عاقبت و بیم زوال سلطنت غالب اولوب کند و به ابتدی اگر چه که مذهب شرعیه بویک کناه له قانخ
و ملک حرام مطلقه اما بونک سببیه بجه جلال زاده نکه دلی که بنم بی بر والعم در دند غرق خون
اولمشده در مان یوزیر املق محققه هر چند که صحبت جانان بکا جان و جهان دن مقدم ده
لیکن دل از دکان رعیتک ملاحظه خالی اندی اهور چون کوردیکه وقت فرستد رایتدی

ای کار و حی کناره کل که بویکشی تا شاید سن کینزک چون یقین کلدی پادشاه پشت دستله
بر پشت اوروب دجله دوشردی و جیح و فرغ اظهار ادب خویش کوستری که کند و کند
دوشدی امر ایلی تا غواصل اول لولوا ابداری قمر باده بولوب چو در و دستک الود کلایه یوب
عبیر اند و کفنلو و صد لر **بیت** تن کوز یا شلری بیله یودیلو عبیر و غنیراد ستینه قودیلر کرک
تفریه صوری بی تمام و لوانم ماتم ضرورین اهتمام اندی و صلاح جهان و صانیان ایچون کند
جانا نین بجان انکه بنفسه اقدام اندی **مصراع** پادشاهان از بی یک مصلحت صد خون کنند
نثر بویک کوردیم تا معلوم اوله که ملک ملاطظه صلاح رعیتدن غفلت ادب بر خایینی رعایت رعیت انکه
غایت غریبم که بر شخص دلو کامل اولور سه مضرق علم و شامل املق اندن بعد املق صوب
صواب قریب در شیرک بود مدینه یله اتش خشمی مشعل اولوب فریسه به رسول ارسال ایلی که بر
سواله جواب له ندر سوله و بویکناها اعتذارک ندر بیان ایله فریسه چون بی کناه ادی ذکر ده
هر کله دستی کوتاه اوله زبانی بداز اولور **مصراع** بی کناهان دیلومی باشند تلخ جوابلر و یروب
درشت کمان ایلی انک کلمات عفت آمیزی حسادک ترهات فساد انکیز نه مقارن اولوب کایمور
لبغ غیبتک اشتداد و از یاد نه باغت اولدی و عهد و پیمان و عقیایمانی بر طرف قلب فرسوزانی
فریسه نکه میدان قتلی جانبیه روان قلدی **بیت** غضب عظیمه اولدی خویش چیر که
اولدی چشم عالم بینی خیره **نثر** بویکناها مدینه و اصل اولوب بلدی که بری سبیل شتاب و تعجیله
سلوک ایروب جانب حلم و نائیدن اهلالاتم شده و طریق صبر و سکونی قویب ضیق طیش و نهنگه
کمتقد کند و کند و به ابتدی تیر یتک کرک و فرزند دیندی قید و بند و سوسه دیو لغیندن
خلاصی نک کرک زیرا که هرگاه که سلطان غضب مستولی املق شیطان اکا سلسله اولور و اول زمانه نه
فزان ایدر مختل و مختل اولور و کلام ضعیف که **اذا استضاف السلطان تسلط** **الشیطان** حدیث صحیح
معنی میورد که بیاندن نفوذ جیح در **بیت** غضب از شعلها شیطانیست عاقبت موجب شیانست
نثر فی الحال جلاده بر کمنه ارسال اندی که انتقال فرمانده بر آن توقف ایله که بنم ملکه سوله جک سوزم
دارد و کند کایجوی حضوره کلایتی ای برایشندم که فریسه نکه قتلته مثال ویرموش سن
انون نکهناه صادر اولدی و بجه بریه ظاهر اولدی شیر صورت عالی واقع اولون منوال اوزره تقریر

ب
خطر لایشتی ایشله غضبان
غضبنا فی اشی او لور خطرنازم

اندى مادى پرايىدى اى جان مادر نفسى باويده حشره سرگردان قله و مشرب عفو و احسانى بي بهر
قاله ارباب تجربه و اهل وقوف دستلردى كه سكر نشنه البته سكر نشنه بهر موقوفه حرمت زنده
و عزت فرزند پدري و دافنى شاكرد استاذ و قوت شاه لشكر و كرامت زاهد صلاحه و است
رعيت پادشاه و نظام كارملوك سلوك طريق عدله و اجراى عدل اعمال حرم و عقله بويابى عمل
يكى نشنه در برى اتباع و اشياء مراتب استحقاقه اطلاع ايدب هر بى خبر و كفايتى حسيجه
مناسب مناصبه نامزدانك در ايكجى انك بى برى حقتن صاحب غرض و متمم طر نموده كه موباه
درگاه سلطان ميان شعله حقد و نزاع بر وجهه ارتقاء بولور كه اب فوات و فسادات
غيره اطفال خيرا متاع اولور پسو كرا پادشاه بونك آخر حقتن قدح و سعادتى بقبول
كوره و آخر بونك بابت غر و وشايتى استماع بوره مزبندانك قول و قرائنه اعتماد قاله
و برونك عهده و اقرارنه اعتقاد قلمز زركه ارباب غرض كه اولور كه برامى معرض خيانتى عرض
ايده از و برخاسته باستان جلود و بولور بويابى سيله و كفايتى بولور كوفتار اولور
و مجمل و احل نجات و كنار اسر و كرامت و وصول بولور **بیت** بى كنه دل كشته در زندان محرم از د
خرم و خندان **بیت** بونك بومقدمات بونى منبج اولور كه حاضره بولور علدن استماع ادرله و غايى بلر
تقبل خدمتد نقا عد كوستران و جمعيت سور و حضور قلوب جمهور بالكلية متفرق اولور و انك
ملك و بنيان سلطنته هزار خلاصه مطر اولور بونك مترتب اولور مفاسد دايه حسابدن بهر دونه
و مرتبه قياسدن افزون **نظم** حذر قل حجت صاحب غرضدن كانه خالى خالى كل حالى خدمتد كورر
هر كنه وار نور سعادت بركه اند و لانا د دولت طو تر ذك حسد آينه سيني بونك شاك نشينه
سینه سيني شير ايتى فريسه به كسه قوليله بدكان اولدم بلكه تا انك خيانتى نايث و ظاهر
اولمايجه بيم خصيم اكا متغبر اولدى مادى عايتى بى يقين صادق تميز مزاج پادشاه ابرحم
خصوصا كه معتقد درگاه اولم و ادا كند انك خيانتى ظاهرا و لى دى هنوز حجاب استنباهد در
اظهار الله انجن اولر ناكه بوقضيه نك بوزنك پوده كان مرتفع اولم انك حقيقتى روز روشن
كه عيان اولم كرك مزيد عواطف پادشاه هيدن بدع و بعبود كلكى كه بوفد جنائت كه كان مجرمله
فريسه به نسبت اولدى انك حلم غير تناهى سى خضاسند نابديدا ليدى و سوابق خدمتاتى مضب

العين خاطر قلب اول ساعى و ماترك بود كه هده اندن صادره املندى لوح ضمير منبردن زوال پذير
اولييدى و هنرمندان كافى و مصلحت كزار حقتن بى هنر لره ترهات و فشار و طرافات بى هنجايى
موقع اصفا د محل ارتضا بوليسيدى **نظم** سفله نخواهد د كرى با بكام خسر نكند د مكسى با بكام
بى هنران صديجلارند بيش تا خود كار هنرمند بيش اى ملك عاقل عقل صواب نايى هر واقعه ده
حاكم عادل و دلى عالم را بى هر جادنه ده منير كامل بلكه شرف كوه مرد صفائى عقل و خرد ليد **بیت**
عقل است كه بنياد شرف حكمران دوست و افزونى حرمت بنى آدم از دوست بخون فريسه و استاذ دوك
مرتبه منيعه بيه و درجه رفيعه بيه اركوردك و منصب وزارت بلكه رتبه نيابته و اركوردك و بجا
انك مدح و ادب خلوت لره عز و شاورى اوزانى بيوردك حاليا سلك ثابت و وقار كه
لايق بود كه قول سابق اوزنه قرار ايدوب نقض عهد و ابطال اقراردن قرار ايد سى دوست
تربيت كلكه بنياد اندك كلكه بنياد اتقى و داد ايله بر باد اتموب ثنات است اعداد و شاد كاي
حساد د نه عاراده سى و حقيقت حالى شخص و استكفافه عدله انصاف كه لايق شرط احتياط
و فطر مبالغه قصدا تميوب عقل حضور دن معذورا و لم سى و اظهار حقتن قوايد صبر و تابى
محرم اولوب عند الناس شوايب قهمتدن دور و عند الله ثواب صبر جميله شايه با خود
اولم عاقل خردمند بوشيد و كلكه انك مانند كامل و هنرمند نيابته شائى اندن بلندد كه اينه
اما نعم خيانت زكار ايله مكر قله و دامن يانتى بوجنائت بجا سيله الوده اولم محقق و متورر كه
خاخال حرم و طمع انك مشرب زهد و ورعنه كده و رنشد و مكر كه زو نياز انك سمند پرهيز
و احتوا زى كردن ارمه سمند اولر زاهد ديانت ماي و صيانت نصاب بويابى انما و جناب
انساب اولم شريدم و اكل دسمه احتما و اجتناب اتمشده اندن سابق دى و صاف مزبور بياه
موصوف و معروف ادى و كوشه قناعتد انزوا سى و اكل حيوانا ندن ابا وصيت و صداى
دوع و تقوا سى ميان انام و السنه خاص و عامه مذكور و مذكور ادى **مصرع** بيهودى سنى
بدين دنا زى بنود بود و لى خواهك اغلب غلبى بود كه وظيفه ملكى منزل فريسه ده بذا انك عهده و د شنى
قوش اولم حساد د نه بوقدر افساد چندان بعبود كلكه دى زكار اهل حسد دن بعضى بى خرد كرك آخره
ضرر بيشك قصديله كند و هلاكن دى اختيار اده و قتلنه جانله خربار اولور ننه كه اول

خواجه خود محسوس در آن اخذ انتقام شود بچون غلامندن کذب و قتل آن مقصود از بیت
دو اوست و فرمانده نام اندی شیراست غلام اندی که بجه مروید و اول **حکایت** مادایتی
روایت اندی که شهر بغداد در بخت و اوج وادی غلات خستاد و در سایه سی وادی او رخ زها
دن ایامی الدوام صوم و ریاضت تمام آید و علی التوالی اقدام طاعت و عبادت دوز
قیام آید و **نظم** محبت آتشیه بزیان منی ریاضت آوری و در نه بویان منی در وی غزن کج
معارف صبری شرافت نونه عارف که کند ز عباد تدبیری دایم که ده قایم و کونند و صیلم **ها**
بغداد اندک و لایتنه اعتقاد و وقت و غایتند استمداد و بستانه سینه کلور که لری
و ارباب نروت و یسار هر دم هدیه رسند خاک قدمه دینار و درم نثار آید و لری
و مجالس و محافل خیریه مذکور آید و مسامح و مجامع فضله مشهور و بجهت نردن
همای سی حدود آتش حسد لم برد و ادب نایزه غیرت جاهلیت کانون در و نندن زانه
چکری و اندک حقتد انواع در لو قصد لاد و بزمین دلدن مکر و میکردت سخن آکدی اما کان مکر
و توفیر و هر که اول جانه اتوی اندک سپر صلاح و در ع و رعند تا بوقلری و هدف مراد
و نشانه از رویه راست کلری تا بومعالمه دن عاجز اولوب در مانده قالدی عاقبتا عاقبت و ارد
و غلام صانوت الدی اندک بایند مواجب احسان و انعام واجب کوردی و لادام اشفاق و تربیتی
تقدیم قلدی هر ساعت که استماله ادب آید که سنی بر مصیحت ایچون تربیت آید و بر مهم کلی ایچون
بار محنت و مؤنتک چکریم امیدواریم که دل زاری بویاردن خلاص آید و سن و خطر پرمانی بویارد
خاردن فایده **بیت** زایدید که میچورم بسوزد ررنش امیدوار جنانم که آتشی بنشانند
نثر چون بونک اوزر نه بجه ایام چکری غلام فران خواجه نام اولوب مقام انتیاد و اطاعت آدام
اندی و اول مهم مهورک اتمانده که خواجه نک مقصودی اندک مندیج ایدی اقدام و اهتام کوسر
ایندی الا توانش و مرچنکر که بویند بایند مبدول بوردک بجهت تاب و توانله شرح اتمک میسر
و اصناف النغات دعا طفنکر که بوجا کر افکنند یا در زانی کوردک بجهت کله زبانه سلاک بیان
چکک مقصور **بیت** صد زیانم اولور سه سیرنه مثال شکر لطفکر اولک کلک لاک خالاک بود لاک
مقابلته بند جان سپارک ایلم و بونعت شکرانی خدمت کارک شرا بطری بونک کورم **بیت**

نقد روان خوب نثار تو میکنم جانی که هستی مرا تو میکنم **نثر** خواجه چون کوردیکه غلام حق کار لایق **منه**
نابرقدم در و هولا در لوقاعیه سی درون و صمیم جنا نند میم و محکم روی کاردن رخ حجاب
اندی و در جسدن بر جانکا ایوب آیدی بل واکه اولککه بوزاهد باریک رشکی بنی هلاک
اندی و اندک بوقدر اقدار و اشتها ری غیرتند عنان اختیار الملت کتدی فصدیم بود که اکا
بر نوع نکبت یترم بلکه اندک نام و نشانی روی جهانند کورم هر چند که بایب فوجیه کتابی ایدم
و دلم مکر و تزیین فکر و تدبیر دان لوبین صاچلم بکار چاره دن عاخر قلدم و آتش حسد تنور
جسد من زبانه چکوب راحت زندگانی بکا سفض اولوب غم و غصه دن پیر و لذت حیات دن
سپو اولدم بوزماندن بری سنک بار محنتکی بوسیدیت چکر و غم مهر و محبتکی زمین سیند
بوجهندن اگر که بویکجه هان بنی زاهدک با می او ستند ذبح اسمعیل که قربان آید سن
و هان اولکانه خاک و خون ایچره غلطان قویسن کیه سن صیاح چون بنی اند کشته و خون
اغشته کوره زهر آینه بوتمتله ای طوطی سه لکرک و عرض و مال با مال و خانان ویران
اتسه لکوله و اندک شیشه نام و ناموس شکست وصیت و صدای ذرق و سالوسن پست
ادوب اندک حقتد خلقک اعتقادی بوز لسه کرک بردخی زهد و تقوی دعوا سن انیوب
صفحه حالنه بویستک فحوائی باز لسه کرک **بیت** ناهدان حدی بردیارب براقن پرده
تا ببیند اهل عالم فسق پنهان اشکار غلام آیدی ایچو بوقلر دن فارغ اولوب و بکار بوطریقه
دخی چاره بول اگر مراد بوردن خلاص اید ناهدی قتل آنکله دخی محض اولور و بوعقد بو
مذیبه دخی کشایش بولور خواجه آیدی اول اندیشه دور درازد شاید که اکا قادر آید
بر نفی بر که قادر اولسن محملد که عریب فرصت بولیس بنم در جسد دن طاقم طاق در
بکامبریت حکم تکلیف مالایطاق در اگر خونی بلور سک و نکر نیتی ادا قور سکر بی توقف فرانه
اطاعت قل دی تکلف بوازم شروع ادب بوضعتی جانه منت بی نهایت بل اشد عتق نامک حاضر
سکا سلیم اده بن و بر بدر زکر بقیه العرمعیشته که کفایت اده سکا و برهین تا بوشهره طویرو
کیدن بر ولایت دخی اقامت آید سن غلام آیدی ایچو اهی عاقل بوقلری انکر که سن ایدن
را بحداد رکدن بر شمع سی اولن بوطریقه کمتر که سن کیدن نکبت غم زمان دولدن مطلوبید و

فوت عدد اوقات حیات مرعوب در سن دولت حیات در دور اولی آنک نکبت و مانند
سکانه لذت حاصل اولور و سن مجوس قفس کور اولی آنک شکوه و جسدن نه
منفعت واصل اولور **سب** چون بنام در کلستان لاله کوه کمروری چون برفتم از
چون شمشاد کوه کرمبا **سب** هر بار که بونوع کلماته زبان بندی بر کار اندی مفید و لمادی
و ابیضیتی اندر درون شتار قلدی سکون بولادی چون خواج نکه رناسنی اند
مشاهد اندی ضروری بام خانه زاهد اوزره باشی کسب جسدن که جمع حقد و حسدای
اند قودی کندی و همان عتق نامه و بدو دیناری کو توب دارا لاسن و الامان مدینه
اصغمان جانبیه روان اولدی یا رنداسی خواجه بدینتی زاهد نیک سیرتک با می او سندن
مقتول بولوب زاهدی طوطی در و امر شمع و عرفه قید و بندادب زندانه التدری چون شریعا
قتلی موجب جنایت ثابت ادلیوب اکثر اعیان و ارکان بغداد آنک عتق و صلاحیه هایت
اندلر اکا قصاص اعدلر اما باندن دخی خلاص اندیلر مدت متادی اند مجوس قالدی قضای
الحی بچه دنا ندن صکن معطف تجار دن برسی اصغمان غلامی کوردی غلام خواج
وزاهدک احوالقواندن صورتی تاجر دخی خواجه نکه قتلندن وزاهدک حبسندن
خبر ویردی غلام ابتدی اولی کناهه عجب ظلم اولتی بواشی فرمان خواج ایلد بندن
صامرا و لشکر زاهد بهتان و افترا در اول مرد پارسا بوجار دن بخبر و بویتمدن
مترادر بسر خواجه نکه الحاح و ابرامیل قتلنه اقدامی علی التفصیل اعلام اندی تاجر
دخی تاجر بغداد دن جمع کثیری مضمون قضیه بر اشهاد ادب شهر بغداد کجک صورت حادثه و
کیفیت واقعه و بالتمام حکامه اعلام اندلر زاهد استقامتی بر کینه اولد و رطه دن نجات بولک
حاسد سقامتی خائمه نشانه بر لغت و رسوای دنیا و آخرت اولدی و مرد پارسا بوقطعه
غرا نکه قواسنی که بعض فضلانک زاده طبع شریفی در زبان حاله دادا و ابوبه خیال الله
املا قلدی **قطعه** در باب من زروی حسدیک دوناشناسی دمهازند و کور و ترویر
تافتند و اندر شب ضلال بسی و کان مکر موی غرض بنا و کجک شکافتند و غافلانه
همینکوی رسیده ویشان جای فعل بد خویش یافتند **سب** بومشکی کتوردم تا ملکه معلوم

اول که اهل کینه و ارباب حسد دن نه فتنه و فساد لوظاهر اولور مشی بعد ما که بونکر کند و لوا بند
بویله آنک مقر اوله پس مرغان اوج هواده و ماهیان قمر در یاده و سیاح کوه و صحرا و بکا لکر
قصص دن ایم اولور بجه میسر اوله خدم و حشم دن آنکه منزله ده فرسیده دن کمال لرحال
حسد لردن آنک حقد فکر مکر اتسه لروا عظام مرتبه سی ایچون قصد غدر اتسه لربعد
دکلمه صواب بود که تعجیل و شتاب بد اجتناب اده سن و زمان علم و وقاری الدن قویوب قضا
تا مل کافی و تدبیر شافی پیوره سن و ای بر و جمله تدارک و تلافی قلاسی که عدالت و شهادت هایت
لا یق اولم بومره تاخیر کجالی ایکی دن خالی دکلر اگر مستحق قتل اولیه کدر نفسکی بوجنا سندن
صیانت ادوب جری اعا لکه و بال خون ناحق شت اتمنن و اگر فی نفس لار و اجل قتل اوله اختیار
الک در تاخیر نشه فوت اتمنن **بیت** می توان کشتن و زایلکن کشته با باز زند نتوان کر
شعر ما در کلامی محله اعتبار اوردی و میران عقله طرب عین یقینله کوردی که بر نصیحتدر
سمت غرضدن مبرا و بر موعظتدر که وصفت دیانت مفراد حکم سیاستن توقف کومتری و توشه
بر امان و پرویا حضار دن فنا ندی و داری غیار دن خالی قلبا یتدی بر بوندن سابق سنی محک
امتحان تجربه امتحان و سنک ما هی کلک غوره ارفش و حقیقتکل کهنه شمشدر خلیقین
بلور که سنک قولک سازا قولدن حقه یقیندر و نور صدق جبین احوالکدن بیتن در بوی
همان وضع سابق اوزره اتمام مصالح خاص و عامه و توسع و اهتماکی بدیع اتمد سنک با بکدن
واقع اولن گفت و شنیدن متناز اولوب ادوام بعیدیه وجود و برمه فرسیده استدی اگر چه
غافل همت سلطانی ساینه عنایتن فوق حالمه اوزانی پیوردی و عواطف خسر وانه دن شان شریفیه
لایق اولانی دروغ قلدی فاما این بند نکه ساضه دمتی بونعمتدن بری اولن مکر اول وقت که
ملک بچاره فکر اده و بر تدارک ایلد که کیفیت حال مطلع اوله بنم دامن دیانت بوجانیت لوشندن
ظاهر اید و کنه یقینم و ادب یکن بی احتیاط تام و اهتتام تمام برات ساحت خدمت ظاهر اولق امر
دشوار در چون افتاب غیبت ملک کامکارک فوق حالمه سایه دار اوله امید وارم که بوضه نکه
حقیقتی در برده خفادن **کاشفی وسط النهار** ظاهر و آشکار اولد **بیت** غناک نیاید بود
از ظن خود ای دل شاید که جوایب خیر تو درین باشد کاجوی یتدی و وجهله انی تحقیق

امک میسر بود قضیه نه طریقه مذوق الملك مشهوره فریبه جواب وردیکه اول طایفه که بر فتنه
کردنی خود بر سر انداخته احضار اولی کرک که بر بندگی با وجود که مقتصدین در که گفت چاشنی
کوشش کام مذاقند بعید در بوخیا نخله مخصوص قلبا دل کسسه لری که مدع الهی کوشش در غیره
نسنه یز و بر زمان فان اجسه لرا نسل اولی بری الساحه جرمه باعث نه در هر اینه چون
ملک بو نکتی بحقیق اید انکرده واقع حالی نقیر و نظیر تقریرا ملک مقدر در اگر
عنادا در لسه تقدیر و تشدید که کیفیت واقعه به وقوف میسر انکله مخی اولی نه امید حمت
و وعده عنایتله رخسار یغیندن نقاب طن و تخمین مرتفع اولی مقصود در تا بنم کونا و سنگم
دیاک دامنک تمام خدم و حشمه روشن و خلوص نیت و صفای طویم ضمیمه منیر حضرت ملک
مبین اول **بیت** یوز مدن کیده بو تهمت طانی اجیله کون کیه راز نهانی **بیت** هر از که در پرده
شب پنهانست چون روز شود بر هر روشن کرد **بیت** کاجوی ایتدی اندر دن صورت واقعه و عید عقوبتله
تحقیق اولی کرک نه بد عفو و عافیه طفته مستحق کلا در **بیت** زیرا که اندر یابنده که بنم مقبل و مقبول
امین و مقدم حقتد حسد ایدب قصد کیده مشغول اولی لغو و اغاضه مبدول فلکی بغا
نامعقول در فریبه ایتدی هر عفو و مغفرت که کلا استیلا و قدر ناله وجوده کله محض هنر
و فضیلت در که **العفو عن الذنوب** بو فضله اصل فضل بود که خصمه قدرت قاهر و ارکن جواد
جایزه قلم عفو چکله که عدویه قدرت بر نفی و غنیمت در که انک مقابله سنده شکر و دست عفو و
مغفرتد غیر به میسر کله **بیت** چون کنه کاره اولی سن قادر عفو اولی دفعه شاکر
کاجوی چون کلام فریبه ی کوشش هو شله استماع ایتدی و انار صدق و اخلاص صفات حالند عین بقیه
معاینه قلدی فرمان ایدوب اول طایفه ی که بوقسه عبادین قوپریشلری حیوان کوردی و بوقضیه
نک انکشاف خنیات و استخراج غوامضه شرط اجتهاد و احتیاطی جذمباله و درجه افراطی بود
بروعد بله که اگر بیات واقعه نه تقصیرا تیر دامج اللری درش جرایم اب عفو له نظیر اولی
و بوندن غیری صلات و نثر نیات پادشاهان یله دخی نوازش بورد و اگر سوبله که مغفون
قضیه به انکار ادب و عناد اوزره اصرار ایدوب عقابین عقاب و پنجه مشکبج عذاب کرفار
اولی چون بنظر یابنده تاکیدات فراوان و تهیدات و پابان اندلره اندر دخی بالقرور

و مانه ادعان ادب صورت واقعی علی هو الواقع در بیان ایتدی آفتاب امانت فریبه زیر
سحاب شبهه دن تابان اولدی و ذنک شک و ریب کذب روی اینه یقین نمایان اولدی
ع امتحان کردیم و حال هر کسی معلوم کشت ماد غیری ایتدی ای ملک زمان و جماعه امان وردک
نکش پیمان و نقض ایمان خلاف خطایماندر اما سکا بوباید بر نخره حاصل اولدی که اندن عبرت طالب
من بعد کوشی هو الله هیچ بر خانبک سعایتی استماع اتمک کرک و نادلیل صادق و برهان باهر
بر قضیه ثابت و ظاهر اولیه و هات اصحاب اغراضه التفات کوشتر حک کرک بر شخصک مقابل
حقتد سوبلین کلام اگر چه سلاک ایمان و غایت اختصار اوزره انتظام بود موضوع اولی
واقع اولی کرک که جوق نسنه و از که ماده سی از اینک مدر بجله بر صورت یک کرک تدارکی خیر امکان
کلمه انهار عظیمه کیو که اصلی رجوی مختصر اینک سایر میاهلک مدد یله کاه اولور بر مرتبه به دارد
کشتی دن غیر یله اندن عبور تصور اولی بس خلقه منالبتدن کثیر و قلیل هر موز که عرضه
یشته انی تا دبل ادب بحسب الظاهر و دنا تله سایر لره طریق تکللی سدا ملک کرک تا خلعت کار
و خاتمه مغضی اولیه و عاقبت حال شامته انجام بولیه **مصرع** رخشه شاید کرفتن بر میل
کاجوی ایتدی عین الیقین بلدم که نصیحتک حق صریح در و بدلیل ظاهر بر کسه یی متهم قلی خلاف
مقتضای عقل صحیح مامری ایتدی ای ملک اول کسسه که بی سبب ظاهر احبابین رنجید خاطر قله
اولی زنده که اکابر انلره مصاحبتدن مجانبندن تاکیدات و اذی بوردیشلر کاجوی ایتدی
ای مادر مهربان بو مجلی زبان تفصیله بیان و بونکتی عبارت دروشله عیان اتمک کرک
مامری ایتدی حکما و اراج صحایف و صایا یه قلم حکمتله املا اتمشدر که سکر طایفه در بخت
واجبه و سکر کرده ایله مناسبت مناسب اول سکر نر شخصی که دست موافقتی انلره دامن
مراقتندن چکله کرک اول کسسه در که شعلک حق نفوس بلیه و کولان عیساندن اصرار بلیه
ایکجی اول کس که بی سبب غضب بلیه و خشمی اوزره غالب اولی **بیت** اولی که مغرور و دراز و رعایت
حقوق خالق و خلا یقندن بی نیاز اولی **بیت** در بختی اولی که اندیشه غم و مکر کند و به پیشه قله **بیت**
اولی که دروغ و خیانت طریقه کن و صفت صدق و امانندن کناراده **بیت** التبیح اول شخصی
شهن پیرست که عنان نفی از خالیه و توسن مرادین میدان هوا و هوسند رها ایلیه **بیت** ای که

قلت حیا به موصوفه اولاد و قاحت و سواد به معرفت اولاد و سکر بخج اولاد که بی سبب ظاهر خلق
حققت بیکان اولاد و بی بهان با هر اهل عقلی منتهی قله اما اولاد که نکر مصاحبت طالب اولاد و نکر
بلکه اندر این استقامت طالب اولاد و نکر اولاد که هر که ادا نکر نفعی منتهی لازم به رضا
حق بدستی عهد منتهی واجب قله ایکنی اولاد که عقد عهد بخجی مرد روزگار به نخل اولاد و رشت
دعوی بودی تعلبات اولاد و انضمام بولیه ادب بخجی اولاد که اباب لطف و مروت و تقصیر و آج
بله و قول و فعل مقام مجازات و مکافات اولاد و در بخجی اولاد که عذر و مجور دن احتراز و نخت
و عذر دن اجتناب قله بشجی اولاد که حالت غضب نفسی ضبطه قادر اولاد و التخی اولاد که
لوی بخجی دفع ادب فزانتک تحصیل مفاصلتک مقدور بی صرف اولیه بد بخجی اولاد که دامن
شرم و حیای الدن قویه و طریق ادب بخجی و زین جاین کور صیه سکر بخجی اولاد که صلحا و اهل
عفتت محبت و خفا و اهل بدعتدن مجتنب اولاد هر کس که بوطایفه ای که حال یاد کرد اولاد
مقام وفاق و اتفاق و اولاد که هر که سابقا مذکور اولاد معرفت خلاف و شقاق اولاد
انرا که برکن صحتیلا عللا اخلاق رذیه اندن زایل اولاد مزاج حالی اعتدال حقیقی می یابد اولاد هر که
کجه بود جودت و محو مسئله چون عمل منتهی به امتزاج بود و عرض حوضت صرفه اندن زایل اولاد
بود و هر شک از اسنی و جیاد و لو **نظم** چو سکر که ترخی و در با نکیس آمیز که با عرض و راحت
روان کردی مباشرت در عهد بخجی جان بکرین که ان مصاحبت جان تو نوجان کردی چو سایه
باشی ملازم به پیش اهل صفا که افتاب صفت شهر جهان کردی **نظم** چون شیر بدخلک تلافی شدن
و بوداده نکرند مادر که جهد تمام و جود و اهما من شاهان اندی عهد قواعد باین
و تقدیم و طایف شکر قیاسدن صکر ابتدای ای ملکه زمان سنله بركات نصایح و نفعات
مواعظ که **بیت** شبتاریکم اولدی روز تابان قود شوار اولد اولدی آسان **نظم** ای کانی
و کار دن ورطه منتهی و به تاندن نجات بودی و ملازمان در کا هدن هر برینک حالته
اطلاع کانی حاصل اولدی من بعد متنبی اولدم که بونله نجه مسکه سلوک انک کون و سوال لونه
جوابن و کلامی سلب و ایجاب نجه صوب صواب کتمک کون پس فریه نکه امانته اعتقاد
ادری و انواع معذبه و ملاطفت بیور و ب او که دعوت ایدوب ابتدای مجمل که بونته منتهی

صدق اعتقاد و سبب فوط اعتماد اولدی همان حسن اهما که مفوض اولان احکامک امانته قرار
سابق او زره قیام انک کون فریه ابتدای بر قضایله بر قضیه بخج فیصل بود و بر انکشت تطفلم
بر عقد بخج نخل اولاد که ملک سوابق عهودی فراموش **نظم** و سمانت حلال و و شاینا بار بار انشا
سمع قولله کوش اندی **نظم** ای انک دل از وفا پر داخته بادشمن من تمام در ساخته کبریا که کس
عشق چنین باخته هر کز حق کس شناخته **نظم** کاجوی ابتدای بوا موردن خاطر که هیچ بنه خطور
اتمس که نه سنک خد متکله شنه قصور اولمشده نیرنم همنزده شایبه فو اولسه کون
خاطرک جری قلبی قوی طوت و استظهار تامله اتمام مصالح خاص و عامه اهما ایت فریه
ابتدی **نظم** هر روز مرا سری و دستاری نیست جانم اولدم که بود فیه بکا قصد فاسد حساد
دن معرفت مایه دکلده اما با ناز جهان مفاصل اهل افساد دن کاسد دکلده تا ملکک بنم
حقن عنایت باقی اولاحاحد لکن قصد فاسدی بر قرار اولق مقرر چه چون ملک سباع ساعی لک
کلامنه شرف اجتماع بیورب بلدی که ملکه جانی هین ولین در هر خطه عهد مقدمان تخیلی
بجدید ادب هر ساعت زیان نفاقی پرکار و کلام شقاقی تکرار انک محققده هر پادشاه که کلام
ساعی فتنه انگیزی استماعی جان کور و سخن چین و نفاق آیدینک ذرق و سفید سنه التفات
کوستر انک خدمت انک جانباز لفته جانله باری انک اهل خرد ناملازم و ناموافق **نظم**
هر روز مرا از تو دید جان کانی اگر ای ملک صواب کور رسه بن بند تقبل عیا و زادت دن ابانک کلا
سین انها ایندین شیر اهان نوروی فریه ابتدای اگر ملک بوبند جان بخجی ادب بیداد
جلاد دن ازاد اندیسه تطف و تفضل جهشتدن ادی انی نعمت عظیمه و عنایت جیمه ملک
کون اما کیفیت الی تحقیق اندین ارباب غرض کلامی تصدیق ادب امر سیاست باینه شتاب انکلا
خانه و قار و شبان شاهی بخجی خراب اندی لاجرم بن انک مکام پادشاهانه سندن بیکان و عوالم
خروانه و ملاحم بیکانه سندن نا امید اولدم زیرا که کذونک سوابق تربیتی و بنم سوال خدمت
بلا فایده هیا منشور ادب کذونک پرورده نفعی و بر آورده دست همت بی سبب نفعی انکلا
مجهور بلکه دایره حیاندن دور انک دلری و بر همت حقیر که ثابت اولدوغی تقدیر جم دخی
مقدار و قی بنی کی ظاهر در عقوبت عظیمه روا کوردی پادشاه شویله کونک که جنایت عظیمه

وهرام كنيز دمن مزب عفو نيزه اتيه فكيف كريسيد نه كه شاه وين كند و حاجبي جرمه عظيمه
واركن رسوا و ملاست ايتوب دامن عفو و مسا محمله انك شناعتن ستراندي كاجو كني انتفا
اندي كه بخداوند اول **حكايت** فرييه ايتدي روايت ايد كه دارالملك ينده برپاد شاه و اردي
فروغ جمع سعادت جبين ميبيند باهر دلمه نور عدالت چهره آيينه باطنند ظاهر ابدى **نظم**
شمي كاسمان در رهشگاه بار زير و بين و جوز افشاندني شاه نشند برنم كسري وكي فريدون
كه شاه فرخنده بي بركون برخاجينه متغير اولوب درگاهدن آني رد و باب عواطف شاهان
ايدن سداندي بيجاره حاجب معارفت درگاه پادشاه طاق كتوره مدري و جلای وطن
و ترك ديوار انك ده صلاح كار و مصلحت روزگار كوره مدري ناچار كوشه كاشانه تقا
اختيار ايدوب گاه كندونك حال پريشانه اغلر و گاه روزگار ك اطوار عجيباننه
كلدي **بيت** هوشيار نوز درون بر حال بيماري خويش گاهي كرم چوشع و كه تبسم بكنم
نظم عاقبت شدت حال و قلت مال و كثرت عيالده متفكر ابدال اولوب خول هكاه ده كه شاهك ضيافت
عظيم و بار عالي اولدي حاجب بيجاره بعض احبا بنده اسب لطيف و جانم زرين استعاره اوب
بندي درگاه پادشاه كلدي در بانلوگان انك كه تشریف خسرانيله اختصاص بولمشد
و بوند كلمه فرمان شاهي باعث اولمشد كهسه افوخ ايتدي حاجب اقدام ايدوب بارگاه
كودي و شاننه مناسب مقام طوري شاه بر فضاي دلگشته چتر شاهانه تور مشق و ارکان
واعيان ايله بنم شراب او تور مشدي **نظم** ساطع بنم درخش كركشانه كشي ساغر افشودن
طبقه بكباب كبك و درايح صراحي خروشي آئين تاج مدن و باده بر جام اشيا نه بسط سمين
او كند نقل **نظم** چون حاجبي كودي دراي خاطر اضطرابه و اشغ غيبي التها به با شليل خاطر نه
سياست اعيم ظاهر اولدي ينه توقف ادب دلمه مدري كه مجلس غزفي منعقد قلده و نشاط باده
خوشكواري اندوه ازاره مبتدل اوله كرم اصلي انك كناهندن ساجده سابقه كسرتدي
و سخاوت جليبي انك جرمه كالدوم فرض قلب بومصرعك معنوي خاطر عاظمه عرض قلدي
نظم توباده نوخ و كم و روز الضمان على چون جليبي شاهر نظر قلدي و هشاش و هشاش و نشاط
و انبساطي برقرار بولدي في الحال ساخر خلام جان سپار كج دامن خدي كمر جابه استوار ادوب

۲۴۶
اول مقامه مناسب اولن هر غله اقدام در شغله اقدام اهتمام اودنه قيام قلدي تا فرضت بولوب
في الحال بر طبق زريني كه وزني بيك متقال ادي دامن التمه الدي شاه اندك بوجركني مشاهده
ادجك بلديك انك بوجراشه باعث فقر و فاقه و ضيق معاشه علم طاقه در دامن حمله عيسى ستر
اندي و اول جرمه برقم غنچكدي مجلس آخر ابلق چاشني كيرل انك طلبند شور و شغبی صدور
بجوردي و حضار مجلسي شتم قلوب قصد ايدلر كه زور و زار له انك اقرار اندور و شاه متربان
درگاهدن بوندن استفسار اندي كه بوجاهتكم بويله انقلاب واضطرارنه باعث ناولدي صورت
حالي اعلام ادجك پادشاه ايتدي خلق بيجنور اتمك كه افق انك المدي الاي دخی كوز مدري اولكسه
الدي ابدی و ويرمك محالدر و اولكسه كه الاي بلدي ابدی ديورمك متنع حاجب بارگاهنه
طره چتوب منزلنه كدي و بريل تمام اول طبقتك بفاسيله معيشت ايتدي عام مستقبل ده
هان اول جشن خاص و بار عام حاجب بيه بر حيله يله بارگاهه دخول ظفر بولدي مقام
مهموندن طور سايه خدام كه خدمته مشغول اولدي شاه چون آني كودي او كند عوت ايتدي
و آهسته ايتدي بگوزر طبق دستكر اولن رز تمام اولمشد و كيسك كاسنه و باب كني هاي طبق
زرينه خالي قالمشد حاجب دوي تقري زين نياز اوردی و جبين سكتني خان مذلته سوردی
و نياز انكار و اعتذار ايتدي **بيت** كاسكار اجشم بيازما جاهت دور باد خانه عمر توتادور
ابد معور باد **نظم** بوفعل شيعه كه بنم در حصار اولدي بوفكر اولد كه شايد پادشاه و يامتر بان درگاه
دن برمي كونه بكا سياست بيوره كه اجلق مختندن حياتدن طوبه طور دم و نان حشر تندن
جاندن الزويب دور و دم و اكر بوسعادت مساعدت ايتوب بوشاعت برده خفاه قاور سه
باري بر قون سدره قوت ابلق قوت اله كورم عين اليقين بيلوم كه ضير منير پادشاه بنم
حسب حالمدن اكاه و صدق مقامه كواهد **بيت** داران شمع دلفوزا كهر از سوزنا و اندرين
دعوى كواه ماضيو باك اوست **نظم** ملك ايتدي راست سويلرسن سنك كيفيت حالك بكاظم حرم و صدق
مفانكه حسب حالك برهان باهره رحمت و شفقت لايق من و عنایت و عاطفته مسحق پساني
نواخت ادوب ينه منصب باق و مرتبه اولي سن ازاي بيوردي بومثلان ايرادن مراد بودر
قلوب ملوك نامدار دراي ذخاير كج بركان و بي كنار اولق كرك تاخشي و خاشاك سعايتله

کدورت بدیدار ملیه وحیم وقار سلاطین عالی مقدار کوه باشکوه که ثابت و برقرار اولو کرک نمانند
باد خستله متزلزل اولیه **نظم** مادل نیکان بنود خشم بان هیچکمی که نباشد خیار و خستنیای
رود از جلی خویش کوه در دامن نکشد پای خویش **نظم** شیر ایتدی سنک کلامک اگر چه راست و ستر
اما تلخ و درشتند نوز داروی نصیحت خوش مزه و خوشخوار اولو کرک تا انکه تناولی مرضه
دشوار اولیه که طبع بیمار داروی ناخوشکوار دن اگر چه علت محقق ایسه دخی مرارقی سبیل
گاه اولو استکاف و نفرت قلور اول سبیل نهفت صحت و دولت حیات دن محروم قالور **سبب**
کسی که او بشکزند دل تواند برد جواب تلخ چرا گوید از جهان دهی **نظم** فریسه جواب وردی که بی کلام
ملک بویاید راست و در ستر ولی ملکه ضلی ابطال حق و امضای باطلک بنم قولدن هزار بار در شکر
چون ملک تحقیق حق و اظهار صدق احبار غرضک تزویر و بهتان بی یل سبک استماع قلدی
لا ندید که اهل حق کلام نصیحت انجلی که محض صدق و عین صوابند اکاکران کلیه زنهار ملک
بنم بونصیحتی که استخف و سواد به نسبت آنه سن که ایکی مصلحت کلی بی منضم در اذلا و که مظلومین
استغاثه و نظایر تسلی و قناعت کلی حاصل اولو بیسولی بود که قلم ده خار خار نشویندن هر نه
وارسه اظهار آنکه ساحه ضمیرم خاشاک غل و غشیدن پاک ادم تا ملکه بنم حضور و غیبتکم
اوله و نه اغاثه ضمیر ده بر نشه قلمیه بعد زمان موجب کفران و عصیان اوله تا نیا لاند که
بوقضیه حاکم عقل دهنای وعد لجهان ادای ملک اوله و هر قضای که امضا قله کلام
متظلمی تام استامدن صکره قله لاجرم واجب اولدی که صورت حال محقق حاکم عقل شاه اعلام
ایم و صفته در و زحقی طیب عدل ملک فلك درگاه انهاد تمام اهتمام ادم **مصرع** چورتان
در از طیب خوش بینان داشتی **نظم** کاجوی ایتدی ددک کی در آسانی بو غرابه استخلاصه
عنایت کلی بوردم که فرمان سیاستدن صکره اعطاء امان کی کلی انعام و عظیم احسان اولم
فریسه ایتدی بن عمر اولو قیام طیف ملک شکرین قلم زین و حیات اولد قیامه مکاشفانها بنکر
عهد سندن کلمه زین **نظم** اگر هر قل تنه اول بر دل بو نمقون سکا شکر این بیک یل ادا این
میوب بکن برینی بلب غنم قلام اخر برینی **نظم** حکم سیاست و امر عقوبتدن ناکار عفو و رحمت جمیع
نعمتدن اولو و راجد و فضیلت و مزین قله سنک اوزرنه ظاهر و واضح در که سائر غنم سبب

تربیت ابدان در بونعت مدد ادا مشروح و روان در **سبب** و جان و بر دلم نظر کرده بلطیف جان
غدر هین منت و دل سار نیست جمیع اوقاتن ملکه ناصح مخلص و مطیع و متخص بند سیم و
نقد جانی انکه فرمانده فرا ادم حایا بوجراته باعث بود کلامک رای ملک ارای ملک خطایه منسوب قلم **نظم**
فهم و تعقل قلقت تانی و سو تا ملکه معیوب قلم انا جا هلک حسدی اهل غل و کفایت حققت عادت
مستقر و رسم مهور در و اصحاب غل و ارباب فضل نادان و اهل جهل میانند دایما مضبوط و محسود در
خ و خا حسد نیست کل فضل و هنر **نظم** کاجوی ایتدی بیور مشد **نظم** از حسدنا اهل ارکوبی
زاد بود کونین بدل در نیستی حاسدان هستند و ما را باک نیست **نظم** و هنر انکس که حاسد نیستی **نظم**
حکاک **سبب** محسودا همان بونکه به ایاده کاجوی ایتدی قصد حساد و مکر اضداد دن نه باکره کلام
دروغک و فوغل اولم و هنر مند لک فضل جنبند بی هنر لک حیل سی سها کبیدر که ظهور در انوار اولم
و فریول **نظم** نه کلو صبح کاذب قلمه تزویر اده مر قلمه شبد نوری تا نیر طویلور عاقبت کذب و
خطای هین یانینه قالور یوز قلمه **نظم** باطل همیشه مقهور در و حوی ایا مضود مثل مشهور در که
الباطل یغور یغور غم یهود اهل حسدک قدحیله و نوا در باب خنده ضرر کلز و تعیب بد
کوبله مر پاک دامن ملوث اولم **سبب** کرمی کنت تراد ثمن دون باکی نیست **نظم** سنخ انت که ادرته
در شکند طعن خفاش کجاردن فر شیدر سنک بد اصل کجایت که هر شکند **نظم** سده مر بعد انسا
حساددن این و مطئن اولو کرک سن که برانک کلمات غرض امیزنه شرف التفات بیور مرز و
فشار فتنه انگیز ف حیر اعتبار کور مرزن فریسه ایتدی بی اما کاه اولو که اعدا
خدا هم الله حسد جهتندن دکل بلکه نصیحت طریقند قبح اییدر **نظم** شیر ایتدی بوبابی نه
حیل ایل قح اییدر جواب و یردی در که فلان قله قلبی و و وحشتل طولمشد اول سبدن که
انکه عقوبتنه فرمان صادر اولمشد و دماغه نخوت بول بولمشد اول جهتندن که انکه تربیتندن
عواطف خروانه اوزانی بیورمشد حایا بوجهرتکم آزرده در هم بد کان من بعد نه مطیع قلم
در و نه معتقد آمان **مصرع** غافل مشوا ز هر که دلش از ردی چون بو تزویر مزاج ملک دنگر پیور
اوله بعید دکلکه که ملک جاسندن دخی بد کجانی بیدار اوله **نظم** الحق ملک البق و خیر سلاطینه اوقی
بوم که سنک جنادین دن این اولیه و منزله سندن دو شمشه یا بلای غلر مبتلا اولمشه

سایدن و منفعت میبودن همچون مغایر من **بیت** مکن بدی بدی را جزا بدی باشد بکیش
 اهل مروت بدی بدی باشد موش آنکه زار لغیم التفات و اعتبار انبوی همان اول ستمکار لق
 اوزره مصر و مستر اولی بواشاده ناکاه بر مار کاندن تیر جگر که کمیندن جعدی و تیر قصدی
 موشه راست ادب هماندم قلاب نفصله سوراخ دهاننه جعدی سیاه کوش بوضویدن تخریه
 حاصل قلوب بلایکه از ارند از ارندن غیری سنه کور خرمش و خار دکن کل مراده از مر و خار
 خار دین غیری نمر و رزمش **بیت** بد میکنی و نیک طمع میداری جز بد بود جزای بد کرداری **نثر**
 همان اول زمانه که مار اکل موشله تشویش جوعی و ناموش اندی و خوش حال و فارغ البال
 بردخت سایه سند حلقه اولوب باندی اتفاق بر خاربشت بوی طمعه به اول دشتی کشتی کشتی
 اول مقام کلدی افی خواب غفلت بولوب مفت و غنیمت بلدی و فی الحال دم مادی اغریله
 طوبت باشن ایچری چکوب فارغ اولدی مار غایت اضطرابندن کان که بیج و تاب ادب سیر
 سینه سن آنکه تیر خانه اوردی تا جمله اعضای نوله خار دکن کور سوراخ اولوب
 هزار نام زار له جان مالک ناره اصمردی سیاه کوش صفحه روز کارده دم اعتبار آخر معاینه
 قلدی امچون مار کار دکن قالدی خار بشت کربیان خفادن باشن جوب بعضی احتیای ماردن
 کما غذا اولخه صالح ادی تناول اندی بعد باشن کیم کورن چکوب روی سطح زمینند کوه خفنی
 کچه طوب اولدی یا ندی ناکاه بر روبا که سنه اول صحاده کوزکن اول مقامه اوردی خار بشتی که
 نه جرب و شب بزیادی اول حالت در زور کوردی بلدی که با وجود حدوث خار کل مقصوده از ک
 میسر در و کلید مکرر در آرزوی اجماع متصور پس خار بشتی بشتی اوزندن دوندی و او
 متولای بدی کئی اوزره برقع قطره کوندی خار بشت با بان اولق تصور بیه صد و کچه باران شغفند
 باشن طفره جودی روبا هماندم بوغزین محکم طوبت باشن بدندن قورودی کوشتن اشتکای
 قامله اکل اندی بوستنی اول مقامه فودی کندی هنوز روبا به فراغت کفی حاصل اولدین
 کوردی که بر سک دوندن کمر که درند بر کوشه دین جعدی کلدی روبا بی خواب خر کوشند اولوب
 باره باره قلدی و لم و شمعند جوع الکلبین دفعه اد جک مقداری بدی بعد حضور
 قلبله بر کوشه ده یا ندی اویدی سیاه کوش بواجوبه لری که هر بری تحقیق کافه دلیل ظاهر

خ رشت
 کیم پو دیکری

ادی کوب نه غانه تضاده فضا قدره کجک حالات آخره منتظر اولوب طوردی ناکاه کوردی که
 بر پلنک تیر چنک خنمان بر طرفدن کلدی سک بوندن متبدا و لجه یفتول شکاره سینه سن
 دلوب کلبک قلبی طفره جودی پلنک مکر بر صیادک کمینکا هندن خلاص دلمش و مقیاد تیر خدگی
 شست کانه راست لوب اردن دوشمنی دی چون پلنکی سک مشغول کندی امان ویر میوب همان
 قبضه کاندن خنده دل دوزی پلنله جانبه کوندی تیر راست صیاع طرفندن کردی صول
 جان بنفدن جعدی زمین تو که قوت ددی زمان افرین و احسنست او قدی **بیت**
 فله کفنا خوشی استان قبضه و شست زمین کنت افرین باد ایران و ست هنوز پلنکله
 دفعه حیاتند رقم رمق وار کن صیاد کلوب بوستنی اددی و سر عتله بوستنی بدندن روزی
 اتفاق اول مقامه بر اسب سوار بشتی اول پلنکله بوستنه که بغایت منفش و دلکش ایدی طمعی و ک
 صیاد اول باید عناد ادب عاقبت مکالمه لری خاصه به و مجادله لری مقاتله به ارشدی اننای
 کار زار دره مرد سوار شغیر ایدار صیادک باشن لشندن اوردی و بوست پلنکی اوردی بولنه کوردی هنوز
 بر فرستله کتمه شادی که اسی خطا قلدی سوار بشت زیندن روی زمین شویله یقلدی که همان
 اول زمان اول کاندن جان ووردی **مصلح** زمان بر دم اکا امان و برمدی سیاه کوشه بو جبر کر
 هر برین عین یقینله معاینه قلدی سبب زوال ظن و کائنات و موجب غریبایقان و اطمینان اولدی
 غیچون اندن بوجاله مشاهده اندی حضور دعوت ادب ابدی بنم ساید و ولتمه راحت
 ایکن و استانه فله دفعتمه مغرور احسان و مستغرق نعمت ایکن در کاهدن کتمه و ترک خدمت
 و ملازمت ناکه سبب نه در سیاه کوش ایدی ایملک بکا بر خاطر خطور اندی و سوبلای له بر سودا
 ظهور اندی که نه تکلمه اقتدار و وار و نه سکوت صبر و قوارم **مصلح** سوبلایسم اولیم سوبلایسم راز
 آچلور **بیت** حال دل خویش از تو نهفتن مشکل و زبیم رقیب از کفتن مشکل اگر کت ملوکانه
 امان ویر و بر وجهه عهد و بیان بیور که آنکه نفی امکان پذیر اولمیه حال خاطر و علی وجه اتمام
 خاک پای مکله اعلام دم شب کاکا امان ووردی و عتده عیدی متر قلوب یا مانله مؤکد قلدی سیاه کوش
 ایدی خویله معاینه قلو دم که شیت ملک ازل خلقه معروف در وعان قدرتی کنلله این اواضاره
 مطوف دل زین خفا سیله ریش در سینلر خار از ایل به پوششش بیج و بوردن بغایت ترسام

و به معیندن زیاده هرسان **سبب** صفت مظلومدن کونا نشی ایلر که نالشی واری واری چو وایش
 ایلر شیر چو کلام سیاه کوشی کوشی اندی درای خشی اضطراب ایدب جوش اندی اقامه مهمی
 موجب صوری کند و نغسه جبر واد اجواب مر صبادب ایتدی سنک حقلک خود بنم
 جانبدن شمه ستم صادر ایلدی بلکه سنک متعلقا تکدن بر فرد بندن و نجید خاطر ایلدی
 پس سیاه عنایتدن فرار انکه علت و سبب و جای مایه دن کنار اختیار انکه باعث طلب نه
 سیاه کوشی ایتدی بلع عاطفنا هاندن شرمندیم و بندن مکارم خسروانیم تازندن ییمر
 اما هیچ صاحب مردت ظالمک تقدیسن کورمه تحمل اتمز و مظلومک نالشی اشته که
 طاقت کتور من **نظم** وجودت پریشانی خلق از دست ندارم پریشانی خلق دوست
 من از این نایم روی زرد غم بی نوا یان مرا خسته کرد **نظم** بوندن غیری شاید که ملک بر آتش
 بیدارک شامی دودن بویانم مغربلر خشی مصاحبت سبیلله معذب اولوب یا شایخه
 قوربدن یا نه **مصراع** آتش چو بر آذر خست بسوزد تر و خشک شیر ایتدی سن شانت ظلم
 و ستمی بون بلرک و میامن عدل و کرمی ندن آکلرک سیاه کوشی ایتدی هر ملک که مشام خیشوی
 استقام رایج کلزارزدن محروم اولیه بلکه هر که تخم از اکر ضرور غیری بر کورمه و هر
 کسه که نغال منفعت در خیردن غیری غم در مرز و اصحاب تنبه و ارباب تنبیه دنیا بی که دار
 مکافاتند اول کوهه تشبیه انفسله که صواب و خطا اند هر نه که ندا اسلک صد اطر یقیله
 بعیندینه سکا ادا ده **نظم** این جهان کوه است فعل ما ندا سوی ما اید نداها را صدا
 کریم دیوار افکنند سایه دراز ما نکر در سوی اوان سیاه باز ای ملک من بکون عین یقینله بلکه
 چشم جهان بینله صورت مکافات معاینه اندم بسجکایت موش و ماری و قصه خار پشته و
 دروازه حیلله کاری و احوال سک و بلنک و صیاد و سواری کلک تعبیر لمر و جیحینه خبر شیر و برتر
 و تصویر ایتدی و زبان نصیحتله ایتدی ای ملک موش که زنجیر خشی تیغ ستمله کسدی طمعه مار اولدی
 مار که زهر قهرله موشی هلاک ایتدی نوک شوک خار پشته هدف تیر مار اولدی خار پشته که
 خار ظلمله ماری تپاه ایتدی روز کارانی ناکاه گرفتار دام حیلله دروازه ایتدی دروازه
 کرکه که خار پشته خار وجود فی کلزار جهان دن قلع ایتدی سن کرست قصاب و ارست

از ادم بوستن بد نندن خلق ایتدی سکه خشی اول بیدارم شکسته پنجه بندن که خنار اولدی
 بلنک دخی خندک صیاد که کشته پیکان زهر ایدار اولدی صیاد هم بی رحم و طمع کار اولدی و غی اطله
 حنین حیاتی هوای شمشیر ایدار سوار له صاور لای سوار دخی خشی حقیره قتل نفس اختیار ایتدی
 سبدن طمعه تیغ بوار اولوب خرای کار و سنای کردارین بولدی و لافاصل هر بیکه خرای علی طریق
 مکافاتله کزور و اصل اولوب **فقط دابر القوم الذین ظلموا** فحواشی اندر قصده اشکار اولدی
 بر عاقله مناسب بل فرض و واجب که بدکار له مناسبدن احراز ادب نیک کردار له مصاحبت
 اهتران البیوه نفسی تازیانه حکمتله تادیب و اخلاق اوصاف دنییه دن تهنید اید
 همتن اصلاح نیتله معطوف قلوب متیق افعال حسنه بر معروف طو تر **سبب** نخستین شاه
 خردان بود که از بدیهه ساله ترسان بود شیر نخوت قوت و زور له شویله موزور اولمشدی
 و دماغی سودای قهر و استیلا یله بر وجهله استلا بولمشدی که سیاه کوشک کلامن قلا غنچه
 رد و ضایح صریر باب و طریح ذباب عدا ایلدی سیاه کوشی هر باری که بویابی کشاده
 قلدی شیرک تاب آتش بیداری دخی زیاده اولدی **سبب** ای انکه بند میدیم از برای عشق
 چندین دم که آتش مایه میکی **نظم** چون کوردیکه انکه نصیحتی خبر شیرد ما دل قد تا خبر ایدیکه
 صفی به بولاده ضرب پای مور یا جوشن خاراده سنان خار زینور **مصراع** اولور کار کور کوشا
 خار بر خار خدمت شیرد خرافت اندی و باشن ادب بر جای نه کندی شیر سیاه کوشک بو حرکتند
 خشم لود اولوب اردنه دشب ایلدی سیه کوشی کند و سن بر خال چند کز لای شیر اندن کجوب
 کوردی که اکی هو بره فضای صحاده کوز و مادر هر یان انکرله اردنجه نکه بانق ادر شیر اندی
 صید قصد اندنجه اهو فریاد اندی که ای ملکه بیدار که بویابی میوه نارسید سکان قدر غذا اولور
 و بویابی قهر مایله آتش جوع که نه دکلو انظنا جلور لطف ایلله بکار هم ادب دین حی فراق قرینله
 کربان و قلبی آتش حیران جگر کوشه لای بر یان اتمه ای قهرمان قهار الله باغشلسون سکنه فوزند لک
 وار صقن که بنم روز دینه اندکله سنک قره العینکه ایلر بور و زکار که عالم مکافاتدر
 و ظلم و بیداد کار بر آفات **سبب** چو بد کردی مشوا این زافات که واجب شد طبیعت را مکافات
نظم مکر شیک کن انرا یکی بچس واری که صورت جهانی انکرلک ایننه جاننده معاینه ایلدی

و روز با صبر و اندک تماشا بچون دلوری اول زمانه که بودند بوا هو بره لره قصدا تمسندی
اند بر صیاد اندک ده بچه لرین صیدا تمسندی شمر بوند آهونک تفرغ و زار سینه التفات
ایوب بچه لرین بچه قهر له هلاک اندی اند دخی صیاد شیرک بچه لرین تیغ جدری غله قتل
ایرب اغشته خون و خاک اندی **بیت** مکر دشمن خاندان خودی که برخاندانها پسندی بدی
نثر آهوی مصیبت دید نهیبتی میسیدن دمید اولوب فرزند لوی فراقدن هر طرفه
سراسیمه کوزکن ناکاه سینه کوشه طوش کلدی سیاه کونی آهونک فریاد و آهن کوروب سبب
جنج و فرغی صورتی چون کیفیت حال مطلع اولوب آهونک آتش ناله جان کدازندن یانکی
یاقلدی واکا موافقت ایرب بو بیسته نوحه و ناله اغاز قلدی **بیت** هر که دلم از غم دلدان
بناله از ناله زار شد در دیوار بناله **نثر** خروش و فغان و فریاد فراواندن صحن سیاه کوش
اکاستی و رب ابتدای صبر ایله که درد مصیبت داروی صبر له دربان بدی اولوب بمحضور اوله
که اول بد فعال اندکی افعالک عن قریب جراسن بولور **بیت** شمع پروانه را بسوختی
زود بریان شود بروغن خوشی اما اول جانندن چون شیر بیشه بهر کلدی و بچه لرین اول
حالت اوزره بولوب باشلری بدنلرندن اوزلشی پوستلری سنلرندن یوزلشی کوردی
صغیر غافغانی صباغ شیر آسمان ار کردی **بیت** درون دلدن اندی انشی ایه قادر دی دوریله
خرکه ماه **نثر** و جهله خروش ادب جود له نالشی ایله که اول بیشه اها لسی اندک حال زارن کرمان
اولور لردی و بر حالله اغلر بر زاریله اکثر دی که مرغان هوا آنکه سوز و کدازندن بریان
اولور دی **بیت** چو سیر خن دو دازدین های پر غم جبه جای دوست که دشمن بکر دیران
غم من **نثر** شیر له همسایه بر شغال واردی که کرد تعلقات دنیا دن دامن سلکشن
و من قع شمع شمع سراج توکلدن او قویب کر بیان قناعنه باشی چکندی **بیت**
فارس میدان توکل شد خیمه بصحای قناعت زده **نثر** تقریر رسند خدمت شیر کلوب و فغان
و شیوه نکه سبب صورتی شیر صورت علی التفضیل نثر اندی شغال ابتدای ایله که
صبور اول که صبر نیست و پناه منزهان سپاه قلوبده و حوال او که تحمل قلب کن عساکر جمع
و کر بدنه سنگنایام و مصیبت بد لاله دلدان اولور کین کاه صبر و محنت غان کین

بفرار اولور **نظم** دفع انکه تیرتم کردش چرخ عالمی تحمل که هر کس بر اولور کوی مصیبت اهل
خنظل کلور صبر اندک عدلی و وق خنده شکر اولور **نثر** حلال حول اولور باقوت صفت اول
کیم صوب و کراشته دوشمه ضرر اولور **نثر** ارباب مصایبه جل متین اصطباره تسکین غری
نچاره که هیچ بر مشام کلشن عالمی در خار جفا بوی وفا استغمام ایه مشد و صفار و کبار
دست ساقی دوز کاردن بی محنت شمار باده خوشگوار اچمه مشد **نظم** از هر جفا
بیشه وفای نتوان یافت در کردش ایام صفای نتوان یافت زخم دل مجرد جگر
سوختگان سازند تر از صبر و ای نتوان یافت **بیت** کوزک آج خواب غفلتدن کوزک
اج یوز که عین عبرت صوغی صباغ **نثر** تا دفتر حکمتدن سکا بر تیغ نکته تقریر ادین و کوار دنیا
غدارک حقیقتن سکا احسن جدا و زره تصویر ادهین دریای باطن شیر خوش و خروشدن بران
سکون پذیر اولوب سمع قبوله مواظطه مضایع شغالی سماعه مشغول اولدی شغال چون
کوردی که تنبیه و تذکیر خنیر شرد فی الجمله تأثیر اندی مقتضای مقامه مناسب دلدن
کلامه آغاز لید بایستی ای مالک هر طلوع بر زوالی و هر شرفه بر و بانی وارد و هر نزولک
بر انتقالی و هر قاتلک برار بحالی مقرر هر ابتدا بر انتها یله و هر فاحه بر خاتمه یله مقرر
هر هر و رک اخرین بر غم مد غم هر سود له عقبینه بر ماتم منضم بر مشرب عیشی واری در که
شواهد والدن مصنی اوله **نثر** عظیمه عمر بنیر مید که غوایل عین الکالدن مبرا اوله
بیت داری بر خاطر که غمدن خار خاری اولمیه قانی بر رخ که حواد ثدن غبار اولمیه
بو کلمات جهان مرشتر قلم نظر کوردم بر کل که خار جان کدازی اولمیه نیچیلد ایلم بر بو
خواباتی طواف ایچدم بر باد که هر کز خاری اولمیه **نثر** هر فایتک تدانکی بر سر و هر غلامیکه تاجی
متصور الارواح که نزل بدنندن کوجب کمتی اوله و جان که مرحله سندن رستاقش اوله **نثر**
کلدی غمیه یوب و غایب الموت لایعود هر که مدت عمر آخر و زمان اجل حاضر اوله ملک المانی
بر آن امان و کوزاجوب یومغدم زمان ویرنه قوت و زور و مال و وفور و جواهر نامحور
فایه و در و مشیر و وزیر و اعوان کثیر و حیل و تر و بر چاره قلوب **نثر** لاله لافغانه و لامان
نظم لاله لافغانه و لامان **نظم** لاله لافغانه و لامان **نظم** لاله لافغانه و لامان

گرفته خرم چرخ یله و کرکس کهن دهری اوده یاق. هل السوم الهموم من وراق. وهل السهام الحام
 من وراق چون فزاد وزاری ضایع دهر و جنج سوکاری غیر نافع بود دره قضایه رضاد
 غیر بله دوامیست در برورج داروی صبر در غیر بله بجه شفاستقر **لا یستطیعون حیلته ولا یقتدوا**
نظم باقضا ازل حکم قدر چه توان کرد در چنین واقعه بر صبر کرد چه توان کرد هم داد در دل خاکست
 وطن چنان گفت هم را بر بل هر کست کفر چنان کرد **شیر ایتدی** عجب بولالار بنم فرزند لومه
 نه سبیل حادث اولدی شغال ایتدی بولالار کسکان زولنه بینه کند افعاله باغ اولدی
 اضاف ایله که اول بیداد که صیاد دن سنک بچه لکه ارشد سائر لر سندن انک اضغان کوندر
 بی نمک و بی گان بولالار سنک ملک مکافات در همان **کافین تدان** خوش مشابه در سنک حاله
 انالار اوله یزمر فروش مثلته که ایتدی ایا بوا نش بنم هیز مه نودن دشدی عجب انحر
 هیز مه نه سبدن طو نشدی شیر ایتدی بجه روایت اولغندر اول **حکایت** شغال ایتدی
 اخبار ده کند که برستکار واری که وقت صیغده فقرانه هیز منی ظلم و حیلله الوب غار توقیف
 و تکفله نصف قیمت وروردی و فصل شتاده اغنیایه تهدید و غنیمتله تحلیف و تکلیف ادب ضعیف کلان
 آوردی هم فقر آنک جفا سندن عاجز اولمشدی هم اغنیایه بیداریدن فرمایدن قالمشدی
بیت سیندل سوختگان زو کباب کلبه محنت زد کان زو خرابی بر کون بود در سند
 هیز من ظلم و بیدار الوب اولغندر مراده بنم بهادن زیاده و رمی درویشی بی نوا دست عای
امتیحان المصنوع اذاعا جنان به دفع ایدب جبین نیادی زمین خشوع و خضوع اور زو ضج
 ایتدی **بیت** اغظام از دعای بدایع مشکو شب که بایه دعا کنند که خون از دعا چکند **بیت** بوجله و رضا
 دل بشتدی کیفیت حال و توفیق حکم اول ظلاله زبان ملامتی دما زاد ایتدی **بیت** بنزیر
 از تیر یاران ضعیفان در کبکی شب که هر چند ضعیف تالان ترقی تو زخم سکانشی اول سچاره
 لکه که درگاه حضرت خدن غیر پناهلری یوقدر بطریق کتمه و اولدره مند لکه هر شب تا صبح فزاد
 شمع سوزن که دل بریان و دیدن که بایند سیل مرشک روان ادر لر بوقوله معامله اتمه خانه سینه
 فزانی آتش بیدار یاق بانده و نشخون اشاکتی بر ایل فام خون دلا تا مله قاندر **مصرع**
 مخور این قدح که فو با نجا رخلی آمد ستمگر مغرور اول غریزک پندندن زیاده بجه نور اولوب غایت

کبر و نخوت و کالجیت جا هلیتندن یوزین دهر و بوبیتک نحو اسیل و دهرم ادب ایتدی
بیت بروای شیخ وزین پیش من در دهرم که دو صد خرم من افسانه بیک جو نخر **شیر** درویش اذن
 اعراض ایتدی نشویش و انتباه لاه او نکندی قضای الی جان اول کجه نخرن هیز مه آتش و شد
 اندن سراینه مرات ایدوب جزی و کلی نه متاعی وار سه یا ندی دونوشدی **علی الشحر اول**
 درویش نامح ادا مقامه کلوب ستمگر مزیدی کوردی که خاکستر کرمیدن پستونم اوزره
 او تورب متعلقاته ایدر عجبا بوضر بنم هیز مه نودن یشتدی وایا بوشر بنم سرامید
 دوشدی اولغندر ایتدی دوددل درویشلردن و سوز سینه دل بشتلردن **بیت** حذکن
 دسوز در و نهایی پیش که ریش درون عاقبت سرکنده **نظم** ظالم باشی اشنه ایتدی فاندوکی فعله نادم
 اولوب لواطر بقیله کندویه ایتدی مقام انصاف دن تجا و زانیم و اول تخم بلا که بزاکشدر
 بوندن غیر یزیر و اول شجر جفا که بزاکشدر بوندن غیر یزیر غمز رسه کرک **بیت** هم تخم
 نارا شکی شتیم **بیت** لاجرم تا چه برداشتیم **بیت** بومنی کتوردم تا بله سنک سنک فرزند لرو که
 نازل اولی قضا سندن سائر لکه بجه لرنه واصل دلن بلا مکافات دره انکرده همان بومصیبت
 مبتلا اولمشدر اما سینه عناه صبری الدن قوما مشلدر چون غیر لر سنک جور و صبر ایلر
 سوزخی نفسکه جیلدوب انکرده قهر نه صبر اتمک کرکس شیر ایتدی مأمولر که بومدعای عبارت
 روشنله بیان و بود عواری بنینه و برهان الیم عیان اید سن شغال ایتدی کی متاخر اولوش
 ملک نه سندن دار اولم و عمرندن نه کجی نه سندن و اول شیر ایتدی قرق یلدر که وادی عدل
 صحرای وجوده خرام ایدم و صومعه جهان فایده اربعینی تام ایدم شغال ایتدی بومدعای
 ملک ماده حیات و مدد قوی نه واقع اولمشده ایتدی ظلم حیوانی و دم و حوشن سبابی له
 برورش بولمشده شغال ایتدی بنم بوجوانانک که بوقدر اوقات انکرده دم و لحیله قوت و
 قوت بولدره بنده و مادر لری کویه وزاری و جنج سوکاری ایا قلمدر لری و انکرده متعلقانی
 حرقت فرقت و آتش حیرندن کجه لر صابجره دک شمع سوزان که یاقب یا قلمدر لری اکو اول
 دم ظلم و ستمدن احترام و سنک دم و هتک جرم دن اجتناب ایلیدک حالا بواقعه بوبتلا
 اولدک و اکو اول زمان تبعه جور و بیدای یاد ادب ناحیه قان دو ککه ارکاب ایتدی

الان بیدار صیاد جلاد دند نام و نشان کور مردن **نظم** توان کرده بر خلق بخشایشی بجایابی
 از خویش اسایشی چو دلهای بیت بنالدی که بجان ریشت نندم **نظم** اگر همان بوسه تو دوز
 مداوم ادب خوشخواری و ستمکاران صفتی کند که لازم قلب من بود کل هزار بار بیک
 که بلالره گرفتار اول سن و مادام که خلق جهان ستم بجز جو کردن مروتان و جنگال تهرکان
 هر اسان اول از نوایب زمان بران امان و بر میوب بیگان کشاکش و در اندک ظلم
 و عداوت که جرات برین ای ملک غافل اخلاقی زیور رفی و محمل اداسته قل و تعذیب
 حیوان بلا فایده احتراز ادب عین الیقین بل که دل از روزگار بدین راحت یوزین کور مر
 و ستمکار هرگز مقصود نه از مر و بوستان آرزوده مرادی سو سن در مر **نظم** کس نزدست
 ازین گان نیرماد بر هفت چو شیر کوشه هوشه بو کلماتی استماع قلدری حقیقت حال اکاشکشف
 اولوبلدی که هرگز در لک بناسی اید و از آزار و زور ادرم عاقبتی با مملتی و هر ملک که اسای
 انصار و اضرار و زور و مثنی اوله خلقتی بد فرجامتی در روزمان حال باضی فی بد کرم و مال استغیا
 فکر اتوی داند و کی افعال نداشت ابدوب زبان ملائکه کند و بابتی بهار عمر اوقات شبنا
 ادی خزان شبیه مبدل دلای و قدم بدم راه عدم کتمک و سرفروز و دراز عمرم اتمک لازم
 کلدی **نظم** جام باغینک لاری خرافی دکندم زعفران ارغوانی عجب نقش ایلدی چرخ کهن پر که
 اولدی دندل رویم قیراکی شیر اولوبن تیر قدم با روش خم صتب قاشم کانی اولدی در غم و غم
 معقول بود که تحصیل ادمعاده مشغول ادم و از اخلق و فراغت و قوت کفایت قاعته قلم آچوق
 غمین بیم و اروق اکسلک المون حکیم **نظم** بهشت نیست بر جان شیر و خور و دل باقی که نیست
 سرانجام هر کال که هست ازین رباط دور چون ضرورت ریحیل رواق و طاق معیشت چه سر بلند
 و چه پست **نظم** پس شرب دم و اکلدسم دن فراغت اندی و ادل بیشه ده بولنی خشک و تر میوه لرم
 قناعه ایدب کند و کند و بابتی **نظم** هر که قانع شد بخشک و تو شد مجرب و راست **نظم** شغال چون
 کوردی که شیمک غاسی میوه دن تجاوز اتمز اگر حالی بو سوال اوزره کدرسه شغالک بر بیلق قوی برای
 یتمز زاده بپنجور اولدی بر دوزخ شرب خنده کلوب حال و خاطر صور دی شیمی ابدی میان
 همت و برکات نصیحت کله خلاقه دن علایق قطع ایدب شکم بر ستمکاران خلاص اولدم و کوردم

گرفت دنیا محنته دگر مجاهد و ریاضتله استینا قلدیم **سبت** زین بحر اکون جوکشی آب خور و خور
 دل از آب خور و جهان سر کرده ایم **نظم** شغال ابدی بو فکر صوبه و ابدن دور و سمت استغاسدک بغا
 میورد که خلاصتک بو و سعدن دهان شکایتلری کناده بلکه ضرر لر حال مابعدن زیاده
 شیر ابدی خلق بند نه سبیل متضرر اولور که اول زمانه الی بو مانهذا الان بر حیوانک
 کاشه مریدن بر قطره قان ایدم و چو دندانی بر شخصک جاننه تیرا قیوب دهان خوشخواری
 بر نفسک از ارنه ایدم **سبت** ورم بجنجی بیلد باره باره کنند هیچ کس ز سام بیج نوع
 خراش **نظم** شغال ابدی بل انا مقتضای زهد و دیانت بو میدر که از لاله سکا قیوب اولن
 رزق مقسومی ز داده سن و سایر جانور لر که رزقند حقک یوغن شیر مادر که کوی حلال عدا که
 بلر من که بویینه نک میوه سی شک ده دوزخ و فاکت و اول بچاره کر که قوت لایموت لوی بو
 میوه لره محضه غریب هلاک اولوب انک و باله ابدل اباد کرد نکند کتم بن خوف ادرم که
 بو جهان دخی انک مکافاتن کورب منک طالع همان اول خوک حلالی مالی ادر که یوزینه نک میوه سنی
 غصبت ابدی و ذخیر منتهی راج و نهبت ابدی شیر ابدی نیم روایت اولن در اول **حکایت**
 شغال ابدی امثال کلدی که بر یوزینه به مدد توفیق میسر اولوب اینای جنسی میسند کنار
 قلدری و بر پیشه کوشه سندن نوشته قناعت اختیار ادب ابدی **سبت** عارفه کوشه می اولور
 کج فراغت دن ای عاقله نوشته می و ارجح قناعت ای اول بیشه ده نچ انجیر اغاجی و ادر که
 یوزینه آنک انجیر لیل کچوردی چون مرور زمانه اول نموده علامت نقصان مشاهد آنک
 عاقبت فکرین ادوب کند و کند و بابتی پیدا که حیوان جنسی طلقا غدا سزا و لمر ما کولات نوعدن
 بر پیشه انجیر دن غیری نسته ده بولنم اگر بولنجیر لردن اذخار انجیر طری و تازه یکی جگر کن
 اکلدسم وقت شاده و برک و وفا قلی متر در بر ای بود که هر کون بو انجیر اغاجی سلکب دن
 قد کفایتله کچوب باقیسن قد دهم تا م تابستان فراغتله کچوب هم زمستان حضور ادم
سبت ز بهر نوشته باید کشیدن بچ تا م تابستان اگر خواهد کسی کاسی بشد زمستانش **نظم**
 بوملور اوزره برخ اغاجی ملکوب میوه سندن برزیدی باقیسن خضر قلدری بر کون بر انجیر اغاجنه
 جوب قاعده سابقه اوزره انجیر در کن ناکاه بر خن بر بر صیادک زخم تیریدن و هم ایلله تجوب

اول بيشه به تحصيل اندک هر درخت که اردی میوه دن خالی کوردی تا اول درخت بنوی که پوزینه
انک او سستند انجیر دردی چون پوزینه نک تیر نظری خنبره راست کادی غایتضا اینه
کمان کنی بیج و تاب ایستاده آهسته کند و به استدی **بیت** انجا پیدا شد آیا این بلای کاهان زین بلای
ناکاهان مارا خلا یا و ارهان **نور** چون پوزینه بالای درخت کوردی مرچیا ادب شرط عتیق
کوردی مسافر غریب نواز ای ادب هما نلقه بقول ایستدی پوزینه دخی در سلام دخی
روی نفاقدن متعلقا کلامه اغا نایب استدی **بیت** باغ آینه مدبر سر و خرامان کادی خانه
عالم غیب دینه همان کادی خیر مقدم ای ضیف مبارک قدم چون رخ نورانی بود دل فای
دکره الدن کدی خدمت ادم خوک استدی ای برادر **خیل طعام** باختر رسم ضیافت تکلف لایم
دکل علی الخصوص که شاداب داهدن بر کلام و غلبه جودن بحال لطیف ایله بی تکلان کورت و قضاغه
وما خری نک و ارسه کورت تکلف چکه پوزینه دخی زبان اعتذار برانیز استدی و هانم دخت
انجیری بخیر که اغا زانندی خور باشندها کا ملله و شوقی پیری سبب اول درختک میوه دن تمام
اندی بعد پوزینه بر متوقبا و لب استدی ای پریان کرامی هنوز ستورا شنها التهاب و نفس
حرص غلا طلب چون دخی اضطرار در لطف ایله اکر ضیف سنت رعایت ایله و درخت آخری
محرک ایستدی بنی رهن سنت ایله پوزینه طوعا و روعا بود دخی دخی سلکدی خوک از مدتها
انک نمزدند از قوسوب درخت اخر اشارت اندی پوزینه ریاده بچسود اولوب استدی ای
همان عزیز دانه انصافدن طرم کینه و شرم و تنه اها لایمه بوسکا نثار اندک بزم بر ایلی توکد
من بعد ایند نشانه توتم یوقدر **بیت** زین بیش کرم نمیتوان که **نور** خوک خشم لود اولوب ایکی
بویسته برمت سنک نصر فکدن ادی من بعد به متعلق اولسون پوزینه جواب وردی که اخر
ملکی غضب امتک شوم و عاقبت قهر و تنگ بعل کدی مذموم در ظلم و قدیدن فراغت و وقت
کنا تله قضاغت ایله که ضعیف و رنجیده انک ای نتیجه و رزم و فوای آدرده قلن ایلم نمزم
در **بیت** کوبند اندیش کوی دل خون کوی در دندانت بکمی و چون کینه **نور** خوک چون پوزینه دن
بکلامی استدی انک بوجرا شدن تمام منفعل و اتش غضبی ریاده مستعمل اولوب استدی ای کستاج بی
لوب و کراه اولوب نسبت او تا ندین سنک سوزی سوزی و کند کدن اولور بضیعتی ایلم سنی

خدی تماشا ایله که سنی بود درخت بخت اندم و حقلدن کلب بيشه عده بجه کوندیم ددی و فی
للال اقدام انتقاله اول درخت جفته اقدام ایلدی هنوز شاخ اولوزن قرار اتمشد
که شاخ صنب خوک سرنگون دوشب جان خبیث زبانیه زبانیه دوزخه اصرلدی بومنی اول اول
کوردیم که سنی همان اول خوک طریقه کدین که بوجاق لویا بچون تقیید اولنان زنی کدو که
سوق ایستدی بوجو جاعت رنج مجاعت هلاک اولال انلک اولاد و انسا بنک قلوبنه
سکافض و عداوت قائم اولوب دایم سنی غیبت و مذمته مواطع مداوم اولور و هر نفس بر نفس سنی
مساویدن خالی اولوب اهل عالم ذکر مظلوم کدی لازم کلور لایمه که سابقا از ظلم جانلورده
ساری حایا ضرر زده ک زبانه جاردید ایکی جالده دخی جا نور سنک بجه قهر و جنگا جور کدن
خلاصی و لطف محالده که کسه برهن ستم و فساد ده اول که کسه لباب صلاح و سداد ده بونجی زهد و قناعت
متصل بن برور که مایل اولسون و ارتکاب مشتهیات جسمانی کتبات لذات روحانی به حایل
قله سن **بیت** ایند زنت تن مانده و کونه ترا چهره عیشتا است که در مکر دل بهیا نیست **نور** چون شیر
شغالده بر فضل اصلی استدی اکل میوه دن دخی فراغت و آب و کاهله قضاغت ایستدی ادرکی
کنا هله و توبه و انابت اندی **بیت** سینه پرتاب و دبدع پر خواناب دیدی تنبالیک یا قوتاب **نور**
و جمیع حالاته بوابیات حقایق سمانک مضمون صحنه حسب حالته اثبات ایستدی و زبان داشت
و ملائکه کدو به خطاب ایستدی دردی **نظم** ای دل ازین جهان دلازار مرکند و زنگنه ای کیند
دوار در کدن کار جهان نه لایق اهل بصیرتست مردان و از سر این کار در کدن چون میتوان کلشن
روحانیان رسید سعی های وزین ده پر خار در کدن در بحر غم رخس چرخ غم غم چشم غم غم غم
نکور شهوار در کدن **نور** بود اول ظالم خونخوار و ستمکار قهار کداسانی که جهانبانی ظلم و ستم کدیر
و اتش پیدا دیله بریان ادب تبعات جور و جفا و خواست عاقبت ظلم و ایذا دن بی پروا اولور و آخر
الامر خلق اندکی بلا و جفا تنک نظیر مبتلا اولور حق و باطل و صواب و خطا کدن اول وقت ایله
و طریق رشاد دن مصیوق فساد ای دل بنمان تمیز قله شیر که تاجک کوشه لربن اتش بیدار صیاد
بریان کورمدی قلبی خونخوار لعلد بری قلمدی چون بوجرت اهل صراط اولدی عالم و نبات دن
اعراض ادب بر کوه دخی انک اریشی باصلنه التقات قلمدی **بیت** نوشته اند بر ایوان جنبه الما

که هر که عشق دنیا خرد وای بدی **نظم** عدلایه لازم که به جواهر بضای اویزه کوشش او را در و بوجاری
ذخیر روزگار ادب بوموا عظمی مامعه قبوله اش در و بنای امور این اساس علم و قاعد جود
اورز او ریمه در و هر نهی که کند و فصلی و فرزند لری و سایر متعلقا تدری چند روا
کو ریمه در و غیر لر یابند دخی جائز میور میور **نظم** تاجه حال و مال لری در و نور نام نیک و ذکر جمیل
حلی قلل و دیار و عقبی ده تبعات مظالم سام و مکافات جود و سمدن مسلم قلل **نظم**
دنیا نیز دانه بریشای که دلی در و هار بدی که نکر دست عاقلی دنیا مثال بحر عمیق است پرنده
اسوده عارفان که کز خند ساحلی **باب یازدهم** کتی کند مرتبه سندن زیاده
طلب ادب اول سبیل که کف و کارند و کوالد و غن بیان اید و رای عالی شان چون بد استان دل
پذیری خاطر نشان اندی بر هغه خطاب اید ابدی ای پیر روشن روان برهان با هر بیای
و دلیل ظاهر عیان اندک اول بد کردار ک داستان که خلافتی حضرت و آزار و اینا و زر و مصر
اول و چون طریق مکافاته جزا سن بول خواب بوبه و انابته پناه قلل حالیا ملتسمد که بر
عبارت که لطافتی منازل حیات و حلاوتی همیشه غربت نبات اول **نظم** خنهای باکی
از که به بنیر بی زحوا ی نکر کسی لکان سخن در کوش رفتی کز قلاطون بدی از هوش رفتی بیابان پوره
اول شخصک مثل که بر غله طالب اول که انک طالع موافق و تانته مناسبات اولیه و هر چند که انک
محصیله جذ و جهل اولیه می و کدی فایده و ریمه **نظم** حکیم اندی کلامی چون کوش اجند بحر
حکمت ابدی جوش حقایق در نه در جیتی ابدی و قایق سوزین در یکی صایدی ددی ای شریار هند
و خا و سکا و نان بر او اسوده بحر **نظم** اکابر ما تر خصال میور شکر که **نظم** افرایید
مرا حد جابه خانه نمیدن بالای استعداده لایق لبای و کمال خصله اختصاص میباشند و فغانه مواهله
هر شخصک قامت استقامتند موافق خلقت هم شخصی در زانی میور شند هر فرد بر غله مرادار
و هر درک بر امر قابلیت دارند **نظم** مکر را بهر طایفه میزدند ملخ و آب و عنقای ندادند ز سر که
آرزوی می نمایند نسیم کل ز خار خشک تا بیک شایق الطاف ایزدی هر چند که هر ابدی جود غنا
و باد رعایتندن بهر مند اتمند اما هر کس **نظم** کل خیر الیه هم **نظم** فزون خندان سندن مزاجنه
ما کار شراب خوشکوار دانی میور شند **بیت** کس نیست که نیست بهر مند از تو ولی

اند خنده بجز با جانی **نظم** سر هر فردی لازم که اول صنعتی که صاخ لم یزل انلا زال انکا نامزد اند
اشتغال کو ستره و جد و جهد اولیه که او علی علی سبیل تدبیر مرتبه کماله بنور **بیت** بالان کوی
بقایت خود بهتر ز کلاه دوزی **نظم** هر کس که طریق ارت و با سبب سبیل تحصیل اند و کی صنعتی
تر کاید کد و به ملازم و طبعه مناسبات اولیه مناصبه طالب اول لا شک دام تردد و تجربه کوفار اولیه
لاجرم اول طریق که اکا ساک اولمشدی نزل و اصل اولیه و طریق اول دخی راجعت میسر اولیه و اگر
ایلم بود که میانند سر سیمه و سر کردان قالم **نظم** هیچ بری طاهر اولیه پس واجب که هر کس نصیب از لیله
قناعت ایدب غناه از روی دست هوسه و ریمه زیاده طلب ادب نفعی کوردی کاری و فایده
مشاهده اند و کی علی اسانکله الدن جتریمه تا حدیث صحیحی که **نظم** من رقص شی قلیل زاده موجب
مر کجند تجاوز قلیه و بیابان تردد و تجربه حیران و سر کردان قالمه حضرت مولوی مشقیند
که معدن جواهر معنویید **نظم** بونکتی به بر عیار تلم اشانت اتمند سوال مقامی که اتمند **بیت**
انجیر فروشی را بهر بهر کا بخیر فردشای بر اذن **نظم** امثال دین زاهد عبرت زبان و همان هوس پیشه
کجایی که داستان عجیب در بومقامه زیاده مناسبت **نظم** رای استفسار اندیکه نه کیفیتله مرید
اول **حکایت** برهن اندی روایت اید که دیار قنوجله بر زاهد فار دی دیندار و ستون
و پر هیو کاد و وظایف عبادات روز و شب مدافع و مراسم طاعات علی و جلا اخلاص و مایط
و ملازم لباس خالی ادناس غلایقند آب ریاضتله یوب پاک **نظم** و اینکه بالی زکا و عا
صیقل عبادتله ادب تا بنا ک اتمندی حاشیه سجاده می بهر طاسحات غیبی و آستانه
صومعه میور و وار رت لاری بدی **نظم** خرقه عاداتن ادب خرقه ترک دنیای اتمندی باج ترک
تا بنی بر مشاقلا که دلی غرض ابدی میور و تاج دارانه احتیاجی بود **نظم** صاحب تخت و تاج کا میور
تمام حق احیاء مراسم مزعمه و فطو مشق و کال غریبی اصلی لوانم خیر مقصود اتمندی مرغ
محبت دنیا عشق و ما غنده اشیانه قلا مشق و خورشید صند و منیر جهان نوره رویه بر توالتفات صلا
بیت خوشکوار که گذشتند پاک چون خورشید که سایه بسوی این جهان نیفتند **نظم** اول زاهد
صلاح شعاع و ورع دنار بوجله بله هر نو که **نظم** الله خزان السماء و الارض خزان سندن اکا حواله
اولوردی **نظم** هم اتمند **نظم** و طعام چاشت و من قزاق انعام ایدب مستحقه اینار ایزدی

بیت رسان کواکب بیا بیا بهر انوار ز برج بید که اشار را بسی اثر است **بیت** بر زبان اتفاق براف
آنکه تا بهر مهان اولوی زاهد من که اکرام اضیاف شیشه که نه اشرف قدر بشاشت و هشت است
کوسه بر بیا زان و اهواز از قمر کلاهی و خیر مقدم دیب قد و مندن سرور و صفای اظهار ایلادی
بعد از تقدیم لایم اکرام و در اسم طعام جواهر کلامه رشته مصاحبت انساق و انظام و رب
استفسار اندکی نه جانبدن کلور سن و معصود که دیار در نه طوطی که رسن مهان ابتدای بهم گذشت
دور و دراز و حکایت سر تا سر قایم حقیقت و رقاب مجاز در اگر اجازت بود لورمه اوز
آن بر سبیل ایجاز بر شمه نثر بر آنکه جایز در که تفصیل بقبیر و استماع السنه و اسماع قاصر
و عاجز در زاهد ابتدی هر کسکه اینیه اقلند زنگ حیرت در نکه اولیه هر قصه در بر حقه
المقید در و آنکه که بای عقلی علت غفلت در نکه اولیه قنطر مجاز در منج حقیقت عبور فلق متصور
بیت زهر با نچه زهری میتوان خواند زهر افسانه فیضی میتوان یافت **بیت** سر همان سر گذشتگی
حکایت ایل به توفیق آن و بوسه درون شکر و شکایت تمام اعلام ایل به تکلف چکه مهان ابتدای زاهد
زمانه و عبادیکان اگر چه که بنم آن مسکن ترکستان در اما اصل در وطن فرنگستان در اولیاد در
بن خباز ادم و حرفت ماهر و استاد ادم هر زمان شور سینه مه آتشی اکتساب ایل به تاب و دریم
و هزار محنت جانله مانند همان در و باره ناه که کوردم **بیت** کرده ام خون میثور تا کرده از
تور زرق بر و ن می کشم **بیت** اولیاد در و دهقان دو ستم و اردی روز کار دی که میان زده خانه
مصاحبت معور و بنای محالست استواری دهقان هر زمان بکایار و مدد کار و ادب بصلته
بر ارغله و کانه کوز در و طلب غنندن تخفیف و تسویف ادب مهلت و مسامحت کوسه در
بو معامله ایل به باز از صنعت کم و نان معیشت هم ایدی بر کون بی باغ و دعوت و شرایط
ضیافتی نه که قاعده ارباب هر قدر بنم خود رعایت اندی تناول اطعمه در خارج ایل به با وضاعت
مشغول ایل به انشا کلام صورتی که سنک منفعت کسب نه مقدار در و بضاعت سود در قدر
وار جلدن بر شمه اظهار ادب ایدم بنم با ندر کاتم بکر و در و و اندک عاید اولیاد فایده انجی
اهل و عیال ملک و قوت کفایت داده جک مقدار و الحاصل ایل به اونی یکی اوزره محصول و ارد در **بیت**
جوین پنخ تکاری ندارم برین دستور و زی میکنانم **بیت** دهقان ابتدی سبحان الله سنک نفع

کار چندان اعتبار داده بکلین دکشن بن خیال ادرم که سنک کسبک سودی و غنم حاصلی فوق
لحد اول **بیت** خود غلط بود آنچه من پیدا شتم **بیت** ایدم ای خواج سنک سرمایه کل تضایق در
و کسب کار حسابی جواب دردی که بنم صنعت ک مایه سیب و فایده سکی در جری تخم اکم ز محصول
کلی تحصیل ادر ز بنم و در وقت اوند یوز فایده قناعت ایزد **بیت** بن تعجب ادب ایدم بونجه در
دهقان ابتدی استغراب آنکه بوندن دخی زیاده تصور در کور و فرس که بردان خنخاش که اصغر
جواب ایدم چون بلاد منبت و شب بته اندن بجه سناخل ظهور کلور و هر شعله باشند
بر قبه خنخاش پیدا اولور که در و نند دانه لرنک شماری دایم حسابدن بیرون در بوندن
ظاهر اولور که بنم حرفت ک سودی سا برضا بوندن اضعاغ مضاعفه افزون در مزارعان
مزارع حکمت بود شکر که زرع اوج حرفه ایکی حرف اقلی ندر و حرف آخر یکی عین در اول
دخی اسم زرد در پس صنعت زرع عین زرد بلکه ندانند در فلاحه کسیر نه واصل
اولیاد عاقل عالم کبریت احمد دکلی صنعت زراعت در **بیت** کما قیل الله در قائل **بیت**
جست کبریت احمد ضایع که نیست روی برفاک سیاه اور که یکسر کیمیاست **بیت** چون دهقان دن
بو کلماتی ایدم سودای سود دهقنت سودای قلبی همچان ادب و الحال خیال ایدم و از
کلب تهیه اسباب زراعت اشتغال ایدم بنم جوارم در ویش و چیز کار و اردی کم کرامت و عباد
در یخت و قناعت مشهور هر دیار ایدی **بیت** بگذشت ما ز تکلف و بنشسته کوشه و اسباب
این جهان شده قانع توشه چون بنم حرفت قدیمی ندر ادب تحصیل صنعت آخره نیت اندکی
اشتی بقی فتنه دعوت اندی و زبان ملامتی در از ادب ابتدی ای استاد شول نوال ایل به که
خرانه غیبیدن سکا حواله ادم در قناعت ادب زیاده طلب آنکه که صفت طمع شوم
و طمع کار لک عاقبتی بقیات مذموم و ناصیه خال لرنک **بیت** **بیت** مهنوی در قوت
اولیاد که ملک قناعت مالک اولیاد شاه عالم در شول کسه که طریق حوصه سالک اولیاد
منه که آدم **بیت** قوی چون می کنی وی شکیب تا نخوری کندم آدم قوی **بیت** ایدم ای عزیز
بکایو صنعت چندان منفعت واصل ایدم روز و شب تعب چکره قدر کفایت زیاد حاصل
اولیاد زراعت بونده ناید اکن بلغم بول حرفت در فراغت ادب بوضعت شروع قلم

دل به شایام سالی و زکارالذین بخر بر فروخته شراب ناخوشکوارین اچه همت ایلم که بوضعت
منتفع اولوب معاشم و صنعت و وفا هیئتله بجه درویشی ابدی بودماندک سنک معاشک بو
حرفه موقوف و عنان انتعاشک بوضعت جهت معطوفادی بوقتک حالیا سن ایا
مباشرت اتمک دلس زیاده دشوار در ویرکاندر که قرار شفا می دارد شاید که انکه لوانه کاسو
خفته قیام قلمه یمن و وظایفند که با بنی عهد سدن کله یمن نهانخانه آرزودن هر امل
کظهوره کله شویله دکلدم البتہ و فخر اوزره محصل اوله بیت دانند رفیقان که ره
دور و دراز است از کوچ مقصود بیازار تقاضا فضول لقاغه کند و طریقکدن طرکه کتمه
هر کسه که کند و حرفتندن فراغت قله و کند و به ملایم اولین صنعت مشغول اوله اگا اول
بلایتشه که اول کلنگه بپشادی بن استفسار اتمک که بخراولمشند اول حکایت پیرایه
روایت اید که بر اعراد و جملکنارند که از کلمه مشغول ادی هر کون کبدردی که بر کلنگه جویبار
کنارند کرب بولد غی حشر ایشکار اید و صباح حدت اخشامه دکلنگه قناعت اید و بیگام
شاند ماوی سده کدردی بر کون اتفاق بر باشد نیز پر اول نواحید بر فوید کبوتر شکار
اشدی و گوشت نرمند اشتهای کربله بران بیب باقی سنان قودی کندی کلنگه باشد تک
بویشه سن کورجک کند و یله اندیشه اندی که بوجا نوز بر جبه حقیقه و کبوتر شکار اید
بن بویال و بال و منقار و جنگا لاله بوی محقره قناعت اید لاجرم بوضعت دنات همتدن
ناغی در بن بخت بوی عیش و خرمند اولوب همت بلنددن بهر مند اولیم صلاح بودر که
من بعد بوی محقره تنزل ایتوب باز بلند پروانه کوزاچدریم و شاهین کون فرازاوج
هولده اوچدریم نسطرا آسمان نینه منقار مدد خلاص اولیم و سیم غ کوه قاف پنجه
چنگالمدن نجات بولیم **نظم** رود که نشسته بکوبد بر بنم بر نیارد فروزد زنده دلافی که
بیالایزند از افرمت والا برند پس شکار شتران ترک اوردی و صید و شکار کبوتر و مترصد
اولدی طوردی که از چون کلنگه حیرتی و اولی حرکتندن فراغت کوردی نتیجه و متییر اولوب
دین عبرتله ناظر و عاقبت حاله منتظر اولدی طوردی قضای کور که اول فضا ده بر کبوتر ظاهر اولدی
کلنگه کبوتری صید قصد اید و واژه کلدی کبوتر لب آب متوجه اولوب ساحل جانینه اوچدی کلنگه

کمره کدرکن ناکاه کنا جویبار و دوشدی اتفاق ساحل جویبار کلادی بیچاره نکل باجی کلاه
باندی هر چند که طباط ایدب اضطراب تدی دخی اچدی کندی کا زرفی الحال کلوب ای طوندی
و سرور موفور ایلر خانه سنم کدرکن بر اشناسی ای کورب صور دی که **اش همدار یا بیست**
اعرابی جواب وردی که **کرتی تکلف البسید و وقع فی القید** یعنی بر کلنگه کدر باشد پیشه
صور قلدی کندی دخی قید صید گرفتار اولدی بو منلی اول جلدن کتوردم تا بله سو هر کسه
کند و صنعت مشغول اولب طریق قدیمدن طرکه کتمک کرک و شاه داه حرفتندن غرا
ایوب کند و به لایق اولین صنعت میل اتمک کرک چون پیر عزیزدن بوشلی استماع اتم
بنم دغدغه محرم دخی زیاده اولدی اول نصیحتی که محض اخلاص دن منبعشادی کوش
هوشله اصفا دن استماع اتم و اول هوس اوزره نایت قدم اولب همان دم خیار لغی بر
ایوب دهفتن اسباب کوردم و بضاعت مزجانه که قادر ایدم آلات زراعت و ادوات
حاشنه وردم و بر مقدار تخم اکب دین انتظار دی داه حصول محصول طوبی طوردم بوجال
بنم و عیالک روز عیشی را اولدی و کلاه زندکافی با شمر طار کلدی خباز لغدن باری
خرج روزمره و اصل اولور دی حالا بریل مقدار ی تحصیل حاصل ایچون منتظر اولمولا ندکلنگه
کند و به ایتدم خطا اتمک که بضایع شایع اشتهدک و ارباب تجاربک کلامی بنای امور که
پیش نهاد ادب انکه موجب یله ایش اتمک و شندی خرج بوجی دن عاخر سن هیچ ممر دن سکا
حبه و اصل اولم و محقق موهوم ایچون ضایع اتمک اولور سه ده بر سیله دکلنگه حاصل اولم
حالا صلاح بودر که بر کشته دن سرایه ایچون برج ایچو استقراض اید سن وینه خباز لغه
مباشرت ایدب اسکی طریقکه کن سن **بیت** انکس که کار خویش سرکشته شود بران بنود که با
سر رشته شود پس شتر اخواج لرندن بر مقدار مبلغ استقراض ادب یینه نانو دکانی ایدم
اول تغلی بر خدمتکاره سپارشی ادب بن تحیر و تردی زین دله صاحبم کاه زراعت مصلحتیچون
صحرایه کدردم و کاه کسبک را ایچون بازاره کلودم چون حال بر زمان بوشوال اوزره یکدی
خوشکار خجانت ادب مایه و سود دن موجودی الی قدری و محصول زراعت دخی انواع آفت
خرجک ایچون عشرتین حاصل اولدی پس اول هسایه به رجوع ایدب عالمی علی التفضیل بلدری ای علم

دخی افتخالی و ایکی بختی دخی زبان کوردکی اعلام اندم پیر عابد چون سرگذشتی استماع اندی
خند ایبت امتدی عجب شاه در سنک حالک اول شخص و مویک حالک که ریشنی کی عورتک الله
ووردی بن سلقار اندم که بجه اولند اول **حکایت** درویش ایبتی روایت ایبتی که بر
حریفکی کی عورتی واردی بزی زیاده دری و بری برون کلک بوی طری بدی بو شخص کبودی ترینه
دار مشدی و سنی متضاسی و زره محاسنیک اکثری اغوشی عورتلرنک ایکسچی رعایت
ادری و باب قسم رسم عدالتی مرغی طوبی برکی برنه و برکی بوسنه کدری هرکجه که برید
اولوردی عادی بدی که صبح قالیقی که الی بوزن بوردی باشن زنه زانی سنه قویب بر زبان
ایوردی برکون زانی زنی بی ناله خواب وار منکن بوزن انکه دوی و سینه نظارید کوردی
بنفشه زار غدارن یا سمنل چلش و سنی عارض شکبارنه عیار کار فور صاحبش **سبت** حبش
ملکی الشکر روم و جویب زانق قوش برنه بوم کذب ایبتی ظرافت بود که ریش چیدن
موی سیاهلری بزان تخفیف ادم تالیهی تمام حلبه شاییدن عاظم اوله و اول زنه اعتقاد کی
الی جوان خیال کشنده باطل اوله وانی ریشی سفید که کورجک ضروری اندن نفرت قله شوهر دخی
چون انک ایینه حالده زنه تنفر معاینه اده انش محبتی انطفا اوله و قلبی اندن تفریق
ایبت بالکلیه بکامتعلق اوله بوسه دایله مکن اولد دخی قدر ریش شوهر دخی موی سیاهی کدری
مصراع برکنه آن ریش که در سوزن است **شعر** بارندسی شخص بوز خانه زان نینه وارب و عادت
مهری و زره باشن کارک کناره قویب وورکن زن جوان دخی نگاه محاسن شوهر نگاه ادر
موی سفید راسته مراض پیر زندن باش قورتر مش بوج دانه موی سیاه واری کوزنه رشت
کلب کدوبه ایبت لطافت بود که بوموی سفیدلری منقا شله بر بر بوم وکلزار حال یاری
بوخار دل زاردن قورتم تاریحات خطی تمام سبز اوله و چون ایینه جان زنگار عیش شیده
محلی کور من بعد پیرک غبارین دامن خاطرون کدره و کندی جوان بله و صحبت پیر زدن
نور قلب بکار غبت کوسنه بر اول دخی قادم اولد دخی قدر موی سفیدلری کدری چون بوی
حال اندزه بر زمان کجی برکون شخص بوز کوردی که برج حریف سولیش کدرلر بلدیکه بونک
سقا لذن قیل و قال اندره نه اصل دیسیالی یونه اوردی **سبت** کوردی اصلا قالمش و زنه

مویند اثره خرمین ریشی تمام اولمش برینه یل **شعر** چند کفر ابادندی سودمند واقع اولدی
سنک دخی مالک هان بوسوال اوزره در بعضی رایه کی باز کالقه و بعضی دخی دهقانلق
نلف اندک حالیه باغ معاشکل غر و سوت کوروز و نه خرمین انعا شکله تخم بزوت بولوز
سبت روزی بچنان کدشت و روزی بچنبه کنون که نمکه نه انست نه این **شعر** چون بونلی استماع
قلدم متبذول کوردم که ادبیر ناصحک جمله دکی حق و زور قدتم درای دینه مستور قدر
ما ملکم دخی دینه وفا اتمک احتمالی بر قدر **بجمله الفرائد الاطلاق من مین المصلین** اول کجیه
توک دیار ندیر اندم و مارندسی همد شهرن چقوب ترسان و هراسان و میران و سامان
بر طرف کدتم تا مسافه دور و دراز قطع ایبت مدت متادنی نصکرا انشدم که جمیع متعلقاتم
اثره کتمش و متروکاتی صابت صادق غرایه تقسیم و داینلره تسلیم انشمار بس وطن مانوس
مراجعتدن مایوس اولوب خلی زماند که بو طربن سیاحت کوزم و الم دله صاحب دولتلر وک
دار انشفا کرمندن دوا طلب ادرم و جراحت شفا بد راهد زیارت قدم اهل الله دن مرهم ادرم
ونفقات اناس مبارک لرندن همت القاس قلورم تا بوزمانه دک که بمحمد الله تعالی ایینه حالم
بو باب فرخنده فالك صیقل مجاور تیله محلی و شرب دوزکارم بوجناب کرامت نصایک کنار
شکر بار یله مهنی اولدی **سبت** المنة لله که اگر بچ کشیدیم دیدیم ترا و ز تو بعصود رسیدیم **شعر**
قصه پر غمندن بر حصه که عرض خفاده منضه عرضه پیشدرم زاهد اندی سنک صورت
حالك صدق مقابلک شاهد در اما غم بیکه سکا بو شدا بد دن جوق فواید عاید در اگر چه که برین
راه مهاجرت و طریق مسافرت ساکرا دلک اما نچه مادی و مریح تجارب مالک اولد و کشت مالک
و سیر ساکرا دپ احوال عالم و اطوار و ادب بنی ادمه و قوف تمام حاصل قلدک مزید کلا خاطرک
خار دامن کیر خواطر دن خلاص بولسه کون و قلب بی غشک خبث دغدغه و تشویشدن خالص
اولسه کون **سبت** بونه نارسوده خالص اولسه برکتی سیم قلبی صاف اولوب لئون اولور انکاشی **شعر**
القصه مهمان مصاحبت بونل خوش حالی اولدی **شعر** مین باری دخی صحبت مهمانی غنیمت بلدی
و شیوه مصاحبت کال باس ط کوستردی زاهد مکر اصلندن بنی اسرائیل نسلندن ادری
اگر چه که لغت عبرتین غیر لغاته و قوفی و ادری اما چون لغت عبری فضیلت و ورونی ادری کمال

بر دناك ارام ادك تابو صید و رسید اولیه و بنم زخم ضایع اولوب انظام حال معاشمه
 اختلال کلیه دانشمند لرا بتدریج اگر بری بو صید دن بهر مند ادب هر بر مزه بر مرغ عهد
 ایله سكا موافقت قلدوز و بخت و عرب دن فارغ اولورزه صیاد ایتدی ای عزیز لر
 بن فقیر و عیال مندم بوجاعتك جهت معیشتی بو صید منحصر در انك دخی الكین من الحق
 بكانه قلدوز و بری بو بخت جماعته بجه كفايت قلدوز ایتدی لر سن ایلم بو فتنه منقسم بوندت
 العرشور بای عمارت و شویایه ریاضتله بکجوب هنوز شکار جاشنی سن طمطم **طیر ما یسیر**
 لذت ذوق انمشور بواجتهالی و درم که دود سودای کباب دما غمزن زایل و شرط معهودی تنبل
 اندین هیچ برز سنك بو فتنه قتل اوله البته یار فریاد خرین صیدی بر باد اتمک کر که یا
 شرط بر نور او زده هر بر مرغی بردانه مرغله یا دایدب دل مرغی انکه شاد اتمک کر کس بیچاره
 هر چند که مرغ بسمک طوطا ب انوی و فریاد واضطراب ادب ایتدی بسمکله علامه معلومدر
 رسن دامی طلب مدرسه بو کشور و مولانا مدرسه اند برجه کشور دهی دای زمین وقفه اجماع
 و غله مدرسه دن اکادانه صاب جامشدر شرعیه بکا لار قدر که کذیمین و عرق جیشله
 تحصیل اتد که صید حلالی ثلث و ثلثان طریقله تقسیم ادم قطع افایند و بر مردی
 و انلرک عناد و لجاجلری اصلا مندم ادمدی ضروری شرط بروری مقرر طوبت رسن
 دامی چلکدی اول توئلرک اوچن دخی صید ایتدی وینه آغاز قضر و نیاز ایدب ایتدی
 ای ارام کان زمره علما **الحواس فی الارض بر حکم من فی السماء** لطایف بن فقیر و رحم
 ادك **مصراع** سوداگرده در جهان بسیار سودا دن کجک وارک شفکره کدک شور بای جرجران
 وارکن بو ندره و طوای زیادتی بخی بر فوت اولورکن بوندره طبع ادریزه دانشمند لرا بتدریج
بیت نه عجب مع ایشن سن ای صیاد تا کی بو عبث بر فریاد **نور سودای** بسودی دخی مانگ
 کدیز سن و شرط اتد که وعده یه یوخه وفاقلم سن صیاد کوردی که مزاج رجاسته
 ورشته امید کسته در ناچار شرط معهودی تقدیم ایدب صید بروری کند و به
 اول ایکی طایفه میانند علی السویه تقسیم ایتدی بعد ایتدی معلومدر که سره چوق
 خدمت اولدی اگر حق خدمتی رعایه همت ادر سکر و بنم صید حلالم سره حرام اولسن در سکر

اول لفظی که انکه بخت ایدد یکر بکا تعلیم ایلک تا که بن دخی نزل مانش فاین کوزدن بی بهره قالیم
 دانشمند لرتبسم ادب ایتدی لر بلفظ غنث و میران خنثی و بخت ایدد صیاد صورتی که غنث
 ندر ایتدی لر غنث ادک که نه مذکور اوله مؤنث صیاد اول لفظی غنظ اتری و ملاطافه ماکوی
 کندی و صورت حالی اهل و عیال نه حکایت ایدب اول کجه اول قوت لایوتله قناعت ایتدی
 چون صیاد اولدی مرغ ذریین جناح افتاب اشیا افندن پروانه کلدی و ماهیان سیم
 اندام انجم دام خطوط اشعه مهر دن قیوب مقعر بحر افضر سپهره پنهان اولدی **بیت** جرخ
 صیاد و شر برشته زرد ماهی مهر دایم آوردن مرد صیاد دامن کوثر لب دریا به فاردی
 و توکل تامله دام دریا به صلدی حکمت الهی شسته بر ماهی راست کلدی که آید زر که سر تا سر کزله
 اکابر بر رجوشن بوغی انمشور و ندرم آبی ایننه ایل انکه مانندی بر صورت معاینه نندک
 جسم لطیف سیم مزایا بوی و تر و پیکر نازکی قطر سیماب کجی خیره دوز **نظم** سینه سی صاف
 صنک سیم سفید چشکی کراک چشمه خورشید یشتی کویا لیا س بو قلوب رنگی حد قیاسدن بیرون
 صیاد انکه رنگ صورت و شکل و هیئت ناز بر زمان تحیر بجز طالب فکر اتری و تعجبله باشن
 صالب کند و کند و به ایتدی هیچ بر صیادک دیله امی دخی بو صفتد بر ماهی کور مشدر
 و طاق بوزیا نقد بر بالی دخی خلق انمشور صواب بودر که افند حفظ ایدم و تبرک
 رسنه استانه سلطان تحفه الدم شوبله که قدر و قیمت بله بنی اوانم میانند سرافراز قله
 والا بر خد متد ایدن باقی بلر نه خالق بله پس اول ماهی بر طرف اب قویدی و راه درگاه پادشا
 متوجه اولدی مگر بر موج فری مان شامی قصر فلک اشتباه او کند اولی کلشی خاصد رخام خامله
 بلکه صفحه سیم خامدن بر جوش بنیاد انمشور و اب نلاله مالامال ادب اینه غیر متناهی ماهی کور
 و نودان شکل هلال و روزق دوزب اول حوض بهر مثال او زره روان انمشور دی و هر کون طبع
 پادشاهی نمائش اب و ماهیه میل ادب لبحوضه حاضر اولور دی و خام و انشال اول زورق
 هلال متاله بنوب ماهی لک حال کرات و سکنا تن تفرج قلدوزی اتفاق اولر ناند که **بیت** بنوی
 اول روزق کردون مدار درون حوضه ایددی نظاره ناکاه صیاد کلدی اول ماهی بو الوهینتی
 نظر پادشاه کتوری شاهانی غایت خوش کوردی و صیاده هزار دینار تمام عیار جایت به یوردی

میتوان ابدی روایت آمد که بر کون بر زاع کوردی که بر باغ کنانند بر کبک دوری خرامان
 کدوه و اول رفتار موزون و له دل نظاری کند و به منتون ادبیت بیک نوبت که سوی
 من خرامیدی لم بری خرامان نوبت دیگر بیا تا جان بر افشام زاع کبک که لایم خرامی بقایت
 خوش کلدی و تناسب حرکات و سکنا شدن متغیر و متعجب قالدی آزاد شود و به خرامی
 سوزی دلند ظاهر ادوب اول سوال اوزره رفتار خیالی ضربه زانجا بکوردی ضروری
 ملازمت کبک در پی که بعلیب سودای کسب خرامی سود خواب واری کند و به حرام اندی و روز
 و شب اول حرکات و العجبه تقلید ادب بنویسته کبک عقبنه کوردی و آهسته خرام
 و جلوه لرین و رفتار و شیوه لرین تا اشاد ادب اکا شنبه قصد ایدری و دردی بیت ای
 کبک در جلوه کنان میگذری لنگان لنگان من از عقب می آیم کبک خوش رفتار بکون کوردی بر
 ناع بزرگوارانک خرامنه تقلید ایدری و حرکات ناموزون و سکنا نامطبوع امله عقبنه و شب
 کدی بیت یا شند مایه و بی بردم کسله او تهنه اکلام و صند بله استدی ای تیره و رخسار
 واهر مردیدل هواره عقبنه کدری و خرام و جلوه لم تا شاد ادرین بندن مقصود ندر
 و بی سودان سکا سودنه زاع ایدری ای زیبا خوی و خندان روی بیت رفتار تودل برین
 اکنون زینت فریاد کنان در پردی که می کردیم بطن اول که کاسنک رفتار ک سودا سر و شمشاد
 پنجه مدت در که قدمی کوردم و المدن کلدی که بوهنر کقل ادرم امیدم که بوهنر سبیل پای
 افتخاری هر لم سر نه قریب بین الامثال و الاقران منار الیه بالبنان ادم کبک چون زانک
 بیکان انشدی قهقهه کنان استدی مصرع هیاهات تفریب فی صید بار مصرع ایا تو کجا و کجا
 نیم نیم خرام صفت اصلیدر سنک رفتار ک و صفت جلی ذاتیات علی حال قابل زولا و لمسر
 و ما بالذات لایزال بالعرض بن رفتار ک سوی لم سن بر افتد بن یقیندن خبر دردم سن رفتدن
 مصرع بین تفاوت ره از کجاست تا کجایم ای کج طبع بوباطل خیالیدن کج که بوسودی حال کج حال
 اولور کج مصرع بگذارد که این کاد با دوی تو نیست زاع جواب و بریکه شروع مله چون بران
 شروع ادم فسوف و فسانه بلر رجوع اتمزه و تا مقصد معهوده واصل اولیم شاه راه مقصود دن
 طر کفر بیت کشتی صیقلی بای غم انداخته ایم یا بایرم دران یا بکفاید کمری زنجاره هر چند که

کبک عقبنه کدی آنک خرام و جلوه سنه تقلید اندی اندت محروم اولدندن غیری رفتار قلبین
 دخی و اندی و هیچ وجهه رفتار اصلی بر رجوع میسر اولدی مصرع ان دست نداد و در این رفت
 ز دست بوشی کوردیم تا به سنه سن سبی باطل ایدری و بیپوده بوه رخت چکرین و تخم سبکی
 زمین شوره و کرسن دمشدر که احمق خلایق اولد که بر علامه اشتغال ادم که نه حرفه لایق و نه طبع
 موافق اولد بر حالت بیغه همان اول حکایت در که نانا لایق دن فراغت ایدب دهقانغه مشغول اولد
 و عاقبه الامر بر مقتضای لای الی هو لا اکیسنک دخی سر رشته سن الدن چودک
 و غربت دبلا و کربت و جلاده و کس دی نوا قالده بیت کنتم بدیم جان و بوصلت بریم
 جان دادم و اخر رسیدم بوصلت همان نصیحت میرانی سمع قبوله استماعدن اشاع
 اندی و از زمانه ددی کی لغت عبری تحصیل امد کدن عبری کند زبان دخی و اندی مصرع
 اول کلدی بو کدی الدن بود اول کسه نک داستانی که کند حرفتدن و از کله و کدویه
 مناسب اولین صنعت هوس قله بوباب حکمت مناط ملوک خرم و احتیاطه متعلقه پس
 واجب که هر کجی ضبط مالک و ترفیه خلایق و رعایت رعایا و استیصال اعدایه مایل اولد و بیانی
 دقایقه تفکر لایق و تأمل فایق بیورد بوجبیله عامل اولد و روا کور میه که هر باصل و بی
 هنر مرم اصل و پاک کور هر مساوی و معادل اولد زیرا که بی فرومایه لو کندی لرین شه سوار
 میدان فضل و هنر هم باید و همسر تصور ایدری و مضار کفایت کند و لک لاشد اندیشه لرین
 انلک فرس فراستلر بله هم عنان خیال ایلرر باوجود که انلک کردند و در ان خزله اولور بیخی
 کوره خزلر بیت با جام جم چگونه تواند معارضه و رزود بدو و لعل مرصع شود سغال اگر عیاذا
 بالله تفاوت مراتب اشان میانده کدی و ارا ذل و اسطبله بر کفدن او توره و او اسطبله
 لاف مقابله اوزره جهاندار لک مها بینه اخلاقی طاری اولوب بو خالک اناری بنیاد بیک
 و ملکه ساری اولد بوسیدن در که سلاطین سلف مردم نا اهل و نا خلقی تعلم علم کتابت و صنعت
 استیفا و سیاه قندن منع ایدری زیرا که چون بوسم مستی اولد ارباب حرفت بعض اصحاب
 کلوب ارباب دولت اعمال اصحاب حرفه ارتکاب دن اجتناب قله لاجر مانک مضرتی ضایع فاضلین
 اولوب اسباب معاش خلق عام علی الاطلاق مختل و ناتمام قله بوسبیله جمیع صنایع و اعماله

انده شتاب و وقار و دوام و قرار و لمبه عاقبتی تهنگه و خاتمی خفت و طیش و تسبیح دل
تخلدن فایده بولیه و اول تبرک بری و اول حلال غری کورمیه **بیت** با شتاب بر طریق برد
باری چو کوه هر که تکلیف پیش دارد پیش تر دارد شکوه و باد شایلا زنده که هنگام متابعت هوای
جایز کورمیه و عمل خشم مطاعت نفس بد برای و ابیورمیه که غضب غلبه انش شیطانیست
و بر شجره که غره سزامت و پشیمانی و ملالت و دجانی **بیت** خطر لایستی شله غضبناک غضبناک
انشی اول و خطرناک و مشرکه که صفت حلم خاصه صلح علی جنا بر و وصف غضب و سوسه شیطانیست
کلابد و ارباب تصدیق و اصحاب تحقیق بونک اوزر و متفکر که شول کسم که قوت غضبیه
مستولی و لمبه صدیقل درجه سن بولیه فواد ظلمات کجاده کلندر بر حکمدن التماس
اولند که متفرقات حسن خلقی بر کلک جمع ابله تا آنکه ضبطی انسانه آسان اوله یور دیکه
ترک غضب مستجمع جمیع محاسن اخلاق و احاسن خصال و خشم و غضب مستلزم جمله قبایح
اعمال و مضایع افعال و **نظم** خشم و کین و صفت سباعت و ددان هر که را خشم است و کین هست
از زبان اهل خشم از دور خست و کین تو جزان کل است و خشم و دین تو پس تو جز دوزخی هست
دار جز سوی کل خود کبر و قلند و دینی بیک که کت که باد شاهک بر وزیر ناصح کامل و مشیر علوان کامل
احتیاجی اول جهندن و که اگرانی غرور جباری و غوث کامکاری منتهج حلم و بردباریدن منحرف
قلعه و وزیر صاحب تدبیر و صاحب طریقتیله راه صلاحه ارشاد ادب جاده سکون و وقار و درون
نایت و برقرار قلعه و نورش جادوی موعظله سوزاج عدالتنه اعتدال و رب سمع سلامت
اورده استقامت و در تمامه اهل فضل که کار و میامن حلم و وقار و خلوص بضیعت و صفای
نیت و ذریه کامکار جمیع اموره مظفر و منصور اول و هر جای که توجیه قلعه فتح و نصرت رفیق
و قوین و اقبال و ملت ناصر و معین اوله اگر احیاناً متابعت هوا و موافقت نفس بد فریبیده
نویات و تدبیر بر حکمی نفاذ یتشد رسد رای عالم ارای وزیر و دشمن ضییر و شر ضرری تسکین یوله
و تندرک خلک و تلافی ذلی ممکن اوله تنه که اول باد شاه هندک قومیه خصوص متذکر واقع اولند
رای استغفار و اندیکه بخیر اولند اول **حکایت** برعی استی اخباره کلند که دیار هند
هیلا و نام بر باد شاه بنام و اردی کنوز و دقاین و کرا و اموال خزان و دیارین ادی **بیت**

فتح نصرت کستورن دین و دنیا منظم روح دولت پرورندن ملک و ملت مستقیم سلاطین روی
زمیندن انواع مفاخر ممتاز اولمش و حقایق چین و ماچیندن اصناف بازله اخلاص
بولمشدی ایکی فرزند دلبندی و اردی که چشمه خور و جهره خور کی روی بلجوی زند جوی نور
اخری و ما سطح بام فلک دن اکلیط طراوت روه و لطافت برو لزه بقوی برسی تیره دنگشایله
کمان دار جله نشینان صوامع انزوای کندیم اگر دی و زنجیر زلف تابدار لم بجایان بین میانستان
عشق موی کشان سلسله درده چکری برنک نظاره اعتدال بالای جانفرا حسرتدن سرو سنی که
امام و قواری دلدن و شاخ چنار ک عثمان اختیاری الدن کتمش و رفتار عجیب و حرکات دل
فریب غیر نندن کبک تیرنک خرامن کند و بهرام امشدی **بیت** برنک لاله و ش روی درخشان
بر بسینک بی لعل بدخشان هر بری با وجود جمال صورت کمال حسن سیرتله راسته و نهال حاللری
از هار هنر و کماله پیراسته **بیت** کشت و حننه هر بری بریک ایکیسید بوی برندن یک **بیت**
چشم کردون صورت و معنی بدست این چنین بخین معنی و صورت افزین باد افزین **نظم** سبیل غنچه
در روی برینه ماختنی بویای پیرک مادری بر دخت نیک اختیادی که رشک عارض نکینندن
روی عروس افتاب مستور حجاب اضطراب و شرم طرطری جبین بر چینندن جعد سنبلیل بر رخ تاب
ادی **نظم** جالی مهر عالم تاب غالب بر برینه اعضا سب طوتمش غنچه فرخنده خالی کشتی قید لاله
صحرای یوز آرد و رب کوشه زرین منگوخی کلیده ترکش آتش آتش قره شمر رسیدی غنچه بینک
شکوهرش می شیرین لبینک باد شاهک اول کوهر می مانند و اول ایکی فرزند دلبند اول قلعه تعلق
و پیوندی و اردیکه بران انله سزاوایمیدی و بر زبان انلی کورسه زندگانیدن لذت بولیمیدی
و بر وزیری و اردی اکا بلاد مرلیدی بر بزرگوار دی کفایت رایله مشهور و وزانت عقلله
معروف و مذکور دلائل فراست و کار دانی و شواهد ریاست و کشور شانی جهره حال و سیمای افعالند
لایح ادی و ماثر صدق و اخلاص و سیان کمال اختصاص مساعی جمیله و اجتهادات جزیه سندن و لایح
ادی زبان زمان وصف کالند بومقالله شکم ادی و بلبل ناطقه کلزار شرح قدر و جلالتن بویات
حسب الحاله مترنم **بیت** ای صفتی که صاحب یوان چرخ را در مجلس تو منصب بالایی رسد
ایچاکم کاتبان تو تحریر میکنند حکم قضا صاحب جودانی رسد **نظم** و کاتب السری بر دیو بی

نظیری وادی که تیر چرخ آنک حسن بانی کان چکر مژدی و منقش فلک قدم تا ملله مدارج بدایع
 صنایعنه چکر مژدی گوید که تیر و خامه زبانی نخلت اسرار فصاحتی و صر بر زبان خامه سی
 مطلع انوار بلاغت هر معانی در برین که الماس فکر تله دردی هاندم ذهنی نابقی سلک عبارات
 زینبا و عقد استعاران فراده نظم ایلمدی و هر لطایف کوه لرین که غواص فطنته دریای
 خاطرات استخراج اوردی فی الحال صرف خیالی نظر خریداران بازار معارف عرض ایلمدی
بیت معانی ترجمانی زبانی فصاحتی صیحبان ثانی و مرکیب خاصه سند بر پیل
 سفیدی وادی که میدان در زمین باد که مرد و انش کیه کرم و دندان خا شکافی قند
 سنگ آهنی موم کیم ایدی اگر چه هر زمان آهن کومد نهان اولوردی اولخلق عادت بر کوه
 ایدی که آهن اجز نهان ایدی و علی الدوام بی ستون بر مقام سکون قلردی اولخلق بهی
 بر بی ستون ایدی که چهار ستون اوزره دوان ایدی **نظم** سود بگردون سرخیز سالی دنک
 شفق روشد شکر زای بیخش خطوم بسان کند از مری افتاده ز کوه بلند یکی قبل از زری
 دایره وادی بغایت شکوهند وجسات جبه و ضحاک هیکل مانند کوه البرز والوند خرم
 جوکان مثاله سر کردن کشانی کوی میدان و پای عمود کرد اید کردن سر کشانی خاکم یکسان اید
 و دندان بلورین ابله سینه اعدا دن شاخ مرجان پتر زر ویتنی عاجله معدن بدن
 دشمنان لعل بخشان جگر زردی **نظم** فلک طوبین ایلمدی بری خطی منجوقان اولوردی
 بری منیر همان نیز دندان برینک شاخ دندان صاردی زهر به سایه قدری خلقه خطی بری کرد
 نوبیه و ایکی بختی شوی وادی بیل جفان هامون نوره و کوه کوهان **بیت** سعادت
 سمیع چون کوشی بجان کرامت طوبی چون بویی جوکان **نظم** کویا افلا بنظر و ایلا بل کیف خلقت
 انک شانند نازل اولمشدی و غره هاشم و راه هاشم اول باد پاودشت پمارک وصف
 حالند بیان بیورمشدی بر کجده بر ایلق یو لکدر بلکه بر کوند بر مسکونی طی ایدردی مثلاً
 اعضا و متانت اجزاد مانده نسبت قرص خاک و بار خیمادی و جرم افلاک بر و صله حریر **بیت**
 هامون نورد کوه و ش دل بر تحمل کرده خوش هر روز تاشب خار کن تار و زهر شب بار کش **نظم**
 و برند خرام و نیز کام سمین زین و زرین کام بر سندی مانند وادی که اگر عنانی رخا و

کمان زها آتش لر صبا جهان پیا اثر ندن اثر کوره مژدی و شمال کیتی نورد کرد کره نادر مژدی
نظم سعادت غم سوا نشند رخشان کوزی بر آق صی برق درخشان آلمسه ایفندک فعل پاره
 اولوردی کوشی چکر مژدی و غبارینه از غم زری عاصف ایق و اسرار کابرق خا طفت **نظم** تناسل خنک
 فلک حوالی کوه خاکد دایره در آنک نظیری مسب کورمش و نا ایلای دل و نهار عصمه اوارده بر
 در آنک مانند بر سمند آشته مشدی **بیت** تاشاه روح بر فزین جسم شد سوار ایبه
 چون او ندید درین سبز غزل **نظم** و برینغ ایدار کوه بخاری وادی که لای شاهوار ایدار است و
 جواهر تابدار له پیراسته کویا که صفه سبزی زاری که در قطرات شبنم بهریم یا ساحه سپهر
 که نواقب کوا کله موغی و منم ایدی جوهر ذاتی صغیر الماس و پای مورج کوستر و غنچه
 میانند بر مکنس ظاهر قلوردی اولنخ دکل بلکه بر میخ ایدی اما خون باران دردی و تابی ب
 جوی آب ایدی لیکن آتش افشان **بیت** چون برک کند ناست بسزی دلی شود در بوستان
 موک چون شاخ ارغوان نیلوفرا ننداب نهان باشد این عجب نیلوفریست کوشد ابا اندران **نظم**
 ملک بو فکورا نه کار مرتبه دلبسته و ستاق و هواره سلاطین آفاق اوزره انرا متفاخر
 و متفوق ایدی اول قلیله براهه دن بر طایفه طلغیه وادی که دین تویم و صراط مستقیم دن
 میخواد مثلش و خلقک عقایدی متغیر و بادیه ضلالت و هاونیه جهالت متغیر قلندری
 پادشاه اول قدر که انری اغوا و اضلال خلق و ابطال و اخلال دین خندن حجر و زبر ایلمدی
 مترجم اولدرد و عادت ذمیم و اعتقاد سقیم و راه نامستقیم لرند رجوع قلندره آخر الامر
 پادشاه حیت ملت و غیر دین و دولت مقتضای اوزره اندردن جم غفیر و جماعت کثیری
 هدف تیو و علف شمشیر ادب خانما لمرنه آتش نهب و غارت اولوردی وزن و فرزند لر قید
 اسار و ذل خساره گرفتار قلدی اول جماعت دن درت و زعد کسکه کم فون علم حکمت بی مانند
 و افق و دانش و معرفت دن بهر مند ایدلر حصن ایمن و کف لسان پادشاهی بهر متحصن اولوب
 قران عالی بوموال اوزره جاری اولمشدی که المدایم بایه بر اعلا ده اقدام خدمت اوزره
 قائم اولدرد انرا خنی بالضروره امر امتثال ادب خدمت استانه پادشاهی به اشتغال اولدرد
 و حکام انتقاله منتظر و مترصد اولوب فرصت کوزی یلوتایو کجیکه ملک مورعشتر **بیت**

صوبت سائر البه ساقی خواب ادب نوکسندین اولیاده سیراب **بیت** یسرا مستانده استراحت مشغول
ادی بدی آواز مهیب و صدای غریب اشتدی و آنکه هول و نفیستدن بیدار اولوب بر زمان
تأمل و قتل اندی **بیت** او یزدی بختی بیکی او بخوسندن برزغم چکری و دوغور خوشندن **بیت**
انشاد بینه خواب غفلت غلبه ادب **بیت** بادای خیال اولدی سوار غیب صحرای قلدی شکار **بیت**
عالم فنامده کوردی که یکی ماهی ماهی تابیان و شغشغه و لمعانندن دین خیره و عطار حیران
دملری اوزره طورب شاهه سلام ورد **بیت** ملک بینه بیدار اولدی و اندینه دور و دازله بینه
خواب واری بینه کوردی که یکی بطرافاز و برقان کوردن دراز اوج هوا و پرواز ایلد و اوچند
ایکسی طورب ایچندن برسی یاد شاهه نیازه اغازاد **بیت** ملک بینه متنبه اولوب بو واقعه کوردی
مخیر اولدی که بینه خواب واری و عالم رو یاده کوردی که برمازاد کوردی و در خطوط بستر
مخطط و خال سیاه و سفیدله منتقف و منقط خال مثال ساق ملکه حلقه اولدی افغی ناخوش
طلعت اول شاخ صد لویه محکم طوندی صارلدی **بیت** ملک و همدن بینه او یاندی و اول بار بچه لر
دن که و راه در بجه مغفیل بدن کوردی زیاده بخون و اندوه کین اولدی که آخری که موکل
خواب کسان کسان افی عالم مثاله کوردی آینه خیالده بوسورق کوستردی که فزون تا قدم
شاخ مرجان و نهال بقم که دم اندود **بیت** و دهان و دندان یا قوت رمان و دمل بر خنک کچون
الود اولمش یاد شاه بیدار دل بوخایدن بینه مضطرب و منفعل اولدی و ختام بارگاه دن بعض
اکاهه دلدی ناکا بینه خواب کا غالب اولوب **بیت** خوله مشاهد قلدی که برق بچند بکو که کدار
و عمر کوی بیز رفنا بر استر رهوار سوار اولوب عاتر کجی جانب شرق منصرف قلبه کوردی و هر چند
لرا اوجوان بینه ناکا بیدار خیل و خشم و خاص و خدم دن یکی پیاده فراش کوردی که بجه کدر ملکه بینه
بو واقعه و حشمتندن بیدار اولدی **بیت** التبیخ دفعه که خواب واری کوردی که با شند استغنی
و شعاع شعاعی اطراف جهان منتشر اولمش **بیت** بو واقعه بینه چشم شاهدن حجاب خوابی دفعه اندی
ید بخدی که بخار خونی غریب خوابله دفعه اندی کوردی که بر مرغ آنک باشی او سندن طور و منقا
نقارین آنک فزونه اور **بیت** بو کوک شاه بر نمره اوردی که حوالی بارگاه اولان خدام فریاد ایدلر
و نه واقعه حادث اولدی بو کوردی لرین پایه نخته ایدلر **بیت** ملک امله مسکین و تسلی رب و نذر کیدل

باد شاه بو مهیب واقعه لرله نفیستدن ماردم برید و مردم مار کوبن کبی بچیان اولوب و همدن
کوتم چهره سی رنگ از غوانکن برله زعفران کجی و قات اولدی شرای خواب باشند کندی و خال اضطرار
دماغ ضوورین خراب اندی و کند و کند و خطاب ایدب ایددی بوجه نفوذ تو قلوب و مور کونکو
درکه کلاه قضا باشند مرهم قلندر و بوجه عاکر فتنه و نوازند خند که بری بری عقیقه قدوم
و هجوم انشد **بیت** نشست که برین انشوب دکر خواست فارفته یکی فتنه برای دکر آمد **بیت**
بو صورت واقعه بی کلاه در بیان ادم و بو قضا یای بو العجبی بجه بعتر بیان ادم بوسران کبی خرم
قلبی **بیت** و بوجرا حنه کدن مرهم ادمی کون **بیت** ایندرو کرا کیم و در میان رک جیم **بیت** القصه
بقیة شبی فرار غصه صبحه بوردی گاه اما القیس وار شب تیره دن زبان شکایتی دین
ادب بو شعری تکرار امدی **بیت** الایاتیا الیل الطویل الاخیلی و مالک الصیاح منک یا مشعل و کاه
آندوی طلوع تابان صبح ادب دردی **بیت** دلم را چند بزمان داری ای صبح **بیت** دوزن ازار جان
داری ای صبح **بیت** تا اولد فانه دل کطره زلف شب ر عارضین نهاده تار مار اولوب غره غرای سباح
دیدار دل را که انکار اولدی و عوض غایب و غنیمت دماغ کنبه ای بجه خورشانه کافور بطولدی **بیت**
دماغ زمینی از تن افتاب **بیت** ز سر هام سودا آمد ز خواب چون دست تقدیر جمال و ز جهان افروز
دن نقاب ظلامی کورتدی و خمر و سر بر کردون بالای تخت مینا کون اوزره او توردی و سلای
عدلو زبانش و ضیاء بخش مسامح جهان بانه بوردی **بیت** کنتن یکی اولب سلطان سحر خیز **بیت** جتب
تختینه دیوان امدی **بیت** و طایفه براهی که حلال مشکل و علم تبیر و تا و یلده ماهر و کامل
اعتقاد امتشدی دعوت قلدی **بیت** و بی تکلف و توقف اوله جانل واقعه لری مشاهد اندی که تقریر
و تفصیل امدی **بیت** در شبی امدی ملاره تری ددی و در شبی ایلک بکا تبیر **بیت** چون انرا نشاء
تقریرده سیمای شاهان از خوف و هراس احساس اندلر **بیت** آتش اضطرار بینه زیاده التهاب و در بیدلر
بو خواب و بقیات سمناک **بیت** و بو واقعه لر زیاده خطرناک معلوم دکلد که بر احد بو زمانه دک
مرتبده هولناک فاقه لر کور مشاوله و یا اهل تبیر جنستدن بر فرد بونوع رؤیا اشتغال اوله
انما شویم که ملک شرفا جازت بیوره تا بریند لرا اتفاقله بوفند مصنف اولن کتب مطالع ادب تا شل
کامل و تفصیل شامله جمیع جوانیت احاطه قلبه و نه امید که کمال حدس و کیاست و صفای ذهن و فرا

معاذ بنیه بومنا مانک بغیر عن قریب پای سر را غلابه بشند و ز و نه وجلب خبر و دفع ضرر ممکن
اولن تدارکی درج اتمیه و **بیت** سخن دان با نیشنه دانند کلام که بفرکا باشد سخن تا تمام **بیت** شاه چون
اجازت وردی کند بلیز جمع اولوب بری بریله مشاوره اندل و خبث نیت و لوث سیرت و سورت
شر نلریدن سلسله انتقامی بحریکه اقدام ادب بری برن ایندل **بیت** کله اندی بر وال بر
ادم بونک دفعند برتدیراده لم کو بر قتل بری بوار درتدن نیز قلم بر طرف امرن بونک **بیت** نیز
بوجبار جفا کار عن قریب برتن بومقدار کسبه و هدف ببرد مار و علف شمشیر بوارادوب
مال و متاعلین باد تاراج وردی و بری وطن مألوف و مسکن مانن سیردن جدا قلب خاندان
و خاغانی آتش فزایه آوردی بکون المزمه و سر رشته کردی که انک و سیله سیله کینه خالقی
میرد و احوالزله اختلالن تدارک و تلافی متصور چون لولبه بود کلو خسار و خیار کوری
حالیان بدخی فرضی غنیمت بلوب مکافات صد دند ادا سق جابر دزد که مقام انتقام اظہار
کار عجایز در **بیت** دشمنی سوز سینه که قمار نخست دودی ارفور که فرصت غنیمتست **بیت** خوا
لولکه بوباید و بجای اتفاقه کلامه جرات این دن و تهدید تامله انی تحریف ادب دیو که بوازم
اکادالت اکره بری مخلص غلطی ظاهر اولم که هر بر بندیم جان بلکه بری سبب هلاک سلطان
و وجوب اندر اسببیا خاندان و خاندان لولم و اول قضا اسماینلرک دفعند چاره بکا منحصر
در که ارکان دولت و خام حضرت و مرکب خاصه دن بوطایفه شمشیر ایدارم قتل اولد و انلرک
قائمه براب زنت ترتیب قلعه و ملک بر ساعت اکا کوبانور بواکا افسونلر اذیوب با خود و
اولد خونی بعضی دار و یله معجون ادب جمع بدنه سوره و ز و ما قراصله انعامی یو بری عن
بادامه جربایله و ز بعد این وفار کندی مقامم که در چون مغربله بوجیله یله ظهور بوز
اولن اتفاقه مرور زمانله انک هلاکت دخی بر فکر قله و ز اگر چه بوزمانه دکنم کن پای روحم
انک خارا زار و اضرایله مروج ادی امیدم که عن قریب دست از زیله کل مقصود می دره و ز
و دشمن قوی طای مقام ضعیفه که تو رب مراد مراده و ز **بیت** دلا کو خا جنادید ایدست که باز
کل مقصود بچند رکستان مراک پس غدر و حیل و کفران نغمه اتفاق ادب باد شاه خدمت کندی
و انان مدح و ثناء اید بیدیر **بیت** شهاب خنک کوئی تا بند اولسون سعادت دیکدن بند اولسون

ضیر منبر شاه جهان گیر مجمل معلوم اولسونکه بوخوابلر نقیری هجوم دوا فی دها و ورود حوادث
عظمی دن غیر نشنه دکدر اما بوا نش بلا انک شعله شری ظاهر و شرر ضرری متطاب و اولن
آریتدیر له اطفایسترنه شویله که بزم کلام نصیحت انجا عمر که عین افلاص و صدق اختصا صحن
منبعث سمع رضایله اصفا بیورم بی شبهه بومنا مات هایله تک عالمه سی منفع اولی مرتز
و اکو طک کاسیاب بوباید واقع اولن تدبیر صواب مخالفت ادب زانمزه عملدن اجتناب داده بلیات
ناگهانی یه که هر بری بهم جان و هلاک خاندان و خاندان سلطان جهانی مستلزم اوله منتظر اولی
لازدر که کافر ارباب علم بغیر و تاویل بومنا مات زوال ملک و هلاک ملکه دلیل ادر که جازند
ملک چون اندردن بولکات خوف انگیزی استماع اندی مرسان و هراسان و برک بید کولر دان
اولب عنان تاملد و تاملکی الذن کندی بر زمان دن صکر کندی و سن تدارک ادب ایستی
بوجمل تفصیل و بوجملی حل انکله تعجیل واجب که مقام اطباء ایجاز و محل کشف و اظهار ده
تعمیه و الفار غیر مناسبه اندر دخی تنور حیل یه کم ایدب فطیتره زور بر ایدلر و تقریر بغیر
انواع سحر و شعبده که کوسوب ایتدیر اولایکی باقی که دملری اوزره قیامه کلدر شاهک فزندلر **بیت**
د اول مار سوز که پای ملکه طولاغندی ایران دخت در اولایکی بطرکین ایکی پیل سملکین در
اول قاز بزرک فیل سفید در اول استر هوار سمند صبار رفتار شاهد اولایکی فراخی پیاده ایکی
شتر بخنی در اول اتنی که فرق شاهد مشعل ادی بلار وزیر در و اول مرغ که سفارین فوق شاه
اوردی کال دیبر در و اول خون که بدن سلطان انکله الوده اولندی شمشیر کوهر نگار در که
فوق ملکه اوردی و تن نازنینی انکله رنگین قلن دلر بر حقیر بوازم لک دفع تا شیرند بوق
تبیوا غشیر که ایران دخت و اول ایکی بر و وزیر و فیلان کو پیکر و فیل سفید و کال دیبر
و غشیر بخنی و اسبک نظیر اول شمشیر اب شکل و اتش تا نیرله قتل اولوب خونری بری و جمع
اولنه و اول تیغ ابکون شکسته اول کشته لوله و بر خاک مدفون قلنه اول خونله بران نرسید
قلوب ملکی اکا قیروز جمله مرغایم و خواصه مشغول اولوب افسون اذیه و ز و اول خونله
ملکک التند و فوق المسمات یزه و ز بعد اب چشمه یله سرورینی پاک ادب روغن بادامه جرب
ادوز تا توقع اولان بلیات کلیا منفع اوله حال و معش که بوسحاب ظلمات بواقتاب تدبیر

غیر بیه مرتفع اول **بیت** در دفع بلائی که نصیب تو میاید بدی نیست که تغیر افتاد باشد چون
اندرون بولکان و حشت آنکری استدی انش و هشت خان صید مکنون نار و نور و باد خشیت
خرمین آرام و حضورین هبا مشوراتی و استدی اعدای دست صورت و ادیان اهریمن
سیرت تکرار مرگ سرورک بود بدی کوزدن یک کد کلید و نشت هلاک و بوار سرفراز کز
ظلمت حاصل اولن اب حیاتن صد بار لذت و خوشکوار دلی چون بوطایفی که بعضی
کنند و نسیم منابه مندر و بعضی بار ملک و مال و اسباب زینت جاء و جلال در هلاک ادم
اندر حیاتن نجه راحت اولم و زندگایند نه و جهله لذت یوم **بیت** مرا عز برای ارجان
نارنجی باید که در دولت نباشد زندگیکار آید **بیت** مرا عز برای ارجان
قلندری زرد و انارک کیفیت سوال و جوابه متفق ادمی زرد برادر استعاره اندیک که بخرد و آید زرد
اول **حکایت** پادشاه استدی اخبار ده کلند که حضرت سلیمان صلوات الله علیه
بر پادشاه ادا عظیم الشان جمع انش و جن و وحش و طیران که کرامت ادا و ادعان میان جان چکن
و منشی قضا مشور سلطنتی و **بیت** لا یبغی لاحد من بعدی طوایف و شوخ قلند
و ساین قدر مرکب صبا که **غدها شهر و راجها شهر** انکه صفت سیری نمونه سیدر
انکه زین نمکینله تزیین امتدی **بیت** فلک بند و افتاب غلام زمانه مطیع و جهانش
بکام شده انس چون جی جان چاکر زده و حش چون طیر صف در برش **بیت** مرون اتفاق
ماین بی الاوقد تخیر حدیثی موجب و قربان صواع ملکوت دن بری افیانه کلدی
و اب حیاتن ملو بر قبح کتوردی و استدی بدع کالی حاشانه و عظم برهانه سنجی و قلندری و بیوردی
در سکر بجای نوزایت و تا اخر الزمان **کل انفسی انتم الموت** خمار و خاموشی و دلدرد و شکایت
زنان ناسودن در وضو و صفای واسع الفضاء لا هوته خرام ایله و غوغای جن و انس و قلوب
خضای و انس و فرادیس قدس ارام ایله سلیمان علیه السلام بر زمان بوفی فکر ایدی که نقد عمر
سرمایه در کماله بازار قیامت ده سود خزان تحصیل اتمک میسرده و عزم زندگانی بر مزعم در که
اندا دولت و جهان فخری اتمک و سعادت جاودانی حاصلی کو ترک متصور **الدینا خریعة الاخرة**
بسوی حال کونه حیات کاشانه تواندن باج و بر زمان مرکب امان سید تحصیل رضای رحمن اولدی

اجلدن بیک میل زیر زمین نهان یا تمه دن اولدی واضح **در** علم اولدی که سودای زلف یار له
ینه بود بدی ایدی که اکابر انش و جن در کاخ حاضر در و اماغل و حش و طیران دیوان ایوان
آسمان مانند صواب بود که بوباید مشاوره و معاو و سرحد اطباء بتقدم **بیت** تا هر که رقم
اتفاقیه مرقوم اوله بکاره پیش نهاد و هر یکی که سمع جماع و اجتماع علم من موم اوله بوباید
امان بنیاد ایدم پس جمله انسان و پری و سایر جانور لری در کاخند دعوت ادب انار کله
بوابین معاو و بوی خصوصی مشاوره قلدی جمله سی متفق الکله شریاب حیوانی تر حیاتن لری
و حیات جاودانی که صلاح جهانیا فی مستظهر و مستبشر اولوب **بیت** بر خور حیات
ابد و عمر خلد کایست دعا شام و سحر بر و جوان **بیت** سلیمان علیه السلام ایقده عجا تحت ارا الممن
ساکن و عظمه و لایممن متکین اولاندرن کمنه قالدی کحالا بوجلسد حاضر اولیه استدر لی بوباید
براستی شاردن خبر دار اولدی اجلدن بوجلسد حاضر کلد حضرت سلیمان علیه صلوات الرحمن اسبه
فرمان ایدی که انی جنت جوی اندک و هر قدر ایسه انی بولوب استانه نبوت منزله دعوت اید چون
اسب فرمان بنی ایتقان ادب بوبیما را یاب بولدی بر موجب امر واجب الادغان جانب دیوان
حضرت سلیمان دعوت قلدی بوبیما را نکه دعوتنه اجابت ایتدوی کلاسه التفات کوسرتدی
نوبت ثانی فرمان سلیمان کلبه متعلق اولدی شک و موجب فرمان کندی و بوبیما ره حضرت سلیمان
نبینک دعوتن اعلام ایدی بوبیما را نکه دعوتنه طوع و رغبتله اجابت ادب بی تراخی و تاخیر
افتال ارم ساق سی تخی ایدی چون بوبیما را کلام کلی قبول ادب دیوان آسمان ایوان سلیمان
متول ایدی سلیمان علیه السلام اکا خطاب ادب استدی ای بوبیما را سندن بر مشکل استفسار اتم
کوک دی اما مشکل بر ایکن ایکی اولدی حالا موجود که مشکل معهود دن سابق بوشمیه فی
حل اده سن بوبیما را عز افتاد ادب استدی بند نکه نه قدر و دستکامی او که مشکل شاه نبوت
پناه حل اده بله یا انکه که پادشاه سپهر اقتدار بجلین خاکسار بوقنداری نوازش قلند **بیت**
بر بخردن در کیم مهر ادم دعوی مهر ایدم سپهر ادم نه قدر ارم و حقی که سلیمان اوله ببله مشیر
مصرع من کیم باشم که دران خاطر عطر کزدم **مصرع** اما قدیمی سمر معهود عادت **بیت** اکا و عالی مرتبه
اصا غسافل من لندن تفقد احوال اده کلند و خراودندان نعمت دعا کوبان دولت

نکته درین باب و نشان بزرگوارانای نبی است

دن استخبار اخباره رخصت و رستلرد که **سبب** نظر کردن بدر ویشی بزرگی مایه فراید سلیمان
باچنان بختی نظر کرد بامورش که اگر ظل الهی بتو پناه می بندد و تو خواه دن بکو اشتباهی
حل آنکه بیوره امیدد که بخواط بر فوره بوباید هر خطور ادرسه بی تصور غرض و موز
لمجوره عرض اولنه سلیمان علیه السلام ایستی خاص و عام تمام بونک اوزرنه متفکر که انشا
صک جنتی و آنکه شرفی است و خیس کلید در پس سبب نکر که انرفتنک دعوتنه اجابتدن
اباده سن و اخستک ادنی اشارتیه کله سن کن من بویمار ایستی یا بنی الله اسب اگر چه زیور
و جلاله ارسته و زینت هنر و کماله پراسته در اما و فامر غارند رع و جراتمشدر و حقان
ونک چشمه سارندن آب صفا اجمت در **سبب** از اسب و فاطم علی باید کرد اسب و شمشیر و فادار
انند هر چند که کلید است و دنا اتله موصوفه و ولون و نجاستله مشهور و معروف لیکن وفا
دارق تو بیل نشو و نما و لش و حق کردار حق استخوانیله عز و اشد **سبب** ادب سله خلقه اخلاقی
در کوش حقوق نفی قلم و امور اول سبب دن اجابت دعوت حضرت که منج و فو و حج صوق
وصفا در و فو قونی استماع امتاع و اشارت قول و فاداره اقامه ادب انکه امره امتثال
و اتباع اتم سلیمان علیه السلام بویمار که جوابی تمام استحقان و قصه تحیر و مات و حیاتی
فقیر و قطیر در میان اندی بویمار ایستی یا بنی الله بویاب حیوان که سبب حیات جاودان
سکا اختصار و وارید بر بخشه صاحب و احباب و سائر متعلقانک دخی اذن حصه دار
مید سلیمان علیه السلام ایستی بویکایت بکا خاتمه و سائر خولای اذن حصه دار
بویمار ایستی بونقدیر چه لازم کلور که جمیع دوستان عهد ملک و یاران عهدک اخیره امتثال اده
و فرزند خویش و پیوندک و احباب و دینا دن که اسب فرقت و دینه نیاسن و مصیبت دود
بویاسن بن کاه این نری که سن بوزنکا نیدن لذت بویسن و بویع جاودانی دن که سر و اقل
کچه متع اولی **نظم** اولیه بوندن اندک مشکل دم کاند یارندن ابریه ادم فو قه و ستافت
دلبر حیرت دوست زهر قاتل در **نظم** صحبت بایله غنیمت دان که نقد زندک خاصه زهر نزار
صحبت یاران خوشست خوش بود بهر تماشاکشن عزیز و ان تماشاهم بدیدار هواران خوشست
حضرت بنون مایانک جوابی استحقان و استقوا بایله غنیمت دان که نقد زندک خاصه زهر نزار

نکته درین باب و نشان بزرگوارانای نبی است

و شربت حیات و غریب بقا اوزره جوعه جام خنفل بناق فنا اختیار قلدی بوشکی کتوردم با بایله سیر که
بر جاعت مزبکاند کافی مسخر کلد و کند و جلا کله انکه فراقی میانند فو تصور کل بودی خیر که
هر ملک صد در زواله در و هر ملک خضر ارحال و انتقاله بوعادتک اخیری خرابید و بوشرا بک
عاقبتی سراب بوباطل دوام محال و بویخت اباد مقام ارحال در **سبب** کدر می کسبه بقه لاسنا
رنک بقا بولور می کسبه کلند کوره و فاقوسن اقره بوزن اید کوش هوشه صوت رحیل دماغ جان
اسن بل و در فنا قوسن **شعر** نزلنا فیه یوما وار غلنا کذا الدنیا نزل و ارحال **نظم**
مقام فوات وفاده برج کون ارام و خلم ایچون بوقدر خون حرامه ارتکاب و اقدام طوز
عقلان دور و کشتی کذو الیه خرب عیش و حضورین هیا مشوراتک مقتضای فکر
صیح دن بنایت مجورد اگر می ایسه بوشکلک جلند بوندن اسهل بر طریق بولک
و بونگاه نکه دفعند قدر نکوز واریسه بر حیلله دخی بدارله قلک که بن تکلیف مزبورک
عهد سندن کله مزین و طور عقلک محذور و مذهب شرع منی و مخطور اولن اموره سز ساین
قلم مزین بر اهرتد لرحکم لله کلام حق تلخ اولور و نایع صاد قلک قوی در شت کلور **نظم**
امادی عالم ادای ملکدن بغایت مستقر در که غیر یلری کذونک نفس خریف و غصه لطیفه برابر بایله
و انلرک جهت بقانی ایچون جان عزیز و جا لذت ندن فراغت قلله مخلص لک نصیحت حق استماع
واقع اولو کک و بی فضل کلامنه عین اعتبار به نظر قلم کک پادشاه نفس نفیس و ملک وسیع
قدرن بملک و بویامر که موجب فرج نام و مستوجب استخار و غم در بوقف و تردد شروعه
اقدام آنک کک عقلانک نفس عزیز جلند تعلیم و انک وجودی بقابل سندن سائران
کالعدم در ضمیر منیر مملکه پوشید اولمیکر ادی زاد مقام استقلال و استبداده و اصل اولور
وسود وجودک بانا کایناتک اندک رایج موجود یوقدر خرج نفوذ و بذل محمود حاصل اولور
حالیها هاویه مای زایه حیات اوزره ترجیح و تقدیم آنک و وضاحت برای سرور وجودی
قویب تنکنای کوب و ماوی مار و مور کتله روش خرددن دود کوروز نه که ذات ملک باقی
و بایدارده زن و فرزنده اقتدار و ارحه و تا ملک ستوار و برقرار اوله خدام کافی و اسباب طبت
سیار **ع** که هیچ نباشد چو باغی هم هست **نظم** ملک چون بوضو استماع بوردی و دفع

مانند مناد انك بوجرات واقدام كوردی غایت متخیر و متألم اولوب بارگاهدن خلوتگاه
 خرام قلدی وصفه ایواندن کوشه بیت الاخرا منوجه اولدی بیت چونتوانم که باکس حال درخت
 کوم دوم در کلبه اخرا هم باخوش من کوم **بیت** بسوی فراغت خاک مذلت سورب خونابه حشر
 فوار دید سندن روان **بیت** و صبر حیرت و حرمان خیز صبر داران صادر باد خزان
 اخرا برک و بار سرور و حضورین دیزان ایست کند و کند و به ابتدای ایا بونام غم و طوفان
 هم که اندن برف خوف و تکرک مرگ نزول در بنده فضای تضاد هجوم اندی و بوسم کرم
 که خفه صیای موم و سنک خاها یار دین سوره ایله بنجه مغان زار بلاد نوبه انتی
بیت من بودم و کجی و می و سرودی غم را که نشان داد و بلار که خبر که **بیت** هیچ بر فرد کند و نک
 خوشی بوندنک قتل و رضا و بری بابا حدی جمال فرزند و دیار حلیله دلیند مجرعه فانیله
 قانع و خرسند اولور می بویسر لیم که کوزنک نوزی و کولک سروری و دل و جگر پر کاله لری و غریابی
 غنچه ولاله لری و حال حیات ده ماده استظهار و وقت وفات مایه الافتخار مده نظرم
 او لم یبق نفال عمر دن بنجه بر خور دارم دولت و سلطنت دن لذت و حلاوت بولم **بیت**
 قالمیجی کشنک صوکن بر خیر خلف **بیت** حیف حیف اول عمر که اولور عین پیره تلف و ایران خست
 که چشمه خورشید تابان چاه رخندانندن بر قطره و لغنه ماه رخشان عکس رخ نور افشانندن
 بلحه رخساره غرای روز و صلت کئی تابان در طره مطرای شب فوقت کجی و پایان **بیت**
 منور مهر رخسار یله آفاق ایکی قاشیله ماه نه که طاق قدینک دکه سید رخشا شمشاد قدیمی نین
 سرو آزاد کجاست در با سنی مدح این بن مصاحبت جان فراسنی شرح این بن **بیت** دزین
 دزین که ابدای دین مکه که رسن مشکباری دیی **بیت** انحرافات بنجه متصور حرفه که عمر
 نوح مقداره متاع عمر دن انحرافات بنجه میسر و واکیلار و وزیر که رأی منیری روز جاننده بر
 افتاب نور افزاده و پرتو شمع منیری شب واقعه بر نور ظلمت زدا **بیت** راینک مضایده
 عنوان دیوان عل شمسه شمشیر بدید طغرای منشور اجل **بیت** بدست یاری قلم و قرار و تخت
 ملوک را نبود پای بر قران شویله که حضور مد حاضر املیه و عین تدبیر اصابت پذیر احوال
 ملکه ناز اولیه عمارت ملوک و رعایات خلایق و رونق اعمال و تعمیر خزاین و توقیر اموال و وجهه

ملک و ویر اده و چون صحیفه تدبیر کالاهیرم نقش بند مهر منبر شاگرد بنانی و تیر بدیع
 دیزه خور سفره معانی بیانی در لفظی لای منقولم کجی دکشدر و خطی جواهر منشور کجی فوج بخش
بیت لطف لفظش داده باجم اب و استی راقار حسن خطش کرده باجم نور و ظلت راقن من **بیت**
 مصالح اطراف و حوادث اکثافه نه طریقله علم حاصل اوله و مکاید اعدای دولت و غرام مدعیان
 ملک نه حیل یله اطلاع قابل اوله و هرگاه که بویاکی ناصح امینک بلکه بویاکی خرمینک دفتر
 وجود نه رقم عدم چکله هر آینه انک فزاید رای و درایتی و منافع حسن و کفایت اقطاع
 ملکدن انتقطاع بولسه کونک بوقتی درجه رونق امور و نظام مهام جمهور قبیل مستغانتدن
 اولسه کونک و اولیل سفید که شخصی جم ماه کجی تابان و کردون کردان کجی رواندر **بیت**
 بند حصص صدار و آهن زخم دندان او حصار افکن **بیت** و کابل اولیجی میدان مکرده مبارزیه
 بنجه و ادم اول ایکی فیلسف و خج که صف هیجاده سیل کجی خروشان و دریا کجی جوشان در **بیت**
 زخو طوم سازند بچان کند برارند بار بلاد **بیت** هتکام و غاده مصاف اعداده بنجه طو دم
 و ایام رزمن مخالف لری بر برینه بخاورم و اول ایکی جازه لمر سر که وقت سیرده بیک صبا ی جهان
 پیما المرحه انز کوره مز و برید غمال پروبال استعجالله رهگذار لری عبار ناره من **نظم**
 سعادت قصر نه پای سقونک تنی او سندن کوه بی ستونند **بیت** میله سیل نک اولور تند و سرکش
 سکر مه هوایه اور را آشتی قناعت پیشه زاهد کجی که خوان تحمل اهل سکی بار بردان حال
 اقطار اطراف دیاره بنجه مطلع اولم و احکام و بشارت نامه لری جوان مملکه و سامع
 خلافت نه طریقله منتشر قلم و اول مرمر تک و پولاد کصاعقه کدر برق رفتار اول سمند
 بی مانند سر که انشغال پای جهان بیما س دان زخشر سندن داغ غیرت یقر و رشک سرعت
 سیرندن دین شید بر خروندن اسنک کلکون آفت **بیت** کوز عالم ایچن بر مد چون برق
 ایکی نزلد کاعزله شرق و در برق سیانک کوزن قوز ایلی قوزن ایلدر مرده الدون سیله ای
 بنجه شغیه اده دل که قوزن کور میله سیل **بیت** نیر از دیو کاد نشاط نه و جوله کترم
 و کوی طری میدان جهان بنجه جویکان حیل یله کورتم و بی تیغ کوه کار که بر آب شکلد که آتش فتنه
 انک حرکتیله کون بولور و آتش فضل کد آب روی مملکت انک بر کیتله مصفی اولور **بیت**

نمود تیغ بکود تو جوهر از تن خویش **چو بر بنفشه سیراب قطره باران** **نهنگام** کو و فرزه بخند شور
و منظر اولم و هرگاه که بوند کور اندک بی مهر قالم و متعلقا نکه قتل و رضا و یوب بویا کارگر
که عواطف پروردگار دین بند به حضور و جنایع قلم ملک و سلطنت ده بخند متعالم
و عمر و زندگانیست که فیض احوال و دانی اول نه لذت بولم و فی الحقیقه **مصراع** عمری که این چنین
گذرد در حساب نیست **قصه** ملک بر کون بر کجه بوموال اوزر در بای غصه نیر طلدی
اما قهر از مدی و غواص قلی عان فکره صالیدی لیکن صدف خیره بر کوهر تدبیر که سلاک
قبول انتظامه قابل اوله الله کرمی **بیت** کلبه حزن اجند قلدی حوزین **عمری** غصه
هنشینی این وردی کو کلن یله کوزن آب قومدی جای تاب در خوا **عاقبت** ارکان دولت
میاسند ذکر فکراد پناه شیوع بولدی و پریشان خاطر لغی و دل مشغول لغی جمع محومان حرم
سلطنت بینند بین و مستغنی اولدی بلار و زبر چون حالی بوموال اوزر مشاهده
اندی متعیر اولوب کند کند ویر استدی اگر استکشافی احوال جرات ادم و تحقیق اسرار
پادشاهی به نفاذ اشارت ادمدن مبارکت کد ستم مراسم حرمت و اداب سلطنت
تاون اغش اولورن و اگر احوال ایدب طریق تا مل و توقعه سالک اولم جاده صدق و اخلاص
و منهج لوازم اختصاص و طشرو کتمشردن اولورم پس ایران دخت خدمت کندی و بعد
از ادا مراسم اغراض و اکرام اغراض کلام ادب استدی **بیت** ای سرورده عصمت زده بر علیین
پرد مدار حرم حرمت روح الامینی **نظم** در ای عالم اریا پشیده ادلیکه اولهنگام دن بر که بوند
مستهام بوبارگاه سپهر احشامک خدای سلکند شرفا شطاب بولند **الیه** الان کام بود که
ملکه بند دن بنهان بر سر و واق اولما مشد و دقایق احوال ملکند و صلایل اعمال سلطنت در هیچ
بر سینه بنم مشورت اتمدن شروع بیور ما مشد روح کون اولدی که براهی بخند خدمت خلق تنه
دعوت ایدب اندر لغی بعضی نه مفروضه اولد زانندن بری کسکند بوزن بقر و خلوتخانه
سندن طشرو چمن بجه کوندر که احوال ملک ممل و مختل در و انور سلطنت محظوظ و معطل الیه اولسه
چون حضرت علیا ملکه ملک و کافله سلطنت در و لشکر و رعیت عاطفت ملکدن صکر انکه این
عنایتنه کوز طو تر و انکه حکمی حل و عقدا مور و قبض و بسط اهل جه پورده نانی انشین فرمانی

عزاد لر صواب اولد که استعلام احوال اقدام ادب کیفیت واقعه یوز بند لر اعلام اوزار
بیورده لر علی سبیل الاستیصال انکه تدبیر و تدبیر کنه اشتغال اولد که براهی غدر پیشه و مکر انیشه
میاد که نور حیل یی کرم ایدب فطرت و یورل پادشاهی بر خطر ناله امره تحریک اده که عاقبتی
حزن و ندامت مفی و خاند سی حیرت و ملائمت مقتضی اوله نفوذ بالله بر حادثه واقع اولورده
صکر تا سف و تلف فایده و پرمره و تحس و تحیر نافع اولم **بیت** علاج واقع پیش از وقوع
باید کرد دروغ سود ندارد چورفت کار از دست **نظم** ابران دخت استدی ای وزیر صواب تدبیر بناله
ملک میاندن یقینی زمانه بر ما جرا جاری اولوب عتاب امین کلمات واقع اولمشد حال اخلو تحا
ملکه جرات ادب اغاز کلام و استکشاف اسرار اقدام شایبه تکلفدن خالی کلام و زبر استدی
ای ملکه **العتاب حدیة الاجناب** عتاب سبب ریح بنای محبت در و موجب ثبات اساس
مودت **بیت** ناز عذوق باغد و عبادی از ما و ناز و عتاب و سقی توان کرد **نظم** واصل وقایع
جباب عتاب مرتفع اولم کرد که چون ملک بادیه تفکرده حیران قالمش اولد و اندیشه دور
و دراز خاطر مجموع پریشان قلش اولد محرم حرم محترمه جرأت کلام واجب در و وزرایه
استفسار اسرار ملوک غیر مناسب در بود فی مقرر کرد اصحاب و احباب ملکدن اول
جناب عصمت ما بدن عیزی به بوباید فتح الباب میسر کلام ملک بوضعیف حضورندن
دفاعتله زبان شریفه کوز مشد که هرگاه که ایران دخت نظرم کلام خن باند و صاحب خاطر مل
ماند کوه دخی اولسه بر باد اولوب شادا اولورم و دیدار هابوینله بار غمد قور تلوب بند المدن
ازاد اولورم هابوین تکلف حقیقت حالی استعلام اقدام ایله و الحاج و ابرامله نیه واقف اولورم
فی توقف بوند و دولخواه اعلام ایله ایران دخت خلوت ملک جرأت اندی و غلطی بی بون کوز
ایتدی **بیت** غمت مباد و کوزندت مباد و در مباد که راحت و ارام جان و دفع غمی موجب فکر
و سبب صیرت نه در اگر براه دن بغض و خشت آینی کلام استماع اولورده سیه لایق بود که بر بند لکوز
دخی کیفیت حاله مطلع اولد و زانانکه تدار کند شرط اهتای ندیم انکه وظایف عبودیتی ادا کله
ملک بیورم که ای ارام دل بقرار اولننه دن سوال و استفسار جایز کلام در جوابی و حیرت اولد
و سبب هجوم خواطر اوله **الاشیاء ان تبدلکم تسوکم** ایران دخت استدی اگر بواقف و محافت

و خرد هریک که چن اطللس خاص و کمان کوه و الماسد استلر خوی پلیدن ترک آلمن
کمال الحاصل بومعنا شاهد و بونکت مؤید و مؤکد در **نظم** دشسته
 کلاره بر تو خورشید خوش قول اولور هواده بدید چونکه چوله اوزده صال بر تو بو
 اشکار اولور اندر چرکین بوه صد دشت در اولور نیسان ماره دوشرسل اولور آفت
 جان **نثر** ارباب عرفان قشند دانش بر نیغ بران مناسبت در که انکله جمیع خلل هلاک
 اتمک ممکنه انکه پاک طینت و پاکین فطرت اولور نفس غا و شیطان هوای
 بد فرمای که اندرون عظیم دشمن یوقد اول تبخله قتل در لور و اول طایفه که بدست
 و ناپاک سریت اولور روح پاک و عقل تراکی که نوع انسانه انلر مرتبه شرف اداک
 میسر کلد هان اول تختیر له اهلک ایلرله و اول اسبابی که الات دفع مکاید اعباده
 افوزان ارا حباب ادرله حضرت مولوی مشوی معنویسند بومعنا اشارت
 قلمشده اول یرد که بیور مشدر **مشق** بد کهر راعلم و فن اموختن همچو تیغی دان
 بدست راه زن تیغ دادن در کف زنگی مست که اید علم ناکس با بدست حیل
 اموزان جکرها سوخته فعلها و مکرها اموخته **نثر** راه بر فادک بوانش فساد
 ایتاد آمدن مرادی بود که فرصت انتقام فوت اولیه و سیاست ملکانه دن قلیله
 اولان جراحات که هنوز التیام بولما مشود بولم و دخی یوقد با اشارات حیل ایزله
 که قانون غدر اوزره مبتنی در شفا ییز اوله غرضی بود که شهادت لری که بعضی
 نفس شریف شاه و خلف ذات کرم شاهنشاهیله هدف تیر تلت قلد لوارکان
 دولتی که قواعد بنای کارخانه سلطنتده و تعمیر مالک و توفیر خراین و ترفیه خلایق
 انلر کف کفایتنه وابسته در بر طرف قیلله و تارعت دلیور و لشکرنا امید اوله
 و جهاندار لوی اسباب و ییل و اشت و استرکیه استر که ابطال اید لور تا ملک
 خلوت و بی اسباب دولت قله بن کمینه که تر خورده اعتبار نیم امثال ملک خورستد
 هزار و انا چون ملک نشا بوله لور علی مردور الایام سینه لوند اولن تیغ کینه نیام
 انتقامدن جقارب خیم لوند مضمون قصد قشند قوتدن ضله کتوره لور بوزماندک

تا خلف و خلف قله

انک توفیق عجز واضطرار سبیلها دی چون الان امکان اقتدار بولدر عنان اختیار
 الکرند کذب قصد اتخلل در که زمین ملک آشوب و بلا تخن **نظم** و کله انوشتم
 غدر فساد و فتنه باین اجه لور شویکه فزان قضا مضاعف شاهجی حکم واهی و ضنا فاسد
 بدخواهی امضا بیوره هم لشکرک اندن امیدی باطل اولور هم رعیتنه سوظن حاصل اولور
 چون رعایا و لشکر کیدل و یک زبان اولیه بیگان کار بان امن و امان اول منزلدن کوجر
 کور و مخالف هر طرفدن باش قلدر دشمن هر جانبدن هجوم ایزر لاجرم ملک و مال با مال
 اولوب سلطنت الدن چتر و نفوذ ناس موضوع تلفد واقع اولوب انش هرج و مرج خاندان
 و خلنا ندری یقر ملوک لازم در که مکدر شمدن امین اولیه لور و علی کل حال حیل بد سکا لدن
 غفلت قلیله **نثر** مکدر شمدن صقیق اولما امین غدر ایدب ناکه قور رساکه کین **نثر**
 بعضی شعرا حکمت انما بومعنا یی بوا یکی بیستله ادا بیور مشدر **بیت** مشوایم از
 خصم بیداد جوئی که غدار پیشه است و ناپاک خوی بظاهر دم اشنای زند بباطن دیر بی
 وفای زند **نثر** بر جهله ایلد اگر راه صواب کوردکی ندیر له بوشد تدن فوج و بو و رطدن
 مخرج میسر اینه تاخیر جائن کور ملک کرله و اگر توفقه مجال وار اینه باب احتیاط
 بر طریقه دخی ملحوظ در شویکه محظوظ اولوب فرمان قله انک دخی مضمونی عز اعلامه
 وصول بوله ملک فحال ویرب ایتدی سنک ضمیرک بر جام جهان نادر که ژنکار عیب و
 دیدن معارذ و کلامک بر آینه مصفا در که کرد شک و شبهه دن بهرادر **بیت**
 دکر منبعی رای صوابک سر کد جمع فصل الخطا بک لاجرم سنک هر قولک نیم قند سموع
 و مقبول و هر کلامک بر نفس قاطع و بر سیف مسلولدر ایران دخت ایتدی کاریر و
 حکیم که موشس بنانی فضا بل و مشید قواعد فواضل شابل در طبع لطیف مخزن نفایس
 جواهر حکم در ذهن شریفی منصفه عا بر عالم حدوت و قدم **بیت** دل پاک نظر لطف
 خدایه مظهر رای پیری تنویر قضایه محرم **نثر** بوا شاده کوه حضاده بر خار کوشه سن اختیار
 و بالکلیه جناب خالقه متوجه اولوب علایق دن فراز و خلافتدن کنار استدر
 اگر چه اولناخی فلاسفه حسب و راه نسب در اما صدق و دیانت و وفا و امانت

انك از دره مرئی اولدوغی جهنمده اعتماد اولانسه فكر عواقب مولده انك
نظری اتم و انك دفع خواب دهورده انك تدبیری انفع و استخدر اگر ای ملک
آرای ملک بوباید اكا کرامت محرمیت اوزانی کورسه و کیفیت خواب و صورت
قبیر براهه اكا کشف اتمک روا بوردسه به شك اولطریق حق اوزره انك ختایقند
ملکی تنبایدب دقایق تا ویلندن بردقیقه مخفی و مهمل قومه کون شو یلکه انك
تعبیری تا و بل براهیه موافق جقه شیهه زابل اولوب اول غزینی امضا لازم اولور اگر
اكا مخالف اشارت بیور رسه ظاهر بی در که ضییر منیر سلطانی حق باطلدن فوق و صحیحی
سقیمدن تمیز انسه کون بولام رای عالم ارایه موافق کلدی و فی الحال سوار اولوب کاریدن
حکیم قتمه واردی و دیدار حکیم الهیله که جمع فیوض غیر متساوی ایدی شرح استعداد
بولوب لازم تواضع بر نه کتوردی حکیم شرایط تعظیم و مکرمی فدیام ایدب ایدر **سبت**
کلمه روضه شد چون مقدم رضوان رسیده دید روشن شد جو بوی یوسف کفان رسید **نثر**
سبب تخم رکاب سعادت انتسابه واقع اولمش در قران قضا مضامناذ بولسم بند خود
درگاه بارگاه کردون پناه بوز سوردم منظر ادب و آداب ملکه انسی بواید که خادم
مخدومه خدمت ایدلردی و ملوک ملوک ملازمته کله لودی **سبت** طریق خدمت و این
بندی کون خدایا تورها کن باو سلطان باش **نثر** سیمای سعادت اعتماد اثر تغییر مشاهده
اولون و غره های بون هم علامت غم تنزین قلون صورت حالی و موجب ملائیه بیان بوزین
صوابدن بلکه فرایدن خالی دکلدر ملکه کیفیت مناماتی و براهه نک تعبیر اتن بوسبیل تفصیل
اعلام اتدی کابردون بر زمانه تحیر بحر نه طلیدی و تعجب بر مفعن اصردی قالدی بعد ایتی
ملکه بوباید سهو عظیم واقع اولمش در که بوسری اول طائیفه اظهار انکمل ضرری جوق
زیراکه اول طائیفه نک بوسر رتبت محرمیتی یوقده **مصراع** هر کون بکاحرم اسرار بود کدرای
عالم ارایه مخفی و مستور اولیکه اول مدایی بواقعی تعبیر لباقندن دور لودر
اول سبیدن که عقل فطانتدن محرم و دین و دیانندن مجور لودر اما مکرر خجالی
دن اضطراب ایتوب سرور و شادمان اولق کون و تکرانه ایچون مستحقله صدقا

بکرانه احسان اتمک کون که دلا بدولت و سعادت بوناماتک صفات خاندن پیداه و شود
عزت و عظمت بوقائاتک تعبیرت مانده هویدارد دمی دم مجاری امور و فوق مرام اوزره
ظهور قلسمه کون و ساعت بساعت بجهت دولت و ابهت سلطنت از دیاد پذیرا
کون **سبت** سپهر تاج و دوراه غلام و کردون نام فلك مطیع و ملک داعی و زمانه بکام **نثر**
چون پادشاه عالم پناه بوقائاتک تعبیرت انده اطلاعه عازم اولدی بود و تقوا همدخی
انک تا ویلین علی سبیل التفصیل تقریر ایدوب اول مدایی ک تیر میکیدن سپهر تعبیر
و وقایه حکمتله دفع اتمک لازم اولدی کربست تو خد نکست مرام سپهریست **نثر** اول
اول ایکی ماهی که دملری اوزره طروردی رسوللردی که جانب سزیدیدن کلورده و ایکی
پیل مان عظیم جشمانله هزار رطل باقوت زمانی و فعل بدخشانی که دل ناز رشک زکند
بر خون و جرم اشغیرت شعاعندن نهانخانه سنگد مکنونده پیش کش سمنده شاهه
کتور لره اول ایکی بطاکی اسب فایق که ماه واکارین و شعاع شمع زکین اولمعه لایق **نثر**
سبت دریلدی طری و الایه بکون اوزون یا لیلدی یلدایه بکون کمر بویلدی قوی قوی **نثر**
دکرمی مغزیلاری هاله کردار صهیلا و رسال اولور دعد کویا ایتلا رندن اولور بوقید **نثر**
اول قانبر استر افراز در باد جنبش اشش روش مسالک و مضائقه ابکی روان
وسیل که خروشان در و زخم تم بولادر نکه سنگدن صاعقه مانند آتش افشان در
سبت بر اوزره ییل که جفت و سبک خیز صوابچه کرم و چون اشش بخت چوسم
سنگ رنگن اوره سنگه اورا اشش بهر آب رنگه بولدی شاه دهلی هدیه رسندن اصطبل
عامه ارسال ایدر اول مد که پای ملکه بیچان اولدی بونیع کوه کار اشش فعل و ایدار در که
دور هیجاده چشمه مینادن باقوت مذاب روان ایدر و صفحه الماسی زکده خرد عقیق
و ریزه مرجان ریزان ایدر **سبت** فتح و ظفر بکوه تیغ بوقانید فنی که تیغ قوه فتح
مجتماست **نثر** اول خون که ملک بدن انکه الوجه بولدی بر خلعت ارغوانید طراز
دزله مطرز و در کوه ایلکه مکمل که دارالملک غزنه دن تحفه طریقیله بارگاه کوردون خجالی
شاهه کتوره لره اول استو سفید که ملک اكا سوار اولمش در بر پیلده سفید هیکل مهیب

بیکر که صفتش کرد: خون دیوان ایلده خرطوم زبرد رکن لعل نیر ایلاید. **فادول** ثبات
 دمانله که کوه اهندک معلقده بر دین برعلی خراب و بیایا بد **بیت** بیکری برز کوه
 او هامون بی ستون روان بچار ستون سلطان شام و قاهره اسطبل عامه ارسال
 ادیب شهریار کامکارا کامگاه سوار اولسه کون اول اخگر سوزان که فرج سبارت
 میکن بره کیه فروزان اولدی برنجوهر اهر که کنکره قدری غرقه قصر مینا زک آسمان
بیت رسیدن عکس نایج مرصع بچرخ ماه چون ماه مقنع بتاجی مکر سیلا
 باج و خراجله خاکبای ملکه روان آتسه کون اول مرغ که متقارن تارک مبارک ملکه او
 اندن شایبه مکروه متوقعه اما اکا اول قدر اثر و سجدان ضریر بر تبار و لغایت مانی
 الباب بر بارچالند و بر عزیز مهر با بند بر زمان هجران لازم کلور اندک دخی مالی
 صلاح حاله منتهی اولور بوخا بلرک تاویل صحیح و تقبیر باصولی بود که تقریر اندم
 و بری ضم کور مل دلالت اید که رسولگری یدی نوبت هدایای ملوکانه ایلده درگاه
 دولت پناهده عودت ایدر و ملک اول نعمتله حصولی و اول قیمت لکر و صولیه
 شاد کام و شادمان اوله و نبات دولت و دوام عمر اید پیوندا ایلده اختصای
 بوله پادشاه واجب که من جلا جانی کند و اسرار نه مطلع ایلیمه و تاب رکسنه
 تجربه قلیله و صدق و دیانتت کاینفی بلیله آنکه مشورت رو کور میه **بیت**
 کسی با امتحان ناکرده صد بار مکران پیش خوشیش صاحب اسرار اصل خود بود که
 مطلقا محبت مردم بی باک و نایاک بد کور و زشت سیرت دن اجتناب انگلی ذمتنه
 واجب بیه و کور با قیمت نفس نفیس اشخاص سفله طبع و نعت و لنیم مزین و دنی
 خلقت سکند منتظم قلبه دن استعزاز اید **بیت** آب را بین که چون هی نالد
 مردم از هشتین نا هو **بیت** ملک بو کما فی استماع اید جاک فی الحال عبادات شکر تقدیم
 اندی و اول پیر مبارک نفسند که مسیحا صفت دل مرده سنده حیات تازه و
 روح بر مرده سنده نشاط باندازه وردی عذر لردی و ایتدی بجد الله که
 عنایت یزدانی مدد نصرت ارزانی بیوردی و بکا بن جناب حکمت مائنه کرامت

۲۶۲
 نصاب یول کوستردی تا بوجهرتک میان انعام منتهی که سینه شند این محنت فواید رخت
 بنذل اولدی **نظم** بود قتل چو قتلک نوشکافی جوابک اولدی دل در دینه شانی
 جزاک الله که جام کوزن اچدک کوفه قرشو جانان یوزین اچدک یولم بر نور ادبای
 مهر و شر خلاص ایدله ضلالت ظلمتند **بیت** یازمخی خاطر خسته کورده بود
 عیسی و جذایر ستاد و بر کوفت **بیت** و الحمد لله حمدا ایا ابدای یوس ملک دل فرحان و خاطر خادای
 مستقر عز و اقباله نزول اجلال ارزانی بیوردی و بر هفتقه متوالی رسول لر تحف و هدای
 اقایم سبعمه دن کلوب بشتند که هان اول وجهله که حکیم کامل بیور مشیدی مضمون
 رسالاتی موقوف عرضه بشتند که بدیجی کون ملک بلار وزیر و فرزند لرین و ابرار
 دختی و دبیری خلوت دعوت ایدوب ایتدی عجب خطا قلدیم که سرچا عدامه افتنا قلدیم
 اگر سپر رحمت الهی انزل که تبرکیده حایل اولسه و ایران دختک نصیحتی تر فسخ
 قبول بولسه عاقبت اولایلا عینک مکر بنم و اتباع و اشیا عینک هلاکته مؤدی اولور
 هر کس سعادته اذنی یار و کنایت ایدی مدد کار اوله لاجرم ناصح مشفق لک نصایح عزیز
 طوبی سواغ مصالحه کورن عقلی پیرایه تا مل و تانی دن عاطل قلیم و وخامت عاقبت
 اندیشه ایدوب مقام خرم و محل احیاط دن غافل اولیم **مصراع** هر که بی تدبیر کاری
 کرد سامانی نیافت **بیت** پس بیوردی که عزیز لرد خاطر یو واقعه سببی ایلده ملال دن حالی
 دکلی لازم اولدیکه بوهدا یا بونوره قسمت عادل ایلده توزیع و تقسیم اولنه خاصه
 ایران دختک بوجادنه نک تلافی سنده سعی تمام کستردی و بلار وزیر که ایران حتی
 بفسادک تدارک ارشاد اندی بلار ایتدی چاکور اولصلحت یارچوندر که وقت حد
 حوادث کند و لرین سپر تیر بلا قیوب جان باشه قلیله **مصراع** هر که سر تو دارد پروای
 سر ندارد **بیت** اگر بر بندیه معاونت عنایت و مساعدت سعادتله بوسیرت ملازمت
 و بوسنته ملازمت میسر اوله و طوع و رغبتله مال و جان ولی نعمتک خدمتده فلا
 قیلله اکا مرده و عطار جا اتمله کون و مقابل انعام و احسانله مکافات توخ قلامن
 کون اما پیدا که ملکه زمانه بویابد سعی بلخی روز روشن که هویدا در بونو کاتند

اول بنیاده دکلدر که بونوع حرکت جرات قبله بود و زیر سحاب طاعت ذیبت ملکه الی کندی کیدین
 خاطره بونظور اندی که بر فرمان امتثال استیصال نظر احتیاطدن دوزدر زیر که بوزن
 فصاحت و علاحتدن بدل و کیاست و فواستد بی مثل و بی مثلدر ملکه انک مفارقتیه
 خلل کلی محفل خصوصاکه انک بركات نفس پاک و میامن رای تابناکیه بود کلو انخاص
 در طه هلاکدن نجات و طلاس بولد لویکی که بعد زمان ملک بو تعجیل انکار بمرور و انک
 بوعینی نظریاک شاهد عین هنر کورنه بوندن قطع نظر بوقوله امورده شتاب خلاف
 لای صوابچه اولی بود که بوازم اساسی قاعده تائی اوزره بنا قلم تا وقت سوال محل
 عتاب اولیوب حاضر جواب اولم **سبب** جو قاضی بفکریت نویسد سجل نگرد در ستار
 نبدان **نجل** پس واجب اولد که بوازم امتثال تعجیل امیوب توقفه مجال ویرم شکوه
 ملکه جانبدن علامت نداشت ظاهر اولد باری فرصت مدارک فوت اولماش اوله
 اگر البته انک قتلی بایند حکمی اجرا و قضایه امضا اتمک دلورسه موجب فرمانیه
 اتباع حیو امتناع دکلدر مقرر حرکه بوناخیره بکا اوج منفعت کلی میسرده اوله
 مثبت ابتای نفسی کناه ثانیاً امر نه نادم اولورسه تحصیل رضای پادشاه ثالثاً
 جمیع اهل ولایت مستببی نهایت که بواسطه ملکه مملکت که خیراتی عانه اهل عالم کار و عمل
 و مبراتی کافه بنیاد مره حاصل و مواصل در وجود نک علت بقای اولورم پس ای محمدان
 حرم سلطنتدن بوظایفه ایله کند و سراینه ایلمدی و بیوردیکه احتیاط تمامه انی
 محافظه قله لور و تعظیم و تکریمی بایند مبالغه لازم سبله لور و کندوسی تیغ و خونم
 ملول و محزون و سرنگون بانگاه مملدی و ابتدای فرمان ملکی بر نه کوتردم و اول
 کساح بی ادبی که قدم جراتی سباط عرض شاهه دراز انقیادی سزاوارسانه میوردیم مکرملوک
 فی الحال سورت غضب زوال بولش و در بای موج خشمند تلاطم امواج سکون پذیر
 اولمشیدی چون وزیردن بوجرم صیبت آوری استماع قلدی ایران دختک یال و بال
 و حسن و جمال و فعل و کالی خیال کلوب زیاده متأثر اولدی و اثر تاثرین اظهار
 انکه عار ادب نقض و برای برینه وصل اتمدن که اجتماع نفیضین حکمند در



احراز اندی پس کندو نفسی ملائمه آغاز ایدوب ایستدی بونگاه شنند که حلم و تائی
 بر طرف قلدر و کندو محبوبه کی جزوی جرمیه ایله که با وجود حق انک طرفدن اندی تلف
 تیغ تلف قلدر که کردی که بوقدر عصیانله فرمان قضا جرایزه از خا عیان انمید
 و آب حمله انش خشی تکین ایدوب طریق شکیبی قویب مضیق مشتاب کتیدک **نظم** بار و اتش
 بودان بر کزنده کوبدی شعله برارد بلند ادمی اتش خورد از حد فزون کردم اودر
 نیارد برون **نثر** چون وزیر سیمای شاهه علامت غم نداشت مشاهد قلدی ایستدی
 ملا عنناک اولسون که بریتکه شخصت دن چقه سرانگشت تدبیرله ردایلمک
 محالدر و کشته زرد زورله زنده قلتی محض خیال غم سپوده و اندوه بی فایده
 مقتی قلب و مضعف بدن و بر شجره که مرثیه جرات دوست و راحت دشمندر
 هرگاه که سلطان بر حکمی مضایه و بر فرمانی نفاذ میشد که کدضکر علی الفود پشیمان
 اوله بیکان مراد کابینا مرکان ددام شکوه شاهی و شبات وقار شاهنشاهی
 بدکان اوله کر کرد که پادشاه ملک ذی القراع کی فرمان شیطان غضب اتباع انیوب
 و بوباید تعجیل و شتاب بدن اجتناب و امتناع ایدیدی تا عاقبت کار دام نداشت
 و در طه ملائمه گرفتار اولمیدیدی ملک استفسار اندی که نه کیفیتله واقع الامر
 اول **حکایت** وزیر ایستدی روایت اید که تختگاه عیند بر پادشاه واری عظیم
 انسان بر شاهنشاه ایست بخت پیر و رای جوان کودون پیرو مدت سیرنده سپهر
 سلطنت اودره انک نظیری محمد منیر شاهه اغر مش و مامنه روزگار ملاد ارناهی
 چهار سوی جهانند انک عدلی قهرمان فرمان فرمای اشمشیدی **نظم** بوندن افتاب
 عالم افروز زرمده از در جهان و جهانسون جهان عدل و دادیله ادب رام خلایق
 مایسنده ایدی انام و بوباد شاهک کاری اکثر با شکار ایدی بر کون میدان شکار
 گاهه مرکب نشاطه عنان و یوب کیده و دیدن تجسس لچب و راسته نگاه
 ایددی اتفاق اول زمان وحوش و طیور دن نام و نشان کورمدی و غیر نظری
 شکاره لایق برجائزه ایرمدی ملک بوضو رندن زیاده تحمیر و مزاج نشاطی نام تغییر

اولدی بوانتاده مکرر فخر و بیا که قزو فاقه بلا سندن پوست آهوزن بر قبا کیوب
 اول بیا باند خار کنلکه منقول ایندی اتفاق اول حینده اذل شغلک تقبند و طاق
 طاق اولوب بر بینه کنارند بامش و خیل خواب جمیع جوانین احاطه
 انش ایندی قضای الحق نظر شاه کا مصادق اولوب آهوکان اندی و هانم کان
 یکسندن خدنگ دل شکافی کافی نافه راست ادب آندی **شعر** شعله نیری که در
 او د غرق **جست** بران سوخته خرمن جو بروق فتنه محابای بلای نکرده کرد خطایی
 و خطایی نکرده **قصه** چون ملک شکاری اوستنه واردی اول بچاره سینه مجروح
 و دل پر خونله بولدی دنا ده غمناک اولوب متاسف اولدی و ناخن ملاستله چهره
 ندانم خراشه اغاز قلدی و اول خود دین که موجب تحسیر و تحیر ایدی متالم خاطر اولوب
 خار کنه بسیار اعتذار لرا د ب مرهم بها هار دنیا ر تمام عیار ازانی بوردی و عتفا
 عزیمتی جانب دار السلطنته معطوف قلوب بر زاهدک صوبه سنه که اول نهاده
 عتف و عبادتله معروف و مشهور بلکه عرصه عرصه دهرده ارشاد و هدایتله
 مذکور ایدی و قول و اجلال بوردی و زاهد دن دنیا نه نبرد دولت و جاه و آخری
 کفایت جرم و گناه ابلق دعا و نصیحت استماع اندی زاهد پاک طینت دخی طریق کشف
 و کرامتله استدی ای ملک بوخصلت که دولت دنیای و سعادت عقیای جامع اوله
 غیظی کظم و خشی هضم و هنگام غلبه غصیده میل جانب **نظم** کی کو بر فروردن
 خشم مدار روی طریق مردی چشم غضب چون نفس تو من را کند کرم عنان نشی
 و اکثر انجانا خود نرم **شعر** ملک استدی بلدم که جاشقی شربت حفظل مذاق حاکم عاقله
 لذت بامی وارد فاما هنگام خشم حلی هوای نفس که قله نرین و اوقات التهابا نایزه
 غضب عتفا و قید ضبطه کوز نرین زاهد استدی بن اوج قطعه رقیبه بعضی نرین
 سوان خواصکدن بر اینه سفارش الیه چون ناصیه حالک امارت تغیر نزاج مشاهده
 قیله و آتش خشی کانون دد و نکل مشتعل کوره انلک بر سن نظر که عرض ایلیم
 بکنی که انک فایده سی ظاهر اولوب نفسک تسکین و تسلی حاصل اوله و اگر لوب غضب اول غلظ



ز لایله اخطا بمرسد ایکنی رفته کوستره اگر نفس تو سن انکه دخی دلم اولر سیه ایچنی
 رفته اظهار ایدم ایدم و ایدم که بو وسیله یله طبع ملکدن غائله عتف و خشونت کیدا
 ظلمت خشم بر طرف اوله لطف حلم انک بر نه خیر الخلف اوله **نظم** دیو جوی بیرون رود
 فرشته در ایند **شعر** ملک و کماله خوش وقت اولدی و زاهد اوج قطعه دم یازب خواص شاه
 دن بر سنه وردی مضمون رفته اول بوردی که محل اقتدارده عنان اختیاری دست
 هوای نفس بد فرمایه و رمه که سنی و رطبه هلاکه القادر فحوا میکتوب نانی بوردی که
 هنگام خشم زیر دستله رجم اول تا وقت جزاده زبردستلر سکا مهر بان اوله لر محصل
 کتابت ثالث بوردی اجرای فرمانده حد شرعدن تجاوز اقمه و هیچ بر زمانه دایره انصاف
 طفره کتمه **نظم** اگر چه حکم تو جاریست در جهات نداری جفا مکن که نه کار نیست مردم
 ازاری متاز اگر چه لبث هیچی غنچه خندانست که هست دین مظلوم ابرازاری مباحث
 غریبه بستان ساری دولت خویش که عنقریب ارف بکذری و بکذاری **شعر** ملک زاهدی و داع
 ایدب دار الملکنه کلدی و همیشه مجلسند حضور صا که هنگام غصیده و ورقه لوی
 اکا عرض ادرله و بی مناسبتله اکا ملک ذوالرقاع در لردی بی ملکک بر کیزری
 واردی خوب روی پاکین خوی مرو قد لام خد با قوت لب سیمین غنچه کبک زفتار
 طولی گفتار **بیت** ماه روی و مشک بوی و جان فزاد دل فریب و دل نواز و دلبر **شعر**
 نوکس مخور آشفته چشم بیماری و عقیق بانی الفتنه لعل شکر ایدی خوب رویان
 خطه خطا بند چین زلفند اسیر و عشق فروشان کشور کشمیر هوای سلسله جعد
 بر تابیله مقید زنجیر ایدی **بیت** خلق اولدن نکار خان خاک کلدی نفسی که
 صورت پاک جمال عالم پاک دام ملک خالیه راسته و چهره جالی رنبت کمال عفتله
 پیوسته ایدی اول شاه انک شما یلنه شویله ماثل ایدی که مصاحبت حرم خاصه
 استکاف و سیاه جواریله استیناسدن استکراه ایلدی باوی شاه همواره دین غیر
 خوابه حرمت دو کور و انک دفعی باینده فایت رشک و حسد ندن دین دلم مکرو
 حیله تخن اکر دی **قصه** غصه سن هضم اید بیوب بالتمام مشاطه حرم سر جالین

اعلام اندی و اندون شاهی قتل و کینر کی رد اتمک بایند مدد طلب اندی **مشاطه اندی**
 بلمس که ملک کینر کل انرا مندن نیز سنه متعلق و اعضا سندن قنق عضون زیاد متعلق
 و متشوق و خاتون اندی که انکه خلوت اولدجه هرگاه دکن که زخندان مثالیان
 که غایت صفاد کویا آبد که قطرات چشمه حیاتدن مترشح اولوب جمیع اولمندر یا
 آبی در که دست قدرت بالای ترغ غیبی اوزره قومش در شفتا لوالور و زبان حالله
 بویستی انشا قور **بیت** بخلم دعوت ای زاهد معرهای که این سبب زخ زان بختان
 مشاطه اندی بویله اولجوق قضیه اساندر **همکله شاهی تباها اتمک بکا اتمک یگله اندی**
نظم صوابین حیلله ایله اکابر جام که عمری جامنی ملدرسون ابام ایچم جرمه کی
 قانی قوی بی قرایر الی اوله جسمه بی قیاسنلر قوی و چالنه صور ستا برنم عدمه جانی
 مخور بر نایه خاری روز محشر قوی نر کسی که یرون کران **نظم** مصلحت بود که یکا بر مقدار
 زهر هلاهل ویره سن تا نیلله حل ایدوب کینر که حوالی ذوق و غنیمت اندن
 خالدر ایلم ملک چون کیفیت حالند لبی اکا دکوره همان اول مقام امری
 قام اولب عمری سرانجام بوله ملکه یه دخی بویشدن فرج و بومضیقندن منج میسر اوله خاتون
 بونکره دلشاد اولب اولد دوکی داری مهیا قلدی و مشاطه سوال مذکور اوزره اظلاط
 حیلله دن بر ترکیب ترتیب اندی و حقه قزوبره قیوب کینر که و ناقصه کندی
 و میاه کالغندن اول ماهک چاه ذوقی کنارند بر شامه رسم ایدوب کویا هاروت
 تیر روی ایچون کنار چاه بابلده جای قرار ماده قلدی **بیت** پروانه ایست
 ان خال افتاده بر زخندان یارب نگاه داری ز آسیب روزگار و شملک بر غلامی
 کرم سرایه محرمیت عامی و اردی حکمت الهی و رای جابدن خاتونله مشاطنک
 سوال و جوابن اشندی و مشاطنک منزل کینر که کتوکن و زخندان حوالی سندن خالدر
 رسم اندوکن غیب بقینله مشاهد اندی و دواعی خلوص نیست و حقوق ثقت و سوابق
 خدمت بقی اقتضا قلدی که کینر کی اول کردن خبرداراده هیچ بر طریقه فوض بولدی ملک
 دخی حالت سر کرده بیدی بویتری اکا کشف اتمک هیچ وجهله میسر اولدی اخرا پادشاه عادت بوی

بیشتر

اوتد کینر که خوابگاه و ادب جابه خوانیم کیوب سورت کیفیت شرب نابیدن خوابه
 وارحی غلام حق شناسلله شفقته دامن گیر اولوب آهسته آهسته کینر که بالینی
 قوبنه کلدی و گوشه استینیه حوالی ذقندن کد نیلی کیدردی بو حالتد شاه بیدار
 اولوب ناکاه کینر که زخندان غلامک دست دراز لکن کوردی تند باد حیت آتش
 خشم نیز ادب نیغ انتقاله قصد غلام اندی غلام خلوت مرادین طشر قیدی
 ملک عقبجی خنجر خوابالند قیوب چقدی اول معتمد خاص اندا طوب رقم لری
 اند دوتردی چون ملکی متغیر کوردی رقعدک بر یسن صوفی و بردی درای خنجر
 متوجنه مانع اولدی بر یسن دخی عرض ایلدی آتش غضبی انکه دخی سکون بولدی
 اوچنچی رقعه عرضه یستدر جکه ملکه سورت خشی منکر اولوب شدت بغض غمی
 کظم و شربت نال خوشکوار غرضی هضم اندی و تطفط طریقله غلامی حد سنه دعوت اندی
 ایستدی ای غلام راست سوبلکه بوجرات باعش اقدام نه ایدی غلام ماجرای علی با جری اعلام
 ایلدی ملک خاتون طلب ادب بومری تنبیشد و بومری تحقیقند بدقیقی مبالغه تیور
 خاتون انکار ادب ایستدی معاذ الله غلام افترا اید بن کراتله غلامک جابه ایله بونک
 انشالی افعاله مطلع اولپدرم اما ملکدن شرم ایدب انک اظهار جرات اید مرم علی
 الخصوص احتمال دارد که رسته سببیه افترا یه حل اولنا یدی بحمد الله که ملک حقیقت جالی
 کتو کوزبله کوردی حالیا اول مفسد لک هلاکند که حم شاه فلک احتشامد بونک
 فعل شیعیه اذام اندل توقع جایز کور ملک ضرر عامی و سیاست سلطانی به زبان تمامی
 وارده خشم مذموم خشم ناعملدر اما موقوفند واقع اولجوق مر ابله جلدن افضل **بیت**
 خار کوبه بر خشتی شاید در کربان منی نیک آید شاه غلام جانینه نگاه اندی غلام ایستدی
 ای ملک کامران و واسطه امن و امان امکان وار که الان بونیک بقیه سی مشاطنک حقه
 موجه اوله اکوانک احضار نه مثال واجب الانتال از زانی بیور وده شاید که کلیا بی شبهه
 نایل اوله ملک بوردی تا مشاطه حقه سیله حاضر قلدر وادل نیلده بر ذره اکا چاشنی
 وردلر هاند که دهانه کوردی نقد جانی خزینه دار اجله وردی چون حقیقت حال

ملكه شكست اولدى. **بیت** خفتن كلوب علامه عتق نامه بوردی. و اول ولايتك بعض بلادك
 امانت اكا تفویض قلدی. اول پادشاه با انتباه چون چشم حال خال حمله ارسته قلدی.
 مشا طغلك مضرت اكا بشعوب ضبر و تانی برکاتله اول سیهك لرلک دام مکندن نجات
 بولدی. و بوجلهن راز نهان اكا عیان اولوب احبا و اعدانك حال اكا هویدا اولدی.
 بوملی کوردن تا اینته روی روشن ملکه بوسورت جلوه قلدی. بلکه ملوک هر باید تعجیل و تانی
 بختاب واجد در و هر امرده تأمل فراواندن صکر فرمان مناسب **بیت** حکم سلطان
 بسان آتش و آب دردی عالمی خراب کند. بسچین حکمدار و انبوه که شه ارزوی اضطرار کند.
 ملکه ایندی فرضا که بوحکم بکار خطا واقع اولدی. و زمان خشم زبانه برکله جرایه قلدی.
 کالانم ایدیکه بویاید شرط نصیحتی رعایت. و بکار طوق مضیق خطادن شاه راه.
 صوب صواب هدایت ایدیکه سندن بدیع و بعد ایدیکه طریق تأمل و تانی قویب خفت
 و تهنکه کند که یول و یروب بوجلهن وجود نازنینی بی توقف و بی تکلف تیغ بد ریغ
 ایله هلاک اید سن. وزیر ایندی ملکه مناسب بود که بر عورت جهنندن ضمیر
 مبارک می مکدر قلمیه. تا هم سراید اولان سیار جواریند صحبتیه منتقد قلمیه که
بیت کور و برقت نارون هست. و لاله ناند یا من هست. چون ملکه فحوی کلام
 و زبردن جرم اندی که ایران دخت رخت اقامی کو تر ب عالم علامه کندی. در و نذر دلن براه
 جانگاہ اندی و کرداب غم و اندوه دشبکند و کندی ایندی **بیت** خوش بسوز از غمش ای
 سینکه اینک دل نین. بهمین کار میان بسته و برخاسته است. در ریغ اولد و نوق کلزار
 شهاب که بر لعل که از زمانه خراب اولدی. و حیف اول نهال دریا فرما که تند باد خزان آفتله
 با مال اولدی **نظم** سرو بالای تو در خاک در ریغت در ریغ. زیر خاکان کبریا که در ریغ است
 در ریغ جای آن بود که جای تو بود در دید. راستی جای تو در خاک در ریغت در ریغ. **بیت** بسوز و زبرد
 متوجه اولوب ایندی ای وزیر حقا که تیر و فلان ایران دخت قلمیه زیاده. تا نیر اندی.
 و لشکر غم موم کشور خاطر بر وجهله قدوم و هجوم اندی که عنان صبر و کوفیه
 اقتدار مدت کندی. وزیر ایندی اوج طایفه هدم اسیر بندم و بسته قیدالم در اول.

اول کسه که عنان حق بکار لوقا بنیت معطوف قیل. **بیت** اولی که جالیت قلدن قلدن
 لطف و مروق رعایت اعتیه. او چینی اول که هر امر تعجیل و شتاب ایله ارتکاب ایندی.
 ایندی ای بلار ایران دختله قتلندن بر مقدار توقف ایتوب سنک سعی باطلکله
 علف شت پر بوار اولدی. جواب و بر دیکه بن انک هلاک کن سعی اقدم بلکه فرمان ملکه
 امثال اندم. بویا به ملامت و ارسه اول حضرت عا ئیده که بومثالک رای ثاقب ملاحظه
 عواقبت بر طرف قلدی. کور که تعجیل ایتوب خواتیم امورد. تأملی واجب بلیدی.
 و نظر و افیله عواقب احوالی حاطه قلدی **بیت** مثال شاه. بایستی که از روی خرد بودی.
 و راز روی خرد بودی چنینها روی نمودی. **بیت** ملکه ایندی ای وزیر فرمان بوفسون و
 فسانری قویا بویاید بر فکر ایدوب بویا بر چاره ملاحظه ایله که بی ارزوی دیدار دلدار
 هلاک اندی. و دست غم و اندوه کویا بر صبر و قنای چاک اندی. وزیر ایندی من بعد
 بویا به دامن دست تدارک از مر و بذات و ملامت بویا به قطعا فایده و مزهر
 کسکه غشایا به بر همه خوض اید. و برایشه که بعد بذات فایده مندا و لیمیه و اندیشه
 خروج قله. اکا اول بلا یتشه اول کبوتر. یتشدی. ملکه بوردی که بخرد و ایتا اولدی.
حکایت وزیر ایندی امثال کلدی که ای کبوتر اولیستان بر قاج دانه جمع ایدوب نستاندن
 ذخیره اولسون دیور بکوشد قومشردی. دام لر مکر غنا کایدی. چون فضلستان نهایت
 بولدی تا بوجلهن هولدن دام لر بوست بیز اولدی. و او کی جانندن جالا از کوردی.
 کبوتر ن مکر بر وقتلده اشیا ن دن غایب ایدی. چونکه حاضر اولدی. دانه از کوردی.
 غایت شرع و ازندن چفتنی ملامته اغاز ایدوب ایندی بودانه لری فضلستان ایچون
 از خارا تمبندله که چون شدت سرما طاهر اولد و کثرت بردن روی زمینده چینه بولیمیه.
 انکله کچنه وزه بوا قاند خود صحیح صحرایر دانه سن ذخیره یه نخون دست آوردک.
 و طریق خرم و احتیاطدن انحراف کوستر دک مکر اشدگی حکام بوردی مشرور **بیت** کونکه
 بول و نوا یت هست جهل بکن. ذخیره بینه ان بهر بی نوا یت خردیش **بیت** ماده ایندی بن بودانه لردن
 جنبه عدم و هیچ وجهله بوند تقریر ایدم. کبوتر ن چون دانه لری اولکی جانندن مکر کوردی.

انکه انکار باور قلیوب **الفصل** باور و بال و پر او را در مندی آورده او را اولدردی
 بسوستان فصلند که برق و باران بتواتر اولوب انار و طوبت در دیواده ظاهر اولد
 دانه لرینه نمناک اولوب قرار اصلینه بستندی کبوتر و چون دانه لری تو کوروب سابقا
 کتور ندکنه سبب بلدی جرع و فرغ غان ایدوب زار و زار اغلدی و نارفان یاغکال
 جگرین مغلدی و استدی القومها جرت احباب و مفارقت اصحاب صعب کار و اما بعد نذا
 سفید اولدوغی اندن دخی شوار **در بیت** بکار خویش تا مل نای کن تعبیل زبان کنی و کسی
 زبان ندارد سوختن بونملک فایده اولد که مرد عاقل کرد که باب عقوبت شتاب ایلمیه
 تا اول کبوتر کی خلاص نماند طبطاب ایلمیه **نظم** چونکه کوزل را سزا خیزی حکیم
 اولم از ندامت اکانیم جاهلک چون همان کوزند کج حال ادرانی تا شفا استقبال **نظم**
 استدی بن قول شتاب اندمسه بن فعله شتاب اندک بوسیله خانه عیشی خراب اندک
 وزیر استدی اوج طایفه کند و لرن خراب اندک اول اول کسکه وقت مصادف کند و دن
 غافل اولد نابدن زخم کزن و جراحت بیکرن و اصل اولد و اول کسکه و وارث اولوب
 وجه حرام جمع اولان مالی ناراج حوادث اولوب اکا و بالی قله بری دخی بر پیکهی
 سال که بر زن جوان صاحب جماله مبتلا اولد اول هران انک خیالیه خوش حال اولوب
 دولت وصال دلیه وزن هر زمان جناب ملکه منادند انک ترکن بلکه هلاک
 و مرکب دلیه ملکه استدی سنک بوفعل خراج فکره طیلد و عمل سنک قلت تا مل و کثرت
 تهنککه دلیلد وزیر جواب و بر دیکه تهنککه الی کسه نک چکا تو سکنا شد ظاهر اولد بری
 اولد که کند و ما لخی سکا نه قند و دبیق قوی ایکنی اولد که کند و ایل خصمی مابیند بر ایل حکم
 قله بت بوفعل تهنککه اندم غایتی بکه امضای فرمان شاهه سابقت کوستردیم ملکه
 استدی ایران دختک فراقدن انیسم درد و بلا و جلیسم رخ و عناد وزیر استدی
 بلی سادان اوج طایفه فو تیچون غناک اولق روانه بری اولد که اصل کرمی و نسل شریفی
 و صورت جمیلی و عنان کامل اولد بری دخی اولد که دانا و حلیم و مخلص و سلیم اولد بری
 اولد که نجسته فال و مبارک نفس اولد و سوزنه بن قدی ظاهر اولد ایران دخت اوصا

مذکور نک جمله سیله اراسته ایسی اکو ملک انو کچون اظهار مللک اراسته عجمیدر که
 یانوفادار منم محمدن لذت میسرید نه حیاته راحت متصور **بیت** فوقت یارافت
 دلده **نظم** جلددار زهر قاتل **نظم** ملک استدی ای بلل کلامک زیاد جرات اظهار ایلمیه
 و حضرتن سرخدا بدین طشره کیدین خیله طن ادم که سندن بصیرت صوب
 صواب قریبدر وزیر استدی عاقل جازم کی طایفه دن دور اولق لازمدر بری اولد که احسا
 و اسانی یکسان عدایلیه و نواب و عقاب عقیای حساب المیه ایکنی اولد که ظاهر
 شاهین و باطنی ملاهین طاهر قلیه ملکه استدی غالباسن بره عین استحقار له
 نظر قورسن که بولک ادا سندن بوقدر خصمه جرات بولورسن وزیر استدی اکابر
 اوج طایفه نک نظرین اصغر کورنوره اول اول بند کستاخ کاه و سکا و خواجه سیله
 برابر او توره طوره خواجه داخلی انکله هرل ایدوب مابیند حجاب ادب کتور له
 ایکنی اول بند خاین که خواجه اموان مستولی اولد شوکیکه از مدند تمام مایملک
 خواجه نریسه مالک اولوب کند و دخی خواجه لق طریقه سالک اولد ایکنی اول بند
 باخلاص که اسرا خواجه محرمیت ایل اختصار بولد ملک استدی بوفرماندن فرض سنگی زان
 ایدی اما انکله اولی امین وزیر استدی سرکشنه از مابیش اولمزه الاسکر مقام شجاعتی
 محاربده بوزکری خراعه ده اکبری هنگام غضب باز کانی زمان حسابد دوستی
 وقت حاجتد مردم اصیلی ایام نکبتد ناهدی احرار از نواب عالمی هنگام سؤال جوابد
 الفصه اول قد که ملک وزیر مغاوضات کراهت انکیز پیوریدی وزیر مقابلده نیزه
 خونریزدن سر بر جوبایل و پردی و تیو و شمشیردن قوی تا نیر ایدور سوزلر سوبیلدی
 ملک طوطم و عمله سالک اولوب اول ناخوشکوار شریتری بخج اولدی **نظم** عمل کند
 هر که عقل هست نه عقلی که خمش کند زبردست تحمل چو زهرت نماید نخست ولی شهد کردو
 جود طبع تست عاقبت دهان دعای اجب و خاک پای شاه جواهر ثنای مایجوب استدی
 سایه دولت شاه مفارق عالمیان اوزره پایند و افتاب انفت ظل آله اوج شرف و برج
 عظمتد نایند اولسون **ع** تا ابد ماه دولتت تا بدین بند که اقدام جراته بسا

انساب اوزره قیام اندی و بتصدیع جناب رفیع مزید ابراه اقدام ایلدم اول ذات
 سوده صفات امتحان ایچون ایدی المنة لله که مظلونندن زیاده بولدم و بزرگوار
 کوردم که ذات جمیل الصفاقی جمال علم و کمال حمله اراسته و نفس نفیسی زینت سکون و وقار
 و زیور صبر و قرار ابراسته بوملک ملک خصالده که مثلی علم مثالده غیری برده بولم
 و بر افتاب جهان تابدر که نظیر اینده و آبدن غیری برده کوردم **مصرع** جز در اینده
 نتوان یافت نظیر **لاجرم** علم عزت و عظمت بوقوله شهر بارک یداشها مسته مسلم در
 و بزرگوار که نامته علی سبیل الاستحقاق بوجله نامدار فلک اقتدار نزار در **نظم**
 بزرگی ناموس کفنا نیست بلندی بدعوی و بندار نیست ازان نامور تر کسی را بجوی
 که خوانند خلقش پیستند خوی **نظم** ملک ایندی ای بلار سن عین یقینله بلور سن که
 بنای کار خلافتی اساس رافت و حرمت اوزره اورمشده و شهر بارک بساطنا
 خفقت و کله ازار که قدیمی اوزره طور مشده کی احیا نابعض کسسه لروک تادیبینه
 که نخوت و تمیز باظهار تشلر اولا تا تلویج و تصریح ابراه مقام معارضیه کلوب سرحد بد
 طشر و کشلر اولاه اشارت صادر اولا محافظت ادب سلطنت و تمهید قاعدت حفظ
 مملکت جهتندن در و الا سعت عان هت آسمان رفعت اولدر چیده دکلمه بوقوله
 حوادث و بونوع کلمات و مباحث اندامواج خشمکه ظهورنه باعث اولا **نظم** من نه
 بیدم که بهر یاد بلر ز برکش یا نه کاهم که بکاهد تنش از شعله نان یا نه کوه که بنالد جدای
 مردم یا نه ابرم که بکیرد بهوای صد باب **نظم** خفا بود که بن ایران دختک قتلده فرمانده
 خطا اندم اما عجب دکلمه **المواد قد یکبو** یعنی **مصرع** این خوش و تیز که کاهی
 سنگرمی خورد **نظم** وزیر ایندی ملک فرمان مذکوره معذور در که باختیار صادر اولدی
 بونوع حکم نادر الوقع در **النادر کالمهدوم** باوجود که الان مملکه بنده میانند جاری
 اولان احوال جبر نقصان امر که هیچ بر زمانه نشان ورمد که بر باد شاه کامکار و پنهان
 صاحب اقتدار شمشیر بران و فرمان روان ایلده مستند سلطنت او توره و بند کنه کار
 مقام عبودیت خضوع و خشوع اقام خدمت اوزره طور و اول حضرت اقدام و جرأت

دخت بولوب کلمات بی محابا ایلید و کند و داین بستند قدم بیرون قلوب دانه کانی
 و تکلف و توقف سولید بومقامد مانع اقامت رسم سیاست حلم عظیم و غلغله طبع
 سلیم شاه کرمیدن غیری ادلسه کور **مصرع** هر چند کینه بیش کنم لطف تو بیش **نظم**
 ملک ایندی چون بنده کندی کناهنه مقرر معترف اولاه و انا رجمن صفات حالده معاف
 قلوب مقام اعتذار کله **لاجرم** مرد کرم قبول عذرند معذور و بنده دل قلسه کور
العذر عند کرام الناس مقبول وزیر ایندی بنده انصاف ایدرم و کند و کناهنه اعتراف
 ایلدم امضای فرمان شاهده تاخیر واکوردم و بوجال هول انکیرک هیتندن و
 خطاب عتاب ایدرک هیتندن و هم ادب ایوان دختک قتل با بنده توقف کوردم
 حالیا حکم و فرمان یاد شاه جهات نکدر **بیت** کولطف می نمای و کر نیغ زنی کردن نهاده ام چو
 اسیران بچنگه تو **نظم** اولدم که ملک بوبشارت خبرین استماع بوردی دلایل فرج و امواج
 و غلام فرج و ارتعاج سیای مبارکند لایح اولوب رایت ادای محامدا الهی در جان علیینه
 یتوردی و نغمه صفا و سروری سپهر پرینه ارکوب خدمات سجدهات نامتناهی
 بزرگوردی **بیت** مرده ای بخت که مقصود زده باز آمد برتن خسته دلان جان دگر
 باز آمد انکه چون غنچه بویش لب جان می خندید رخ دولت ز گل فروخته و باز آمد **نظم** پس
 بیوردی که ای بلار کچه که میثاق کلمات و مضمون مفاوضا نکدن ایران دختک هلاکندن
 غیری نشه فیم اولنمزدی اما بن سنک کال اهلای و مناصحت که بنا هنوز قطع امید نیستیم
 ورجا ایدرم که اول حکم امضاسند تقف رو کوره سن و اول مثال امتثال امتثال
 اقبوبامهال بحال ویره سن و وزیر جواب و در که بنم مفاوضتم اکا مبتنی ایدی که عزیت
 ملک تمام اکلایم و کورم اول حکمت نادی و یا اول عمر اوزره جاز می در شویله که ملکی
 هان غم قتل اوزره مصر بولم غایبانه اول همتی اقامه یتورم اما چون کوردم که خاطر
 شاهی اولک ایتاسی جاننه مایلدر کند و تقصیر مرا عتراف ایدوب کند و کناهنه اقرار
 و تاخیر موجب فرمان واجب التقدیم ایچون حسب المقدور اعتذار ایلدم ملک ایندی
 سنک حرم و کیا سنک و فیم و فراستک بکا کوندن روشن اولدی و بونقد خدمتک که

کمال خلوص و خصوصیت منبغذ سکه قبول بولدی ان شاء الله تعالی فرمایند که
 کورسک کرک و غمراشته دست مرادله ارسک کرک همان بر آن توقف بقیاستظهار و عالم
 کتمک کرک و ایران دخته بزجا بند معذرت فراوان ادوب انوک قدومن که
 کلید ابواب حصول مافی و سرمایہ بازار حیات و زندگانی در احسن وجهه التماس
 انوک کرک بیت بیکه وصل ترا از خدای می خواهم بیکه کوش بر آواز و چشم بر راهم
 وزیر سماء و طایفه دیوب فی الحال بارگاه شاهان چغوب ایران دخته اشارت نجات و
 بنات وصال ایصال اندی بیت دلجو غصه شکایت و کار بسته مکن که باد صبح نسیم
 کرک کشا آورد ایران دخت مثال احضاره امتثال ادوب خدمت مسارعته ساق سعی
 تشمیر اندی و وظایف دعوات و قیاسی ادا قلوب زبان منت و سپاس شکر شکر شکر یار
 شکر یار قلدی ملک استدی ای کار بومنتی بلاده انوک کرک که شرط مناصحتی کورب و فرمانی
 تنفیذ ده تائی بیوردی بلادی استدی بنم کالجلم و رأفت سلطان و وفور شفقت و رحمت شاه
 جهان و وفور تمام و اردی بدتائی به باعث اول اولدی والا بوجا کورب و ارای فرمان سلطان
 نجیب و وفور کوریدی ملک استدی ای بلار قوی جناب اول که سنک دست تصرف بنم
 ملکتمزده مطلق العنان و حکم نفاذ و جریانه بنم فرمان واجب الاداء بیکسانند
 فعل و قول و عقد و حاکم و بسط و قبض و ابرام و نقض چون و چراند معرا و انکار و اعتراف
 بتراد بلادی استدی سوابق تربیت شاهانه و لواحق عاطفت خروانه که خدمات خدام مدد
 مدد مقام اوزره فضل تامی و تربیت مالا کلامی بروجهله در که فضا که هزار سال عمر میگذرد
 انوک بیکه بزنگه وظیفه شکر تا اتمک متصور دکلر بیت با انکه بزبان سراید سون
 کی شکر بهار ادا تواند کرد اما مخلص بندلر و ک مرادی بود که مزید بوقوله امورده تعجیل
 بیورلیه تا اینکه خیر شاه غبار ملائکه مغیر و مشرب خاطر طاهر شاهنشاهی گذرند امثله
 بکدر اولیه ملک استدی ای وزیر سنک بومنا صحتک صفحه ضمیمه کله قبوله تحریر اولفشد
 مزید ان شاء الله الملک المتعال سنکله مشاوره سر بر عزم جنم ایدوب برامه مثال ویرمک
 احتمال محالدر پس وزیر و ایران دخته خلعت کراغایه از لای بیوردی و حجره مفارقت

۲۷۲
 محله مواهلته خرام ایدوب مجلس طرب ارسته قلدی بیت بیوردی کم قولدی مجلس خاص
 منفی اولدی زهره ماه رفاص اولی جینی طبعه نقل اختر شفق باده مه نو اولدی ساغر نثر
 ساقی سیمین ساق و وزیر نطق شعله کاسه می نایله مجلس فرمستاب و باره خنکوار
 ایله بستان سینه مستانده نال نشاط و طرب اب و وردی بیت صفندی آینه ال آوردی
 ساقی که دیر روح با حیدر باقی مطرب خوش آواز اهنک قوای سازله مرغ جلای اهتزاز
 کوردی و نغزات اغای غواقی نوید عیش شادمانی بی سیم سکان آسمان بیوردی زخمة دلوان
 عود نغمه هزارهستان کوی ستردی ناله دلکش چنک اینی سینه مستانند زنگ اندوهی
 کوردی نظم مغشیل الت اکلدی چنک فلک اوجده زهر طوری اهنک چونی شرح
 اندی ناداشتیاقی اوده یقدی صفا هان و عراقی قضانه باشلیخ بوسه لکن نوالر
 قوبدی هر بگری لکن نثر اول کوی اول کجی تمام نوش جام و عیش و طربله تمام ایله سیر
 نظام صبا اولدی چو یوز کوستردی خورشید فلک الدعا اینجام جشید بخودت
 کوزلرین اچدی عیبه لطاف غنچه چون چندی کل نثر ملک بارعامه صلا ادب سر بر عدالت
 اوزره او قوردی و بلادر وزیر شرط صوغتی بریز کتورب قدم خدمت اوزره طوردی
 واصلتله کندی و دکانلله ملکا اصلی ولادی بر اهد دت داد طلب اندر و اول خواهر لک
 تعبیرن که نظام کورلور وزیر تیر اتمشلی تکرار سولیت دیلو و فرمان سلطان کاریدر
 حکیم احضارنه شرف نفاذ بولدی و کمال عقوبت بر اهر و دیای حکمه نفوذ بیوردی
 کاریدون دخی بر موجب فرمان شاهی هر برینک کناهته مناسب جزا بیوردی سردار
 بردار و باقینک بعضی هدف تیرد مار و بعضی علف شمشیر ابدار اندر اول
 ملاعین بدین باد شاه عدل آیین حقند انکلی خیا ننتک جزا سراسر بولوب
 مضمون نطق دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله المملوک بابتد اشکار اولدی نظم
 هرا کزستم خجری بر کشید فلک هم بدان خجری بر برید چو سندان کسی سخن و
 نکره رخا بسک تازی بر سر خوردر اعدا محذول و مقهور و اودا منصور و مسرور
 اولد قد نصک رای جهانکبر احکام سلطنتی و نظام مملکتی نفیر و قطعه اول وزیر ناقت

ضميرك راى اصابت پذيرنه نفوذ قلوب كندى ليل و نهار ايران دختله معاشره مشغول اولوب
 بوجيهان فائده كامكار و كامران روزگار بگوردي **نظم** غنيمت كور حضور و مشافه
 وفاسر و فاسر مل جهانى برزكون مهلت اولد قضا جلور صفاسور ملك كرك كلكجه الدن
 بود فضيلت حلم و ثباتك داستاني وساير اخلاق و عادات ملوكدن اولك دجمانك بياي
 خردمند فاضل و خوشنود كامله پوشيد دكلكه بوجيكاتك ايرادن مراد بود كه استماع
 ادلر بوند عبرت الوب علمايك بيفتن و حكمايك اشارت بناي كار لونه بيشن مفاد ايد لو
 مصالح دين و دنياي و سواخ امروز و فرداي قاعد حكمت و اساس معرفت لوزره بنياد ايد لو
 و نفوذ و تهتكدن احتوا ز ادب جانب وقار و بردباريه اهتران ايلير هر كه كه غنايت ليل
 يار و هدايت ابدى مددكار اوله لاجرم فوق حق تعالى فاضله زينت بولا و كلف تنقيتي
 دواج حلم و راسته اوله كه تواضع و علم اعداي اجناسه كور و احتياي اقوامه سینه
 ميور **نظم** سلطنته اگر چه عزت و ناز شاه اولد كه اوله بوند نوان مهرى كور ايركن
 افلاكه يونان و در بينه دايما خاكه **نظم** با حلم و با تواضع اگر عيشن شوى اغيار و شود
 بوقايار غارتو با هيچ كس ز خلق جهان دشمنى مكن تا بر مراد دوست رود روزگار تو **نظم**
باب سيزدهم ملوك عاليجناب قول اهل غدر و خيانتى استماعدن امتناع
 و اجتناب واجب اكون بيان ادر **بيت** حكيم جهان فليسوف زمان بوجهله قلدى
 بوباي عيان كه چون رأى دابشليم اولد داستاني بيد باي حكيمدن استماع اندى مدحت
 و ثنا و طابى كه زواج فواج مشام ملائكه ملكوت تايرو مطلع هايونى طلوع تابانى صبح سعادت
 خبر و تيره تقديم بيورب ايتدى **بيت** اى عقل ياد ز اين روشن شدن مسائل و فهم راز
 ذهنت حل كشته خله مشكل ميانى انفاى حكيم بز كوارى صفت حلم و وقار و منفعتى
 تمام بلام و طيش و خفت و شتابكار نك مفرق معلوم قديم الان مراد مراد صادق الامتنان
 بونكه بيان بيور كه ملوك ظلام كرين و ملازمان امينه بجه مسلكه سلوك اترك كرك
 و بونلردن بجه طائفه تربيت قدرين بلور و نعمت شكرن قلور بونلرك خاين و امين و غث
 و سمين تين و فبين دمه طربه كلك كرك بيد باي حكيم شاي دابشليم متايله سنده هداياي

نخبت و در عالي تقديم ايدوب ايتدى هر شاهد دولت كه **نظم** من الله و فتح قوت تنقيد
 بجهر كومترو و هر عروس سعادت كه **نظم** وما النصر الا من عند الله منصه سنده جلوه كراولا اول جناب
 سلطنت قباب و خلافت نصابك نصيب و حسابى اولما غله اختصاص بولم **نظم** تابسترد
 بدست صباد ايه چن كودان جبين لاله و رخسار ارغوان كلزار دولت تو كدر دار نسيم
 خله محفوظ باد انا ثر غارت خزان **نظم** ملك معظم بيور و دغند دكن اعظم اتباع و
 انشاعده لائق احسان و مستحق اصطناع يكمل ايد و كن بلكه بادشاه واجب دركه
 خواصنه نقد اخلاصى كراتله ملك استمانه اور و هر بونيك عيار راى رويتن و صفلى
 قلب و خلوص طويتن معيار تجر به ايله تيز ايدوب صدق و صلاح و صيانتي و حسن
 وفا و امانتي نه مرتبه در كور سربايه لياقت تربيت ملوك سبيل ديانت و امانته
 سلولدر دياستكه ميناى حضرت عزتدن خوف و خشيت در نشنا خوف و خشيت
 دخی چنا بچي و تيم و معرفت كه **نظم** انما يخشى الله من عباده العلمى هرگاه كه خدام بادشاه
 ديندار و ديانت شعار اوله هم ملكه نهال استلهاى اوكله برو سندا و لور هم رعيت
 ماده اميد و اري اذن مدد بولور **نظم** خدا تو سربا بر رعيت كار كه معار ملكست
 بوهيز كار و زبوز خدا بايد اندیشه ناك نه از خوف سلطان و بيم هلاك **نظم** ملك خاين
 و كز ابدن اجتناب ايدوب مرض محرميته كور ملك كرك و اسرار ملكه انلر مجال
 مداخلت و در ملك كرك كه اذن خلل كل ظاهر اولور و شر ضررى على مرور الزمان امور
 ملك و ملكه متطايرو لور راى ايتدى بوجمل تفصيله محتاجله زيرا كه بچي اصل
 و فروماي لراد لور كه ظاهرا اوصاف حسنه ايله اراسته اولور لو اما عاقبت بزمون
كل شيمه بير جج الى حالت اصلى و صفت جليلي لونه عودت ايدوب خيبت سبوت و
 خستاست سر بر تلر ظاهر اولور **بيت** نايك اصل كچه در اوله وفا كند اخازان
 بگردد و عزم جفا كند برهن ايتدى بوفوعك اصلى و بوبابك فضلى بود كه ملازم
 بادشاه بواج صفتله موصوف اولق لازم چه اوله افعالده امانت كوك كه مرداين
 مقبول خالق و خلايقند و عزميت اسرار ملوك و مباشرت امور ممالكه سزاوار و لائق

ابھی اقبالید صادق و مستقیم اولیٰ کریم کہ صفت کذب غیب عظیم در فضا کہ بر شخص انواع
 فضا بلکہ از استند و حق کزاد و وفا حادق ایلہ پیراستہ اولسہ دروغ کوی و لجن
 فروغی اولمز و شرف امتداد و رتبہ اعتقاد بولمز بیت ہرہ سوزد کہ اولہ بوی دروغ
 کور مز اہل بصیرت اند و فرغ **نثر** از چینی کرم نسب و شرف حسبہ کہ لیم بی وقت قد انعام
 و حق کرمی بلز و یاد ہواسی ہر جانبہ کہ میل ایدہ اولظہر کند **ادب الیخ** **نظم** مال حبت **نیل**
 بوطافہ نسبت بیور مشلہ **بیت** در طریق دوستی ثابت قدم چون خاک باشی چون صبا
 تا چند ہم بر سر کوی **نثر** یاد شاہ لادم کہ خد متکا دلنک محاسن اخلاقہ نظر اید و ب
 تحلو و استظہار دلہ اعتبار اتمہ کہ نیت خدام سلاطین عقل و کنا بندہ و بوطافہ نک مادہ
 استظہاری دانش و درایتہ چون بر کسہ حلہ فضایلہ حالی و شایبہ زایلہ خالی
 اولہ و عفاف نسبی اصلاح ملکیتی **نثر** قله و نقد مالی پوئہ امتحانہ غطر مزبور و نسق مزکور
 اوزرہ خالصی و غش ظہورہ کلہ **نثر** واجب در کہ بادشاہ انوک تربیتی باشند سعی بلندی بیغ
 بیور میہ و علی سبیل التدریج مراتب تقرب و مدارج نمکندیشدورہ تا اولہ حریتی عیونہ
 و حبستی قلوبہ متکین اولہ حکما بیور مشلہ در کہ ملوک ملوکتری تربیت طیب حاذقہ مسلکندہ
 سلوک اتک کر کہ اول ہمارہ عالی و سبب انفعاد و کمیت مدت و کیفیت علتن تمام بلینجہ
 و اسباب و علامات نبض و قاروریہ و فو کمال و شعور شامل حاصل قلبیجہ معالجیہ شریع
 و مداوۃ خوش اتمز کہ لک یاد شاہ لادم کہ خدمتکار لر و کہ جزوی و کلی حال مرین نصر خالیہ
 و ہر برنک اندازہ کردار و مقدار کفار و رور و رفتارین تشخیص قله و اولہ چاکرہ کہ
 تقویت و تربیت از زانی بیورہ انوک حقتہ بی تانی و تامل اخروک قبح و غیبت وطن
 و غیبتہ اعتماد در اکور میہ تا عاقبت سپریغ نجات و هدف تیر ملامت اولیہ و نوصو
 اصل الباب بود کہ ملازمین سلاطین معتمد و ایمن اولیٰ کریم تا اسرار ملک و مالی و قوف
 انبیاردن مصون قلم و لک و کشور ضرر و ازاردن محفوظ و مامون اولہ اگر مقرران یادشاہ
 برسی عیاد با تہ صفات خیانتہ موسوم اولہ و انوک کلامی ملک حضورند رتبہ قبول بولہ
 یکن کہ بر بی کلامی موضع تلمہ القا ایدوب یاد شاہک دنیادہ بدنام لغتی موجب و آخری دہ

بد فرجام لغتی متوجہ اولہ بوقضیہ نک مصداق حکایت یاد شاہ و زر کر و ستیا خور زای
 استفسار اندی کہ بخدا و ملشد اول **حکایت** بر حق ایتدی اخیاردہ کلدر کہ دار الملک
 حلبہ بر یاد شاہ نامدار و شاہنشاہ کامکار وادی سلاطین روزگار حلقہ انقیادنی
 بر کوش و خواقین عالی مقدار غاشیہ امتثالہ بردوشی تیشدی **بیت** سروری کر فرزندش
 بستہ از قہار زمین قیصری کز غورایش داشت اینہا زمان ہر یک از ہم جہانگیرش
 کوان کردی رکاب فتح نصرت را بدان جانب سبک کشی خاک **نثر** بویاد شاہک برد خور شد
 پیکر و ناہید منظر وادی کہ انوار افتاب رخساری چہرہ روزگاری شود و بوی
 زلف عنوفای مشام ایامی معطر اتمشدی **نظم** منوردی جہانگیر میدن دھا و تہلہ
 ادی انکشتیریدن دخی منکندن اولوردی ووالغل خم زلفی اوردی تنہ نعل غذاکی
 قبلہ استغی پرستان لب شکر فشا فی نقل مستان **نثر** یاد شاہ اول کوہر یکدانہ دین بیکانہ
 محافظہ دہ مبالغہ قلوردی و اول در کوانما بہ یہ صدف سنو و حلاصہ پرورش
 و پروردی **نظم** یوزن کورہ دیو چشم ستارہ کجیلہ ماہد اتمزی نظارہ صوبہ چمن
 اتمزیدی کند زینی کہ عکس چشمی کورمایہ وزینی **نثر** برکوت انوکون بر پیرایہ ترتیب اتک لک
 و ہر استاد زر کر کہ صناعت صیاغند مہارت و براعتی اولہ احتیاج واقع اولدی مکر
 اول شہرہ برد زر کواردی کہ کویا کوزہ افتاب انور اولہ کورہ سندن مذاب اولان زرزدی
 و سبیکہ رخشان ماہ اولہ پوئہ سند قال اولان سیمہ بکزدی صیر فیلقد بر منابہ دہ
 ادی کہ مجرب بر نظارہ صدفکہ اجند اولان در لک قیمتی نہر بلوردی صاحب عیار لغہ بر مرثیہ
 دہ ادی کہ محک بوی بر کور مکملہ غشی خالصدن غیو قلوردی **نظم** روز و شب کوشش
 ہر کرہ و زہن کار خود چون زر کردہ ہرچہ بتوان رسیم و زر پرداخت ساختی انچنان
 کہ بتوان ساخت **نثر** ملک اولہ صیت و صدای ہازین اتمشدی و اولہ بعض مصنوعات
 زیبا و مصنوعات بہمتاسن شاہک اتمشدی بروقتکہ انحرمنہ دعوت اندی و ترتیب
 پیرایہ بایند گفت و کوسر جہا اطنا بہ یتدی مرد زر کر بر جوان ادی ظریف روان شہرین
 زبانہ رنگین بیان دل یاد شاہ اثنا، محاوراتہ انوکہ مقالاتہ مایل اولدی و خاطر

مبارکی الی الدوام انکه ملاقاته رغبت تمام کوسنری **هرگاه** کلام غریبه و صنایع عجیبه و نکات
 دلفریبه پادشاهی شیفته قلور دی پادشاه دخی ساعت بساعت انکه حقه غنایت و رعایت
 ارتقوری رتبه تقبله بر مرتبه اختصاص بولدی که روز و شب محرم خاص اولدی
 و دختر پادشاه که زر کو خورشید و ماه انوک روی سفید و زلف سیاهند چشم بدله
 نگاه آتمشدی **بیت** قرار منی کلدی پایه سته کونش اوش کلدی سایه سته **نثر** اکابر اشد
 ماه وردی **مصرع** هر که شد محرم دل در حریم یار باند **نثر** پادشاه مزبور که روزی واردی
 شانت عقله مشهور و اصابت دایله معروف و مذکور دم کلک جهان کشای خانه نامه نصرت
 ادی انرا عالم اراشی طراز جامه شوکت ارباب دین و ملت انوک رای روشنیله اعتقاد
 ایدلردی و اصحاب ملکه و دولت خانه خضر خالصیتدن ماده حیات استمداد ایدلردی
بیت بولری کلک بی قرار به جهان ملکی قرار بولری رای بنیائیله قوعالم نبات **نثر**
 وزیر چون کوردی که پادشاه زر کو که تربیتی حد اعتدالدن بکوردی و ترب و اخلاص
 اقتضای غایت سوزدی محض نصیحت و خلوص طوشتدن بر محل موافق و وقت مناسب
 بر تقریبه عنان جواد مقالی زد کوک حسب حال و مالی جانبیه منعطف قلوب ایددی
 شاه سلاطین ماضیه ارباب حرفی اصحاب دولت معرضه کور مشلردی و انلری **نثر**
 عواطف شاهانه به مخصوص قلملردی اما اقرا نلری میانندن بجا و منصف و عسکر
 حال ملک به شخصه بر مرتبه اخلاص و بر مشد که محرم حره خاطر اتمشده و بوند سابق تقدیر
 محک امتحان اورد مشدی و تربیت لیاقتی نه مرتبه ده در کورده مشدی **بیت** ظنم بود که بو
 شخص ذات و خناست صفاتله موصوفه زیرا کوردم که علی الدوام عنان کلای
 خلایقک اینا و ازاری جانبیه معطوفه و رفاه اهتای اجرای او امر و احکامدن خلقه
 دشنام و اظهار حد و انتقام طرفه معروف بر مقوله کشیدن آیین و فاد صدق و صفا غایت
 دوردر و بواصل ناکسله مصاحبت مقتضای طبع سلیمدن بغایت **بیت** هر که از ناکس
 طبع دارد و فاه از دخت بیدی جوید **نثر** کوا تله امتحان انهم که هرگاه که ملک مقرر بوند بونه
 انعام و احسان بیور اول سفله طبع و ذکاوت کمال جسدندن بر مرتبه ده منفعل اولور

که کندونک صلاحته قایل اولور حکما بیور مشلردی که علامت غایت و ذالت و دنیا نیت غیر کرم
 اولور و غین کورمه عدم طاقتدر **نظم** سفله خواهد دگری را بکام **نثر** کذا در کسی را
 بجام کند نک با جوفشالی بخوان **بیت** ترازان خود افسوس ناک **نثر** سلاطین غنا صالتله
 شرق فضیلت جمع ایدن طایفه اکرام و اعزاز ادوب تربیت لونه اهتر از امله کون و تربیت
 لیم بد کور جاهل و هنردن اجتناب ایدوب مخالطت لوند احتیاز اقله که کم بو طایفه ایلله
 مصاحبتدن انواع آفت ظهور مکلور و احوال ملک و ماله خلک کی متطرق اولور اول سبدن
 که هرکله که خناست ذات و خیانت صفاتی اولامه خطا ماننی ملاحظه انمز و دین و دیانتی محافظه
 قلمر چون صفت امانتدن محروم و سمت خیانتله موموم اولامه لاجرم هر عیب که حیث
 امکان اولاندن مستبعد و مستغریا و لمر **نظم** کی کوامانت نداده نصیب اگر بد کند
 بنود از وی غریبه خیانت زهر فیل بد بد ترست تمام بدینهار در مضمهرست **نثر** ملک ابدی
 بر جوان خوب صورتدر ملاحظت صورت لطافت سیرت اما رتبه کم **الظاهر عنوان الباطن**
 کلام اکابر عالی شاندر **نظم** حسن عیون لطف مضمون نامیه نشاندر **نظم** بسوزی خوش و مشدد
 اول کور و که کلمه خوب و دلور دن یاد زخو **نثر** انکه کم اولابوزی خوب به و شی اولور خوبی بوزند
 داخلی دلکش **بیت** هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند که در آن نامه جزه های نکو خواهد بود **نثر**
 اول حدیث که حضرت رسالت مترتدن صلوات الله و سلامه علیه روایت اولمشد که
اطلبوا الخیر عند حسن الوجوه بونکته به اشارتدر یعنی دفعه احتیاجی بر کسبه
 عرض ایدر که صفحه عذاری زیور حسن صورته آراسته اولامه و خیر و احسانی بر انسانند
 توقع ایلک که رخساره خالی خال جلاله زیب و زینت بوله **بیت** انچون دیدی سلطان زینت
 کونل یز لودن استک اولسه حاجت **نثر** وزیر ایددی دبیرستان حکمت و حسن صورت سورین
 از بر قلملر و آیین کمال حقیقتد خصال حمیده و صفات پسندیدن غیر نیست به بلر **نثر** زیر اوج
 کسه او کور صورت زیبا یله قلوب نای ربوبه قلور چون نقد میسای محک امتحان اوردور کم
 عیار و اعتبار بولور **نثر** امثال حکاده کلند که بر حکیم بر خوب صورت جوان کوردی جان و دل
 مصاحبتنه مایل اولوب الرواردی **نثر** تا سکه ماهیتیت محک امتحان از مایش اندی

مقدار کالی معیار اعتبار بودیم یکتا **مصرع** ایضا راند کراویدی دیار **بیت**
 به بینی بکه در صورت دوفی مانند بهم از یکی خیزد شکران به زهر پور است **نظم** ملک استی میم
 ملاحت و جیم جال اعتدال مزاجه دالدر مزاج معتدل صاحبك تربیت قابلیتیه دلیل در چون
 بوعدت دك تربیت اولدی یکن که انوک بعضی اخلاق بیع اعتدالده سمت اختلافه مایل اولدی
 حالا که نظر تربیت اوزانی پور بود مقرر ذکر که اکساب خصال ستوده ایل درجه کماله واصل اولمکرون
 زیر که انوک تربیت خاک تیره ی سیم و نر و سنک خواره لعل و کوه و خون سیاهی مشک ناب
 وقطره بارانی در خوشاب ایلر **بیت** چون ایلر تربیت خورشید رخساره اولور سنک سیه
 لعل بخشان **نظم** از تربیت است کاب کوه کرد خون در ناف مشک از نو کرد و آن آهی
 تیره روی بی قیمت را اکسیر جو تربیت کند زر کرد و زر جواب و پردی که ای ملک پیرایه
 تربیت انکه کرد فی زوار در که اصل خلقتند جوهری وارد که هر خاک زر و هر سنگ جوهر
 و هر خون سنک از فراز اولم و فضا که بر شخص لیمه بر کرم هزار سال جوی تربیتدن آب
 ویره و فقد قلبه روز و شب اتش ناذیب و توبه تقدیسه تاب ویره اندر حصول
 مهر و وفا احتمالی باطل در و خلوص صدق و صفا توقعی حاصل **بیت** بیدار که پور و رند
 جوهر بر نیاید نسیم عود از بید خنسی نکلور که تربیت اولم دخی پیت و خیش او لور
 سک که که بوند نجم ظاهر اولم بلکه دخی بخش اولور بعضی اکابر که دیوار تحلیلات ضمیر نقب
 او رستند بوباید خوب بیور شدند **نظم** هر که در اصل ناگوار افتاده است بنفالیب
 دهر کس نشود سک مکسور اگر که مقلوب قلبه و غیر سئل مکس نشود چون بومعنی محقق
 اولدی احتیاط بود که بادشاه او باش و اخلاطه اختلاط قلبیه تا در طه مذلته گرفتار
 اولیه نه که اول شهادت صحبت کفش کرا و اسطه سیله غل ذل عبودیه دوشدی و موایست
 جوهر بدن سرحد وادی هلاک میشدی شاه استفسار بیوردی که بخدا و ملتله اول
حکایت وزیر ایتدی روایت ایلر که بلاد فارسه بیاد شاه واردی بیکسیرت
 و پاکیزه سریت جهاندار لقی بنا سنی رعیت پرورک اساسی اوزره اور مشن و شهر بار لقی
 سریند معدلت کسرتک اقدامی اوزره طور میشدی **بیت** زمین عدیل معور و ملتشدی

جهان جوهر به سرور و ملتشدی اتفاق بر پیری و جود کلدی که اثار رسد و نجایت ناصیه
 پیدا ایدی و انوار مجد و سعادت سیمای زیبا سنده هویدا **بیت** نجایت نوزی سیماسنده
 ظاهر سعادت لمعه سی النده باهر **نظم** انوک کشفند کف دست مقداری خال سیاه واردی
 پادشاه اکانکه ادرک پریشان اولدی و حکای زماندن اولینه علامت و نشان ایدرکن
 صورتی جلدی مشق الکله ایتدی کتب فلسفه ده کور مشرکه هر کس که بوقوله نشان اوله
 صفوان عمرن جوق بلیتا تر مبتلا اما عاقبت صاحب قران و کسورستان اوله **بیت**
 غم دکل عمرک اولند بلا مشکل اولد که اخین اوله **نظم** ملک پور شد ایله خوش حال اولدی و
 انوک تربیت کمال حقی مصر و قلدی مکر حیار برای ملک بر کفش و اردی و شرم و بک
 وی حافظ و نا پاک ملک حق جبار و حق جوار رعایت ایدوب اکا وظیفه معینه رسوم مرتب
 عنایت بیوروی هواره سایر انتفات ملکن مرقه و آسوده کردی ملک زاده چون بشی باشه
 کیوردی و عقل هیولانی مرتبه سندن عقل بالکله درجه ایدی طبعی ملاعبه پیر مایل اولوب متصل
 کفش و کج حرم سنه کلور کرد و انوک کلبه سندن لهو و لعبه اشتغال ادری وزیر کیفیت
 حالده اکاه ابلحق صحبت کفش کردن شهادت نک منع و دفعنه بلکه کفش کرا اولنزلدن
 قلع و قمع قصد ایدوب ملکه ایتدی طبع شاهی که مظهر انوار الهی و محل فیوض غیر متناهی
 پوشید اولیا که نهال طبع صیان سقامت و استقامته قابل و غایت لطافتند
 هر جانه که تحریک اده لر مایل اولور و مرور یا ماله اول حالت اوزره راسخ اولوب استخکا
 بولور صلاح بود که شهادت صحبت کفش کردن منع اولم تا انوک اخلاق دیمه سی ملک
 زاده نک طبع لطیفه سرایت اتمیه و دنائت همتی اول کوب سیمه سلطنتی اوج غرند
 حسیض مذلته اندر میله که اندن انواع شور شر و خطرات کلی صادره املی محتمله بلکه مقرر
مصرع کز کفشی خیش هر چه کوی اید ملک ایتدی دکل کوی در اما اول هنوز صبی در
 صحبت کفش کرا ایل مالوف و انوک خانه سندن لهو و لعبه مشغولند **الصبی صنی و لو کان نبیا**
 منلی خود مشهور و معروف **بیت** چشم کودن دکل کور سه عجب کولکن اچر نه که
 لهو و طرب با وجود که بنم قائم زیاد غریز بلکه جان شیر نیند لذت در احتمال و ارکه

انوك صحبتدن منع اديك خاطرند ملا حادث . و انوك ملا خاطرې بنم انفعاله باعث اولاد .
 اولي بود كه بر مقدار توقفايد بر مدت ايام اين وز چون قد و قامت چكوب نشو و نما بولا .
 و خبر فشري و نفع و ضرر تيز احوالا تازيانه ناديله توسن بنسرام اين وز و زب خواوش
 اولدي شاه كشكري دعوت ايدوب انوك حقه انواع عواطف ارزاغي بوردی و موايد
 خروانه يله اميد و ارايد ايندي سن بنم همسايه زمين . بوجك كوشه فرسوكه الفت
 طوئش . و خاتكه موانستاشده . دلكم انوك انيس و رقيبي و لاس . و آب و اتشدن
 محافظه ده سالغه قله سن . كشكر دعا اندي . و جبين خدمتي زمين مذلته سوروب ايندي
بيت . كل باغ شنه علم افروز اولاد . چراغ شبی شمل روز اولاد .
 لياقت مشاهد قلزم . و بمقامه هدا اقصای خاص و عام . در كند و من استحقاق اكلام .
 كن نظر شاهنشاهی بر كيا در كه شك يوز و ز . و منك خاوي دوكوهرادر **بيت** . منك
 و خاك كرايسكدي نظر . خاد التوت اولوردي منك كوهر **نظم** . اميد و ارم كه ميا من عنايت خروانه
 ايله و طایف خدمات بنده كانه بر وجهله مؤدي قلعه كه عزاستحسانه مفزون اولاد .
 شهزاده به خدمتي جانته منت بلوب بي تكلف هرگاه بارگاه شاهدن كوتوب كلبه كوتوري .
 بلكه بعضي بايد حجره سندن يا قوردي . پادشاه كشكر ك شهزاده . به بهودار لغندن زياده فرج
 اظهار ايدردی . كشكر دخی مثال و اقوالی میانند ملازمت پادشاه و خدمت شهزاده ايله
 افتخار و استظهار ايلردی . كه خدمت شهزاده بي بر وجهله در میان اندي كه كوندن كونه پادشاه
 حضورند رتبت قوتی ايدردی . تا كلياً معتمد عليه اولب چوكان خدمت سلطانيله كوی
 خرفي اقوالی میانند قیدی **بيت** . سبدر عزت خدمت بلورلر . انكيون كم كا خدمت قلورلر .
 هر وقت شهزاده بي صحر او دشني كشت اندر . و صباحدن اخشامه دك تماشاء عزت مشغول
 قلوردي و كاه . كه تفرج كا صلدركه كچه ملك دخی واقع اولوردي . اتفاق بعضا واقاتده ملكه
 سفر عراق لارم كلوب خواص و خدمدن جم غفیر و جمع كنيز غنيت سرفي معتم قلدي . بسو كشكري
 طلب ايدوب مجدداً شهزاده بي كا سپارش ايدوب حفظ و حراستي يابنده تا كيدا اندي . و كشت
 باغ و رايغ و سيركلزار و مرغلزاره اجازت و يروب استدي **نظم** . بهار ايامي كلدي اي كشكر .

زميني بن اديده ماه آذر . نوای قری و آواي بلبل . جهان باغينه ملدي شور و غفل . بو طفل نازينه
 اول هوادار . كه اندر كشت صحرا كا و گلزار . بهر سملده اولور خانه دل كبر . قوتسیر اتسون اولجند
 سيردن سیر . اجلس كل كيشن چند . و شرمه غنچه و ش كوكليني بند .
 دزين مذلته سورب حلقه اطاعتی در كوش . و غاشيه خدمت و عبوديتي پردوش اندي . و
 تفهيد احوال شهزاده بهر وجهله اشتغال ايلدي كه كند و مماق بالكلية فراموش اندي . مكر نواحي
 شهزاده ملكه و باغي و ادي . شخه روضه و روضه و نونوز هتگاه جهان صبا بنفشه منك
 ذلق برچينندن نازنه مشك تا تار كچه معطر . و شمال جعد برشكر نيرينندن كلبه عطار كچه بخر .
 رياحين جنت ازهار گلزار دن شمه طراوت دردي . و سپهر و طوبی اشجار كونا كوندن قامت
 موزون استقاره قلوردي **نظم** . لطافت يدي جنتدن نشانه .
 كناري و وعده بي نهايه . آنر طيفه طاغتن منتهايه . زميني روضه و روضه و رضوانه بكر . درختي سدره
 و طوبی . نوای بلبل و آواي دراج . دل و جان فتنی ايلدي تاراج . شهزاده . كه بوستان سلطنتدن
 بر نهال تمايل ادي . جان و دلدن اول باغله تماشاء مائل ادي . بورمانده كم شاه سفر
 دور دسته كندی . شهزاده . عانت معبودی اوزره تماشای باغ فر بوره ميل ادي . خدامدن
 برقاج غلامكه خدمتند نايم لارم . و استانه سندن ملازم اديله سرو كچه جانباعه خرام قلدي .
 كشكر كوردي كه شهزاده . نكه اخضر زر سندن و جامه بر كوه برونه . و جواهری مكرندن . طيننت
 خيس و سرشت خبيثي مقتضاسي . مكر و خيانت ادي ظهور كلوب انديشه اتدي . بوتاج
 زر . و جامه مجوه و مكر بر كوه . پنجه بازركانه سرمايه دكان . بلكه راس المال هزار دريا و كاندر .
 بهدي دار الملك دن دور . و مامري جميع اهل جمله قبضه تصرفه مغلوب و مقهور در .
 صلاح و صواب بود كه بر حيله فكر ادم . تا بوبري ديار ماورا النهر . بلكه امدن دخی عبید
 ولايت و شهر الو ب كدم . پيرايه و لباسن . بلكه كند نفس نفيسن بهاي كمرانه صانوب باقي
 عمر جهان فائده كال فراغت و تمام رفاهيستله بجوم **بيت** . چون جهان باقي دكل اولم
 زمانه برقرار . فرصت قوت ايله الير مشبك روزگار . عاقبت ادا لكسار هولي نفس غداردن
 غبار فتنه و فشار و آب روی امانتي زمين خيانت نهار اندي . و غدومنه قصد ايدوب كندي

غلامه که محرم اسرار ابدی اظهار اندی و خدام که هر بر فریاد دار و بیاملا یعقل ایوب شهنشاه ند
 دخی عقلی نایل قلب اول و صدق سلطنتی در و زیور که هر که بر صند و قاجره یا توری چون
 شب فریاد جانم کالی در بر و عظمه قوی بر سر اتری **بیت** یتره اولوب کنیدا آینه رنگ طری
 نلکه آینه سن پینه رنگ **نظم** صدوقی بر جازه یکم باد نیکو در بوسه عتله کرد رها نه اره مزی
 و سپهر جهان نورد سر تا سر دیدن لیکن ازین کور مزی **بیت** بجه جازه کم بر اشتروست او کند
 کوهد هاون که بست اشاغه نیز در سیل عاندن یوقاری اول چقر دود داندن **نظم** استوار
 و کند بر سندان سوار اولدی که عرکام رخ که روند و اجل ناکا فانی که رسد و بدو که تیغ لکه
 سکر کسری بر قط جالا کلاک جکرین یقردی **بیت** ارمغری توزینه باد صحر صیدی
 منزلی اکاهفت کشور ایامی التند قالم دیوناگاه او کند صا و لور باد سحر کاه غلامن دخی
 بر باد باد پای آخر خای رعد صدا و عظم پیمایه سوار قلدی **بیت** صهیل اتسه سهیل ایه
 هیبت هجوم اتسه بخومه این سبقت **نظم** اکیات دخی دیوب ویات ویراغ مهیا ایوب یوله
 کرد و متا شیر روز کبک فروز ظهور ادبجه مسامه دور و دراز قطع اندر علی الصبح بر مقدار
 آسایش ایوب ینه سوار اولدر و برق کی مضایق مسالک و مناهل و مهاکند مرور و عبور
 ایوب اکی کون سرجه ماله شاهدن یکوب بر ولایت دخی ایدر بوجا بد خد متکار لر هر
 بری بر کنارده دوشب نصف النهار دله میدار اولدی و اولد ارونک کیفیتن افاقت
 بولدر و آخر الامر باغبان انلک حاله مطلع اولوب هر بره دروغن باد امله سرکه تجرع اندو
 عقلی باشلر نه کلای چون شهنشاه و کفشدن انزکوره مدله و اطراف چندان که جست
 و جوی اندر نام و نشان ندند خبر بولدر ضروری کیفیت واقعه دن ملکه خاکه اندیلر
 ملکه سوکول سوار اولوب باغه کلای اولدر و خراماندن انزکوره مدی و اول کل پغاندن
 مشامنه شتار غلای **نظم** رفتم سیاح و خرامان من نبود فان تو شکفته غنچه خندا
 من نبود چون ابر و توبهار هر سو کریم کان سرویشی دیدن کریان من نبود چون ماه و بر
 نورد بد سندن نشان بولدی فغان جان کداز اغد قلدی و فریاد سوز ناکی منزل سما که
 یتشدردی **نظم** دکر کبک دکر کب کوزی یا شفی که کبک کسند و کردی که با شفی یره یغور

کبی یا شفی مزی و دو توفی آهنک کوه اغد **نظم** یوردی اطراف و اکناف باغی قدم طلبله تک و
 بوی اده ل و نواجی و ضوای دشت و طاغی جد و جهد و جوی اده ل چون نفیض
 فراوان و تجسس پایان دن صکر سرفراز حصول مقصوده و وصول میرا و لری قاهره
 نا امید و وب صورت حالی عرصه عرضد انها اندلر ملکه تک جوهر و طوبت غریزه سی
 انش فرقت و لغز بندن ذوبان بولدی و شمع سوزان که شعله هجرانله باغوب مضنون
 حال دن بو بیتک معافی عیان اولدی **بیت** دادم امشب کوی در سر که نیشتم زیای
 تا سرا پای وجود خود نسوزانم چو شمع **نظم** اول کیمجه تمام بی قرار و بی آرام سوز دله اتمام
 اتری و نمود دود دلی سقف افلا که دکر و دینه در بر و وردند بره سرد چکوب
 ایتدی **بیت** همجو صبحم بکنفس باقیست کد دیدار یار دلبزم کورخ غایب جان بر افشام
 چو شمع **نظم** آخر **اججالی** بر روانه سی بتشب شمع روح و روانی کل من علیها قات
 تند بادله سویندی و خرم حیات شعله اتش هادم اللذات ایله کویندی **نظم** رفتم
 کلزار و خار حشر تنه بر با ند مجاوران حرم فی الحال صورت واقعه ی نوید هاون نوردله
 ملکه ابلاغ و ایصال ایلدر ملکه خنی بال استجا لله معاودن ایوب دارالملکینی مستقر اقبلا
 و نقیم عز و اجلال قلدی و فزان فرزند و زنت دل بندند دایره امکان ادلان جزع
 و فزع ده قصور قومدی عاقبت کار خط مصابره باش قویب ناچار جبل متین امعطیان
 تشبث اتری **بیت** در صحره حالی جو یا پیر خرو کوم رجوع کنت مرجع نیست جز
 انا الیه راجعون **نظم** یوجا بندن کشف اول ماه سپهر سلطنتی شهر دن شهر کوزدرب ولایت
 ماوراء النهر الندی جواهره دست خرقی دراز اند کد نصکر افی بر تاجر بیع اتری ملکه
 زاده اوین بل مقداری باز رکان خدمتند اولوب نهال قدی انلک ماه تربیتله نشو
 و نما بولوب ملاحت و صیاحت بر غایت یتدی که یوسف مصری نک بیع رواجی فاسد و باران
 حسنی کاسد اتری **بیت** صاقل و غنچه یوسف طر لدری کوی مسکه سرجانه طر لور سیک
 ایلوقین اولر بهایه هر بار که اول کل فی خار کلزار خانه سندن طشره کلیدی هر کنار دن خاک پاینه
 خراجات و دل نشا ایدر لری و هر گوشه دن اولر افرازه که قد عمری دراز اولمچون

دست دعا بجانب ساه رفیع ایدوب نیاز ایدوب **بیت** بشهر روی که گذشتی برای بدین بد
هزار دست دعا ز آستین برون آید بازگان اهل عیون صاحب کفایت ایدی و ذهن
و ذکا و فطنت و دهاد آیت ایدی چون شهزاده ملک بوجالی مشاهده اندی کندویه
ایتدی مزید بوغلامه مصاحبت بکا مصلحت دکلدر زیرا که اگر برده خفاده پنهان ادم
بود و نابوری یکسان اولور و اگر میات ناسد عیان ادم آتش فتنه همچان ایدوب
خلق جهان اولوک تماشای سده حیران اولور **بیت** رسید دلیر من ای نظار کی ز نهار ببندیدین
کرت جان بکاری آید **بیت** حساب بود که بوفارس میدان ملاحتی تحفه رسیده پادشاه فارسه
ویرم که کرم شانه دقت جو خانی طی اقتدر و بدل و احسانه جراید سخا ال برکه خط
نسیان چکشند مقرر کرد که بوغلامه اصناف قیمتی بکا انعام بیوسه کرد و بر واسطه
بای استظهار هم فرق فرقه نانه ارسه کرد پس بازگان افی دیار فارسه التوب تحفه طریقه
ملکه پیشکش کردی پسر شاه فارس کنار پدر و مادر در اول میل معذاری جناد و شب
ماه تمام که منزل چهاردهم تشوب **بیت** چارده ساله بنی چابک و شیرین دارم که بجا
حلقه بکوی استمه چارده اش **بیت** نه خانه شرق و بعد و خاندان ابا وجد رجوع میسر اولدی
ملک فرزندنی حالند غافل بازگانک غلامه شریف قبول رزانی بیوروب ختام خلقی سکنت
اختصاص و انتظام وردی و علی الدوام اولو تربیتی استمه اهتمام بیوروب از زمانه اولوکی
میانند امتیاز بولدی و اول صیر فیکه که دائم خزانه ملکه ملانم ایدی و تقویم جواهر و قیر
لایزال و اهر ایچون اول استانه لازم ایدی مألوف و مانور اولمشدی **بیت** هوار اکا تعظیم و رعایت
امدی و هر تحفه دن که ملک اکا احسان ایدیدی جوهری به حصه سن عنایت ایدیدی **بیت**
چون غلامه کال حرمین مشاهده اندی طبع بد کوهرن طمع خام ظهور ایدوب کندویه ایتدی
بر حیل یله ملوک خاتم خاص غلامه کوتورده بن و اکا استظهار امل خلا نه ملک مهرن بوروب
ذخیره وافر و جواهر فاخر ال کوتوریم پس شهزاده به ایتدی ای سرو آزاد و مراد دل ناسیاد هر
گاه انواع احسان و احبطنه مله بکینه یاد ایدرس و هر کون اصناف الطافه خانه دل ناسیاد
اباد ایدرس **بیت** در که بند خدمت پسندین ایل اول احسانلرک بعضه مکافات قلم

و هل جزاء المحسن الا حسنت **بیت** بنده حقتند سبذول اولان بعض کارمک عهد سندن کلم
ملکه خاتم مبارکیند بر اسم مرتسمه که نقش خاتم سلیمانی در هر که که اول نکیله بر انکشتین
میسر اول خنک مراد زیر رانند منقاد و ملک جهان معارف و مایله آباد اول **بیت**
کویا مهر سلیمانیت نقش خاتم هر که با خود دارد آید در نیکین ملک حسن اگر بوز حتمه متحمل اولان
و اول ملک که ملک شکر خواب استراحت مستغرق اول **بیت** اول انکشتی بی هسته انکشتند ز خفان
بکا کوتور سن تا آنکه مهری سنو ل ایچون یازم برخاتم قصه قائم عروقیه بر سلطنت
فرجال با کله ذینت بوله اما بشرط آنکه مال و زارقی بکا مقرر قلاسن **بیت** بخش مرا
زخون فالت نواله جوهری شهزاده به بونفش فرسوله فریب وردی تا کیچه خوابگاه ملکه کلون
دست بر آتی انکشت ملکه در این اندی و آهسته آهسته خاتی انکشتند چقرمه انما اندی
ملک بیدار اولوب غلامه ایتدی سنک خود اسباب و تجمل تصور له یوق مال و منال دن
سکا کفایت اید چک وار بوجراته باعث ندر راست سوبله که بو خاتم سنو که مصلحت توک یزار
شهزاده تفریح حجتند عاجز اولدی و نایز غضب قلب ملکه ملتهب اولوب سیتیانی طلب
قلوب اولو قتلنه مثال وردی سیاف همانم که غلامه اندامندن جامه سحر پردی اول
خال سیاه که شاه اولو کیفیت حالند اکاه ایدی اولو کتفتند غایان اولدی ملکه
اف مشاهده اید بجه بهو تو اولوب سیاف ملکه بوجالین کور جل سیاستند ال چکری
چون شاه کندویه کلدی فرزند نول کوزلرین ایدوب ایتدی ای نوردید صحبت کتشر زراق
بنی بو کرداب فراقه اندی شهزاده دخی عند لرد لیب ایتدی ای شاه عالم پناه محبت جوهری کلاه
بنی بو کستار خلفه عزیزی ایتدی شاه جوهری به سیاست بیوردی و شهزاده به نصیحت ایتدی
که حال باضی دن عبرت الوب رفان مستقبله بد اصل و ناکسیر صحبتندن اجتناب ایلیم
تا بوبلا لروک امثالنه مبتلا اولیمه بو منلدن غرض بود که خاطر عاظمی ظاهر اولد که
ناکس و خسیل النفس لایله مصاحبت شاهیند و بندگی سرافکن ایلر ز کورخی اول
مقول دند که اولو مخالفتندن حذر واجب اول حال بود که ملکه اولو تربیتن سرحد افراطه
یتر مشند و اعلا درجه رفی کوشه دکان ایکن پایا حرمین فوق فغانه یستند مشند **بیت**

احتیاط بود که انوک تقریباً افراط اولیه و تربیت جنب اعتدال در تجاوز میورلیه
 که مبادا اکاذیب کلی مترتب اولاً که تذکره حیرامکان داخل اولیه شاه کلام وزیر التفات
 ایوب ایندی ملوک و سلاطین بی تلقین دولت بر امر شروع قلمبر و بعد الحام مهام
 خطیر و خوض میوریزلر نسب کبرم و خان دان قدیمک شرف ذات و کال صفات ادیده ندرخل
 وادری سبب احترام و موجب اجلال و اکرام مائز فضل مادیده مفاخر اصل نسب کلدر
نظم از هنر خویش کشا سینه را مایم مکن نسبت دیرینه را اب کهرهای کهن را بجوی
 در چون کهن گشت بود زرد روی ز شرف بزرگوار دمکه اول کسسه سزاوار در که باد شاه و فنگ
 نظر اکثران را نه منظر اول ملوک عالی شان در برسی بومعنائی بو کلمه بیه بیان انشدر در که
حسن الزمان من رفعا و ارتفع و ترفع یعنی هر کس ترقی که دست تربیت له رفیع این وزه
 سر رفعتی فرق فرق قدران را بر اوله که بایه قدرت پست این وزه کوکب بختی حسیض مذلت
 انزه نسیم لظفر تنسم شده بچه ستور زاری رشتل کلزار ارم قلور بوق قهرز تنسم
 اتسه طرار حزن اعتباری باد فنا بر ویر **بیت** نسیم لظفر اسیدی روی خاک اگر حیات
 تازه بولیدی اجنه عظم ربیم سمم قهرز اسیدی قهر حیره کذر صدفا چنده اری یه
 کدی در تنسم چون بزبوجوانی دست همتا خاکدن کوزدک و فرق رفعتی ذروه افلاک
 یوزدک امید واند که کانه اند خطاقلیه وزیر چون قدم همت شاهی انوک تربیتی بایند
 ثابت کردی ساکت لولوب برجی اول نوع کلامه اولم اندی اما چون حال بر زمان بوموال
 اوزر بکدی زرد دست اختیار کشاده و رتبت اعتبارن حدون زیاده کوروب
 پای خدمتی دایره استقامت جرم مغذا غان ویم امید و وعد و وعیده احوال
 خلافت دست ترقی دانا اندی ناکاه دختر شاهک ناجی ایچون بعض جواهر احتیاج واقع اولدی
 اول نوع که مقصود ایدی نه خزانه عامر ده موجود بولندی و نه شهر که جوهر یلزن ام کیدی
 ذکر کفح و تجسس ایدب خبر ایدی که بر بازگان قیزی انجلین جواهر قادر بلکه انوک
 در چند اول مقبول جواهر و افرد زکر طلب جواهر ایچون بر کسسه کوندی دختر وجود جوهر
 مقصوده انکار ایدوب اول قدر که مبالغه لاندل فایده و رمی القصه ذکر کانی جبر و

اگر اهل بارگاه کتوب دختر شاه ایندی بکا معلوم اولدی که بوبازرگان بچه نک
 بچه عدد کور شاهواری وادری که تاسیر فی ملک جواهر ذواهر ایچمه طبق بر جید کار
 اسماند جلوه و رستند دیدن مردم دیدن صفا و ضیاء اول لالی ایدار منالی مشاهده
 انمشدر و تادایه دریا در بیتی مصلحت قد برورش قلمشدر غواص بصیرت اول کور یک
 دانه ماندین کور ممش اشته مشدر **بیت** جوهره بخوبی درخشنده کی کو ویرده
 از مه بنایندی و انوک تصرفند و حد و بی غذا یاقوت زمانی وادری که مادر خورشید تابان
 رحم کاند هزار خون جگر برورش قلمشدر و کوه سنک دل بچه پیل سینه سنده انی جانی که
بیت قنرهای باده را مانده در هنگام دی منعقد کرد درون جامهای
 لعل فام و بچه قطعه نمرود ریحانی وادری که دیدن مردم چشم افغی که انک نظاره سندن
 خیره قلور و مردم دیدن اول سبزه دلکشاند مشاهده سندن نور و ضیا حاصل قلور
بیت زو نور بصر فرود معلوم شد کوسین شود روشنی چشم فروز **نظم** و درج
 جواهرن هزار قطعه لعل بر خاشاکی وادری که کلنار بستانی که ابصار اولی الانظار ده
 اتش بر تباب التهاب اور و بچه دانه خوش رنگ صافی فیروزه سی وادری که سینه اسمانی
 لطافت الوافی اندن اکتساب اید **بیت** لعلش نمونه زسهیل عقیق رنگ فیروزه اش
 نشانه از پنج سرفام ملکه فرمان انک کرک که بود دختر اول جواهر حاضر قلله و قیمت
 وقت مره ایسه بزدن اله اگر طوع و رغبت لها حضار ایدب بها تعیین ایدر سه بنها
 و الا بهدید و تادیه در ترمک و تشدید و تقدیر به کور تمک کرک شهراده دختر
 بازرگان احضار جواهر فرمان اندی دختر عصار انکار و محقق ادوب ایمان غلاظ و شد
 یاد اندی که اگر چه بند جواهر چه قدر اما سر قیص اندک کز اوزر و یوقدر جمع نخود و مکنو
 عیان و کندوده اولن خرده و ریزه لری در میان اندی ذکر که معیار اعتبارند تمام
 عیار کلیوب تصحیح و ترمیم ملکه بی روز و زارم اقوار ایدر سینه تحریص اندی دختر
 شاه خود **حسن ناقص العقل والرب** جام جهالت انجا مندم مست و بیخود ادی مدینه
 شیطان انسان اکابار و نخوت سلطنت بجز نفس خو خوار میود کار اولوب بازرگان زاده بی

بجمله شهر شکفته و عذاب گرفتار اندی دختر بیچاره زخم چنگال عقابین عقاب تحمل آید بیوس
مرغ روحی نفس نیدن او چپ اشیا نه عدمه کندی مادر و پدر و سایر متعلقات دختر
فریاد و نفی جرح انبی و کوشش و تیر و تیر دل و زربصافی غیر صورت واقع و نیز و نیز
لوح خاطر غامض تصویر اندی ملک بوفضاحت و دوی که دوزخ هر چند نمود اندی زاویه
سینه سن تیر و دیدن غیر تر خیره قلدی اگر چه که ظاهر اظهار جلالت ایدب اول حکمی
انضا اندی اما لطف طریقیه و رتبه دختری نواخت ادب مال بسیار از رضا اندی
و دخترین نظر شاهانه در دود و عاطفت بی کوانه در معجزه ادب اول انیم شکار
مصاحبتی شامتیله شهراده نامدار درجه اعتبار در ساقط ادوب کوکب قدری حوض
مذلت هابط اولدی و زرک ستمگریم انتقام سلطانند فرایوب ترک دیار اختیار
اندی شهراده بونی مناسب کوردی که بر قی کون شهر در جعوب ملک باغنه ساکن اوله
اول وقت که عواصف قهر شراری سکون یوبه و زبان غضب جهان سوز بادشاهی نطق پذیر
اول بعض خواصک دامر شفا عتبه تشبث ایدوب یه حرم سرایه حرام قلعه بسوخت خردایه
و مادرله پدرنک باغنه کندی زرک بر بوالد خبر دار اولوب ملازمت ملکه به شتاب
اندی شهراده زرکری کورجک اضطرار ایدب ایتدی ای بد کردار شوم دیدار حیف
هر از حیف اول نظره که سگاه کل بلکه سنک صورتک نقش و نگار اول دیوار متعلق اوله
حیف باشد نظر بدیواری که بر و صورت نکاد کنند زرک و کلدک که بر رفت
غبارین دخی قوبره سن و طریق طمع و غرضه بفساد کلی بر دخی باعث اوله سن پوری و ارکت
ملازمت استانندن فراغت ایت که مزید سنک ملاقاتک بکا و بال و سنکله مصاحبت
احتمال محالده زرک خواب و خاسر شهراده خدمتندن کندی و سر اسیمه و پریشان حال
باشن آلوب بیایانه توجه اندی کدرک اخشام اولدی و ابر تیره برده سیاه قاصی فضائی
هوا به قللدی و باد بر دفس سرده سار لک جوان سوسنددی بیچاره بواصل زمانه
کویا عرصه زمین اوزره بر ویزن اسانک غبار نیل انشدی و توده هوا و دوده قیر
و قطران بولانشدی بیت قنادیل شب قدری چو بایندی هوا و دیله قطران بویاری

پریان خال قدم استیجا الله کدرک قضای الهی اول صحرا ده شکار سیاه ایچون بر چاه حفر
انتقادی اتفاق بر بر و بر و برینه و بر مار اول چاهه دو شمشل دی زرک که خلقک و کراک
اوزره جفا چاهن قزودی راه راستی قویب بوجا نور لک عقبنه اویب بوجا هدهدی
نظم آنکه توانم چاهی میکنی از برای خویش چاهی میکنی کرد خود چون کرم پیله برتن
هر چند چه میکنی اندازه کن **نظم** بوجا ناک که قمر چاهه دوشدیلر چون جمله سی دایم بلایه
کوفتا اولدی هر بری کند و نشوینندن آخره ایندایه متعز و اولوب بجه کون بوجال
اوزره قمر چاهه قالدله نابوکون اهل شهر دن بر سیاح عزیمت سفر ادب اتفاق راهی اول
چاهه راست کلدی و اندری بوجالده مشاهده قلوب پریشان خاطر اولدی و کلدی و بله فکر
اندی که سائر لوجه جهفه اما بود دردمند ادم او غله در بوی طره محشته کوفتا اولوب
بادیه ماته قریب و سر منزل حیاتندن بعید در مقتضای مرقت بود که هر نه و جمله که بستر
اوله خلاصه سعادتم و بوعملک ثوابی **یوم له یتفع مال و ابینو** ایچون ذخیره قلم پس
بر سن اولوب بر طرف بر بری بر کندی و بر جانین قمر چاهه صرقتی لظال بوزینه پاشب
سر چاهه یتدی بر دضه دخی مار مسابقت اندی ایچینی نوبت بر پیچیه سن و سنه الدرب
چقتدی چون ایچو بله جان عزیز خلاص اولدله سیاحه دعا لادب ایتدی لر **بیت** کار
دولت باشندان نه سعی ماکرگاه کاه چون تو مطلوبی بسر وقت طلبکاران رسید **نظم** بلش اولکه
سندن هر بر مره منت عظیم حاصل در و نعمت جسیم واصل اما حالیا بزه انکه مکافاتی
میسر و مجازاتی متصوره کلدله بوزینه ایتدی بنم مقام بوکوه دامنند در که بو شهره
متصل در اگر التفات اولوب منزلزه مقدم میمونله تشریف بیور لورسه امید در که اجراء **ادام**
حقوق خدمت قصود واقع اولیه بر ایتدی بنم دخی کنام حوالی شهرده فلان بیتده
در شویله که اول موضع کور بیوره سن مقدور وقت اولدی و غی قدر رسم خدمتی برینه
کوتورم مار ایتدی بنم مکام بوشهرله بار و سنده در شویله که سعادت مساعدت ادوب
کلبه اخانه قدم رنجده بیوره سن بقدر امکان بواحسنک مکافاتی کوره سن اما حالیه
الوقت بر دن سکا بر نصیحت مناسب در که انکه استماعی سکا فرضی و واجب در زیهار که

بکرای زندان چاهدین چقرمیه سن که ادبی بدعهد اولور و احسان مقابله سنده ایامی
 لازم بلور آنکه جمال ظاهره فریفته اولمور کره و قبح باطن و مضرت اختلاط بدن احتیاط
 خلق کره **سبب** بکند از صورت و سیرت بصفا دار از آنکه ادبی شکل بود کوی بزازد
 باشد **نثر** اکثر اهل عالم از این صورت مایلور و اصلاح معیندن غافلورده علی الخصوص بر آدم
 نجه دمدم که بر فله همدرد **مصرع** صورت یا یوسف در بر معیندن کره **نثر** آنکه خلق و خصلتی
 تمام نقرین ایدوب سیما سنده شمه و فاما هدا اتمه مشر و مشریند صفای معاینه قلم مشر
بیت وفا بجوی ز خوبان که هیچ کس نشنیده بهیچ دور ز کلزار و هر بوی وفا **نثر** نیم نفسی
 سامعه قبوله اشتریک و بوجیدن موجبیله که محض اخلاصدن منبعثد برایش اثر سیک برکون
 اول که نام اول سن اما شجره نبات منم نمره ملاست اوله سیاح انلره اعتماد و کلماتلر نه التفان
 انیوب طرف رستی قو چاهه جالی وردی و مناصحت بی غرضی کوشی قبوله استماع انیوب
 زکوری دخی طشره چقردی زکرده سیاحه اعتدال ادب شاهک بوندن اعراض و نرفتدن
 و کند و نک خوف و خشیت و هشتندن بر شمه اظهار ایلدی و نفع ایدب التماس ایلدی
 بکون آنکه جانبند قدم رنجیده شاید که اندکی احسانک مکافات برین کوره سیاح
 ایستی حالیا پای غریبی رکاب سیاحت تو مشد بر بچ کون مرصنه زمین کستم کره و قدم
 عزله اطراف عالی سیرا تسم کره اما شطر طربوا و لسون که اگر قصادن امان میسر و لور سه و قهر
 قدر مساحت کوسر سه بر دفعه دخی شرف صحبت کره مشرف اولور و نفع وصال کفر غنیمت
 بلور **مصرع** که عمر بود باز بخودت برسم **نثر** و معامله اوزر بری برین و باع اذلور و همان
 اول کاندن هر بری مقصد لور کتداز **سیاح** دو بن بولنه کردی ز کوشهر کلب بر کوشده
 ستواری اولدی بادشاه زکر کر تربیتندن پشیمان و مواعظ و زیری استماع اتمد کندن
 منتقل و پریشان دخترینک شنا عتندن تمام منقبض و بالکلینک جانبندن منتقد
 معرض هباری که مادی تضرع و زاری اندی شرفا التفات بولدی و هر چند که اکا پرو سوال
 شفاعت تشبیه انداز موقع قبول واقع اولدی تا بوجال اوزر بریسل کجری سیاح نجه
 مسالک قطع ادوب جوق مالک سیر اندی و بومرتدن تمام اوج یوز عدد زرخالصونام عیار

انکه کوردی اخره ایمه حب الوطن ظهور ادب کند و بله فکر اندی که هر چند که دیار غربتد
 احوال تمام ملد اوزر و ساعت بساعت دولت دنیا که سرای سعادت عبقی دما د اوزر
نثر اما **بیت** کوکله تولدی از روی وطن جان دماغن و اتدی بوی وطن **نثر** هوای نشا
 و مولد فر اجه غایت ساز کار و آب سرچشمه وطن کام دلم زباده خوشکوار در **سبب** کوج
 نکوسد آنها زسیم و زرسازد برای نکوس هم خاک ترکستان **نثر** غریبند و وطن اصلی
 جانبند و بوطوندی و شب هنگامه اول پورینه نک مقامی اولان کوهک دامنند بیت
 اند نزل اندی که دن بر مقدار کجبله قضا عالهی یکی دزد خونریز فتنه انگیز که من بخ
 خیر کزار اندک زخم سهم دشکارندن و هم ایددی و سماک نیزه دار انلرک سولتخ خونبارند
 تر تر تر یوزنه چکر دی **سبب** جو چشم دلبران بر کین خونریز بقصد خون مردم تیغها
نثر اول منزل آنی خالی بولدر نقد جنسندن شمی و ارسه الوب الز وایاغن خم کندله
 باغله و بر خطرناک وادیر که شارعدن دور ایدی شویله بسته و شکسته برقدلور بیچار
 بادل صد پاره کند و بله فکر اندی که هنوز که حیاتدن دمی و صفی زنده کاندن سبق **نثر**
 شهد حد و نکرشکر و تب العالمینی کام دلم مکرز انک کره **نظم** هر شکوهی ای
 باد ایلله خاطر که یاد یسیره شاد ایلله قلبکی اتمه بر نفس غافل غافل اولق خطا در عاقل
 دی بوی کلسه بریلانا که حبلی الله سوا **نثر** مرد سیاح اول کجه تا صبح مزاج با ساز
 کاندن داروی صبر مرل علاج ادوب حکم قضا و فرمان قدره رضا وردی وقت سحره
 درد قید و بند دن بی طاقت اولوب فریاد و زاریه اغاز اندی **بیت** فریاد بچی کرم
 و فریاد رسی نیست کویا که درین کبند دوار کسی نیست **نثر** و ابرید سندن بابان حشر
 یا غمیت و دود سیاه اهی آسمان اعزب ناله جان کدازله ایستی در بچ که بومهلکه
 غنا ده بیچاره قالدیم کسه بنم حالمه مطلع اولدی و بود در جان سوزله لجه فنا یه طالدم
 کشتی میدم کنار خلاصه وصول بولدی **بیت** بنده ایغم الم بسته **نثر** حشر اضیف و حشر
 بر کا محنت جلای وطن بریکا شدت بلای رس **نثر** و محنت مکره نوزینه طعمه طلبنه کنا سندن
 چقب اطراف دخی کشت ادردی بو اواز مر دناکی استدلجک بوسلادن اشفاق راجعین

استقام اندی **صراع** آواز اشنا نفس و دج پرو است و هاندم صوتك عقبی كروب
سیاحك سرو قسته كلدی چون بار قدیم بسته بند بالا کوردی چشمه چشمنده سیلاب
خونین روان ادوب ابتد ای بار غریزه حادثه حادث اولدی که سن بوبلا بند نه و شمرکه
باعث اولدی سیاح ابتد ای برادر محنت آباد دنیا ده بر فردی غصه جراحت جریه راحت
نوش تمشدر و خرابه روزگار ده بر احد بدخ و آفت بر کج لطافت کور معنی **بیت**
کس عمل و پیش ازین دکان نخورده کسی طبیبی خارا زین بستان نخورده **نثر** هرگاه که بر کس نکته
دن اکاه اوله و بواسطه خبر دار نه غصه خارا آثار زماندن ابرخزان که اشک ملالت ریزان
ادر نه جلوه ادهار تازه عذار روزگار له موسم بهار که طرح طرح و طرح اخزان ادر که نه
انک غمه مدار میسر در نه سرور نه قرار مقصور **بیت** انک کم عقل کامل اوله یاری جهان
حالندن آورا اعتباری کورب بوجرخ کردن اضطراب نه زمانه سر عیله انقلاب نه
اقبالندن اولور تند و سرکش نه ادا باریدن اور جانانه اتق **نثر** پس سر گذشتی می اوله ای آخر
حکایت اندی بوزینه ابتد خوش حال اول که باب حصول امید کشاده و اسباب
وصول مراد آماده در **بیت** در نو میدی بسی امیدست پایان شب سیه سفید است
بیشتر لد و غم قدر بو خللک تدار کند سعی انک لازمده اما حال بند بلادن خلاص انک جلودن
مهم در پس سیاحك بند لری چوردی چور که قابل اولینی بجه و دندانه چکب اوزدی
وافی اکوام و اعزاز خانه سنه انتی و خشنه و ترمیوه له ضیافت اندی و زبان انکالم
ایتدی لطف ایله بوکون بو منزلدن طشر کتده و دل دار غله پستراسا سینه باشی قو
قد سنه حرکت اتده تابن کورکم دیدار شریفکله مشرف اولم بونی ددی و سیاحی اندی قویب
حرامیلرک ادر نه دوشدی حرامیلر خود سیاحك رخت و نقدین کورتوب اول کجه تمام
کمتلردی و علی السحر کوفته و ماند بر سر چشمه بهیمتلردی و لشکر خواب کسور و ما غلر نه
هجوم ایدب رختلرین پشتلرین اندروب اندر با تمشلردی و قلب امین و خاطر مطمئنله
خواب و حضوره وار مشلردی چاشکام بوزینه انک سرو قسته ییدی و انلری خواب
غفلتن بولوب فرضی غنیمت بولوب رختل ظیفی طرفه ندانله بر تدی اولدیر دزی

کورتوب بر کوشه به کتوب دیر زمینده پنهان اندی بعد نینه کلوب انلر متنبیه اولدن سیاحك
بعضا سباین دخی الوب بر موضع مختفی قلدی حاصل کلام سیاحك تمام رختن و دزدلر وک
بعضی دخی قیمت متاعلرن که بو طریقه اله کتور مشلردی کورتوب بعضا ماکن و مکامند پنهان
قلدی و ایراقدن بر درخت او سنده چقوب انک عاقبت کار نه دیدن اعتبار له منتظر و متعبد
اولدی بر زمان کجک حرامیلر خوابدن بیدار اولدیر زور رختدن نشان کورمدر لر سیمیه
و حیلر جست و جوی بچون هر طرفه تک و پوی اندر اندر برسی که اول طایفه تک رسی
ایوی ایتدی ای برادر لر بو چشمه ادمیلر تهر نه بکفر و دخی نادر اقدام انسانی بوجشمه چوکل
کور نمز ظاهر بود که بصورت ادمی زاددن صادر اولما مشدر طن غالبیم بود که بوجایکا
بزیلر خواجکا هیله بر کست خانیه بوند کلاوله المز یوز مز بودق بعد ایا غمز اوزدب بی
ادمانه باتدق اودیدق بی شبهه بزمه بوندی انلر کمتلدر هنوز محل شکر که بزی هلاک قشد
اتمد لر صواب بود که من بعد بوند طور میه و نه اگر بوند دخی توقف ادر ملک شویله
اکلا نوز که بیک جانمزا لسه برین دخی قور ترمیه و **بیت** هست ازین بادیه دیولاج
خانه اول تک و غم دل فراخ هر کدرین بادیه با طبع ساخت چون جکر افسردم جوهر کدخت
هر که درین راه کند خوابگاه یا سرش زدن دست رود یا کلام **نثر** پس خردان دل زسانله افغان و خزان
راه بیا باقی طوطی لر کندله و بوزینه انلرک معاود تندن خلطین جمع ادب قانع البالد
کلوب صورت عالی با تمام سیاحه اعلام انتی اول کجه سیاحی محافظه ادوب صبح که دزد
غیب لباس ظلالیله سر چشمه خورشید نورانیدن رختی کورتدی و سیاح مهر جهانگیر
بند ظلمتدن خلاص اولوب کند و منزلته قدم کتوردی **بیت** صبحدم چون نسیم غنیم
کنای اولدی نمکینر فرج بخشای شوقله بسته دللر اچلردی جمله اطراف نور صاچلردی **نثر**
بوزینه سیاحی اول سر چشمه التدی و نقد معهودی و دزد لردن الدوغی سائر اسباب بوجوی
دره یان انتی سیاح کند و حقتنه قانع اولوب سائر اسبابه دست تصرفی دراز اندی
و بوزینه بی وداع ادب شهر جانینه متوجه اولدی اتفاق اول بیشه به که برک کتی
ایدی راست کلدی ایراقدن شیر نر یان کمی بر بر غران فایان اولدی سیاح اول شکل

مهیج کوریک خوف و نهیب قلبه بول بولدی بیر آواز ائدی که امین اول که **تصالح** ائدک
خدمت هنوز یاد مد در پس خوشکلی و اعتذار بسیار دن صکر التماس ایلدی که بر عت
توقف ایلدی سیاح انک رضای خاطر بچون ملتفتی قیبل ائدی و بر شان مهانه لایق نزل طلبته
هر طریقه کشت ادب تا شهزاده اولدوغی باغیر ائدی شهزاده کی کوردی که کنان حوضه او توروب
لهو و لعبه مشغول و کرد نند بر مرصع قیمتی مفتول بیر برکوشه دن چغوب بر پنجه یله لی
هلاک ائدی و بیر ایله یی همان سیاحه تحفه ائدی سیاح دخی رسم اعتذاری رعایت قلدی
وامیر مسای و داع ایدوب شهره متوجیه اولدی بواشاد زرکراشانک احوالی فکر ایدوب
خاطره بوختور ائدی که بهام ساعد حسن عهد مشاهد قلدیم و ائدکله اشغال ائدن بودکلو
فایده بولدم اگر زرکریتم قدو مدن خبر یله هر آینه بنم مقدمه انواع اهتزاز کوسه رسد
کوک و فتح ابواب تلطفت انواع تکلفی لازم بلسه کک و ائدک امداد و اعانتیله بودنازی
بهای منتهایه و رسد کک و بوی یله دن که کجینه جواهر قیمت وافر اکر سه کک زرکرا
ائک یواید بصارتی کامل در و هر برنک قیمته و قوف و معرفتی شامل سیاح بونیخی تری
و علی الصباح شهر بندی اول وقت مکر اواره هلاک دختر شاهله اسواق شهر طر مشد
و خلایق سراسیمه و حیران بارگاه شاه جانیته روان اولمشدی زرکری تحقیق خبر
ایچون کوشه خلوتدن طشره چغوب دلدی که یاراندن برسن کورد و حقیقت واقع
خبر صوره ناکاه سیاح کورب استبشار تمام اظهار ائدی و اجلال و اکرامله کدو مقانه
ائدی رسم پرستش خاطر دضکر برد فعدی کندی طاقه سابقه سن و ملازمت شاهد
دور اولوب اسکی مریه سته نزل ائدکن و مال و منال دن انندن بالغه مبلغ کتدکن بر
سبیل التفیل قریب ائدی سیاح اکاسی و یروب ائدی ای برادر اگر سنک معاشک باینه
و استعاشک اسباند نقصان و حضور ظهور قلدیسه و خرمن و نوتک صر هر جواد نله
صاور لوب باد فنیایه کندیسه غم یکه بنم بوقد عدد دینارم واردر تمام عیار و پیرایم
واردر که جواهر زوهری اخگر اکر یه یار بارینار محمد الله که قریب عیار زرد صاحب
نظر سن و تقویم بها جواهر در استاد ماهر عقد شرعیله بونلری قلدیله توقضائمه

و مراد اولدقه الوب خرج ایلک تکلف چکه بونی ددی و هاندم زن و کوهی نظرنه قودی
زرکرنک ائدی پیرایه دختر شاه ایدوکن بلوب بناشت تمام اظهار قلوب ائدی بوجا و ک
قیمتی اعداد ارقام حسابدن متجاوز در و او هام حساب برنک بهاسنک مقدار ددن عاجز در
کوکله خوش طوط که هان بوساعت خاطر کی فارغ قلم سربوند سلامتله اوقد تابن کلم سنی بوندم
بسکندوب ائدی عجب دولته اردم و عظیم غنیمتله کتوردم اگر احوال ایدوب فوت فرشته
رخصت درم فواید حریزند دور و منافع تجربه دن بغایت مجبور اولورم بوندن سابق
مزاج پادشاه بکا متغیر ائدی و اول وحشت سبیل بهندن متغیر چون بواقعه جانگاه
دن اکا اولدی لاجرم منالم اندوهناکمه و دخترنک قاتلی ارایب بولمقد هلاکمه بونغانه
نک دفتند بوندن اولی حیلله و بوندن اقرب وسیله میسر کلدکه که سیاحی تلحه تحفه ائدم
ناطریق قصاصله سیاست ایلدی و شاید که بخدمت واسطه سیله کنایه عنوا ایدوب ینه
اسکون نیمی عنایت ایلدی هاندم غم غم غم ائدی و اقام اقامله درگاه شاهه
و ادب جرات تمامله ائدی بوطانته نکه اصلی تخصص سعی بلوغ ائدم و شاه دولتند
ملکه نکه پیرایه سنی قاتلی ائدک بولوب طوتدم شاه فی الحال بر سر هنک ارسال ایدوب
سیاحی احضار ائدر بیچاره چون هنجار کاری مشاهد ائدی زرکرو عتاب آید خطابه
اغاز ایدوب ائدی بیت کشتی مراد و سنی و کس کشته بود زین زار ترکی را هر کز
بدشمن اگر چه که بوقضای آسماندر اما بودکلو بکا فخر بونک کبیرلار ازانی در ملک کان
ائدی که بکنه کارده اکاره مجالی یوق لاجرم جریمه اقرار ایلر و بوکلمانی بدکردار ائدک
بکافاتی جهشتدن سوبلر پیرایه دخی بونمونی محقق و بومظنه تی صدق اولدی پس
بیوردی تالی اقع هیئت اوزره برخره بندره و و شهنشیر ایدوب اسواق شهر کی کورد
بعد بند کزانله قور زندانه قویه لر کیده چون شرایط تعزیت تمام اوله و لازم ماتم و مصیبت
انجام بولم اشد سیاست ایلک قصاص اده لر اول ساعت که سیاح بیچاره بوقضا احتله
کوداکر شهری کوردی مارا بالای باره دن دیدن عبرتله نظار مامدی چون یار مهر بانیسته
بند بلا کوردی عقبنه دوشب زندانه کد دضکر حضور نکلدی وصال صورت

واقعه واقف و ایمنی خروش رفتی و ایتری بز سکا مدگی که مرد بیکوهر دیود د دن بد
در اسان و احسان انم قند یکسان و عیب و هنر اندر مذهبند برابر در بن هان
اول زمان که یاران و غرضه کلامی اصفاد ابا اندک و شاید خللدن خالی ناصحتی
استماعدن امتناع کویسترد که جزم ایلدم که سنک مال حالک نمانته یتسه کرد و اول
کافر نعت اندک انسانیست مکافاتند سکا اسانت آتسه کرد **بیت** مرهان روز
فرهاد طمع بریدم که عنان دلشیدا بلبخیر داد سیاح ایتری ای مدیق صادق و رفیق
مواقع حالا بوغله ملامت دن که بنم چراخته اکهن ریش دل و تشویش خاطر لایققدن
غیری حاصله بکار بردی که پند یاران از جندی کوش هوشمند اندک **مصراع** بنام
عالم اولدم و رسوائی جهان هم بودند غیری عالم بند کران و غم جسن نمان و او بیکوهر هلاک جهان هم
بیت بکار خیزی بوجاند کی ریش اور کسیند خیرش اوسته نیش **شعر** خال بر جله تارک
ایله که بوغانله حسن وجهه دفع ایلیوب بولبی نی و زرد ملک رفع ایلیه ما دایتری و نیکه
کون مادر شاهه بن دندان و لعاب دهانده برجاشنی وردم که بقراط زمان و جالینوس
دوران انکه داروی درمانند حیرانده بوکیا هی ال نگاه ایله علی الصبح که سنی بازگاه شاه
النه ل صورت واقعه دن الی اکا ایله و بوکیا هی اکا و تا مسوع بخرع ایدب شفا بوله
شاید که بوجاره ایله راه خلاص و طریق بخا نطر میسر اوله سیاح اکا مستلادب دعا لر
اتدی و مازانی و داع ایدوب سورخنه کندی و سحرگاه باد شاهه بام قصر نه بقیوب
روزنه دن آواز اندک باد شاه اکا اولسوک که علاج مسوع و داء مار کزید بوکیا هی
که حالا اکا مالک سیاح بکنانده اول وقتد مکر ملک مادر نه بالینی یانده او تورب غم قوت
دختری الم درد مادر جمع ایدوب مرهم زخم ماری اطبا ایله استیشار امدی اول قند که
ویاق و قاذره راج و دواغ سمومه معالجه معاجله قلندر مغیر اولدی چون بو آواز کوش
ملکه یتشدی بیوردی که بام قصر دزره کیم وار به له و بولکلام نه جهتدن کلدر تجسس قله لو
اول قند که پاسا نلر خست و جوی ایچون تک و بوی اندلر بام اوزره نوع انساندن
بلکه جنس حیواندن نام و نشان کورمدلر پس بیکه حل اولندی که برصدانله صاحبی هانت

غیری اوله علی الصبح سیاحی زنداندن چقروب درگاه شاهه اندیلر و علاج زخم ماری اندن
استکشاف و استفسار اندلر سیاح دعا ایدوب ایتری **بیت** همیشه که عدل و جناب
احسانک جوکیه معصده حاجات اهل عالم اوله **شعر** ای شاه عالم پناه الم چیکه که بوزهرات
تو یاک بنم الماده ان شاهه الله هان بودم ملکه جهان شفا کامل اولسه کرد و بادن الله
بودار و یله ضرر زهر مار بد نندن کلیا زایل اولسه کرد اما توقع بند بود که
اولا احوال پریشا نندن مساح جلاله بر نکته انما ایلیه عدل ملک آرای ملکه ده
سزا بود که بر نفس کوش هوشله حال مظلومان و کسی اصفا بیور **بیت** چنان خست
کاید فغانت بکوش اگر دخواهی بر آرد خروش درین دست که بیدار نیست جهان بانی ادا
سزاوار نیست **شعر** مقام دل شاه کلام سیاحدن بوی صدق استیقام ایدوب تلفظ طریقیله
بیوردی که بی توقف سراغی مکی بدادن منتها درک اعلام ایله و بی تکلف اغاز و انجام چاکلی
بیانده سعی و اهتمام ایله سیاح جرات تامله اقدام اقدام اوزره کلوب جری الجنان و ضعیف الناس
اولا سرگذشتی بر وجهه بیان قلدی که ضعیف شاهه اولدی کناهله برات سلحت ذوق روز
روشن کجه عیان اولدی بعد اول کیای شیره حل ایدوب مسوع اچردی هان ساعت
اثر بر و علامت صحت بدندن ظاهر اولوب قضا صحت بدل همت خسروانه بوق و خلعت
کرامتایر ایله اختصار بولدی زر کزید کردار پای دارده الم انتظارده یدیکه تا سیاح
بردار اولوب اول مقدار زرسرخ تمام عیار کندوده قالدی و باد شاه قند اول تورب
و جاهی که سابقا بولشدی بنه بولیدی ناکاه مثلا واجبه الامتثال صادم اولدی که سیاح بی
کنانده نعم البدل زر کزیداری بردار ایدلر انلرک آیین و مذهباند بویله یدی که
بچون بری کنانده بر مغربینک افترا سیاحت اولوب اول تهمان ضمنت الم غرض فاسدی
ظاهر اوله اول مغربینک اول مهم مظلوم حقندن اقامت اولسه کردی اول کتاب
غله زبانه تقدیم اولوزدی هان بد دستور اوزره اول غدار بد کردار که ز روی فتوی
واردی و نه بوی مرقی بردار اولندی و عرصه خاک لوت جیفه پاکانندن که جمع غدر و فساد
و منبع جور و فساد ای پاک اولوب طریق مکافاتله کند و فعلند جزا و سزا سن بولدی

بنیت صفتی که غنای بیخوردار و دلور یا کسلور یا بیخوردار و دلور **نظم** درین دارالکافات
 انکه بد کرد نه با جان کسان با جان خود کرد که خواجی نکو باشی همیشه راست کار و راست خویشی
 بود مثل مالوک سلوک طریق اختیار خواص و داستان سلاطین تحقیق احوال ارباب تقریب احتیاط
 اگر ملک جلبد ز کردار بد اصل بجای تربیت ایتند که دختر بی خون و کتاهه متعرض اولمزدی
 و شکینجه سر بخیه بترله مکافاتن بولمزدی عواما سلاطینه واجب در که بی تجربه بر اصره
 تربیه ایتند و علی العیا بر امره قضا و برفهانی امضا بیورمیه و یقینا بله که انسا
 قتل لطف و احسان ضایع اولمزد و جزا اسات و عصیان و راه برده نسیانده قالمز
نظم نقش اولور نفسی نرزه خیر و مشرف نیک و بد کورسه احسانی او نترتا ابد انسان
 اولی بر بخیه میل خدمت ایلمر قوللر آزاد اولور اولمزد ازاد هرگز بنده احسان اولمزد چون توان
 قضا سر برده دولت لرین اوج اسمانه ار کردی و کار فرمای قدر تاج کرامت و اخیر خلافت
 انلر فزون قدس ساینه از زانی کوردی واجب در که بنده محمود ادب انلردن بر علو و جود که
 که سبب سعادت دنیا و موجب حصول نجات و وصول درجات عقبی اولمزد **نظم** هر قدر
 نظر کسی میکند سپهر هر فویتی زمین بکسی میدهد زمان چون کام جاودان مقصود می شود
 خرم کسی که ماند از نام جاودان **باب چهاردهم** انقلابات زمانه عدم التفات
 و جمیع اموره قضای رب العباد رضا و انقیاد لازم ادکن بیان ادر چون رای کشور کنای
 به استان دل را ی که بر کجینه در طو جواهر حکمتدن و بر خزینه در ملو نقد پند و نصیحت
 گوش جان و سمع ادغانله استماع اندی طبق دهانله مدح و ثنا جواهر حکیم زر کواری فو قده
 نشاناید و اعتبار کنان ایتدی **نظم** ای تشنگان بادیه شوق یافته از بحر طبع
 روشنست اب زلال علم برداشته غیر منیرت بدست فکر روزی هزار بار نقاب از جمال علم **نظم**
 تصدیع ملازمان جناب حکمت مایب حردن تجاوز اندی و باب ابرامه اقدام دائر اادبدن
 طشره کندی قریبید که اطناب اطناب انضمام بولم و وصایای حکمت انجام اتمام اولمزد چون
 حکیم الهی اون اوجی و صیتک فحوا سنی کا هی اعلام بیورب تربیت خواص و زما یابنده داستان
 سلاطین قریای بیان و مصاحبت اراذل و مناسبت ادا فو قده حاصل اولمزد خلل

و نقصانی دلیل و برهانله و زروشن کی عیان اندی حالیا ملتشد که اون در بخ و صیتک
 مضمون که اخرو صایا در طریق تشبیه بر سبیل التفصیل شرف انهایه بشندره و سبب نه در که
 کویم عاقل و دانای کامل دایما بسته بند بلا و خسته پیر عنا اولوب لیم و جاهل و نادان
 غافل هواره مستغرق ذوق و صفا اولور که عقل و فطانت باخ اولور نه کویم جهل
 و حماقت مانع اولور و جلب منفعت و وسیله و سلب ضرر و حیلله نه در لطف
 ایدوب بیان بیوره برهن حکمت نضاب جواب و پردی که ای شاه کامیاب اکثرا
 دولتک مقتدات و اسبابی وارده که هر کس که اکادست رس بولور سزاوار جا
 و دولت و شایسته عز و رفعت اولور اما انک نتایج و ثمراتی مشیت مسبب
 الاسبابه منوطده و جمله سنک سر رشته سی قضا و ربانی و تقدیر یزدانی بر موط
 چون قاضی قضا بر حکمی امضا و بر امری اقتضا قله جمله و سایط ساقط و جمیع
 و سایل باطل و زایل اولور زیرا که بجه دانار وار در که با وجود استحقاق دولت قوت یک
 روزه دن عاجز لرده و بجه نادانلر وار که بی اسفند لغت سرور لک سر بر نه جلوس ادوب
 رفعت در جرده اوج فلکدن متجا و زر در **نظم** کج شامی دهند دوانرا بهینه
 نیم نانی ندهند سفله بر صده و اهل انشی را بغلط دره بر استان ندهند هر آینه بی
 قضیه قضا یزدانی و فرمان سبحانی دن عینیه وابسته دکلده هر چند که بر اصد
 خرد تاملی اولمزد که آنکله امور معاشی انتظام بولق میسر و یا عجز و کمالی اولمزد که آنکله
 اسباب انتعاشی مهیا اولمزد متصورا و لا و یا صفت حسن و جمالی اولمزد که آنکله صید
 قلوب نامراد و بی جذب منافع و قیام ایلک ممکن اولمزد چون قضای کرد کار اکامیاد و مدد کار
 اولیه هر آینه انلردن هیچ نمره شجره ظهور کلیه و مقتدات هنر و کمال و خرد و جمالندن
 چندان فایده بولیه بر پادشاه زاده بو مسئله یی در واره شهر نشطورده آب زر له
 یا بدش و کتابه یابنده **کالتنقش الحجر** قاز مشورده بو مقامه مناسب داستان شیرین
 و حکایت رنگین اندن یاد کار قالمشده نای استفسار قلدی که بجزم ویدر اول **حکایت**
 برهن ایتدی روایت اولور که بعضی مالک رومده بر تاجدار کامکار و بر جهاندار نامدار واری

که سبزه باریک اکا نسبت همان بونامی وادی **بیت** بدانند بزرگ و بهمت بلند
باز و دلیر و بدل هوشمند **نثر** یکی فرزند ^{یاری} و کاله آستانه و عدل و افضال و پیرا
بیت یکی لها بر حمت شاد کرده یکی جانها بدل آباد کرده چون شاه دعوت ایزدی
لبیک زنان اجابت اندی **بسم** مهری خزان و دفاینی دست فقر و تغلبه قضا و
قلوب ارکان دولت و اعیان حفری کند تلف و فترک تکلفه قید و کال تخلق
و تکلفه صید ادوب بدی مقامه جلوس اندی **بیت** بفرخ تر زمان شاه جوان
بخت بایین پیر شدند بر سر تخت **نثر** برادر که چون کوردی که های سلطنت سایه سن اولو
برادر نک فرق فرقه سایه صالکی و قاید دولت زمام توسن ایامی آنکه قبضه مراد و کاف
انقیاده تقوی قلدی **نثر** آنکه جانبدان مباد بر غدر و مکر پیشه دیواندیشه ادوب
رخت قراری را حله فراره غمیل ادوب کربت غربت و جلا دیار اختیار اندی و غم و ناله
دن زاده و ناله کو توروب سفره منوی تا ولری **بیت** ز شهر خوش بولم سر سفر دارم
بجو غم تو ندانم چه توشه بردارم **نثر** شهزاده تک و تنها مسافر بعد قطع ادوب غریب قریب
وقت بر منزه بدی بر زمان تنها لک و حشمت و عزیز یک دهشتن در کربان و غریب
اولوب نامه گمان ایستی **بیت** هر دو کام کرد چشم چشمه خونین روان حال رفتن
چون بود این خود نخستین منزلت **نثر** القصة اول کعبه بی تمام حیرت و منجز به کجوردی
چون تباشر صبح ظاهر اولوب چهره زیبای عروس خورشید تنق افتد عیان اولدی
و نکا و نوری زیر حجاب نیلو فریدن عذار رخشان و رخسار نور افشان عالمیانه
غایبان قلدی **بیت** چمن سحر چون که شاهد خورشید عالمه عرض اندی نور جید **نثر** ملک زاده
ینه ساز سفره اهنک اندی ناکاه بر جوان تازه روی سلسله موی ملاحت بی نظیر
لظافت د پیر اکا همراه اولدی شهزاده نظاره قلوب برمه باره کوردی که خلعت
لطف کال قامت حسن و جلال چون دلکش و ما و نوخم ابروس کورب اکسکلن **نثر**
خط سبزی بنفشه تازه بدی که کلبرک طری حوالی سنده اچلش **نثر** یار زده مسک و عنبر
ادی که صیفه کافور و زره صاحبش **نظم** خطش چون مورچه پیرامن کل که

غیر دیزه می چینند ز سبیل خطی زنجیر کرده ماه کشته خرد بر رخش گمراه کشته **نظم**
بیان اولمرا نیک حسنی کتابی **نثر** دیله شرح اولم فضل و باب **نثر** یاز لسه حسنک شرحند ابواب
سکینت اولور دی اندر بر باب **نثر** شهزاده چون اول خط و دلکش و رخسار اتش و شش
مشاهده اندی کند و به ابتدی بار محنت هجرانه مکر بوجوانک قوت مرافتیله تحمل اولم
و بوبادیر اتش افشان و دوزخ نشانک تا بندن بوسه و خرامانک سایه سنده امان بولم
نظم خوش است اوار که از که همراهی چنین باشد **نثر** پس لول یکی یاسمن چون جوانی
و اول یکی نهال بوستان امانی بوی بر نک صحبتیله خوش حال اولوب بیابان برالحی گلستان
ادم تصور اندک و خاستان مشقت و محنت کلشن زهت قرای جنت خیال ادوب کتدل
بیت سفره بولسه موافق رفیق بهشت اولور و لسه جهنم طریق **نثر** بونزل دخی
برادر کان زاده خوشیار کار داک و کار گزار صایب تدبیر روشن ضمیر که قادری وقت
کنا شده عقل کا ملله عقد شوی کردن روزه عقد ایستی و هنگام کسب کارده لطف خیل
ایله دینار تمام عیار خرشید در نکاری چار سوی بازار فلکدن الم کتوریدی **بیت**
حرفی جابکی شیرین زبانی **نثر** بدانش کار سازی کار دانی **نثر** انلره ملحق اولوب صورت تشکیل
نظر سعادت بدیلار اولدی اوجی کن کردن بر دهقان زاده توانا که احوال زراعت بصارت
شاملی و اطوار دهقند مهارت کاملی وادی **نثر** باغبانکدن ید صولی سی بر مرتبه اندک
هر نهال خشکی که زمینه دگر دی نخل کیم کی سر سبز اولوب ثروت تازه و خوش مزه تیوب
ورردی و دهقندین بین قدیمی بر فایسته بدی که هر خاک که نظر بدین اکردی اول
زرعدن عین در حاصل کتورردی **بیت** باغ از کشته تازه و شاداب ذرع
راستظم بد و اسباب **نثر** انلره مصاحب اولدی و خانه مرافتک اداکان اربعه سی مکر اولوب
نثر خیر الرفقاء اربعه **نثر** سر ظهور قلدی یاران مهران سرور صحبت دوستان هداستان
ایله غم احباب و اوطانی فراموش ادوب کتدل و بر بر نک دیدار یله آسوده حال اولوب
منازل و مراحل طی اندل **نظم** هر که باشد هفتین دوستان هست در کلشن میان
بوستان هر چه می جوی بصحب قائم است نه زبایت گاهی آید نه دست دل زهر باری

عبدالغفور جان زهر علی صنایع بود از لقای هر کسی بغی پری و زرقان هر قرین چیزی
 خوری چون ستاره با ستاره شد قرین لایق هر دو اثر ناید بین **نظم** مسافه دور و دراز قطع
 اندک نضک شهر نشطوره بندره و کناره سهرده آسایش و آرامش همچون بر مناسب
 مقام اختیار اندر جمله نیک زاد و توشه ای آخر اویش و دینار و درمزی دخی نهایت
 بولندی یا باذن برسی آید حالا اول زماند که هر بر مزقادر اولد و غز هنر و کنا نیز
 کوستره وز و نقد قوغری خرج ایدوب قوت لایعوت اله کموره و نافر اغتله برج
 کون و شهرده اقامت قله و ن شهرده آید ایامی مور دینویه تقادیر الهی متعلقدر
 جذ و جهل بنیاد مک اند مدخلی بود در پس عاقل اولن انک طلبنه چندان مایل اولم
 و بر جیفه نیک که طالبی کلاب و آخری خراب و آخرتد موجب حساب و عذاب اوله اکتفا
 از کتاب قلزم **نظم** ایامنا همی زند خلب و ان مرین راجی زند منقاد آخر الامر بر پندجه
 و ذه بان مانن این مردان هر زرق که کارخانه از لن مقسوم اوله امداد حرو و نره ایله
 از یاد بولم و حریصک نهال حال و شجره اعمالدن نره و بال و نکال دن عیری حاصل اولم
بیت کنی چنکه مقدر در نصیب زل نه اکسور و نه ارترا ده سعی هزار طلب فایده
 ابلر چور زرق اوله مقسوم حذر اضی قلو چون اجلاره ناچار **نظم** جوان جانان لب خندانله
 تمنح کنان آید تحصیل مال و منال حسن و جمال سبب نامدر و وصول مالده علیت لطف
 یا ابان مسلم خلو عامده هر قند که جیم جمال جلوه قله مال کا تابع مطلقدر و هر کمن که
 ظا طرافت ظاهر اوله رافت اکا ملحق اولق محققدر **بیت** ناچار هر که صاحب روی
 نکو بود هر که بگذر ده چشمی و بود **نظم** باز رکان زاده داخلانک مقدما تی قبح و کدو
 عقل کفا بنفیدح ایدوب آید سر پای حسن و بها با دار دنیا در بر نقد بقادر و بر
 متاع کربها از زمانن مایه و سود الدن کیده و باد فنا بنیاد وجودین هیا ادا اما
 واضحدر که منافع رای راست و فواید تدبیر درست و وفور بصارت و شمول بصیرت جمیع
 اسباب دولت اوزره سابق و راجددر هر کمن که دست و سعی تنک و پای معیشتی سنک
 فاقبله لنک اوله مرهم عقل و فهم و ن غیرله اکا دوامیستد کلد و هر کمن که مزاج حال عدم

۲۸۸
 انای عدم فقر و احتیاجله محتاج علاج اوله تریاک تیز و لودا کدنه غیرله اکا شفا بقصد دکل
بیت هر کمن عقل کارهادی و رهبر اوله بر اوج طیرانه هفت ایله کوهرا اوله دهقان
 زاده آید سر پای عقل و خرد هر پده سودمند اولم و بضاعت تیز و بصارت هر با ندره رواج
 و اعتبار بولم اکو دانش حصول دولتی مقتضی ولیدی کوکدی که هر کسه که فضل و معرفت
 جلدن اکمل و رای و رویت قودن افضل اولم لوی دولتی اوج اسمان جهان با نی به
 آید و نهال سعادت باغ جهانن نره کامرانی و ریدی اما چندان ارباب فضل و خرد
 زندان احتیاج بند فقر مقید کور لمشد و انک مشام خیشوم لری شمه کلزار کفایت
 و دایتدن محرومدر بوستان ترفه و تروتدن و کستان ترفه و دولدن قماش کفایت
 مشاهده اولم شد بواجلدن در که دمشدر **بیت** فلک بر دم نادان دهد زمام مراد
 تواحد انش و فضلی چین کناهد بسو **نظم** اما برکات کسب و طلب و میاسن جهد و تعب کشتی
 حضیض قندن ز روه غریر یون و فواید حرفت و عواید صناعت ادعی مقام دناءت دن
 معوض سعادت کتور **بیت** کسب کن تازی بدست آید که ز عقل تو هیچ نکشاید شاه
 با انکه تحت دارد قباح بزرگاسان بود محتاج **نظم** چون بولم فوایدترین تمام اندل شهراده
 دن التماس ادوب آید یلر لطف اوله سر دخی بواجب برد فوم دخی بر نکته بیان قلک
 و بویاند جاری اولن کلاتک اسرار نهانندن بر شمه عیان ابدلک شهراده بوردیکه **بیت**
 ما آب روی فقر و قناعت نمی بریم با پادشاه بکوی که روزی مقررست بن جهان اول مذهب
 اوزره مقرریم که بوندن سابق انک حقیقتندن بر نکته تریا و لمشد و یارانک کلامنه
 دخی که بوردیلر پیرایه حسن و جمال و سرمایه عقل و کال و بضاعت مشقت اعمال و سیال حصول
 مال یا مال در چندان منکر دکلم اما مدعام بود که اگر شاهد حکم قضا و راء تنو رضادن
 جلوه قلیه کوکب نور افشان حسن و جمال افق دولت و اقبالدن طالع اولم و تا کار گزار
 قد چهار سوی جهانن مشیت دکانن اچیه بازار عالم متاع بصیرت بنیاد چندان
 رواج بولم فایده مایه کسب بر نواله در که تقدیر ارفق حواله سیله ارباب جد و طلبه
 میسر در و خوشه کشت و زرع بر نوشته در که جن من ارادت لم تولیدن مزاجان حرفه

مقدّم در هر دم نذیر که قلم اندیشه صیر له لوح و دنک آمیز خیاله بحر بر اولنه موافق
تقدیر اولی حق خرابلق ایلله محو اولق محققد و هر افسونکه انی نفاثات عقل
و خرد عقد ایلله فرایم خزان قضا رذا دجک افسانه رنگین بولق مقرر **بیت** چه
نقشها که بر انکبختیم و سود نداشت ضنون مابرا و کشته است افسانه **نفس** محقق اولدیکه
هرگاه که مشیت حق بر کس نه مکملنه متعلق اولای و کسب و تعب بلکه به سبقت طلب البته حال
و واقع اولور و چون ارادت جواد مطلق آنکه حصوله مانع اولور **مقدمات** جد و جهد
و سعی و کد باطل و ضایع اولور لاجرم قضاء رب العباد اطاعت و انقیاد ایدوب سر تسلیمی
خط تقدیر قومدن غیر عیباره یوقدر **مصراع** درمان اورضا بقضا داد نیست و بس **نفس**
نه که اول بر دهقان قضایه رضا و رب کند و امری عنایت الهیه تفویض قلدی یاران
استغفار ایلد که بخیر و بد را دل **حکایت** شکرده ایتدی روایت ایلد که شهر
اندلس بر دهقان واردی که صنعت دهقنت اکاسخرا و لوب حرفت زراعت اکا ال
و بر مشدی او قانندن بر وقت دخیل خرجندن افزون اولوب اوج یوز عدد دینار
تمام الله کرمشدی استاد اول مقدار دینار ده دلتاد اولوب **خاطر** زندان احتیاج و
افتقار دن ازاد اولدی اما غایت تعلّقندن وجه نفقاته اندن برجته صرف ایتوب
جانی که زندان سینغندن بمان ادردی **گاه** گاه تنهاده بر بر صایب و جمله سن بر
یوه یایب اول زعفران سرور افزایله لب دهان عیشی خندان ایلدی **بیت**
زران میوه زعفران ریزشد کم چون زعفران شادی آنکیزشد **نفس** و کون عادت معبودی
اوزر نفوذ موجودی شمار ایدوب در کبسه قلدی **بعد** بر حوض مخفید بمان اتملدی
بوانتاده اتفاق احبابندن بعضی فی زیارت کلوب دق باب ایتدی دهقان بو خوفله که ناکاه
اول اجنبی که بو مخدره رختند روز که **استر دجک** فرمای بوجیلله حجاب خیال
ستور اولق واجب **در** اکاه اوله اخفاسی بایند شتاب ایتدی و غایت شتاب بچون
الوب بر سبوی و آبه ایتدی **بعد** کلن مهمان ایلله بر متم ضروری ایچون بر جانه کتمک
لازم کلدی **کدجک** محله خاتونه سفارش ایتدی که اتمام مراسم ضیافت اتمام

ادوب اندر کلبه مناسب طعام احضار ایلله **خاتون** فرمان شوهر امتثال ادوب طبع
طعامه اشتغال ایلجک لوازم اش ایچون صوحاجت اولدی **خاتون** سبوی مزبور شتاب
ایروب قطر آبدن متی بولدی **ضروری** کوتوب اوی قاپر سنه کلدی **ی** و بر آشنا کچریدو
اندن منتظر اولوب طوردی تا بر قصاب دوستی که برکاوالمیچون شهره کلشدی اول
ایام کلوب دن دهقانی در خانه حاضر کوردی **چون** نیانلندن اشنالغ علاقه ایلدی
التماس ایتدی که لطفا ایدوب بو زحمته تحمل ایلله **اول** سبویله اول حوالید اولن
چشمه دن صو کوتوب حسن قبول الله بو ملتقنی تقبل ایلله **دوستی** ایتدی علی الراس
والعین شرح مرودتد دو مستلر موافقت فرض عین **در** و مخالفت عیب و شین **پس** قصاب
اول سبوی بجای که در نابا آنکه **اچند** پشته الدی و شتاب تمامله آب جانینده وان اولدی
انشاء راهدن ناکاه سبواچند بر حرکت احسان ایتدی **رسم** تفحص برینه کوتوب کوردی
که صرّه زرد نشاط تمامله استین غلکه چکب ایتدی **بیت** دولت آنست که
بیخون دل آیت بکنار **در** نه با سعی و عمل باغ جنان اینجه نیست **نفس** صد هزاران سپاهن
و منت حضرت غرّه جلّت عظمت و عزّت که بی شایسته محنت و غائله ریخ و مشقت بکا
نعت بسیار و ثروت و بسار ازانی بوردی **حالا** بود ولت غیر مترقبه شکری
لارم بلکه کون و کند و حرفتدن انحراف ایتوب **بوصره** فی روز احتیاج ایچون
ذخیره قلوب کون **پس** دوستی غایت نشاط و سرورندن آب و سبوی و ایتدی و
کذوده اولن سرمایه بله برکاو فریه صانقون الوب خانه سنه رجوع ایتدی **شهر** و **چقچق**
خاطر نه بو خطور ایتدی که اگر صرّه زری در بغل قلم **خوف** روستان دغلدن بجه امین اولم
واکو بر موضع دفن ایلیم و سوسه قلب و دغدغه خاطر دن بجه خلاص اولم **زمانه** ده
کسیه **اعتماد** یوقد که بر اشناده امانت قوم **مصراع** مجوی رسم امانت درین زمانه که
نیست **نفس** بچسب وقت مصلحت بود که بوصره زری کلون حلقه قویب بر جیلله یله
انقام یوتد ورم **واولدم** که ذبح ایلیم زر لری سلا مشله **فی** قصور **که** کورم **دوستی**
اول غم اوزر جهر ایدوب **بیچاره** کلوی اول مشقته سیلا ایتدی **و** کوساله سلمی که

هوای زلم بر او لوب ماوی سی جانشنه کندی اتفاق یولون پسر نه راست کلدی
پسر داخی پسر نه مهمات دیهدن تدارکی واجب بعض قضیه عزم اندی دوستیای
جهت کفایت مهمات ایچون شهر معاودت قلوب کاوی پسر نه سفارش اندی بوزمان
مکر دهقان بار اینله وار دقلی یزدن دویب کلور کن پسر قهقار ناست کلدن مدت
مدید ایدیکه دهقان نذر آتش ایدی که بر کاو فریه قربان ایلیمه چون اول کاوی
اولم و شمع ایلیمه کوردی اگا خربا ما ولدی و قصاب زاده دن توقع اندوکی فایده دن
زیاده بیس ایدوب کاوی خاوشنه اتدی بومحله قصه در خاطره کلوب قصد
اندیکه اول موضعک اله بر محل حصین ده مدفون قله چندانکه تجسس کوردی
بولیبوب سبوح بخا ولدی دیو خاقانندن صورتی دن صورت حال کایت ایلیمه
دهقان انشراط بندن بر باره اود و دود دلی سقف آسمان عمو اولدی
دین حرصه حشره زردن اغلر و خرد عاقبت بین انکه فصاحت حاله کلدی
بیت جافه که بگریند بهر حال وصال یقین بدان تو که بر خوشین همی خندند دهقان
بر زمان کرداب بخیرد انقلاب ادوب غرقاب بخیرد اضطراب اتدی عاقبت رضا و تقدیر
رب العالمین انقیاد دن غیری چاره بولیوب ایستدی **بیت** و کا چون چاره ایلیمه
کوژم که نه کو سوز تقدیر پس سوردی تا کاوی قربان ایچون ذبح اندلر چون کاردن
امعایه و کار تنقینه احتیاج ایدی دهقان که کوزی صر زده راست کلوب فرخند
بر زمان مدهوش اولوب کند و دن کندی چون هوشی باشنه کلدی صر ی کوزوب
لوت و نندن پاک ایدب اچنده اولان رزی بر بر لوب اوپب و زنه کوزم سوز
ینکلیسه قویوب ایستدی ای مراد دل ناساد **مصراع** هر که خلد بر زکات مر ساد **بیت**
پس کند و یله فکر اتدی که مزید بوضم زده بنم کرم دن غیری مقرا لحنی کرک و تانقد
جان کیسه شد در بوقوت روح و قوت بدنندن بر آن ایر لحنی کرک **بیت** جلی
از تو تصور نمی توانم کرد کسی رضان کرامی چراجدا باشد تو بد نصیحت مرد دهقان بر لحنه
با و اول صر ی کند و دن ایزمزدی خاتونی انکه فعلیه انکا بایدوب اکار رضا و رزی

والف ملامت ایدوب ایدوب یکا اساک و آذخار طریق توکلدن دور و صنعت اشکار
بحسب النقل و العقل منبری و مخطور در زیر که سبب آذخار حقیق رزاق قلندر انکار در
چون بحکم **الرزق علی الله** از ذاق خلق حقیق خزانه کرمندن و اصل اولور عاقل کامل
اولدر که جمع مال مایل اولیمه و وصول نوال فیض حقیر حواله قلوب دیدن تو کله پرده
طعی جانیل فلیله که هیچ بر زده انکه خوان احسان و مسفر انفا مندن بی بهره اولمق پیش
دکله و اول قلم در و زی که علم ازلی و ازلیمه مقرر و مقدر و مقرر و مقدر و مقدر
بیز اولمق مقصور دکله **مصراع** که در پیمانه تقدیر پیش و کم نمی کیند دهقان ایستدی
ای زن عالم اسباب ملا حظه و سابط لازم و محافظه سبب ظاهری ضرر ویدر صورت
الکاحیب الله ندان کوشا تمک کرب معنیده ساغر توکلدن **و انقضاء امری الی الله**
باده من نوش اتمک کرک **بیت** غافل منشین که عالم اسباب بست اسباب که دار و توکلدن
دن مکوت اتدی دهقان صر ی رزی کرک بنیاد و ب کندی و کار نه کندی بر کون اتفاق
چشمه عقل ایددی صر ی بلندن چوب کنار ره چشمه ده قودی چون لوازم اغتسال
فان اولدی جامه سی کوب صر ی رزی ناز او نودوب کندی کویا که کند و سن اولعین
بخاستدن پاک اندی اتفاق انکه عقبچه بر شبانه کوسفند لرین صوار میچون چشمه
کلدی چشمی اول صر یه که مین نصحت ایدی راست کلوب علی الفور لوب سرور موفور و نشاط
نامحصور و دویب منزلت کلوب شمار اند کد اوچیز عدد دینار تمام عیار بولوب کلکند
ایستدی بوعقد تمام ایچون بوندن بعضی خرج اقسام عدد میده و نقصان کلور شاید که
من بعد بوعقد ینشمک میسر اولیمه اولی بود که صبر ایدوب بوضم ضرورت ایامی
وی نوالق زمانچون ذخیره قلم بر اول ساده دل و خج قلبن اکا بنیادوب رزی در فعل
اتدی و اغر نه هر سکون اوروب صوت کالحت ینه مهمه مشغول اولدی اما چون دهقان
زیاده کلدی دیدن حیرتندن باران حشر یغیرب فریاد جان کاز و اندوه بسیار
پس و یساره تک و تازا دویب اظهار اضطراب اغاز اتدی اخلاص با یوس و مفعول و ملول
و محزون منزلت کلوب صورت حالی هیالنه تقریر قلدی دل پر زان غصه قصه زو و شوهر

بالامال ایدی چو کیفیت واقعی اشتدی ایتدی ای بی خرد بوزرک محافظه سنده بنمله
بو قدر جنک ایدردک وادار نفقه اساک ایدوب باب معیشتی عیا لکه تنک ایدردک
شمدی مستحق سون که نارحسرت دینار له بریان اولم سن ووقت رزدن زرد و بنزار
ویزرکدن جانکدن بیزار اولوب لیل و نهار زاری قیلوب کرمان اولم سن دهقان
ایتدی راست سویلر سن **بیت** بندر دوری که مبتلا شدیم سراسر است جور و زور
نگفتم شکر نیت خویش **بیت** غیب خطا و خطا اندم که فکر اذخار و قصد ضبط اندم و مالی اهل و
عیال من درین ایدوب محافظه سنده جذبی حد و جهد بلیغ اندم شایسته خردن بهر مند
بیدر اولم که سر زری در کر ایدوب شب و روز محنت و درد چکه با سایش نسبه
ایچون ریخ نقدی بقول قل و ناکاه کارخانه نقد یردن بر نقش که لوح ضربه مرتسم و کله
اول صفحه ظهوره کلوب بخواب کویا حیرت و غرقاب حریق و شوب ساحل جانان
بعید و فوید حیاتدن نا امید قاله **بیت** انکه کهر دارد و کان میکند جان ز برای
دکان میکند چند با فروغ غم افروز خوری شیر و میت هست جراحیون خوری چند
کشانی بیتی کردند کوشی غرسندی و باشی ار چند **بیت** پس دهقان توبه و انابه مشغول اولوب
نذر و عهد اتدی که من بعد دخی اذخاره قصدا تمیه و قلیل و کثیر مقدورنی ارباب استحقاق
اتفاق ایلمیه لاجرم جبلتین توکلله توسل ایدوب جمع مقاصدین جناب حضرت حق
و کوم جواد مطلقه تفویض قلدی و سراعتمادی خط تسلیم و انقیاده قویب قضا و انباده
رضا و یردی **مصراع** بنشین و نکیه برکم کار ساز کن **بیت** اول جانیندن شبان صفر رزی
در کر ایدوب رمد کو سفندله کوه و صحرا و تفرج کنان کزیدی بر کون اتفاق بر چاهدن
صوچکر کن ابراقدن نیچنر سوار بدیدار اولوب شبان مبادا زر لوی حیانتدن الم لر
دیو خوشدن صرزی کویا اول جاهد اتدی چون وقت غروب قریب ایدی کوسفند
ماوی لری طرفه سورب کتدی بر زماند نضک دهقان مکر بر طر کزیدی اتفاق راهی
اول جاهد راست کلوب شرب آب ایچون اول جانبه شبان اویجک ناکاه بر باد سخت پیدا
اولوب کلاهن باشند کویا اول جاهد اتدی دهقان ترسان و مرسان قهر چاه

انوب کلاهن ادا کن ناکاه صر زرا لکه کردی **بیت** ریخ او مرکن کسی کجه ایدوب
یکی کخی ریخه ار **بیت** وظایف شکر الهی قیام ایدوب سرور موفور و نشاط تامله دونب
مقامنه کلدی و قصه زر و هیانی اهل و عیالنه در میان ایدوب ایتدی **بیت**
مژده کم طوغری طالع ای جتدی کلدن سعادت **بیت** چون شمارا اندیلر هان اوج بوزر
دینار تمام عیار بولدی دهقان ایتدی جناب رب العباد بنم حسن اعتقاد و فراط اعتماد
بر کایتله اول مقدار که بندن استرداد امتشدی بی عیب و نقص و نقص عیب خزان غیب
بند میسر و مقدر قلدی پس دهقان اتدی کویا نذر و عهد و فاقلوب بذل ماله میل ایدی
نقدک بعضی اهل و عیالی نفقاتنه خرج بعضی دخی رضای خدا ایچون فقرایه
بذل ایدوب ثوابی حسنا فی دیوانه درج اتدی تا اول مقدار دن تلافی کدوب
تلفی قلدی اما شبان شبانکاه مهم اغنامدن فارغ اولیجی سر چاه مزبور کلوب هر
چند که باب تخصصه میالنه اتدی قهر چاهد یوسف زیبا رویندن اثر کور میوب
یعقوب وار **و ا سقا** دیوب ایتدی بوزماندن صکره بکسرایه حیاتدن نرسوج
میسر اوله و اول محبوب جانانک حسرتندن بو محبت جانی عمر و عمر و زندگانیدن نه لذت
بول **بیت** نعمت دیدن نخواهم که بماند بس ازین مانده چون دیده ازان نعمت دیدار جدا
پس شبان روزان و شبان متاشف و حیران اطراف بیابان زار و سرگردان بولوب
بعد زمان بعضی هم ضروری سبیل شهر کلوب اتفاق بو دهقانک لاویه سینه
مکان اولری دهقان عادت کرام اوزره ضیفک اکرام و ضیافتند اهتمام ایدوب
امر طعام اقام اولد قد نصکره هرنوع کلام میانه کلدی شبان هر داستان که روایت
ادر کویا کندونک حسب حال اثار ملال خاطرین حکایت ایدردی و احیاناکماله
اثنا سنده ابر دیده سندن باران حسرت متقاطر و قطرات اشک متواتر اولوردی
دهقان انک بوجانک و ملال و انفعالنک سبب صوری شبان ایتدی نیچه شکسته
خاطر و پریشان باطن و ظاهر اولیم که **بیت** انچه ازین کم شده است از سلیمان کم
شدی بر سلیمان هم بری هم اهرن بکر **بیت** اوج یوز عدد تمام عیار دینارم واردی که

وقت ضرورتند ماده استغلام و باز از جهانند سرایه روزگارند ادی راحت روحی اندک
دیارند اگر دم و شاهد قوسی آینه چهره در نگارند ایلردم اول بر قاج ظالمک خوند
فلان چاهه امش و انک حفظی بایند بر حیلای فکر اتمش بعد تجسس ادیک
اندن اثر بیدم هر چند که حبست و جوی چون تک و بواندم اندن خبر بیدم دهقان
چون دهان شبانده بولکای استماع اندی اشفته حال اولوب طورب خاتونی قنیه
کلوب ایتدی بومالی که بزرق حلال نقور و دست تصرفی اکادرا از ابد و اتفاق
بایند تهور اندک بوممالک حق صریحی امش بز غفلت سبیل و رطبه بلا و کرداب
وباله دشمنوز حالا بقیه محقری هدیه رسند اکا تسلیم ادوب بوسرک اخلاصند فر
احتیاط و شرط اتمای تدم انک کرک والا احتمال درک تمام مانعی مطالبه ادوب برانک که اتمای
عاجز اوله وزه زن چون شوهر ندن بولکای اشدی بولایه اکا موافقت کوسرک
ایتدی چون حقیقت حال بومسوال اوزره در واجب درک قادر اولد و غرقه حقی
مستحقه و ره و دامن قناعت و توکل تشب ادوب و رای برده غیبتن بز دخی
فیجیزی کوره وز بیت هر کز قینش توکل کشید چهره مقصود بزودی بدیدم پس
دهقان بقیه دیساری تحفه رسند شبانک نظرنه قودی شبان صیم جانندن منت بی کران
ادوب ضرر و صایب تمام یوز دینار بولدی کند و کند ویر ایتدی مصراع اینها اول انا رجاء
افروزست بومقدمه نتیجه حصول دلته چون میسر اولدی امید درک باقی سی دخی محصل
اوله حال اندرک بونعتی غنیمت عظیمه بلوب محافطه سی بایند مبالغه قلم تا بر دفعه
دخی بومقوله دام بلایه گرفتار اولیم که لا یندغ المؤمن من الشیء الا ما کرمه
اؤده سیای که آنکه کوسند لرین تحریف ادردی تجویف ادوب زر لری اندن تعبیه قوی
تادایم اندن طور بونعتی حال اندن خالی اولیه و بواسطه اکا مطلع اولوب دزد و راه زن
اکا یول بولیه اتفاق رکون بر نه جاری کنانند طور رکون غفلت طاری ادوب اندن
اولان عصا عصای موسی که حرکت کلوب آه دشدی شبان چندان که عقبه اب کجوان
اولدی حصول وصول میسر اولدی مکر اول نفر جانب شهر کد ز ادردی اتفاق اول کون

۲۵

۲۶

زن دهقان شستیم و غوی ایچون لب جوی کلفدی کوردی که روی آید و عصا بجه عصا
بیت سعادت چرخ ایچره خطه بکرز ستون خیمه اقبال بکرز راست کند و جانب کور
چون قریب کلدی آلوب خانه سته اندی مکر مطبوعه هیزم قالماسندی دهقان اتمام
حیاج طبع ایچون عصای پاره لیوب کوردی که استین دامن سپهر برین که در آتشین
ایله پروا لدی فی الحال زر لری صایب تمام یوز دینار بولدی سجد شکر ادب نیت
بذل و اتفاق اچدی و اوج کون اوج کیجه تمام یوب اجوب دوکب صاچدی بر زمانه
صکره شبانینه خانه دهقان مهان اولدی سرایسه و حیران و حالی اذکی حالندن
پریشان مینه قصه عصای بیان و غصه دیناری در میان ایتدی دهقان تأمل
فراوان دن صکره ایتدی راست سویله اول دینار لری که اوله قهر چاهه قریب کتمش
به طریق له کسب ادب نه جهتله جمع اتمشک شبان کیفیت حالی بیان ادوب ایتدی
فلان زمانه فلان چشمه کنارند بر صر ایچنده اوج یوز عدد دینار بولشدم و دین
اغیار دن حفظ ادوب اول چاهه و دیعت قلمشدم بویوز دینار خود معلوم کدر سن
صدقه پور مشدک دهقان تبسم ایتدی ایتدی حمد و سپاس و شکر بقیای اول کرم
ذوالحلال و قادر بی زواله که حقه کند و مرکزند قرار و یروب مستحقه ایصال ایتدی
بمشاء که صر سرچشمه بن فراموش قلمشدم و اول چاهه که سن اکا اتمشک بن
بولوب المشم بویوز دینار انک تمه سیدی که سکا ورمشدم خالی اعصابم الم کدی
بوزجر که کور رسن اول یوز دینار له درک حق جل و علاینه وردی شبان بر زمان
مد هوش و حیران اولدی و ایتدی بو حکایت غریب شننده اولن عجیب احوال دن
ظاهر اولدی کسه کسه نک نصیب بزمش و تقدیر رازی تغییر پذیرا و لمز مش بو
منفی آیراد دن مراد بود که یاران فضیلت قناعتک قدر بن بلوب دین توکل دن قدم
بیرون قلمیه و کرد و نک احوال کونا کون و لباس بوقلمونندن غافل اولوب هنر
و کلام و زیور جماله منتون اولیه که که چهره حقایق امور حجاب قضا و قدر له مستور
و مال حاله سر انجام استقباله اطلاع و شعور دایره ادراک انسانیدن نبات دور

مصرع کمره وقف نیست که انجام کار چیست **نثر** القصد اول کوفی بوجا و ربه احران تدار
یادند سحر که هقان قدر کبرک افتاب تابانی صحن کلزار اسامند نمایان قلدی و
سنبل غایله بار شب تار بنفشه زار سپهره و رای پرده خفازه قالدی **بیت** کورنی
زلف شبیدن چون رخ روز **جلالی** اولدی افاقه دلفوز **نثر** دهقان بچه برندن طور و ب
یارانه ابتد سرفراغ اولک تابین بوکون نمره اکتسابدن نصیبی بضایه بیورم و
یارانک برکونک نفقه سن تحصیل ادب نظر لر نه کنورم و یاربین که نفقه آخر آدم هر
برکوز نوبتله وجه معیشت تدبیرن قله و رفیق برورای اوزره متفق اولدر دهقان
زاده در واره شهر کلوب صورتی که بوشهرده حوایج ناسدن نه متاع رایج در ایستل
بوایامد هیثم زیاده عزیز و بوهنگامد فاکه شتا فاکه تابستاندن لذتد
چوان همان کوه جانب روان اولدی و هیثم خشکدن برخوار هیثم جمع اندی
و حاتم لطف و ارکوروب شهر کتورب اود درجه بیع اندی و طعام و شرابین متاع
وقت نه ایسه اوب جانب یارانه شتاب ابتد چون شهر دن چقدی در دروازه ده
یاددی که کاسب کار کزاده نه عم که نتیجه کسب یک روز ده درمدر محض الکلام یاران
اول کون تمام مانده طعام دهقانله عیش مدام ایستل یاراندی که حسن جهان ارای
خرشید درخشان لغه جلال با کماله چهره عالم تیره یی درخشان اتدی **بیت** صبحدم
چونکه روشن اولدی جهان خودنا اولدی شاهد تابان **نثر** جوان صاحب جمال ایستل که سنده بو
کون نفع و دلال و حسن بی مثال که بجرمال و تحصیل مالک وسیله کامله عتایلرک برجه
فکر ایله که سبب فراغ بال یاران و موجب فاع حال خلان اوله جوان ملتسلر نه اجابت اندی
واندیشه مند جانب شهر متوجه اولوب کند و کند و به ایستدی بنم المدن برایش کلن
برایش بجرمدن دو نکل اولر نه تقی دست کیمکه مجال وار نه برجه کسب اتمکه اقتدار
بیت کادم از دست تو درم مند و مشکل است که کفادن نتوان بپش کی شکل خویش
بوجیر تله شهر کلدی و بواندیشه یله غزون و ملول برکوچه کوشه سنده نزول قلدی
ناکهان برزن نازنین موی میان سرو قامت نکار غنچه دهان که مطلع ملاحتده مهر

۲۹۲
تابان و ذروه فراخند کوب درخشان ادی و مالی و مالی حسن و جمالی یکی بی حد
وی پایان ادی اول کوچه دن نمایان اولوب اولر و نازک روی و نوازی کوردی
قد موزون و لعل میگون و حسن عجیب و خطا لغزیننه مفتون اولوب متاع صبر
و سکونی باد هوایه وردی **بیت** آغیب باشینه زلفی یکی و دی اچینه دوشکی
اتک عشقی اودی هولی سرو قدی غالب اولدی اوسره ارمکه کی راغب اولدی **نثر** آخر
کنیز کلرندن کنده یه هراز اولوب هر ترانه ده دمساز اولدر ایستدی **بیت** بلور میزنه
برجک مامه بو بجه چشمک تاشا کاهو در بو نه کوندت الدی پر تو بومه نو که صالیدی حسن برجه
بویه بر **نثر** و رخسار زیبا یه نظر ایله که چهره رنگین ورد انک طراوتی بختندن نسرین یکی
زرد در و بوقامت بالا خطوبی همتای تاشا قلک که انک لطافتی غیرتدن سرو سیمینک یکی
اوستی پر کرد و ایچی پردرد **بیت** سرومن از چمن جان و دل آمد بیرون مخبش
نیت بدین سرو که از آب و گل است **نثر** خطنی کورمز سرکه بر بلای فتنه انک بزمه بلبلین صورت
سرکه بر شراب شکر امیزد **بیت** تبارک الله تان چه روی و آن چه خط است
کل سباز رحمت خدا کرده است **نثر** بوجال و کمال بنی آدمه اولق محال و بوضو و حال
روی عالمی مثال در ماه **نثر** این **نثر** **کریم** براندیشه ایله که بومرغ
هایون دامه دوشه و برجیله فکر ایله که بونکار نازنینه المزارشه **بیت**
کله افز برایلک ال او شورک بومرغ وحشی دامه دوشورک دوزک مکر بلبر بوکا دام
ودانه او کیم ایلیه نر مرغ خانه کنیز کلر سما و طاعة دیوب کتله و جوان حضوره واروب
ایستلر **بیت** یوزک قمتی کلستانک کلیدر زبانک نیجه کلشن بلبلیدر نه نامه لوحی در اول
صورت چین نه خامه حرفیدر اول زلف مشکین **نثر** ای جان جهان برکار نازنین که نقشین
چین انک شکل زیبا سنده صورت بی جان که حیران ده خاک پایکه مرض دعا و ثنا ایدوب
ایله که نسیم کورده علامت غربت وار بوشهرده غریبه بکر زسن خراب مشکسته خاطر اولر
حالا مناسب منزل معیاد و اسباب عیش کامل مستوفی اگر همایلق رختنی قبول ایدق
بر ساعت جان جا کونله میوبانلق بیورم **نثر** بزمه عمر جا وانی حاصل اولور **نثر** دخی

زبان اولی فایده دیکاف و اصل اولی بیم اعتبار دین خاطر و اعتبار کلیه که بوسری بز
دن عیسی کس بلز و بواسطه عیس دکل مکس دخی مطلع اولی بیت
نه بیم عیس واره نه سزدن بزدن ارتق اند کس واره جوان جواب وردی که فرمان
بردارم و بو بازار جانله خریدارم پس همان جوان منزل زن غریزه مهمان
ادوب و الحاصل اول کون آخر اولی جمع مرادات نفسانیه و اصل اولی دیو
بیت هوای دل هوور اند عیان کبر شکیب از دست بیرون جست چون تیر
مردی دید زیاده فرو بست تنوری کرم خالیان خرد بست اولی زمان که جوان
همراهی جا بنه روان اولدی زن صاحب کرم حق قدم و اجرت قدم تمام یوز
درم کتوب مهمانک او کند قوری جوان دخی ادوب حوایج معاش یا رانه صرفه ویدی
در وازه شهره یارزی که ارباب حسن و جمال قلت مال و منال دن نه غم که بر کونک
تاشک جالک قیمتی یوز درم بر کون دخی که باز رکان کارخانه حکمت کلید قدرت
جناب غزله صندوق فلک اطلسی اجدی و دیبای زر بفت شعاع افتاب دکان
سپهر و الادن بزمان بازار دنیا به دوکب صاچدی بیت فرو ریخت ذریخ
کوهر فوش زبازار کردن برآمد خروشی باز رکان زاده به یارانی ایندیله بوکون
سنگ عقل و کفایتک مهمانی اولسوق کره باز رکان زاده علی الاصول دیوب ملتسلر
بقول اندی و علی السحر شهره کلوب کوردی که قیمتی متاعلر مشهور بر کشتی در وازه
شهر کلدی تجارت شهر متاعلری کساد بولسون دیو انکرکه معامله بابنده مساهله اندیله
باز رکان زاده انی دکر بهاسنه عقدایدوب همان اول کون مراجه طریقه اولی اون
بره نقدایدوب تمام راست بیکم و کاست بیک درم فایده اندی اسباب معاش
یارانی مهیا ایدوب در وازه شهره کتابه سند کتابت اندی که اصحاب فهم و درایت
معلوم اولسونکه بر کونک عقل و کفایتک حاصلوبیک درم بر کون دخی که شاه سپاه
انجم طارم فلک چاره نرول ادوب منجوق رایت سلطنتی کنکره قلمه سپهر بیزدی
بیت شاه خاور فلک دکر دی لوا جیش نورله جوشه کلدی هوا شهره یارایتیله

سن هواره توکل لاف اور سن و دایم تفویض و تسلیم مقامیند طراز سن اگر واقعا
بوصفتلرون بر فایده حاصل اولی واره سند دروغ اتمیوب بزیم کارمک بیمار ند
سعی بلخ انکه کرس شهره کلام یارانی تلقی تمامله قبول بیوردی و عزیمت کامله طور
اولی شهره واردی قضای الهی پادشاه شهر وفات ایدوب خلق عالم انکه تعزیه و مانیه
مشغول ایدی شهره تاشا ایچون شاهله قصره جقوب بر کوشه ده خوش
طوردی در بانک بریسی کوردی که جمع خلق بخرون و ملول جن و فرقه مشغول
طوردی کوشه قصره بر شخص ایکم که اغرنه مهر سکوت اور با بسم او تورر بیت
یومون غنچه و غنچه غنچه بسم او تورر طفل سوسن یکی ایکم زبازار طایفه زینده مطاق
دکل و خلا یقله بو مصیبت موافق دکل جاسوس خیال ایدوب فی الحال یاننده واردی
واحواله نفیشت ادب خاطر نه تسویش و ردی ناکام شهره انکه تلخ کلامی هضم
اندی و انتخستن اب حمله شکوین ادوب کندی کند به ایتدی بیت سفید
ارد رشتی کند از غرور دین غیر برمی نیاید ظهور و راز من خوشی بر کشد مدخوش
مرا نا خوشی از وی خوشی آید بکوش چون جنازه شاهی چقوب قصر طلی غوغای خلافت
خالی قالدی شهره همان اندی قلوب قصر کحوالی سن تاشا و سیران ایددی
در بانک زنجیر جنون بوکوره دخی زباده عجز ادوب خشم تمامله کلدی شهره
طوب زبانه اندی بیت التذیل را زندان اچینه قودیلر کلیه اخراج اچینه
قوب زبانه بویه اولدی مهمان او تندید بر دینه یکدی زندان صناسن چاهه
کردی ماه نه شب اولوب زندان آنکه چاه نخشب چون کجه اولدی یاران شهره
دن انز کوره مدله و هپاری که بحسب اندر خوب به مدله بری برینه ایندیله بو بیچاره
جوان کندونک توکلنه اعتماد و بنای کاردی قواعد تسلیم اوزر بنیاد اتمندی
چون بصورت دن فایده بولدی غیر تذدن تهی دست کلکه ده راضی ایددی بوسیدن
بزیم صبر تمرین اعراض اندی بلکه عارندن باش ادوب بردیاره دخی کندی کاشکی اکا تکلیف
مالایطاق اتمیدک دینه خهدف به فراق و علف عشق اشتیاق اتمیدک بونلر

بودند بر برین زبان کلامی و از ادب و دانش و دینداری و کفایت و ادب
 لسان حال و رفیق جان بنده پیغام ارسال ایدوب بویست که ناله جان کدازادری
بیت خبرین برسانید برغان چنین که آواز شاد و قفسی افتادست یارند سی
 شهرک اشرف و اعیان و اصول و ارکانی جمع ادوب دلدیل که شغل ایالتی و کار
 حکومت و لایق بر کسبه که فوق حتی سزاوار تاج سلطانی و خنصر دلتی شایسته
 خاتم جهانیا اوله مقرر قله که پادشاه لرینک فرزندی اولما مشدی و بنیره
 شاهیدن بر فرد قالماشدی بونلر بر مغاوضه و معارضه و بومشاوره و محاوره
 ادرکن دربان مزبور ایلر و کلوب ایتدی بوسری اظهار و بویکاری اشکارا ملک که
 دونکه کون بر جاسوس و طوبی دور و رم مباد که انکه بر رفیق ادوب تحقیق حال
 ایچون بوکون بودند حاضر اوله و سزک منازعه و مجادله کرده واقف ادوب دیدن
 تجسسه احواکزه ناظر اوله بوی حکایت ملک زاده بتماها اول جماعه انها ایدی
 ایلر دخی استکشاف احوال اهل اختلال کلیه به باعث اولق احتمال و یروپ برسیل
 استعمال بر سر هنک ارسال ایدوب فی الحال شهر زده محبسن کوردی چون اندروک
 نظری آینه جمال ملک اراینه مصادف اولدی دین فراسله کوردی که انکه سیما سده
 علامت رشد و سعادت هویداده و امارت خبث و شقاوت ناپیدا **بیت** سعادت
 غریبی اندن طالع شکامت بر توی شکند لامع **بیت** شریط تعظیم و کبری بقییم ایدوب صورت که
 بومر زبونه قد و سکه علت نه در و مولد و منشاء کی ترک ادوب دیار عزت اختیار
 انکه حکمت **بیت** توبدین حسن و لطافت زکامی آیی بنشین کور برای دلبامی آیی **بیت**
 شهر زده اندک جوان وجه صوابا و ذره ادا ادوب اصل و نسب و فضایل
 و پدر نک کیفیت و فائقی و برادر نک کند و به سوء التفات و ترک دیار اختیار اتمک
 سبب و یارانک اندن بر کونک جهمت معاش طلبین بر سبیل التفصیل تغییر دلدیلر
 تقریراتی اتفاق بعضی کابر که آنک پدر نک دیوانه حاضر ادوب اول کور شاهایی گوشه
 تخت شاهنشاهید مشاهده اتمشدری انی کور بچک بلدیلر و سایر ارکان دولته آنک

۲۹۵
 اسلافک شوکت سلطنت و بسطت مملکت بلدن دیلر و اول و لایقک جمیع اصاف و اکابر
 انک دیار فرخ قایله خوش حال اولوب و طلعت میمون و ملاقات هایونن عی طوت
 بلوب متفقه الکله ایتدیلر بر خطه نک حکومت سزاوار بوشهر زده عالی مقدار در که
 نسب پاک و حسب پاکیز می و در بر شهنه افتتاح ابواب معدلت سلف بزرگوار
 اقتدا و اکتساب اسباب محمدتد اثار ستوده ابا کرامنه اتباع و اقتفا قلعه
 کون و پنج درخت ظلی نیروی بازوی شهامت قه و فضایل نسبی و مفاضر مکسبیل
 جمع ایدوب دعیت سایه رعایتند اسوده حال اولسه کرک لطف فرزدانی که آنک
 جبین مبینند ساطع در جهانیا نلق استعداد نه و کشور سنالنق استحقاق نه
 دلیل ظاهر و برهان قاطع در شهر یارک علامتی سیمای سعادت انتماسد لایح
 و ناجبار لک امارتی آینه جمال جهان ناستد و اخصر **بیت** بر حتمت سلیمان
 ان کس که شک نماید بر عقل و دانش و خندید مرغ و ماهی پس هان ساعت اکا بیعت
 ایدوب کوب طالعی حسیض ناه تدن دروه نباهته ایدی و بوسه و ناله خلعت خلافت
 وایالت ولایت انده کردی و شجره توکل و اعتماد دن بومر مرادی دردی هر که نک
 که قدم نیتی مقام توکل را سخ و بنای عقیدتی مکان تسلیم و رضاده شاخ اوله مفاد
 دین و دنیا اکاسه و ناله ال ویره و نقاب آرزودن شاهد مرادی احسن و جوارزه
 یور کوسن **بیت** کلید توکل کما ید بدست در کج اقبال بتوان کشود بچوکان
 صدق اندرین عرصه که زمینان توان کوی دولت بود **بیت** اول ولایت عادت ایدی که
 پادشاهلری اول جلوسند بر سبیل سفید بند بر لب و کافه اناجم جمع ادوب زینت
 قایله کردا کور شهر ی کور در لریدی آنک بایند دخی هان اول عادت ریای اندل شهر زده
 اول محله که مهر جهان کور که اطراف شهری دور ادوب دروازه به کلدی اول سطور ی که
 یاران مزبور دروازه شهر مذکورده خامه زبانله تسطیر و زبان خامه ایلر تصویر
 اتمشدری کور و بویوردی ناسطور مزبورک فوقند اب ذرله یاز دیلر و کنا به
 بایه قلم اهنیله قاز دیلر که نهال کسب و جمال اول زمان مژور و درخت عقل

و کفایت اولی وقت با گویند اولور که صاحب قضا استجانی اکابر ورش ویر و رشتہ تقدیر
صدائی دن اکامد ایره بود عوی بی تحقیق و بوقضیه بی تصدیق ایدر اول رفیقک
حالی که اولکی کونند زندان محنت مجوس و له اکنجی کون دیوان سلطنت تخت
شاهی اوزره جلوس قله پسینه مقر عز و جلاله اقبال ادوب مسند خلافت انکه
بها و بخت بولدی و لشکر اکا سخر و کشور اکا مقر اولدی **بیت** بخت جوت
بر تخت دیدش نهینتها کرد و گفت ای که بر تخت جهانناری قومی دانی شکفت **بیت**
هر اهلین دعوت ایدوب صاحب عقل و کفایتی وزیر ولایت قلدی و دهقان زاده
اسباب و املاک خاصه اوزره ناظر ضبط ایلدی و صاحب جماله بی حد و ویرکان مال و
منال احسان ایدوب بیوردی که هر چند که منارقت احباب دشوار و مهاجرت اصحاب
صعب کار در اما اصلاح حال و مال بود که سن بو خطه دن ارتحال ایدوب بر مقامه
دخی انتقال این سن تانسان ناقضات العقل سودای عشق کله مغبون و جمال حسنکله
مفتون اولمیه و فسق و فجور که بحسب العقل و النقل منی و مخطود در شیوع و ظهور
بولمیه بعد ارکان دیوان و اشراف اعیان متوجه اولوب ایتدی واضح در که سزوک
میانگورده چوق کسند لر عقل و کفایت و فهم و درایت و زور و شجاعت بندت
راج در اما دولت عنایت ازلی له و سعادت مساعدت ارادت لم یزلی له واقع در نته که
کلام قدیم و تنزیل کریم واجب التکریم و التقدیم ده **توفی الملک من تشاء** آیتی بوقی نک
بیانند نق صریح و برهان قاطع در **بیت** ای مقصدهت بلندان مقصود دل نیاز
مندان از قسمت بندکی و شاهی دولت تودهی بهر خواهی توفیق تو کونره نماید این
راه بعقل کشاید **بیت** بوقی بی مؤید و بود عوی یو کد در که هر اهلک هر بری نفسلری
برعله نصب ایدوب قوت لایعوت و سدر مق کسب اندل بن نکند و دور و قوت
اعتماد ایدم و نه حال صورت و نه تیز بضاعته استظهار ایدم بلکه بنای امور چایایی
توکل اوزره اوروب قضای ربانی و مقتدرات آسمانی به رضا و یروب ایدم **بیت**
سر قبول باید نهاد و کردن طوع که هر چه حاکم عادل کنده حادث **بیت** چون شهزاده

کلامی تمام اتدی حضار مجلسدن بردان اقدام اقدام اوزره قیام بادوبه وظایف دعا و
ثنایی ادا اتدکد نصک ایتدی هر کله که رشتہ کلام جواهر انظام ملکه منسلک اولمشدر
بر لؤلؤ آبدار در که صد فخر و ده پرورش و بر زر تمام عیار در که محک حکمت ازمایش
بولمشدر جهاندار لک اسباب لک بضای عقل و حکمت و تاجدار لک استعداد لک
شرط فضل و معرفت پس جناب سلطنت اکتسابک باد شاهلغه لیاقتنه بواسارت
حجت در و شهر یار لغه استحقاقی بود لیل ایله مبین و منیت اوفیه کار عزاسمه علم
از لیل علم در که هر فرد لک انواع تربیتدن نه نوعه قابلیت و وار و هر شخص اصناف
تربیتدن نه جنسه شرا و در **بیت** زخوان نعمت بی منتهای و هر کس بقدر حوصله
خود نواله می باید بر ولایت اهل لک سعادت سنی بومنزله کوردی و بوموم سکانک
قوت طالبی سن های آسمان اشیانک سایه های بون مرغان شکسته بال رعیت اوزره
سایان اتدی **بیت** مبارک منزلی کا بخا فرود آید چنین ماهی های بون عرصه کار در
بسوی شرق چنین شاهی کبار اعیانند بر نامدار دخی پریدن طروب ایوان دیوان
کیوان رفعتی زیور شای شاه جوان بخت فلک تحت لاله راسته قلوب بونظم جواهر
انتظای طبق دهانله فرق شهر یار کا کاره نثار اتدی **بیت** ایاشی کف کا کار
زر بخت کند در بر کردون کاملان انداخته شد از نزول حوادث جو آسمان این
بر آن دیار که چنر تو سایان انداخت **بیت** بواسلوب اوزره ارکان و اعیان هر بری مقتضا
مقامه مناسب کلام بیورب صحایف مناقب خسروانه دن بر نکته اظهار اتدی عاقبه
العاقبه بر پیر باله ضمیمه پاکیزه تقریر بساط کلامه اقدام اقدای دراز و تقدیم
لوازم دعا و مراسم شادان صکن بوطر از اوزره کلامه اعجاز اتدی که اعیان باب قضا
و قدره که زبان کوهر افشان شاه اول مجلسده اندن فتح کلام اتدی بوبندک بر
سرکن شتی واره خویله که فرمان جهان مطاع شرف صد و بوله تقریر دلپذیر ممله مرفوع
حضور پر جود اوله ملک ایتدی سوبله کوره لوم نیجه واقع اولمشدر اول **حکایت**
پیرایندی اول زمانه که جوان ایدم ملازم ارکان دیوان ایدم چون دینای غدار لک و وفالین

فهم انتم و بوزان استن نمانك مكر و خزينه جنم انتم و عين اليقين بلام كم عروس
شوهر كنش دنيا بجه يازان دمسازك ساز بود و عود وجودين بره چالمشدر
و بومعشوق جيله باز بجه عشاق سرانازك بر لبيله اياغن المشد و قسمه ايندم
در دمنده رسته دلك بر غدار حيله كارك محبته بندامش سن چه كه صد هزار
شهر بار كاكادك سينه وجوده دست رد او رمنذر و بوي حد و شمار تاجداران دار
خرمت حياتن باد فنايه و رمنذر **بيت** قتي اولير يوزنده شاه اولنلر
سيه سبطن ماه اولنلر يا تولى سمدى يرالندن ايتو قوا طير اغه اولنلر برادر
سلك بوسوداده سودك يوقدر قعب سيموده چكده و بوره كندارده كه عمر كاربان
ريخ و محنته ز ميل اقامت انتم **بيت** هر كس كه ره رسم جهان سلك نساخت
از بهر اقامت اندرو خانه نساخت اين كه من و باطرا عمارت چه كنه اخر چوبديكر بشو بايد
برداخت **نثر** خواب غفلت دن بيدار اولكه وقت تنك دره سمنده حوار روح سوار
اول كه مركب بدن لك دره عمر كوتاهد توشه احضار ايله كه مسافره راه دور و دراز
و قربة فناي آب فنا عتله بر قيل كه تاب اتش باديه جان كوزدر **بيت** آن طلب
امروز بهر كوشه كز بي خردات بود توشه راه تود و در آمد و منزل دانه برك ره
و توشه منزل بساز **نثر** چون بو غفلت دن متنبه اولدم نفوس كشي جام نصيحتله
زير راغه رام ادب نشاط تام و رغبت صادق له تحصيل زاد آخره متوجه اولدم
و دامن طاعت خالقده نشيتادوب و رغبت دنيا و صحبت خلايقه پشت باوردم
بيت كوكلدن محو ايدوب دنيا هواس قومادم انده حقه ماسوا سكر بكون
اتفاق بر مهم ايچون بازاره واروب كوردم كه بر صياد بر چونت هدهدي قصه
قويش كور بيجاره لر محبس قفسه بر برينك حالت كويان و گرفتار لك بلا سنده
تور غمه بريان خدادن مرده خلاص دليوب افغان ايدو بونلك بو حاله بر مهم ايدو
قصداقم كه صياد دن انلري صتون الوب بند بلادنه ها قلم و بروسيله ايله
حبس عذاب ايند دن دولت انادي ابديه بر مترصد و متيقب اولم صياد انلر

۲۹۷
اكنم بها تعيين ايدوب اكنم كه درضا و رمي بنده جان ايكي كورمه مالك ايدم مترود
اولوب نفس حريص اول ايكي در ملك عدمني جايز كورمدي خاطر دخی قادر ايكن اول
بيكانه لري بند قفسه و قومغه مذهب مروتد رخصت بولمدي آخر توكل ايدوب
قيمت مهوردي و يروب اكيسن باخي الوب شهر دن طشره برخالي بره قورم و باشم اوزر
چور و رب رضاي الله ايچون مالم دن ازاد انتم انلر دخی برويرانه ديوارى و سسته چوب
بكا و ازاد تيل و ننه كه حق شناسلك رسميد زيان نياز له اعتذاره اغان ايدوب
ايتديلر حالا بو احسانك حق مكافا تنه و بوانفا ملك تمام مجازاته قادر دكل ايه اما
بوديوار التنه بر ضد و قچه فادرم كه بر كور شاهوار حه اكچه بونعت مقابله سنده
بو قدر و بى قيمت ده اما بحاله الوقت شرف قبول از ناني بوسر له كال منت دره بن
انلر و بونكندار دن تعجب انتم و استغرابه انلر خطاب ايدوب ايتدم عجب حكمدار
كه زير خاك صندوق پر جوهرى كور و سز زير خاشاك رسته دامن غفلت
قلور سز جواب ويرد لرك چون حكم قضا نازل اوله و فرمان قدر چربان بوله دين
عقل مدجها التله خيره و روز بعيرت ظلمت غفلتله تيره اولور اول محلدن عاقل
بصير غافل قلور و نه عارفك بصير دن نور فرقا لور بو جمله به بايت اول حكم الهى كه بو طاك
ضمنند حادث اولور **بيت** هو فخر نازل اوله امر قضا هو شومده و شومده و شومده
بو حكايه شاه جهان پناه قضا و قدر باند بيود و غنه كواه دره حكما حكمت شعرا
بو معنى يور باعيله اشعارا مشلر در **رباعى** كوكار تو نيكست و بندير تو نيست
و رنيز بدست هم ز قصه تو نيست تسليم رضا پيشه كن و شاه بزي كسليك و بيد جهان
بتقدير تو نيست **نثر** پس ايضى اى شاه بن اولديوار التنى فازوب ديدكلى كچه اول صندوق
اولدم و ايچند اولان جواهرى سلك ضبط چكوب محافظه سى ايند مبالغه قلم حاليه
استانه آسان رفتم رفوع بندى منت اولدكه ملك مثال مباركار از ناني سوره تا
اولد رح جواهر خزانه غلام ايچون قيد ضبطه ربط اولد شهراده ايندى بو نخمى سن
اكدك برند غير شريك اولم و بو بخالى سى دكدك نمزدن آخرى مشارك قلى خلاف شرط

انصاف در بوجاهر حکمت که الآن سکه بهانه چکد بزیت و بود رج نصبت که نقاد
دانش و معرفت در بزه کنایت اینکه صراف عقل قتلند کوه کلام صاحب هودر
و سر قلبا کسر حکمت در تمام عیار اولی میسر بیت در کوه در حرکت کلامی
خصوصا حکم اول انتظامی قبح حکمت سوزن فهم ایلویه کوش سماعی روحی ایلویه سر و مهر
دل و جان ایلواستقباله آهنگ اورینزه با صرغچه و شش نیک اول و رخدان آنکه چشم
نمناک بولور شادی آنکه جان غناک در سه مرده جسمه زند ایلوا دل و جان شمع
تابنده ایلوا تعالی الله ذم شان الهی ایداب حیات اصلی سیاهی چوبوشان الهی وار دانه
عجمی بر ایلویه دل جانده چوب بیدای حکیم بوضفیل پواصلی اخرا ایدی و مضمون
وصایای هوشنک بود استانه پایانه یتدی دای دابنلیم مراسم خدمت و لوانم شتی
اد ایلویه ایدی بحد الله که ین حکمت حکیم عالی مرتبت له نقاب خواجه مقصود در نرتغ
اولوب غایت مأمول و نهایت مسؤل سدانای سالی منزلت بکرت صحبتیه حصوله
موصول ایدی بیت جزا که که جانم کوزن اچدک کوزمه قرشوجانان و وزن اچدک
امیدم یوزینک اچدک نقابن کیدرک دبد دلدن حجابن یولم پر یوزایوب ای مهر و ش
خلاص ایدک ضلالت ظلمتدن خضر و ش با کاهبر اولدک ای جان کایچوردک مرده جسمه
آب حیوان خالی استضع در که حکیم روشن ضمیر بوجقیقک ناصیه ملتسمه دست
دز اورمیه و بوجقین که فرط اخلاصدن سده حکمت اختصاصه هدیه کوردم
استکاف بیورمیه بیت نیست بر طبع نازک پنهان نکته نخته الفقیر حقیقی بوج
ایتدی ای ملک بکوشه دنیا ده فقره مخفی نفسیه پیشه وزاد قناعی کدومه توشه
ایدوب دامن دلی لوث علائقده پاک و آبینه ضییعی ژنک عوایدن تابناک انشکن
هیچ وجه ممکن میدک بردفعه دخی ژنک قاذورات دنیا یله آوده و ژنک کدردان
ما فیها یله اندوده اولم بیت بدینی ناقوان اسوده بودن دروغ آمد مرا آوده
بودن اما اگر پادشاه سعادتمند دیرسه که بر ضد متله بنی ارجمند ایدوب طوق منشن
تاقیامت کردنه بندا یلیه توقع ایلوم که بوجواهر حکمت و لای معرفتی رشته تالیف ده

ترمیم و ترصیف ایدوب جمیع امور پیش نهاد و قواعد احکام سلطنتی انک اوزره
بنیاد ایلویه و همواره بوسیله یله بنی فرا باد خاطر عاظر ایدوب اوقات مقتطاب و مدعوات
مستجاب یله یاد ایلویه که بوجیب مضمون لایره دعا الامام العادل دعوت سلاطین
علا آیین عزاجا بته مقروند دای کلام حکیم روشن دایه شرف قبول از نای بیوردی
و هاندم بر همی و داع ایدوب ینمه دار الملک رجوع قلدی اولجواهر حکمت که درج
دهان حکمدن انسه کردی دشته تألیف انتظام وردی و دایما سواخ امورده
بومواعظه التجار و همواره وقایع دهورده بونضایحدن استمداد اوردی
بیت انکه اوتی روی بند خرد مندان کرده اخرا امر بمرغزل مقصود رسید
وانکه شد مخوف انجاده راست روان داد که کرد و زم مقصود نشانی نشنید
چوت خجسته رای بود استان بی نظیری بیا یتمندن نهایتنک تعبیر دلپذیر
تقریر قلدی همایون فال کل سیراب کی بساط نشاط اوزره اچلدی و نهال حالی چمن
اقبال سرفراز لفته آغاز ایدی و وزیر بری عواطف خضر و ایمه امید و ایدوب
دیدن دل کل الجواهر التفات شاهانه یله منور قلوب ایدی بیت زهی تقریر
دلجویت تماشا کار روحانی بیان شافیت زهت فرای روح انسانی بوجقه شیرینک
بیان یله کام جانمزی پر شهادت حکمت اندک و بوجکایت رنکینک اداسیله و نین
حالمزده تخم سعادت اکلک من بعد دستور العمل احکام جهان بینی بوضایح حکایتندن
غیری اولسه کون و کار نامه اعمال حکم رانی بومواعظه شنا یندن غیری قلتمسه
کرک بوجکلمات بی نظیر درون دلدن بویله جایکی و اولوب بومرهم ده تانشیر
اندوکنه سبب دکلدر الاطویت وزیر روشن ضمیر در زیناک کلام کافی
اگرچه که فی حد ذاته شوب کذب دن صافی اوله قانلک آوده لکی جهتمندن
نتیجه صفا و رمز و موعظه و بضایح با وجود که عین حکمتدن لایح اوله
کوبینک نک قساوت قلبی بسبب دلسامعه تانیر اتمز بیت دامن آوده
اگر خود حکمت کوبید بسخن گفتی زیبا سخن بدان به نشود انکه پاکیزه دلست ار

بنشیند خاموش. هم از سیوت زینبائی نصیحت مشغول **نیز** خجسته رای دعامر لوب
 رشته ادا یر بند. و کلام ملکی که ملکر کلام ایدی پسند ایدوب ایدی.
 اول که زبان حکمت بیان شاهنشاهید شرف صدور بولدی محض
 صواب و کتاب حکمتدن بزباب در. واقعا کلام اهل دروغ بی فروغ اولور.
 و اتش درمنه که براند انطفا بولور. اما کلام اصحاب مدق و صفاتنا شیر
 صبح صادق که دایما نور و ضیا ویرور شعله خورشید که ساعت بساعت
 نورانی کور نور **بیت** نه دکلو صبح کاذب قلبه تزویر. قیل مزقلب شید
 نور تابش. طویا و رعایت کذب و خطاسی. همین یابینه قالور یوز قراسی
 چون اورور صبح صادق صد قلہ دم. قدومندک منور اولور عالم **نیز** هایون فال
 خجسته رای برد فقه دخی نوازش میورب. رایت رفتن ذره جریخ برینه
 یوردی خجسته رای نار صفات پسندیدن. شاهی و انوار اخلاق حمیده
 شاهنشاهی مشاهد ایدوب بنای ثنای مدحت و ادای دعای و لکن
 بوابیاتله تمهید بیوردی **بیت** قوای شد بخوبی اخلاق خویش. سبق بروری
 انپاد شاهان پیش زهی دین و د انش زهی عدل و داد. زهی ملک و ملت که پاینده باد **نیز**
 مجلس بر مقام تمام اولدی و کلام بود عایله اختتام بولدی هایون فال داجی
 رای دابشلیم که بولطایف اخبار و امثالی صحایف اخلاق و اعمالند ثبت ایدوب
 تشدید مبانی عدل و احسان و تمهید قواعد نظام احوال انسانند سعی موفور
 و بذل مجهور اندی و صفحات روزگار دة نام مدوح و ذکر محمود یادگار قودی
 کندی **بیت** دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو. وزین چودر کردی
 کلین علیها فان. میاش در پی آزار و کام خالق برآز. کرین دو کار بیانی
 سعادت دو جهان **نیز** بود راو لجواهر حکمت نشان که بر مقتضای زمان زبان
 خامه و خامه زبان افی سلک بیان چکدی. و دهقان قدیم جهاند آنک
 زمین نظم و انتظامند سعی و اهتمام سخن اکدی. مکارم اوصاف فاضل

انامند متوقع و محاسن اخلاق اما نل عالی مقامین متبجح دیکه بکتاب
 ناسخیدن و عبارات ناپسندیدیه ذیل اغماض و اغضابی شامل قیلوب بو
 کینه نک سقطنه عین سخطله ناظر اولیوب عین رضا ارضا فی بیور.
بیت در که درین سینه نهان داشتم. یک بیک از دل زبان
 داشتم. کوبد و کرینکی فکندم بر پیشی. بوش بدامان
 نیکوی خویش. چونکه بدین بایر رساندم کلام.
 بهر کم ختم سخن والسلام
 و الحمد لله علی الانام و علی
 الرسول الصلوة

والسلام

م

ملاحظه فرمایند که این کتاب
 در فهرست دفتر علم عال
 کفرم در بخت دفتر علم عال



8316

Süleyman	Kütüphanesi
Konu	İsmir
Yeni kayıt No.	
Eski kayıt No.	345

